نبـــــرد اشبـــــاح

نو یسنده: سیتو کول

مترجم انجینر محمد اسحاق

فهرست

عناوین...صفحات

نبرد اشباح نو یسنده سیتو کول مترجم انجینر محمد اسحاق

پیشگفتار نویسنده

طیاره آریانا، زمانیکه هندرا به مقصد افغانستان ترک می کرد ، که در آن یک مرد امریکایي بنام "کیري شرون"نشسته بود. او مسؤولیت عملیات "سي آي اي"را در اسلام آباد پاکستان به عهده داشت که به زبان فارسي به صورت روان حرف میزد.

"کیري"با اجازه مرکز فرماندهي "سي آي اي"، که در منطقه "لنگلي" ایالت ورجینا قرار دارد، در اوایل سپتامبر 1996 براي دیدار با مسعود قوماندان پرآوازه مجاهدین ووزیر دفاع حکومت درحال فروپاشي مجاهدین که در رأ س آن ربانی قرار داشت به کابل آمد.

"کیري"و مسعود براي پنج سال باهم رابطه نداشتند. دربین سال هاي 1980 و 1990 میلادي در عین حال "کیري"ماهانه در حدود 200،000 دالر نقدرا به عنوان بودجه جنگي به مسعود پرداخت می کرد. کمک هاي امریکا درسال 1991 بعداز فرو پاشی شوروي سابق به مجاهدین قطع شد، زیرا امریکا دیگر برای خود منافعی را درین کشور نمي دید.

افغانستان درحال فروپاشي بود. کابل، که زماني درمنطقه به زیبایي شهرت داشت، به حالت زار فزیکي قرار داشته وبه عذاب گاه باشنده گان آن تبدیل شده بود. قسمت هاي ازکابل بصورت تداوم میان نیروهای درگیر دست بدست می شد. مردم کابل ازنگاه اقتصادي رنج زیاد مي کشیدند.

کشورهاي مختلف چون پاکستان، ایران، عربستان و ازبکستان به گروه هاي طرفدار خود درجنگ کمک مي کردند. این کشورها درپي بدست آوردن امتیازات در برابر رقباي خود در افغانستان بودند. گروه هاي غیردولتي مذهبي در این کشور ها نیز به خاطر برآورده شدن اهداف خود با طرف هاي درگیر همکاري مي کردند.

این در حالی بود که احمدشاه مسعود به حیث یک فرمانده بزرگ نظامي در آمده بود. او مردي بود باچهره جذاب، ریش تنک وچشمان عقابي وبه حیث چهره جذاب مردمي دربخش شمال شرق افغانستان تبارز نموده بود. مسعود سیاست وجنگ را با هم گره خورده مي دید و از رهبران جنگ هاي چریکي جهان چیز هاي زیادي آموخته بود. بعضي ها فکر مي کردند ،شاید براي او زنده گي اي بدون اشتغال به جنگ چریکي میسر نباشد.

دردوران سخت اشغال شوروي او به حیث نماد مقاومت وشجاعت مردم عرض وجود نموده و بالاتر ازهمه، او یک انسان مستقل بود. او خود را درحصاري از کتاب ها کشیده، باخشوع نماز مي خواند، شعر فارسي زمزمه مي کرد، کتب ایدیالوژیک اسلامي را مطالعه مي نمود و از تاریخ جنگ هاي چریکي خود را آگاه ساخته بود.

مسعود درحلقه اسلام انقلابي وسیاسي درآمده، درعین حال جاي خود را به حیث یک مسلمان باگذشت ویک وطن دوست افغان درجامعه یافته بود. اما حوادث تا ماه سپتمبر 1996 به شهرت مسعود ضربه کاري وارد نمود. تبدیلي وي ازیک جنگجوي چریکي به یک اداره چي دولتي درسال هاي 1990 یک انکشاف فاجعه بار بود.

درسال 1994 گروه طالبان درجنوب ظهور نموده به زودي مناطق وسیعي را تحت کنترول خود درآوردند. پیروزي هاي طالبان مسعود را تکان داد. آن ها درموترهاي دوسیته تویوتاي جدید سفرنموده، سلاح هاي نو وامکانات وافري دردست داشتند. آن ها به طور مرموزي طیارات جنگي سابق روسي را ترمیم نموده وبه پرواز در مي آوردند.

سفارت امریکا در کابل پس ازخروج نیروهاي شوروي درسال 1988 مسدود گردید و امریکایي ها دسترسي به معلومات دست اول در باره نیروي طالبان نداشتند. افغانستان درساحه فعالیت نزدیک ترین دفتر "سي آي اي"درمنطقه، یعني اسلام آباد، نیز قرار نداشت. "سي آي اي" در اسلام آباد امکانات مالي براي جمع آوري معلومات ازافغانستان را در اختیار نداشت. چند اجنت سي آي اي در افغانستان فعال بودند، ولي وظیفه آن ها دستگیري "سید ایمل کانسي" پاکستاني بود، که درجنوري 1993 دو افسر

سي آي اي را در مقابل دفتر مرکزي آن سازمان به قتل رسانیده بود. "کانسي" پس از قتل افراد "سي آي اي" از امریکا فرار نموده ودرمناطق قبایلي سرحد افغانستان پناه گرفت. جمع آوري اطلاعات در باره جنگ طالبان با احمدشاه مسعود به عهده یک دفتر درمرکز "سي آي اي" در امریکا قرار داشت. بخش هاي دیگر امنیتي در دولت امریکا در امور افغانستان فعال نبودند.

مسعود یکي ازدوستان نزدیک خویش "مسعود خلیلي" را وظیفه سپرده بود تا "کیري" را به کابل بیاورد. طیاره به میدان هوایي بگرام نشست، زیرا میدان هوایي کابل در دسترس طالبان قرار داشت.

"کيري" به يکي ازمهمان خانه هاي مسعود در سفارت سابق اتريش آورده شد. ساعت 11 شب مسعود به ديدن "کيري" آمد. براي مسعود تقاضاي ملاقات توسط يک افسر "سي آي اي" سوال برانگيز بود، زيرا مسعود ورفقاي او مي ديدند که چگونه هوشدارهاي شان درمورد توسعه نفوذ طالبان افراطي از طرف امريکايي ها ناديده گرفته مي شود. بعضي از افراد نزديک به مسعود گمان مي کردند که "سي آي اي" به طالبان پول واسلحه مي دهد.

"کيري" به مسعود گفت: " اگرچه باهم درگذشته ملاقات نکرده اند، اما براي ساليان دراز با او همکاري داشته است. که اين همکاري ها با فراز و نشيب همراه بوده است ."

درزمستان 1990 "آي اس آي" و"سي آي اي" پلان نظامي اي را طرح واز مسعود خواستند تا درعملي شدن آن با مسدود نمودن شاهراه سالنگ در طول زمستان همکاري نمايد. (اين پلان همانا طرح تصرف جلال آباد واستقرار دولت مؤقت درآن بود.) مسعود گفته بود در راه عملي کردن طرح مذکور به کمک مالي ضرورت دارد و "کيري" مقداري کمک نقدي تهيه نموده بود. حمله برسالنگ صورت گرفت، اما بعداز چند روز متوقف شد، اين درحالي بود که امريکايي ها خواهان بستن شاهراه در طول زمستان بودند. "کيري" واقعات گذشته را به شکل گيلايه آميز مطرح کرد واحمدشاه مسعود درباره مشکلات موجود به سر راه يک عمليات طولاني در فصل زمستان دلايلي آورد. حمله برجلال آباد آغاز شد، اما مجاهدين نتوانستند آن را تصرف نمايند. طبعاً آن ها دليل ناکامي خويش را بازبودن شاهراه سالنگ عنوان مي نمودند. وقتي ازمسعود درين مورد سوال شد او گفت: "به دو دليل ازهمکاري همه جانبه درعملي شدن اين پلان خودداري نمود. بسته شدن دوامدار راه سالنگ بر زنده گي مردم عادي در کابل اثرات منفي مي گذاشت. اين براي مسعود که به کمک مردم ضرورت داشت. عملي غيرقابل قبول بود. مشکل دوم اين بود که مسعود نمي خواست در پروژه يي همکاري کند که درطرح آن سهيم نبوده، در جزئيات آن اطلاعاتی به او داده نشده است نداشته { از اين رواز نتايج آن مطمئن نبود. مترجم}"کيري" با اين جمله که مسأله سالنگ گذشته مربوط ميشود، بحث را به آخر رسانيد. درمقابل احمدشاه مسعود شکايات خود را مطرح کرد. مسعود يک سخنور دقيق وپرقدرت بود که هرگز صدای خود را بلند نمي کرد. اوگفت: امريکا مردم افغانستان را به حال خود گذاشته ورفت". مسعود وهمکارانش ازکمک هاي امريکا در دوران اشغال شوروي خورسند بودند، ولي ازاينکه امريکا افغانستان را رهاکرد، ابرازي ناخورسندي مي کردند .

"کيري" گفت: "من اينجا آمده ام تا روابط را باردیگر ازسر بگيريم. امريکا باردیگر به افغانستان علاقمند شده ممکن است درظرف يک يا دوسال ما به اين جابرگرديم. مسأله تروريزم تشويشي است که حالا ايجاد شده است".

"اسامه بن لادن" چهارماه قبل از سفر"کيري" به کابل ازسودان، به افغانستان برگشت. بن لادن پسر يک مليونر عرب بود که با پرواز طياره که از آريانا اجاره گرفته بود با ده ها تن از همفکران عرب خويش از خرتوم به جلال آباد پرواز کرد. دولت سودان تحت فشار بين المللي از اسامه خواست، تا آن کشور را ترک کند. اسامه هيچ جايي براي رفتن بجز افغانستان نداشت. حتي او به کشور خودش عربستان نيز برگشته نمي توانست. درآن زمان دولت مجاهدين تسلط چنداني برقسمت هاي ازخاک افغانستان نداشت وقوماندان ها اکثراً مستقل عمل مي کردند. اسامه با قوماندان هاي جلال آباد آشنايي سابقه داشت، زيرا در زمان اشغال افغانستان توسط شوروي اسامه دراين مناطق فعال بوده به فرماندهان مجاهدين کمک مي نمود.

بن لادن به خاطر اخراجش ازسودان بسيار قهر بود واز پناه گاه جديدش درافغانستان اعلاميه جهاد عليه امريکارا، که به گفته او دوشهر مقدس مکه ومدينه را در اشغال خود درآورده، صادر نمود.

بن لادن درسودان تحت تعقيب "سي آي اي" قرار داشت زيرا درآن وقت فکر مي شد او به گروه هاي تروريستي کمک مالي مي رساند. بابرگشتن بن لادن به افغانستان دولت امريکا فکر مي کرد با برقراري تماس مجدد با احمدشاه مسعود زمينه را براي جمع آوري اطلاعات در باره فعاليت هاي بن لادن آماده مي نمايد.

بعضي در"سي آي اي" درباره ارزش اطلاعات تهيه شده از سوي استخبارات مسعود مشکوک بودند. يکي از دلايل اين بي باوري اختلاف نظر دوطرف درباره عمليات سالنگ بود، که حاکي از استقلال عمل مسعود مي نمود. ازسوي ديگر گرچه مسعود يک مسلمان معتدل بود. اما يک تعداد عرب ها درجبهات وي رفت وآمد مي کردند. اين موضوع که آيا اطلاعات داده شده در باره فعاليت هاي بن لادن مي توانست مفيد باشد، مامورين مربوطه "سي آي اي" را به دو دسته تقسيم تقسيم نموده بود، گروهي به آن خوشبين وبرخي ديگر به آن بدبين بودند. باوجود برقراري تماس هاي نزديک تر ميان امريکا و مسعود ومبادله معلومات در مورد فعاليت هاي تروريستي، اختلاف نظر ميان مامورين استخباراتي امريکا تا حادثه 9 سپتمبر که منجربه شهادت مسعود گرديد هنوز بر حال خود باقي بود، که حا دثه سپتمبر به و جود آمدو حادثه 11 سپتمبر 2001 سرنوشت افغانستان و امريکا را با هم گره زد.

گر چه "كيري" اجازه يافته بود تا با مسعود تماس برقرار كند، اما به او اختيار دادن كمک وتصميم "كيري" داده نشده بود. به عقيده "كيري" مسأله خريدن استنگر از سوي امريكا مي توانست آغازگر يک رابطه بهتر بين دوطرف باشد.راكت هاي زمين به هواي ستنگر ساخت امريكا در سال 1986 به مجاهدين داده شد. اين راكت هاي سرشانه يي سبک وقابل اعتماد بود. كه دربين سال هاي 1996 و1989 ده ها هليكوپتر وطياره ترانسپورتي شوروي ها توسط اين راكت ها سقوط داده شد.

بعداز خروج نيروهاي شوروي درسال 1989 امريكا مي ترسيد كه مبادا راكت هاي ستنگر ازسوي گروه هاي تروريستي خريداري شده وعليه طيارات ملكي ونظامي امريكا به كار گرفته شود. جمعاً بين 2000 تا 2500 راكت دربين مجاهدين توزيع شده بود. اول حكومت جورج بوش، بعد تر اداره كلنتن به "سي آي اي" اجازه خريدن راكت هاي ستنگر را داد. هرراكت از 80،000 تا 150،000 دالر خريداري مي شد. "آي اس آي" به نماينده گي از "سي آي اي" ودربدل دريافت كميشن قسمت اعظم خريداري هارا انجام مي داد. وظيفه "كيري" اين بود تا معامله با مسعود را به سر خريد راكتهاي ستنگر آغازنمايد. امريكايي ها اميدوار بودند كه معامله به سرستنگر زمينه همكاري درمعامله با تروريزم را مساعد سازد.

"كيري" كاغذي را به مسعود داد كه لست 2000 راكت ستنگر داده شده به مجاهدين در آن درج گر ديده بود. مسعود در آن دركاغذ نوشت كه از جمله آن ها، تنها به او هشت فير راكت داده شده. بعداز اينكه "كيري" گزارش صحبت خود بامسعود را به مركز ارسال كرد، پس از تحقيق معلوم شد كه رقم داده شده ازسوي مسعود درست است. تعداد كم راكت داده شده به مسعود غيرقابل باور بود. مامورين "آي اس آي" و "سي آي اي" كه وظيفه تقسيم را به عهده داشتند مي خواستند مسعود را تضعيف نمايند. اما مسعود در ان جلسه موافقت كرد در پروژه خريد راكت هاي ستنگر با امريكا ی ها همكاري كند.

مسعود درباره بن لادن اين اظها ر نظر را نود، نظريات افراطي او مقبوليتي درافغانستان ندارد ،بن لادن بخشي از مجموعه گروهاي افراطي از خارج است كه در اطراف طالبان گرد آمده اند. مسعو اضافه نمود استخبارات پاكستان وكشورهاي عربي، شاگردان فقير مدارس را كه ازطرف استخبارات پاكستان استخدام شده اند،(تبيت و در اختيار اين گرو ها مى گذارد)و گروه هاي افراطي آسياي ميانه كه خواهان ايجاد پايگاه درافغانستان به خاطر صدور انقلاب دركشور هاي خود اند، شيخ هاي ثروتمند خليج كه به اين گروه ها پول وانگيزه ميدهند همه با هم در بوجود آوردن اين ائتلاف سهيم اند. "كيري" خواهان همكاري مسعود درجمع آوري معلومات درباره فعاليت هاي بن لادن گرديد. مسعود وعده داد كه درباره آن فكر ميكند.

مسعود بزرگ ترين شكست در زنده گي نظامي خود را چندروز پس از ملاقات با "كيري" چشيد. روز 26 سپتمبر مسعود طي جلسه يي با فرماندهان خود فيصله كرد كه كابل را ترک كند وطالبان همان شب وارد كابل شدند. سخنگوي وزارت خارجه امريكا درعكس العمل به اين انكشاف گفت. اميدوار است تصرف كابل توسط طالبان راه را براي عمليه آشتي ملي بازكند و ازطالبان خواست تا در راه بازگشت صلح وآرامش وتشكيل يک حكومت به نماينده گی از مردم تلاش كنند. اين در حالی بود كه امريكا سياست به خصوصي درباره افغانستان نداشت. مامورين وزارت خارجه آن كشور از اين نوع كلي گويي ها در مورد انكشافات كارمي گرفتند.

دركشور هاي همسايه افغانستان، مخصوصاً پاكستان، سخنان سخنگوي وزارت خارجه امريكا به تائيد امريكا از طالبان تعبير گرديد.

حادثه 11 سپتمبر كه طي آن در دوشهر امريكا چندين هزار افر اد ملكي جان خود را از دست دادند، دركشوري آغاز شد كه امريكايي مشكلات آن را دست كم گرفته بود. حملات غافل گيرانه حمله 11 سپتمبر اين خصوصيت را داشت كه در شكل گرفتن آن نقش آفريني هاي استخباراتي وارگان هاي امنيتي غيررسمي بسيار تعيين كننده بود.

اين در حالی بود كه حاليكه بن لادن حكم حمله 11 سپتمبر را از پناه گاه خود درافغانستان صادر نموده بود مامورين استخدام شده ازسوي "سي آي اي" اورا تعقيب مي كردند. امابن لادن ومتحدين نزديک او ازطرف طالبان پشتيباني می شد، دستگاه استخباراتي نظامي پاكستان، "آي اس آي"، نيز ازطالبان حمايت مينمود. اين نوع فعل و انفعالات ضد و نقيض در طول دودهه جنگ در افغانستان دوام داشت، تا آنكه به شكل انفجاري در 11 سپتمبر 2001 امريكا را به لرزه درآورد. در دهه 80 امريكا به "سي آي اي" وظيفه داد تا از مقاومت مردم افغانستان بر ضد نيروهاي شوروي پشتيباني نمايد. بعداً "سي آي اي" وظيفه گرفت تا عليه بن لادن دست به عمليات مخفي بزند. دوسال قبل از حادثه 11 سپتمبر مامورين ضدتروريزم امريكا با مسعود رابطه نزديكي كاري عليه بن لادن برقرار نمودند، اما "سي آي اي" نتوانست ساير بخش هاي دولت امريكا را تشويق كند تا همكاري با مسعود را تاسرحدي بالا ببرند كه خواست مسعود وبعضي مامورين استخبارات امريكا بود.در مبارزه عليه تروريزم مثل سال هاي 1980 "سي آي اي" كوشيد تا رابطه خود را با "آي اس آي" واستخبارات سعودي حفظ كند. دخالت اين ارگان هاي استخباراتي درافغانستان زمينه را برای ايجاد كشوري فر اهم نمود كه به حيث پناه گاه بن لادن درآمد. آن ها هم چنين زمينه رشد يک نوع حركت اسلامي افراطي را درافغانستان سبب شدند كه برحوادث جهان اثر افگند.

جاسوسان پاکستاني وسعودي، شيخ ها وسياستمداران که به آن ها هدايت مي دادند ويا درتلاش ناکام درجهت مهار آن ها بود يکجا با کساني که عليه آن مي جنگيدند، مثل احمدشاه مسعود، باعث بوجود آمدن يک جنگ منطقوي درحال تغيير مرموز گرديد.

بعضي ازاين قوت هاي منطقوي وجاسوس ها ازمتحدين "سي آي اي" بودند، بعضي ازآن ها با"سي آي اي" رقابت داشتند، يک عده ديگر هم متحد "سي آي اي" بودند وهم رقيب آن. در چنين اوضاع و احوال پيچيده بود که يک حرکت افراطي اسلامي ازسال 1975 به بعد تحت عنوان نام القاعده شکل گرفت که رهبری ان را اسامه به عهده داشت.. اين حرکت ازتاکتيک ها ومخفي کاري هاي دستگاه هاي استخباراتي استفاده می نمود .چه بسا که آن ها توسط همين دستگاه چنين تکتيک هايي را تعليم ديده بودند.

عساکرشوروي که در افغا نستان آمده بو دند مجاهدين را اشباح مي خواندند. روس ها رفتند، اما اشباح درافغانستان باقي ماندند که تا 11 سپتمبر 2001 جنگ افغانستان را مي توان "جنگ اشباح" ناميد.(در اين نوشته و ضعيت افغانستان و چگو نگی حر کيت و سا ست های امريکا بر رسی شده که آن را يکی معمورين اطلا عاتی ای اس آی به رشته تحرير در آورده است)

فصل اول

"ما اينجا خواهيم مرد"

حوالي ظهر روز 21 نوامبر 1979 يک گروه ازمظاهره چيان پاکستاني دراطراف سفارت امريکا در اسلام آباد گرد آمده شعارمي دادند که، "امريکايي ها را بکشيد". يکي ازمامورين امريکايي درخارج ازسفارت توسط مظاهره چيان، که اکثراً محصلين دانشگاه "قاعد اعظم" بودند، به گروگان گرفته شده به ليليه دانشگاه مذکور در حومه اسلام آباد برده شد. سردسته محصلين اعلان نمود که اين امريکايي را محاکمه خواهد کرد.

چندي قبل 49 تن امريکايي از سوي محصلين تندرو ايراني درتهران به گروگان گرفته شده بودند. يک روز قبل درمکه مکرمه، مقدس ترين محل براي جهان اسلام، عساکر سعودي گروهي از افراد مسلح را درحرم شريف درمحاصره گرفتند. رهبر اين گروه ادعا نموده بود که مهدي موعود است. پيروان او به نمازگذاران درمسجد تير اندازي نمودند.

شام همان روز "کارتر" رئيس جمهور امريکا، که در"کمپ ديويد" درخارج از واشنگتن براي مراسم "تنکس گيونگ" آماده گي ميگرفت، خبر کشته شدن يک عسکر امريکايي را در اسلام آباد شنيد.

درداخل سفارت در اسلام آباد يک افسر سي آي اي ويک مامور جوان آن سازمان بنام "گيري شرون" خود را براي سوختاندن اسناد محرم سفارت آماده مي کردند تا اين اسناد بدست مظاهره چيان نيفتد. اين افسر سي آي اي وگيري هردو ازافسران فارسي دان سفارت بودند. آن ها چند روز قبل آوازه حمله به سفارت را شنيده بودند و صبح همين روز با موتر اسلام آباد را گشته تا دامنه تظاهراتي را که قرار بود به راه انداخته شود، بررسي کنند، چون اجتماع مظاهره چيان کوچک بود، به عقيده اين دو مامور خطري را متوجه سفارت نمي ساخت.

اما حوالي ظهر مظاهره چيان درحال بالاشدن به ديوارهاي سفارت بودند سفير دروقت حمله درخارج ازسفارت بود. بعضي ازمظاهره چيان با تفنگ هاي 303 بور مسلح بودند.

دوتن سرباز محافظ سفارت که دربالاي بام موضع گرفته بودند، مي ديدند که مظاهره چيان به سواري سرويس به سفارت آورده مي شدند. يک عسکر امريکايي بنام "کرالي" در اثر تيراندازي مظاهره چيان کشته شد. تقريباً يک ساعت از آغازحمله برسفارت گذشته بود، اما هنوز ازحضور پوليس پاکستان درصحنه خبري نبود.

دانشگاه قاعداعظم، که اکثريت مظاهره چيان از آن جا آمده بودند، در فاصله پنج کيلومتري سفارت امريکا قرار دارد. اسلام آباد پايتخت پاکستان با شهرهاي ديگر پاکستان تفاوت زيادی دارد. اين شهر که طبق نقشه عصري ساخته شده اوضاع برهم ودرهمي را که درشهر هاي ديگر پاکستان به چشم مي خورد، درخود ندارد. اسلام آباد را يک مهندس يوناني ويک مهندس پاکستاني در دهه 1960 نقشه کشيدند. پاکستان، که درحال ظهور به حيث يک قدرت منطقوي بود، مي خواست صاحب يک پايتخت عصري باشد. دانشگاه قاعداعظم دريک گوشه، آرام اسلام آباد موقعيت داشت. اين دانشگا ه به نام "محمدعلي جناح" بنيان گذار پاکستان که لقب قاعداعظم به او داده شده منسوب است. در دهه هفتاد محصلين اين دانشگاه که از پسران ودختران تشکيل ميشدند راه و رسم زنده گي عصري مطابق با معيارهاي غرب داشتند. يکي از دلايل اين شيوه زنده گي نسبتاً آزاد پنجاب برمحيط اين دانشگاه بود. اما درسال هاي اخير نيروهاي اسلام گرا به نفوذ خود درين دانشگاه افزوده و درسال 1979 شاخه جوانان جماعت اسلامي کنترول اتحاديه محصلين اين انشگاه را در دست گرفت. جوانان اين سازمان، محصلين با ديد غيرمذهبي را تحت فشار قرار داده وبه دخترهايي که لباس غربي به تن مي کردند فضا را تنگ نمودند. آن ها براي تشکيل يک دولت خالص اسلامي در پاکستان شعار ميدادند.

حزب جماعت اسلامي پاکستان توسط مولانا "ابوالاعلي مودودي" يک نويسنده چيره دست اسلامي، درسال 1941 بنيان گذاري شد. مودودي اولين کتاب خويش را درسال 1920 تحت عنوان "جهاد در اسلام" پخش نمود جماعت اسلامي يک سازمان با ساختار مشابه به سازمان هاي چپي بود. مولانا مودودي درتابستان 1979 وفات کرد، بدون اينکه دولت اسلامي مطابق نظر او در پاکستان تشکيل شده باشد. اما به دلايل محلي وبين المللي، پيروان او بعداز مرگ رهبر شان نيرو مند تر شدند. مولانامودودي باکشورهاي خليج رابطه نزديک برقرار نموده بود و افزايش ثروت در اين منطقه به خاطر افزايش در آمد از ناحيه فروش نفت باعث دست يابي جماعت به پول فراوان شد.

علماي سعودي که از استقلال نيم بندي برخوردار بودند وباخاندان شاهي به يک نوع معامله دست زده بودند، خواهان پخش نظريات خود شان در کشورهاي اسلامي بودند. آن ها سازمان هاي فرهنگي وخيريه تشکيل دادند تا ازآن طريق به مساجد و مدارس کمک نمايند.

درپاکستان جماعت اسلامي به حيث متحد طبيعي شيخ هاي خليج درآمده بود. نوشته هاي مولانا مودودي اکثراً بر ضد طبقه حاکم پاکستان بود که درعربستان جايي براي پخش آنان نبود. اما درباره اخلاقيات او همان چيزهايي را تبليغ ميکرد که علماي سعودي وخليج خواهان آن بودند. در اواخر دهه 70، احزاب اسلامي، مثل جماعت اسلامي پاکستان، از نفوذ فرامرزي برخوردار گرديدند. آن ها با استفاده ازعملکرد هاي منفي احزاب چپي وفاسد برسراقتدار درجهان عرب جوانان را به سوي يک سياست اصلاح طلبانه اسلامي ميخواندند. شبکه هاي مخفي، غيررسمي وفرامرزي گروه هايي چون "اخوان المسلمين" باعث تقويه احزابي نظير جماعت اسلامي پاکستان گرديد.

اين نوع انکشافات درمحوطه دانشگا ه ها از"قاهره" گرفته تا "کوالالمپور" به شدت بيشتري درجريان بود. بعداز اينکه "امام خميني" به ايران بازگشت وشاه، که ازجانب امريکا حمايت مي شد، در اوايل سال 1979 وادار به ترک ايران شد، تشکيلات جوانان احزاب اسلامي بيشتر ازپيش انقلابي تر شده وخواهان آوردن تحول درکشورهاي شان به شيوه انقلابي گرديدند.

روز 5 نومبر1979 يک عده از محصلين ايراني به سفارت امريکا در تهران حمله نموده دفاتر آن را زير ورو نموده و 49 تن از مامورين آن را گروگان گرفتند. بخش جوانان جماعت اسلامي از حادثه گروگان گيري در ايران انرژي گرفته وخواهان مبارزه عليه امريکا گرديدند، درحاليکه رهبران کهنسال   آن سازمان هميشه هند را مورد قهروغضب خويش قرار ميدادند.

بخش جوانان جماعت اسلامي که به "جمعيه الطلبه الاسلاميه" معروف بود، يک پشتيبان نيرومند ديگر نيز پيدا نموده بود. اين شخص "جنرال ضياء الحق" حاکم نظامي پاکستان بود "ضياء الحق" درجولاي 1977 طي يک کودتا قدرت را بدست گرفت ودر 1979 "بوتو" صدراعظم بر کنار شده آن کشور را اعدام نمود. درعين زمان استخبارات امريکا خبر داد که پاکستان پروگرامي را به خاطر دست يابي به بم اتم روي دست گرفته است. ضياء الحق که با مخالفت داخلي وخارجي مواجه بود، با سر دادن شعارهاي اسلامي خواست تا پشتيباني مردم را نسبت به خود جلب کند. که طرح اين شعارها منجربه تقويه جماعت اسلامي گرديد .

ضياء الحق دراکتوبر 1979 اعلان کرد که شريعت را در آن کشور تطبيق مي کند. شريعت به ندرت درعمل پياده مي شد، اما اعلان چنين چيزها جهت سياست پاکستان را تغيير داد. جماعت اسلامي وبخش جوانان آن به دفاع از سياست هاي جنرال ضياء پرداختند.

روز سه شنبه 20 نومبر درشهرمکه يک تعداد افراد تعدادي تابوت ها را بردوش کشيده وداخل مسجد نمودند. اين کار در اين شهد مقدس معمول است وبراي جنازه ها درداخل مسجد نماز جنازه خوانده ميشود. اما در اين تابوت ها سلاح، مهمات وبم هاي دستي جا سازي شده بود که يک تعداد خود را به آن مسلح نموده و کنترول مسجد را به دست گرفتند.

اين گروه که اکثراً باشنده گان اصلي "مصر" و"يمن" بودند شخصي بنام "عبدالله القحطاني" را به حيث مهدي موعود پذيرفته بودند. اين گروه به خانواده شاهي سعودي حمله نموده آن ها را فاسق مي خواندند. شورشيان دروازه هاي مسجد را بستند چون امام جماعت ازتائيد آن ها خود داري کرد، آن ها به نمازگذاران آتش کشوده تعدادي را کشتند. دولت سعودي درمعرفي حمله کننده گان سرعت عمل نشان نداد. اين کار سبب شد تا آوازه هايي درمورد هويت حمله کننده گان درسرتاسر دنيا پخش شود. فوراً پس از آغاز حادثه مکه، وزارت خارجه امريکا به سفارتخانه هاي خود در سرتاسر دنيا توصيه کرد تا از احتياط کار بگيرند، اين در حالى بود که سفير امريکا در اسلام آباد فکر نميکرد خطري متوجه سفارت آن کشور در اين شهر باشد باشد.

صبح چهارشنبه در اسلام آباد آوازه پخش شد که امريکا واسرائيل درعقب حمله به حرم شريف قرار دارند. اين اتهام ازسوي يک راديوي محلي نيز پخش شد. صداي امريکا خبر داد که "کارتر" به بحريه امريکا در بحرهند وظيفه سپرده تا در عکس العمل به گروگان گيري اتباع آن در ايران به سوي آن کشور حرکت کند. روزنامه مسلم چاپ پاکستان نوشت، دو حرکت ضد اسلامي يکي عليه ايران وديگر عليه مکه ازسوي امپرياليست ها ودستياران شان صورت گرفته است. جنرال ضياء در روزحمله برسفارت امريکا دريک بر نامه اجتماعي شرکت کرده بود که سفر با بايسکل جزئي از آن بود و بسياري از رهبران امنيتي ونظامي درآن روز در رکاب ضياء الحق در راولپندي بودند. وقتي حمله برسفارت صورت گرفت وامريکايي ها خواهان کمک شدند، کسي از مقامات ارشد پاکستان پيدا نمي شد که در اين مورد تصميم بگيرد .

ساعت دوى بعد از ظهر، دوساعت بعداز آغازحمله، سي آي اي ماشين هاي ارسال پيام هاي شفري خود را شکستاند پوليس پاکستاني که از دادن سلاح خود به مظاهره چيان خودداري کرده بود تعدادي از اتباع امريکا را که توسط مظاهره چيان به گروگان گرفته شده بودند نجات داد.

درخواست هاي مکرر سفير امريکا از پوليس پاکستان به خاطر ارسال نيروهاي امنيتي ناديده گرفته شد. درحمله به سفارت امريکا شايد تعدادي از افراد بدون برنامه قبلي شرکت کرده بودند، اما ازنحوه عملکرد مظاهره چيان برمي آيد که تعدادي با بر نامه

وآماده گي قبلي به اين كار دست زد ه بودند. با حمله به سفارت امری كاه در اسلام آباد هم زمان به مكتب امريكايي، مركز هاي فرهنگي امريكا درراولپندي ولاهور وچندين شركت امريكايي در اسلام آباد حمله صورت گرفت.

ساعت 4 بعدازظهر بود كه اردوي پاكستان به خاطر بررسي وضعيت يک هليكوپتر را ارسال كرد. پيلوت گزارش داد. چون حرارت زياد است شايد كسي درسفارت زنده نمانده باشد. ضياء الحق كه فكر مي كرد همه كار كنان سفارت كشته شده اند، نخواست با ارسال اردو به خاطر مقابله با حمله آوران مشكل داخلي براي خود ايجاد كند.

حوالي شام بود كه تعدادي از سربازان ارتش پاكستان به سفارت رسيدند. وزارت خارجه امريكا اعلان كرد كه همه افراد سفارت به طور سالم به جاي محفوظ برده شده اند واز اردوي پاكستان درين زمينه تشكر نمود. ضيا الحق وكارتر ازطريق تيلفون با هم صحبت كردند. كارتر ازضياء الحق به خاطر همكاري اش تشكر نموده وضياء الحق بخاطر كشته شدن عده ای ابراز تأسف كرد.

درحمله به سفارت يک عسكر ويک افسر نيروي هوايي امريكايي ودوكاركن محلي پاكستاني كشته شدند. بعد از ان حمله روز جمعه يک طياره پان امريكن 309 تن از افراد غيرضروري سفارت را به امريكا منتقل كرد.

درعربستان سعودي تا روز شنبه عساكر آن كشور دوصدتن ازشورشيان را كه در حرم شريف محصور بودند ازپا در آوردند. مقامات سعودي از دادن رقم تلفات دقيق خودداري نمودند. آخرين بقاياي حمله آوران كه در تونل هاي زير مسجد خود را پنهان نموده بودند يک هفته بعد كشته شدند.

بعداز آشوب مكه دولت عربستان سعودي آرايش گاه هاي زنانه وظاهر شدن نطاقان زن درتلويزيون را ممنوع ساخت. همچنين دختر ها از ادامه تحصيل درخارج محروم شدند. شهزاده تركي الفيصل رئيس استخبارات سعودي به اين عقيده بود كه آشوب مكه عكس العملي بود دربرابر رفتار دولت، شيخ ها ومردم سعودي. فيصل گفت: "اگر خاندان شاهي فساد را كم نموده، زمينه پيشرفت اقتصادي را فراهم كند زمينه تكرار چنين آشوب ها وجود نخواهد داشت".

درتهران امام خميني گفت: "ما ازمظاهرات اسلام آباد عليه امريكا خوش حال هستيم. اين خبر خوبي براي ملت مستضعف ماست. مرزهاي جغرافيايي نبايد ملت هارا ازهم دور كند".

ضياء الحق نخواست با جماعت اسلامي كه درحمله به سفارت نقش داشت رابطه خود را تيره كند. امريكا هم نمي خواست به خاطر مصلحت هاي بزرگ اين موضوع را به حيث يک مشكل در رابطه ميان دوكشور در آورد.

درعكس العمل به حمله به سفارت امريكا، ضياء الحق حمله آوران را به نرمي مورد انتقاد قرار داده چنين گفت: "احساس غم واندوه برسر اين موضوع (حمله به حرم مكه) طبيعي است، اما نحوه نمايش آن با اصول عالي اسلامي مطابقت ندارد." باگذشت زمان رابطه ميان ضياء الحق وجماعت اسلامي پاكستان مستحكم ترشد.

اعضاي سفارت كه دراسلام آباد مانده بودند از نحوه برخوردپاكستاني ها بسيار نا خوشنود بودند. درحاليكه فاصله ميان اسلام آباد وگارنيزيون راولپندي بيش از30 دقيقه به سواري موتر نيست، پنج ساعت را دربرگرفت تا عساكر پاكستان به سفارت رسيدند.به عقيده آن ها اگر چانس با آنها نمي بود حادثه سفارت شايد از نگاه تلفات انساني خيلي گران تمام مي شد.

"گيري شرون" مامور سي آي اي براي انجام كار هايش موتري دراختيارش نداشت. او ازيک جيپ مربوط به دانشگاه قاعداعظم كه درنزديكي سفارت گذاشته شده بود استفاده مي نمود تا آنكه مسؤولين دانشگاه خواهان استرداد آن شدند. گيري كه تمايلي به پس دادن آن نداشت، شبي آن را در بند راوي درنزديكي اسلام آباد انداخت. اين يگانه عمل انتقامي كوچک بود كه براي گيري خوشي اندكي مي بخشيد.

فصل دوم

"لینن" به ما آموخت"

قدرت "یوري اندروپوف" درحلقه رهبري شوروي تحت زعامت "بریژنیف" علیل، درحال افزایش بود. "اندروپوف" درسن 65 سالگي مي دانست که چگونه مخالفین را سرکوب کند. او درسال 1956 که قوت هاي شوروي مقا و مت مردم هنگري را در هم شکست، به حیث سفیر آن کشور در بوداپست ایفاي وظیفه مي کرد. او یک دهه بعد به حیث رئیس "کي جي بي" منسوب گردید. اندروپوف درظاهر به رهبري دسته جمعي در حزب وفادار بود، اما به خاطر خواندن کتاب هاي غیرکمونیستي، سرپرستي مبارزه با فساد وحمایت از اصلاح طلبان جوان چون "گورباچوف"، جهان غرب در او نشانه هایي از روشني را میدید.

البته این خوش بیني به خاطر مقایسه او با رهبران سالخورده کریملین بود. اندروپوف وسازمان کي جي بي تحت فرمانش با مخالفین خود در داخل وخارج با بیرحمي عمل مي کردند. در کشور هاي جهان سوم، مثل افغانستان، مامورین کي جي بي به شکنجه و قتل مخالفین میپرداختند بدون اینکه ترسي از بازخواست داشته باشند.

مقا و مت علیه رژیم کمونیستي افغانستان، اندروپوف و کي جي بي را غافل گیرکرد. اولین مقا ومت جدي علیه کمونیست ها درمارچ 1979 در شهر هرات درعکس العمل به رفورم هاي کمونیستي صورت گرفت.

این در حالی بود که بیش ازدودهه کي جي بي با رهبران کمونیست در افغانستان همکاري مینمود و بیش از 3725 تن افسر اردوي افغانستان درخاک شوروي آموزش نظامي وسیاسي دیده بودند. رئیس جمهور "داود" در دهه هفتاد با گرفتن کمک ازشوروي وامریکا درتلاش ایجاد تعادل در رابطه خود با دو قدرت بود، تا اینکه داود قرباني نقشه هاي خود شد. او رهبران حزب کمونیست را پس ازاشتراک دریک مظاهره دستگیر نمود و در عکس العمل به این کار افسران کمونیست در اردو علیه او دست به قیام زده و او را به قتل رسانیدند. کمونیست ها بیرق سه رنگ افغانستان را به زیر کشیده و بجاي آن بیرق سرخرنگ کمونیستي را به اهتزاز درآوردند این کار درکشور اسلامي اي چون افغانستان که ازداشتن تکنالوژي عصري ومظاهر تمدن جدید چندان بهره نداشت، کار عجیبي بود. هزاران مشاور شوروي درشهرهاي مختلف افغانستان متمرکز شدند تا سازمان هاي مخفي رژیم را منظم ساخته و واحدهاي اردوي دولت را تربیه وتجهیز نمایند. رژیم کمونیستي به دستور مشاورین شوروي یک مبارزه خونین را براي نابودي رهبران مذهبي واجتماعي که خطر احتمالي را متوجه دولت میساختند، آغاز نمود. تا اخر سال 1979 در حدود 12000 نفر به جرم مخالفت با رژیم به زندان انداخته شدند.

شوروي ها به شیوه امریکایي ها خطر ناشي از اندیشه هاي اسلامي را که با پیروزي انقلاب اسلامي به رهبري امام خمیني نیرومند گردیده بود، نادیده گرفته بودند. شوروي ها رابطه خود را درجهان عرب با رژیم هاي غیر مذهبي عراق وسوریه تو سعه می داد.. طي دودهه، شوروي بخش اعظم توانایي هاي خود را درجنگ ایدیالوژیکی متوجه اروپا وآسیا ساخته بود.

دراوایل بهار 1979 احساسات مذهبي درشهرهرات، که درنزدیکي مرز با ایران قرار دارد، علیه کمونیست ها تحریک شد. هرات شهري بود با داشتن مدارس دیني وگروه هاي صوفي، ولي روش مردم آنجا نسبت به زنان نسبت به مناطق دیگر افغانستان چندان خشن نبود. در هرات تعدادي از پیروان مذهب تشیع نیز زنده گي میکردند که به انقلاب ایران به نظر نیک می نگر ستند. حتي مردم سني این شهر، مثل جاهاي دیگر، از پیروزي انقلاب ایران انرژي گرفته بودند. طبعاً مارکسیست هاي افغانستان ومشاورین شوروي شان، ریفورم هایي را عملي مي کردند که درکتب مارکسیستي نوشته شده بود. برعلاوه از تدویر کورس هاي سواد آموزي براي زنان ،مصادره کر دند و تقسیم نمو دن آ ن در بین دهقانان کم زمین را روی دست گر فته بو دند.

یک افسر اردوي افغانستان بنام "اسماعیل خان" علیه کمونیست ها اعلان جهادنموده جنگ را آغاز نمود. مردان تحت فرمان او تعدادي از مشاورین شوروي را کشتند. در عکس العمل به آن قیام پیلوت های آموزش دیده درشوروي به بمباران شهر پرداختند. آخر آن روز که شهر بم بار ان شد رژیم کمونیستي 20000 نفر از مردم هرات را کشته بودند با ختم تظا هرات خو نین هرات. "اسماعیل خان" به خارج از شهر رفت تا جهاد را علیه کمونیست ها رهبري کند.

دریک میتنگ درکریملین، که موضوع قیام هرات مورد بحث قرار گرفت ، اندروپوف گفت: "اگرچه به ما عنوان متجاوز را خواهند داد، اما ما نمي توانیم افغانستان را از دست بدهیم." جنگ درافغانستان را کي جي بي هدایت مي کرد و مامورین آن سازمان بدون درجریان گذاشتن دیپلومات هاي شوروي با رهبران کمونیست افغان تماس مي گرفتند. اما افغان ها براي روس ها متحدین خسته کن و تشویش آور بودند اندروپوف وسایر رهبران کمونیست دریافته بودند که رفقاي افغان آنها عصبي، خودخواه وغیر قابل اعتماد بودند. کمونیست هاي افغان درس هاي مارکسیستي را عمیق درک نکرده بودند، آن ها تندحرکت نموده و در بین خود به گروه هاي رقیب آشتي ناپذیر تقسیم شده بودند. آنها روي امتیازات کوچک ومسائل خشک ایدیالوژیک باهم به مشاجره

شديد ميپرداختند. وزيردفاع "استينوف" درجلسه بيروي سياسي 18 مارچ گفت: "مشكل اين است كه رهبري افغانستان نقش اسلام در آن كشور را به خوبي درک نميكند".

اندروپوف گفت: "واضح است كه افغانستان در شرايط كنوني آماده انقلاب سوسياليستي نيست".

دفتر سياسي حزب به "الكسي كاسيگين" وظيفه دادند تا با "نورمحمدتره كي" ازطريق تيلفون صحبت نموده و او را به احتياط بيشتر درعملي ساختن اصلاحاتش تشويق كند. "تره كي" سال اول انقلاب كمونيستي را درايجاد كيش شخصيت به مصرف رسانيده بود. اوعكس هاي بزرگ خود را چاپ نموده ، به خود لقب "معلم كبير انقلاب" را داد و مخالفين خود درحزب كمونيست را به پست هايي در خارج توظيف نموده بود. او دريک مهماني كه به افتخار يک هيئت كي جي بي برگزار نموده بود، گفت: "من راه لينن را تعقيب نموده حاضر به هيچ نوع تفاهم با غير كمونيست ها نبوده و خواهان برقراري ديكتاتوري پرولتاريا به شيوه روسي درافغانستان ميباشم".

او زماني به همكاران كي جي بي خود گفته بود كه قتل مخالفين سياسي شايد كارخشن باشد، اما لينن به او آموخته كه در برابر دشمنان انقلاب بي رحم باشد تا بتوان دست آورد هاي انقلاب اكتوبر1917 را حفظ نمود.

تره كي براى "كاسيگين" اعتراف نمود كه اوضاع بدتر شده مي رود و هرات بدست افراطي هاي مسلمان افتاده است. كاسيگين از او پرسيد كه آيا او نيروي كافي براي پس گرفتن شهر در اختيار دارد؟ تره كي گفت، اى كاش چنين چيزي دراختيار او مي بود. تره كي خواهان كمک مستقيم شوروي شد. كاسيگين پرسيد كه هزاران تني كه درشوروي تعليم ديده اند كجا يند تا از آنها كو مگ گرفته شود؟ تره كي گفت، اكثريت آن ها را مسلمان هاي مرتجع تشكيل ميدهند كه نمي توان بر آنها اعتماد كرد. تره كي به كاسيگين پيشنهاد كرد عساكر شوروي ازآسياي ميانه درلباس عساكر افغاني ارسال شده تا درجنگ عليه مخالفين شركت كنند. تره كي گفت ايران وپاكستان از عين روش درافغانستان كارمي گيرند. كاسگين به تره كي گفت: " تو وضع را بيش ازحدساده فكر مي كني." وعلاوه نمود كه مسأله شورش اسلامي يک موضوع پيچيده سياسي و بين المللي است.

"سي آي اي" اولين درخواست خود براي كمک به مخالفين رژيم كمونيستي را همزمان با شورش هرات به رييس جمهور "كارتر" ارسال نموده بود. در، درخواست سي آي اي آمده بود كه شوروي از مخالفين اسلام گرا درافغانستان نگران بوده و امريكا، پاكستان ومصر را متهم به همكاري با مخالفين رژيم كمونيستي درافغانستان مي كند. سي آي اي گفته بود امريكا بايد كمک به مخالفين رژيم كابل را آغاز كند. انقلاب ايران منافع امريكا درشرق ميانه را آسيب پذير ساخته ممكن است شوروي ازآن استفاده كند. شورش دوامدار عليه شوروي درافغانستان تا حدودي ماسكو را در افغانستان درگير نموده جلو پخش نفوذ آن كشور را در منطقه ميگيرد.

كارتر درمورد كمک به مخالفين رژيم دچار ترديد بود. كابينه او خواهان پيشنهاد جديد سي آي اي در اين زمينه شد. يک تحليل گر سي آي اي نوشت. وضع بسيار خطرناک است اوترس دارد كه با فروپاشي رژيم تره كي در افغانستان، ممكن است شوروى در اين كشور مستقيماً مداخله كند. درآن صورت پاكستان، چين و ايران شايد به مجاهدين افغانستان كمک كنند امكان دارد پاكستان به خاطر جلوگيري از حملات شوروي از امريكا خواهان همكاري شود وهمه اين پيامدها زمينه سازجنگ جهاني سوم خواهد شد. بخش شرق نزديک سي آي اي با استخبارات پاكستان وسعودي تماس برقرار نمود تا امكانات فعاليت در داخل افغانستان را بررسي كند. حتي بررسي امكانات فعاليت در افغانستان براي مامورين بخش شرق نزديک اين سازمان اين اميد را ميداد كه زمان حالت دفاعي سي آي اي به پايان خود نزديک است.

تحقيق در مورد فعاليت هاي سي آي اي درچند سال قبل باعث افشاي عمليات تخريبي توسط اين سازمان درامريكاي لاتين و تلاش براي ترور رهبر"كوبا"شده بود. دخالت سي آي اي در قضيه "واترگيت" مردم وكانگره امريكا را به اين باور ساخته بود كه سي آي اي ازقدرت خويش سوء استفاده نموده است. قوانين جديد به خاطر كنترول بيشتر فعاليت هاي مخفي سي آي اي توسط رئيس جمهور وكانگره وضع گرديد. كه اين كار باعث بي روحيه شدن مامورين اين سازمان گرديد. ازسوي ديگر جيمي كارتر تعداد زيا دى از شخصيت هاي خارج از سي آي اي را بریاست جنرال بحري "ترنر" در رأس سي آي اي مقرر نموده بود تا اين سازمان را به راه درست رهنمايي نمايند. ترنر بعد از روى كار آمدن. تعدادى زياد ى مامورين عمليات سي آي اي را ازكار بركنار نمود.

سي آي اي راپور داد جنرال "ضياء" آماده است تا يک بخش استخبارات خود را جهت كمک به مقاومت درافغانستان مؤظف نمايد. اما ضياءالحق تشويش داشت كه بدون اطمينان ازپشتيباني امريكا او نمي تواند به طور مؤثر به مقاومت درافغانستان كمک كند، زيرا ازعكس العمل شوروي هراس داشت.

با وجود تنش ديپلوماتيک ميان پاكستان وامريكا برسر نقض حقوق بشر. سي آي اي با همتاهاي پاكستاني خويش رابطه خود را حفظ نموده بود. پيروزي انقلاب ايران سبب شد تا امريكا دستگاه هاي جاسوسي الكترونيكي خويش را كه درخاک ايران عليه

شوروي نصب نموده بود، ازدست بدهد. ضياء به تقاضاي سي آي اي در مورد استقرار وسايل جاسوسي درخاک پاکستان موافقت نمود. طي سال هاي گذشته درسطوح مختلف ميان امريکا وپاکستان رابطه وجود داشت. در دهه 1960 پاکستان اجازه داد طيارات جاسوسي "يوتو" امريکايي ازپايگاهي درنزديکي پشاور برفراز خاک شوروي به پرواز هاي اکتشافي بپردازند. در دهه 1970 "کيسنجر" اولين سفر مخفي خود به چين را ازطريق پاکستان انجام داد. اکنون ضياء مي خواست ازطريق کمک هاي مخفي به مجاهدين اهداف نظامي وسياسي خود درمنطقه را تعقيب نمايد. هشت سال قبل پاکستان بخشي ازخاک خود را درجنگ با هند ازدست داده بود. اين کشور کوچک تراز آن شده بود که بتواند برهند حمله نظامي مستقيم کند. ضياء مي خواست درين رابطه از تکتيک "جنگ وگريز" استفاده نمايد.

دولت امريکا برسر اين موضوع، که چطور مي تواند مقاومت درافغانستان را همکاري کند ودرصورت انجام اين کار عکس العمل شوروي چه خواهدبود و امريکا دربرابر آن چه خواهدکرد، به مطالعه ادامه مي داد.

چند مدت بعد از شورش هرات، غنداسمار درکنر به مجاهدين پيوست ، نيروهاي دولت افغانستان وروس ها قتل عامی را درقريه کراله درولايت کنر انجام دادند. تشديد در گير ی ها در افغا نستان باعث نگراني در ماسکو شده بود. يک تيم کاري دفتر سياسي حزب کمونيست برداشت هاي خود در باره اوضاع را چنين خلاصه نمود: انقلاب افغانستان به خاطر عقب مانده گي اقتصادي، کوچک بودن طبقه کارگر، ضعف حزب کمونيست وخودخواهي رهبران افغان، تحت فشار جدي قرارگرفته است. تيم "اندروپوف" مکتوبي عنواني تره کي نوشت واز اوخواست تا به مشاجره با مخالفين خود درحزب خاتمه داده و تعداد افراد بيشتري از اعضاي حزب را درشوراي انقلاب شامل کند. از او خواسته شده بود تا در موضعگيري خود در برابر اسلام نرمش نشان دهد. به تره کي مشوره داده شد که تعدادي از علماي مذهبي را در حزب جذب نموده تلاش کند تا مردم را قانع کند که بهبود دروضع اقتصادي اجتماعي با عقايد ديني درتضاد نيست. اما تره کي راه نظامي را ترجيح ميداد واصرار داشت که عساکر روسي عليه مخالفين او دست به عمل بزنند.

"برژنسکي" مشاور امنيت ملي "کارتر،" که فرزند يک مهاجر پولندي بود و در اثرحمله نازي ها به پولند وسپس اشغال آن کشور توسط شوروي به امريکا مهاجر شده بود، به رييس جمهوردر امريکا مشوره داد که کمک هاي غيرنظامي را به مجاهدين تصويب کند. به عقيده"برژنسکي" اين يک فرصت خوبي بود تاشوروي را درجهان سوم شرمنده ساخته انتقام ويتنام را از آن کشور بگيرد. سي آي اي بايد کمک را به مجاهدين تحويل مي داد. کارتر حکم مصرف نيم مليون دالر درجنگ تبليغاتي، تهيه وسايل راديويي ودوا به مجاهدين را صادر نمود. مواد تهيه شده به پاکستان انتقال وبه آي اس آي تحويل داده ميشد تا ميان مجاهدين توزيع گردد. اين يک قدم کوچک اولي بود. باوجود تقاضاهاي مسکو به اعتدال گرايي رهبران، مارکسيست هاي افغانستان به فعاليت هايي ادامه دادند که منجربه تباهي خود شان گرديد. تا آخرتابستان 1979 تره کي باحفيظ الله امين، که نقش کليدي را درکودتاي کمونيستي ايفا کرده بود، دررقابت شديد قرار گرفت. هردو درپي نابودي همديگر برآمده بودند. درماه سپتامبر امين تره کي را از قدرت کنار زده چند هفته بعد اورا به قتل رسانيد. با به قدرت رسيدن امين کي جي بي با وضع عجيبي در معامله با امين مواجه شد. کي جي بي امين وتره کي هردو را استخدام نموده آن هارا جدا جدا در پارک موترها در کابل ملاقات می نمود و براي شان هدايت صادر کر ده پول ميپرداخت. اما امين پس ازبه قدرت رسيدن با کي جي بي با لحن آمرانه صحبت مي کرد. مثلاً او ازکي جي بي اجازه کشيدن پول ازيک حساب بانکي دولت درخارج را نموده بود. دولت در آن حساب 400 مليون دالر ذخيره داشت. کي جي بي که از روش او به تنگ آمده بود در ابتدا خواست او را به اتهام جاسوسي به سي آي اي بي اعتبار سازد. درخزان همان سال اين تبليغات به گونه عجيبي بر خود کي جي بي اثر انداخت. امين به دلايلی که هنوز معلوم نيست، چندبار با "شارژدافر" سفارت امريکا درکابل ملاقات نمود. وقتي کي جي بي ازاين ملاقات ها خبرشد، ترسيد که شايد قصه جعلي اش در باره وابستگي امين به سي آي اي درست بوده باشد. يک سندي در دهلي منتشر شد که نشان مي داد امين وقتي که در دانشگاه "کولمبيا" درنيويارک درس مي خواندبا "ايشيا فونديشن" درتماس بود. موسسه ايشيا فونديشن با سي آي اي ارتباط داشت. کي جي بي درپي آن شد تا درباره اين امکان تحقيق کند تا رو شن گر دد که آ يا امين از طرف سي آي اي وظيفه گرفته تا درحزب کمونيست افغانستان رخنه کند يا خير؟. کي جي بي راپور هايي بدست آورد که نشان ميداد امين درپي مصالحه احتمالي با شورشيان مسلمان "مجاهدين" است. مصالحه با مخالفين چيزي بود که کي جي بي تره کي را به انجام آن دستور مي داد. اما اکنون کي جي بي ازآن مي ترسيد که مبادا امين با پاکستان وامريکا از در آشتي پيش آيد..

کي جي بي طي يادداشتي به "بريژنيف" نوشته که امين به طرف راست گرايش پيدا نموده، با امريکايي ها ديد ن کرده ولي ازمحتويات صحبت هاي خود چيزي به کي جي بي نگفته است.

امريکايي ها امين را يک جنايتکار خطرناک مي دانستند. آن ها امين را درقتل "ادولف دبس" سفيرامريکا درافغانستان دراوايل سال 1979 مقصر مي دانستند. ديپلومات هاي امريکايي درکابل از آوازه وابستگي امين به سي آي اي مطلع بودند. سفير دبس در مورد وابستگي امين به سي آي اي از آن سازمان جوياي حقيقت شده بود. سي آي اي در پاسخ گفته بود امين هيچ وقت با آن آژانس همکاري نداشته است.

در آن خزان، پرماجرا شارژدافير سفارت امريكا دركابل پنج بار به صورت خصوصي با امين ملاقات نمود. صحبت هاي آن ها نتيجه ای در بر نداشت. نه تنها امين تمايلي به امريكا نشان نميداد، بلكه برخوردش نسبت به آن كشور دشمنانه بود. به عقيده ديپلومات هاي امريكايي دليل دشمني امين با امريكا اين بود كه او دوبار تلاش كرده بود تا شهادت نامه دكتورا از دانشگاه كولمبيا بدست بياورد اما هربار تلاش شان به ناكامی منجر شده بود كه خود را تحقيرشده احساس مي كرد وعكس العمل دشمنانه اي ازخود بروز ميداد .

مامورين سي آي اي دركابل فعاليت هاي خود را عليه اهداف شوروي متمركز نموده بودند نه كمونيست هاي افغانستان. هدف عمده اين تلاش ها را بدست آورن اسرار نظامي، مخصوصاً كتاب رهنماي طيارات ميگ 21، تشكيل مي داد. آن ها هم چنين ميخواستند ديپلومات هاي روسي وكشورهاي كمونيستي ديگر را به حيث اجنت استخدام كنند. به همين خاطر سي آي اي كودتاي كمونيستي 1979 را پيش بيني نه كرده بود

هم چنين كي جي بي ازجريانات اوضاع افغانستان معلومات چنداني نداشت. مثلاً درباره ملاقات امين با امريكايي ها معلومات داشت، اما از متن صحبت هاچيزي نمي دانست. حدث وگمان هاي كي جي بي سبب شد تا آن سازمان از مسكو بخواهد امين را از بين برده ويا ازقدرت بركنار كند تا انقلاب افغانستان ازنفوذ سي آي اي در امان بماند.

اندروپوف طي ياد داشتي به بريژنيف نوشت كه پس ازكودتا عليه تره كي و قتل او اوضاع درحزب، دولت و اردو در اثر اشتباهات امين بحراني شده است. هم چنين علايمي از تغيير تمايل امين به سوي غرب حكايت دارد. اندروپوف در يادداشت خويش گفته بود كه شايد اين يک تلاش براي تحولات بزرگ تري درمنطقه باشد كه هدف ازآن ايجاد يک امپراتوري شبيه دولت عثماني درمنطقه باشد كه مناطق آسياي ميانه را دربرگرفته مركز آن افغانستان باشد. از سوي ديگر امريكا با دستيابي به پايگاه هايي درافغانستان قادر خواهد بود راكت هاي پرشنگ را درسرحدات جنوب شوروي كه ازحيث دفاع هوايي ضعيف است، مستقركند. هم چنين احتمال آن مي رود ايران وپاكستان به كمک امريكا به اسلحه اتومي دسترسي پيدا نموده ودر فكر پخش نفوذ خويش در آسياي ميانه شوند. بخاطر جلوگيري ازهمه اين خطرات بايد امين بركنار شودولي حزب كمونيست افغانستان برمسند قدرت باقي بماند.

درنهايت اندروپوف وساير افراد نزديک به بريژنيف فيصله نمودند تا امين كشته شود وبا استفاده از نيروي نظامي يک رهبر فرمان بگوش دركابل به قدرت برسد. ترس كي جي بي ازامين يگانه دليل براي تهاجم نظامي به افغانستان نبود. تشويش از سقوط رژيم انگيزه ديگر اين تصميم بود. اگر نيروي نظامي شوروي ارسال نمي شد نظام دولتي در اثر پيوستن افراد به صف مخالفين از هم ميپاشيد. اگر قرار بود كمونيزم درافغانستان حفظ شود، بايد مسكو قاطعانه عمل می كرد ولي برداشت منفي كي جي بي ازامين در تسريع تهاجم شوروي برافغانستان وقانع ساختن اعضاي بيروني سياسي به انجام اين كار نقش عمده داشت. بيروي سياسي شوروي روز 26 نوامبر 1979 يعني پنج روز پس ازحمله افراد جماعت اسلامي به سفارت امريكا در اسلام آباد وسه هفته پس ازگروگان گيري اعضاي سفارت امريكا توسط محصلين ايراني در تهران تصميم حمله به افغانستان را گرفت.

به تاريخ 7 دسامبر ببرک كارمل كه بايد جای امين را اشغال مي كرد به صورت مخفي به ميدان هوايي بگرام آورده شد. دادن زهربه امين قسمتي ازپلان براي كشتن او بود. اما امين كه به روس ها مشكوک شده بود افرادي را تعيين كرده بود تا غذاها را قبل از استفاده آن بچشند تا يقين به سالم بودن آن به دست آيدكه. يكي ازبرادرزاده هايش دراين راه مسموم شد. تلاش ديگر توسط تک تير انداز براي كشتن امين نيز ناكام ماند تا اينكه در روزحمله عمومي 27 دسامبر ازپا درآورده شد.

سي آي اي حركات شوروي ها را زير نظرداشت. رئيس سي آي اي روز 19 دسامبر به كارتر نوشت. تجمع نيروهاي شوروي در سرحد با افغانستان حكايت ازيک وضعيت جديد دارد. روز22 دسامبر معاون سي آي اي به مشاور امنيت ملي كارتر ووزيردفاع امريكا خبرداد. شوروي در ظرف سه روز به يک حمله وسيع درافغانستان دست خواهد زد. شب عيد كرسمس (25 دسامبر) طيارات ترانسپورتي روسي عساكر آن كشور را به كابل فرود آورد وپل هاي شناور براي عبور وسايط به روی درياي آمو نصب گرديد. درحدود 700 سرباز روسي ملبس با يونيفارم عساكر افغاني برقصردارالامان حمله بردند تا امين را از پای در آورد. در اين حمله تعدادي از عساكر شوروي كشته شدند اما آنها توا نستندامين ورفقاي نزديكش را نا بو سا زند .

مشاور امنيتي كارتر كه يكي از رزمندگان جنگ سرد بود ازبدگماني كي جي بي نسبت به امين چيزي نمي دانست وحمله شوروي را پيشروي آن كشور بسوي آب هاي گرم تلقي مي كرد.

بريژنسكي فكر مي كرد وقت آن رسيده كه شوروي درافغانستان به سرنوشتي دچار شود كه امريكا در ويتنام به آن دچار شده بود. درعين حال او مي ترسيد مبادا مقاومت مردم افغانستان به شكل بيرحمانه ای سركوب شود چنانچه قيام مردم هنگري در1956و چک ها درسال 1968 به اين سرنوشت دچار شدند.

برژنسكي وضعيت مقاومت را آسيب پذير پيش بيني مي كرد. او ميگفت مجاهدين منظم نبوده، سلاح كافي وپناه گاه مطمين دراختيار ندارند. با آنهمه او به كارتر مشوره داد كه به مجاهدين كمک تسليحاتي، تخنيكي ومالي بنمايد. او همچنين از كارتر خواست كه پاكستان را تحت فشار قرار دهد تا به مجاهدين كمک نمايد. براي اين كار او خواهان كمک مالي تسليحاتي به اسلام آباد گرديد. تحليل او اين بود چين وكشورهاي اسلامي بايد تشويق شوند تا ازمجاهدين پشتيباني نمايند. برژنسكي ميگفت هدف اين كارها آن است تا روسيه وادار به خروج از افغانستان شود. احساسات ضدشوروي سبب شد تا مردم امريكا از رابطه نزديک ميان واشنگتن واسلام آباد حمايت كنند.حمله شوروي به افغانستان باعث آن شد تا رهبري نظامي پاكستان ازانكشافات بعدي بهره برداري نمايد. تصميم نزديكي با ضياء الحق براي مامورين سفارت امريكا بسيار دشوار تمام مي شد، زيرا آن ها مي ديدند كه چگونه اين جنرال آن هارا در روزحمله به سفارت به حال خود شان رها كرده بود .

فصل سوم

"برو ماجرا برپا کن"

"هوارد هارت" به پشاور مرکز صوبه سرحد پاکستان آمده بود تا با قوماندان "عبدالحق" ملاقات نماید. ملاقات با "عبدالحق" را یک مامور "ام آي-6" (بخش خارجي استخبارات انگلیس) ترتیب داده بود.

“"هارت"”، که رئیس بخش “سي آي اي” سفارت امریکا در اسلام آباد بود، دریکي از شب هاي مه آلود و سرد پشاور درکنار سرک انتظار "عبدالحق" را میکشید. یک موتر سایکل سوار به او نزدیک شد. این شخص عبدالحق بود که کلاه ودریشي یک پیلوت شورویي را به تن نموده بود. یک طیاره شوروي توسط مجاهدین عبدالحق سقوط داده شده و آنها دریشي پیلوت مقتول را از تنش بدر کرده براي قوماندان عبدالحق تحفه آورده بودند. “هارت” درعقب اوسوار شد وآن ها به محلي براي صحبت رفتند.

“هارت” صحبت هاي آن شب خود با عبد الحق را خاطره انگیز توصیف مي کند. عبدالحق که درآن وقت درحدود 27 سال داشت ازاعتماد به نفس برخوردار بود که به دیگران چندان اعتماد نداشت. قوماندان عبدالحق به یک فامیل پشتون، که درنزدیک جلال آباد زنده گي مي کرد، تعلق داشت. اوشخص شجاع وکله شخ بود . بعداز تهاجم شوروي تعدادي از جنگجو را تنظیم نموده بود تا علیه شوروي بجنگند. اوبه حیث رابطه میان "“سي آي اي”" و "ام آي -6 " با جبهات مجاهدین دراطراف کابل کار میکرد. عبد الحق چندان مذهبي نبود و شعارهاي ضدامریکایي را که توسط برخي ازمجاهدین متأثر ازاندیشه هاي اخوان المسلمین سرمیدادند، نمي پسندید. بعد ها قوماندان عبدالحق به حیث مهمترین راه بلد “هارت” درجنگ باشوروي درآمد. آن دو طبیعت ماجراجویانه داشتند. یک هدف، که عبارت ازکشتن عساکر شوروي بود، آنها را باهم پیوند داده بود.

“هارت” اولین سال هاي کودکي خودرا درکمپ اسراي جنگي جاپان درفلپین سپري نموده بود. پدرش کارمند بانکی بود که براي انجام کار به فلپین رفته بود؛ ولي او و فامیلش مانند تعداد دیگر امریکایي ها توسط جاپاني ها در دوران جنگ جهاني دوم به اسارت درآمده بودند. او سه سال را درکمپ گذراند تا آنکه درسال 1945 یکجا با فامیلش توسط عساکر امریکایي نجات یافت. او دو ران کو دکی خو درا را با عده ی از اطفال فلپیني گذرانید که پدران شان درجنگل ها و در جنگ چریکي علیه جاپاني ها به جنگ مي پرداختند. “هارت” سیاست کشور هاي آسیایي را مطالعه نمود و زبان هاي هندي واردو را در دانشگاه آموخت. “هارت” درسال 1965 توسط "“سي آي اي” استخدام شد. اولین وظیفه خارجي "هارت درکلکته هند و وظایف بعدي او در تهران وبحرین بود. “هارت” در پلانگذاري عملیات نجات گروگان هاي امریکایي درتهران سهیم بود؛ اما این عملیات به شکست فاجعه باري مواجه شد. “هارت” درسال 1981 به حیث مامور “سي آي اي” دراسلام آباد مقرر گردید. وظیفه او دراسلام آباد تهیه مواد مورد ضرورت مجاهدین بود. فرمایش تفنگ ومرمي، نظارت بر پروگرام هاي تعلیمات نظامي مجاهدین وبررسي اینکه چه نوع سلاح کار ساز است وکدام نوع کار آیی ندارد‌شامل وظایف او بود. به “هارت” وظیفه سپرده شده بود تا به اسلام آباد برود و زمینه کشتار شوروي ها را با کمک پاکستاني ها مساعد سازد. “هارت” براي آماده گي به کار در پاکستان کتاب هاي دوران استعمار انگلیس درباره قبایل پشتون را مطالعه نمود. اوشخص عملي بود که هدفش را مقابله با شوروي ها تشکیل میداد. درآن وقت “سي آي اي” دراسلام آباد دفترکوچکي داشت که شامل رئیس ومعاون وچهار افسر میشد. وظیفه “هارت” کمک به مجاهدین وجمع آوري اطلاعات در باره پروگرام هستوي پاکستان بود.

“ هارت” مردم افغانستان را جذاب، نظامیگر، نیمه متمدن وغیرقابل اداره میدانست. او تلاش داشت افغان ها را درگروپ هاي کوچک، حد اکثرتا 50 نفر، علیه شوروي ها منظم نموده به اعزام نماید.. او معتقد بود که افغانها به تعلیم جزئیات جنگ ضرورت ندارند؛ بلکه بایدگذاشت خود آن ها راه خود را پیداکنند .

واشنگتن فکر نمي کرد مجاهدین قادر به شکست شوروي ها شوند. از این رو "کارتر" تصمیم گرفته بود که به مجاهدین به صورت مخفي سلاح بدهد. که بعداً "ریگن" این پالیسي را تائید نمود. هدف آن بود که اداره جنگ را براي شوروي مشکل بسازند (ازنگاه مصارف وتلفات). “سي آي اي” وظیفه داشت تا کمک به مجاهدین را ازطریق پاکستان به آنها برساند از این رو آن سازمان تمام شرایط پاکستان براي همکاري در این زمینه را پذیرفته بود. به عبارت دیگر “سي آي اي” تنهابا استخبارات پاکستان تماس برقرار مي کرد نه بامجاهدین.

اولین تفنگ های داده شده به مجاهدین از نوع 303" لي انفیلد" انگلیسي بودکه امریکایي ها آن ها را از یونان وهند خریده به بندرکراچي رسانیده بو دن.. آن ها همچنین هزاران راکت انداز سبک را از مصر وچین خریداري نمودند بعد از بررسی نتایج عملیات مجاهدین که ازسوي دفتر “سي آي اي” درکابل و افسران آن سازمان که از همکاري افرادي چون قوماندان عبدالحق برخوردار بودند، “هارت” به این نتیجه رسیده بود که مجاهدین بیش ازتوقع افسران “سي آي اي” از توانایي رزمي برخوردار اند. عکس العمل مردم افغانستان در برابرتهاجم شوروي در ابتدا آگنده ازاحساسات بود. آن ها با سردادن نعره هاي الله اکبر درشب ها

وبا به راه اندازي مظاهرات مخالفت خود را باتهاجم شوروي ابراز نمودند. باگذشت زمان مامورين دولت، روشنفکران وسپورتمين هانيز باپيوستن به صف مجاهدين مخالفت خو درا با اشغال کشور شان تبارز دادند. تاسال 1981 مجاهدين با آزادي وسهولت در 29 ولايت افغانستان گشت وگذار مينمودند.

"هارت" خواهان توسعه جنگ بود. او درخزان 1981 دريک کنفرانس منطقوي "سي آي اي" دربنکوک (تايليند) يادداشتي تقديم کرد که درآن ضرورت هاي نظامي مجاهدين براي توسعه جنگ درج گرديده بود. بعضي ها تشويش ازآن داشتند که با تشديد جنگ ممکن است حوصله نيروي هاي شوروي به سررسيده عليه پاکستان عکس العمل نشان دهند. تصميم براي ارسال اسلحه بيشتر وبهتر براي مجاهدين ضرورت مذاکره با پاکستاني ها مى طلبيد. باشدت گرفتن جنگ درافغانستان و گذشت زمان "هارت" را متوجه ساخت که اوچگونه بايد درکار روزمره خويش سياست هاي پاکستان را درنظر بگيرد.

شکست ويتنام وافشاي کارهاي غيرقانوني توسط "سي آي اي" در دهه هفتاد آن سازمان را محتاط ساخته بود. "سي آي اي" فقط به انجام کارهايي همت ميگماشت که ازقبل به تصويب رسيده بود. مثلاً، درباره افغانستان ازفارمول سه ميم ميول(قاطر)، مني (پول نقد) ومارتر (هاوان) که درواشنگتن به تصويب رسيده بود کارگرفته مي شد.

يگانه پاليسي امريکا درافغانستان که توسط "سي آي اي" عملي ميشد کشتن نظاميان شوروي بود. "هارت" به پاکستان پيشنهاد کرده بود که براي سر نظاميان شوروي قيمت تعيين کند، يعني براي کشتن يک نفر ازقوت هاي خاص شوروي ده هزار کلدار و يک عسکر عادي پنج هزار ودوچند قيمت تعيين شده براي زنده آوردن آن ها پرداخته شود. اين عين کاري بود که شورويها در ويتنام شمالي به ويتکانگ ها در مورد امريکايي ها گفته بودومصارف آن را ميپرداختند. ار ديد گاه ساسى و امنيتى براي مامورين استخبارات امريکا اين يک عکس العمل شخصي وطبيعي به حساب مى آمد.

" سي آي اي" نمي خواست احزاب سياسي افغانستان را درخاک پاکستان تنظيم کند. آن سازمان خواهان تشکيل يک حکومت موقت ضدکمونيستي افغانها درتبعيد نبود. "سي آي اي" علاقمند به انتخاب برنده وبازنده درميان مجاهدين نبود و اين کار را وظيفه پاکستاني ها مي دانست. کمک غيرمستقيم امريکا به مجاهدين نتيجه خوبي در بر داشت و آن تشديد مقاومت بود، اما موضع غيرفعال امريکايي ها در اين مورد که چه کسي چه مقدار کمک را بدست بياورد، سبب شد تا اجنداي سياسي ومذهبي "ضياءالحق" درافغانستان مورد تائيد "سي آي اي" قرار گيرد.

وقتي که انگليس درسال 1947 نيم قاره هند را ترک ميگفت، "ضياءالحق" يک تورن در اردوي استعماري انگليس در پنجاب بود. ضياء درآن بخش نيم قاره تولد يافته بود که بعداً جزئي ازقلمرو هند گرديد. پدرجنرال ضياء يک مامور دردولت هند برتانوي بود ولي اويک شخص متقي ويک معلم متواضع بود. ضياء وعساکر تحت فرمان وي وظيفه داشتند که در دوران تجزيه نيم قاره به دوکشور هند و پاکستان مهاجرين مسلمان را ازشمال هند به پاکستان بياورند. آنها وظيفه محافظت از ريل هايي را به عهده داشتند که مهاجرين را انتقال ميدادند. درآن وقت ميان هندوها ومسلمان هاخشونت هاي گروهي زيادى صورت گرفت که طي آن ده ها هزار تن جان خود را ازدست دادندو اين حوادث براندیشه هاي جنرال ضياء اثرعميق گذاشت.

افسران پنجابي مسلمان که ازسوي انگليس تعليم ديده بودند به حيث يک قشرعمده رهبري درکشور جديد پاکستان عرض وجود نمودند. سه جنگ با هند موقعيت آن ها را به حيث پاسداران پاکستان تثبيت نمود. تربيه نظامي وتجارب جنگي، اين افسران را به شکل يک گروه نزديک باهم درآورده بود. کودتا هاي پي در پي در پاکستان وناکامي حکومت هاي ملکي در آن کشور بالآخره جنرالان جوان را به سياست مداران کشور مبدل نمود.

پاکستان به نام اسلام تشکيل شده بود، اما اين کشور بر هويت اسلامي خويش اعتماد چنداني نداشت. "محمدعلي جناح" بنيان گذار پاکستان وابسته به يک گروه شهرنشين، روشنفکر و غيرمذهبي بود. "جناح" بعد از به جود آمدن پا کستان وفات کردا و از خود، پاکستاني را به ميراث گذاشت که دچار مشکلات زياد بود. اراضي غير پيوسته به هم (پاکستان شرقي و غربي)، کوچک بودن طبقه متوسط، تفاوت هاي قومي، سرحد غيرقابل اداره در شمال غرب اين کشور و هم مرز با افغانستان. موجوديت يک کشور بزرگ چون هند که با پاکستان رابطه دوستانه نداشت، ازجمله اين مشکلات بود.

ضياء درحاليکه مدارج ترقي خود را در رده هاي نظامي مي پيمود، نسبت به هم قطاران ديگرش درارتش پاکستان به اسلام بيشتر پابند بود. هم چنين ضياء معقتد بود که پاکستان بايد ازاسلام سياسي به خاطر تقويه خويش استفاده کند. ضياء کشور خود را با اسرائيل مقايسه ميکرد که چگونه دين وايديالوژي باعث نيرومندي آن شده است. او ميگفت: "پاکستان بدون اسلام نابود خواهد شد."

ضياء بعداز سال 1997 پاکستان را به نحو خودکامه اداره مي کرد؛ ولي ازقدرت به حيث وسيله تشريفاتي استفاده نمي نمود. ضياء در زنده گي خصوصي خود مرد مهربان بود. اوبه دختر معلول خود توجه زياد نموده به مهمان شفقت مي نمود. اما ظاهر

آرام او به آساني طرف را اغفال مي كرد. "ذولفقار علي بوتو" اورا به حيث فرمانده نيروهاي زميني پاكستان ارتقا داد؛ زيرا فكر مي كرد يک شخص فرمان بردار است. اما ضياء نه تنها اورا ازقدرت بركنار نمود؛ بلكه اورا به دار آويخت.

ضياء در اسلامي شدن فضاي منطقه در سال 1979 از روش افراطي كارنگرفت. اوپاكستان را به حيث كشور اسلامي اعلان كرد، اما مثل امام خميني در تطبيق احكام اسلامي از زوركار نگرفت. ضياء به شيوه سعودي پوليس مذهبي به وجود نياورد و علماي مذهبي را به قدرت نرساند. ضياء به اسلام تعهد داشت، اما به خاطر بيش ازحدسياسي بودنش مورد تائيد گروه هاي افراطي قرار نگرفت. نقش او در جهاد افغانستان بسيار تعيين كننده بود؛ ولي اقداماتش طوري محاسبه شده بود كه قبل او هرچيز ديگر منافع خودش را تأمين مي نمود. بخاطر حفظ پاكستان گاه گاه آماده رسيدن به يک تفاهم با شوروي نيز بود. ضياء التزام افراد به تقواي اسلامي را در اردو تشويق ميكرد واين نوع برخورد باگذشته در اردوي پاكستان تفاوت زياد داشت. اوساختن صدها مدرسه را درصوبه شمال غرب تشويق نموده ازجهاد استفاده استراتيژيک مينمود. او دسته هاي جنگجويان بين المللي را كه درسرحدات افغانستان جمع شده بودند به شكل يک اسلحه مخفي ميپنداشت. ضياء ازتحريک نا آرامي بنام آزادي پشتون ها درنوار مرزي ازسوي دولت كمونيستي افغانستان تشويش داشت. پشتون ها يک قوميت بزرگ را در افغانستان تشكيل مي دهند، اما تعداد پشتون ها درپاكستان نسبت به افغانستان زياد تر است. پيروزي داعيه آزادي پشتون ها كه از طرف كابل مطرح شده بود حتماً منجرنابودي پاكستان به حيث يک كشور مي شد. درظرف يک سال ازتهاجم شوروي يک مليون افغان به پاكستان پناهنده شدند وناآرامي اجتماعي را درآن كشور تشديد نمود. اجنت هاي دولت كمونيستي افغانستان و شوروي هسته هاي تروريستي را در شهر هاي پاكستان تشكيل داده بودند. آن ها با "مرتضي بوتو" پسر"ذولفقارعلي بوتو" همكاري مي نمودند. طرفداران مرتضي بوتو يک طياره ملكي پاكستاني را اختطاف نمود، پاكستان فكر مي كرد استخبارات هند با آن ها همكاري مي نمايد. اگر دولت كمونيستي دركابل مستقر مي شد پاكستان درمحاصره دونيروي متخاصم يعني امپراطوري شوروي در شمال وهند در شرق ميآمد.

بخاطرنجات ازاين حالت ضياء مي خواست جهاد را به داخل خاک افغانستان بكشاند. طرفداري ضياء از جهاد سبب مي شد تا مردم پاكستان او را مورد حمايت قرار دهد وداعيه آزادي خواهي پشتون ها ضربه ببيند.

ضياء به كمک امريكا درين راه ضرورت داشت و آنچه توانست ازواشنگتن بدست آورد. او پيشنهاد كمک اوليه 400 مليون دالري امريكا را به خاطر كم بودنش رد نمود. بعداً ريگن 3200 مليون دالر كمک به پاكستان داد، كه شامل استفاده ازطيارات اف-16 بود. اين طيارات تا آن وقت مخصوص كشورهاي عضو ناتو وجاپان بود. باوجود بدست آوردن اين كمک ها ضياء درباره پروگرام هستوي به امريكايي ها دروغ مي گفت. امريكا تصميم گرفته بود تا به خاطر موقعيت خاص پاكستان، از آن كشور به خاطرنقض حقوق بشر علناً انتقاد نكند.

ضياء خواستار كنترول بر سلاح وپولي بود كه ازطرف امريكا به مجاهدين ارسال مي شد واين امتياز برايش داده شد. طبق اين توافق هر تفنگ ودالري كه به مجاهدين داده مي شد بايد ازطريق پاكستان توزيع ميگرديد و پاكستان تصميم مي گرفت كه براي كدام گروه چه مقدار بدهد. ضياء نمي خواست كه "سي آي اي" پروگرام پادشاه سازي خود را درخاک پاكستان عملي كند. اين درخواست هاي ضياء براي افسران "سي آي اي" كه هنوز ازداغ رواني جنگ ويتنام رنج مي بردند يک انتخاب مناسب بود.

" سي آي اي" درچهار سال اول جهاد تماس مستقيم با افغان ها وعمليات مستقل خود در افغانستان را در سطح بسيار محدود نگهداشت. به همين خاطر است كه "هارت" جهت ملاقات باعبدالحق به صورت مخفي به پشاور سفرنمود. چنين تماس ها ازطرف ""آي اس آي"" ممنوع قرار داده شده بود. چنين ملاقات ها هر چند گاهی صورت مي گرفت، اما محتواي آن محدود بود. درسال هاي اول جهاد مهمترين هدف امريكايي هارا در اين تماس ها دست يابي "سي آي اي" به تكنالوژي نظامي شوروي تشكيل مي داد. وسايل دستگير شده نظامي شوروي به خاطر بررسي به امريكا انتقال مي يافت. جنرال ضياء به رئيس "آي اس آي" "جنرال اختر عبدالرحمن" كه از افراد مورد اعتماد وي بود وظيفه تماس با "سي آي اي" را سپرده بود. ضياء به جنرال اختر گفته بود كه وظيفه اوست تا "سي آي اي" را به خود نزديک كند بدون آنكه بگذارد آن سازمان بيش ازحد درمسايل مداخله كند. ضياء فكر ميكرد درحمايت از جهاد به وقت نياز دارد و او نمي خواست به كاري دست زند كه خطرعكس العمل جدي شوروي عليه پاكستان را به شكل حملات تروريستي ويا حمله مستقيم نظامي به خاک پاكستان درپي داشته باشد. ضياء به اختر گفته بود كه: "ديگ آب افغانستان بايد دريک حرارت معين بجوشد شعله آن زياد نشود كه آب سر ريز نمايد."

"هارت" بعد از هر ماه به راولپندي ميرفت و با جنرال اختر در دفتر كارش نان چاشت را صرف مينمود. با آن كه "سي آي اي" و"آي اس آي" طي ده ها سال باهم همكاري داشتند، اما اين دو سازمان نسبت به يكديگر به ديده شكمی نگرستند. جنرال اختر اصولي را وضع كرد كه كنترول "آي اس آي" بر عمليات در افغانستان را يقيني ميساخت. بعضي از اين اصول اين چنين بود:

-هيچ امريكايي، افراد سي آي اي ويا ارگان هاي ديگر، حق ندارند از خاک پاكستان وارد افغانستان شوند .

-توزيع وانتقال سلاح تنها توسط افسران "آي اس آي" صورت مي گيرد.

-تعليمات نظامي براي مجاهدين درکمپ هاي "آي اس آي" توسط افسران آن سازمان درامتداد مرز با افغانستان صورت خواهدگرفت.

-مامورين "سي آي اي" اجازه تعليم مجاهدين را ندارند. درصورت معرفي سيستم سلاح هاي جديد مامورين آن سازمان معلمين "آي اس آي" را تعليم خواهند داد.

جنرال اختر تماس اجتماعي بين افسران "سي آي اي" و"آي اس آي" را ممنوع ساخته بود. افراد "آي اس آي" اجازه نداشتند دردعوت هاي سفارت خانه ها شرکت کنند. مامورين "آي اس آي" به صورت منظم دفاتر وخانه هاي شان را به خاطر کشف وسايل استراق السمع تلاشي نموده وآن ها در صحبت هاي تيلفوني خويش ازکلمات شفري استفاده ميکردند .

"سي آي اي" نيز اعتماد چنداني بالاي "آي اس آي" نداشت. مثلاً، زمانيکه جنرال اختر ازيک مرکز آموزش "سي آي اي" درامريکا ديدن ميکرد در دوران پرواز داخلي به اين پايگاه چشم هاي اورا بسته بودند. اختر درانظار عامه کمتر حاضر مي شد ودردعوت ها دراسلام آباد شرکت نمي نمود و با "هارت" هميشه در دفتر "آي اس آي" ملاقات مينمود.

"جنرال اختر" پسر يک داکتر پشتون ازناحيه پشاور بود. او مثل ضياء قبل از ايجاد پاکستان به ارتش استعماري انگليس در شبه قاره پيوسته بود. ضياء براو اعتماد زياد داشت مسلک عسکري او توپخانه بود ودر بوکس وپهلواني دسترسي زياد داشت.

اختر ازسال 1979 تا 1997 به حيث رئيس "آي اس آي" ايفاي وظيفه نمود. به نظر "هارت" اختر يک افسر کله شخ بود که از قدرت تخيل زياد بهره نداشت؛ اما با آنهم شخص دوست داشتني بود.

امکانات "آي اس آي" با کمک امريکا وعربستان روز به روز افزايش مي يافت وآن سازمان درحال تبديل شدن به يک نيروي بانفوذ در سرتاسر پاکستاندر می آمد. تطبيق احکام حکومت نظامي ضياء ازجمله وظايف "آي اس آي" بود. امنيت داخلي، عمليات گوريلايي وجاسوسي عليه هند وظايف عمده "آي اس آي" را تشکيل ميداد. افسران و افراد "آي اس آي" از ميان ارتش پاکستان استخدام می شدند.. بخش افغانستان "آي اس آي" که توسط چندين دگروال اداره مي شد مسؤول کارهاي روزمره کمک رساني به مجاهدين بود. تاسال 1983 اين بخش 60 افسر برحال و300 افسر متقاعد را استخدام نموده بود. افراد استخدام شده اکثراً جگرن وتورن از ميان پشتون ها بود. اين افراد با لباس غيرنظامي با آزادي درمناطق قبايل در مرز دو کشور و در داخل خاک افغانستان گشت و گذار مي نمودند. اين افسران ده ها سال ازماموريت خود را درين بخش سپري مي نمودند.

قسمت عمده کارميان اختر و"هارت" را مسأله تحويل سلاح وانتقال آن تشکيل ميداد. بودجه کمک سالانه به مجاهدين از 30 مليون درسال 1981 به 200 مليون درسال 1984 افزايش يافت. طبق يک توافق ميان رئيس جمهور "ريگن" وخانواده شاهي سعودي، رياض موافقه کرد تا مساوي به کمک امريکا به مجاهدين کمک بدهد. يعني اگر امريکا 200 مليون دالر کمک مي کرد سعودي نيز 200 مليون دالر برآن علاوه مي نمود (کمک امريکا وسعودي به مجاهدين درمقايسه به کمک شوروي به رژيم کابل نا چيز بود. مثلاً درسال 1980 کمک شوروي به افغانستان به 1000 مليون دالر درسال بالغ مي شد، که باگذشت زمان افزايش يافت). برعلاوه از سلاح مقدار پول نقد سال به سال افزايش مي يافت تا اينکه درسال 1983 براي "هارت" مشکل شده بود که تعيين کند که چه کسي ازپول استفاده درست ميکند وچه کسي آن را حيف وميل مينمايد. اکثريت سلاح های خريده شده براي مجاهدين ازنوع سلاح هاي شوروي بود. "سي آي اي" ازافسران ناراضي پوليندي سلاح هاي شوروي را براي مجاهدين خريداري ميکرد. چيني ها مليون ها دالر سلاح ومهمات را به "سي آي اي" فروختند بدين ترتيب درجنگ مخفي عليه شوروي با "سي آي اي" سهم گرفتند. دوستان ديگر امريکا نيز خواستند ازفروش سلاح هاي اضافي خويش پول بدست بياورند. ازمصر وترکيه مي توان دراين ارتباط نام برد. "هارت" مي دانست که پاکستان ازسلاح ومهمات فرستاده شده قسمتي را مي دزدد؛ اما فکر مي کرد دزدي دريک سطح قابل قبول قرارداشت. "هارت" فکر مي کرد به خاطر برآورده شدن هدف بزرگ بعضي چيزها را بايد ناديده گرفت و مانند يک مامور بانک نميتوان بسيار حسابي عمل کرد. "آي اس آي" دربرابر پروگرام هاي تربيوي کميشن بدست مي آورد که به نظر"هارت" چيز قابل قبول بود. سعودي ها نيز به "آي اس آي" پول نقد مي دادند وآن ها درباره حسابدهي چندان تشويش نداشتند. سلاح هاي ارسالي به مجاهدين بعضاً در بازار به فروش ميرسيد. تحت نظر قرار دادن قيمت سلاح در بازار قبايل پاکستان راهي بود براي دانستن اين مطلب که چه مقدار سلاح فروخته شده است. "عبدالحق" عده ديگر "سي آي اي" را دراين زمينه همکاري مي نمودند. پائين آمدن قيمت سلاح حکايت از دزدي تعداد زياد تفنگ داشت. با وجود دقتی که صو رت می گرفت، باز هم پاکستاني ها موفق به فريب دادن "سي آي اي" ميشدند. درسال 1983 مامورين "آي اس آي" با يک عده مجاهدين سازش نموده تعدادي سلاح را درکويته فروختند. هم چنين "آي اس آي" سلاح کهنه ومهمات را بالاي "سي آي اي" فروخته بود. يک کشتي که در"سنگاپور" ثبت شده بود يک يکصد هزار تفنگ را ازبندرکراچي بارزده پس ازگذشت چند روز باز به بندر

آورده بود تا نشان دهد که سلاح را ازبیرون آورده است؛ اما مرمي ها مارک پاکستان را در خود داشت. این چیزي بود که پاکستان آن را نمي خواست. "آي اس آي" مجبور شد تا مارک مرمي ها را با پول خود پاک کند.

جنرال اختر که از افشاي این فساد بسیار شرمنده بود به "هارت" گفت: "در نظر دارد درتوزیع مهمات وسلاح طریقه جدید را به کار بگیرد تا ازضایع شدن سلاح ومهمات جلوگیري شود". "آي اس آي" تصمیم گرفت تا به جاي دادن سلاح به گروپ هاي از مجاهدین آن را به احزاب مجاهدین بدهد تا آن ها سلاح را دربین مجاهدین خویش توزیع کنند. بدین ترتیب "آي اس آي" تصمیم میگرفت که چه مقدار سلاح و مهمات را به کدام حزب بدهد.

حزب "گلبدین حکمتیار" مقدار زیاد سلاح ومهمات را بدست مي آورد. اختر سهمیه احزاب سنتي وقبایلي را کم نمود. اختر به "هارت" گفت: "این کار به خاطري صورت گرفته که این احزاب باشدت لازم علیه شوروي نمي جنگند". این استدلال براي "سي آي اي" قابل قبول بود. به عقیده "هارت" این سیاست مطابق به تمایلات ایدیالوژیک ضیاء بود و از امکان تحریک احساسات پشتون هاي پاکستان توسط احزاب سنتي افغان می کاست.

درسال 1983 بعضي دیپلومات ها درسفارت امریکا دراسلام آباد اظهار تشویش نمودند که تکیه بیش ازحد امریکا بر "آي اس آي" باعث ایجاد اختلاف دربین افغان ها شده است. اماهیچ کس دردولت امریکا دلیلي براي نگراني بر نحوه معامله میان "سي آي اي" و"آي اس آي" نمي دید، زیرا "سي آي اي" ازنتایج حاصله ازجنگ علیه شوروي راضي بود.

"هارت" مي خواست به افغانستان برود ولي این کارغیر قانوني بود و ممکن بود منجر به محاکمه وبرکناري او ازکارشود اما این نوع کارها چیزي است که افسر ان "سي آي اي" به آن مبادرت مي ورزند.

عبدالحق به "هارت" گفته بود که او را به آساني به افغانستان خواهد برد. "هارت" با عبدالحق درموترهاي تویوتا باهمراهي مجاهدین مسلح سفرمي نمودند. شب خطرکمتر را در بر داشت زیرا شوروي ها درتاریکي به ندرت دست به عملیات مي زدند.

"هارت" براي این کارپوششي از قبل آماده کرده بود، که او براي بازدید ازتوزیع سلاح با عبدالحق به سرحد رفته بود، چون سرحد علامه گذاري نه شده متأسفانه به صورت غیرقصدي به افغانستان داخل شده است.

او زیرنام ژورنالست کانادایي به عمق چندین مایل داخل خاک افغانستان رفته با هیئت هاي مجاهدین ملاقات نمود .

"هارت" میدید که چگونه قطارهاي مجاهدین بدون لباس گرم درهواي خیلي سرد درحرکت بوده بعضي ازآن ها مي گفتند تا دو روزچیزي نخورده اند. "هارت" ازمشاهده حال زار مجاهدین شرمنده شده بود.

" هارت" درکار خود دراسلام آباد موفق بود وحادثه مهمي رخ نداده بود که او را شرمنده کند. روابط "هارت" با جنرال اختر خوب بود، برعلاوه معلوماتی که او درباره پروگرام هسته يي پاکستان جمع نموده بود بسیار دقیق بود به خاطر این کار واشنگتن از او راضي بود.

پروگرام کمک امریکا به مجاهدین دیگر چندان مخفي نبود، "ریگن" به صورت غیرمستقیم ازکمک امریکا به مجاهدین مطالبي گفته بود. راپورهاي خبرنگاران امریکایي واروپایي ازداخل افغانستان حاکي از رسیدن کمک هاي قابل ملاحظه به مجاهدین؛ اما ضیاء هنوز اصرار داشت که دررسانیدن کمک به مجاهدین دست ندارد .

ضیاء ازعکس العمل شوروي مي ترسید وهمواره به احتیاط درانجام کارهاتاکید مي نمود.

"هارت" به این نتیجه رسیده بود که شوروي براي حمله بر پاکستان نیروي کافي درافغانستان گرد نیاورده است و حتي آن کشور جرأت حمله بر پاکستان را ندارد.

****

فصل چهارم

"من اسامه را دوست داشتم"

"احمدبدیب" با پرواز خطوط هوايي سعودي به کراچي رسید، علاوه از وسایل شخصي او مبلغ(1،8) ملیون دالر نقد را دریک بکس باخود آورده بود. "بدیب" با چالاکي توانست که مامورین امنیتي وگمرک میدان هوايي کراچي را متقاعد کند که بکسهاي او را تلاشي نکنند. درمیدان هوايي اسلام آباد جنرال "اختر عبدالرحمن" رئیس "آي اس آي" از بدیب استقبال نمود.

"بدیب" یک تبعه سعودي بوده در ایالت دکوتاي شمالي در امریکا، که منطقه کوهستاني وبرف گیراست، در س خواندو به صفت معلم درعربستان آغاز بکار نمود. "اسامه بن لادن" یکي ازشاگردان وي درمکتب بود. بدیب واسامه باهم روابط دوستانه برقرار نموده بودند.

بدیب بعداً به حیث مدیر استخدام در ریاست استخبارات سعودي به وظیفه گماشته شد. پس ازتهاجم شوروي برافغانستان شهزاده "ترکي الفیصل" رئیس استخبارات سعودي او را با بکس هاي مملو از دالر به پاکستان اعزام نمود تا از طریق "آي اس آي" به مجاهدین داده شود. استخبارات سعودي ومؤسسات خیریه آن کشور به زودي به حیث منبع مهم تهیه پول براي "آي اس آي" براي عملیات آن سازمان در افغانستان در آمد.

"بدیب" به ملاقات جنرال ضیاء برده شد، اوبه "ضیاء" گفت سعودي تصمیم گرفته تا براي خرید راکت اندازها وسلاح هاي دیگر براي "آي اس آي" پول بدهد و او اولین کمک نقدي را با خود آورده است. سعودي به حیث تأمین کننده عمده پول براي مصارف جهاد درآمد. "ترکي الفیصل" به یکي از افراد سي آي اي گفته بود که استخبارات سعودي عملیات مخفي بلد نیست، چیزي را که بلد است فقط نوشتن چک است.

تهاجم شوروي باعث ایجاد نگراني شدید در استخبارات عربستان سعودي گردید. خاندان شاهي سعودي شوروي هاي کمونیست را ملحد میخواندند. پیشروي شوروي به سوي خلیج تهدیدي بود بر ثروت نفتي آن کشور. شهزاده گان سعودي، مثل امریکایي ها، پاکستان را به حیث خط مقدم جبهه مقاومت دربرابر پیشروي شوروي میدانستند. "جنرال اختر" وشهزاده "ترکي" هر دو به اخوت اسلامي فرامرزي معتقد بودند. بعد از تحولات 1979 شهزاده "فهد"، که ولي عهد آن کشور بود، پاکستان را به صفت یک متحد نیرومند وقابل اعتماد در جناح شرقي کشورش میپنداشت. فهد به استخبارات سعودي هدایت داده بود تا ازکمک هاي سخاوتمندانه به "آي اس آي" دریغ نورزد.

رابطه بین استخبارات سعودي وپاکستان ریشه تاریخي داشت. هردوکشور جوان بوده و اسلام جزء عمده هویت آن ها را تشکیل مي داد. درگذشته عساکر پاکستاني جهت تأمین امنیت درعربستان سعودي استخدام شده بودند و در دوران جنگ 1971 هند و پاکستان قواي هوايي سعودي به صورت مخفي به پاسداري ازفضاي کراچي مي پرداخت.

دستگاه استخبارات سعودي تا سال 1980 چندان فعال نبود. تشکیلات استخبارات سعودي درگذشته غیر موثر وکار کنان آن غیرمسلکي بودند. بنیانگذارعربستان سعودي "ملک عبدالعزیز بن سعود"، که ازسال 1902 تا 1953 آن کشور را اداره میکرد. داراي 41 فرزند از هفت زن بود، پسرش شهزاده فیصل را به ترکیه فرستاد تا برایش زني مناسب ازتبار ترک پیدا کند. اما فیصل خودش به ازدواج بایک زن ترکي مبادرت ورزید. برادرخانم ترکي فیصل کمال "ادهم" نام داشت، که از ثروت زیاد برخوردار بوده و با سرتاسر جهان عرب درتماس بود. "ادهم" دردهه 60 به حیث اولین رئیس استخبارات سعودي تعیین گردید. او دفاتر استخبارات آن کشور را درسفارتخانه هاي سعودي بازکرد. در دهه 70 ادهم ازمقامش بر کنار شد و خواهرزاده اش شهزاده "ترکي الفیصل" به جاي او به این سمت تقرر یافت. ترکي براي 20 سال دراین مقام باقي ماند وبه حیث یک رئیس استخبارات بانفوذ جهان عرض وجود نمود. ترکي در شکل گرفتن آینده افغانستان نقش کلیدي بازي کرد. او برنده و بازنده را در میان مجاهدین تعیین میکرد و به حرکت هاي انقلابي درسرتاسر شرق میانه کمک مینمود و درمیان آن ها اتحاد به وجود مي آورد. ترکي به استخبارات پاکستان پول زیاد مي پرداخت. این کمک ها سبب شد تا آي اس آي به حیث یک سازمان بسیار نیرومند عرض وجود نماید .

"تركي الفيصل" خاصيت هاي متضادي را درخود جمع كرده بود او طرفدار اسلام سخت گيرانه سعودي ومبلّغ آزادي زن بود. اويک شخص كاركن، باتقوا ولي درعين حال نوشنده شراب كيله بود. تركي يک روشنفكر، يک شهزاده وفادار به خاندان شاهي و دوست امريكا بود، در عين زمان حركت هاي را كه عليه منافع امريكا فعاليت مي كردند كمک مينمود. دستگاه استخباراتي سعودي درمقابله با كمونيزم وبعداً اسلام افراطي با امريكا همكاري نمود. همكاري استخبارات سعودي وپاكستان با امريكا مانند نوشابه يي بود كه گاهي مزه آن شرين وزماني هم تلخ بود؛ ولي مامورين سي آي اي مي گفتند كه ازنوشيدن آن ناگزير اند.

"تركي الفيصل" روز 15 فبروري 1945 درعربستان سعودي به دنيا آمد. تاريخ تولد او مصادف بود به رفتن "ملک عبدالعزيز" به عرشه يک كشتي امريكايي جهت ملاقات با رئيس جمهور "روزولت" كه در بحيره سرخ لنگر انداخته بود. "روزولت" ازملاقات سران كشورهاي متحد كه در "يالتا" برگزار شده بود برميگشت خواست با توقف در ساحل عربستان با پادشاه آن كشور گفتگو كند. "عبدالعزيز" تعدادي گوسفند با خود به كشتي برده بود تا ازآن غذا برايش تهيه كنند. روزولت توجه شاه سعودي را به خود جلب نمود. هردو رهبرمسأله فلسطين را مورد بحث قرار دادند. "عبدالعزيز" راجع به دنيا معلومات زياد نداشت، اما درمورد قضاياي جهان عرب مثل مقابله با صيهونيزم بسيار جدي بود. جاسوس هاي امريكايي كه اكثريت آن ها را تفحص كننده گان تيل تشكيل ميداد، از رئيس جمهور كشورشان خواسته بودند تا قبل ازاينكه انگليس ها به امتيازاتي درزمينه بهره برداري از منابع نفت دست يابند، امريكا چنين امتيازي را ازعربستان بگيرد. پادشاه سعودي با همكاري محدود نظامي واقتصادي با امريكا موافقت نمود.

خاندان سعود كه عبدالعزيز آن را رهبري ميكرد تحت سلطه استعمار قرار نگرفته بود. آن ها درمنطقه فقيري از جزيره نماي سعودي زنده گي ميكردند كه استعمارگران اروپايي به آن توجه چنداني نداشتند. نزديكترين شهر به منطقه آنها جده دركنار بحر سرخ بود كه توسط عثماني ها اداره ميشد. مردم عربستان آن وقت درفقر زنده گي مي نمودند. در ميان شان جنگ هاي قبيلوي صورت ميگرفت. رهزني عام بود وحتي كاروان هاي حجاج كه به مكه مي رفتند ازگزند راهزنان در امان نبودند. "آل سعود" يكي از ده ها قبيله عرب بود. اهميت قبيله سعود زماني بالا رفت كه اين قبيله با يک حركت ديني تحت رهبري "محمد بن عبدالوهاب" متحد گرديد. شهزاده هاي تركي ومصري كه به دستورات اسلامي چندان پابند نبود.هرسال براي اداي حج به مكه مي رفتند مورد خشم پيروان "محمدبن عبدالوهاب" قرار ميگرفتند. وهابي ها عثماني ها را مسلمان هاي حقيقي نمي دانستند. مردمان محل نيز سبب نا خوشنودي وهابي شده بودند؛ زيرا آن ها به خاطر احترام به بزرگان قبر هاي آنها را به سنگ هاي زينتي مي آراستند و به خرافات عقيده پيدا نموده بودند. وهابي ها اين همه اعمال وعقايد را بدعت ناميده آن را رد مي كردند. خاندان سعود به تأئيد از عقايد نهضت وهابي پرداخت و در عوض نهضت وهابي در امورسياسي "آل سعود" را پشتيباني نمود.

بعداز مرگ "محمد بن عبدالوهاب" مصري ها به عربستان نيرو فرستاده خاندان سعود را وادار به عقب نشيني به نجد نمودند.

خاندان سعود بعداز سقوط دولت عثماني درآخر جنگ جهاني اول بار ديگر به سوي بحر سرخ سرازير شدند. نيروهاي قبيله سعود را عبدالعزيز كه يک فرمانده با كفايت بود رهبري مي كرد. او توانسته بود قبايل صحرا نشين را به طريقه نظامي ويا با مذاكره متحد سياسي خود بسازد.

"عبد الغزيز"يک گروه جنگي بنام "اخوان" تشكيل داده بود كه عمامه هاي سفيد وريش وبروت هاي كوتاه شده داشتند. آن ها قريه و شهرها را يكي پي ديگري تسخير نموده نوشيدن الكول، استعمال تنباكو، قمار بازي و فال بيني را ممنوع ساختند. برخي از آن ها هم چنين با راديو، تلفون وموتر مخالفت مي نمودند.

عبدالعزيز از نيروي اخوان به شكل ماهرانه اي استفاده نمود. و از سال 1914 تا 1926 مكه، مدينه وجده را توسط آن ها فتح كرد اما حركت هاي افراطي گروه اخوان با مخالفت عبدالعزيز مواجه گرديد. در جنگهايي كه بين آن ها و طرفداران عبدالعزيز رخ داد، عبد الغزيز آن ها را با استفاده ازماشيندار هاي عصري سركوب نمود. خاندان سعودي يک حكومت مذهبي تشكيل داد كه بسياري از افراد خاندان شاهي به آن معتقد بودند. اين اولين كشور عصري بود كه در نتيجه جهاد تشكيل شده بود.

"تركي الفيصل" يک نسل بعد از دوران خونبار ايجاد كشور سعودي به دنيا آمد. او زماني تولد يافت كه عربستان هنوز به ثروت هنگفت ازعايد نفت دست نيافته دو سوم مردم آن ديار هنوز زنده گي صحرا نشيني داشتند. تا سال 1960 نيمي ازمردم سعودي ازطريق مالداري امرار معاش مينمودند. غلامي درسال 1962 ممنوع قرار داده شد. در دوران طفوليت تركي گرچه حفرچاه هاي نفت درشرق سعودي واحداث سرک ها در آن كشور آغازشده بود، اما مردم سعودي اكثراً فقير وعقب مانده بودند. "ملک فيصل"، پدر تركي، يک رهبر نسبتاً ترقيخواه و تعليم ديده بود كه از توانايي هاي اداري برخوراداار بود. مطالعه فراوان، او را دربين فرزندان عبدالعزيز برازنده گي خاصي بخشيده بود. فيصل خواهان داشتن بودجه متعادل، سرمايه گذاري در اموراجتماعي وبهره گيري ازپيشرفت هاي تخنيكي بود. او به مسايل اسلامي معتقد بود وخواهان تحولات درجامعه به صورت تدريجي بود. فيصل پسران خود را در دانشگاه غرب تعليم ميداد. فيصل پسرش تركي را درسن 14 سالگي به مكتب "لارنسويل" واقع در ايالت

"نيوجرسي" امريكا فرستاد. .درسال 1964 که ترکي در دانشگاه "جورج تاون واشنگتن" مشغول تحصيل بودخبر پادشاه شدن پدرش برايش داده شد. ترکي دانشگاه را ناتمام گذاشت، زيرا شکست اعراب درسال 1967 او را چنان پريشان کرده بود که حوصله ادامه تحصيل را از او گرفته بود. او بعداً تحصيلات خود را در انگلستان تکميل نمود. دوسال بعد ازاينکه فيصل رهبري مقاطعه تيل عليه امريکا را به خاطر پشتيباني آن کشور از اسرائيل به عهده گرفت، توسط يک شهزاده ناراضي به ضرب گلوله کشته شد. درسال 1965 يک تعداد از افراطي ها به خاطر اعتراض عليه آغاز نشرات تلويزيون درسعودي به يکي از دفاتر حکومتي حمله نمودند. يکي از مظاهره چيان که ازخاندان شاهي بود دراثر حمله پوليس کشته شد. ده سال بعد، برادر مقتول "ملک فيصل" را توسط تفنگچه به قتل رسانيد تا انتقام برادرش را گرفته باشد.

شهزاده ترکي در دهه 70 زماني زمام امور استخبارات سعودي را بدست گرفت که آن سازمان در حال گسترش ساحه فعاليت هاي خويش به طور بي سابقه بود. عوايد سرشار از نفت باعث توسعه دستگاه دولت شده بود. بودجه دولت که ازسال 1964 تا 1974 به نه اعشاريه دو مليارد دالر ميرسيد، درپنج سال بعد به 142 مليارد دالر افزايش يافت. ترکي همه شعبات استخبارات داخل و32 سفارت وقونسلگري آن کشور درخارج را بامرکز به سيستم کمپيوتري وصل نمود؛ اما همه نرم افزارهاي کمپيوتري قادر نه شد تا نقشه العطيبي براي اشغال مکه درسال 1979 را کشف نمايد. حادثه مکه دولت سعودي را واداشت که بالاي پوليس واستخبارات آن کشور سرمايه گذاري بيشتري نمايد.

حوادث 1979 نه تنها خاندان سعودي را دچار تشويش نموده بود؛ امريکا نيز مي ترسيد که پس ازسقوط شاه در ايران شايد نوبت خاندان سلطنتي سعودي رسيده باشد. دفتر سي آي اي درجده کوشيد تا جمع آوري معلومات درباره اوضاع داخلي عربستان را افزايش دهد؛ اما حادثه مکه نشان دادکه معلومات سي آي اي درباره اسلام گرايان افراطي چقدر ناچيز بود است. يکي از راه هاي دست آوردن چنين معلومات تهيه وسايل تخنيکي براي استخبارات سعودي بود. بعداز حادثه 1979 مکه، سي آي اي به استخدام جواسيس در ميان سعودي ها اقدام نمود و همزمان به آن کمپيوتر و وسايل کشف الکترونيکي را به استخبارات سعودي داد تا آن کشور بتواند به مکالمات راديويي شوروي ها دسترسي پيدا کند.

ترکي به دفتر مرکزي سي آي اي در "لنگلي ورجينيا" و پايتخت هاي اروپايي وعربي سفر نمود تا ببيند که اين کشور ها چگونه سازمان استخباراتي خود را سامان داده اند. استخبارات سعودي شيوه "سي آي اي" را به تنظيم مجدد خود انتخاب کرد. ترکي به حيث رئيس عمومي استخبارات کار ميکرد و زيردست او چندين مدير بخش فعاليت مي نمودند. يکي از اين بخشها مديريت عمليات بود که وظيفه انجام عمليات مخفي وبرقراري تماس با ارگان هاي خارجي به او سپرده شده بود. ترکي همچنين مديريت استخباراتی را تشکيل داد که وظيفه آن تهيه راپور يوميه محرم درباره اوضاع امنيتي کشور براي خاندان شاهي بود .

ترکي باشخصيت ودانشي که داشت توانسته بود با امريکايي ها رابطه بسيار خوب برقرار کند. او روزنامه هاي غربي را به صورت منظم مطالعه مي کرد ودرتمام اجتماعات غيررسمي جهان درباره تجارت، ستراتيژي و انرژي شرکت مينمود. با آن همه برخي ازمامورين سي آي اي ترکي را يک فريبکار حرفه يي مي دانستند که ثروت زيادي بدست آورده بود. ترکي مامورين (سي آي اي) و (ام آي -6) را که متقاعد مي شدند به معاش گزاف به حيث مشاور استخدام مي کرد. اوهم چنين در بدل پول ازکشورهاي فقير عرب اطلاعات استخباراتي بدست ميآورد.

"احمد بديب" وبرادرش سعيد دوشخصيت کليدي و نزديک به "ترکي الفيصل" بودند. "احمدبديب" يک شخص عملي بود درحاليکه برادرش يک روشنفکربود که چندين کتاب در باره روابط سعودي با يمن وايران وغيره نوشته بود. هردو تن به صورت منظم با "سي آي اي" درتماس بودند .

خاندان سلطنتي سعودي به خاطر دشمني زيادي که با مارکسيزم داشت با ماسکو روابط ديپلوماتيک برقرار نه نموده بود. حکومت سعودي براي ده سال در فعاليت هاي ضد شوروي با سي آي اي همکاري داشت. در موسم سالانه حج عربستان به سي آي اي اجازه مي داد تا ازحجاجي که ازشوروي مي آمدند درباره اوضاع داخلي آن کشور معلومات بدست آورد. دردهه هفتاد که سي آي اي به خاطر کشف اعمال غيرقانوني توسط آن سازمان تحت فشار قرار داشت، استخبارات سعودي با انگليس، فرانسه، مراکش وايران يکجاشده و"کلوپ سفاري" را بخاطر مقابله با نفوذ شوروي درافريقا تشکيل دادند.

باتهاجم شوروي بر افغانستان ترکي با پاکستان رابطه برقرار کرد. چند روز پس از تهاجم شوروي جنرال اختر به عربستان رفت ودريک رستورانت در رياض باترکي وبديب ملاقات نمود. ضياء طي پيامي به سعودي ها گفته بود که اگر باتهاجم شوروي مقابله نه شود، خطر جدي متوجه کشور شان خواهدشد. بعداز اين ملاقات بديب به سفرهاي متواتر به اسلام آباد وپشاور دست زد که دربرخي ازآن ها بکس هاي مملو از پول نقد را باخودمی آورد. ترکي عقيده داشت تهاجم شوروي بر افغانستان تلاشي بود از طرف ماسکو به خاطر برقراري تعادل ستراتيژيک با امريکا در شرق ميانه. درگذشته شوروي به فروش سلاح به کشور هاي عربي بيشتر از هر چيز ديگر چشم دوخته بود. اکنون مي خواست تا قيمت نفت را نيز تحت نفوذ خويش داشته باشد. ترکي فکر

میکردکه اشغال افغانستان خود یک هدف نبوده قدمیست درجهت کنترول منطقه ازسوي احزاب کمونیستي وحرکت هاي چپي وابسته به ماسکو. ترکي فکر مي کرد ازنگاه جغرافیایي پاکستان راه مقابله علیه تهاجم شوروي بر افغانستان را انتخاب می کند.. او همچنین فکر میکرد کمک به مجاهدین ازطریق اردو واستخبارات پاکستان ان کشور را که پس ازجنگ تباه کن 1971 با هند به شدت ضعیف شده بود، تقویه خواهد کرد.

ترکي درجولاي 1980 موافقت کرد که کشورش معادل کمک امریکا به مجاهدین کمک نماید. سعودي هر سال پول مورد توافق را به سفارت آن کشور در واشنگتن ارسال میکرد که توسط سفیر سعودي در امریکا "شهزاده بندر" به حساب بانکي "سي آي اي" در سویس واریز می شد. سي آي اي با استفاده از این حساب بانکي به خرید سلاح ومهمات میپرداخت. ترکي به خاطر علاقه یي که به کمک به مجاهدین داشت ماهانه تاپنج بار به پاکستان سفر مي کرد واز داخل شدن به خاک افغانستان نیز خودداري نمي نمود. علاقه مندي شهزاده سعودي به جهاد و روش متواضعانه وي احترام جنرال هاي سي آي اي را نسبت به او جلب نموده بود. اوگرچه یک شهزاده بود، اما تحصیلات وتجاربش درمعامله با دیگران اورا یک فرد متواضع ساخته وآن تعصباتي را که شهزاده هاي دیگر آن کشور دربرابر غیرعرب ها از خود نشان میدادند، ازخود تبارز نمي داد.

"عبدالرب رسول سیاف" ازچهره هاي مقبول مجاهدین درمیان سعودي ها بود. سیاف که استاد دانشکده شرعیات بود چندسال را درقاهره سپري نموده با فصا حت به عربي حرف میزد. اومدتي را درزندان کمونیست ها سپري نموده پس ازرهایي به پاکستان مهاجرشده بود.

ترکي درسال 1980 به پخش نفوذ درجهاد افغانستان آغاز نمود. درین سال کنفرانس اسلامي درطائف جلسه اي داير نمود. سعودي ها خواهان آن بودند که کنفرانس تجاوز شوروي بر افغانستان را تقبیح نماید. یاسرعرفات که ازحرکت هاي چپي حمایت مي کرد، میخواست تا دردفاع ازماسکو حرف بزند. رهبران مجاهدین ازپشاور به طائف آورده شدند تا به نفع خود در کنفرانس تلاش کنند. بدیب وظیفه گرفت تا ازمیان رهبران یکي را انتخاب کند تا فوراً پس ازعرفات سخن راني نموده وحمله شوروي را مخالفت با اسلام بخواند. بدیب با رهبران جهادي صحبت کرد .

بسیاري ازآن ها به عربي نسبتاً خوب حرف مي زدند، اما سیاف ازصراحت لهجه برخوردار بود و به عربي بسیار خوب حرف میزد. بدیب اورا براي سخنراني انتخاب کرد، اما تصمیم او با مخالفت رهبران دیگر مجاهدین مواجه شد. بعداز شش ساعت بحث وگفتگو همه به سخنراني استاد سیاف موافقه کردند سیاف که ازنقش خویش درکنفرانس بسیار با روحیه شده بود، پس از بازگشت به پشاور به تشکیل حزب خود پرداخت و زمینه فعالیت مستقل استخبارات سعودي را فراهم نمود. هم چنین سیاف براي استخبارات سعودي زمینه آن را مساعد نمود تا با شیخ هاي سعودي برسرنفوذ درجهاد افغانستان رقابت کند. شیخ بن باز مفتي عربستان سعودي ازمجاهدین خاصي پشتیباني میکرد. اوملیون ها دالر اعانه جمع آوري شده ازمردم وده ها جنگجوي داوطلب را درتقویه جمیل الرحمن که یک امارت دردره کنر تشکیل داده بود میفرستاد. بدیب استاد سیاف را بدیل او ودیگر افرادي که ازسوي حلقات مذهبي آن کشور حمایت میشدند،میدانست. واتحاد و رقابت همزمان میان دولت سعودي و علماي مذهبي کشور خود را به خوبي در دوران جهاد افغانستان به نمایش گذاشت. طبقه دیندار ومتوسط سعودي که ازعاید نفت ثروت زیادي را نصیب شده بودند به قضیه افغانستان شدیداً علاقه مند بودند. اسلام پیروان خود را به دادن خیرات دستور میدهد. پول کمکي سعودي به انواع واشکال مختلف به سرحد افغانستان مي رسید. بخشي ازآن زیوراتي بود که زنان تجار عرب درمساجد آن کشور به مجاهدین اعانه داده بودند. هم چنین شهزاده ها هر کدام کمک هاي نقدي زیاد به مجاهدین مینمودند.

شهزاده ترکي میکوید استخبارات سعودي تعیین مینمود که کمک هاي نیمه رسمي واعانه هاي شخصي آن کشور به کدام گروه ازمجاهدین برسد. اما درمورد اینکه دستگاه استخباراتي او درین کار تا چه حد موفق بوده است، جاي سوال باقیست

درباره جنگجویان داوطلب سعودي که به افغانستان مي آمدند وضع چندان روشن نبود که چه تعدادي از آن ها درهم آهنگي با استخبارات سعودي مي آمدند وچه تعدادي مستقلانه به این کار اقدام مي نمودند. به نظر امریکایي ها وپاکستاني ها اسامه بن لادن نمادي از این سردرگمي بود. هنوز واضح نیست که او مستقل عمل میکرد ویا بخشي از استخبارات سعودي بود.

محمد بن لادن، پدر اسامه، درسال 1931 از یمن به جده مهاجرت نمود. اوچند سال پس از آن به جده رسید که ملک عبدالعزیز واخوان او این شهر را به تصرف خود درآورده بودند. بن لادن یمني از سال 1930 تا 1940 شرکت ساختماني را تشکیل داد که به ساختن سرک، هوتل وخانه اشتغال داشت. محمد به خاندان شاهي روابطي برقرار نمود. او به شیوه شیخ هاي یمني چندین زن گرفت وصاحب 50 طفل شد. تاسال تولد پسر هفدهمش اسامه ازخانم سوریایي اش محمدبن لادن دفاتر شرکت خود را درجده، مدینه وریاض تاسیس نمود. شرکت ساختماني بن لادن در اول تحت زعامت عبدالعزیز و سپس پسرش ملک فیصل درساختن شاهراه مکه-طائف وتوسعه حرم مکه ومدینه نقش عمده اي بازي کرد.

پدران شهراده تركي واسامه بن لادن دوست، شريک درتجارت ومتحد سياسي همديگر بودند. شهزاده تركي محمد بن لادن را يک مرد مهربان توصيف مي نمايدكه درنظرسعودي ها، به شمول خاندان سلطنتي آن كشور، به خاطر كارهايي كه به سعودي انجام داده بود يک قهرمان به حساب مي آمد. فيصل او را به حيث وزير فوايد عامه خود مقرر نمود. نزديكي او با خاندان شاهي سبب شدكه شركت بن لادن به ثروت هنگفتي دست يابد. محمد بن لادن درسال 1967 در يک سانحه هوايي كشته شد. فيصل يک تيم را تشكيل داد تا از كمپني بن لادن سرپرستي كند. درنظر بود برادر بزرگ اسامه كه سالم نام داشت بعداز چندي مسووليت شركت را به عهده بگيرد.

سالم بايک اشراف زاده انگليسي عروسي كرد و درميان عربستان وغرب هميشه در سفر بود. اما اسامه برخلاف برادرش باچنين زنده گي آشنا يي نداشت. .اسامه در دانشگاه عبدالعزيز درجده به درس آغاز كرد كه توسط معلمين مصري واردني تدريس مي شد. اكثريت معلمين اين دانشگاه را افراد وابسته به اخوان المسلمين تشكيل مي دادند.

درسال 1979 كه اسامه درصنف دوم دانشگاه درس مي خواند، عبدالله عزام فلسطيني، رهبر روحاني حماس، معلم او بود. حماس رقيب سازمان آزادي بخش فلسطين، كه اكثراً ازگروه هاي چپي تشكيل شده است، ميباشد محمدقطب برادر سيدقطب كه به خاطر فعاليت هاي سياسي اش درسال 1966 توسط ناصر اعدام شد نيز از جمله معلمين اسامه بود. درين دانشگاه بن لادن در باره جهاد معلومات بدست آورد.

اينكه دقيقاً چه وقت بن لادن به پاكستان سفركرد تا با رهبران مجاهدين ديدار كند، هنوز معلوم نيست. گفته مي شود كه او پس ازفراغت ازدانشگاه در رشته اقتصاد واداره عامه درسال 1981 به پاكستان سفركرد. بن لادن درموسم حج بارهبران مجاهدين ملاقات نموده بود. به گفته بديب بن لادن در اولين سفر خود به پاكستان پولي را به عنوان كمک به مجاهدين با خود آورده بود. او اين پول را به دفتر جماعت اسلامي پاكستان در لاهور برد زيرا به استخبارات پاكستان اعتماد نداشت.

استخبارات سعودي ازابتداي جهاد با استفاده ازپول اعانه مي خواست عمليات مستقلي را از آي اس آي و سي آي اي درافغانستان به راه بيندازد، واين كار ازطريق دادن پول به افراد مورد نظر آن كشور در ميان گروه هاي افغاني صورت ميگرفت. بديب خانه هاي خاصي براي خود وديگر مامورين استخبارات سعودي ازطريق موسسات خيريه آن كشور در اسلام آباد و پشاور به اجاره گرفته بود. ، سعودي ها كمک هاي بشري به افغانها را مستقلاً اداره مي كردند. موسسات خيريه سعودي تعدادي مدارس را در نوار مرزي با افغانستان به تشويق جنرال ضيا تاسيس نمودند كه دراين مدارس اطفال افغاني قرآن مجيد ومسايل اسلامي را مي آموختند. بديب خود مكتبي درين منطقه تاسيس نمود كه بر علاوه از علوم اسلامي علوم طبيعي نيز در آن تدريس مي شد.

استخبارات كشور هاي سعودي پاكستان و امريكا كه از جهاد پشتيباني ميكردند هر چندكار های خود را درمسايل عمومي با يكديگر همآهنگ مينمودند، اما بعضي كارها را مستقل از يكديگر انجام ميدادند. آنها برعليه يكديگر جاسوسي نموده آجنداهاي مختلف سياسي را تعقيب مي نمودند. سعودي ها مي گفتند: درپاكستان با سي آي اي تماس ندارند، بلكه تماس آن ها با امريكايي ها در رياض ويا درخود امريكا صورت مي گيرد.

استخبارات سعودي ازكمک هايي كه به آي اس آي خارج از پروگرام عمومي به آي اس آي آي مي نمود امريكايي ها را درجريان نميگذاشت. ازسوي ديگر سي آي اي روابط خود با افغان ها را مانند قوماندان عبدالحق از سعودي ها و پاكستاني ها پنهان نگهميداشتند.

شهزاده تركي مي گويد بن لادن مامور استخبارات آن كشور نبود. گرچه نوعيت رابطه بن لادن با استخبارات سعودي واضح نيست اما او با اين سازمان درتماس بوده است. به گفته بديب بن لادن در برابر برخي هدايات از جانب استخبارات سعودي و پاكستان عكس العمل مثبت نشان ميداد. گرچه ممكن است بن لادن ازاستخبارات سعودي معاش دريافت نكرده باشد، اما امكان اينكه شركت وي قرار دادهايي را به كمک استخبارات سعودي بدست آورده باشد زياد است.

بديب دريكي ازمصاحبه هايش گفت: "من اسامه را دوست داشتم واو را يک تبعه خوب سعودي مي دانستم."

فاميل بديب وبن لادن از منطقه سرحدي يمن به عربستان آمده بودند. بديب با بن لادن دردانشگاه جده آشنايي پيدا كرد. او بن لادن را شخص آرام واز نگاه درس در درجه متوسط تعريف مينمود. با محبوبيت جهاد افغان ها در بين سعودي ها بن لادن با شهزاده تركي وشهزاده نايف مستقيماً باز دید می کرد بن لادن، كه درميان عربستان وپاكستان سفر هاي مكرر مي نمود، با استخبارات وسفارت سعودي دراسلام آباد رابطه نزديک برقرار نموده در دعوت هايي كه به افتخار شيخ ها ومامورين دولتي آن كشور ازطرف سفارت سعودي ترتيب ميشد، شركت مينمود. تركي مي گويد اوچندين مرتبه درمهماني هاي سفارت دراسلام آباد با بن لادن ملاقات نموده است اما مي گويد كدام رابطه رسمي با او نداشته است. بديب نيز رابطه خود با بن لادن را به خاطر

معلمي و شاگردي ميداند. افغان ها بن لادن را به خاطراينكه مردمهربان بود، پول داشت و درحكومت سعودي افراد عمده را ميشناخت، احترام مي نمودند.

فصل پنجم

"اين را جنگ ما نسازيد"

"ويليم كيسي" رئيس سي آي اي را درجنوري 1984 رئيس جمهور ريگن و شوراي امنيت ملي در جريان انكشافات جنگ در افغانستان قرار داد. از رسيدن اولين محموله تفنگ هاي "303 بور" خريده شده از سوي امريكا به بندر كراچي در سال 1980 تا روزي كه "كيسي" صحبت نمود، مجاهدين در حدود (17000) عسكر شوروي را كشته و يا زخمي نموده بو دند، 62 در صد خاک افغانستان را در تصرف خود در آوردند. نيروهاي شوروي در اين مدت 350 تا 400 طياره جنگي، 2750 تانک وزره پوش و در حدود 8000 موتر را از دست دادند. خسارات مستقيم به اردوي شوروي به 12 مليارد دالر تخمين زده ميشد. در حاليكه طي اين مدت امريكا و سعودي هر كدام به مجاهدين 200 مليون دالر داده بودند. بدين ترتيب ديده مي شود، كه اقدامات امريكا عليه شوروي در افغانستان از نگاه اقتصادي بسيار به صرفه بود.

"ويليم كيسي" در سال 1984 به حيث يكي از حاميان سرسخت جهاد در آمده بود. او در سال 1981 به صفت رئيس سي آي اي مقرر شد .دو سال را دربر گرفت تا خود را با جزئيات جنگ در افغانستان آشنا سازد. او با استفاده از طياره "سي-141 ستارلفت" خود به سفر هاي مسلسل مي پرداخت تا با "تركي الفيصل" و "جنرال ضياءالحق" راجع به جنگ افغانستان صحبت نمايد. در آخر سال 1984تصميم گرفت تا كمک به مجاهدين را دو برابر سازد. او به عمليات تحريک آميزي به خاک شوروي اجازه داد، كه تنها در حواشي قانون امريكا مجاز بود. افغانها، كه با هاوان ها، كشتي ها ونقشه هاي نظامي و قرآن هاي مجيد با ترجمه ازبكي مجهز بودند، با گذشتن از درياي آمو به عمليات تخريبي و تبليغي در داخل قلمرو اتحاد شوروي دست زدند.

عمليات مجاهدين در خاک شوروي پس از سال هاي 1950 اولين حمله در قلمرو آن كشور بودكه "ويليم كيسي" از اجراي آن لذت مي برد. اما رئيس سي آي اي در ادامه عمليات مخفي در داخل خاک شوروي از طريق افغانستان با مخالفت بعضي از مامورين بالا رتبه آن سازمان مواجه بود. "جان مكمهان" معاون دوم او فكر مي كرد در صورت ارتكاب اشتباه در اجراي چنين عمليات سي آي اي تحت ضربات شديد كانگره امريكا قرار خواهد گرفت. همچنان "مكمهان" در مورد امكان ادامه چنين عمليات واستفاده از اين عمليات به منظور وارد آوردن فشار سياسي لازم برشوروي تا نيروهايش را از افغانستان خارج نمايد سؤالاتي در ذهن خود داشت كه به آنها پاسخ داده نشده بود. مكمهان طرفدار ادامه كمک به مجاهدين به گونه يي بود كه تنها آن ها را به جنگ دفاعي قادر ميساخت. تحليلگران بخش شوروي در سي آي اي نيز فكر مي كردند كه كمک اضافي به مجاهدين، شوروي را وادار به خروج از افغانستان نخواهد كرد. به عقيده اين متخصصين نيروي اقتصادي ونظامي شوروي غير قابل شكست بود. "كيسي" هم در باره قوت اقتصادي و نظامي شوروي شک نداشت؛ اما آماده بود تا با روس ها در جائيكه ضعيف بودند درگير شود و افغانستان يكي از اين جاها بود.

انتخاباتي كه منجر به پيروزي "رونالد ريگن" گرديد يک گروه از محافظه كاران را در واشنگتن به قدرت رسانيد كه "كيسي" يكي از آن ها بود. اين گروه تصميم داشتند تا با شوروي در سطح جهاني مقابله كنند. آن ها از ستراتيژي جنگ ستاره گان و استقرار راكت هاي پرشنک در اروپا حمايت مينمودند. آن ها همچنين طرفدار كمک با گروه هاي ضد شوروي در همه جا بودند. آن ها از نهضت كارگري همبستگي در پولیند حمايت نموده حركت هاي ضد كمونيستي در امريكاي لاتين و افريقا را مسلح ميساختند. جبهه افغانستان به خاطر تهاجم عريان شوروي، شركت مستقيم نيروهاي روسي در جنگ و عمليات عليه مردم ملكي مورد توجه جدي آن ها قرار داشت.

در سال 1984 بعضي از وكلا در كانگره امريكا خواهان كمک بيشتر آن كشور به مجاهدين شدند. برخلاف كمک به حركت هاي ديگر ضد كمونيستي كه وكلا در مورد آن ها باهم اختلاف داشتند، در مورد قضيه افغانستان حزب حاكم و حزب مخالف نظر موافق داشتند.

رهبري كمک امريكا در كانگرس را "چارلي" ولسن از حزب دموكرات از ايالت تكزاس به عهده داشت. "ولسن" در زنده گي شخصي با بحران مواجه بود و بيش از حد الكول مينوشيد. او با استفاده از امكانات دولتي با ملكه زيبايي سابق امريكا كه القابي را چون خانم هوا، خانم بحر و خانم نفت به دست آورده بود، به سفر مي پرداخت. ولسن از مجاهدين بسيار خوشش مي آمد. او جهت ملاقات با ضياء و سفر به دره خيبر در سرحد افغانستان مي پرداخت. ولسن با يک تعداد افغان ها تماس داشت، ولي در باره مردم و تاريخ افغانستان معلومات چنداني نداشت. ولسن به سفر سرحدات افغانستان دست مي زد، تا به معشوقه هاي خود نشان دهد كه او چقدر با جرأت است. با شروع سال 1984 ولسن پول بيشتر وسلاح هاي پيشرفته تر را براي ارسال به مجاهدين براي سي آي اي آماده كرد، در حاليكه مامورين سي آي اي به افزايش كمک علاقه مند نبودند. "ولسن" مي گفت: "خودداري سي آي اي از دادن كمک بيشتر به مجاهدين به آن خاطر است تا افغان ها را با شوروي به چنان جنگي وادار كنند كه در آن افغانها برنده نشوند". او در يكي از بحث ها براي تعيين مقدار بيشتر كمک به مجاهدين گفت: "افغان ها تصميم جنگ با شوروي را گرفته اند، آن ها تا آخرين نفر و حتي با سنگ خواهند جنگيد؛ اما اگر ما بگذاريم آن ها با سنگ بجنگند تاريخ ما را محكوم خواهد كرد".

اين نوع استدلالات با انديشه هاي كيسي همخواني داشت. كيسي، نواسه خدمه يک سالون در نيويارک، با كار زياد خود را مليارد ساخته بود. او عقيده عميق به كيش عيسوي داشت و سرسختانه در برابر كمونيست ها مخالفت ميكرد. اين خاصيت ها او را از بسياري افراد ديگر كه در مركز سي آي اي در لنگلي گرد آمده بودند، متمايز ميساخت. افراد مسلكي در بخش عمليات مخفي سي آي اي از نحوه تفكركيسي روحيه گرفته انرژي و پشتكار كيسي را به ديده قدر مي نگريستند؛ اما آنها مانند معاون وي فكر مي كردند خطر آن وجود دارد كه سي آي. اي در عمليات متهورانه اعتبار خود را از دست بدهد. كيسي تا اواسط دهه 80 خود را به حيث نيرومند ترين عضو كابينه "ريگن" تثبيت نمود. او سياست خارجي امريكا را شكل مي داد و توانسته بود پشتيباني رهبران امريكا را براي پلان هاي خطرناک خود جلب كند.

ريگن برخلاف معمول كيسي را به حيث عضو دايمي كابينه تعيين كرد واضح بود كه كيسي براي چندين نسل از مهم ترين روساي سي آي اي عرض وجود نموده بود.

كيسي به شيوه يک مبارز مذهبي مخالفين خود را سخت ميترساند و از پيروي قوانين نوشته شده در كتاب ها سرباز مي زد. توجه اصلي او متوجه اتحاد شوروي بود. او عقيده داشت كه سرنوشت جنگ تاريخي ميان شوروي و امريكا با مسابقه تسليحات اتومي ويا جنگ اتومي در اروپا تعيين نخواهد شد. از مطالعه دكترين شوروي كيسي به اين نتيجه رسيده بود كه "اندروپوف" و بيروي سياسي تحت تاثير كي جي بي شوروي خواهان يک جنگ هستوي با امريكا نمي باشند، بجاي آن، آن ها تصميم گرفته اند تا با راه اندازي جنگ هاي طولاني آزادي بخش ملي در جهان سوم امريكا را به محاصره كشيده وتضعيف نمايند. كيسي در كابينه ريگن تنها كسي بود كه اين طرح خطرناک شوروي ها را درک نموده و آماده بود با كمونيست ها در ميداني كه آن ها خود انتخاب كرده بودند به نبرد بپردازد .

كيسي يک كاتوليک بود. مجمسه هاي حضرت مريم در خانه او واقع در لانگ آيلند را پركرده بود. او هر روز به كليسا مي رفت و هر كس كه از او مشوره مي خواست او را به پيروي از دين حضرت مسيح مي خواند. وقتي كه او در سي آي اي استقرار يافت به ارسال پول به گروه هاي ضد كمونيستي در پوليند و امريكاي مركزي با استفاده از كليساي كاتوليک پرداخت. اين كار او مخالف قانون امريكا بود.

او معتقد بود كه با توسعه نفوذ كليسا مي توان از پيروزي كمونيزم جلوگيري نمود ه حتي آن را با عقب نشيني وادار نمود. كيسي و ريگن هردو عقيده داشتند كه مسيحيت مي تواند در شكست كمونيزم نقش عمده را بازي كند؛ اما كيسي نسبت به ريگن در اين مورد عملي تر فكر مي كرد. كيسي در دوران جنگ جهاني دوم به عقب خطوط دشمن جاسوس فرستاده بود و از طريق عقد قرارداد هاي پيچيده و دعوا ها از طريق محكمه به ثروت هنگفتي دست يافته بود. او حاضر بود به خاطر دستيابي بر چيزهاي خوب نسبت به هر كس ديگر قانون را تحريف كند.

عقايد مذهبي كيسي او را به مجاهدين كه به جهاد عليه شوروي دست زده بودند نزديک نموده بود. مسلمان ها عيسويت را بخشي از اديان الهي دانسته و قسمت هاي از انجيل را كلام خدا مي دانند. در پاكستان مكاتب كاتوليک وجود داشت و جنرال ضياء با اقليت هاي مسيحي مدارا مينمود. وهابي هاي عربستان سعودي در مورد اديان ديگر سختگير تر بودند. يک وقت كه كيسي به ديدن "تركي الفيصل" به رياض رفته بود از مسؤول بخش سي آي اي در عربستان خواست تا او را به يک كليساي كاتوليک ببرد؛ اما او خواست تا با طرح مسائل ديگر توجه كيسي را از رفتن به كليسا دور كند؛ زيرا برگزاري مراسم مذهبي عيسوي در عربستان ممنوع بود؛ اما در اثر اصرار زياد كيسي شهزاده تركي زمينه اجراي مراسم مذهبي به صورت خصوصي را آماده كرد. علماي سعودي مراسم اديان ديگر را ممنوع اعلان نموده بو دند؛ اما بسياري از افراد خانواده شاهي سعودي، به شمول تركي الفيصل، التزام به مسائل ديني را و لوكه عيسويت مي بود، به ديده احترام مي نگريستند.

كيسي توانسته بود وفاداري استخبارات سعودي را نسبت به خود جلب كند و آن اداره به اجازه ملک فهد حاضر گرديده بود در عمليات تحريک آميز عليه شوروي در آسياي ميانه شريک شود. بيش تر از هر امريكايي ديگر، كيسي در ايجاد اتحاد ميان سي آي اي، استخبارات سعودي و اردوي پاكستان نقش بازي كرد. مانند همكاران مسلمانش در عربستان و پاكستان. كيسي جنگ افغانستان را مبارزه ميان كمونيست هاي ملحد و آن هايي ميدانست كه به ديانت ايمان داشتند.

هم صنفان كيسي را در نيويارک پسران پوليس و مامورين اطفائيه تشكيل مي داد كه 60 فيصد شان ايرلندي و بقيه ايتالوي بودند. كيسي به وسيله سرويس از منطقه "كونيز" كه در آنجا خانه شان بود به دانشگاه لوردهم در "برانكس" رفت وآمد مي كرد. دوران مشكلات اقتصادي اوايل دهه 30 در امريكا بسياري از جوانان طبقات پائين و متوسط امريكايي را به سوي انديشه هاي سوسيالستي و كمونيستي كشانيد، كه "ويليم جوزف كيسي" از جمله اين افراد نبود. پدر كيسي يک كارمند دولت با انديشه هاي ليبرال بود. ديري نگذشت كه كيسي با انديشه هاي ليبرال فاميل خويش وداع كرد، زيرا معلمين كيسي در دانشگاه او را با انديشه هاي كاتوليک آشنا نموده بودند.

رئيس جمهور "فرانكلين روزولت" به تاريخ 12 جولاي 1941، پنج ماه قبل ازحادثه "پيرل هاربر" (حمله غافلگيرانه جاپان بر امريكا) هسته اولين استخبارات مستقل و غيرنظامي را ايجاد كرد تا خطرات خارجي متوجه امريكا را مورد توجه قرار دهد. "ويليم جوزف دنوون"، يک كاتوليک ثروتمند ايرلندي، اولين رئيس اين اداره مقرر شد. دنوون پس از دو سفر حقيقت ياب به اروپا به رئيس جمهور پيشنهاد نمود كه اداره استخباراتي را خارج از نيروهاي مسلح و اف بي آي ايجاد كند. اين اداره يک سال پس از تشكيل بنام دفتر خدمات ستراتيژيک (او اس اس) ناميده شد.

كيسي در ابتدا در يک فابريكه كشتي سازي به كار شروع كرد، اما تصميم گرفت تا اين كار را رها كند. و با استفاده از شناختي كه داشت خواست در اداره او اس اس استخدام شود. تا آغاز جنگ در شمال افريقا او اس اس 50 هزار نفر را استخدام نموده بود. كه كيسي در اين اداره يکی از ان ها بود ورود او به اين اداره اداره مسير زنده گي او را تغيير داد.

كيسي مي گويد: "در مورد طرز كار دنوون توجه نمود و بعداز چندي فهميد كه او چه مي كند". به عقيده كيسي نبايد براي اينكه يک كار عملي است و يا خير، شش ماه را در مطالعه آن گذرانيد، بايد به اميد اينكه كاري عملي است، به قمار دست زد.

كيسي 19 روز پس از حمله متفقين بر خاک اروپا به لندن فرستاده شد. او موتر آبي-خاكي خود را از كشتي به ساحل راند. انگليس ها او اس اس را از انجام عمليات جاسوسي در خاک آلمان ممنوع ساخته بودند. انگليس ها ارسال جاسوس به جرمني را عمل ناكام و خطر جدي به جان جواسيس ميدانستند. اما پس از عمليات متفقين تا حدودي از اين محدوديت كاسته شد. كيسي به دنوون نوشت زمينه براي ارسال جواسيس به جرمني آماده است، دنوون به او گفت: "مي تواند به آن كار اقدام كند."

ضمن استخدام و تربيه جواسيس، كيسي به اين حقيقت ناخوش آيند پي برد كه او مجبور است با كمونيست ها معامله كند. ايجنت هاي كمونيست به خاطر عقايد شان حاضر بودند مشكلات زيادي را متحمل شوند. در جنگ با "هتلر" كه شيطاني بزرگ بود، اگر لازم ديده ميشد با كساني كه از شهرت خوبي برخوردار نبودند اتحاد برقرار ميشد.

تا اپريل 1945 كيسي 58 تيم دونفري را توسط پاراشوت در جرمني پياده كرد. او با آن ها در ميدان هاي هوايي در ساري واقع در جنوب انگلستان وداع مي كرد. يک تعداد از آن ها در حوادث سقوط طياره كشته شده و حتي يک تيم در محلي فرود آمد كه مامورين استخبارات جرمني در هوايي آزاد به تماشاي فلم مصروف بودند. تعداد زيادي از آن ها به كار خود ادامه دادند وبا تضعيف جرمني بر قوت شان افزايش به عمل آمد. كيسي طي يک پيام مخفي گفت 60 فيصد افراد ارسالي او در كارشان موفق بود ه اند. او از اينكه انگليسی ها به فعاليت هاي او اس اس ممنوعيت اعمال نموده بود نا خورسند بود. او ميگفت: "اگر قبلاً به فعاليت آغاز مي كرد ممكن بود كه بسياري از مرگ نجات يا بند."

بعد از جنگ عمومي كيسي از طريق مشوره به ماليه پردازان و نشر بلتن تحقيقي اختصاصي در نيويارک صاحب ثروت فراوان شد. با پختگي سن، او بار ديگر خواهش تقرر در جاهاي بلند را نمود . او به حيث رئيس مبارزات انتخاباتي ريگن ايفاي وظيفه كرد و پس از پيروزي ريگن با كارتر كيسي به واشنگتن آمد تا پست كابينه را اشغال نمايد.

انتخاب اول او وزارت خارجه امريكا بود؛ اما زمانيكه رياست سي آي اي به او پيشنهاد شد، به خاطر كار با دنوون و تجارب كاري اش در او اس اس، رياست سي آي را پزرفت. كيسي ميخواست همانگونه كه با جرمني پنجه نرم كرده بود، با اتحاد شوروي خود را در گير كند.

كيسي در اداره سي آي اي روش خاص خود را داشت. او خواهان داشتن اجنت ها در كشور هاي خارجي خارج از محدوده سفارت خانه هاي امريكا بود. مثلاً اجنت هاي سي آي اي در كشور هاي خارجي بايد در لباس دانشمند، تاجر و غيره فعاليت ميكردند، كيسي هر روز ساعت 9 قبل از ظهر رؤساي بخش ها را به جلسه دعوت نموده آن ها را تشويق به انجام كار هاي شان

مي كرد. عادت كيسي اين بود كه اگر چيزي را مي خواست انجام دهد حكم صادر مي كرد ولو كه نفر طرف مقابل با كار مورد نظر ارتباط نمي داشت.

كيسي جملات را از كام تلفظ ميكرد و به همين خاطر گپ او اكثراً فهميده نمي شد. او در نوجواني در مسابقه بكس ضربه ديده و جوف دهنش از شكل عادي خارج شده بود. اين كار سبب مي شد تا حرف ها را به خوبي ادا كرده نتواند. به همين خاطر حتي ريگن صحبت هاي او را نمي فهميد. ريگن گفته بود اگر چيزي را نفهمد شايد از طرف مقابل بخواهد مطلب را برايش تكرار كند؛ ولي نا ممكن است از كسي خواسته شود تا بار سوم جمله را تكرار نمايد؛ زيرا شخص مذكور خود را توهين شده احساس خواهد كرد. اين بود رابطه ميان رئيس جمهور و رئيس استخبارات او در يک كشور مجهز با سلاح اتومي كه در چهار بحراعظم جنگ مخفي را به راه انداخته بود.

كيسي در باره اين موضوع حساس بوداو مي گفت: "لكنت در زبان گوينده نيست ؛ بلكه تنبلي درفهم شنونده است". او مي گفت: "بعضي ها نمي خواهند چيزهايي را از رئيس استخبارات كشور در باره جهان مغلق و چند بعدي بشنوند."

كيسي معتقد بود كه "دنوون" بنيانگذار سي آي اي اين سازمان را از آن جهت بوجود آورد تا حادثه يي چون "پيرل هاربر" تكرار نشود و چنين حمله يي در عصر حاضر تنها از سوي شوروي مي توانست صورت بگيرد، كيسي توجه خود را معطوف به آن كشور نموده بود. كيسي اعتراف مي كرد كه با استفاده از وسايل الكترونيكي و اقمار مصنوعي امريكا اين قدرت را دارد كه از حملات ناگهاني شوروي اطلاع قبلي بدست آرد كه از اين نگاه هدف دنوون برآورده شده بود ؛ اما به عقيده كيسي سي آي اي به جاي اتخاذ حالت دفاع و تلاش براي بدست آوردن اسرار شوروي بايد روش تهاجمي اتخاذ نمايد. ميدان اصلي جنگ ميان امريكا و ماركيسيزم- لينينيزم در ساحه امتحان راكت هاي دوربرد و يا ميز مذاكرات كنترول سلاح هاي ستراتيژيک نبود .اين ميدان در كشور هاي جهان سوم قرار دارد. شوروي ها از سياست امپرياليزم تدريجي كار گرفته آن دو هدف را تعقيب مى كردند: يكي كنترول امريكاي مركزي وجنوبي و ديگر تسلط بر ميدان هاي نفتي شرق ميانه، كه شريان زنده گي كشور هاي غربي را تشكيل مي دهد. كيسي تهاجم شوروي بر افغانستان را جزئي از تطبيق اين استراتيژي مي دانست.

"خروشچف" در سال 1961 تصميم گرفت با كمک به حركتهاي چپي جاي پاي خود را در جهان سوم باز كند. كه رهبران بعدي شوروي راه او را تعقيب مي نمودند. عدم درک رهبران امريكا از فهم اين ستراتيژي شوروي، اين كشور را به خطر مواجه كرده بود. به عقيده كيسي نقش سي آي اي اين است تا نشان دهد كه مي تواند همانند كي جي بي عمل كند.

چنانچه كمونيست ها با استفاده از عمليات تخريبي كشور ها را تحت تصرف خود در آورند، بايد سي آي اي زمينه براندازي رژيم هاي مستبد را مساعد سازد. كيسي مي گفت: "او در افغانستان اين طريقه را به كار مي بندد. براي قرار دادن يک حكومت در حالت دفاعي پول وافراد كمتري نسبت به محافظت از آن ضرورت است ."

كيسي اسلام سياسي وكليساي كاتوليک را متحد طبيعي در مقابله با امپرياليزم شوروي ميدانست. "رابرت ايمز" يک تحليل گر شرق ميانه سي آي اي بر نگرش كيسي در باره نقش مبارزه مذهبي عليه شوروي اثر زياد گذاشته بود. او مي گفت: "كمونيست ها به خاطر تحت تصرف در آوردن يک كشور جوانان افراطي را استخدام مي كنند تا بر مذهب حمله نموده آن را تضعيف نمايند. به عقيده او شوروي ها با استخدام عناصر انقلابي مي خواهند سيستم تعليمي را در جهان سوم تغيير داده زمنيه تحت تسلط در آوردن آن را مساعد سازند."

به عقيده كيسي تعليمات مذهبي با خطر كمونيزم می توانست مقابله نمايد. طوريكه تعليمات ديني خودش اين كار را كرده بود. زيراشوروي ها همه اديان را مخالف خود می دانست . كليسا و مسجد را سركوب ميكردند، از اين رو اعتقاد داشت براي مقابله با شوروي مذهبي هاي مسلمان وعيسوي با هم بايد همكاري كنند.

كيسي روش و اطوار نسبتاً خشن داشت. او در صحبت هاي شخصي نا موفق بود. يكي از زير دستان او مي گويد او چنان غذا مي خورد كه فكر مي كردي بسيار گرسنه است. گاهي غذا را بر لباس خود مي ريخت . اما او در كار هاي خود بسيار جدي بود. طياره سياه رنگ او براي سفرهاي بين المللي يک اتاق خاص (وي آي پي) بدون كلكين داشت. داخل آن اتاق بستر، ميزكار، كوچ ويخچال مملو از مشروبات بود. كيسي ترجيح ميداد آغاز و انجام سفرش در شب باشد. چنان كار مي كرد كه افراد جوان تر از او طاقت آن را نداشتند.

سفرهاي او در رابطه با افغانستان معمولاً از عربستان سعودي آغاز مي شد. او اكثراً با شهزاده تركي ملاقات مي كرد گاه با وزير داخله "شهزاده نايف" زماني هم با وليعهد و شاه ملاقات می نمو د. وزراي سعودي اكثراً در شب زماني كه هوا نسبتاً سرد ميشد كار مي كردند و به شيوهٔ اشراف بسياري اوقات مهمانان عالي رتبه را در اتاق مراجعين ساعت ها در انتظار مي گذاشتند. كيسي از اين نوع پذيرايي و برخورد هميشه شكايت مي كرد. زماني "ملک خالد" كيسي را احضار كرد تا از فارم گاوهايش ديدن نمايد سپس توسط جيپ او را به محلي بردند كه شتر هاي شاه نگهداري مي شد. كيسي از اين نوع چيزها خوشش نمي آمد. وقتي

شاه یک گیلاس شیر گرم شتر را برایش تعارف کرد رنگش پرید. کیسي میدانست که اقتصاد شوروي وابسته به عاید نفت بود. از سعودي میخواست با پائین آوردن قیمت نفت به آن کشور ضربه بزند که پاین بو دن قیمت نفت اقتصاد امریکا را نیز تقویت میکرد .

سعودي ها مي دانستند که کارت برنده در دست آن ها نفت است و از این کارت با مهارت یک تاجر چشم سفید در برابر امریکا وشوروي هردو کار مي گرفتند.

درپاکستان طیاره کیسي در شب به میدان هوایي اسلام آباد فرود مي آمد. "جنرال اختر" و رئیس سي آي اي در اسلام آباد از او در میدان استقبال میکردند. در ملاقات هاي رسمي با آي اس آي در مورد ارسال و توزیع وسایل جنگي به مجاهدین بحث مي شد. پاکستاني ها همواره او را مرد باگذشت مي یافتند که در باره کلیات مسأله فکر مي کرد و جزئیات را به آنها میگذاشت. بعضي از مامورین سي آي اي با این شیوه کار موافق نبودند. کیسي مي گفت: "چون جنرال اختر در جنگ دخیل است، در باره جزئیات موضوع نسبت به هر کسی دیگر بیشتر مي داند و ما باید او را کمک کنیم". در یک سفر اختر به کیسي یک قالینچه بخشید که 7000 دالر قیمت داشت.

کیسي مي گفت: "خوبي عملیات افغانستان در این است که در گذشته تحلیل این بود که امریکایي ها مردم را زیر ضربه قرار داده اند؛ اما در افغانستان این روس ها اند که علیه مردم میجنگند، این جنگ ما نیست، افغان ها انگیزه براي مقاومت دارند چیزي که ما باید بکنیم کمک به آن هاست."

کیسي در سفر هایش به اسلام آباد معمولاً براي نان شب به خانه ضیاء دعوت مي شد. از اینکه بجاي الکول برایش کوک وسیون آپ داده مي شد، خوشش نمي آمد. کیسي از برخورد محبت آمیز و متواضعانه جنرال ضیاءالحق در حیرت مي افتاد. ضیاء و کیسي در باره پلان هاي شوروي صحبت مي کردند. در یکي از ملاقات ها ضیاء به کیسي گفت انگلیس ها در قرن 19 یک خط در شمال افغانستان کشیده بودند که شوروي نباید از آن عبور مي کرد. اکنون وظیفه اخلاقي امریکاست تا روس ها را وادار به خروج به عقب آن خط نماید.

کیسي با خود نقشه هایي را حمل مي کرد که در آن کشور هایي که در زیر سیطره شوروي رفته بودند با شش رنگ نشان داده شده بود. هشت کشور تحت نفوذ مطلق شوروي بودند، 18 کشور تا حدي تحت نفوذ شوروي قرار گرفته بودند، 12 کشور با شورش هایي مواجه بودند که از طرف شوروي حمایت مي شد، 10 کشور پیمان دوستي و همکاري را با شوروي بسته بودند و سه کشور بسیار بي ثبات بودند.

نقشه تشریحي دیگر نشان مي داد که چگونه شوروي ها با استفاده از نفوذ کي جي بي ،کمک اقتصادي و نظامي در بین سال هاي 1970 و 1982 نفوذ خود را در میان کشور ها افزایش داده اند

در نقشه، کشور هند رابه رنگ سرخ نشان داده شده بود. در حالیکه این کشور تعداد زیاد ی پیمان هاي اقتصادي و نظامي را با شوروي بسته .توانسته بود استقلال دموکراتیک خود را حفظ کند، ضیاء تشریح مي کرد هند یک خطر جدي برای منطقه است و پا کستان برای امریکایي ها همکار خوبي می باشد این در حالی بود که امریکادر جدال بین هند و پاکستان خود را درگیر نمیکرد.

کیسي، در اوایل 1984 خواهان دیدار از یک کمپ آموزش نظامي مجاهدین در سرحد با افغانستان شد. پاکستاني ها از این تقاضا ناراحت شدند زیرا آن ها این کار را خطري به جان کیسي میدانستند. و لي در اثر اصرار کیسي پاکستاني ها در مشوره با مسولین سي آي اي در اسلام آباد اور در یک جیپ سوار نموده براي چندین ساعت حرکت داده و در یک محل در نزدیکي اسلام آباد او را به یک کمپ بردند که به همین منظور برپا شده بود. مجاهدین موجود در کمپ ده شکه و زیو فیر نموده سروصداي زیادي بالا کرده بودند. با دیدن آن منظره اشک خوشي از چشمان کیسي جاري گردید.

در تابستان آن سال کانگرس و محافظه کاران شکایت زیادی نمودند که سي آي اي با خودداري از دادن کمک مناسب به مجاهدین به آنها ضربه مي زند. در رقابت چارلي ولسن که از بازگشت از سرحد با خود بعضي تحفه هاي یادگاري مي آورد، تعداد بیشتري اعضاي کانگره امریکا به سفر به پاکستان مي پرداختند. از قوماندان هایي چون عبدالحق در باره فساد در دستگاه آي اس آي، کنترول آن سازمان به نحوه توزیع سلاح و تحویل سلاح هاي بي کیفیت به مجاهدین ش و خواستار نقش بهتر امریکا در جهاد بودند. این انتقادات سبب شد تا در 28 جولاي 1984 کیسي حکم بررسي عملیات افغانستان را صادر نماید.

کیسي براي ستیشن سي آي اي در اسلام آباد یک مدیر جدید تعیین کرد. ویلیم پکني بجاي هواردهارت به کار گماشته شد. او که به حیث مسؤول سي آي اي در تونس، گیني و فرانسه ایفاي وظیفه کرده بود نسبت به هارت در هنر جاسوسي ماهرتر بود. او در اندیشه خود شخص میانه رو بوده کار را به شیوه تیمي انجام میداد. پکني اعضاي کانگره امریکا راکه به اسلام آباد مي آمدند به

گرمي استقبال مي نمود.او آنها را به داخل دفتر سي آي اي برد براي شان در باره جنگ افغانستان و آسيب هاي كه اين جنگ به شوروي وارد آورده لكچر مي داد. تعداد بيشتري از منسوبين وزارت دفاع به اسلام آباد مي آمدند. وظيفه پكني اين بود كه از آن ها به گرمي استقبال نمايد اما آنها را از كار هاي سي آي اي دور نگهدارد.

كيسي آن بخش از بودجه وزارت دفاع را كه در طول سال مورد استفاده قرار نمي گرفت براي كمک به مجاهدين تخصيص می داد. در ختم هر سال مالي طرفداران مجاهدين در كانگره مثل چارلي ولسن اسناد مالي وزارت دفاع را بررسي نموده پولي را كه در سال گذشته به مصرف نرسيده بود به بودجه سي آي اي به خاطر كمک به مجاهدين انتقال ميدادند. گرچه مدير بخش شرق نزديک سي آي اي از استفاده از اين پول خوش نبود، اما چارلي ولسن او و سي آي اي را وادار به قبول آن مينمود.

مقدارى پول براي مجاهدين در اكتوبر 1994 به حدي زياد شد كه براي عمليات مخفي سي آي اي خطري را به وجود مي آورد. بودجه تعيين شده از طرف كانگره در سال مالي 1985 به 250 مليون دالر بالغ مي شد كه بيشتر از مجموعه كمک هاي امريكا در چهار سال گذشته بود.

زيراسعودي به اندازه امريكا به مجاهدين كمک مي كرد، بودجه كمک به مجاهدين در سال 1985 به 500 مليون دالر بالغ مي شد. كيسي به اسلام آباد و رياض خبر داد كه امريكا براي سال مالي 1985 يک صد و هفتاد و پنج مليون دالر بودجه تخصيص داده و 75 مليون دالر ديگر را به حيث ريزرو تعيين كرده است كه پس از مشوره با آن كشور ها به مصرف خواهد رسيد. كيسي تحت فشار ولسن بودجه كمک به مجاهدين را در ظرف چند هفته سه برابر نمود.

كيسي ميخواست اهداف جنگ را به همزمان با ازدياد بودجه توسعه بخشد او به زير دستان خود نوشت بدون تصميم امريكا در مورد توسعه حملات به نقاط آسيب پذير شوروي آزادي افغانستان بدست نخواهد آمد. او هم چنين نوشت كه ادامه جنگ به شكل سابق، مجاهدين را از پا در مي آورد وبراي روس ها از نگاه مالي و تلفات انساني قابل قبول خواهد بود. او علاوه نمود پيشنهاد اخير وزارت دفاع در مورد تعيين اهداف نظامي با استفاده از ستلايت بايد مورد بررسي قرار گيرد. او هم چنين نوشت كه در طويل المدت موضوع بالا بردن تلفات مالي و انساني براي شوروي در افغانستان به تنهائي منتج به نتايج مطلوب نخواهد شد.

در حكم رئيس جمهور امريكا در 1980 .مظور ازآزادي افغانستا ن نبود و كمک امريكا به مجاهدين آنرا تشكيل نميداد. كيسي مي خواست حكم جديدي را تدوين كند زيرا او به مصروف ساختن شوروي در افغانستان قانع نبود و ميخواست كه آن ها را وادار به خروج از افغانستان نمايد.

كيسي در اواخر سال 1984 بار ديگر به پاكستان رفت و اين بار از كمپ هاي واقعي تعليمات نظامي مجاهدين در نوار مرزي با افغانستان بازديد نمود. او كه كلاه پكول مجاهدين را به سر كرده بود با همراهي جنرال اختر سوار هليكوپتر شده به يكي از كمپ ها رفت. در آنجا مجاهدين طي ده روز تكتيک هاي ابتدايي جنگ را مي آموختند. اختر در بيانيه خود به مجاهدين ازدياد فشار بر شوروي ها وكمونيست ها، مخصوصاً در اطراف كابل تاكيد نمود. او در اين بيانيه اين گفته تاريخي خود را به زبان آورد كه "كابل بايد بسوزد". در كمپ دوم به مجاهدين وسايل ماين پاكي چينائي تدريس مي شد، افسران آي اس آي خواستار سيستم بهتر از رئيس سي آي اي شدند. گيسى. بعد از باز گشت به راولپندي ، موضوع حساس كشاندن جهاد به داخل خاک شوروي را با آي اس آي مطرح كرد.

از آغاز دهه هفتاد سي آي پروگرامي را طرح كرده بود كه مطابق به آن عمليات تبليغاتي عليه شوروي در آسياي ميانه و اوكراين به راه مي افتيد. بريژنسكي مشاور امنيت ملي كارتر خواهان تحريكات احساسات ملي در ميان جمعيت هاي غير روسي بعضي از مناطق در شوروي بود، اما اين پيشنهاد او با مخالفت وزارت خارجه امريكا مواجه گرديد. وزارت خارجه فكر مي كرد ايجاد ناآرامي در داخل شوروي به عكس العمل غير قابل پيش بيني از طرف ماسكو موا جه خواهد شد كه ممكن بود شامل حمله بر خاک امريكا گردد. در سي آي اي نيز اين موضوع جنجال بر انگيخت.

سي آي اي در ميان مهاجرين جمهوريت هاي بالتيک و اوكراين تماس هاي خوبي داشت، اما در باره آسياي مركزي كه ساحه وسيع ولي كم نفوس در شمال افغانستان را دربر ميگرفت معلومات زيادي وجود نداشت. كيسي دانشمندان امريكايي و تحليل گران سي آي اي را در اوايل دهه هشتاد به مطالعه در اين ساحه موظف نمود. راپور ها نشان مي داد كه ازبک ها، تاجک ها، تركمن ها و قزاق ها از كنترول شان توسط روس ها نا خورسند اند. هم چنين مسلمانان اين مناطق علاقه به دستيابي به قرآن مجيد و كتب اسلامي دارند يي كه به صورت قاچاق توسط نهضت اخوان المسلمين به آن جا فرستاده مي شد.

سي آي اي در ماه مي 1979 راپور داد كه يک سخنران در ماسكو در يک گرد همآئي به مردم گفته كه اسلام يک خطر داخلي براي شوروي است. ديپلومات هاي امريكايي در ماسكو به صورت منظم به آسياي ميانه سفر نموده خواهان برقراري تماس با ناراضيان بودند، امابه شدت از طرف كي جي بي تعقيب مي شدند.

كيسي با استفاده از تجارب جنگ جهاني دوم كه طي آن از پولندي هاي مهاجر به حيث جاسوس استفاده مي كرد، تصميم گرفت تا پروژه تبليغات عليه شوروي را در آسياي ميانه احيا كند. در نظر بود راجع به تاريخ منطقه و جناياتي كه روس ها عليه مردم اين مناطق مرتكب شده بودند كتاب هايي نوشته شود. جنرال هاي آس اس آي می گفتند آن ها ترجيح مي دهند قرآن هاي مجيد با ترجمه زبانهاي محلي را به آن جا ارسال كنند و سي آي اي به آن موافقت كرد. آي اس آي یک دانشمند ازبک در جرمني را استخدام كرد تا قرآن مجيد را به زبان ازبكي ترجمه نمايد. سي آي اي هزاران كتاب مقدس مسلمانان را چاپ و جهت توزيع به پاكستان فرستاد. اولين ترجمه قرآن مجيد در ماه دسمبر 1974 به پاكستان رسيد و پاكستان 5 هزار جلد قرآن مجيد را به شمال افغانستان فرستاد تا از آن جا به آسياي ميانه ارسال شود.هم چنين آي اس آي تيم هاي كوچک مجاهدين را جهت عمليات به اهدافي در داخل شوروي ترتيب داد. اجنت هاي كي جي بي صدها نفر را طي عمليات تخريبي در پاكستان كشته بودند و آي اس آي مي خواست از شوروي ها انتقام بكشد.

به گفته بريگدير يوسف افسر آي اس آي می گو يدحمله به داخل شوروي برای بار اول توسط كيسي در اسلام آباد مطرح شد. كيسي گفت در آن سوي درياي آمو تعداد زياد مسلمان ها قرار دارند و اگر آن ها تحريک شوند براي شوروي مشكلات زيادي را ايجاد خواهند كرد. به گفته يوسف كيسي خواهان ارسال كتاب به آسياي ميانه بود و مي گفت اگر لازم شد سلاح و مهمات نيز به آن جا ارسال شود. اختر در باره ارسال قرآن موافق بود، اما در مورد عمليات نظامي چيزي نگفت.

اگر آنچه كه يوسف مي گويد درست باشد، كيسي قانون امريكا را نقض نمود، زيرا هيچكس به جز رئيس جمهور امريكا حق تصميم در چنين موارد را ندارد آن هم پس از آن كه رئيس جمهور اعضاي عمده كميته استخبارات كانگره را در جريان قرار دهد زيرا خطر ناشي از چنين عمليات در عصر سلاح اتومي خيلي بزرگ بود. دوستان كيسي در سي آي اي، وزارت دفاع وقصر سفيد ميگويند كيسي چنين چيزي نگفته بود آي اس آي خود با استفاده از توافق او در مورد ارسال قرآن مجيد گروه هاي مسلح را به صورت مخفي به آن جا فرستاد. اما اظهارات جنرال يوسف بسيار دقيق است. براي كيسي اجراي عمليات خارج از ساحه حكم رئيس جمهور یک چيز تعجب آور نبود. آي اس آي وسيله خوبي براي استعمال شدن درين عمليات بود و سي آي اي ميتوانست به آساني از دخالت در آن انكار كند. طو ری كه بل گيت، یک دستياركيسي و رئيس آينده سي آي اي در مورد كيسي گفته است، كيسي به سي آي اي نيامده بود تا كار آن را بهبود بخشد، آن را موثر سازد، اصلاحات در آن به وجود بياورد و كيفيت اطلاعات را بهتر سازد، بلكه كيسي به سي آي اي آمده بود تا جنگ را عليه شوروي به راه بيندازد.

به هر صورت، افسران سي آي اي و تحليل گران آن در مورد عمليات پاكستاني ها در آسياي ميانه معلومات داشتند. جنرال يوسف كه مسؤليت اين عمليات را در آي اس آي به عهده داشت، لست مواد مورد ضرورت براي اجراي اين نوع عمليات را به سي آي اي ميداد. يكي از وسايل كشتي هاي كوچک بدون صدا بود كه افراد را بايد از درياي آمو عبور مي داد. پكني رئيس جديد ستيشن سي آي اي در اسلام آباد مي ترسيد ممكن است روزي يكي از اين تيم ها دستگير ويا كشته شده وسايل آن ها ارتباط عمليات را با سي آي اي ثابت نما يد و بحران مشابه بحران سقوط طياره جاسوسي "يو تو" در سال 1962 را به وجود بياورد.

ترس از اين رسوائي ها بود كه بسياري از تحليل گران و مامورين وزارت خارجه امريكا عمليات آي اس آي در آسياي ميانه را یک كار ناشيانه و نا سنجيده مي پنداشتند. رئيس استخبارات در وزارت خارجه امريكا معلومات موثقي بدست آورده بود كه عمليات توسط مجاهدين در داخل شوروي انجام مي شود و او از آي اس آي رسماً خواست تا جلو چنين عمليات را بگيرد. رئيس ستيشن سي آي اي در اسلام آباد در خواست رئيس استخبارات وزارت خارجه را به جنرال اختر تسليم نمود و از او خواست تا چنين عمليات را پلان و تشويق ننمايد. او ميگويد، ما مي دانستيم كه افغان ها از فرصت بدست آمده استفاده نموده آنچه را كه ميخواستند ميكردند. مامورين آي اس آي در صحبت هاي شخصي خود مي گفتند حملات مجاهدين به اهدافي در داخل شوروي كار خوبي است. هدف سي آي اي آن بود تا چنين عمليات را رسماً تائيد و تشويق ننمايد. هر قدر سي آي اي در باره اين عمليات كم مي دانست بهتر بود، زيرا به آساني مي توانست آنرا انكار كند.

شمال افغانستان از جنوب آن توسط یک سلسله كوه ها و كوتل هاي پربرف جدا مي شود. مردم اين مناطق را تاجک ها، ازبک ها و تركمن ها و پيروان مذهب تشيع تشكيل ميدهند. مجاهدين اين مناطق با افسران پشتو زبان آي اس آي در پشاور كه بوجي هاي پول و سلاح را توزيع مي كردند چندان تماس نداشتند. براي شوروي ها نيز شمال افغانستان از اهميت زيادی برخوردار بود. اين منطقه داراي منابع گاز طبيعي، سرک هاي مهم بوده ،نفوس آن از مردماني تشكيل شده بود كه با مردم آسياي ميانه وابستگي زباني و مذهبي داشتند. وقتي كه نتايج جنگ براي شوروي چندان خوب نبود، شوروي گاهي فكر مي كردند از جنوب افغانستان صرف نظر نموده و شمال آن را براي محافظت از مرزهاي جنوبي خود تحت كنترول داشته باشند. اما چنين عقب نشيني غير عملي بود، زيرا در نيمه دهه 80 موثرترين رهبر چريكي و سياسي در شمال كشور فعال بود. بر خلاف مجاهدين ديگر كه در ترينںگ ها شركت مي كردند، اين رهبر به پاكستان سفر نميكرد و مطابق پلان وستراتيژيک خود عمل مينمود. مطابق به اطلاعات سي آي اي نيروهاي اين شخص مسؤول برخي عمليات در داخل شوروي در اوايل سال 1985 بودند. ويلم پكني رييس

ستيشن سي آي اي در اسلام آباد مي خواست با او ملاقات كند، اما از نظر لوژستيكي اين كار عملي نبود، زيرا او خيلي دور از پاكستان زنده گي ميكرد. اين شخص احمدشاه مسعود بود و او مي خواست كه وضعيت همين طور باشد.

فصل ششم

"مسعود كيست؟"

احمدشاه مسعود در دوران كو دكى در دامنه كوه علي آباد واقع در كابل با اطفال همسن خو دش جنگ را تمرين ميكرد. او يک اطفال را رهبري ميكرد، تا قله كوه علي آباد را كه درشمال دانشگاه كابل و شرق پلتخنيک قرار دارد، از يک گروپ رقيب اطفال تصرف كنند. اطفال تحت قومانده مسعود گروه مخالف را غافلگير نموده قله را اشغال مينمايند. مسعود با اشاره دست سربازان خويش و اسرا را به كنار سرک در پايان كوه هدايت نموده براي چند دقيقه اسرا را در جويچه بغل سرک نگهداري مينمايد. او بعداً اسرا را رها نمود و عساكر خود را رخصت ميكند. در طرف ديگر سرک، مادر مسعود او را براي صرف نان چاشت صدا ميزند. مسعود كه در سال 1963 به اين بازي نظامي ميپرداخت، هنوز يازده سال داشت. فاميل مسعود چندي قبل به كابل آمده بود، ولي او به زودي با تپه هاي بلند و دره هاي عميق اين شهر خود را آشنا نمود. مسعود در بازي هاي نظامي با همسالانش هميشه نقش يک فرمانده را به عهده داشت.

پدر مسعود در اردوي ظاهرشاه به رتبه دگرمن خدمت ميكرد. در دوران ماموريت پدرش از 1930 تا 1960 كه وضع در افغانستان آرام بود به خاطر پدرش در كدام جنگ شركت ننمود. مسعود سال هاي اول زندگي خود را در هلمند، هرات و كابل گذرانيد، ولي وطن اصلي خود را پنجشير ميدانست. او در قريه جنگلک در دره پنجشير كه چند ساعت با كابل فاصله دارد تولد يافته بود.

درياي پنجشير آن دره را،كه 100 كيلومتر طول دارد، به دوقسمت تقسيم مينمايد. اين دريا پس از خارج شدن از دره تنگ پنجشير به وادي نسبتاً وسيع شمالي داخل ميشود.

دره پنجشير را كوه هاي بسيار بلند احاطه نموده ،در داخل دره زمين هاي زراعتي و باغ هاي سبز قرار داشته دريا به آن زيبايي خاصي مي بخشد. پنجشير يک دره كم عرض است كه پهناي آن در وسيع ترين بخش از يک ميل بالاتر نيست. دريا در مقابل خانه پدري مسعود در جنگلک خيلي آرام است. خانه پدري شان مانند خانه هاي ديگر از سنگ و گِل ساخته شده است و مسعود در اين خانه تولد يافته بود.

دره پنجشير براي صدها سال چندان تغيير نكرده بود. در پنجشير يک سرک وجود داشت كه موازي به دريا كشيده شده بود. در سرک آواز خر هاي باربر بيشتر از صداي موتر به گوش ميرسيد. گندم و جواري مورد ضرورت مردم در زمين هاي اين دره كشت ميشد. سيب، زردآلود، توت و بادام از باغهاي آن بدست مي آمد و گوشت مورد ضرورت از گاو وگوسفند و مرغ كه در دره پرورش ميشد، حاصل ميگرديد .

مردم در پنجشير اكثراً خواندن و نوشتن را ياد نداشتند، اما پدر مسعود تعليمات رسمي ديده بود. مادرش گرچه تعليم يافته نبود، اما چون به يک فاميل تعليم يافته در رخه، كه پائين تر از بازارک موقعيت دارد، مربوط ميشد، به تعليم چهار پسر و چهار دختر خود توجه زياد داشت. مادر مسعود مسؤول تربيه اولاد و برقرار كننده انضباط در بين آنها بود. چون مسعود يک طفل شوخ بود، مورد سرزنش مادرش قرار مي گرفت. اما اين سرزنش زباني بود، نه زدن. مسعود بعدها ميگفت از يگانه فردي كه مي ترسيد مادرش بود.

در اواخر دهه شصت كه مسعود در دوره ليسه بود، پدرش از وظيفه عسكري تقاعد نمود و

آن ها در کارته پروان زندگي ميکردند. خانه شان از کانکريت ساخته شده داراي هفت اتاق بود. مسعود در ليسه استقلال درس مي خواند و نمراتش در مکتب خوب بود. مسعود درين مکتب به زبان فرانسوي آشنايي پيدا کرد. براي او به خاطر استعدادش يک بورس تحصيلي به فرانسه داده شد؛ اما مسعود خلاف انتظار فاميل اش اين بورس را قبول نکرد. او ميگفت مي خواهد مثل پدرش يک نظامي شود. پدرش با استفاده از شناخت هايي که داشت خواست او را در ليسه عسکري شامل کند، اما موفق نشد. مسعود ناچار به دانشکده پل تخنيک که توسط شوروي ها پشتيباني مي شد داخل شد.

در سال اول فاکولته مسعود دريافت که او در رياضي از استعداد خوبي برخوردار است. او کورس تدريس رياضي را تشکيل دادو اميد داشت که يک مهندس و يا انجنير شود. اما تقدير چنان بود که او به جاي ساختن کدام تعمير، تعمير هاي زيادي را تخريب کند.

تب جنگ سرد به افغانستان مانند يک ويروس رخنه کرده بود. تا آخر دهه شصت همه دانشگاه کابل در تب سياست مي سوخت و اوضاع خيلي جدي بود. دولت شاهي چندين قرنه و ضعيف افغانستان در حال نابودي قرار داشت. افغانستان به سوي يک سياست جديد در حرکت بود. در اين مورد که نظام آينده کشور مارکسيستي باشد يا اسلامي، لائيک باشد يا مذهبي، عصري باشد يا سنتي ويا هم ترکيبي از اين طيف ها، هر استاد دانشگاه نظر خود را داشت.

والدين مسعود او را يک شخص ديندار تربيه نموده و در او نفرت انديشه هاي کمونيستي را تزريق نموده بودند. وقتي که او از در سال اول دانشگاه به خانه برگشت گفت، به گروه "جوانان مسلمان" پيوسته است. اين گروه چندان مشهور نبود .

احمدولي برادر احمدشاه مسعود مي گويد، او به اعضاي فاميل، دکاندارها و هر کسي که با او ملاقات مي کرد ميگفت "جوانان مسلمان" جنگ را عليه کمونيست ها به راه خواهد انداخت. در آن وقت کمونيست ها در دانشگاه، ادارات دولتي و ارتش از نيروي زيادي برخوردار بودند. بينش ديني اي که مسعود در دانشگاه کابل به آن آشنا شده بود، با بينش پدرش در باره اسلام تفاوت داشت. بينش جديد با استادان فاکولته شرعيات که در خارج به تحصيل رفته بودند، به کابل آورده شده بود. يک تعداد از استادان شرعيات در جامعه ا الازهر در قاهره تحصيل نموده بودند. کانديدا هاي دوکتورا چون استاد برهان الدين رباني و استاد عبدالرب رسول سياف تحت تاثير انديشه هاي اسلام گرايان اسلامي مصر قرار گرفتند. با برگشت به کشور، اين استادان در صنوف خويش مسايل سياسي اسلام را تشريح نموده انديشه هاي خود را به جوانان ذهين چون احمدشاه مسعود منتقل مينمودند.

براي چندين سده، دين اسلام در افغانستان منعکس کننده جغرافياي سياسي آن کشور بود: يعني متنوع، غير متمرکز بوده و ريشه در شخصيت هاي محلي داشت. کشوري را که بعداً به نام افغانستان مسمي گرديد، در گذشته بودايي ها، يوناني هاي قديم، صوفي ها، سکها و فاتحين مسلمان تحت تصرف داشته و يا از آن عبور نموده بودند. آن ها از خود بناهاي مذهبي و قبرهاي مزين شده زيادي به جا گذاشته اند. فاتحين اسلام از ايران به سوي شرق و از آسياي ميانه به سوي جنوب رو آورده؛ تا دين اسلام را به حيث دين اکثريت در افغانستان حاکم بسازند، اما آن هايي که از فتح کشور هند بازگشتند بعضي از رسوم تصوف هندي و پرستش رهبران صوفي را باخود آوردند که با نظام قبايلي حاکم در افغانستان به آساني قابل تلفيق بود - تأکيد بر وفاداري به مرد بزرگ در محل بود. صوفي ها تماس شخص را باخدا از طريق اعمال خاص صوفيانه توصيه نموده به رهبران و بنيانگذاران طريقت احترام زياد ميکردند. قبرهاي تزئين شده اين رهبران که بر طرز تفکر مردم در باره اسلام اثر زياد افگنده بودند، در سرتاسر کشور پراگنده است.

جنگ هاي استعماري و مذهبي قرن 19 سبب تقويه انديشه هاي سختگيرانه اسلامي شد. علماي ديني در ديوبند مدرسه يي را بر اساس انديشه هاي مشابه به وهابي هاي سعودي تاسيس نمودند. اين مدرسه در بين افغان ها نفوذ زياد پيدا کرد.

امير دوست محمدخان به خاطر مقابله با خطر حملات سِکها در اوايل قرن 19 خود را اميرالمؤمنين خوانده جنگش را عليه آنها جهاد خواند. امپراطوري بريتانيا به خاطر مقابله با امپراتوري روسيه دوبار به افغانستان حمله نمود که طي آن اشعار مذهبي خوانده ميشد و در باره تمدن عالي انگليس تبليغ صورت ميگرفت. قبايل افغانستان مملو ازاحساسات مذهبي بر انگليس ها حمله نموده بسياري از آن ها را کشته و آن ها را به عقب نشيني خفت بار وادار نمودند. امير عبدالرحمن خان که به "امير آهنين" شهرت يافته بود در آخر قرن 19 به کمک انکليس ها خواست افغان ها را مجبور سازد، تا در يک جامعه بزرگ از يک قانون و يک رهبر اطاعت نمايند. طي صدها سال اين نوع حوادث باعث ايجاد يک نوع ترس از خارجي ها گرديده اسلام را به صفت يک دکتورين سياسي، ملي و جنگي در آورد. با آن همه، حتي طرفداران انديشه هاي افراطي ديني در افغانستان نيز جنگ ميان تمدن ها و يا اعلان جهاد عليه کشورهاي دور دست را تبليغ نميکردند.

کشور وقتی به قرن 20 داخل شد که در صلح به سر مي برد، اما فقير ومنزوي بود. اين کشور توسط شاهان بسيار محافظه کار اداره مي شد که منبع عايد آن ها را کمک هاي خارجي تشکيل ميداد، ساحه نفوذ شان در کشور محدود بود. در کشور افراد ديني

و قومي نيرومندي وجود داشت که با حاکمان رسمي يک نوع ائتلاف به وجود آورده هر دو طرف منافع يکديگر را رعايت مي کردند.

در دهه شصت در دانشگاه کابل و پارک هاي عسکري انديشه هاي انقلابي وارد شده از خارج زمينه را براي تحولات بعدي آماده کرد. مارکسيست ها با پشتيباني کي جي بي تلاش داشتند، جوانان بيشتر را جذب کنند. گروه هاي اسلامي نيز ظهور نمودند؛ تا با آن ها مقابله نمايند. هر محصل دانشگاه ميان کمونيزم و اسلام سياسي يکي را بايد انتخاب ميکرد. مقابله ميان دوطرف شديد بود. هردو طرف به تظاهرات متقابل دست زده بيرق ها و شعار ها را حمل نموده و با بلندگو ها به بحث هاي سياسي مي پرداختند. در اواخر دهه شصت و اوايل دهه هفتاد آن چه سياست مرکزي خوانده ميشد، در اثر تصادم ميان کمونيست ها واسلام گراها ذوب گرديد و از ميان رفت.

کتب حاوي انديشه هاي اسلامي که از مصر به دانشگاه کابل آورده شده بود بيشتر به سياست توجه داشت. اين انديشه بخشي از تعليمات اخوان المسلمين بود. سازمان اخوان المسلمين يک شبکه ديني-سياسي بود که در دهه 20 توسط يک دانشمند مصري بنام حسن البناء بنيانگذاري شد. اين حرکت يک جنبش اعتراضي عليه استعمار انگليس درمصر بود. پيروان اخوان المسلمين عقيده داشتند که يگانه راه رسيدن جهان اسلام به موقعيت شايسته اقتصادي و سياسي همانا پابندي به اصول اساسي اسلام است. اعضاي حرکت اخوان المسلمين متعهد بودند تا در راه ايجاد جامعه يي که توسط پيامبر اسلام (ص) در قرن هفتم ميلادي تشکيل شده بود، تلاش کنند.

با اهتزاز در آمدن بيرق سبز اخوان المسلمين که سمبول دو شمشير و يک قرآن مجيد در آن حک شده بود، تعداد پيروان اين حزب در سال 1969 در سرتاسر مصر به نيم مليون نفر ميرسيد. انگليس ها از قدرت اخواني ها نگران شده به سرکوب آن ها اقدام کردند. يک گروه از اين سازمان به عمليات چريکي عليه انگليس ها دست زد. بعد از آن که "کلوپ افسران آزاد" تحت رهبري جمال عبدالناصر در سال 1950 قدرت را در مصر بدست گرفت، خواست؛ تا فعاليت هاي اخوان المسلمين را مهار کند، اما چون اين کار را نتوانست به سرکوب آن ها مبادرت ورزيد. سيدقطب يکي از رهبران اخوان المسلمين که به اتهام پلان ترور ناصر به زندان انداخته شده بود، کتابي را بنام "معالم في الطريق" يا "نشانه هاي راه" به تحرير در آورد که در آن شيوه به راه اندازي انقلاب اسلامي تشريح گرديده بود. او اين کتاب را پس از يک سال اقامت در امريکا به رشته تحرير در آورده بود.

حکومت مصر سيد قطب را براي مطالعه سيستم تعليمي غرب به "کالورادو" در امريکا فرستاده بود، اما او زندگي در امريکا را ناخوش آيند يافت. به عقيده سيد قطب، جامعه امريکا بر اصول مادي استوار بود، مردم در مسايل جنسي به شکل افراطي غرق شده بودند، جامعه امريکا عليه عرب ها تعصب داشته و از اسرائيل پشتيباني ميکرد. سيد قطب خواهان سرنگوني حکومت هاي فاسد بود. او مسلمين را به وحدت مي خواند و از رهبران کشور هاي اسلامي که سرمايه داري و کمونيستي را بر جوامع اسلامي تحميل ميکردند به شدت انتقاد مينمود. قطب در سال 1960 اعدام شد، اما کتابش به حيث رهنماي انقلابي هاي مسلمان از مراکش تا اندونيزيا قرار گرفت. اين کتاب در دانشگاه عبدالعزيز در جده که اسامه در آن درس مي خواند، نيز تدريس مي شد. همين انديشه ها توسط استاد رباني، استاد سياف و استادان جوان ديگر از قاهره به دانشگاه کابل انتقال يافت.

کتاب "نشانه هاي راه" توسط استاد رباني به دري ترجمه شد. استادان جوان، طرق انقلاب توصيه شده از سوي سيدقطب را با عنعنات صوفيانه محلي تلفيق نمودند. "جوانان مسلمان" در سال 1979 در اولين جلسه خود استاد رباني را به حيث رهبر و استاد سياف را معاون سازمان انتخاب کردند. حکمتيار به خاطر زنداني بودنش در آن جلسه شرکت کرده نتوانست، و ديگران او را به حيث مدير بخش سياسي حرکت انتخاب نمودند، زيرا او در دوران کوتاه تحصيلش تعهد خود را به انديشه اسلامي به اثبات رسانيده بود. حکمتيار کسي بود که با هر چيز اعتراض مي کرد و در صف اول مظاهره چيان قرار ميگرفت. مسعود با حکمتيار نزديک نبود. مسعود درس هاي استاد رباني را مي پسنديد. مسعود استاد رباني را در فاکولته شرعيات، که مشابه به تعمير يک مکتب متوسطه در امريکا ساخته شده بود، ملاقات مي نمود. وقتي که محمد داوود نظام سلطنت را در 17 جولاي 1973 سرنگون نمود ، مسعود يک عضو فعال "جوانان مسلمان" بود.

استاد رباني چند ماه پس از کودتاي داوود خان گفت، بعضي از برادران ما مي خواهند، با حمله مسلحانه اين رژيم جنايت کار را سرنگون کنند. آن ها سلاح بدست آورده و با برخي افراد در اردوي افغانستان تماس بر قرار نمودند. اما راه شان به قدرت بسته بود و دولت داوود عليه آن ها داخل عمل شده در نتيجه رباني، حکمتيار و مسعود به پاکستان پناهنده شدند. حکومت پاکستان به تائيد آن ها پرداخت، زيرا پشتيباني کمونيست ها از کودتاي داوود، ارتش پاکستان را نگران کرده بود. مسعود، حکمتيار و يک تعداد جوانان در پاکستان آموزش نظامي ديدند. در آن وقت ذوالفقار علي بوتو صدراعظم پاکستان بود و امور افغانستان توسط جنرال بابر اداره مي شد. بابر و حکمتيار با هم نزديک شده پلاني را براي سرنگوني رژيم داوود خان در سال 1975 طرح نمودند. طبق پلان مسعود بايد به صورت مخفي به پنجشير رفته، از آنجا عمليات را عليه دولت آغاز ميکرد. مسعود با دل ناخواسته به اين کار اقدام کرد، اما نتايج عمليات خوب نبود و مسعود بار ديگر مجبور به پناه بردن به پاکستان شد.

تلاش ناکام براي سرنگوني داوودخان باعث انشعاب در گروه اسلام گراها شد. حکمتيار حزب جديدي را بنام "حزب اسلامي افغانستان" ساخت و با آي اس آي روابط خيلي نزديک بر قرار نمود. مسعود در جمعيت اسلامي به رهبري استاد رباني باقي ماند. مسعود در سال 1978 بار ديگر به پنجشير آمد، اما اين بار به پاکستان و برخي رهبران چندان اعتماد نداشت. مسعود با 30 نفر، 17 تفنگ و معادل 130 دالر پول نقد و يک اعلاميه که در آن از مردم خواسته شده بود؛ تا عليه رژيم کمونيستي جهاد نمايند، به پنجشير آمد.

تا عمر 30 سالگي مسعود شش حمله مستقيم شوروي ها را، که بزرگترين ارتش دنيا را در دست داشتند، عقب زده بود. رهبري سياسي و قوماندانی قواي مسلح شوروي در ابتدا فکر مي کردند که نيروهاي مسلح آن ها نقش کمکي را به نيروهاي رژيم کمونيستي کابل بازي خواهند کرد. مامورين کريملين هميشه خود را به اين گفته تسلي مي دادند که مجاهدين چيزي بيش از بازمچي ها نيستند. بازمچي نامي بود که شوروي به مبارزين مسلمان آسياي ميانه، که پس از انقلاب کمونيستي اکتوبر مقاومت مسلحانه را عليه ماسکو به راه انداخته بودند، داده شده بود. شوروي ها بازمچي ها را شکست داده بودند و فکر مي کردند، اين کار را در افغانستان نيز تکرار خواهند کرد. اردوي رژيم کمونيستي کابل با گذشت زمان ضعيف شده ميرفت، زيرا فرار از صفوف آن در حال افزايش بود. تلاش براي جلب واحضار اجباري تعداد افراد آن را افزايش مي داد، ولي در موثريت آن اثري نداشت. به تدريج نيروهاي شوروي مجبور شدند، بار جنگ را خود به عهده بگيرند.

نابودي احمدشاه مسعود و تسخير دره پنجشير در راس اهداف عمده شوروي ها قرار داشت. تعداد باشندگان دره پنجشير 8000 هزار تن بودند، در حاليکه نفوس افغانستان 15 مليون بود، اما با آن هم اين دره برای شوروي ها بسيار پر اهميت بود. از غرب دره پنجشير شاهراه سالنگ از ميان کوه هاي بسيار بلندي ميگذشت. اين شاهراه کابل را به ترمز در سرحد شوروي وصل نموده و شريان لوژستيکي نيروهاي شوروي را تشکيل ميداد. به خاطر کنترول بر افغانستان شاهراه سالنگ بايد باز باقي ميماند.

سالنگ به حيث منبع بدست آودن لباس، غذا واسلحه براي نيروهاي احمدشاه مسعود در آمده بود. نيروهاي مسعود از کوه ها پائين آمده بر کاروان هاي شوروي حمله نموده سپس به کوه ها بالا ميرفتند. آن ها مرمي و حتي پرزه جات موتر و تانک غنيمتي را توسط اسپ به پنجشير انتقال داده در آنجا بواسطه ميخانيک ها براي فعال ساختن وسايل جنگي شان به کارمی گرفتند .. مسعود در سال 1981 به يک خبرنگار گفت، او يک عمليات را وقتي موفقيت آميز مي خواند که از آن چيزي بدست بياورد. مسعود بازمچي يي بود که شوروي ها مي خواستند، از شر او خود را خلاص کنند. در هر شش حمله شوروي بر دره پنجشير در بين سال هاي 1980 تا ،1982 چنين فکر ميشد که مسعود چانس بقا را ندارد. او در دوران اولين حمله شوروي کمتر از يک هزار جنگجو داشت، اما دو سال بعد تعداد افراد او دوچند شده بود. با وجود اين افزايش، ارتش شوروي نسبت به نيروهاي او بسيار قوي بود.

در خزان 1982 شوروي ها ده هزار نيروي خود و چهار هزار نيروي دولتي و صدها تانک، هليکوپتر و جت را به جنگ مسعود فرستادند. شوروي ها نه تنها خواهان تامين امنيت سالنگ بودند، بلکه مي خواستند، قبل از همه در شمال شرق افغانستان يک پيروزي تعيين کننده بدست بياورند. مسعود به صفت يک قوماندان بسيار جدي عرض وجود نموده بود. او آثار مبارزين ديگر چون "مائو"، "چه گوارا" و "رجس دبري" فرانسوي را عميقاً مطالعه نموده بود. مسعود با شوروي مقابله مستقيم نه نموده و جلو پيشرفت شان را نمي گرفت. از روزهاي اول عمليات چريکي اش او افرادي را که برايش اطلاعات مي فرستادند، در جاهاي حساس جابجا کرده بود. اردوي افغانستان روزها، هفته ها و يا حتي ماه ها قبل خبر مي شد که شوروي ها قصد راه اندازي حملات را عليه مسعود دارند و اين اطلاعات را به او ميرسانيدند. با آغاز بمباران هوايي، نيروهاي مسعود به دره هاي فرعي بالا رفته و دره اصلي را تخليه مي کردند. اردوي سرخ و داخلي ها وقتي که به دره داخل مي شدند، اکثراً با مردم ملکي و تعدادي حيوانات مواجه ميشدند. آنها در مراحل اولي حمله با مقاومت مجاهدين مواجه نميشدند. مسعود به ستون هاي تانک شوروي اجازه ورود به دره را ميداد و بعد ها به نيروهاي خود امر حمله را صادر ميکرد. جنگ با اين ستون هاي زرهي هم چندان مستقيم نبود. چند مجاهد با غيرت با راکت انداز فرستاده ميشد؛ تا تانک اول و آخر قطار را بزنند. مجاهدين ديگر که در ميان درخت ها و سنگ ها خود را پنهان نموده بودند، بر بقيه کاروان با ماشين دار حمله کرده و سپس عقب نشيني ميکردند. در دره پنجشير که تنها يک سرک به داخل شدن و خارج شدن وجود دارد، اکثراً نيروهاي شوروي وادار ميشدند؛ تا تانک هاي خود را رها نمايند. تانک هاي رها شده با يک سلسله ترميمات توسط ميخانيک هاي مسعود در ظرف يک هفته به حيث سلاح مجاهدين درمي آمد. مسعود نيروهاي ارتش افغانستان را عليه شوروي ها مي جنگاند. تعداد زياد افراد در اردوي افغانستان به رهبران مجاهدين چون احمدشاه مسعود، نسبت به شوروي ها بيشتر وفادار بودند. در بعضي حالات مسعود افراد اردوي کمونيستي را به ماندن در اردو تشويق ميکرد، زيرا آن ها به حيث منبع اطلاعات بسيار مفيد بودند .

شوروي ها در حمله به پنجشير و احد هاي ارتش افغانستان را پيش از نيروهاي خود ارسال

مي كردند؛ تا تلفات ناشي از حملات ناگهاني را افغان ها متحمل شوند. مسعود از اين تاكتيک بهره برداري نموده، راه ميان عساكر افغاني و شوروي را قطع نموده و در نتيجه تعداد زياد عساكر افغاني به مجاهدين تسليم شده سلاح و مهمات زياد را به مجاهدين تحويل ميدادند.

درختم حمله ششم، مسعود براي خود در سطح افغانستان شهرت كمائي كرد و در خارج نيز از او و دره پنجشير به صفت سمبول مقاومت عليه تهاجم شوروي ياد ميشد. مسعود در پنجشير نيز از محبوبيت خاصي برخوردار بود و مردم به او احترام زياد ميكردند. گرچه او مي توانست به نحوي كه خودش ميخواست آن دره را اداره كند، اما او ترجيح ميداد، امور دره را توسط شورا هاي علما، موسفيدان و مجاهدين اداره نمايد؛ تا آن ها خود را در اداره امور شريک احساس كنند. به همين خاطر مسعود نسبت به قوماندان هاي ديگر كه به كمک آي اس آي عمليات مي كردند، زيادتر تمايلات مردم را در پيشبرد كارهايش مد نظر ميگرفت.

فرماندهان مجاهدين مستقر در پاكستان از وجود كمپ هاي مهاجرين در پشاور و كويته استفاده ميبردند. سهميه غذا براي مهاجرين از طريق حكمتيار، سياف، رباني وساير رهبراني كه مورد تائيد آي اس آي بودند كنترول ميشد. حكمتيار از كمپ ها به حيث پناه گاه مردم ملكي، محل استقرار نيروهاي نظامي و پايگاه سياسي استفاده مي كرد. از سوي ديگر مسعود بالاي نيرويي اعتماد داشت كه در داخل كشور وجود داشت و بر تحمل مردم ملكي كه تحت ضربات پيهم شوروي قرار داشتند حساب مينمود.

مسعود در پنجشير نيروي پوليس ايجاد كرده امور ملكي را توسط كميته ها پيش می برد و بر در آمد زمرد و لاجورد ماليه وضع كرد. نيروهاي او تنها به پشتيباني مردم متكي بودند. در بعضي از جا هاي ديگر افغانستان نيز نمونه يي از رهبري بومي انقلاب پديد آمده بود، اما مسعود به حيث يک رهبر مشهور كسي بود كه به قول نويسنده فرانسوي "الويه روا" تمام نيروهايش را دهقانان تشكيل مي دادند و رهبري اين نيرو ها را مردماني از ميان خود رزمندگان به عهده داشتند. به عباره ديگر جامعه مدني رزمندگان مسعود را تشكيل مي داد، كه در ميان شان نظامي گري به حيث يک حرفه در نيامده بود.

سياست زمين سوخته كه از سوي شوروي در دره پنجشير اعمال ميشد، اين دره را تخريب نموده مردم آن را بي همه چيز ساخت. حملات مكرر شوروي باعث تلف شدن هزاران نفر گرديد. تا آخر 1982 بيش از 80 فيصد تعمير ها در پنجشير تخريب گرديده ويا خساره مند شدند. شوروي ها بخاطر مواجه ساختن مردم به قحطي حتي از تاكتيک "ديوار آهنين" در پنجشير كار گرفتند. آن ها ديواري را به ارتفاع شش فت در دهانه دره پنجشير اعمار نمودند؛ تا از ورود غذا و ساير مواد ضروري به دره جلوگيري كنند.

اين تاكتيک موثر نيفتاد. مجاهدين همه چيز از بسكويت گرفته تا ساجق و راديوي ترانستوري را به دره قاچاق مي نمودند. اما با تخريب مزارع، كشته شدن مواشي و ادامه حالت جنگي معلوم نبود كه اين مردم تا چه وقت به مقاومت ادامه خواهند داد .

مسعود تصميم گرفت، به معامله يي با شوروي ها دست بزند. در بهار 1983 او با شوروي ها اعلان آتش بس نمود. طبق اين توافق، مسعود اجازه ميداد يک گارنيزيون شوروي در جنوب دره باقي بماند و شوروي متعهد شده بود كه به پنجشير حمله نكنند. اين آتش بس پس از سه سال مذاكره با شوروي ها صورت گرفت. بسياري از مردم در خارج دره از كسب اطلاع در باره اين مطلب كه در عين اينكه مسعود با شوروي در جنگ بود، با آن ها مذاكراتي نيز انجام مي داد، در شگفت شدند .

در ابتدا مذاكرات ميان مسعود و شوروي به شكل نامه بود .بعدها مذاكرات رو در رو صورت گرفت. در دو ملاقات آخري مسعود شخصاً دربحث روي جزئيات موافقت نامه آتش بس سهم گرفت.

اندروپوف كه به جانشيني بريژنيف رسيده بود به اين موافقت نامه صحه گذاشت. بسياري در افغانستان و خارج از آن اين آتش بس را تسليمي بزدلانه خواندند. يک متخصص امريكايي معامله مسعود با شوروي ها را با معامله "بندكت ارنولد" در امريكا مقايسه كرد. رهبر جمعيت كه مسعود با او در مورد آتش بس مشوره قبلي نه نموده بود، احساس سرخورده گي ميكرد.

آتش بس مسعود باعث تقويه حكمتيار شد. استخبارات پاكستان كه سال ها به مجاهدين غير پشتون شمال به نظر حقارت مي ديد به سي آي اي پيشنهاد نمود كه ارسال سلاح و مهمات به مسعود را كاملاً متوقف سازد.

حكمتيار كه از قبل نيرومند شده بود، از رسيدن سلاح هاي بيشتر به ديپو هاي آي اس آي كه به همت كيسي چند برابر شده بود بهره زياد برد. او به حيث يكي از متحدين نيرومند آي اس آي در آمده بود.

حكمتيار به شكل يک رهبر بي احساس، بي رحم و لي موثر در آمده بود كه به مخالفين خود مجال زندگي نميداد. او با ايجاد يک سازمان منسجم در پشاور و كمپ هاي مهاجرين به نيروي خود افزوده بود. جگرن يوسف از آي اس آي مي گفت، مي توان بر حكمتيار كوركورانه اعتماد كرد. او ميگفت، اگر سلاح به او بدهي سلاح در بازار فروخته نمي شود، زيرا رهبري موثري دارد

وبي رحمانه عمل ميكند. يوسف در حاليكه مي خنديد ميگفت، وقتي در حزب حكمتيار داخل شدي، بر آمدن از آن مشكل است. حكمتيار همه نيرو را در حزب متمركز كرده حزب را در دست خود داشت.

حكمتيار مربوط به يک قبيله پشتون بود كه از غزني به شمال افغانستان نقل مكان نموده بود. حكمتيار مكتب را در كندز خوانده سپس در مكتب حربيه در كابل شامل شد. او بعداً به فاكولته انجنيري دانشگاه كابل پيوست. بعد از پناه بردن به پاكستان عناصر افراطي و اسلامگراهاي ضد غرب به اطراف او گرد آمدند. رهبران سالخورده تري كه از انديشه هاي اخوان المسلمين متاثر بودند، مانند رباني و سياف گروپ حكمتيار را جوانه هاي قبل از وقت مي دانستند. اين استادان در باره جهان اسلام به صورت

وسيع تر فكركرده و از تغيير تدريجي در روش اخلاقي صحبت مي كردند. اما حكمتيار چنين نبود. او همه تلاش خود را متوجه بدست آوردن قدرت نموده بود. حزب اسلامي حكمتيار به شكل يک اردوي در حال تبعيد در ميان مجاهدين در آمده بود. حكمتيار مسلمان هاي راستين را تائيد و بقيه را رد مي كرد، اما او خود تعيين مي كرد كه چه كسي مسلمان راستين است و چه كسي گمراه .جنگ هاي قبلي افغان ها به خاطر برقراري تعادل ميان بخش هاي مختلف جامعه به راه مي افتيد، اما حكمتيار اولين كسي بود كه خواهان نابودي كامل دشمنانش بود. دشمنان او را نه تنها كمونيست ها و شوروي ها تشكيل ميدادند، بلكه گروه هاي ديگر مجاهدين نيز از نظر او دشمن به حساب مي آمدند.

حكمتيار مسعود را به حيث رقيب اصلي خود تشخيص داده از روزهاي اول در جهت تضعيف او در داخل افغانستان و هم از طريق معامله با استخبارات سعودي و پاكستان تلاش ميكرد. او به يک عرب كه از رقابت حكمتيار با مسعود ابراز نگراني ميكرد، گفت: "مسعود مانند خروسي است كه به آهستگي در بالاي بام راه مي رود كه مبادا بام در زير پايش فرو نشيند." حملات حكمتيار بر مسعود و مجاهدين ديگر در اواسط دهه 1980 چنان افزايش يافت كه تحليل گران در واشنگتن ابراز نگراني مي كردند مبادا او يک اجنت كي جي بي باشد.

اما مامورين سي آي اي در پاكستان و آنهايي كه در مركز آن سازمان با قضيه افغانستان سر و كار داشتند، گلبدين حكمتيار را به حيث متحد قابل اعتماد و موثر قبول نموده بودند. استخبارات پاكستان سي آي اي را تشويق به نزديكي با حكمتيار مي كرد و سي آي اي به صورت مستقل نيز به اين نتيجه رسيده بود كه حكمتيار در كشتن شوروي ها شخص بسيار موثربود .

سي آي اي از مطالعه خسارات وارده به شوروي ها، تحت نظر قرار دادن ارسال سلاح و ديدار از كمپ هاي مهاجرين به خاطر بررسي قدرت سازماندهي احزاب به اين نتيجه رسيده بود كه بهترين و منظم ترين جنگجويان در گروپ بنيادگراها به رهبري حكمتيار جمع شده اند. ويليم پكني رئيس ستيشن سي آي اي در اسلام آباد يک جا با مامورين آي اس آي و اعضاي كانگره براي ديدن حكمتيار به يک كمپ در سرحد مي رفت. او توانايي جنگي حكمتيار را تائيد مي كرد، ولي در ميان رهبران مجاهدين عملكرد هاي او براي پكني مايه نگراني بود. پكني ميگفت: من با حكمتيار معانقه مي كردم، زيرا دشمن مشترک داشتيم، اما نگاه هاي سرد او نشان ميداد كه اين تنها موجوديت شوروي است كه اين نوع رابطه را ميان امريكا و او بوجود آورده است.

آتش بس مسعود نشان داد كه او نه تنها يک فرمانده موثر نظامي بود، بلكه حاضر بود براي رسيدن به هدف خويش با طرف ها داخل معامله شود..مسعود فكر ميكرد، آتش بس موقعيت او را بالا خواهد برد. آتش بس به مسعود فرصت داد؛ تا نيروهاي خود را مجدداً آرايش داده و براي جنگي كه بسيار طولاني بود آمادگي بگيرد. او نه تنها با شوروي ها مقابله مي كرد، بلكه در سطح ملي براي دست يابي به قدرت در كابل به رقابت دست ميزد. با وجود شرايط غير قابل پيشبيني جنگ، او براي تصرف كابل پس از خروج شوروي دست به تشكيل يک اردو زد. او از يک سال آتش بس استفاده نموده مواد غذايي و مهمات جنگي ذخيره نمود. مسعود دسته هاي مجاهدين خود را به خارج از پنجشير فرستاد؛ تا با قوماندانان و مجاهدين اين مناطق پيمان اتحاد ببندند.

مسعود همچنان از آرامش آتش بس استفاده نموده بر گروپ هاي حكمتيار حمله كرد. قبل از آتش بس يک گروپ وابسته به حكمتيار راه اكمالاتي مسعود در اندراب را بسته بود. او طي يک عمليات كامندويي آن ها را از منطقه اخراج نمود. در حاليكه مدت آتش بس به پايان خود نزديک مي شد، مسعود در يک موتر والگا سياه در دره در رفت و آمد بود. اين موتر از طرف شوروي ها به وزير دفاع رژيم كمونيستي داده شده بود، اما مجاهدين مسعود موتر مذكور را در سالنگ گرفته و بعد از پارچه كردن به پنجشير انتقال دادند و در آنجا آن را دوباره بسته كاري نموده و به رهبر خود تحفه دادند.

شوروي ها نا رضايتي خود از مسعود را با ارسال يک تروريست به پنجشير جهت كشتن او تبارز دادند. تروروست از فاصله 30 متري بالاي مسعود فير كرد، اما هدف را زده نتوانست. دو نفر اجنت كمونيست ديگر نيز در ميان مجاهدين افشا شد.

افراد اطلاعاتي مسعود در كار خود بسيار موفق بودند. در بهار سال 1984 او كشف نمود كه شوروي در نظر دارند با 20000 نيرو به پنجشير حمله كند. نه تنها اينكه حمله نسبت به حملات گذشته وسيع تر پيش بيني شده بود، بلكه در آن از تاكتيک هاي

بيرحمانه نيز کار گرفته مي شد. شوروي ها در نظر داشتند؛ تا براي يک هفته پنجشير را از ارتفاع بالا بمباران نموده سپس در آن ماين بپاشند؛ تا دره براي چندين سال ديگر قابل استفاده نباشد.

در اواخر اپريل مسعود امر کرد؛ تا تمام باشندگان پنجشير دره را ترک بگويند. او سه روز قبل از آغاز حمله چندين هزار تن از نيروهاي خود را مخفيانه در خارج از دره پراگنده کرد. وقتي که قواي پياده شورويي وارد دره شدند آن را تخريب شده و خالي از سکنه يافتند.

مسعود از مغاره هاي مخفي در اطراف پنجشير به آهسته گي و دقت طرح بازگشت خود را به دره ريخت. نيروهاي او به جنگ هاي مصروف کننده و غافلگيرانه عليه شوروي ها دست زدند.

اما استفاده از نيروهاي خاص و هليکوپتر هاي ام آي-24 و وسايل مخابره پيشرفته جنگ را به نفع شوروي ها تغيير داده بود. شوروي ها در آن وقت 2000 تن نيروي خاص داشتند و هليکوپتر هاي ام آي – 24 آنها داراي بدنه زره بود که هيچ سلاح مجاهدين قادر به سقوط آنها نبود. قوت هاي خاص شوروي که "سپتناتس" ياد مي شدند در کوه ها مي توانستند، به سرعتي بالا بروند که مردم محل ميرفتند. رژيم کمونيستي ادعا کرد که مسعود در جنگ کشته شده. وقتي يک خبرنگار از ببرک کارمل پرسيد که مسعود زنده است ويا کشته شده، او در جواب گفت: "اين مسعود کيست که تو در باره آن سوال مي کني؟" ببرک علاوه کرد تبليغات و پول امريکا شخصيت هاي مصنوعي و خدايان دروغين مي سازد و ريگن به صفت يک ستاره سينما مي تواند عروسک ها بسازد، ولي اين عروسک ها مانند بت هاي گلي اند که به زودي نابود مي شوند. ببرک گفت براي او مهم نيست که مسعود زنده باشد يا مرده، مسأله پنجشير حل شده است. گرچه مسأله پنجشير حل نشده بود، ولي مسعود بسيار تکان خورده بود. قوماندان مسعود به يک خبرنگار که با او در يک مغاره ملاقات نمود، گفت: "جنگ سخت شده، جنگ فعلي نسبت به جنگ هاي قبلي خيلي سخت است. کوماندو هاي شوروي در جنگ در کوه ها تجربه زياد اندوخته و نسبت به سابق بهتر مي جنگند." تحليل گران سي آي اي عين مطالب را در راپور هاي خود گنجانيده بودند. در راپور سي آي اي آمده بود که در جنگ بهاري در پنجشير شاهد استفاده وسيع از هليکوپتر به خاطر پياده کردن عساکر و بمباران از ارتفاع بلند بوده اند. اما آگاهي قبلي مسعود از حمله و تخليه مخفي عساکر و مردم ملکي قبل از آغاز حمله نکته بارزي در جنگ بود، زيرا استخبارات شوروي در کشف اين مسأله کوتاه آمده بود.

در عين حال سي آي اي ميدانست که برخورد ميان حکمتيار و مسعود به جهاد عليه شوروي ها ضربه وارد ميکرد. سي آي اي طي يک راپورنوشت که مخالفت ميان حزب و جمعيت مانع رسيدن کمک به دره پنجشير شده است.

تا اوايل سال 1984 و اپريل 1985 مسعود بسيار کمک ناچيز از بيرون دريافت کرده بود. استخبارات انگليس ام آي-6 در اوايل جنگ با مسعود تماس بر قرار نموده، مقداري پول و وسايل مخابراتي براي او تهيه نموده بود. استخبارات فرانسه نيز با مسعود در تماس بود. استخبارات انگليس و فرانسه از محدوديت هاي که سي آي اي به آن مواجه بود، آزاد بودند و مامورين آن سازمان ها تحت نام ژورناليست به افغانستان رفت و آمد مي کردند. سي آي اي در باره مسعود از ام آي-6 معلومات بدست مي آورد. مامورين سي آي اي به مامورين استخبارات کشور هاي اروپايي که به افغانستان رفت و آمد مي کردند، رشک مي بردند.

مسعود مهمانان خارجي خود را تحت تاثير مي آورد. او نسبت به افغان هاي ديگر لباس تميز مي پوشيد و هميشه با وقار و متواضع بود. او با عده يي از قوماندانان مورد اعتبار خود به اسپ سواري ميپرداخت و با آن ها مزاح مي کرد. مسعود در شبانه روز پنج وقت نماز مي خواند و به نام اسلام جنگ مي کرد، اما خارجي هايي که او را ملاقات مي کردند او را شخص با گذشت و با خوي خوب انساني و بسيار متواضع مي يافتند. سي آي اي به تعهد خود با ضياء پابند مانده تا اوايل دهه 80 هيچ نوع تماس با مسعود برقرار نکرد. مامورين آي اس آي از تماس انگليس ها با مسعود خوش نبوده و آن را دليل ديگري براي خودداري از کمک به مسعود مي دانستند. اما سي آي اي در سال 1984 به دادن پول به مسعود بدون مشوره با پاکستاني ها آغاز نمود. يک مامور سي آي اي گفت: ما مسعود را دشمن فکر نمي کرديم و کاري نمي کرديم که کمک به او قطع شود. اما سي آي اي وقت و انرژي زياد نداشت؛ تا در تائيد از مسعود به مصرف برساند. مسعود در تنظيم جمعيت به رهبري استاد رباني بود، اما رابطه ميان آن دو چندان خوب نبود. استاد رباني مقدار زياد کمک از آي اس آي بدست مي آورد، ولي از آن چه بدست مي آورد چيز قابل ملاحظه به مسعود نمي داد. به قول بريگديگر يوسف، رباني يک سياست مدار بود و نمي خواست کسي را نيرومند تر از خود بسازد. او مي خواست با استفاده از امکانات دست داشته به جذب فرماندهان پشتون، ازبک وهزاره پرداخته و از اين راه موقعيت خود را در افغانستان تقويه نموده باشد. بدين ترتيب او مي خواست قدرت مسعود را محدود کند.

در نتيجه اکثر چيز هايي که در اختيار مسعود و نيروهاي او قرار داشت، به شمول دريشي تن مسعود، از دشمن گرفته شده بود. گاه گاه جمعيت مواد کمکي آي اس آي و عربستان سعودي را در کاروان هاي چند اسپي برايش مي فرستاد. خبرنگاران غربي که در اوايل دهه 80 ماه ها را در مناطق مسعود سپري نموده بودند، بعد از بازگشت مي گفتند در آن مناطق خبري از کمک هاي سي آي اي نيست. با شديد شدن جنگ مسعود به کمک بيروني نياز بيشتر پيدا کرد. او افغانستان را ترک نمي گفت، اما برادرش

را به پشاور، لندن و واشنگتن مي فرستاد؛ تا با سي آي اي و جنرال هاي پاکستاني که کمک ها را توزيع مي کردند تماس بر قرار نموده و کمک بدست آرد. در لست تقاضاهايش مواد غذايي و ويتامين شامل بود؛ تا مجاهدين خود را تغذيه کند. لست ضرورت هاي او شامل ماشين اکسيري براي تداوي مجاهدين، دوربين شب براي حملات شبانه، وسايل مخابراتي براي تماس و همآهنگ سازي جنگ ها با قوماندان هاي ديگر و راکت هاي ضد هوايي براي مقابله با هليکوپتر ها و جت هاي دشمن شامل بود. مسعود فکر ميکرد با اين کمک ها مي تواند شوروي ها را تا شش ماه به ميز مذاکره بکشاند بدون آن جنگ بايد تا 40 سال دوام ميکرد.

مسعود اين را نمي دانست، اما عده در واشنگتن که با او به نظر خوب مي ديدند، به عين نتيجه رسيده بودند.

فصل هفتم

"تروريست ها جهان را تصاحب خواهند نمود"

"ويليم کيسي" رييس سي آي اي با علاقه يي که به جنگ افغانستان داشت و از آن طريق ميخواست تا حد ممکن بر شوروي ها ضربه وارد نمايد، متوجه گرديده بود که براي بر آورده شدن اين مأمول به متحديني در خارج از سي آي اي ضرورت دارد .

کيسي به اين نتيجه رسيده بود که مامورين مسلکي سي آي اي چندان جسورانه عمل نمي نمودند؛ اما در بخش اجرايي دولت امريکا افراد پرنفوذي از گروه محافظه کاران وجود داشتند که با او را درين راه همکاري ميکرد. افرادي چون "اوليور نارت" و يک عده افراد ضد کمونيستي در ارگان هاي تحقيقاتي محافظه کار از همين گروه بودند. کيسي به کمک اين افراد يک پلان جديد را براي کمک به مجاهدين تدوين نمود. اين پلان بنام "ان اس دي دي – 166" ناميده شد که اساس حقوقي را براي کار هاي سي آي اي در افغانستان که از آغاز سال 1985 به بعد بسيار وسيع شده بود، فراهم مينمود.

اين پلان منطق افزايش بي سابقه کمک هاي امريکا به مجاهدين در اواخر سال 1984 را توجيه مي نمود. پلان دادن سلاح هاي پيشرفته امريکايي به مجاهدين، آموزش مجاهدين در تخنيک هاي عملياتي و آماده کردن آنها به حملات مستقيم عليه صاحب منصبان شوروي را توصيه ميکرد. هدف حملات مستقيم بر صاحب منصبان شوروي عمليات را شکستاندن روحيه قومانداني عالي قواي شوروي تشکيل مي داد. اين پلان سي آي اي بر علاوه از پي آمد هاي ديگر، مجاهدين و استخبارات پاکستان را به ساحه جنجال برانگيز تروريزم و قتل هاي سياسي نزديک مي کرد.

ملاقات هايي که منجر به تدوين پلان "ان اس دي دي- 166" گرديد، طريقه پيشبرد جنگ مخفي را نيز تغيير داد. در گذشته اين نوع عمليات را فقط سي آي اي کنترول و هدايت مي کرد؛ ولي پس از تدوين اين پلان سي آي اي کنترول همه جانبه خود بر اين نوع عمليات را از دست داد؛ زيرا بخش هاي ديگر دولت امريکا نيز در تصميم گيري ها دخيل شدند. نماينده گان سازمان ها وبخش هاي کابينه که به موضوع ارتباط داشتند تحت نظر شوراي امنيت ملي تشکيل جلسه مي دادند. کميته يي که مسؤول تصميم گيري در باره افغانستان بود به نام "گروپ پلان گذاري و همآهنگي" ياد ميشد. اين گروپ در اوايل سال 1985 بررسي پاليسي کمک به افغانستان را آغاز کرد. در يک تعمير به نام "تعمير اجرايي سابق" که در جوار قصر سفيد قرار دارد، مامورين بخش هاي مختلفه جمع شده پاليسي ها را مورد بحث و بررسي قرار داده مکاتيب را براي امضاي رئيس جمهور آماده مي نمودند.

اين شيوه کار مامورين سي آي اي را وادار ميساخت تا با مامورين ملکي و افسران وزارت دفاع امريکا بر سر يک ميز بنشينند. در اوايل 1985 مهمترين چهره در اين گروپ فردي بنام "اکلي"، مدير سابقه کنترول و خلع سلاح که از چهره هاي ضد

کمونیستي به حساب مي آمد، بود. شخص دیگر "مایکل پلزبري" بود که در گذشته به صفت همکار یکي از سناتور ها کار میکرد. این دو نفر طراح اصلي پلان "ان اس دي دي – 166" بودند. هدف آن بود، که به مجاهدین سلاح هاي بیشتر و اطلاعات بدست آمده از طریق اقمار تهیه گردد. مامورین شرق نزدیک سي آي اي "پلزبري" را یک شخص بي احتیاط فکر میکردند. "پلزبري" یک محافظه کار با اصول بود که زیر بار اندیشه هاي مامورین سي آي اي که احتیاط را در کار ها توصیه مي نمودند، نمیرفت.

پلزبري خواست هدف از کمک هاي سي آي اي به افغان ها را "پیروزي بر اتحاد شوروي" تعریف کند؛ اما جمله پیشنهادي او براي سي آي اي و وزارت خارجه قابل قبول نبود. بعد از بحث هاي زیاد هدف کمک امریکا به مجاهدین "تهیه همه امکانات موجود به خاطر کمک به تلاش هاي مجاهدین براي دست یابي بر افغانستان آزاد" تصویب گردید.

پلزبري پشتیباني بخش هاي دیگر دولت امریکا را از طرح خود با دادن بخشي از بودجه افغانستان جلب مي نمود: مثلا اداره اطلاعات امریکا، اداره کمک هاي بین المللي امریکا و "پنتاگون" هر کدام به قسمتي از بودجه دست مي یافتند.

طبق پلان جدید ویلیم کیسي در رأس همه عملیات قرار میداشت که در همکاري با آي اس آي پاکستان کارها را به پیش میبرد. همچنین به سي آي اي اجازه داده شده بود، تا به عملیات مستقل، از پاکستان در افغانستان دست بزند.

در ماه مارچ 1985 رئیس جمهور "ریگن" این طرح را امضاء کرد. مشاور امنیت او " رابرت مکفارلن" یک ضمیمه 16 صفحه اي این پلان را امضا کرد، که در آن ساحه فعالیت هاي سي آي اي ، مشخص شده بود.

براي اولین بار سي آي اي معلومات بدست آمده از عکس هاي میدان هاي جنک افغانستان را که توسط اقمار گرفته شده بود، در اختیار مجاهدین قرار مي داد. بزودي امریکا وسایل مخابره یي را به مجاهدین ارسال کرد که روس ها قادر به کشف پیام هاي ارسالي از طریق آن ها نبودند. سي آي اي هم چنین به استخدام اجنت به طور یک جانبه (مستقل از پاکستان) اقدام نمود. هم چنین براي اولین بار اجازه داده شده بود تا حمله بالاي افسران شوروي به صورت فردي صورت بگیرد. بعضي از مامورین سي آي اي از این تغییرات، مخصوصاً حمله بر افسران شوروي نا خورسند بودند. آن ها پلزبري را ملامت میکردند که سي آي اي را از وظیفه اصلي اش که جمع آوري اطلاعات است، به ساحات دیگر کشانیده است. در یکي ازین جلسات حتي مسأله انداختن سلاح به مجاهدین از هوا نیز مورد بحث قرار گرفت؛ اما به خاطر خطراتي که در پي داشت تصویب نشد.

دلیل دیگري نیز وجود داشت که سي آي اي از حمله مستقیم مجاهدین بر افسران شوروي ناخورسند باشد. سي آي اي و کي جي بي در سال هاي 1980 به یک موافقت نامه غیر کتبي دست یافته بودند که از کارهایي که به قتل و اختطاف مامورین هر دو طرف منجرمیشد، خودداري کنند. به همین خاطر مامورین سي آي اي از افغان ها مي خواستند تا با اسراي شوروي رفتار خوب نمایند. در مقابل توقع داشتند که شوروي ها نیز در برابر افسران و اجنت هاي امریکایي که در جنگ هاي غیر مستقیم بین هر دو کشور احتمالاً به اسارت مي آمدند، رویه بالمثل نمایند؛ اما اعضاي کانگره امریکا که بودجه سي آي اي را تصویب مي کردند خواهان کشتن افسران شوروي در افغانستان بودند. سناتور "گوردن همفري" که ازسفر کابل برگشته بود، مي گفت، که جنرال هاي شوروي در کلکین هاي اپارتمان هاي شان در کابل دیده شده و مجاهدین با در دست داشتن تفنگ هاي دور زن مي توانند آن ها را یکي پس از دیگري شکار کنند.

سي آي اي به مجاهدین به طور فزاینده تعلیم میداد که چگونه بم ها را در موتر ها جا سازي نموده و در شهر ها منفجر کنند. هدف آن بود تا عساکر و صاحب منصبان بیشتر شوروي کشته شوند. کیسي هرگز حمله بر اهداف خاص ملکي را تائید نمي کرد؛ اما او طرفداران عملیات جسورانه علیه دشمن، افغانستان را محل خوبي براي حمله بر متجاوزین شوروي تشخیص داده بود.

کیسي طرفدار عملیات پیشگیرانه علیه بعضي گروه هاي تروریستي در شرق میانه بود و از حوادث افغانستان براي توجیه نظر خویش استفاده میکرد. مثلاً او مي گفت: "ما افغان ها را مسلح مي سازیم. آیا هر وقتي که یک مجاهد یک شوروي را بکشد، آیا ما به یک قتل سیاسي دست زده ایم؟" کیسي با این استدلال ها مي خواست اجازه حملات پیشگیرانه بر بعضي از تروریست ها در شرق میانه را بدست بیاورد.

کیسي استدلال میکرد: "اگر ما از این ترس داشته باشیم که هر وقت یک ترویست را کشتیم، ما را متهم به قتل سیاسي مي نمایند، تروریستها جهان را تصاحب خواهند نمود ."

با آغاز دور جدید کمک هاي امریکا به مجاهدین مهمانان جدیدي به ستیشن سي آي اي در اسلام آباد مي آمدند. مامورین وزارت دفاع نقشه هاي اقمار را مي آوردند، کارمندان قوت هاي ویژه امریکا براي تعلیم کورس هاي جدید در استعمال مواد انفجاري مي آمدند و اعضاي کانگره جهت باز دید از کمپ هاي تعلیمي در سرحدات مي آمدند. همه آن ها وقت زیادي را به خرید قالین هاي دست بافت می نمو دند

" ويليم پکني" رئيس ستيشن سي آي اي در اسلام آباد از آن ها به گرمي استقبال مي کرد. آن هايي که عالي رتبه تر بودند به دفتر آي اس آي براي صرف چاي و صحبت با جنرال اختر برده مي شدند.

اکلي و پلزبري روز 30 اپريل 1985 به اسلام آباد آمدند. آن ها قانوناً حق نداشتند محتويات فرمان "ان اس دي دي-166" رئيس جمهور ريگن را افشاء کنند؛ اما جنرال اختر را در جريان اهداف توسعه طلبانه آن گذاشتند. آن ها طي دو ساعت صحبت توانستند محتويات حکم رئيس جمهور امريکا را به جنرال اختر برسانند. در لست در خواست هاي بعدي که از ستيشن سي آي اي اسلام آباد مخابره شد، راکت هاي ضد طياره، تفنگ هاي دورزن دوربين دار، دوربين هاي شب، تايم پنسل و وسايل کشف مخابره شامل بود.

تهيه وسايل جديد انکار نقش سي آي اي در جنگ افغانستان را مشکل مي ساخت. اين کار باعث نگراني متخصصيني در سي آي اي شده بود که وظيفه آن ها حفظ اسرار آن سازمان بود. اما شوروي ها از طريق مطبوعات، افراد دستگير شده مجاهدين، وسايل دستگير شده از نزد مجاهدين و جمع آوري اطلاعات از سوي کي جي بي از اهداف و پلان هاي امريکايي ها آگاهي حاصل نموده بودند. حتا مردم عادي امريکا از کليات پلان از طريق روزنامه ها و فلم هاي مستند تلويزيوني اطلاع حاصل نموده بودند. مسأله بر سر مخفي نگهداشتن عمليات کمک رساني امريکا به مجاهدين نبود، بل موضوع اين بود که با دادن سلاح هاي پيچيده آيا شوروي بر پاکستان حمله خواهد کرد، يا بر خود امريکا.

پکني تعداد بيشتر اجنت را استخدام نمود. با بالا رفتن حجم بيشتر سلاح ارسالي به افغانستان، سؤالات اعضاي کانگره در مورد، دزدي آي اس آي از کمک ها زياد تر ميشد. هم چنين تشديد جنگ سبب شده بود تا ستيشن سي آي اي در اسلام آباد معلومات مستقل در مورد انکشاف اوضاع در افغانستان در اختيار داشته باشد. جمع آوري اين نوع اطلاعات براي سي آي اي اين امکان را مي داد تا ادعا کند در توزيع سلاح ها نقش رو به افزايش دارد.

بعضي از اجنت هاي مستقل سي آي اي افغان بودند، مثلاً رابطه "عبدالحق" بعد از هارت با پکني بر قرار گرديده بود؛ اما بسياري از اجنت هاي سي آي اي که به افغانستان سفر مي کردند از جمله اروپايي ها انتخاب ميشدند. اين ها شامل خبرنگاران، عکاسان و اعضاي متقاعد ارتش هاي اين کشور ها بودند. کار پکني در پاريس او را کمک ميکرد تا تعدادي از اين افراد را استخدام کند. يک مامور سي آي اي در قونسل گري امريکا در کراچي وظيفه تماس با اين اجنت ها را به عهده داشت. وقتي آن ها از اروپا به کراچي مي آمدند اين مامور، آن ها را با دادن شناس نامه هاي جعلي و تهيه راهنما هاي مورد اعتماد افغاني همکاري ميکرد. بعضي از اين اجنت ها وسايل مخابراتي مصؤون به خود مي داشتند تا مطالب را مخابره کنند، ديگران تنها کمره و کتابچه و قلم داشتند بعد از بازگشت از آن ها در اروپا معلومات گرفته ميشد .

سي آي اي از عکس هاي اين اجنت ها در باره وضعيت ميدان جنگ، سلاح هاي شوروي و غيره معلومات بدست مي آورد. معلومات بدست آمده در باره قوماندان ها، صحت و سقم ادعاهاي آي اس آي در مورد انتقال سلاح به قوماندان ها را به اثبات مي رساند. اکثر اين اجنت ها در بدل 1000 دالر در ماه کار ميکردند. براي آن ها رفتن به افغانستان انگيزه اصلي بود، نه پول.

از سوي ديگر قوماندان هاي هوشيار مجاهدين، دريافته بودند که راه بهتر بدست آوردن سلاح بيشتر در بر قراري رابطه مستقيم با رياض و واشنگتن نهفته است. رهبران مجاهدين اسلام گرا با افراد با نفوذي در رياض رابطه نزديک بر قرار نمودند. "سياف" در آنجا به حدي زياد رفت و آمد مي نمود که در سال 1985 به او "جايزه انديشه ملک فيصل" داده شد. رهبراني که خود را معتدل مي خواندند و به گروه هاي صوفيه وابسته بودند، به کشور هاي اروپايي و کانگره امريکا خود را نزديک نمودند. تعدادي از رهبران شيک پوش مجاهدين از پاکستان به واشنگتن آمده دفتر به دفتر مي گشتند. اين رهبران که خود را از سوي پاکستان فراموش شده احساس مي کردند، در کانگره بسيار فعال بودند. اين ها وابسته به قبايل دراني بودند که اردوي پاکستان به آن ها به نظر خوب نمي ديد. آن ها از کمک آي اس آي به "حکمتيار" از قبيله غلزي بسيار ناراضي بودند.

به تدريج برادران "احمدشاه مسعود" و همکاران ديگر وي به واشنگتن راه پيدا کردند. مسعود با ريکارد خوب جنگي در دره پنجشير نسبت به قبايل پشتون دراني از موقعيت بهتر برخوردار بود. سي آي اي زير فشار روز افزون قرار گرفت تا از بودجه زيادي که بدست آورده بود، به مسعود پول و سلاح بدهد؛ اما سي آي اي تماس بسيار کمي با مسعود داشت. سي آي اي شکايت گروه ها از آي اس آي را نتيجه حسادت هاي گروهي ميان مجاهدين افغان مي دانست، نه شکايت واقعي آن ها از آي اس آي.

سي آي اي استخبارات پاکستان را به حيث مهم ترين ارگان عملي کننده پلان جهاد مي دانست، با آنکه تعداد بيشتري از امريکايي ها براي تعليم وسايل جديد به پاکستان مي آمدند، تلاش بر اين بود که رهبران و قوماندان هاي طرفدار آي اس آي که اکثراً بنيادگرا بودند، به خصوص حکمتيار، سياف، رباني و حقاني بخش عمده کمک ها را نصيب شوند .

افغانستان از روز هاي اول جنگ شاهد بمباردمان هوايي بي رحم وقتل عام افراد ملکي بود. بعد از شش سال سي آي اي، آي اس آي و کي جي بي همه تکتيک هاي خود را مجدداً عيار مي نمودند. آنها با اين کار مي خواستند روحيه طرف مقابل را شکسته، و يکديگر را ترسانيده وسرگيچه نمايند. از هر وسيله به خاطر برآورده شدن اين هدف کار گرفته مي شد.

در بين سال هاي 1983 تا 1987 جنرال محمديوسف به حيث دستيار بسيار عمده اختر عرض وجود کرد. او مسؤول سرپرستي کمک هاي تربيوي مخفي و حفظ لست سلاح هاي توزيع شده به مجاهدين بود. او عکس هاي گرفته شده از اقمار مصنوعي را بدست مي آورد و بعضي عمليات کامندوئي را پلان مي کرد. او مي خواست هزاران تن دشمن را بکشد. تاکيد او بر عمليات عليه کابل بود. به عقيده او اگر شوروي ها خود را در کابل مصئون احساس کنند، اين کشور را هرگز ترک نخواهند گفت. آي اس آي در سال 1983 يک بم را در يک بکس دستي جاسازي کرده به مجاهدين داد. بم در دانشگاه کابل منفجر شد. نه شوروي به شمول يک استاد زن در انفجار کشته شدند. به نظر يوسف دانشگاه کابل هدف مناسب براي اين عمليات بود؛ زيرا در آن جوانان افغان با انديشه هاي کمونيستي آشنا مي شدند. رئيس دانشکده (پل تخنيک) در آن سال به قتل رسيد، کماندوهاي مجاهدين در يک سال 9 افسر شوروي را به قتل رسانيدند. تلاش براي کشتن نجيب رئيس وقت خاد صورت گرفت؛ اما ناکام شد.

ترس از زهر دادن، حملات ناگهاني و قتل سياسي در ميان روس ها در کابل زياد شد. از بمب هايي که به شکل قلم، ساعت، سگرت لايتر و تيپ ريکاردر ساخته شده بود، کار گرفته ميشد.

يوسف در ميان جنگ گوريلايي و عمليات تروريستي به دقت و احتياط گام بر مي داشت. به قول يوسف اهداف طوري انتخاب مي شد که در حمله تعداد بيشتر شوروي ها کشته شوند؛ اما با ارسال راکت هاي چيني و مصري به مجاهدين، آن ها اين راکت ها را از راه دور و بدون هدف گيري دقيق به شهر انداخت نموده باعث مرگ بسياري از افغان ها ميشدند. افراد سي آي اي به يوسف هدايت داده بودند که از استعمال کلماتي چون" قتل سياسي" و "تخريب کاري" در صحبت هايش با اعضاي کانگره خودداري کند.

کي جي بي چنين تشويش هايي را نداشت. تا سال 1985 استخبارات شوروي و رژيم کابل به عمليات تخريبي زيادي دست زدند. نجيب الله رئيس خاد در سال 1985 به صفت عضو بيروي سياسي مقرر شد. در بهار آينده آن، ببرک از مقامش کنار زده شده و نجيب جاي او را اشغال نمود. شوراي مرکزي نجيب مملو از افراد بيرحم و وابسته به خاد بود. کي جي بي 30،000 افراد مسلکي براي خاد تربيه نموده و 100،000 نفر ديگر در بدل معاش به آن سازمان کار مي نمودند. بخش داخلي خاد پس از هر حمله مجاهدين تعدادي افراد ملکي را دستگير و شکنجه مي کرد. خاد در ايران و پاکستان نيز فعاليت مي کرد و مراکز مخفي خاد در کويته، کراچي، اسلام آباد، پشاور و دهلي وجود داشت. معلومات جمع آوري شده ازسوي اجنت هاي خاد از طريق سفارت و قونسل گري هاي شوروي به مرکز مخابره مي شد. خاد به آهستگي در ميان مجاهدين نفوذ نموده بود.

شوروي از ورود سلاح هاي بيشتر به افغانستان به تشويش افتاده بود. ارتش چهل شوروي با استفاده از نيروهاي ويژه سوار بر هليکوپتر مي خواست سرحدات افغانستان با پاکستان را ببندد. گرچه اين تلاش ها کاملاً موفقيت آميز نبود؛ ولي طي آن تلفات زيادي به مجاهدين وارد آمد. کوماندو هاي شوروي پس از اطلاع رسيدن کاروان مجاهدين به سرحد با هليکوپتر از داخل سرحد پاکستان دور زده و بر کاروان کمين ميزد. بسياري از سلاح و مهمات و موتر هاي شان را دستگير ميکردند. کي جي بي بعضي از گروپ ها را استخدام نموده بود تا زمينه جنگ بين مجاهدين را آماده کنند. مجاهدين که در سرحدات عمل مي کردند از اين عمليات روس ها تلفات زياد ديدند؛ اما آن ها بعضي دست آورد هاي خوب هم داشتند. يک پيلوت فراري يک هليکوپتر نوع "ام آي -24 دي" را با خود به پاکستان برد و پاکستاني ها آن را به سي آي اي دادند. اين اولين بار بود که سي آي اي به چنين چيزي دسترسي پيدا کرده بود. طياره مذکور بعد از پرزه شدن به امريکا برده شد تا روي آن تحقيقات صورت بگيرد.

استخبارات پاکستان به تشويق سي آي اي در پي انجام عمليات تخريبي عليه راه هاي اکمالاتي شوروي ها گرديد؛ اما اين کار مشکل ثابت شد؛ زيرا حتا بنيادگرا ترين افغان حاضر به انجام عمليات انتحاري نبود. يوسف در پي آن بود تا تونل سالنگ را با جاسازي مواد منفجره در يک تانکر تيل منفجر کند. چون عساکر شوروي هر موتر را که در تونل متوقف ميشد تلاشي ميکردند، اين کار بايد توسط درايوري صورت ميگرفت که آماده بود در عمليات جان خود را از دست بدهد.

افغان هايي را که يوسف تعليم مي داد خودکشي را به صفت يک عمل غير اسلامي محکوم مي نمودند. تنها عرب ها بودند که بعداً به اين نوع عمليات دست زدند. مجاهدين هم چنين از حمله بر پل ها و يا راه هاي تجارتي يي که براي مردم ملکي و تجار مفيد مي بود، خودداري مي کردند. خويشتن داري افغان ها از حمله بر اهداف تجارتي در ميان يک جنگ تمام عيار امريکايي ها را خسته ساخته بود. وقتي يک عضو کانگره از فضاي افغانستان مي گذشت پلي را مي ديد، فرياد بر ميکشيد که چرا اين هدف زده نمي شود، بعداً نقشه آن ترتيب و براي عمليات ارسال مي شد. گروپ مورد نظر يا از قبول حمله بر پل خودداري مي کرد و يا سلاح و مهمات را گرفته در جاي ديگر به کار مي برد.

با آن هم سي آي اي چندين تن مواد انفلاقيه نوع (سي-4) را به پاکستان ارسال کرد. "ام آي -6" انگليس نيز بمب هاي مخصوص مقناطيسي را براي تخريب پل حيرتان، که بر سر رود آمو قرار دارد، فرستاد. بعد از سال 1985 سي آي اي بمب هايي را در اختيار مجاهدين قرار داد که از راه دور منفجر مي شد و يا در آن سوچي قرار داده ميشد که پس از يک مدت آن را منفجر ميکرد. اين سوچ "تايم پنسل" خوانده ميشد.

هفت ماه قبل از حمله تروريست ها بر مرکز تجارت جهاني امريکا در نيويارک يک مامور سي آي اي گفت: "سي آي اي آنقدر سي-4) به پاکستان ارسال نموده است که براي تخريب نيمي از نيويارک کافي است". وکلاي سي آي اي و عده يي از مامورين آن سازمان در باره عکس العمل مطبوعات و سؤالات اعضاي کانگره در باره برخي ازين عمليات تشويش داشتند. وقتي که جنگ در افغانستان شدت مي يافت، عمليات سي آي اي در "نيکاراگوا" زير سؤال قرار داشت. سي آي اي به خاطر ماين گذاري در بندر نيکاراگوا مورد انتقاد شديد قرار گرفته بود. بخش عمليات سي آي اي در سال 1985 فکر مي کرد که کيسي از حد خود پيشتر رفته .ممکن سي آي اي با يک جنگ سياسي ديگر با کانگره روبرو شود.

سي آي اي براي مجاهدين سلاح هايي تحويل مي داد که مورد استعمال دوگانه داشتند. يعني از آن ها عليه اهداف نظامي قانوني کار گرفته مي شد و يا ممکن بود در عمليات تروريستي و قتل هاي سياسي از آنها کار گرفته شود. اين ها شامل تايم پنسل، مواد انفجاريه پلاستيکي و تفنگ هاي دور زن مي شد. روش معمول در سي آي اي اين بود که آن سازمان از تهيه سلاح هايي که ممکن به غرض قتل سياسي و اعمال تروريستي از آنها کار گرفته شود خود داري کند. چون عمليات جنگي در افغانستان را سي آي اي رهبري نمي کرد، بل توسط آي اس آي رهبري ميشد، امکان سوء استفاده از اين وسايل را تنها به صورت تخميني حدث زده مي توانست. مسؤول عمليات سي آي اي اين وسايل را دفاعي ميخواند و به زير دستان خود هدايت داده بود تا در باره آن از همين کلمه کار بگيرند.

قانون ممنوعيت قتل سياسي که توسط رئيس جمهور "جرالد فورد" به خاطر حوادث دهه 60 به امضاء رسيده بود بر حال خود باقي بود؛ اما محافظه کاران مي خواستند از ابهامات موجود در اين قانون استفاده کنند. سؤال درين بود که چه وقت قتل يک جنرال کشور در حال جنگ و يا قتلي در عکس العمل به يک عمل تروريستي يک قتل سياسي به حساب مي آيد؟ آيا تصميم به قتل ممنوع بود ويا وسايل به کارگرفته شده در قتل؟ هم چنين اين سؤال مطرح بود که آيا قتل يک فرد به خاطر جلوگيري از حمله تروريستي در خاک امريکا شامل ممنوعيت در اين قانون خواهد شد؟ قانوندان ها در حکومت ريگن و وزارت عدليه امريکا فکر مي کردند قتل پيشگيرانه شخصي که قصد حمله بر خاک امريکا را دارد، حيثيت يک عمل دفاع از خود را داشته و يک کار قانوني است.

ارسال تفنگهاي دورزن به افغانستان تشويش زياد ايجاد کرده بود.

اين تفنگ مرمي را تا فاصله يک تا دوکيلومتر به دقت فير نموده مي توانست. استعمال آن فکر مي شد عکس العملي باشد در برابر استعمال قوت هاي خاص شوروي در جنگ. با اين تفنگ ها مجاهدين مي توانستند قوماندان هاي شوروي را هدف قرار دهند. پاکستاني ها در خواستي را در باره تهيه اين تفنگ ها با دوربين عادي و دور بين شب به ستيشن سي آي اي در اسلام آباد تحويل دادند. تشويش سي آي اي از دوربين عادي و شب بود که مي توانست براي مقاصد قتل سياسي از آن کار گرفته شود. تصميم گرفته شد تا تفنگ ها به پاکستان ارسال شود؛ اما بدون دوربين عادي و دوربين شب.

هم چنين تصميم گرفته شد تا سي آي اي در باره محل زندگي جنرال هاي شوروي در افغانستان معلوماتي را در اختيار پاکستاني ها قرار ندهد. به پاکستاني ها گفته شد تفنگ ها به خاطر پنجر کردن تاير لاري ها و يا سوراخ کردن تانک هاي تيل دشمن به کار برده شود.

در سال 1985 حملات تروريستي يکي پس از ديگري در گوشه و کنار جهان بوقوع پيوست. مردم امريکا از طريق تلويزيون از آنها آگاهي حاصل نمودند. در ماه جون طياره مسافر بري "تي دبليو اي" امريکايي در بيروت ربوده شد و يک نفر در اين حادثه کشته شد. در ماه اکتوبر همان سال "ابوعباس" فلسطيني يک کشتي ايطاليا را ربوده يک توريست 69 ساله يهودي امريکايي را کشت. بعد از عيد ميلاد مسيح گروه "ابوندال" فلسطيني بالاي مسافرين در ميدان هوايي روم آتش کشوده 19نفر را کشتند که پنج تن شان امريکايي بودند. در سال 1983 تروريست ها سفارت امريکا در بيروت را با بمب مورد حمله قرار دادند. طي آن عدادی از افراد نخبه سي آي اي که در مورد شرق ميانه تخصص داشتند از ميان رفتند. در سال 1994 بارک نيروي دريايي امريکا در بيروت مورد حمله قرار گرفت که طي آن 241 نفر از نيروهاي دريايي امريکا کشته شدند.

در سال 1985 شش و نيم مليون امريکايي به خارج سفر نمود که از جمله 6000 نفر شان به دلايل مختلف مردند. و17 نفر شان در حملات تروريستي جان خود را از دست دادند. با آن هم در آخر سال بسياري از امريکايي ها سفر خود به خارج را فسخ نموده از حکومت مي خواستند عليه تروريست ها عمل کند.

تروريست هاي فلسطيني و شيعه هاي لبنان در محراق توجه امريكا قرار گرفته بودند. رهبر ماركسيست هاي فلسطيني "جورج حبش" گفته بود:" ربودن يک طياره نسبت به قتل صد ها اسرائيلي در جنگ توجه را به ما بيشتر جلب ميکند." يک تحليل گر امريكا گفته بود: "تروريست ها مي خواهند مردم زيادي آنها را ببينند و در باره آنها بشنوند، نه اينكه مردم زيادي را بكشند". او تروريزم را به تياتر تشبيه نموده بود .

كيسي كه از حمله بر ميدان هوايي روم تكان خورده بود رئيس بخش اروپايي سي آي اي "ديود كلريج" را به اتاق خود طلبيد. كلريج مرد عمل بود. او در نيپال و هند به عمليات جاسوسي عليه شوروي دست زده بود. در دوران جنگ هاي نيكاراگوا اسلحه به شورشيان مي رساند و بندر آن كشور را ماين گذاري ميكرد، تا كه اين كار وي باعث ناخورسندي كانگره از او شد او را به بخش اروپايي سي آي اي منتقل گرديد.

ريگن بر سي آي اي فشار آورده بود كه عليه تروريست ها اقدامات موثر نمايد. كيسي از كلريج خواست طرحي را پيشنهاد كند تا بر اساس آن سي آي اي در جنگ عليه تروريست ها به حالت تهاجمي داخل شود. به خاطر جلوگيري از حملات تروريستي بايد هسته هاي تروريست ها مورد حملات پيشگيرانه قرار بگيرد. كيسي از او خواست تا در مشوره با متخصصين تروريزم طرحي را براي عمليات ضد تروريستي پيشنهاد نمايد. كلريج در ظرف يک ماه پيشنهاد را آماده كرد. كلريج در پيشنهاد خود نوشت، مشكل عمده در را ه مبارزه با تروريزم ذهنيت دفاعي در سي آي اي است. تروريست ها از عكس العمل امريكا و كشانيدن شان به محاكمه ترس ندارند. او پيشنهاد كرد قانوني تصويب شود كه اجازه حملات تهاجمي را عليه تروريست ها بدهد. پيشنهاد دوم او تشكيل دو تيم مخفي عملياتي بود تا تروريست ها را تعقيب و دستگير نموده و به محاكمه بكشاند. يكي از تيم ها بايد از امريكايي ها تشكيل شود و تيم دوم از خارجي ها تا با آساني در ميان مردم كار كرده بتوانند.كلريج نوشت مديريت هاي منطقوي سي آي اي با سرحدات مشخص جغرافيايي پاسخ گوي مبارزه با گروه هاي تروريستي متحرک نيست.

او خواهان تشكيل يک مركز ضد تروريزم در سي آي اي شد. اين مركز از معلومات بدست آمده توسط مديريت هاي مختلف استفاده نموده و ديوار هاي موجود ميان بخش ها را درهم مي شكست. اين مركز تحليل گران مديريت استخبارات و متخصصين تخنيكي مديريت ساينس و تكنالوژي را در خود جمع مي نمود.

پيشنهاد كلريج مخالفت مديريت عمليات سي آي اي را بر انگيخت؛ اما مدير بخش عمليات و رئيس سي آي اي از آن پشتيباني نمودند. مركز ضد تروريزم سي آي اي در اول فبروري 1986 ايجاد شد و كلريج اولين مدير آن مقرر گرديد. ريگن حكمي را امضاء كرد كه به مركز ضد تروريزم عليه تروريست اجازه فعاليت مي داد. نظر به اين حكم مبارزه با تروريست ها زماني در چوكات قانون عادي صورت گرفته و زماني هم به شيوه نظامي با آنها مقابله خواهد شد.

به سي آي اي اجازه داده شد تا به خاطر شكست تروريست ها مستقلانه عمل نموده و يا در همآهنگي با كشور هاي ديگر اقدام نمايد. هدف از اين عمليات، كشف، دستگيري و عمل پيشگيرانه در مقابل تروريست ها بود. موضوع ايجاد گروپ هاي عملياتي عليه تروريست ها با سؤالات زيادي از سوي كانگره مواجه شد. اين موضوع كه چه وقت مي توان يک تروريست را كشت، در وقت اجراي عمل و يا در مرحله آماده گي براي عمل، موضوعي بود كه بحث روي آن تا 15 سال ديگر يعني تا 11 سپتمبر 2001 ادامه يافت. در ابتدا مامورين بخش مبارزه عليه تروريزم در يک اتاق بزرگ كار ميكردند كه مشابه به اتاق قومانده جنگ بود؛ اما با افشاي كار هاي سي آي اي در نيكاراگوا و معامله آن سازمان با ايران وضع تغيير كرد و شيوه كار، خصوصي تر و محدودتر گرديد .

حملات تروريستي در سال هاي 1985 و 1986 توسط گروه هاي چپي غير مذهبي به راه انداخته شد. بعضي از اين گروه ها اهداف ملي را تعقيب مي كردند، مانند فلسطيني ها، باسک ها و آيرلندي ها و براي ديگر ان انديشه هاي ماركسيستي و چپي محرک اعمال تروريستي شان بود .در حاليكه اكثريت مامورين سي آي اي رابطه يي ميان اين گروه ها و اتحاد شوروي نمي ديدند، كيسي فكر مي كرد كه شوروي در عقب آن ها قرار دارد. اين گروه ها خود را پيش آهنگان جنگ سرد مي خواندند. مدير مبارزه عليه تروريزيم سي آي اي با كشور هاي ديگر در مبارزه عليه تروريست ها تماس برقرار كرده و به اين كشور ها به خاطر تعقيب تروريست ها كمک تخنيكي فراهم مي نمود. مثلاً، تفنگ هايي را با يک نوع وسيله روشني انداز مخفي مجهز كرده و به باسک ها رسانيدند كه در صورت استفاده از آن محل فير به آساني قابل تشخيص بود. مامورين سي آي اي و همكاران اروپايي شان با طرز تفكر جدايي طلبان باسک آشنايي داشتند زيرا اكثراً در عين دانشگاه درس خوانده بودند. مي توانستند با آن حرف بزنند، ميدانستند چگونه آن ها را استخدام نموده و آنها را از راه منحرف نمايند. در ابتدا مديريت مبارزه عليه تروريزم تلاش هاي خويش را عليه گروه هاي تروريستي چپي متمركز ساخت. اين مديريت به چندين دسته تقسيم شده و هر دسته يک گروه را زير نظر گرفته بود. يک دسته نسبتاً كلان گروه ابوندال را زير نظر داشت. سي آي اي خواست تا با افشاي معاملات نادرست مالي در ميان گروه ابوندال شک و ترديد اعضاي گروپ را نسبت به رهبري آن بر انگيزد. گروپ ابوندال خود با مشكلات مواجه بود؛ اما سي آي اي با نفوذ در آن هم پاشيده گي آن را سرعت بخشيد. در ظرف سه سال گروه ابوندال اهميت خود را به

حيث يک گروه تروريستي از دست داد. در جرمني و ايتاليا نيز گروه هاي تروريستي در اثر فعاليت هاي سي آي اي به جان هم افتيده و ضعيف شدند.

"حزب الله" لبنان به حيث يک هدف پرقدرت مرکز ضد تروريزم سي آي اي عرض وجود کرد. سي آي اي تلاش کرد تا در اين سازمان اسلامي، که اتباع امريکا را مورد حمله قرار مي داد، نفوذ کند. حزب الله يک سازمان از شيعه هاي لبنان با روابط نزديک با ايران بود. امريکا در ميان رهبري حزب الله کسي را نداشت و اعضاي آن متقي و پابند به دين بوده و مانند پيروان ابوندال در هوتل ها و جاهاي ديگر به تفريح نميرفتند که در دام اجنت هاي امريکاي بيفتند. توا نمندي سي آي اي از نگاه متخصصين در آن وقت محدود بود، تنها دو مامور عرب زبان در مرکز مبارزه عليه تروريزم در آغاز کار وجود داشت. حتا يک سال پس از اختطاف رئيس ستيشن سي آي اي در بيروت "ويليم بکلي" آن سازمان نمي دانست که چه کسي او را اختطاف نموده است. مديريت مبارزه با تروريزم با معلومات سردرگم کننده دست و گريبان بود و بعضي از اين معلومات غلط در باره موقعيت گروگان ها توسط حزب الله داده ميشد.

کلريج مي خواست براي آزادي گروگان ها عمليات کامندويي انجام دهد. او در نظر داشت کانتينرهاي ايرکنديشن دار با مارک تاجران لبناني را آماده نموده و در بين آن ها کماندو ها را جابجا نموده و پس از رسيدن کنتينرها به غرب بيروت حمله شروع شود. جنرال هاي امريکايي گفتند آن ها بر راپور هاي منابع لبناني و عربي در مورد محل نگهداري گروگان ها باور نداشته و تنها در صورتي به حمله دست خواهند زد که يک اجنت امريکايي از موجوديت گروگان ها در محل خبر بدهد. کلريج نمي دانست چه کند؛ زيرا در گذشته با تروريست هاي غير مذهبي و تروريست هاي امريکايي سروکار داشت؛ اما هدف آن ها در بيروت گروپي بود که آن را نمي شناخت.

کلريج خواست تا اين مشکل را به کمک تکنالوژي حل کند. او مي خواست به کمک طيارات کوچک بدون پيلوت محل نگهداري گروگان ها را پيدا کند. اين طيارات کوچک که با کمره هاي عکاسي و وسايل برقي، جهت گوش دادن به مکالمات تررورست ها مجهز بود، در ارتفاع پائين در غرب بيروت به پرواز در مي آمد تا موقعيت گروگان ها را تشخيص دهد. کليريج 7 مليون دالر به مصرف رسانيد تا پنج بال از اين طيارات را بسازد. او هم چنين پلان داشت که از اين وسايل عليه ليبيا نيز کار بگيرد؛ اما اين پروژه ها در مراحل اولي بود، که کلريج به خاطر دخالت در مسأله نيکاراگوا همکاران خود در سي آي اي را آزرده ساخت. کلريج مي خواست تروريست ها را بکشد. او ممنوعيت چنين قتل ها از سوي رئيس جمهور را يک نوع منافقت ميدانست. او مي گفت: "رئيس جمهور براي کشتن چنين افراد اجازه بمباردمان هوايي را ميدهد که در اثر آن ممکن بسياري از مردم بيگناه کشته شوند؛ ولي به مديريت ضد ترروزيم سي آي اي اجازه کشتن تروريست ها را نميدهد."

تا اوايل سال 1986 برگدير يوسف يک شبکه وسيع از کمپ هاي تريننگ براي مجاهدين را در سرحدات آن کشور با افغانستان ايجاد کرده بود. هژده هزار مجاهد در اين کمپ ها هر سال آموزش مي ديدند. به يک تعداد ديگر توسط تنظيم هاي جهادي تعليم داده مي شدند. شماري ازين افراد داوطلبان عرب بودند، مجاهدين، اول در استعمال سلاح خفيفه و تکتيک هاي عادي جنگي آموزش مي ديدند. افراد بهتر از ميان شان به کورس هاي تخصصي انتخاب مي شد. کمپ هاي خاصي براي جنگ هاي شهري، انفجار بم به وسيله موتر، فرش نمودن ماين، استعمال راکت زمين به هوا و استفاده از تفنگ هاي دور زن تعليم داده مي شد. با گرم شدن هوا در بهار 1986 هزاران افغان و تعدادي از اتباع کشور هاي ديگر به خاطر شرکت در جنگ، داخل افغانستان شدند. کمپ هاي نظامي در سرحدات افغانستان نيز تأسيس گرديد.

اما ده سال بعد کمپ هايي که به پول امريکا توسط آي اس آي در سرحدات تشکيل شده بود به نام کمپ هاي تروريستي خوانده شد. در وقت ساختن اين کمپ ها افغان ها هدف شان آزادي کشور شان بود؛ اما بعداً آن ها با حرکت هاي اسلامي از خارج نزديک شدند که اهداف ديگري را در سر مي پرورانيدند و آن سرنگوني حکومت در کشور هاي شان بود. در سال هاي اول تشکيل مديريت ضد تروريزم در سي آي اي، آن سازمان توجه يي به شبکه اخوان المسلمين نداشت. سي آي اي بعد از ابوندال و حزب الله در پي گروه هاي مارکسيستي در اروپا، امريکاي جنوبي و جاپان مي گشت. تحولات در ايران اين ترس را در سي آي اي ايجاد کرده بود که حکومت هاي ضعيف در شرق ميانه شايد توسط شورشيان سقوط داده شوند؛ اما پس از گذشت شش سال هيچ حکومتي سقوط نکرده بود. نا آرامي هاي مذهبي در الجزاير و بم گذاري ها در فرانسه به وقوع مي پيوست. استخبارات انگليس يک دانشمند عرب شناس را استخدام نمود تا به مطالعه در کشور هاي اسلامي پرداخته در باره حالات اين کشور ها از مردم عادي در کوچه و بازار و مساجد، از مراکش گرفته تا اندونيزيا، راپوري تهيه نمايد. اين تلاش کوچکي بود که جلب توجه سي آي اي را نميکرد.

به سي آي اي اطلاع رسيد که در شهر پشاور پاکستان گروپي تحت نام "مکتب خدمات" تشکيل شده است که هدف آن استخدام عرب ها به جنگ افغانستان و همکاري با آنها است. اين سازمان از همه تنظيم هاي جهادي مستقل عمل مي کرد. اين سازمان

خانه ها و کمپ هاي بسياري را در سرحدات با افغانستان در اختيار داشت و يک عرب جوان و ثروت مند براي پيشبرد کار اين سازمان فعاليت زياد نموده و پول به مصرف مي رسانيد. راپور هاي اوليه مي رساند که او خودش در جنگ شرکت نمي کرد.

وقتي که خبر فعاليت "بن لادن" و عرب هاي داوطلب براي مقابله با شوروي به مرکز سي آي اي رسيد بسياري از آن مامورين آن سازمان فکر مي کردند بايد از اين کار تائيد صورت بگيرد. مامورين سي آي اي مي گفتند هر قدر افراد ضد شوروي بيشتر شوند، چه بهتر.

در سال هاي 1985 و 1986 تعداد عرب ها زياد شد و سي آي اي در پي آن بود از آن ها يک کندک خارجي تشکيل دهد؛ اما اين کار به جايي نرسيد. در دوسيه هاي سي آي اي بن لادن يک نام عادي بود؛ اما او فعاليت هايي را آغاز کرده بود که منجر به بالا رفتن سطح جنگ و وسيع شدن دامنه آن در افغانستان ميشد.

فصل هشتم

"انشاء الله از پلان من آگاه خواهي شد"

"ملتن بيردن" به جاي "ويليم پکني" در ماه جولاي 1986 به حيث رئيس ستيشن سي آي اي در اسلام آباد مقرر شد. بيردن يک مرد قوي هيکل از ايالت تکزاس امريکا بود که مانند بچه هاي فلم هاليوود رفتار مي نمود. او با "ويليم کيسي" رئيس سي آي اي وقتي نزديک شد که در خرتوم سودان به حيث افسر سي آي اي انجام وظيفه مي کرد. بيردن جاسوس هاي اسرائيلي را که محصور مانده بودند در صندوق هاي پست ديپلوماتيک از سودان فرار داده و اين کار او توجه کيسي را به او جلب نمود.

رئيس سي آي اي به شخصي ضرورت داشت که کمک هاي امريکا را که به طور بي سابقه افزايش يافته بود، تنظيم نمايد. کيسي به بيردن در واشنگتن گفت: "به اسلام آباد رفته و جنگ عليه شوروي را ببرد". بيردن مي دانست که کيسي يک پلان وسيعي براي مقابله با شوروي در سراسر جهان داشته که افغانستان قسمت کوچکي از آن را تشکيل مي داد. کيسي به او گفت: "فعاليت جديد در سرحدات افغانستان يک وظيفه اخلاقي براي اوست". کيسي مي گفت: "کشتار افغان ها در جنگي که آن ها اميد پيروزي را در آن نداشته باشند، يک پاليسي احمقانه است". بيردن فکر مي کرد از بعضي جهات کيسي از بهترين رؤساي سي آي اي بود؛ ولي از ابعاد ديگر يک رئيس بدي براي اين سازمان به شمار ميرفت.

بيردن يک فرد با نشاط با روش خاص خودش بود. او در کنفرانس منطقوي افسران سي آي اي لاف مي زد که ديگران وظيفه استخدام شوروي ها را به حيث جاسوس دارند، در حاليکه وظيفه او کشتن آن هاست. بيردن وقتي که از "جنرال اختر" روي موضوعات لوژستيکي ناراحت ميشد، براي يک هفته به تيلفون او پاسخ نميگفت. با آن همه بعضي از افسران پاکستاني او را خوش داشتند. کار بيردن ظاهراً چنان بود که گويا سي آي اي قوي ترين ارگان در داخل سفارت امريکاست و پاکستاني ها به اين

چيز باور پيدا کرده بودند. مثلاً او در موتر رسمي خود نمبر پليتي را زده بود که با ارقام (01) ختم مي شد اين نمبر مخصوص سفير امريکا بود.

بيردن وظيفه داشت تا ارسال پول و سلاح به مجاهدين را تحت اداره خود داشته باشد. برعلاوه استفاده از موتر او صد ها قاطر را از چيني ها از طريق سرحد مشترک آن کشور با پاکستان خريداري نمود تا سلاح را براي کشتن شوروي ها به افغانستان برساند. به خاطر اينکه تعداد قاطر زياد نبود، او تعدادي را از "تکزاس" و "جبوتي" توسط کشتي آورد.

ستيشن سي آي اي در اسلام آباد در ماه جولاي 1986 به مرکز خبر دادکه از اثر ضربات مکرر کوماندوهاي روسي و استفاده از هليکوپتر هاي توپدار، حملات مجاهدين به کندي گرائيده است. ترس از آن بود که در تابستان همان سال اوضاع نظامي برعليه مجاهدين شکل بگيرد .

ولي در 26 دسمبر، دو ماه پس از رسيدن بيردن به اسلام آباد، وضعيت نظامي به نفع مجاهدين تغيير کرد. اولين محموله راکت هاي زمين به هواي ستنگر به نزديک ميدان هوايي جلال آباد رسيده و يک قوماندان حزب اسلامي بنام "انجنير غفار" اولين راکت را بر هليکوپتر هاي روسي فير کرد. راکت اول به هدف نخورد؛ اما سه راکت ديگر سه هليکوپتر روسي را در ظرف چند دقيقه سرنگون نموده و پيلوت هاي آن را کشت. طيارات سقوط داده شده از نوع "ام آي – 24 دي" بود. "اختر" به سي آي اي از موضوع خبر داد و خبر مذکور به زودي به واشنگتن مخابره شد. از روي تصادف در آن روز قمر جاسوسي امريکايي بنام "که اچ – 11" از فراز منطقه گذشته و عکاسي نموده بود. سه هليکوپتر سقوط داده شده به وضاحت در عکس ها ديده مي شد.

سي آي اي ميدانست که "رونالد ريگن" رئيس جمهور امريکا به راپور هاي تحقيقي به شکل تحريري در مورد اوضاع جهان بسيار علاقه مند نيست؛ اما ريگن فلم را بسيار دوست داشت. کيسي از سي آي اي خواسته بود تا در باره اطلاعات عمده، فلم هايي تهيه نمايد تا رئيس جمهور آن ها را ببيند. قبل از اينکه ريگن يک رئيس دولت خارجي را ملاقات ميکرد، يک فلم را در باره زنده گي آن رهبر که از طرف سي آي اي تهيه مي شد، مي ديد. سي آي اي بر علاوه دادن ستنگر به انجنير غفار به او کمره هاي کوچک فلم برداري سوني نيز داده بود. فلم گرفته شده از طرف غفار نشان مي داد که مجاهدين اولين ستنگر را با صداي الله اکبر فير نموده و بعد از زدن هليکوپتر سوم مانند تماشاچيان بازي فوتبال به جست و خيز پرداخته تا ابراز خورسندي نمايند. در ظرف يک هفته فلم مذکور به واشنگتن انتقال يافت و ريگن آن را در قصر سفيد ديد. با ديدن فلم و عکس هاي ماهواره يي به همه مسؤولين بخش افغانستان در دولت امريکا خوشي زياد دست داد.

تصميم براي تهيه ستنگر به مجاهدين بر خلاف مشوره سي آي اي گرفته شده بود. پس از امضاي حکم "ان اس دي دي-166" توسط ريگن اعضاي گروه پلان گذاري خواهان دادن راکت هاي ستنگر به مجاهدين براي مقابله با حملات نيروهاي کوماندوي شوروي شدند .

سي آي اي فکر مي کرد دادن سلاح امريکايي به مجاهدين از نگاه تبليغاتي به نفع شوروي تمام خواهد شد؛ اما در آن وقت حتا جنرال ضياء مي گفت که دادن چنين سلاح ارزش قبول خطر عکس العمل شوروي را دارد. بعد از نمايش فلم انجنير غفار در واشنگتن، تعداد زيادي از مجاهدين با فير راکت بر هليکوپتر ها و طيارات ترانسپورتي روسي آغاز نمودند که ضربات شديدي بر شوروي ها وارد آمد. پيلوت هاي شوروي و کمونيست هاي افغان طيارات خود را به ارتفاع بالاتر از 12500 فت پرواز مي دادند تا از آسيب ستنگر در امان بمانند؛ اما از چنين ارتفاعي آن ها حملات خود را به دقت لازم انجام داده نمي توانستند. در ظرف چند ماه راکت ستنگر به حيث سلاح تعيين کننده در جنگ عرض وجود کرد .

سي آي اي مي ترسيد که اگر ستنگر از صحنه جنگ افغانستان خارج شود به حيث يک اسلحه موثر در دست تروريست ها خواهد افتيد. توزيع ستنگر در افغانستان ضرورت آن را پيدا نمود تا اجنت هاي سي آي اي به مامورين پاکستاني و قوماندان هاي افغاني نظارت بيشتر داشته باشند.

جهاد اکنون در دريايي از پول غوطه ميخورد. در سال 1986 کانگره 470 مليون دالر کمک مخفي را به مجاهدين تصويب نمود. به عين مقدار پول از سوي سعودي تهيه گرديد. در سال 1987 کمک امريک به 630 مليون دالر بالا رفت. بيردن به اجازه مرکز، تعداد بيشتر افغان ها را بدون اطلاع پاکستاني ها استخدام کرد. از قوماندان هايي که با سي آي اي همکاري داشتند خواسته شده بود تا در باره مقدار سلاح توزيع شده، فساد در ميان افسران پاکستاني و انکشافات جنگ به سي آي اي معلومات بدهند.

مقدار کمک هاي داده شده به هر قوماندان بين 10 هزار تا 100 هزار دالر در ماه مي رسيد. بعضي از قوماندان ها از اين پول به خاطر استفاده شخصي کار مي گرفتند، ديگران از آن به خاطر مصارف مجاهدين خود استفاده مي نمودند. قوماندان "عبدالحق" در لست کساني بود که از طرف سي آي اي مستقيماً به او کمک ميشد.

به "احمدشاه مسعود" نيز از سال 1984 به بعد کمک نقدي و تسليحاتي مي شد. سي آي اي نسبت به احمدشاه مسعود اعتماد چندان نداشت. قسمتي از اين بي اعتمادي به اين خاطر بود که انگليس ها نسبت به مسعود نظر خوب داشتند و سي آي اي از اين موضوع خوشش نمي آمد. موضوع ديگر قرار داد آتش بسي بود که مسعود با شوروي ها در سال 1983 بسته بود. بيردن به همکاران خود مي گفت: "او دست آورد هاي مسعود در جنگ را به ديده قدر مي نگرد؛ اما او فکر مي کند که مسعود براي گرفتن قدرت در کابل زمينه سازي نموده و براي آينده سلاح و مهمات ذخيره مي نمايد". پيام او به مسعود اين بود: "احمدشاه! ميدانم تو چه ميکني و من ترا به خاطر آن ملامت نمي کنم؛ اما از اکمالات تهيه شده توسط ما اين کار را مکن". يک افسر سي آي اي به يک همتاي فرانسوي خود که از کمک امريکا به حکمتيار شکايت مي کرد گفت: "حکمتيار مثلي که تو فکر مي کني بد نبوده و مسعود قسمي که تو فکر مي کني خوب نميباشد ."

تماس هاي سي آي اي با قوماندان ها در داخل و تعداد اجنت هاي استخدام شده آن سازمان مستقل از پاکستاني ها چندين برابر گرديده بود. با آنکه رابطه ميان پاکستان و امريکا بسيار دوستانه بود؛ اما مامورين آي اس آي افسران سي آي اي را همواره تعقيب مي کردند. سي آي اي نيز در کار هاي مربوط به افغانستان از دقت لازم کار گرفت. آن سازمان هويت اجنت هايش را مخفي نگه ميداشت و براي قوماندان هايي که با آن ها تماس داشت نام هاي مستعار داده بود.

به خاطر توزيع پول کمکي که مقدارش زياد شده بود سي آي اي تلاش نمود تا يک سيستم موثر ايجاد کند. اکثر پول هايي که به پاکستاني ها داده ميشد از طريق برقي ارسال مي گرديد. براي پرداخت پول به مجاهدين از سيستم حواله نيز کار گرفته ميشد. سي آي اي بعد از افشاي رسوايي "ايران-کنترا" در ريکارد مصارف خود از دقت بيشتري کار ميگرفت؛ اما مقدار پول چنان زياد بود که گم کردن سند سه مليون دالر مثل فراموش کردن کليد موتر بود.

اکثر راپور هاي داده شده به سي آي اي در باره تاثير ستنگر در جنگ و تسليمي سلاح و غيره مي بود؛ اما راپورهايي به سي آي اي نيز رسيد که حاکي از ازدياد جنگجويان عرب در افغانستان بود.

قوماندان ها راپور دادند که لاري هاي مملو از عرب ها از مناطق شان عبور مي نمايد. در بعضي حالات ميان قوماندان هاي محلي و عرب ها مشاجراتي نيز در ميگرفت. مخالفت عرب ها بر بيرق هايي که در افغانستان بر سر قبر شهدا افراشته مي شود يکي از دلايل اين مشکلات بود. عرب ها قوماندان ها را متهم به جهل و عدم درک درست از قرآن مي نمودند.

"اسامه بن لادن" فاميل خود را در سال 1986 به پاکستان آورد و در منطقه يونيورستي تاون پشاور جابجا نمود. در اين منطقه سازمان هاي خيريه غربي، عربي و افغان هاي ثروتمند خانه داشتند. بن لادن در ميان احزاب افغان که انديشه هاي اخوان الملسلمين را داشتند، مشهور شده بود. او از موسسات خيريه سرپرستي نموده و بلدوزر و ساير وسايل ساختماني را براي استفاده مجاهدين وارد مي نمود. او به "استاذ سياف" و "حکمتيار" بسيار نزديک بود. خانه بن لادن محل رفت و آمد شخصيت هاي عرب بود. آن ها روي موضوعات مختلف از جمله جهاد به بحث مي پرداختند.

پشاور در سال 1986 شهري بود پر از ماجراها که در آن خانه هاي مخفي، ديپوهاي سلاح و مهمات و مراکز موسسات خيريه قرار داشت. افزايش چند برابر کمک هاي امريکا به مجاهدين به اين شهر حيات تازه بخشيد. کشور هاي اروپايي موسسات خيريه خود را داشتند و کشور هاي اسلامي نيز موسسات خيريه خاص خود را تاسيس نمودند. يک خانه که ديپوي مواد غذايي براي مجاهدين بود، در پهلوي آن يک گروه عيسوي به اطفال افغان انجيل را تدريس ميکرد و در خانه ديگر جوانان ريش دار از شرق ميانه رو بروي مکه ايستاده و نماز مي خواندند. موسسات خيريه اسلامي شفاخانه ها، مکاتب و مراکز کمک براي مهاجرين تاسيس نموده داکتران مسلمان را از کشور هاي مختلف استخدام مي نمودند. پول آن ها از طريق دولت عربستان سعودي و زکات سالانه مسلمان ها در ساحه خليج تهيه ميشد.

"ايمن الظواهري" يکي از داکتراني بود که در شفاخانه هلال احمر کويتي کار ميکرد. ظواهري يک داکتر جوان از يک فاميل ثروتمند مصري بود که در دهه 1980 به اتهام قتل سادات به زندان انداخته شده؛ ولي بعداً رها گرديد. او مصر را کشوري فکر مي کرد که در آن آخرين مقابله ميان کفر و اسلام صورت خواهد گرفت؛ اما او فکر مي کرد براي آماده کردن زمينه اين کار به جايي ضرورت است که افراد در آن تربيت شوند و پشاور را چنين جايي تشخيص داده بود. او در سال 1986 در اين شهر رحل اقامت افگند.

"عبدالله عزام" يک دانشمند عرب از اسامه و ظواهري بيشتر مشهوربود. او در رأس يک شورايي از موسسات خيريه عرب و اسلامي قرار داشت. عبدالله عزام در منطقه "جنين" در فلسطين تولد يافته و در دهه 70 از دانشگاه ازهر دوکتورا بدست آورد. او با "محمدقطب" در تبعيد، روابط نزديک برقرار نموده و مبلّغ انديشه هاي سيد قطب متوفي بود. او بعد از تدريس در جده، در اواخر دهه 70 در دانشگاه اسلامي اسلام آباد به تدريس آغاز کرد و در سال 1984 به پشاور نقل مکان نمود.

عبد الله عزام در همين سال دفتري را بنام "دفترخدمات" تشكيل داد. او مي خواست از اين طريق به افغان ها كمک برساند. عزام به كشور هاي خليج رفته در مساجد به تبليغ پرداخته و پول بدست آمده را صرف تهيه خدمات صحي و بشري و كمک به مجاهدين مينمود. از آغاز 1984 بن لادن با او همكار گرديد. آن ها باهم داوطلب هاي عرب را از سراسر جهان استخدام ميكردند. بن لادن براي هر داوطلب ماهيانه 300 دالر مصرف مي پرداخت. آن ها در سال 1986 اولين دفتر خود در شهر "توسان" در ايالت اريزوناي امريكا را كشودند. در آن شهر تعداد زياد عرب ها زنده گي ميكردند.

بصورت عموم دولت امريكا به استخدام عرب ها در جنگ افغانستان به نظر مثبت ميديد. در امريكا فكر مي شد چنانچه سوسياليست ها در دهه 30 در جنگ عليه "فرانكو" در هسپانيه شركت كردند، اشتراک مسلمان ها از ساير نقاط جهان باعث ايجاد يک نوع اتحاد كشور هاي اسلامي عليه شوروي خواهد شد. سي آي اي ميخواست تلاش براي جلب چنين داوطلب ها را كمک كند. يک مامور وزارت خارجه گفته بود كه ما بايد به آن ها كار هاي خود را هم آهنگ كنيم و به ايشان به نظر دشمن نبينيم؛ اما اين بحث ها جنبه عملي را به خود نگرفت.

بيردن فكر مي كرد بن لادن كار هاي خوبي انجام ميدهد، مثلاً پول زيادي را در جاي مناسب در افغانستان به مصرف مي رساند. به بن لادن به نظر يک فرد ضد امريكايي ديده نميشد. عبدالله عزام عليه امريكا تبليغ مي كرد و به زودي او در بنيانگذاري حركت حماس در فلسطين نقش پيدا كرد. او حتا با موسسات خيريه بيطرف اروپايي تماس هاي برقرار نموده بود.

در تابستان 1986 نشانه هايي از اختلاف ميان عبدالله عزام و اسامه به مشاهده رسيد. عبدالله عزام در مقايسه با بن لادن از چنان شخصيت و موقعيت اجتماعي برخوردار بودكه بن لادن نمي توانست با او علناً مقابله كند؛ اما بن لادن تغيير جهت داده بود و اين تغيير دو دليل داشت: يكي خود خواهي بن لادن، و ديگري بحث هاي داغي در مورد اينكه دشمن واقعي اسلام كيست؟

سعودي ها و استخبارات پاكستان بالاي ساختن سرک ها و تاسيسات ديگر كه بتواند در مقابل حملات كوماندوئي روسي مقاومت كند، سرمايه گذاري زيادي نمودند. آي اس آي در بخش افغانستان خود شعبه يي را ايجاد كرد كه به امور بشري و ساختماني سروكار داشت. حملات 1984 روسها باعث شده بود كه مجاهدين عقب نشيني نموده و در نتيجه راه هاي اكمالاتي مجاهدين مسدود شود. سرک ها، ديپوها و تونل ها و مراكز تربيتي جديد در سرحد طوري ساخته شده بود كه در مقابل حملات شوروي ها قابل دفاع باشد.

بلدوزر هاي وارد شده توسط بن لادن در ساختن اين تاسيسات به كار گرفته ميشد. دو منطقه در سرحد مورد توجه جدي قرار داشت: يكي جاجي و ديگري ژوره در نزديكي خوست.

به قول "يوسف" اين تاسيسات از پول عرب ها ساخته شده بود. پول عرب ها معمولاً در تاسيسات بالاي مرز و كمک هاي اكمالاتي براي احزاب پيرو انديشه هاي اخواني به مصرف ميرسيد. "جلال الدين حقاني" توجه داوطلبان عرب را به خود جلب كرده بود. حقاني در يک منطقه سرحدي كه نفوس آن را پشتون هاي محافظه كار تشكيل ميداد، جهاد مي نمود. او در سال هاي 80 به حيث يكي از قوماندان هاي نزديک به آي اس آي در منطقه خوست در آمد. حقاني در ميان سعودي ها محبوبيت داشت. او دفاتر جمع آوري اعانه را در كشور هاي خليج باز كرده و ميزبان داوطلبان عرب در منطقه قبايلي افغانستان بود .

عبدالله عزام فكر ميكرد بعضي از تونل هاي حفر شده و ساير تاسيسات در سرحد سبب ضياع پول مي شود. بن لادن مي خواست مقدار هنگفت پول را در ساختن يک شفاخانه در جاجي به مصرف برساند. شفاخانه در داخل يک تونل ساخته ميشد، عبدالله عزام سؤال ميكرد كه در افغانستان 29 ولايت وجود دارد و چرا اين قدر پول در سرحد به مصرف رسانيده شود؟ اما حرص بن لادن پايان نداشت. او مي خواست پايگاهي جدا براي عرب ها در جاجي بسازد. جوانان عرب در كمپ جاجي تعليمات نظامي و ايديالوژيک مي ديدند. اولين كمپ به نام الانصار مسمي گرديد. با وجود اعتراضات عبدالله عزام بن لادن به كار در ساختمان هاي جاجي ادامه داد. بن لادن در جواب به اعتراضات عبد الله عزام به او گفت: "انشاء الله از پلان من آگاه خواهي شد".

جهاد ضد شوروي افغان ها به پايان خود نزديک مي شد؛ اما از اين موضوع نه سي آي اي خبر داشت و نه هم بن لادن. روز 13 نوامبر 1986 اعضاي عمده دفتر سياسي شوروي به دستور "گورباچوف" تشكيل جلسه دادند. مارشال "سرگي اخريموف" لوي درستيز قواي شوروي به جلسه گفت: "ارتش چهلم شوروي تا اكنون 50،000 عسكر را به خاطر بستن مرز افغانستان و پاكستان گماشته است؛ اما هنوز سرحد بسته نشده، سلاح توسط حيوانات به افغانستان آورده شده و سرک هاي موتررو جديد در حال ساخته شدن است". او گفت: "راه حل واقع بينانه نظامي به مسئله افغانستان به چشم نمي خورد."

گورباچوف به حاضرين در مجلس گفت: "مردم مي پرسند كه ما آنجا چه ميكنيم؟ آيا هميشه آنجا خواهيم ماند و يا بايد جنگ را خاتمه بدهيم؟" گورباچوف علاوه كرد: " اگر ما از افغانستان خارج نشويم، توهين خواهيم شد".

گورباچوف از روز اول که زمام امور شوروي را بدست گرفت در باره افغانستان فکر مي کرد. او قبل از آن افغانستان را "زخم ناسور" خوانده بود. با ناکامي ارتش چهلم در بستن مرز با پاکستان، گورباچوف مصمم به حل مسأله افغانستان شد. او به اعضاي بیروي سیاسي گفت: "ستراتیژي او این است تا جنگ را در ظرف یک یا دو سال به پایان ببرد، و راه آن عملیه ایجاد یک کشور بیطرف است که براي ایجاد آن کار آغاز شود و تنها در آن صورت است که شوروي مي تواند از افغانستان نیرو هاي خود را بیرون ببرد."

این تصمیم بسیار مهم بود؛ اما تا یک سال سي آي اي در باره آن چیزي نمي دانست. متخصصین امریکایي مي دانستند که رهبري شوروي تحت فشار قرار دارد، اقتصاد کشور به رکود مواجه بوده، در عرصه تخنیک شوروي از غرب عقب افتیده و مردم شوروي خواهان آزادي سیاسي عادي بودند؛ اما آنها به درستي مشکلات داخلي شوروي را درک نکرده بودند. کابینه ریگن علاقه مندي گورباچوف به ایجاد تغییر در شوروي را به شکل سریع درک نکرد. افغانستان به حیث محکي براي آزمایش صداقت دو طرف تبارز کرده بود. معلومات سي آي اي در باره آنچه در داخل بیروي سیاسي مي گذشت بسیار محدود بود. هم چنین معلومات سي آي اي در باره نظام شوروي که از درون پوسیده شده و در حال فروپاشي بود، غیر دقیق بود. بعضي از متخصصین سي آي اي یکجا با رئیس جمهور ریگن، معاونش "جورج بش"، وزیر دفاع و رییس سي آي اي در باره صداقت گورباچوف در آوردن تحول در شوروي شک داشتند. تحلیل گران سي آي اي به نوشتن مقالات در نیرومندي شوروي ادامه میدادند؛ آن ها تحت زعامت ویلیم کیسي تا حدودي سیاسي شده بودند.

در عین زمان که گورباچوف براي بیرون رفتن نیروهاي شوروي از افغانستان زمینه سازي میکرد، مدیر استخبارات سي آي اي در نشریه خاص خود نوشت که جنگ افغانستان فشار زیادي بر اقتصاد شوروي وارد نیاورده و آن کشور قادر به ادامه و حتا تشدید جنگ در آن کشور است. در ستیشن سي آي اي در اسلام آباد عقیده بر آن بود که شوروي ها مصمم به بردن جنگ افغانستان بوده و آن ها در آستانه پیروزي در جنگ قرار دارند.

گورباچوف "داکتر نجیب الله" را یک روز جمعه در اوایل دسمبر 1986 به ماسکو فرا خواند. نجیب که زماني مصروف تحصیل در فاکولته طب کابل بود، حکمتیار در فاکولته انجیري دانشگاه کابل درس مي خواند. او از قبیله غلجائي از شرق افغانستان بوده و خانمش ریشه در خانواده سلطنتي داشت. نجیب با اعتماد و موثر صحبت مي کرد. بزرگترین مشکل او این بود که اکثریت افغان ها او را به صفت قاتل مردم مي شناختند .

گورباچوف به نجیب به صورت خصوصي گفت: "بکوشد موقف سیاسي خود را تقویه کند، زیرا ماسکو نیروهایش را در ظرف یک نیم تا دو سال از آن کشور بیرون خواهد کرد."

گورباچوف بدون سرو صدا در جهت آماده کردن زمینه خروج نیروهایش از افغانستان کار مي کرد؛ ولي امریکایي ها آماده مذاکره در باره افغانستان و آسیاي میانه با او نبودند. امریکایي ها در باره ادامه جهاد صحبت نموده و علایم خروج نیروهاي شوروي را جدي نمي گرفتند. گورباچوف از این موضعگیري امریکایي ها بسیار غمگین بود. او به بیروي سیاسي گفت: "امریکا در پي تخریب عملیه بیرون سازي نیروهاي شوروي از افغانستان است ."

مشکل گورباچوف این بود که او میخواست نیروهاي شوروي را از افغانستان با وقار خارج کند و در عین حال مي دانست که رژیم کابل ناتوان است. یک ملیون نفر از ارتش شوروي در افغانستان جنگید بودند و آن کشور تلفات زیادي را در جنگ متقبل شده بود. رهبري شوروي در پي آن بود تا براي سؤالاتي که درین مورد مطرع بود، جواب تهیه کند.

روز 15 دسمبر 1986 کیسي براي پاسخ به سؤالات اعضاي کانگره در باره ماجراي "ایران – کنترا" آماده گي میگرفت که حمله قلبي به سراغش آمد. یک ماه بعد "رابرت گیت" معاون کیسي براي خبرگیري او آمد. کیسي به او گفت: "وقت آن رسیده که از مقامش کنار برود". کیسي 6 سال و یک روز رئیس سي آي اي بود و چهار ماه بعد در خانه اش در "لانگ آیلند" در نزدیکي نیویارک در سن 74 سالگي پدرود حیات گفت.

جنرال یوسف، که یکي از ستایشگران کیسي بود، عملیاتي را در خاک شوروي پلان نمود. در ماه اپریل 1987سه گروه از مجاهدین که با وسایل تهیه شده از سوي آي اس آي مجهز بودند، از دریاي آمو گذشتند. گروه اول یک میدان هوایي را در نزدیکي ترمز هدف راکت قرار داد. یک گروه بیست نفري از سوي آي اس آي هدایت یافته بود تا بالاي یک سرک در طول مرز کمین اجرا کنند. چندین وسیله نقلیه شوروي در اثر حمله آن ها از میان رفت. گروه سومي 30 فیر راکت 107 ملي متري را بر یک فابریکه در 16 کیلومتري در داخل شوروي آتش نمود.

چند روز بعد مدیر عملیات سي آي اي از بیردن پرسید که در باره حمله به خاک شوروي چه مي داند؟ بیردن گفت: "سي آي اي در آن دخالت ندارد."

سي آي اي مي دانست اجراي چنين عمليات از سوي آن سازمان غير قانوني است؛ اما موقف سي آي اي آن بود وقتي كه سلاح ها به طرف پاكستان تحويل داده ميشود، آن سازمان مسؤول استعمال آن نيست. شوروي ها، كه از حمله بر خاک شان به تنگ آمده بودند، به اسلام آباد و واشنگتن هشدار دادند كه در صورت ادامه چنين عمليات امنيت و حاكميت پاكستان مورد تهديد قرار خواهد گرفت. امريكايي ها به شوروي ها اطمينان دادند كه از چنين عمليات پشتيباني نمي كنند.

ضياء به بريگدير يوسف گفت كه از اين عمليات در خاک شوروي خودداري كند. بدين ترتيب اين نوع عمليات به پايان رسيد و اين آخرين عملياتي بود كه موجب خورسندي كيسي را فراهم مي آورد.

در ماه اپريل شوروي ها بر منطقه سرحد در پكتيا حمله كردند. روز 17 اپريل 1987 طيارات جت و هليكوپتر هاي روسي مركز جديد بن لادن در جاجي را بمباردمان نمودند. جنگ يک هفته ادامه يافت، بن لادن و پنجاه عرب در برابر 200 شوروي كه در بين آن ها كوماندوهاي شوروي نيز شامل بودند مقابله نمودند. داوطلبان عرب تلفاتي را متحمل شدند؛ اما تحت آتش شديد دشمن از مواضع خود دفاع كردند. چندين تن از افراد بن لادن كشته شد و بن لادن از ناحيه پا زخم برداشت. بعد از يک هفته جنگ بن لادن و افرادش عقب نشيني كردند. اين جنگ براي بن لادن شهرت زياد بخشيد.

بعد از ختم جنگ جاجي بن لادن در باره شهامت عرب ها تبليغات وسيعي را به راه انداخت. او در سخن راني هايش در پشاور و در سعودي خواست با استفاده از اين حادثه داوطلبان جديدي را تحت قومانده خودش به جهاد بكشاند.

ايمن الظواهري با بن لادن در سال 1987 ملاقات كرد. بن لادن كه به هلال احمر كويتي رفته بود، با ظواهري روبرو شده و هر دو باهم صحبت نمودند. بن لادن بر ضرورت جهاد نه تنها عليه شوروي بل عليه دولت هاي غير اسلامي در شرق ميانه، امريكا و اسرائيل صحبت نمود. بعد از شنيدن حرف هاي بن لادن، ظواهري به او مشوره داد كه در محافظت خود توجه كند، زيرا سخنانش عكس العمل امريكايي ها و يهودي ها را در پي خواهد داشت.

بن لادن يک فلم ويديويي 50 دقيقه يي ساخت كه وي در حال صحبت با عرب ها، اسپ سواري، صحبت از طريق بيسيم و فير سلاح ديده ميشد. با اين كار او فعاليت هاي خود براي جلب داوطلبان عرب را شدت بخشيد.

عبدالله عزام به صورت خصوصي از كار هاي اسامه انتقاد كرده ميگفت هدف او همكاري با افغان ها بود، نه تربيه جوانان عربي كه حاضر نيستند يكجا با افغان ها كار كنند. بن لادن فقط در يک جنگ شركت كرده بود؛ اما علاقه چنداني به بازگشت به جبهه نداشت. او وقت خود را در تبليغات سياسي به مصرف ميرساند.

مرگ كيسي باعث ايجاد تغييراتي در فضاي كاري ميان امريكايي و پاكستاني ها گرديد. ضياء تحت فشار امريكايي ها وادار گرديد تا قيود حكومت نظامي را تا حدي نرم سازد. صدر اعظم ملكي جديد پاكستان سياست آن كشور در قبال افغانستان را مورد سؤال قرار داد. جنرال اختر از مقامش كنار رفت و به حيث لوي درستيز مقرر شد. "جنرال حميد گل" جاي جنرال اختر را به حيث رئيس آي اس آي گرفت. بجاي بريگدير يوسف بريگدير "جنجوا" به حيث مسؤول بخش افغانستان در سي آي اي مقرر گرديد. رشته هاي شخصي اي كه سي آي اي و آي اس آي را در آغاز جهاد باهم پيوند ميداد ديگر از هم گسسته بود. سي آي اي در واشنگتن در حالت دفاعي قرار داشت و سياست هاي كيسي مورد سؤال قرار ميگرفت. خط اكمالاتي جهاد كه در ابتدا توسط سه تا چهار نفر اداره ميشد در سال 1987 توسط صدها نفر اداره مي گرديد.

تأكيد آي اس آي و سي آي اي بر همكاري نزديک با گروه هاي اسلامگرا در ميان مجاهدين براي اولين بار در واشنگتن مورد سؤال قرار گرفت. گلبدين حكمتيار چندين صد مليون كمک امريكا را بدست آورده بود؛ اما از دست دادن به ريگن در نيويارک خودداري نمود.

مامورين سي آي اي از آي اس آي و كمک به حكمتيار به دليل موثريت او در جنگ به دفاع ميپرداختند. بيردن و رئيس بخش عمليات افغانستان در سي آي اي از اين انتقاد ها خوش شان نمي آمد. آن ها مي گفتند زياد تلاش نموده بودند تا حكمتيار تنها 25 درصد كمک ها را بدست بياورد. استاد رباني به اندازه حكمتيار كمک بدست مي آورد؛ اما او مقدار كمي از آن را به دره پنجشير ارسال مي كرد. آن دو مي گفتند كه گروه هاي طرفدار "ظاهر شاه" به اين جهت كمک ناچيزي بدست مي آوردند كه از نگاه نظامي ضعيف بوده و تنظيم هاي شان آغشته در فساد بود.

ارقام داده شده از سوي سي آي اي دقيق بود؛ اما كمک هاي شخصي از سوي سعودي ها كه در ماه به 25 مليون دالر تخمين زده ميشد، تعادل را به نفع گروه هاي اسلامگرا تغيير مي داد. هم چنين مامورين سي آي اي از روابط بسيار نزديک و ستراتيژيک ميان آي اس آي و اين گروه ها چيزي نمي گفتند.

بيردن مي گفت: "هدف عمده کشتن شوروي است و حکمتيار شوروي ها را ميکشد در حاليکه شاه سابق در روم به خوردن مکروني مصروف بوده يک شوروي را نکشته است."

بخش افغانستان آي اس آي غني ترين و پرقدرت ترين واحد در تمام اردوي پاکستان گرديده بود. مامورين آي اس آي مي خواستند تا امتيازات خود را حفظ کنند. "جنجوا" يک مسلمان بنياد گرا بود و نسبت به افراد عادي در ارتش بيشتر مذهبي بود. دفتر آي اس آي در پشاور توسط يک افسر نيرومند پشتون که به نام مستعار "کرنيل امام" ياد مي شد، اداره ميگرديد. او با حکمتيار روابط بسيار نزديک داشت.

طبق نظر ضياء استخبارات پاکستان خواهان به قدرت رسانيدن يک رژيم دوست پاکستان در کابل بود. انديشه اسلامي ايدئولوژي آن را تشکيل می داد که حکمتيار شخص مورد نظر شان در راس قدرت بود. بعد از افغانستان، هدف پاکستان پخش نفوذ آن کشور در آسياي ميانه بود. شخصيت هاي کليدي پشتون در آي اس آي در مقام خويش باقي مي ماندند. گرچه مامورين بخش افغانستان در آي اس آي نمي توانستند مليون ها دالر را در حساب هاي شخصي در بانک هاي سويس بريزند؛ اما آن ها امکانات بدست آوردن پول به اندازه محدود را داشتند.

از جمله کساني که عليه آي اس آي تبليغات مي کرد قوماندان "عبدالحق" بود. عبدالحق به خاطر از دست دادن يک پاي در انفجار ماين مثل گذشته به افغانستان سفر نميکرد. او خبرنگاران تلويزيون "سي بي اس" را براي فلم گيري از حملات راکتي کمک نموده، ژورناليست ها را از سرحد عبور مي داد و در واشنگتن براي گرفتن کمک سفر هاي مکرر مينمود. او مهم ترين قوماندان با اعتباري بود که عليه سياست هاي آي اس آي حرف مي زد. عبدالحق انتقاد ميکرد که چرا با وجود دادن تلفات زياد آي اس آي جلو فعاليت رهبران ملي براي تشکيل يک نظام بعد از جنگ را ميگيرد. بيردن از او بسيار نا راض بود. سي آي اي او را به صورت خصوصي محکوم نموده کمک هاي ماهيانه خود به او را قطع نمود. بيردن مي گفت: "او اکثراً وقت خود را در پشاور با خبرنگاران در صحبت مي گذ راند. بيردن قوماندان عبدالحق را "حق هاليود" ميخواند."

بيردن با حکمتيار سه بار در پشاور ملاقات نمود. در مذاکرات خصوصي، حکمتيار مي خواست توجه امريکايي ها را به طرفداري خود جلب کند؛ اما با طولاني شدن بحث احساس ضد امريکايي او علني تر ميشد. حکمتيار فکر ميکرد سي آي اي در پي آن است تا او را بکشد.

"ادوارد شواردناتزه" وزير خارجه شوروي اعضاي بيروي سياسي آن کشور را در جريان تلاش هاي نجيب به خاطر طرح مصالحه ملي که هدف از آن کنار گذاشتن احزاب مورد توجه سي آي اي بود، قرار داده گفت: "پيشرفت هايي در اين راستا صورت گرفته؛ اما چندان چشمگير نيست". شوروي ها از اوضاع افغانستان نگران بودند که بدون داشتن ملت چطور مصالحه ملي صورت خواهد گرفت. آن ها احساس ملي افغان ها را نسبت به روس ها ضعيف تر مي پنداشتند.

گورباچوف مي گفت: "افغانستان بدون اسلام وجود نخواهد داشت". به اين نظر بود که اگر حزب دموکراتيک خلق باقي بماند بايد کلمه "اسلامي" در نام آن علاوه شود. او همچنين خواهان آن بود که مجاهدين عادي در قدرت به شکل واقعي شريک ساخته شوند. او امريکا را يک مانع عمده درين راه مي دانست؛ اما فکر ميکرد در صورتي که براي واشنگتن ثابت شود که ماسکو در خروج نيروهايش از افغانستان جدي است، در زمينه همکاري خواهد کرد. به عقيده او دو ابرقدرت در مورد ثبات در آسياي ميانه و مقابله با بنيادگرايي اهداف مشترک داشتند. شواردناتزه که با "جورج شولتز" وزير خارجه امريکا رابطه خوب شخصي بر قرار کرده بود، در ماه دسامبر به او در مورد تصميم بيروي سياسي مبني بر خروج نيروهاي شوروي از افغانستان معلومات داد. شواردناتزه بدون مقدمه گفت: "ما افغانستان را ترک مي کنيم، ممکن اين کار در شش ماه و يا يک سال عملي شود؛ اما در مورد تصميم بر انجام اين کار هيچ ترديدي وجود ندارد".

شواردناتزه به شولتز گفت: "با تمام مسؤوليت به او ميگويد که تصميم سياسي در مورد خروج نيروهاي شوروي از افغانستان گرفته شده است."

شولتز از ترس اينکه از طرف حلقات محافظه کار در اداره ريگن متهم به نرمش در برابر شوروي ها نشود، از افشاي اين مطلب تا هفته ها خودداري کرد.

شواردناتزده خواهان کمک امريکا در مهار کردن بنيادگرايي اسلامي شد. شولتز با او نظر مساعد نشان داد؛ اما هيچ کس در مقامات بالايي اداره ريگن تا آن وقت درين باره فکر نکرده بود. روس ها از اينکه سرحدات جنوبي شان خط مقدم جنگ با نيروهاي جهادي شود تشويش داشتند.

گورباچوف اقدامات خود در مورد خروج از افغانستان را سرعت بخشيد. رئيس کي جي بي در ملاقاتي با سرپرست سي آي اي گفت: "شوروي مي خواهد از افغانستان خارج شود؛ اما به همکاري سي آي اي در مورد يک راه حل سياسي نياز دارد."

گورباچوف مي خواست در عوض خروج نيروهاي شوروي تعهد امريکا را در مورد قطع کمک به مجاهدين بگيرد. اما ريگن در يک جلسه سران به او گفت: "اين کار نا ممکن است". روز ديگر گورباچوف با جورج بش معاون ريگن صحبت نموده گفت: "اگر شوروي نيروهاي خود را بکشد و کمک امريکا به مجاهدين ادامه يابد در افغانستان خونريزي ادامه پيدا خواهد کرد". بوش گفت که سياست امريکا اين نيست که در افغانستان يک حکومت کاملاً طرفدار امريکا را به قدرت برساند.

رئيس سي آي اي، وزير خارجه و عده يي ديگر از مقامات بالا رتبه امريکايي در شب سال نو بالاي ميز غذا روي گفته هاي شواردناتزه صحبت نمودند. رئيس سي آي اي اظهارات شواردناتزه را به حيث تلاشي براي فريب امريکا رد نمود. رئيس سي آي اي با "ارمکاست"، از مامورين وزارت خارجه، شرط بست که اگر شوروي ها در دوران حکومت ريگن افغانستان را ترک کنند 25 دالر به او خواهد پرداخت. او چند ماه بعد 25 دالر را به ارمکاست پرداخت.

فصل نهم

"ما برنده شديم"

"ادماند مکويليم" يک مامور وزارت خارجه امريکا بود. او شخصي بود جدي، دقيق و صادق که به چندين زبان آشنايي داشت. پدرش در فابريکه کار مي کرد و مادرش به خدمت در يک رستورانت اشتغال داشت.

مکويليم در دهه 60 در اوج جنگ ويتنام در دانشگاه "رود آيلند" شامل گرديد و به مطالعه در بخش جنوب شرق آسيا پرداخت. او در آنجا به سوي نظريات محافظه کاران متمايل گرديد. مکويليم به حقانيت موضع امريکا در جنگ ويتنام چنان معتقد بود که در اواخر اين جنگ به اردوي آن کشور پيوست و در ظرف 47 هفته زبان ويتنامي را آموخت. او در سال 1972 به حيث افسر استخبارات اردوي امريکا به "سيگون" فرستاده شد. وظيفه او بازجويي از اسراي ويتنامي بود تا در باره وضعيت ميدان جنگ، چگونگي انتقالات و پلان هاي ستراتيژيک کمونيست ها معلومات بدست بياورد. مکويليم بعد از جنگ ويتنام مامور وزارت خارجه امريکا شد و پس از فراگيري زبان روسي در سال 1983 به حيث ديپلومات در ماسکو مقرر شد. وظيفه او در ماسکو نظارت بر تخلف شوروي از موازين حقوق بشر بود. مکويليم به صورت مکرر به آسياي ميانه سفر نموده در باره سرکوب گروه هاي ملي و اسلامي توسط شوروي ها گزارش تهيه مي کرد. او به زنده گي تحت نظارت "کي جي بي" عادت کرده بود.

مکويليم بعد از ياد گرفتن زبان دري در سال 1986 در سفارت امريکا در کابل به حيث نفر دوم به کار آغاز کرد. او هميشه يک کامره در موتر خود داشت تا حين عبور از جاده هاي کابل از شوروي ها عکس برداري نمايد. او در باره قتل عام مردم توسط شورويها ، عمليات ناکام آنها عليه مجاهدين وسلاح هايي که در جنگ به کار مي گرفتند، به طور منظم به واشنگتن راپور مي فرستاد. چون حرکات او و ساير امريکايي ها تحت نظر "کي جي بي" و خاد قرار داشت، تنها در پارتي ها با ساير ديپلومات ها و جاسوس ها تماس بر قرار نموده مي توانستند. مکويليم و تيمش در شرابط بسيار سخت کابل به حيث جنگجويان جنگ سرد عمل مي کردند. آن ها معاش مي گرفتند تا عليه شوروي راپور هاي تبليغاتي تهيه کنند.

در اوايل 1988 دو سؤال عمده در سفارت امريکا در کابل مطرح بود: آيا شوروي ها واقعاً از افغانستان خارج خواهند شد؟ در صورت خروج شوروي ها از افغانستان سرنوشت رژيم کمونيستي نجيب الله چه خواهد شد؟

در آن وقت رئيس سي آي اي و مسؤول بخش شوروي آن سازمان باور نداشت که شوروي ها در گفته هاي خود راجع به خروج نيروهاي شان از افغانستان صادق باشند. آن ها فکر مي کردند که اگر شوروي ها افغانستان را ترک کنند، رژيم کمونيستي نجيب به زودي سقوط خواهد کرد.

در راپور هاي متعدد در ماه هاي جنوري و فبروري تحليل گران سي آي اي نوشتند که کمونيست هاي افغان قادر به حفظ قدرت در کابل پس از خروج شوروي ها نبوده و جنرال هاي نجيب به خاطر حفظ جان شان با وسايل دست داشته خويش به مجاهدين خواهند پيوست.

مکويليم در آن زمستان سرد و غم آلود کابل، اين نظريات را با ديپلومات هاي اروپايي مورد بحث قرار ميداد. او با سي آي اي هم عقيده بود که نجيب دست نشانده شوروي بوده و بدون حضور اردوي شوروي سقوط خواهد کرد.

منسوبين اردوي کمونيستي و مردم عادي کابل از به قدرت رسيدن گروه افراطي طرفدار آي اس آي به رهبري "حکمتيار" ترس داشتند. مردم ملکي گرچه خسته و محروم بودند؛ اما آن ها امتيازاتي نيز داشتند که نمي خواستند آن را از دست بدهند. کار غير توليدي در دولت فراوان بود؛ هزاران زن با دامن هاي معمول در اروپاي شرقي و بوت هاي کري بلند هر روز به دفاتر ميرفتند. آنها ترس داشتند که زنده گي شان در زير سلطه يک حکومت بنيادگرا چه شکلي خواهد داشت؟ مردم افغانستان از نجيب نفرت داشتند؛ ولي آن ها از حکمتيار مي ترسيدند. سؤالاتي در آن وقت مطرح بود که آيا ممکن است نجيب با قوماندان هاي نيرومند مجاهدين مانند مسعود مذاکره نمايد؟ هم چنين پرسيده مي شد، اگر نيروهاي شوروي افغانستان را ترک نما يد و ماسکو به کمک خود به دولت کمونيستي کابل ادامه دهد، وضع چگونه خواهد شد؟

مکويليم در ماه جنوري پيامي به وزارت خارجه و سي آي اي ارسال کرد. در پيام آمده بود که برخي ها در کابل فکر ميکردند که حتا پس از بيرون رفتن شوروي ها از افغانستان رژيم کمونيستي برحال خود باقي خواهد ماند. در صورت چنين انکشافي، شوروي ها افغانستان را ترک نمود اما مردم افغانستان به حق تعيين سرنوشت دست نخواهند يافت .

روز 19 فبروري رئيس سي آي اي با وزير خارجه امريکا و مشاورين او در وزارت خارجه تشکيل جلسه داد. تحليل گران سي آي اي بر اين مسأله متفق القول بودند که وضعيت بعد از جنگ در افغانستان پر از مشکلات خواهد بود، مبارزه بر سر قدرت

ميان مجاهدين روي داده، حكومت مركزي بسيار ضعيف و رهبران محلي از نيرومندي زياد برخوردار خواهند بود؛ اما آن ها فكر مي كردند كه با خروج نيرو هاي شوروي رژيم نجيب حتماً سقوط خواهدكرد.

بعضي از مامورين وزارت خارجه به اين نظر بودند كه تحليل سي آي اي درست نيست، زيرا نجيب مي تواند با معامله با قوماندانان طولاني تر از آنچه سي آي اي پيش بيني ميكرد در قدرت باقي بماند. "كولن پاول" كه جديداً به حيث مشاور امنيت ملي "ريگن" مقرر شده بود از رئيس سي آي اي پرسيد، كه آيا نجيب پس از ترک قشون شوروي در قدرت باقي خواهد ماند، و اگر مي ماند براي چه مدت؟ او همچنين سؤال نمود كه اردوي افغانستان در چه حالتي قرار دارد؟ به عقيده پاول سي آي اي در اين باره فرضيه هايي داشت كه استوار بر واقعيت ها نبود. او با طرح اين سؤال ها مي خواست آن سازمان را وادار به تجديد نظر در زمينه نمايد.

تمام ارگان هاي استخباراتي تحت نظر "گيتس" موضوع را مورد بررسي مجدد قرار داده راپوري تهيه كردند. در راپور آمده بود: " رژيم نجيب بعد از خروج نيرو هاي شوروي زياد دوام نخواهد كرد، حتا در صورت ادامه كمک شوروي به آن رژيم." در راپور پيشبيني شده بود كه رژيم نجيب ممكن است حتا در دوران خروج نيروهاي شوروي سقوط كند. سي آي اي عقيده داشت حكومتي قدرت را در كابل در دست خواهد گرفت كه اسلامي بوده ممكن است حتا بنيادگرا باشد؛ اما مانند ايران افراطي نخواهد بود.

راپور در باره سياست دولت جديد در برابر غرب نظر مشخص ارائه نه نمود. چنين پيشبيني مي نمود كه حكومت جديد افغانستان يا سياست مبهم را در رابطه با غرب دنبال خواهد نمود و يا هم با امريكا از موضع دشمنانه برخورد خواهد نمود.

در صورتي كه حكومت آينده افغانستان ضد امريكا پيش بيني مي شد، چرا امريكا از عمليه سياسي يي پشتيباني نمي كرد كه منجر به قدرت رسيدن يک حكومت دوست امريكا در كابل ميشد؟ چنين چيزي را روشنفكران افغان و طرفداران شاه پيشنهاد مي نمودند. اگر سقوط نجيب قسمي كه سي آي اي فكر مي كرد يک چيز حتمي بود، نياز به يک عمليه سياسي به خاطر جلوگيري از رسيدن به قدرت عناصر افراطي ضروري تر مينمود.

در ميان حكومت امريكا در مورد افغانستان اختلافات جدي بروز كرده بود. ابتكارات "گورباچوف" در افغانستان نه پيش بيني شده بود و نه هم مورد ارزيابي دقيق قرار گرفته بود. افراد و شعبات با هم به كشمكش هاي همه جانبه و همزمان مي پرداختند. سي آي اي و وزارت خارجه نسبت به افغانستان به گورباچوف توجه بيشتر داشتند. تا آخر سال 1988 تعادل سياسي و اتومي دوران جنگ سرد در معرض خطر جدي قرار گرفته بود. آينده آسياي ميانه ديگر در لست فهرست اولويت ها قرار نداشت.

گيتس هنوز در باره نيات گورباچوف شک داشت. "شولتز"، كه در كابينه منزوي شده و فرصت كمي برايش باقي مانده بود، در پي آن بود تا براي بيرون رفتن قواي شوروي از افغانستان و تصرف كابل توسط مجاهدين پس از تكميل عمليه خروج، فارمولي پيدا كند. مسأله حكومت انتقالي قابلمطرح شده نمي توانست، زيرا اين كار سرعت بيرون رفتن نيروهاي شوروي را به درجه كاميابي سياست افغاني امريكا مرتبط مي ساخت.

رئيس بخش شرق نزديک سي آي اي اين موضوع را مطرح كرد كه با بيرون شدن نيروهاي شوروي از افغانستان وظيفه سي آي اي در افغانستان بايد پايان يابد. به عقيده او عمليات مخفي كمک رساني عكس العملي بود در برابر تجاوز شوروي . تبديل كردن چنين پروگرام به يک برنامه بازسازي يک اشتباه بود كه راه پيروزي در تعقيب چنين پروژه وجود نداشت.

بخش شرق نزديک سي آي اي بر مامورين وزارت خارجه كه اكنون در حريم نفوذ سي آي اي قدم گذاشته، از سياست هاي آن سازمان در برابر پاكستان و حكمتيار انتقاد نموده در آخرين ساعات پيروزي كه در باره راه حل سياسي حرف مي زدند، بر آشفته بود. مامورين سي آي اي ميگفتند اين يک تصور غير واقعي خواهد بود كه تعدادي در كانگره و وزارت خارجه بتوانند با برگذاري چند كنفرانس در اروپا شاه سابق را با موزيک عسكري به قدرت برساند و جنگ را به پايان ببرند. آن ها مي گفتند مردم افغانستان بايد خود تصميم بگيرند. اينكه چه مقدار اين طرز ديد نتيجه تحليل همه جانبه و چه مقدار آن عكس العمل احساساتي در برابر كانگره و وزارت خارجه بود، رو شن نبود و به مشكل مي توان در آن باره به قضاوت پرداخت. سي آي اي فكر مي كرد بر عمليات موفق آن سازمان انتقاد بيجا ميشود، زيرا هدف بيرون كردن شوروي ها بود كه اين كار در حال انجام شدن بود. تا جائيكه به سياست داخلي افغانستان مربوط ميشد، سي آي اي به نقش تعيين كننده آي اس آي اعتراض نداشت، اگر چه اين كار منجر به رسيدن حكمتيار بر اريكه قدرت در كابل ميشد. مامورين بخش شرق نزديک سي اي اي فكر مي كردند قيموميت پاكستان بر افغانستان با به كارگيري ايديالوژي اسلامي براي امريكا خطري را متوجه نمي كند. علاوه از آن اگر آن ها ملاحظه يي نسبت به حكمتيار مي داشتند، درين مرحله چه كرده مي توانستند تا جلو عملي شدن پلان آي اس آي را بگيرند؟ بعد از مشوره با عربستان سعودي هردو كشور ارسال سلاح و مهمات به افغانستان را افزايش دادند. هدف آن بود كه قبل از امضاي موافقت نامه "ژنيو" كه شايد ارسال سلاح به مجاهدين را ممنوع بسازد، مهمات و سلاح كافي در اختيار آن ها قرار داده شود.

رئيس جديد آي اس آي خواهان به راه اندازي عمليات به خاطر تحت فشار دادن يک عده شهرها در افغانستان بود. "حميد گل" مي گفت: "وظيفه او وادار کردن شوروي به خارج شدن از افغانستان است و چيز ديگري در دستورکار خود ندارد."

حميدگل به اندازه بعضي از کرنيل هاي آي اس آي در بخش افغانستان به حکمتيار نزديک نبود. بيوگرافي حميدگل، که از سوي استخبارات نظامي امريکا تهيه شده بود، او را فرد طرفدار غرب معرفي نموده بود؛ اما اين برداشت به کلي غلط ثابت گرديد.

از سال 1987 به بعد حميدگل با استخبارات سعودي همکاري نزديک داشت. سعودي ها او را يک مسلمان با تقوا حساب نموده برايش تحفه هاي زيادي ميدادند، امريکايي ها تا سال 1988 فکر مي کردند حميدگل شخص مورد نظر آن ها است. حميدگل خود را به بيردن "مسلمان معتدل" معرفي نموده بود. حميدگل به احزابي سلاح ميداد که مي جنگيدند و تصميم او تا حدود زياد بر منطق نظامي استوار بود؛ اما او به افغان هاي روشنفکر که در پايتخت کشور هاي ديگر زنده گي ميکردند چندان خوشبين نبود. اين موضگيري حميد گل را سي آي اي نيز تائيد ميکرد. بيردن رهبران سياسي احزاب غرب گرا مثل مجددي را غير موثر مي دانست. پيرگيلاني با دريشي بسيار لوکس به ديدن او ميرفت؛ ولي اين رهبر به افغانستان به ندرت سفر مي نمود .

پاکستان به تشويق سي آي اي سلاح هاي پيشرفته چون ستنگر و راکت هاي ضد تانگ "ميلان" را در اختيار قوماندانان اسلام گرا در پکتيا و ننگرهار قرار مي داد .

رئيس جمهور "ضياء" خواهان تشکيل يک حکومت موقت بود تا پس از خروج شوروي ها امنيت در سرحدات غربي آن کشور مختل نشود. بعد از آنکه معلوم گرديد امريکايي ها به چنين چيزي علاقه مند نيستند، ضياء به وضاحت گفت که اردو و استخبارات پاکستان تلاش مي کنند تا يک حکومت دوست پاکستان را در کابل به قدرت برسانند. اين حکومت بايد از منافع پاکستان در رقابت با هند پاسداري نمايد و جلو ناآرامي هاي پشتون هاي نشنلست در سرحدات آن کشور را بگيرد.

ضياء فکر ميکرد چنين چيزي حق پاکستان است. ضيا مي گفت : "ما اين حق را داريم تا حکومتي را در افغانستان برسر قدرت برسانيم که با پاکستان روابط بسيار دوستانه داشته باشد. پاکستان منحيث کشور خط اول جنگ خطرات زيادي را متقبل شده و اجازه نخواهد داد که اوضاع قبل از جنگ که شوروي ها و هندي ها در افغانستان نفوذ زيادي داشتند، بار ديگر در آن کشور حاکم شود".

او هم چنين ميگفت حکومت جديد افغانستان اسلامي خواهد بود اين حکومت وظيفه دارد تا روزي انديشه هاي آزادي خواهانه را به مسلمانان شوروي برساند.

در زمستان 1988 در واشنگتن حلقات محافظه کار اطراف ريگن بيشتر از ليبرال ها بر سياست هاي سي آي اي و آي اس آي در مورد افغانستان انتقاد مي نمودند. آن ها استدلال مي کردند که اگر سي آي اي از افغانستان خود را کنار بکشد، امريکا به قضيه مجاهدين خيانت کرده است. آن ها مي گفتند امريکا نبايد خود را کنار بکشد، هدف بايد حق تعيين سرنوشت براي مردم افغانستان باشد. اگر رژيم نجيب باقي بماند اين خيانتي خواهد بود به مجاهدين. اين حلقات محافظه کار در باره نيروهاي اسلام گرا و حکمتيار نظر واحدي نداشتند. بعضي از آنها حکمتيار را به صفت يک مبارز ضد کمونيزم تائيد مي نمودند، برخي ديگر او را به خاطر انديشه هاي ضد امريکايي اش، به نظر خوب نميديدند.

اين انديشه در واشنگتن قوت ميگرفت که به يک نيروي کاري ديگر ضرور است تا تحليل ها و تصميمات سي آي اي را متعادل تر نمايد. سناتور "گوردن همسفري" در سال 1988 خواستار تقرر يک نماينده خاص از طرف امريکا براي مقاومت افغانستان شد، تا خارج از چوکات آي اس آي با رهبران افغان ملاقات نموده، ضرورت هاي شان را تشخيص و اقدامات لازم را پيشنهاد نمايد. امريکا به کسي ضرورت داشت که با شرايط منطقه آشنائي داشته باشد و زبان مردم محل را بداند. در عين حال يک عنصر ضد کمونيست نيز باشد. وزارت خارجه مکويليم را به اين کار نامزد کرد. او در بهار سال 1988 به حيث فرستاده خاص به اسلام آباد رفت و در سفارت امريکا مستقر شد. او از اين وظيفه خيلي خوش بود، زيرا مي توانست در يک مرحله حساس به طور مستقل در باره جهاد راپور تهيه نمايد و آن را به سي آي اي، کانگره و وزارت خارجه ارسال کند؛ اما فقط در ظرف چند هفته روابط او با سي آي اي چنان تيره شد که بيردن به او لقب "شيطان کوچک" داد.

معاهده ژنيو روز 14 اپريل 1988 امضاء شد اين معاهده چهارچوب خروج نيروهاي شوروي از افغانستان را معين ميکرد. معاهده را دولت کمونيستي افغانستان و پاکستان امضاء نمود و مجاهدين در آن سهمي نداشتند. تعداد ی از مجاهدين اين معاهده را محکوم نمودند؛ اما معاهده ژنيو طوري ترتيب شده بود که توانايي مجاهدين براي گرفتن قدرت در کابل را محدود نميکرد. گورباچوف، که خواهان بيرون کشيدن نيروهاي شوروي از افغانستان بود، از امريکا مي خواست تا در مقابل تصميم او براى خروج از افغانستان، واشنگتن کمک هاي خود به مجاهدين را قطع کند؛ اما ريگن طي يک مصاحبه تلويزيوني در اوايل 1988 گفت: "عادلانه نيست که شوروي به دادن کمک نظامي و اقتصادي به رژيم نجيب ادامه بدهد؛ ولي امريکا کمک خود به مجاهدين

را قطع کند." ریگن این مطلب را بدون مشوره قبلي با مشاورین خود به زبان آورد، در حالیکه تیم مذاکراتي امریکا براي قبول قطع کمک هاي امریکا به مجاهدین آماده گي میگرفتند. پس از مصاحبه ریگن مامورین امریکایي مجبور شدند تا فارمول جدیدي را پیشنهاد کنند که به "تناظرمثبت" معروف شد، یعني اگر شوروي کمک خود به رژیم نجیب را قطع کند، امریکا کمک به مجاهدین را قطع خواهد کرد.

اولین قطعات شوروي یک ماه پس از امضاي قرار داد از شهر جلال آباد خارج شد. بیردن و جرنیل هاي آي اس آي به مجاهدین توصیه نمودند که آن ها بر عساکر شوروي در حال خروج حمله نکنند. آن ها نمي خواستند حادثه حمله افغان ها بر انگلیس ها تکرار شود. تا حدود زیاد این توصیه از طرف مجاهدین پذیرفته شد و بر آن عمل گردید.

در حالیکه نیروهاي شوروي در حال خروج از افغانستان بود، "اندري سخاروف" دانشمند ناراضي شوروي در مجلس نماینده گان شوروي صداي اعتراض خود علیه تهاجم شوروي بر افغانستان را بلند نمود. او جنگ افغانستان را یک عمل جرمي خواند که رهبري شوروي آن را مرتکب شده بود. اوگفت: "ملیون ها افغان در این جنگ که علیه تمام مردم به راه انداخته شده است، جان خود را از دست داده اند."

در ماه اگست یک افسر آي اس آي به بیردن تیلفون زد تا از سقوط یک طیاره سو-25 روسي به او خبر دهد. او گفت: "طیاره در نزدیک تري منگل مورد اصابت دافع هوا قرار گرفته و سقوط نموده است. پیلوت توسط چتر در خاک افغانستان فرود آمده طیاره در خاک پاکستان افتاده است که چندان خراب نشده است. به او اطمینان داده شد که قسمت بیني طیاره، که اکثر وسایل راهنماي طیاره در آن قرار دارد، و هم چنین سیستم سلاح آن خراب نشده است. آي اس آي در بدل چند موتر تویوتاي دو سیته و راکت انداز بي ام -12 طیاره مذکور را به سي آي اي فروخت. تیمي مرکب از افسران نیروي هوایي و سي آي اي جهت معاینه طیاره به پاکستان آمدند.

فرداي آن روز به بیردن خبر داده شد که پیلوت طیاره سقوط داده شده شوروي زنده مانده و در اسارت مجاهدین به سر میبرد. بیردن گفت: "به آن ها توصیه شود که پیلوت شوروي را سالم نگهدارند". بیردن نمي خواست یک پیلوت شوروي در وسط عملیه بیرون رفتن نیروهاي آن کشور کشته و یا شکنجه شود. سي آي اي پیلوت مذکور را در بدل چند موتر پیک اپ از آي اس آي خرید. افسران پاکستاني از پیلوت اسیر چهار یا پنج روز تحقیقات نمودند. بیردن مي خواست پیلوت به امریکا پناهنده شود؛ اما او از این کار ابا ورزید. بیردن سپس او را به شوروي ها تسلیم داد. این شخص "الکساندر روتسکوي" بود که چندین سال بعد به یک قیام خشن علیه "بورس یالتسین" رئیس جمهور روسیه دست زد.

چند روز بعد از خرید طیاره سو-25 زنگ تیلفون "بیردن" به صدا در آمد، آن روز 17 اگست 1988 بود. یک مامور سفارت به او خبر داد که طیاره "ضیاء الحق" در نزدیکي شهر "بهاولپور" سقوط نموده است. در طیاره مذکور جنرال "اختر"، "ارنولد رافایل" سفیر امریکا و تعداد دیگري از نظامیان پاکستاني و امریکایي نیز و جود داشتند.

بیردن یک پیام عاجل به مرکز سي آي اي ارسال داشت. در صورت کشته شدن ضیاء امریکا باید به بررسي وضعیت به صورت فوري مي پرداخت. فرداي آن روز همه چیز واضح شد. ضیاء با سفیر امریکا وعده یي از نظامیان امریکایي و پاکستاني به بهاولپور رفته بودند تا نمایش یک تانک امریکایي را که پاکستان خواهان خریداري آن بود ببینند. در بازگشت ضیاء از رافایل خواست تا با او در یک طیاره یکجا به اسلام آباد برگردد. لحظاتي پس از پرواز طیاره سقوط نمود.

"کولن پاول" مشاور امنیت ملي "ریگن" جلسه یي را به شرکت نماینده گان سي آي اي، وزارت خارجه و وزارت دفاع تشکیل داد. درین میتنگ فیصله شد تا جهت اظهار پشتیباني از پاکستان هیئت بلند رتبه امریکایي به اسلام آباد برود و امریکا بکوشد علت سقوط طیاره را کشف و امکان حملات احتمالي دیگر را بررسي نماید.

امریکایي ها نمي دانستند که این کار را چه کسي کرده بود. آیا این کار کي جي بي بود تا از پاکستان انتقام کشیده باشد و یا کار هند و ایران و یا کدام کشور دیگر؟؛ اما امریکا با ارسال پیام ها خواست تا به دنیا بفهماند که هرکه علیه پاکستان دست به چنین اعمال بزند، مورد تعقیب قرار خواهد گرفت. به اقمار جاسوسي امریکا وظیفه سپرده شد تا از منطقه عکاسي کنند تا احتمالاً دلیلي براي این حادثه پیدا شود؛ اما وضع همان طور سردرگم بود.

"شولتز" به "رابرت اوکلي" دستور داد که براي پرواز به اسلام آباد به خاطر شرکت در جنازه ضیاء خود را آماده کند. به او گفته شد تا لباس هاي زیادي با خود بگیرد زیرا در آن جا به حیث سفیر جدید مقرر گردیده است.

"چارلي ولکسن" از کانگره، "آرمتیج" از وزارت دفاع و "ارمکاست" از وزارت خارجه شولتز را همرایي مي نمودند. امریکا خواهان عمق بخشیدن به روابط خود با اردوي پاکستان و آي اس آي بود. هدف آن بود تا پاکستان به آرامي بحران ناشي از کشته شدن ضیاء را پشت سر بگذارد. امریکا از انتخابات حمایت مي کرد و در برابر تهدید هاي احتمالي از آن کشور دفاع مي نمود.

بعد از چند هفته تحقیقات توسط یک هیئت مشترک قواي هوایي پاکستان و امریکا عوارض تخنیکي سبب سقوط طیاره خوانده شد؛ اما به یقین در این مورد نمي شد ابراز نظر نمود. جنرال "اسلم بیگ" جاي ضیاء را به حیث فرمانده نیروهاي زمیني پاکستان گرفت. او از عملیه انتخابات که وقت آن قبلاً تعیین شده بود پشتیباني کرد. روس ها به خروج نیروهاي شان ادامه دادند، در ماه اکتوبر معلوم گردید که بر خلاف انتظار بسیاري انتقال از نظام دیکتاتوري ضیاء به رهبري جدید در پاکستان به آرامي صورت گرفت.

ضیاء و رفقایش که در جهاد افغانستان نقش عمده داشتند دیگر زنده نبودند؛ اما آن ها اثرات دیر پا بر آن بر جا گذاشته بودند. در سال 1971 تنها 200 مدرسه در پاکستان موجود بود؛ اما در سال 1978 تعداد مدرسه هاي رسمي پاکستان به 8000 باب تخمین زده مي شد، در حالیکه 20،000 مدرسه غیر رسمي در آن کشور نیز وجود داشت. آکثریت این مدارس در مناطق مرزي نزدیک به افغانستان باز شده توسط ثروتمندان خلیج تمویل مي گردید.

آي اس آي قبل از تقرر جنرال اختر تشکیلات محدود داشت که وظایف عمده آنرا تأمین امنیت داخلي پاکستان و جاسوسي علیه هند تشکیل مي داد. در دوران جهاد آي اس آي چون اردویي در داخل اردو شکل گرفت و پشتیبان هاي خارجي مثل "ترکي الفیصل" پیدا کرد. آي اس آي اکنون عملیات مشترک با سي آي اي انجام داده و به پیشرفته ترین وسایل و تخنیک هاي جمع آوري اطلاعات دسترسي پیدا نموده بود. آي اس آي از روي آوردن تعداد زیاد خارجي ها به جهاد افغانستان استقبال مي نمودند و از آن ها به حیث یک وسیله بدست آوردن اهداف سیاست خارجي پاکستان، مخصوصاً در جنگ کشمیر کار مي گرفت. آي اس آي به تیلفون هاي مردم گوش مي داد، و کلاي پارلمان را مي خرید و بر نحوه انتخابات اثر مي افگند. در خارج از اردوي پاکستان آي اس آي در ظرف کمتر از یک دهه به کمک سي آي اي و استخبارات سعودي به نیرویي تبدیل شد که هیچ کاري بدون تائید آن صورت گرفته نمي توانست.

بعد از کشته شدن ضیاء و سفیر رافایل، سفارت امریکا به بي نظمي مواجه شده بود. تیم جدید به رهبري "رابرت اوکلي" در حال اشغال وظیفه بود. براي "مکویلیم" که به حیث نماینده خاص وظیفه اجرا مي کرد این وضعیت فرصت خوبي را مساعد کرده بود تا بدون سرو صدا به ایالات سرحدي پاکستان رفته و با تعداد زیاد افغان ها صحبت نماید. او اکثراً در تعطیل هاي آخر هفته به سفر مي پرداخت و کوشش مي کرد خود را از قید ملاقات هاي ترتیب شده توسط سفارت و همرایي دیگران خلاص کند. او مي خواست بداند که پس از خروج نیروهاي شوروي افغان ها با چه مشکلي مواجه شده، منافع امریکا در افغانستان بعد از شوروي چه خواهد بود و وضعیت فعلي از چه قرار است. او براي دو ماه در مناطق قبایل پاکستان به سفر پرداخت. در پشاور او ساعت هاي طولاني را در صحبت با قوماندان "عبدالحق"، پیر"سید احمد گیلاني" و "یونس خالص" سپري نمود. "یحي" برادر احمدشاه مسعود در پشاور دفتري براى مجاهدین پنجشیر باز کرده بود. مکویلیم با او نیز دیدار مي کرد. او با تجار، مسافرین و مجاهدین تحت تربیه در کمپ ها نیز صحبت مي نمود. او به کویته سفر نموده با سران قندهاري از جمله فامیل "کرزي" ملاقات نمود. او با قوماندان هایي که در غرب و مناطق مرکزي و آن هایي که در نزدیک شهر قندهار مي جنگیدند صحبت نمود، او به شهرک سرحدي چمن نیز سفر نمود تا با تاجراني که در بین پاکستان و افغانستان در رفت و آمد بودند، صحبت نماید. این براي اولین بار بود که یک امریکایي که در شکل گیري سیاست آن کشور نقش داشت، با این تعداد افغان ها بالاي قالین هاي افغاني چهارزانو نشسته، با آنها چاي سبز نوشیده و در باره جهاد از آن ها سؤال مي نمود. جوابي که افغان ها به او مي دادند باعث نگراني مکویلیم مي گردید. همه افغان ها که با او صحبت نمودند پیام ذیل را به او دادند:

با خروج نیروهاي شوروي حزب اسلامي حکمتیار به کمک استخبارات پاکستان، جماعت اسلامي پاکستان، استخبارات سعودي و داوطلبان عرب در پي آن برآمده اند تا رقباي سیاسي گلبدین حکمتیار در بین مجاهدین را نابود کنند. از صحبت ها چنین تصویري به مکویلیم دست داد که حکمتیار به شکل رهبر مافیا عمل نموده در پي نابودي رهبران دیگر و تصرف مناطق تحت نفوذ آن هاست. حکمتیار و قومانداناان کلیدي او همه کساني را که رهبري آینده او را چلنج داده مي توانستند نابود مي کردند. استخبارات پاکستان در مناطق پکتیا با استفاده از سرک ها و تأسیسات اعمار شده چنان عمل مي کرد که راه هاي اکمالاتي قوماندانان مخالف حکمتیار بسته شود تا آن ها وادار به پیوستن به حزب شوند. با نزدیک شدن خروج نیرو هاي شوروي حکمتیار و آي اس آي با بکار گیري یک پلان مخفي در پي آن بودند تا مخالفین او را از صحنه کنار زده حزب اسلامي را به حیث یک نیروي ملي سرتاسري در افغانستان تبارز دهند.

در یونیورستي تاون پشاور موترسایکل سواران مسلح "بهاوالدین مجروح" یک روشنفکر طرفدار شاه را از پا در آوردند. کسي در این رابطه دستگیر نشد. عده یي از افغان ها و ستیشن سي آي اي در اسلام آباد قتل مجروح را عملي به خاطر ترساندن طرفداران شاه سابق تعبیر نمودند.

"احمدشاه مسعود" بديل ديگر براي رهبري افغانستان پس از خروج نيروهاي شوروي بود. با او نيز به همين شكل برخورد صورت گرفت. "دين محمد" برادر بزرگ مسعود توسط افراد ناشناس اختطاف گرديد و ناپديد شد. برادران ديگر مسعود دست آي اس آي و حكمتيار را دراين حادثه دخيل مي دانستند.

در كويته به مكويليم گفته شد كه چگونه آي اس آي با حكمتيار دست را يكجا نموده تا قوماندانان رقيب حزب در اطراف قندهار را به انزوا كشيده به شكست مواجه سازند. مجاهدين قندهار شكايت داشتند كه در توزيع سلاح و آموزش نظامي به طرفداران حكمتيار توجه زياد مي شود. طرفداران شاه سابق و بازرگانان قندهار شكايت داشتند كه امريكا و سعودي ها كساني را كمک مي كنند كه به قتل هاي سياسي دست مي زنند؛ اما امريكايي ها توسط پاكستاني ها قانع ساخته شده بودند كه حزب اسلامي در جنگ عليه شوروي ها قاطعانه عمل مي كرد.

ميكويليم با حلقات محافظه كار واشنگتن در اين مورد هم عقيده بود كه مبارزه طولاني سي آي اي براي آماده كردن زمينه حق تعيين سرنوشت مردم افغانستان يک مبارزه عادلانه و برحق بود. براي او درد آور بود كه ببيند در آخر جنگ مليون ها دالر پول مردم امريكا توسط آس اي آي و حزب اسلامي طوري به كار برده مي شد تا حكومت مورد نظر خويش را بر مردم افغانستان تحميل نمايند.

در اواسط اكتوبر 1988 مكويليم پيامي را تحت عنوان "آي اس آي، گلبدين و حق تعيين سرنوشت افغان ها" تحرير و به مراجع مربوط دولت امريكا ارسال نمود اين اولين صداي اعتراض عليه كمک امريكا به آي اس آي، استخبارات سعودي و عناصر افراطي مجاهدين بود كه از طرق رسمي دولت امريكا صورت مي گرفت. مكويليم با بعضي از ديپلومات هاي امريكايي درين مورد نيز صحبت كرده بود و آن ها نظريات مشابهي داشتند؛ ولي به خاطر فضاي رعب آوري كه ايجاد شده بود آواز شان را بلند كرده نمي توانستند. مكويليم فكر مي كرد در راپور نظريات خود و آن ها را منعكس كرده است. در سفارت امريكا در اسلام آباد پيام او مانند يک بمب منفجر شد. معمولاً يک ديپلومات پيام هاي خود را پس از اجازه سفير مخابره مي ميكند؛ اما مكويليم به صفت نمايندهٔ خاص از استقلال نسبي برخوردار بود. بيردن و ساير افسران سي آي اي مي گفتند كه به مكويليم معلومات غلط داده شده است. سي آي اي مي گفت مكويليم به اطلاعات مخفي در باره تماس هاي سي آي اي دسترسي نداشته و از تلاش هاي آن سازمان تا كمک به حكمتيار را تا يک برچهار مجموع كمک ها ي امريكا محدود بسازد، بي خبر است.

بيردن مي گفت او حكمتيار را به صفت يک دشمن مي ديد؛ اما مسعود را وسيله مناسبي براي عملي كردن جنگ سي آي اي عليه شوروي به حساب نمي آورد. بيردن اين نظر پاكستان را قبول كرده بود كه مسعود در شمال افغانستان به يک توافق مخفي با شوروي ها دست يافته و با استفاده از آن مي خواست موفقيت سياسي خود را بهبود ببخشد. به اين خاطر با سرسختي لازم عليه شوروي ها نمي جنگد.

مامورين سي آي اي مكويليم را شخصي كله شخ، عبوس و كم علاقه به كار دسته جمعي توصيف مي نمودند. در سفارت امريكا در كابل مكويليم در يک مشاجره اداري درگير شده و يكي از مامورين سي آي اي را متهم به داشتن رابطه نا مناسب با يک افغان نموده بود. بيردن فكر مي كرد او با اين كار جان افسر سي آي اي را به خطر انداخته بود. پيام مكويليم باعث عصبانيت زياد بيردن و رابرت اوكلي شده بود.

مكويليم فكر مي كرد سفير اوكلي، معاون او و بيردن از سياست امريكا در قبال آي اس آي دفاع مي كردند. به نظر مكويليم اوكلي يک شخص پركار و يک ديپلومات زرنگ بود؛ اما شخصي بود غالمغالي و بي نزاكت كه طرف مقابل خود را مي ترساند .

بيردن و اوكلي از اهل تكزاس بودند و بودن آن ها در يكجا به نظر مكويليم مشكل را دو چندان مي كرد. و بيردن به اوكلي مزاح نموده مي گفت كه مردم اوكلي را شخصي "كم حرف و احمق" مي خوانند؛ اما او به دفاع پرداخته مي گويد كه او "كم حرف" نيست -- احمق هست.

مكويليم فكر مي كرد او كاري را مي كند كه باعث بحث هاي مفيد در باره سياست امريكا در رابطه با آي اس آي مي شود. او تعجب مي كرد كه چرا كار هاي او، همكارانش را در سفارت ناراحت مي سازد.

دوستان نزديک مكويليم در سفارت و قونسل گري هاي امريكا به او خبر مي دادند كه تا چه حد اوكلي و بيردن بالاي او قهر اند. بعد از ارسال پيامي مكويليم كه در آن از آي اس آي و حكمتيار انتقاد شده بود، سفارت در باره شخصيت مكويليم تحقيقات مخفي را آغاز نموده بود.

سي آي اي در مورد به كارگيري اطلاعات مخفي توسط مكويليم سؤالاتي را مطرح كرده بود. سفارت به اعمال او نظارت نموده و از كساني كه او را مي شناختند در باره او سؤال مي نمود، مثلاً سؤال مي شد، كه آيا او همجنس باز است و يا او در شراب خوري افراط مي كند؟

نويسنده روسي "آرتم بورويک" آخرين غند ارتش چهلم روسيه را که به سوي مرز عقب نشيني مي کرد، همراهي مي نمود. در ماه جنوري و فبروري 1989 واحد هاي اين ارتش از کابل خارج و بعد از عبور از سالنگ به سوي مرز دو کشور عقب نشيني مي نمودند. در کلچر ژورناليزم و نظام شوروي تحول زيادي پديد شده بود؛ افسران شوروي مسائل را به آزادي مورد بحث قرار مي دادند، بدون اينکه خوفي از بازخواست داشته باشند يک افسر شوروي به او گفت: "او وقتي به افغانستان آمد همه چيز برهم و درهم بود و حالا که اين کشور را ترک مي کند وضعيت همان گونه است".

آخرين نظامي شوروي که خاک افغانستان راترک گفت "بوريس گراموف" بود، گراموف يک افسر قوي الجسه با قد کوتاه بود که از دره پنجشير بسيار مي ترسيد. او به "بورويک" گفت: "مسعود با چهار هزار مجاهدينش در آن دره قرار دارد که از آن بايد تشويش داشت ."

آخرين تلفات جنگي روس ها عسکري بود بنام "شنکوف" که در مسير راه سالنگ از ناحيه گردن زخم برداشت. جسد برف آلود وي بالاي تانک از افغانستان بيرون برده شد.

در روز 15 فبروري 1989 که بر اساس موافقت نامه ژنيو آخرين روز خروج نيروهاي شوروي از افغانستان تعيين شده بود، گراموف محفلي را براي مطبوعات در بالاي پل حيرتان آماده کرده بود.

گراموف در وسط پل از زره پوش خود خارج شده با پاي پياده به سرحد شوروي رسيد. در آنجا يکي از پسرانش با دسته گلي از او استقبال نمود.

رئيس جديد سي آي اي "ويليم و بستر" در مرکز فرماندهي سي آي اي واقع در لنگلي محفل خوشي به اين مناسبت برگزار نمود.

در سفارت امريکا در اسلام آباد نيز به اين مناسبت جشني بر پا شد. بيردن پيامي مخابره کرد که در آن آمده بود: "ما پيروز شديم."

شوارد ناتزه وزير خارجه شوروي با رئيس کي جي بي يکجا به کابل پرواز نمود .

نجيب و خانمش به افتخار آن ها دعوتي ترتيب دادند .

نجيب در طول خزان و زمستان براي پيوستن مجاهدين به دولتش کار نموده بود. او به احمد شاه مسعود سمت وزارت دفاع را پيشنهاد نمود؛ اما مسعود آن را رد نمود. حتا بعد از آن نيز پست مذکور خالي گذاشته شد تا اگر مسعود تغيير عقيده بدهد، جاي براي وي خالي باشد. نجيب معاش گارد جمهوري خود را بالا برد تا از کابل دفاع کنند او مليشياي خاصي در شمال تشکيل داد تا از چاه هاي گاز افغانستان که يگانه منبع عايداتي آن کشور بود مخافظت نمايند. او به شوارد ناتزه گفت: "آنچه را در توان داشت انجام داده است ."

حالا شوروي ها با سي آي اي هم عقيده شده بودند که با خروج نيروهاي شوروي حکومت نجيب سقوط خواهد کرد. در آن شب بر سر ميز غذا شوارد ناتزه به نجيب و خانمش پيشنهاد کرد که در صورت علاقه مندي به ترک کابل مي توانند خانه يي در ماسکو داشته باشند. شواردناتزه در باره امنيت آن ها تشويش داشت.

خانم نجيب به او گفت: "او ترجيح مي دهد در خانه شان کشته شود و از ترس آينده وطن را ترک نگويد". او علاوه کرد که در هرگونه شرايط در کنار او باقي خواهد ماند چه شرايط خوب باشد چه بد؛ اما شرايط به گونه بدي براي آن ها تغيير نمود.

فصل دهم

"خطــرات جـــدي"

وقتي كه نيروهاي شوروي افغانستان را ترک مي گفتند، دو ستيشن سي آي اي در داخل سفارت امريكا در اسلام آباد وجود داشت؛ يکي ستيشن كابل و ديگري ستيشن اسلام آباد." گيري شرون،" كه به حيث رئيس ستيشن سي آي اي در كابل مقرر شده بود، موقتاً از كابل به اسلام آباد نقل مكان نمود. شرون قبلاً در اسلام آباد و خليج فارس وظيفه انجام نمو ده در عمليات ناكام براي نجات گروگان هاي امريكايي در تهران نقش بازي نموده بود. او در تابستان 1988 به حيث مسؤول ستيشن كابل مقرر شد؛ اما در امريكا در حال انتظار به سر مي برد، زيرا در دولت امريكا بر سر موضوع بسته نمودن و يا باز گذاشتن سفارت آن كشور در كابل پس از خروج نيروهاي شوروي بحث ادامه داشت. زماني كه سفارت امريكا در كابل به دلايل امنيتي بسته شد، شرون به اسلام آباد پرواز كرد تا در آنجا انتظار بكشد. طبق پيشبيني سي آي اي در ظرف چند هفته بعد از خروج نيرو هاي شوروي رژيم نجيب بايد سقوط مي نمود و در آن صورت شرون با مامورين خود به كابل رفته زمينه بازگشايي سفارت امريكا را مساعد ساخته و در "افغانستان آزاد" به فعاليت آغاز مي كرد.

هفته ها گذشت؛ اما رژيم نجيب برجاي خود ثابت ماند. در زمستان پر برف اردوي رژيم يک كمربند جديد امنيتي در اطراف كابل افراز نمود. رژيم نجيب براي 20 هزار ملا معاش مي پرداخت تا با تبليغات مذهبي مخالفين خود مقابله نمايد. با نزديک شدن بهار در رژيم نجيب آثار ازهم پاشي به مشاهده نمي رسيد.

شرون به رفقاي خود در اسلام آباد گفت كه اين اولين و آخرين باري نيست كه پيشبيني هاي سي آي اي غلط از آب به در مي آيد. او محوطه سفارت را ترک گفته با همكارانش در يک مهمانخانه گمنام در اسلام آباد دفتري باز كرد و از آن جا به كار خود آغاز نمود.

"بيردن" رئيس ستيشن سي آي اي در اسلام آباد موافقت كرد كه تيم سي آي اي كابل تحت سرپرستي شرون كار ارتباط با قوماندانان مجاهدين را به پيش ببرد. تعداد قوماندانان كه با سي آي اي در اوايل 1989 به تماس بودند به چهل نفر مي رسيد. قوماندانان خورد 5000 دالر در ماه كمک مي شدند .يک تعداد ماهانه 50000 دالر كمک دريافت مي نمودند. چندين تن از اين قوماندانان مربوط به حزب اسلامي حكمتيار بود.

سي آي اي كمک هاي خود به "مسعود" را تا 200.000 دالر در ماه افزايش داده بود. افزايش كمک به مسعود به خاطر اين بود كه سي آي اي مي دانست آي اس آي از دادن كمک به او خودداري مي كند . هم چنين طرفداران مسعود در كانگره براي زياد شدن كمک فشار وارد مي كردند. از سوي ديگر با افزايش كمک . سي آي اي مي خواست بر راه اكمالاتي كابل از طريق شمال فشار وارد كند. سي آي اي كمک هاي خود به قوماندانان مجاهدين را از پاكستاني ها مخفي نگاه ميداشت.

قوماندانان وسايل مخابراتي يي بدست آورده بودند. آنها پيام هاي خود را به صورت مصئون مستقيماً به سفارت امريكا ارسال مي كردند. هم چنان ملاقات هاي مستقيم بين قوماندانان و مامورين سي آي اي در پشاور و كويته صورت مي گرفت. در نظر بود با باز شدن سفارت امريكا در كابل شرون اين تماس ها را با خود به كابل ببرد. اين كار وقتي عملي بود كه كابل از كنترول نجيب خارج شده و دولت مجاهدين در آن مستقر شود. سي آي اي براي اين كار نيز نقشه يي داشت. هردو ستيشن سي آي اي در اسلام آباد براي سقوط نجيب با استخبارات پاكستان همكاري نزديک مي كردند. "حميدگل" رئيس استخبارات پاكستان حمله بر جلال آباد را براي سقوط رژيم نجيب پيشنهاد نمود. حميدگل مي گفت: "در صورت تصرف جلال آباد مجاهدين مي توانند دولت خود را در آنجا تأسيس نموده و از آن جا پيشروي كنند" فاصله كوتاه ميان پشاور و جلال آباد و موجوديت سرک ارسال سلاح و مهمات را ذريعه موتر به جبهه جنگ مساعد مي ساخت.

استخبارات پاكستان حكومت موقت مجاهدين را بوجود آورد كه در آن گروه هاي اسلام گرا نفوذ زياد داشتند. در ماه فبروري 1989 يک شوراي مشورتي از گروه هاي مجاهدين در يک هوتل در راولپندي دعوت شد تا رهبر سياسي جديد را انتخاب كند. به كمک مالي سعودي و فشار هاي آي اس آي يک حكومت موقت تشكيل شد. به خاطر جلوگيري از افتيدن قدرت به دست مسعود و يا حكمتيار فيصله شد تا سران احزاب رياست دولت موقت را به صورت دوراني به عهده بگيرند. بدين ترتيي يک حكومت مجاهدين لا اقل بر روي كاغذ بوجود آمد. حميد گل خواهان بالا بردن فشار نظامي بالاي شهرها بود تا زمينه انتقال قدرت مساعد گردد. در غير آن خلاء قدرت به وجود آمده در نتيجه وضع امنيتي در افغانستان برهم و درهم مي شد.

براي سي آي اي پيشبرد عمليات مخفي در پاكستان نسبت به دوران جهاد عليه شوروي مشكل گرديده بود. سي آي اي اكنون نه تنها بايد به نظريات آي اس آي گوش مي داد، ومجبور بود نظريات حكومت ملكي، سياست مداران حرفه اي و مطبوعات نسبتاً آزاد و نقاد را نيز مورد توجه قرار ميداد .

صدر اعظم 36 ساله پاکستان "بي نظير" بوتو با وجود زيبايي و جذابيت تجربه دولت داري چنداني نداشت. پس از يک دهه او يگانه صدر اعظم انتخابي در پاکستان بود. خانم بوتو به کمک امريکا به قدرت رسيده و با امريکايي ها روابط نزديکي برقرار نموده بود. او در يک خانواده ثروت مند پاکستاني به دنيا آمد و در "هاروورد" درس خواند و با تعداد ی امريکايي ها شناخت حاصل نموده بود. خانم بوتو از متحدين امريکايي خود به حيث ايجاد کننده تعادل در برابر دشمنانش در اردو استفاده ميکرد. رهبري اردو پدرش را به دار آويخته بود.

بوتو بر استخبارات پاکستان اعتماد نداشت. او مي دانست که آي اس آي تحت رياست حميد گل به مکالمات تيلفوني او گوش داده و اعضاي پارلمان جديد را عليه او تحريک مي کرد.

اردوي پاکستان تحت تاثير شوک ناشي از مرگ ناگهاني ضياء از انتخابات پشتيباني کرد؛ اما در صدد آن بود که در ساحاتي که کار مربوط به امنيت ملي آن کشور مي شد، کنترول را بدست خود داشته باشد. رئيس ارتش "مرزا اسلم بيگ" رهبري بي نظير را تحمل مي کرد؛ اما کسان ديگري در رهبري اردو بودند که به "ضياء" نزديک بوده نظريات اسلام گرايانه داشتند. آنها بي نظير را سوسياليست، لائيک و دشمن اسلام مي خواندند. بوتو مي گفت: "اگر آي اس آي مي دانست او برنده مي شود، هرگز اجازه برگزاري انتخابات را نمي داد". "اوکلي" به افراد سفارت توصيه کرده بود که در معامله ميان اردو و بوتو با احتياط قدم بردارند. سي آي اي با آي اس آي به خاطر سقوط دولت "نجيب" همکاري جدي مي نمود. همزمان با آن، اوکلي تلاش مي کرد به بوتو کمک کند تا در قدرت باقي بماند.

جهاد هنوز به پايان نرسيده بود که بوتو خواست بر آي اس آي در بخش امنيت ملي کنترول بر قرار کند. روز 6 مارچ 1989 او جلسه مسؤولين بخش افغانستان آي اس آي را داير نمود تا روي پيشنهاد حميدگل مبني بر حمله بر جلال آباد تصميم اتخاذ کند. هيچ افغان در آن جلسه حضور نداشت؛ اما بي نظير چنان از آي اس آي نگران بود که از سفير اوکلي دعوت نمود که در آن جلسه شرکت کند. اوکلي گرچه دستوري از واشنگتن دريافت نکرده بود که مطابق به آن عمل کند؛ اما در جلسه شرکت نمود. راه هاي مختلف مورد بحث قرار داده شد. اين موضوع مطرح شد که پاکستان و احتمالاً امريکا دولت موقت مجاهدين را فوراً به رسميت بشناسند و يا اينکه منتظر بمانند تا آن دولت در افغانستان مستقر شود. "يعقوب خان" وزير خارجه بوتو مي گفت که مجاهدين بايد توانايي خود را ثابت نما يد و باگشت و گذار با موتر هاي لوکس در پشاور اکتفا نکنند.

اين سؤال مطرح بود که افغان ها تشويق به حمله وسيع عليه رژيم نجيب شود يا آن ها آهسته آهسته به پيش بروند.

اي آس آي پنج تا هفت هزار تن را در اطراف جلال آباد آماده کرده خواهان راه اندازي حملات وسيع براي تصرف آن شهر بود. آن ها براي يک جنگ رو در رو آماده گي گرفته بودند که با جنگ هاي سابق مجاهدين که اکثراً در آنها از تکتيک "بزن و بگريز" استفاده مي شد، به کلي متفاوت بود. حميد گل به بوتو وعده داد که جلال آباد در ظرف يک هفته سقوط خواهد کرد. بوتو مي گويد که حميدگل چنان پرشور و با اعتماد صحبت مي کرد که او فکر مي کرد ممکن جلال آباد در ظرف 24 ساعت سقوط کند. حميد گل مي گفت آتش بس در جهاد عليه پيروان مارکسيست وجود ندارد، او مي گفت: "جنگ تا آن وقت بايد ادامه يابد که "دارحرب" به "دار امن" تبديل شود."

سي آي اي در عملي کردن اين پلان وارد عمل شد. مامورين سي آي اي و آي اس آي براي عملي کردن پلان ملاقات هاي زيادي ترتيب دادند. سي آي اي پلان مخفي اي را افشا کرد که هدف آن قطع راه ميان کابل و جلال آباد بود. تنها يک سرک ميان اين دو شهر وجود داشت که از منطقه سروبي مي گذشت. سرک از دره تنگ عبور مي کرد و در مسير خود پل هاي متعددي داشت. سي آي اي ماين هاي مخصوص را وارد نموده بود که شکل مخروطي داشته و انفجار آن در سرک حفره هاي عميق به وجود مي آورد.

آي اس آي تعدادي از قوماندانان منطقه سروبي را جهت ملاقات به پشاور يکجا نمود. افسران سي آي اي نقشه هاي ماهواره يي را بر روي اتاق هموار نمود و يک جا با افسران آي اس آي نشان مي دادند که بم ها در کجا منفجر شود و ماشيندارها براي حمله بر کاروان هاي نجيب در کجا نصب شوند.

قوماندانان احساس نموده بودند که سي آي اي آماده کمک است و آن ها همه خواهان موتر هاي دوسيته تويوتا براي انجام عمليات شدند. سي آي اي چندين صد از اين نوع موتر هاي جاپاني را خريداري نمود تا به عمليات جلال آباد کمک نمايد.

براي پاک کاري ميدان هاي ماين در اطراف پوسته هاي دشمن، از قاطر هايي که در عقب آن ها دستک با تناب بسته شده بود، کار گرفته مي شد. يک قوماندان به افسران سي آي اي گفت: "گر چه امريکايي ها اين کار را خوش ندارند؛ اما استفاده از آن براي محافظت مجاهدين يک کار ضروري است". افسر سي آي اي به او گفت: "نبايد از آن عکس برداري شود، زيرا مردم در واشنگتن از چنين چيزي خوش شان نمي آيد". اما تصاويري که بعداً بدست آمد بدتر از انفجار قاطر توسط ماين بود. با آب شدن برف هزاران جواني که براي عمليات جلال آباد از کمپ هاي مهاجرين استخدام شده بودند به جنگ رو آوردند؛ اما در اثر تير

اندازي عساكر رژيم و پرتاب بم هاي ساخت شوروي توسط پيلوت هاي نجيب از پا درآمدند. تعدادي از راكت هاي سكاد توسط مشاورين شوروي، كه پس از خروج رسمي نيرو هاي شوروي در كابل باقي مانده بودند، بر مواضع مجاهدين شليک گرديد. پيشروي مجاهدين بسوي جلال آباد متوقف گرديد. بحث و جدال در مورد اين كه نيروهاي كدام قوماندان در كدام محل مسقر شوند، در ميان قوماندانان آغاز گرديد. افسران آي اس آي در حمله شركت داشتند؛ اما در حفظ وحدت مجاهدين ناكام گرديدند. يک هفته گذشت؛ اما جلال آباد سقوط نكرد. جلال آباد براي دو هفته و سه هفته ايستاده گي نمود؛ اما حميد گل از سقوط جلال آباد به حكومت بوتو اطمينان مي داد. تلفات مجاهدين زياد گرديد. تعداد زخمي ها و كشته هاي مجاهدين به هزاران نفر رسيد؛ اما جلال آباد و ميدان هوايي آن در دست نيروهاي نجيب باقي ماند. با وجود آوردن بم هاي مخصوص وخريد موتر ها براي قوماندانان راه سروبي مسدود نگرديد. نجيب كه از مقاومت عساكرش در جلال آباد خورسند بود در مقابل خبر نگاران در كابل ظاهر شده و از موضع قدرت حرف زد. رژيم نجيب و دولت شوروي به اين فكر شده بودند كه شايد مجاهدين قدرت تصرف كابل را نداشته باشند. پس از مقاومت رژيم در جلال آباد كمک هاي شوروي به رژيم افزايش يافت. رژيم در حال نزع. شوروي از پايگاهي در ازبكستان ماهانه به ارزش 300 مليون دالر مواد غذايي و مرمي را توسط طيارات بزرگ به كابل انتقال مي داد.

كمک شوروي براي رژيم دوچند كمک امريكا و سعودي به مجاهدين بود. رسيدن كمک هاي زياد شوروي روحيه عساكر رژيم و مليشا هاي آن را تقويت مي نمود.

مامورين سي آي اي كه از جنگ جلال آباد نا اميد شده بودند به يک قوماندان شيعه در كابل راكت هاي ستنگر دادند تا طيارات باربري شوروي را هدف قرار دهد. افراد قوماندان مذكورتا نزديكي ميدان نفوذ نموده يک راكت را فير نمود؛ اما فشنگ آتش شده از سوي طياره باعث گمراهي راكت شده و به هدف نخورد. حمله فلم برداري شده و فلم به سي آي اي منتقل شد.

سي آي اي افرادي را استخدام كرد كه ماده "بوران كار بايد" را در تانک تيل وسايط رژيم مي انداختند تا سبب جام شدن ماشين آن ها گردد. هيچ كدام از اين تكتيک موثر ثابت نشده و گارنيزيون نجيب در جلال آباد در جاي خود باقي ماند. مامورين آي اس آي كمپاين تبليغاتي عليه نجيب را شدت بخشيد و با به كارگيري كست هاي ويديويي به تبليغات وسيع دست زدند. نجيب جنگ تبليغاتي خود را توسعه داد. پروگرام هاي راديو و تلويزيون نجيب حكمتيار و گروه هاي اسلام گرا را آله دست پاكستان معرفي مي نمودند. اينكه افغان ها از اين جنگ چه برداشتي داشتند مشكل است، با قاطعيت در مورد سخن گفت. تعداد زياد مردم از جلال آباد مهاجر شدند. مردم عادي انتظار يكطرفه شدن جنگ را داشتند تا بتوانند به خانه هاي شان برگردند.

فاجعه خونبار جلال آباد "مكويليم" را بيشتر از گذشته متقاعد ساخته بود كه آي اس آي و سي آي اي در جهت نا درست در حركت اند. او نمي دانست كه چرا سفير اوكلي به همكاري بيردن با استخبارات پاكستان و گروه هاي افراطي

"حكمتيار" و "سياف" اعتراض نمي كرد. او از اين موضوع نا خورسند بود كه سياست امريكا در پشتيباني از دولت موقت مجاهدين قرار گرفته بود، در حاليكه اين دولت فقط بر روي كاغذ وجود داشت و از سوي استخبارات پاكستان و سعودي تمويل مي گرديد.

در ماه فبروري حكومت "بوش" عمليات مخفي سي آي اي در حمايت از مجاهدين را مجدداً تأييد نمود. حكومت بوش بر هدف اين عمليات تجديد نظر نمود. هدف اكنون "حق تعيين سرنوشت توسط مردم افغانستان تعيين گرديده بود". مكويليم فكر مي كرد تعيين سرنوشت واقعي ضرورت آن را دارد كه سي آي اي بايد از پلان آي اس آي حمايت نكند. او معتقد بود كه اجنداي آي اس آي مانع عمده در راه آزادي افغانستان بود. در داخل سفارت امريكا در اسلام آباد اختلافات شديدتر گرديده بود. تحقيق در مورد عادات شراب نوشي و روابط جنسي مكويليم به جايي نرسيد؛ اما تحقيق جديد در مورد استفاده نادرست از اطلاعات مخفي به راه انداخته شد. بيردن و اوكلي مي گفتند كه مكويليم در سفرهايش به پشاور و كويته بايد توسط مامورين سي آي اي همراهي شود. مكويليم اين پيشنهاد را توهين به خود تلقي نمود و بيشتر از گذشته مصمم تر به ابراز نظريات خود گرديد. در بخش مخابرات سفارت هر پيام كه به واشنگتن ارسال مي شد، به شكل مشكوک مورد ارزيابي قرار مي گرفت. اوكلي نظريات اعتراض آميز مكويليم در راپور ها را سانسور مي كرد .

مكويليم بعضي از اين راپور ها را اصلاح مي كرد؛ ولي برخي از انتقادات را نا ديده گرفته راپور را به صلاحيت خود مخابره مي كرد. مكويليم فكر مي كرد اوكلي يک راپور او را در مورد دستگيري بعضي از راكت هاي ستنگر توسط دولت ايران حفظ نموده بود. تا در يک وقت ديگر او در اتاق مخابره پيام اوكلي را ديد كه در آن گفته بود كه "قرار داشتن افغانستان در ساحه نفوذ پاكستان به نفع امريكا است." مكويليم از اين پيام فوتوكاپي گرفته تا از آن عليه اوكلي استفاده كند.

در حاليكه شوروي به خروج نيروهايش از افغانستان آماده گي مي گرفت، ايالات متحده امريكا تصميم گرفته بود تا افغان ها را در مذاكرات دست يابي بر صلح كمک نكند؛ زيرا فكر مي كرد رژيم "نجيب" به زودي سقوط خواهد كرد. سي آي اي تشويش داشت كه مذاكرات سياسي عمليه خروج نيروهاي شوروي را كندتر خواهد نمود.

"مکویلیم" عقیده داشت که انکشاف اوضاع تشویش سي آي اي بي مورد بود. او مي گفت: "به خاطر اینکه پاکستان نتواند یک رژیم ضد امریکایي مورد نظرش را در کابل به قدرت برساند، و به خاطر پایان دادن به درد و رنج مردم ملکي در افغانستان و ایجاد یک حکومت با سیاست هاي اعتدالي در افغانستان، امریکا باید کمک هاي مخفي نظامي خود به مجاهدین را کمتر ساخته در جهت یک راه حل همه جانبه سیاسي توجه نماید."

به عقیده او به قدرت رسیدن حکومت موقت مجاهدین، که در تحت نفوذ اسلام گرا ها قرار داشت، منجر به حق تعیین سرنوشت واقعي توسط مردم افغانستان نخواهد شد. او طي پیامي به واشنگتن نوشت که تشکیل یک حکومت بي طرف در افغانستان سبب مي شود تا روشنفکران افغانستان که در خارج زنده گي مي کنند به وطن برگشته و از استعداد هاي آن ها در ایجاد یک حکومت با ثبات کار گرفته شود. با تشکیل یک حکومت با ثبات راه براي بازگشت مهاجرین و بازسازي کشور گشوده میشد. او در پیام خویش نوشت امریکا نباید منتظر نتایج جنگ هاي تابستان باشد، زیرا به دلایل انساني و سیاسي این کار "خطرات جدي" را در پي خواهد داشت.

در حالیکه اختلاف مکویلیم با "اوکلي" و "بیردن" عمیق تر مي شد، نظریات او طرفداران جدیدي در دولت امریکا پیدا مي نمود. رئیس استخبارات وزارت خارجه امریکا نظریات او را مورد تائید قرار داده بود. استخبارات انگلیس نیز نظریات مکویلیم را تائید مي نمود. آن ها خواهان آن بودند که سي آي اي از راه حل نظامي به طرفداري "حکمتیار" که از سوي آي اس آي پیشنهاد شده بود، دست بردارد. انگلیس ها مي گفتند ارسال سلاح و مهمات به مجاهدین ادامه یافته فشار نظامي بر دولت نجیب حفظ شود؛ اما در عین زمان امریکا یکجا با ملل متحد براي در یافت یک راه حل سیاسي همکاري کند. تشکیل یک دولت بي طرف متشکل از روشنفکران افغان مقیم امریکا و اروپا، تکنوکرات هاي مقیم کابل، شخصیت هاي طرفدار "شاه" از قندهار و بعضي از قوماندانان موثر چون "احمد شاه مسعود" مي توانست یک راه حل باشد؛ اما سي آي اي بر موضع خود در دفاع از موقف استخبارات پاکستان پا فشاري مي کرد.

بیردن به مکویلیم به صفت یک مزاحم نظر مي کرد. هر قدر نظریات مکویلیم توسط مامورین میان رتبه وزارت خارجه تکرار مي شد، سي آي اي در موضع خود بیشتر پا فشاري مي نمود. به عقیده بیردن به خاطر موجودیت خط دیورند نباید تصور کرد که افغانستان سیاسي و مجزا از پاکستان وجود داشته مي تواند. با غلط ثابت شدن پیش بیني هاي سي آي اي در مورد پیروزي سریع مجاهدین مذاکرات میان ارگان هاي مختلف دولت امریکا روي موضوع افغانستان شکل نا خوشایندي به خود گرفته بود .

مامورین سي آي اي احساس مي کردند که آن ها با آغاز خروج نیروهاي شوروي از افغانستان تغییرات لازم را در کار خود وارد نموده اند. در عکس العمل به انتقادات بیروني، آن ها بدون در جریان قرار دادن آي اس آي به قوماندان هاي مهم مجاهدین مستقیماً تماس برقرار نموه و کمک هاي بشري را در پهلوي کمک هاي نظامي افزایش دادند. این مامورین مي گفتند که مکویلیم به خاطري از عملیات سي آي اي انتقاد مي کند که در جریان کامل این عملیات قرار ندارد. مثلاً آن ها کمک هاي خود به مسعود در ساحه بازسازي را اضافه نمودند و با استفاده از این کمک ها مسعود به اعمار سرک ها و جوي ها پرداخت.

مامورین سي آي اي پیشنهاد راه حل سیاسي را که توسط مکویلیم، وزارت خارجه امریکا و انگلیس ها توصیه مي شد، غیر عملي میدانستند. مامورین سي آي اي استدلال مي کردند که هیچ حکومت با ثبات در کابل بدون کمک پاکستان بوجود آمده نمي تواند. مجاهدین وابسته به همه گروه ها خواهان به پیروزي رسانیدن جهاد اند؛ براي آن ها این کار حق تعیین سرنوشت است. به عقیده سي آي اي حکمتیار و تنظیم هاي صاحب اندیشه اخواني را مى تواند مهار کرد..

اوکلي در موقعیت دشوار قرار گرفته بود. اوفکر مي کرد که مشکل مکویلیم این بود که مي خواست سیاست امریکا را از سطح پائین نظام اداري تغییر دهد در حالیکه این کار عملي نبود. وزارت خارجه و سي آي اي بر سر موضوع افغانستان اختلاف نظر داشتند .تنها قصر سفید و کابینه رئیس جمهور بود که مي توانست به این اختلاف ها پایان دهند و این کار از سفارت امریکا در اسلام آباد ساخته نبود. "جیمز بیکر" از اهل تکساس که در گذشته به حیث رئیس دفتر قصر سفید و وزیر مالیه در اداره ریگن انجام وظیفه نموده بود، به حیث وزیر خارجه جدید امریکا مقرر شد. او نسبت به پاکستان و افغانستان علاقه شخصي چنداني نداشت. اوکلي فکر مي کرد که او حاضر نیست با سي آي اي در مورد تغییر سیاست امریکا در افغانستان مقابله کند. درین صورت سفارت امریکا در اسلام آباد چاره یي نداشت مگر اینکه مطابق رهنمود هاي سابق عمل نماید که سي آي اي را در رأس امور افغانستان قرار دهد که همکاري با استخبارات پاکستان در قضایاي افغانستان جزئي از آن پالیسي بود.

اوکلي به این نتیجه رسیده بود که باید ماموریت مکویلیم در اسلام آباد خاتمه یابد. شیوه کار مکویلیم، اوکلي، معاون او و بیردن رئیس ستیشن سي آي اي را ناراض ساخته بود. در بهار آن سال کانگره یک نماینده به سطح سفیر براي افغانستان منظور نمود. این کار به ابتکار سناتور "گوردن همفري" صورت گرفته بود. چون مکویلیم یک مامور عالي رتبه نبود، باید شخص دیگري به حیث سفیر مقرر مي شد. در نظر بود او معاون سفیر مقرر شود؛ اما اوکلي مداخله نمود و او را به صورت فوري از اسلام آباد تبدیل نمود.

مکويليم در نامه خداحافظي که به اوکلي نوشت، گفت: "مخالفت هاي او با اوکلي شخصي نه بل مبني بر اصول بود". در اين نامه مکويليم نوشته بود که او با نحوه کار با آي اس آي مخالف بوده و از اينکه امريکا در جهت حل سياسي قضيه افغانستان گام بر نداشته مرتکب اشتباه شده است.

در يک دره در جاجي در بيست کيلومتري مرز با پاکستان مامـــورين سي آي اي يک مرکز مخابره براي مجاهدين تأسيس نمودند. اين مرکز در نزديک کمپ عرب هاي جهادي قرار داشت. آن ها درين ساحه سنگرها و سوف ها براي ذخيره مهمات نيز ساخته بودند. در طول جهاد از اين منطقه به حيث نقطه نفوذ به داخل افغانستان مخصوصاً در اطراف کابل کار گرفته مي شد. کمي دور تر در شمال اين منطقه يک سلسله ارتفاعات وجود داشت که به نام توره بوره ياد مي شد. از اين ارتفاعات به حيث مرکز فرماندهي براي جلال آباد کار گرفته مي شد. دره هاي اطراف توره بوره با کابل فاصله نزديک داشت، در اين منطقه کمپ هاي زيادي مربوط به حکمتيار و "استاد سياف" وجود داشت. کمپ تريننگ عرب هاي مربوط به "لادن" در 30 ميلي جنوب توره بوره، در منطقه جاجي موقعيت داشت.

اگر چه مامورين سي آي اي اجازه ورود به خاک افغانستان را نداشتند؛ اما آن ها گاه گاه در همراهي با مامورين آي اس آي و افغان هاي مورد اعتماد به اين کار دست مي زدند. بيردن و "گري شرون" گاه گاه به منطقه جاجي در افغانستان مي رفتند. "فرنک اندرسن" مسؤول بخش عمليات افغانستان سي آي اي در امريکا براي بررسي وضعيت لوژستيکي به پاکستان پرواز نموده بود. اندرسن استدلال مي کرد که پس از خروج نيروهاي شوروي بايد عمليات سي آي اي در افغانستان متوقف شود؛ ولي نظر وي مورد قبول قرار نگرفته بود. در روز هاي اخير او وقت زياد ی را در دفاع از نزديکي سي آي اي با آي اس آي در امور مربوط به افغانستان که از جانب طرفداران مکويليم و اعضاي کانگره طرفدار مسعود از آن انتقاد مي شد، به مصرف مي رساند. در دفاع از چنين پاليسي بيردن و اندرسن باهم متحد بودند. آن دو تصميم گرفتند که باهم در معيت مامورين آي اس آي به علي خيل در جاجي رفته و از مرکز مخابرات آنجا ديدن نمايند در علي خيل آن ها يک پوستر تبليغاتي آي اس آي را که نشان مي داد يک خرس زخمي روسي مورد اصابت مرمي هاي ستنگر قرار گرفته و زوزه مي کشد را به دست آوردند. آن دو اين پوستر را به عنوان علامهت پيروزي در دروازه گارنيزيون علي خيل که از طرف کمونيست ها تخليه شده بود نصب نمودند. در راه بازگشت، آن ها از ساحه غند استاد سياف عبور نمود و با يک عرب داوطلب که دروازه کنترول افراز کرده بود مواجه شدند. آن ها با اين عرب به مشاجره آغاز نمودند. عرب مذکور که با کلاشينکوف مجهز بود آن ها را به مرگ تهديد مي کرد. او تفنگ خود را به سوي افسران سي آي اي نشانه گرفته مي گفت کافرها نبايد به افغانستان بيايند. اندرسن و بيردن که ترسيده بودند، خود را در عقب جيپ کشيد و از طريق ترجمان افغاني خويش با عرب مذکور به صحبت ادامه دادند. بالآخره عرب مذکور با دل ناخواسته به آن ها اجازه داد تا منطقه را ترک کنند.

اين اولين مقابله مستقيم ميان افسران سي آي اي و يک داوطلب عرب بود؛ اما کمتر کسي در سي آي اي در باره اثرات ناگوار چنين برخوردي بر انکشافات بعدي فکر مي کرد. مامورين سي آي اي مطالب زيادي را در باره عرب ها و فعاليت هاي شان به مرکز آن سازمان در "لنگلي" مخابره مي نمودند. در تابستان 1989 مامورين سي آي اي فعاليت عرب ها در پکتيا و مناطق سرحدي ديگر را يک انکشاف خطرناک توصيف نموده بودند.

راپور ها از ايجاد مزاحمت براي کاروان هاي اکمالاتي مجاهدين از سوي داوطلبان الجزايري داده مي شد. هم چنين دعوتگران مذهب وهابي بر قبرستان هايي که با بيرق تزئين شده بودند دست اندازي مي کردند و اين کار باعث تشنج ميان آن ها و مردم محل مي گرديد. ژورناليست هاي غربي نيز تجارب تلخي از مقابله با داوطلبان عرب داشتند. در سال 1989 سي آي اي تعداد عرب هاي داوطلب در پکتيا را به 4000 تن تخمين کرده بود که اکثريت آن ها رابطه نزديک با استاد سياف داشت و از حمايت استخبارات سعودي و موسسات خيريه خليج برخوردار بودند.

برخورد اندرسن و بيردن با عرب هاي داوطلب سبب شد تا در ستيشن اسلام آباد حالت نارضايتي نسبت به عرب ها پديد آيد؛ اما در باره تغيير پاليسي صحبتي نمي شد. سي آي اي فکر مي کرد، اگرچه روش عرب ها ناخوش آيند است؛ اما آن ها نزديک به رهبراني چون حکمتيار که داراي قوماندانان موثر در نزديکي کابل و خوست اند مي باشند، در طول سال 1989 سي آي اي سلاح و مهمات و کمک هاي بشري زيادي را به پکتيا که در آنجا عرب ها در حال توسعه نفوذ خود بودند ارسال نموده سعودي ها را نيز تشويق به چنين کاري مي نمود.

"جلال الدين حقاني" در مرکز اين فعاليت ها در سر حد قرار گرفته بود. او يکي از قوماندان هاي بدون ترس مجاهدين با ريش انبوه بود که در سال هاي اخير جهاد با استخبارات پاکستان و سعودي رابطه نزديک برقرار نموده بود. ساحه عمليات حقاني در جنوب ساحه فعاليت "بن لادن" قرار داشت و افسران سي آي اي در اسلام آباد او را از موثرترين قوماندانان پشتون به حساب مي آوردند.

او ميزبان اولين گروه هاي عرب در سال 1987 بود. او زماني که در جنگ زخمي شد، در يکي از بهترين شفاخانه هاي سعودي تداوي گرديد. حقاني در مراسم سالانه حج با بسياري از شيخ هاي ثروتمند عرب تماس برقرار مي نمود. استخبارات سعودي او را در برقراري اين تماس ها کو مک مي نمود. حقاني با بن لادن و افسران سي آي اي تماس مستقيم داشت. سي آي اي و آي اس آي از پايگاه حقاني براي آزمايش سلاح ها و تکتيک هاي جديد کار ميگرفتند. حقاني سلاح زياد بدست مي آورد و از اين سلاح ها در تجهيز داوطلبان عرب نيز کار مي گرفت. حقاني مورد اعتماد کامل سي آي اي قرار داشت.

در پايگاه حقاني در پکتيا و در دفاتر عرب ها در پشاور در تابستان 1989 فضاي نا رضايتي حاکم بود. مشاجره ميان داوطلبان عرب در اين سال در گرفت. اکنون که روس ها رفته بودند چه چيزي اتحاد نيروهاي جهادي را حفظ مي کرد. رابطه ميان "بن لادن" و "عبدالله عزام" متشنج تر شده بود. آغاز جنگ داخلي ميان مسعود و حکمتيار عرب ها را به دو دسته تقسيم نمود. بخاطر اينکه حکمتيار در پشاور مستقر بود و در آنجا عرب هاي زياد رفت و آمد مي کردند، و به خاطر تماس هاي زيادي که او با شبکه اخوان المسلين داشت، حکمتيار عرب هاي زياد تري را نسبت به مسعود به خود جلب نمود؛ اما عده از عرب ها به شمول داماد الجزايري "عبدالله عزام" از مسعود حمايت مي کردند. عبدالله عزام يک گروه مصالحتي عرب را تشکيل داد که 200 تن عضو داشت. اين گروه بايد به افغانستان سفر نموده. با استفاده از تعاليم اسلام ميان گروه هاي درگير مجاهدين مصالحه مي نمودند؛ اما حکمتيار و مسعود باهم حاضر به مصالحه نبودند. در پشاور حکمتيار به کشتار و تخويف مخالفين خود ادامه داد و در داخل عليه نيروهاي مسعود دست به حمله زد. روز 9 جولاي 1989 نيروهاي حکمتيار يک گروه از قوماندانان مسعود را در شمال کمين زده سي نفر به شمول هشت فرمانده عمده او را کشتند. مسعود جهت دستگيري قاتلين دست به عمل زد. در شمال کشور جنگ ميان دو طرف در گرفت و در نتيجه صدها نفر کشته و يا زخمي شدند. در تابستان همان سال عبدالله عزام از طريق زمين جهت ديدن مسعود به تخار رفت. او مسعود را با ناپلئون مقايسه نمود. با نزديک شدن عبد الله عزام به مسعود حکمتيار اعتماد خود بر او را از دست داد. عبد الله عزام مي خواست ميان حکمتيار و مسعود آتش بس برقرار کند؛ اما حکمتيار بر تخريب عليه مسعود ادامه داد. اين در حا لی بود که اسامه بن لادن از حکمتيار پشتيباني مي کرد. در نتيجه رابطه او با عبدالله عزام بيشتر از پيش تيره گرديد.

در يونورستي تاون پشاور در ميان عرب ها بحث هاي اسلامي نيز در جريان بود. حکمتيار و مسعود در اين نکته متفق بودند که کمونيزم و کاپيتاليزم هردو ريشه در انديشه هاي جاهلي دارند. هردو نفر به اين عقيده بودند که اسلام نه تنها يک عقيده شخصي بل مجموعه از قوانين و اصولي را در خود دارد که اساس درستي براي سياست و حکومت آماده مي نمايد. هدف از جهاد اين بود تا حکومت اسلامي در افغانستان تشکيل شده قوانين اسلامي در اين کشور تطبيق گردد؛ اما در دفاتر پشاور در آن سال طرفداران حکمتيار راه افراطي را انتخاب نمودند. آن ها طرفدار استفاده از نيرو عليه کساني بودند که با نظريات شان مخالف بودند. عرب هاي هوا خواه حکمتيار "حسني مبارک"، "بي نظيربوتو"، "صدام حسين" و "شاه اردن" همه را فاسد و قابل عزل مي دانستند. فتوا ها عموماً توسط فکس صادر مي گرديد. عبدالله عزام با اين روش مخالف بود. او معتقد به نظررهبران اخوان المسلمين اولي مصر بود که طرفدار تغيير تدريجي بودند .

عبدالله عزام طرفدار آن بود، تا وقت و انرژي براي پيروزي مجاهدين به مصرف برسد نه در جنگ عليه کشور هاي ديگر. بن لادن طرفدار به راه اندازي جنگ عليه رهبران گمراه در ساحه وسيعي بود. عبد الله عزام به داماد خود گفته بود که او از نحوه کار بن لادن ناراضي است. عزام مي گفت: "بن لادن در جهاد از سخاوت و حسن خلق کار مي گرفت؛ اما او تحت تاثير افراطي هاي عرب قرار گرفته در باره افغانستان توجه چنداني ندارد."

عبدالله عزام در باره آينده بن لادن به خاطر نزديکي اش با افراطي ها نگران بود؛ اما عزام بايد در باره آينده خود نگران مي بود. روز 24 نومبر وقتي که عزام مي خواست وارد مسجدي براي اداي نماز جمعه شود او و دوپسرش در يک انفجار به شهادت رسيدند. مجرمين پيدا نه شدند. اشخاص مختلف مي توانستند انگيزه يي براي ارتکاب اين جنايت داشته باشند. او که بنيان گذار "حماس" بود مي توانست هدفي براي اسرائيل باشد. رژيم کمونيستي کابل نيز دشمن او بود. حکمتيار در قتل هاي سياسي زياد ی دخيل بود و با عزام رابطه خوب نداشت. حتا بن لادن مورد سوء ظن قرار داشت؛ اما عرب هايي که با بن لادن آن وقت زنده گي مي کردند به اين احتمال بهاي کمتر مي دادند. در آن وقت بن لادن مرد چنين کارهايي نبود. او بيشتر مصروف گرفتن عکس و تبليغات بود. او پيروان راديکال داشت؛ و.مثل حکمتيار آبديده و بي رحم نه شده بود. بن لادن از فرصتي که در اثر مرگ عبدالله عزام بدست آمده بود استفاده کرد و توانست "عبدالله انس" داماد عبدالله عزام را کنار زده رهبري تشکيلات عرب ها را بدست بگيرد. بن لادن و طرفداران راديکال او اين تنظيم جديد را القاعده نام گذاري کردند. قاعده نام کمپ عرب ها در جاجي بود و نام گذاري اين تشکيل به نام آن کمپ به خاطر زنده نگهداشتن نقش بن لادن در جهاد عليه شوروي در اذهان بود.

بن لادن در باره مسائل مأوراي افغانستان فکر مي کرد. او فکر مي کرد وقت آن رسيده تا عليه رهبران فاسد کشور هاي اسلامي جهاد اعلان شود. او فاميل خود را به جده منتقل کرد. بن لادن به رفت و آمد به پاکستان ادامه مي داد، اما رغبت چنداني به گذرانيدن وقت در سرحدات افغانستان نداشت. او دشمنان ديگري را در ذهن خود داشت.

فصل یازدهم

"پیـل ســرکش"

"پیترتامسن" در سال 1989 جاي "مکویلیم" را به حیث سفیر خاص امریکا براي مجاهدین افغانستان گرفت. تامسن یک دیپلومات حرفه یي بود که قبل از تقررش به این سمت به حیث معاون سفیر در چین ایفاي وظیفه مي کرد.

تامسن در ایام ماموریت خود به حیث نماینده خاص در واشنگتن زنده گي نمود؛ ولي به سفر هاي متعدد به پاکستان مي پرداخت. در نظر بود پس از تصرف کابل توسط مجاهدین او به حیث سفیر امریکا در کابل مقرر شود. پیتر در پاکستان مانند مکویلیم به سفر به کویته و پشاور پرداخته با قوماندان هاي مستقل و کارکنان سیاسي احزاب جهادي ملاقات مي نمود. او با "یحي" و "احمد ضیاء" برادران "احمد شاه مسعود" ملاقات نمود. از آن ها در باره کشتار قوماندانان جمعیت توسط حزب اسلامي در شمال و سایر انکشافات معلومات بدست مي آورد. او با "عبدالحق" که از دوستان قبلي خود در سي آي اي علناً انتقاد مي نمود، نیز ملاقات مي نمود. عبدالحق از آي اس آي به خاطر جانبداري از"حکمتیار" و اسلام گراها انتقاد مي نمود. روشنفکران افغاني که در خارج زنده گي مي کردند از امریکا مي خواستند با "ظاهر شاه" در روم مذاکره نماید. پشتون ها ظاهرشاه را سمبول وحدت ملي مي پنداشتند. تامسن جریانات ملاقات ها را در پاکستان چنین خلاصه نموده به واشنگتن مخابره نمود: "افغان ها در مخالفت با "نجیب" متحد اند؛ اما آن ها از اسلام گرا هایي چون حکمتیار نیز نگران بوده از مداخله استخبارات پاکستان در مسائل جنگي افغانستان ناخورسند اند."

برداشت هاي تامسن شک دولت امریکا در باره عملیات مخفي سي آي اي را افزایش داد. ناکامي عملیات براي تصرف جلال آباد موضع مکویلیم و کانگره را تقویه نمود. سي آي اي از سوي کانگره به خاطر نحوه توزیع سلاح و مهمات تحت فشار قرار داشت. جنگ علني میان حکمتیار و مسعود در گرفته بود. اکنون این سؤال مطرح بود که آیا ممکن است مجاهدین براي براندازي رژیم نجیب باهم متحد شوند؟

مجاهدین هیچ ولایتي را پس از خروج نیروهاي شوروي متصرف نه شده بودند. فروپاشي دیوار برلین وضعیت ستراتیژیک افغانستان را تغییر داد. نجیب اگرچه خطري در کابل به حساب مي آمد؛ اما او دیگر پیشآهنگ یک قدرت سلطه طلب چون "شوروي" به حساب نمي آمد. هشدارهاي مکویلیم در برابر خطر بنیاد گرایي اسلام، گوش شنوا در واشنگتن پیدا کرده بود. نحوه برکناري مکویلیم به خاطر ابراز نظریات انتقاد آمیزش باعث نارضایتي در میان مامورین وزارت خارجه امریکا گردیده بود. در خزان همان سال در واشنگتن تامسن ریاست گروپي از بخش هاي مختلف دولت امریکا را به عهده داشت که به صورت مخفي مامور بررسي سیاست امریکا در قبال افغانستان شده بودند. راپور هاي بخش هاي مختلف دولت امریکا در باره افغانستان از سال 1988 تا سال 1989 مورد بررسي قرارگرفته و واضح گردید که میان بخش هاي مختلف دولت در زمینه اختلاف نظر وجود داشت. در مورد این موضوع که آیا همکاري نزدیک سي آي اي با احزاب اسلام گرا به نفع امریکا بود یا به ضرر آن، هر ارگان نظر خود را داشت.

گروه کاري افغانستان تحت نظر پیتر تامسن با الهام از نظریات مکویلیم ضرورت اتخاذ یک پالیسي جدید را ضروري خواند. این گروه با پروگرام سي آي اي مبني بر سقوط رژیم نجیب، که خواست اکثریت افغان ها بود، مخالفت نکرده بلکه آن را در راستاي بر آورده شدن حق تعیین سرنوشت تائید نمود. در عین زمان گروه کاري به خاطر مقابله با نفوذ تندروان در دولت شوروي وجود فشار نظامي را ضروري تشخیص نمود. گروه کاري در پهلوي یک پلان نظامي بر ضرورت داشتن یک پروگرام سیاسي تأکید نمود. تامسن یک طرح جدید را تدوین کرد که در آن در پهلوي فشار نظامي براي بر اندازي رژیم نجیب، تلاش سیاسي براي به قدرت رسانیدن یک حکومت معتدل و نماینده مردم در کابل توصیه شده بود.

وزارت خارجه امریکا مذاکرات سیاسي به خاطر منزوي ساختن رژیم نجیب ،هم چنان حزب حکمتیار و "استاد سیاف" را آغاز نمود. امریکا با شوروي، حکومت "بي نظیربوتو"، و شاه سابق به خاطر جستجوي یک راه حل سیاسي به مذاکره آغاز نمود. وزارت خارجه استدلال مي کرد که سیاست امریکا دیگر در گرو حکمتیار و استخبارات پاکستان قرار ندارد.

در عین زمان سي آي اي به عملیات مخفي به خاطر سقوط نجیب ادامه داد. هدف آن بود تا بر اثر استفاده از نیروي نظامي یا نجیب وادار به کناره گیري از قدرت شده یا هم به زور از قدرت کنار زده شود.

سي آي اي به همکاري با استخبارات پاکستان ادامه داده در عین زمان دادن سلاح و مهمات به صورت مستقیمرا به قوماندانان آغاز نمود. تامسن آرزومند بود تا دولت موقت مجاهدین که اعتبار خود را از دست داده بود آنرا با تشکیل یک شورا که مرکب

از قوماندانان با شد تعویض کند. درین شورا باید قوماندانانی چون عبدالحق، مسعود و "اسماعیل خان" شامل مي بود. با تقویت چنین شورا، گروه کاري افغان فکر مي کرد، که امریکا مي تواند خود را از وابستگي با استخبارات پاکستان و تنظیم هاي افراطي مجاهدین نجات دهد. پالیسي جدید امریکا را از تعقیب اجنداي استخبارات سعودي و پاکستان دور مي ساخت.

تامسن در اوایل سال 1990 به پاکستان رفت تا پالیسي جدید را به اطلاع دولت پاکستان برساند. "اوکلي" ملاقاتي براي او در وزارت خارجه پاکستان ترتیب نمود. درین ملاقات به نماینده گي از سي آي اي شخصي بنام "هیري" شرکت نمود. از طرف آي اس آي یک دگروال براي گرفتن یاد داشت شرکت نمود. تامسن آي اس آي را به این امید دعوت کرده بود که آن سازمان پالیسي جدید را بپذیرد و در تطبیق آن همکاري کند. تشریح پالیسي جدید یک ساعت را در بر گرفت. مامورین وزارت خارجه نسبت به این سیاست ابراز خورسندي کردند "یعقوب خان" وزیر خارجه پاکستان طرفدار مذاکرات سیاسي براي حل قضیه با شرکت شاه سابق بود.

تامسن مي خواست از اسلام آباد به ریاض برود تا با شهزاده "ترکي" موضوع را مطرح نما ید و از آن جا به روم رفته باب مذاکره را با شاه سابق باز نماید؛ اما در ظرف چند ساعت واضح شد که نظریات موافقي که در وزارت خارجه ابراز شده بود، گمراه کننده بود. بعد از جلسه در وزارت خارجه اوکلي و تامسن در سفارت آن کشور باهم حرف مي زدند که مسؤولین ستیشن سي آي اي وارد اتاق شده گفتند: "پیتر نمي تواند به روم برود زیرا این کار او باعث اخلال عملیاتي مي شود که توسط سي آي اي و آي اس آي قبلاً پلان شده است". او تشریح کرد که سي آي اي و آي اس آي روي یک عملیات جدید نظامي به خاطر سقوط رژیم نجیب کار نموده اند که با گرم شدن هوا عملي خواهد شد. قوماندان هاي مجاهدین در سرتاسر افغانستان آماده گردیده تا به حملات همزمان علیه شهر ها و راه هاي اکمالاتي رژیم دست بزنند. کارها آماده شده و مهمات در حال انتقال است. رئیس سي آي اي گفت: "اگر موضوع مذاکره با شاه سابق افشا شود بسیاري از رهبران اسلام گراي مجاهدین از آن آزرده خواهند شد". او هم چنین گفت: "که اگر مجاهدین احزاب اسلام گرا از بازگشت ظاهر شاه خبر شوند، به جنگ نخواهند پرداخت. در این صورت حکمتیار و احزاب اسلام گراي دیگر مانع عملیاتي خواهند شد که با دقت طرح ریزي شده است". تامسن به شدت غمگین گردید. او چیزي را مي خواست که سي آي اي به آن اعتراض داشت و آن منزوي ساختن رهبران افراطي مجاهدین در پشاور بود. "هیري" به واشنتگتن تماس گرفته و سي آي اي را در جریان صحبت هاي تامسن گذاشته بود. سي آي اي از وزارت خارجه خواست بود تا سفر تامسن به روم به تعویق بیفگند. . این آغاز کشمکش دیگر میان وزارت خارجه و سي آي اي بود، کشمکشي که توسط مکویلیم آغاز شده بود.

پیتر تامسن ساختار سیاسي آینده افغانستان را بر پایه دوران سلطنت ظاهر شاه پیش بیني کرده بود. خانواده شاهي از کابل بر افغانستان حکومت مي کرد. آنها از سیاست غیر مرکزي در رابطه با ولایات کار مي گرفتند. نظام سیاسي از اندیشه هاي اسلامي آب مي خورد؛ ولي سران اقوام در این نظام نقش تعیین کننده داشتند. این نظام یک قانون اساسي براي مردم در سال 1963 داد و در سال هاي 1965 و 1969 انتخابات براي تعیین اعضاي پارلمان صورت گرفت. با مطرح کردن نقشي براي ظاهر شاه در آینده افغانستان، وزارت خارجه امریکا امیدوار بود که زمینه را براي یک سیاست مدار دموکراتیک و معتدل در افغانستان مساعد سازد. هم چنین امید آن می رفت که بعد از سال ها جنک مجاهدیني چون عبدالحق و مسعود که پدران شان جزئي از نظام سیاسي دوران ظاهر شاه بودند در انتقال مسالمت آمیز قدرت نقش بازي کنند.

وزارت خارجه امریکا فکر مي کرد تلاش پاکستان براي به قدرت رسانیدن اسلام گرا ها سبب ادامه نا آرامي و بي ثباتي در افغانستان مي شود؛ اما تحلیل گران سي آي اي به قضیه افغانستان به شکل بدبینانه مي نگریستند. آن ها فکر مي کردند که صلح به افغانستان به آساني بر نخواهد گشت .بعضي از مامورین سي آي اي نفوذ پاکستان در افغانستان را اجتناب ناپذیر مي خواندند. آنها مي گفتند با وجود اظهارات دشمنانه آي اس آي و احزاب جهادي نزدیک آن بر علیه امریکا، این کشور نباید علیه تلاش پاکستان براي پخش نفوذ خود در افغانستان ممانعت ایجاد کند.

تامسن ورقي را در دست داشت که سي آي اي را متعهد به پالیسي جدید مي کرد؛ اما مامورین سي آي اي باید قانع ساخته مي شدند تا عملا از این سیاست پشتیباني کنند. بعضي از این مامورین بعضي از عادت هاي تامسن را آزار دهنده توصیف مي کردند. مثلاً تامسن عادت داشت که در میان صحبت بخندد مامورین سي آي اي مي گفتند خنده او در اثناي یک بحث جدي باعث نا رضایتي قوماندان هاي مجاهدین مي شود. تامسن خواست تا با نزدیکي به اوکلي موضع خود را در سفارت آن کشور در اسلام آباد تقویه کند؛ اما اوکلي یک متحد غیر قابل اعتماد بود. او گاه گاه از پالیسي تامسن علناً پشتیباني مي کرد؛ اما در اوقات دیگر در صحبت هاي خصوصي خود به او بي احترامي مي کرد. سي آي اي در پاکستان فعالیت هاي مخفي ومستقل از سفارت داشت. ستیشن سي آي اي در اسلام آباد یک چینل مخابراتي خاصي داشت که دیپلومات ها به آن دسترسي نداشتند. بسیاري از مامورین سي آي اي در اسلام آباد و واشنگتن پلان تامسن را غیر عملي تصور مي کردند. به نظر آن ها این پلان سبب مي شد تا توجه از کار اصلي که سقوط رژیم نجیب بود، منحرف شود. آن ها مي گفتند در باره نوعیت حکومت آینده افغانستان افغان ها خود تصمیم خواهند گرفت. آن ها پیشبیني مي کردند که شاید اوضاع به ریزذ. آن ها مي گفتند امریکا نباید رهبر سیاسي افغان ها را

انتخاب کند، هيچ کسي به شمول مسعود قادر به کنترول اوضاع در افغانستان نخواهد بود. اين در حالي بود که رئيس جمهور امريکا خود را به حق تعيين سرنوشت توسط مردم افغانستان متعهد کرده امريکا مکلف شده بود تا با همکاري نزديک با آي اس آي و استخبارات سعودي اين هدف را تعقيب کند. مامورين بخش شرق نزديک سي آي اي مي گفتند که به گروپ حکمتيار و سياف خوشبين نيستند؛ اما متعهد به حل قضيه افغانستان از طريق نظامي اند.

يک هيئت نظامي پاکستان بصورت مخفي به واشنگتن سفر نمود تا زمينه را براي طرح حمله بهاري در سال 1990 آماده سازد. اين طرح شامل پشتيباني از تشکيل يک اردو از سوي طرفداران حکمتيار بود که بنام "لشکر ايثار" ياد مي شد. هدف آن بود تا حکمتيار براي مقابله با اردوي غير منظم مسعود در شمال آماده ساخته شود. اردوي حکمتيار به حيث يک تشکيل عمده نظامي در دست گروه هاي افراطي بود که هم بايد درافغانستان عمل مي کرد و هم از آن در کشمير استفاده مي شد.

ستيشن سي آي اي در اسلام آباد در زمستان همان سال تلاش کرد تا زمينه حملات هم آهنگ عليه راه هاي اکمالاتي رژيم را آماده کند. در قسمتي از پلان گذاري آي اس آي شامل بود؛ اما سي آي اي به طور مستقل با قوماندانان ارتباط برقرار نمود. سي آي اي به اين عقيده بود که اگرچه نيرو هاي مجاهدين پراگنده بود و در ميان آن ها درگيري صورت مي گرفت، اگر آن ها به حملات سرتاسري عليه راه هاي اکمالاتي رژيم دست بزنند زمينه به پيشروي نهايي به سوي کابل آماده مي شد.

افسران آس اي آي در زمستان سال 1989-1990 با افسران آي اس آي به خاطر آماده گي براي حمله پيش بيني شده بار ها ملاقات نمودند. آن ها با حکمتيار ملاقات رو در رو نموده براي او امکانات آماده کردند. قرار بر آن شد تا نيروهاي حکمتيار با آغاز عمليات ميدان هوايي بگرام را تحت حملات راکتي قرار دهد.

در اين عمليات سي آي اي نقشي براي مسعود در نظر گرفته بود. "گيري شرون" به پشاور رفته از طريق مخابره با مسعود صحبت نمود. وعده داد تا براي مسد ودساختن شاه راه سالنگ مبلغ 500.000 دالر بپردازد. پول پرداخت شد. سي آي اي فکر مي کرد با مسدود شدن سالنگ و آغاز حملات برخوست و کابل رژيم نجيب توان دفاع از خود را را نخواهد داشت؛ اما نيرو هاي مسعود مطابق به خواست سي آي اي عمل نکر دند. سي آي اي بسيار نا را حت بود و از نارضايتي شان مسعود را مطلع ساخت. پلان طرح شده از سوي سي آي اي عملي نشد، زيرا مجاهدين انگيزه ای برای جنگ نداشتند و در ميان شان اختلاف زيا دی وجود داشت. نتيجه آن شد که نجيب در قدرت باقي بماند.

با نزديک شدن بهار، سي آي اي اطلاعاتي بدست آورد که آي اس آي به طور يک جانبه داخل اقدام شده تا حکمتيار را در کابل به قدرت برساند. اطلاعات حاکي از آن بود که يک شيخ ثروت مند عرب بنام "اسامه" مليون ها دالر را براي عملي شدن اين کار در اختيار آي اس آي قرار داده است.

ستيشن سي آي اي در اسلام آباد اين معلومات را به مرکز مخابره نمود. روز 7 مارچ 1990 دسيسه طرح شده در کابل بر ملا شد. طيارات وفادار به "شاه نواز تني" وزير دفاع نجيب، بر قصر رياست جمهوري حمله کرد و بر بام هاي آن بمب ريختند تا نجيب را بر سر ميز کارش به قتل برسانند. ستون هاي زرهي طرفداران تني به جنوب شهر يورش برد تا دالاني را براي ورود واحد هاي لشکر ايثار حکمتيار به کابل باز کنند. معلوم نيست که سي آي اي از اين پلان چه وقت خبر شد و عکس العمل آن در اين زمينه چه بود ؟؛ اما اين حادثه بسياري از مامورين سي آي اي را معتقد ساخت که آي اس آي در رابطه با حکمتيار هيچ وقت با آن ها صادق نبوده است.

با شکست کودتاي تني، مسعود در مناطق خود نفوذش را حفظ نمود. تلاش هاي سي آي اي به خاطر کشانيدن مسعود در عملياتي که هدف آن به قدرت رسانيدن حکمتيار در کابل بود حتماً سؤالاتي را در ذهن مسعود ايجاد کرده بود.مسعود به ميانجي گری هاي عرب گفته بود که هنوز خواهان آن نيست که با حکمتيار به جنگ همه جانبه دست بزند. مسعود نمي خواست مستقيماً با آي اس آي درگير شود. او آرزومندي اش را براي ايفاي يک نقش عمده در حکومت در کابل بي پرده بيان نمود. مسعود اميد چنداني به تحت تصرف در آوردن مناطق پشتون نشين نداشت. اينکه او تا چه حد حاضر به مذاکره با رهبران پشتون بود، واضح نيست؛ اما پيتر تامسن مي گفت که شوراي قوماندانان وسيله خوبي براي چنين مذاکرات است. يک چيز واضح بود، و آن اينکه مسعود نمي توانست ببيند که حکمتيار کابل را تصرف کند و او عکس العمل نشان ندهد. در بهار آن سال مسعود مهمات ذخيره کر و با ايجاد اتحاد با گروه هاي ديگر در شمال ادامه داده منتظر نشست.

آرزومندي حکمتيار به همکاري با يک چهره افراطي کمونيست چون شاه نواز تني باعث نفرت بسياري از افغان ها از اين کار شد. اين انکشاف موضع پيرتامسن را در واشنگتن تقويه نمود. کودتاي حکمتيار و تني نشان داد که خط حايل ميان دو طرف درگير در جنگ سرد ميان مجاهدين و کمونيست ها به سرعت کمرنگ تر مي گرديد. دو افراطي از دو قطب متقابل در جنگ سرد افغانستان باهم اتحاد برقرار مي نمودند. تامسن و متحدين او فکر مي کردند براي امريکا ضروری است تا يک ائتلاف ميانه رو و متمايل به مرکز را در ميان مجاهدين تقويت نما يدو در راه ايجاد يک سياست با ثبات بعد از جنگ در افغانستان تلاش کند.

وزارت خارجه امریکا بر این عقیده بود که استخبارات سعودي به حیث مهم ترین دست مخفي در جنگ افغانستان عرض وجود نمود است و هیچ تلاش جدید بدون همکاري شخص "ترکي الفیصل" به ثمر نخواهد رسید. به همین خاطر پیتر تامسن و همکاران وي به سفرهاي منظم به ریاض آغاز نمودند. شهزاده ترکي به حیث شخصیت مرموز باقي مانده بود. او از اولین ملاقاتش با "اختر" در سال 1980 به بعد به حیث یکي از مهم ترین رهبران سعودي و طرف معامله با امریکایي ها در آمده بود. او به سفر هاي مرموزي به پایتخت کشور هاي شرق میانه دست مي زد. ترکي قصرهایي در جده و ریاض داشت و در تفریح گاه هاي لوکس اروپا تابستان ها را سپري مي نمود.

ترکي در سن چهل و پنج سالگي به صفت یک فرد مسلکي با سلیقه در آمده بود. او چینل هاي اخبار ستلایت را به صورت مرتب مي دید و مجلات اختصاصي در مورد ستراتیژي را مطالعه مي کرد. او رابطه شخصي با مسؤولین استخباراتي طراز اول اروپا و جهان عرب بر قرار نموده بود. برعلاوه او به پاکستان و به استخبارات کشور هاي معتدل عرب چون اردن و مراکش کمک هاي زیاد مي نمود. او در حلقه متخصصین روابط خارجي و امنیتي در "داوس" "سویزرلیند" و "انستیتوت ایستن" در "کالارادو" خود را راحت احساس مي کرد. در این مجالس در باره مسائل ستراتیژیک و امنیتي دوران بعد از جنگ سرد جهان صحبت مي شد. در میان خانواده سعودي نفوذ او بخاطر جوان بودنش محدود بود. در یک کشوري که کلاني سن و رابطهً فامیلي رول عمده را در سیاست بازي مي کرد، او در سطحي قرار نداشت که ادعاي رهبري کند.

او به آزاد اندیش ترین حلقه در خانواده سلطنتي وابسته بود؛ اما به خاطري که سي آي اي و امریکایي هاي دیگر او را به حیث معتمدترین و پر کار ترین فرد در خاندان سلطنتي مي پنداشتند، در مقایسه با سنش در حکومت از نفوذ قابل ملاحظه یي برخوردار گردیده بود. در باره افغانستان بدون شک یگانه فردي بود که باید با او صحبت مي شد.

ملاقات میان "تامسن" و "ترکي الفیصل" در تعمیر استخبارات سعودي در ریاض صورت گرفت. تامسن و تیم او که شامل رئیس ستیشن سي آي اي در ریاض نیز مي شد، در بهار 1990 براي ساعت ها باهم روي سیاست جدید امریکا به گفتگو پرداختند. ملاقات ها عموماً ساعت 10 و یا 11 شب آغاز مي گردید و تا صبح ادامه مي یافت. شهزاده همیشه مودب بود و در باره جزئیات موضوع دقت زیاد داشت. او در باره قوماندانان، روشنفکران و حتا سیاست هاي پیچیده قبایلي معلومات داشت. ترکي در باره سیاست هاي خارجي و داخلي امریکا سؤالاتي مي نمود و روي موضوعـــات نظري آن به بحث مي پرداخت .

تامسن و دیگران در وزارت خارجه امریکا مي کوشیدند تا شهزاده ترکي را متقاعد سازند که خودداري عربستان از کمک به احزاب اسلام گرا به نفع عربستان و امریکا هردو مي باشد. تامسن مي خواست که عربستان سعودي به شوراي قوماندانان که از آي اس آي مستقل عمل مي کرد و در آن "مسعود" نقش مهم بازي مي نما ید، کمک مالي برساند. تامسن زمینه ملاقات نماینده گان مسعود با "شهزاده بندر" سفیر سعودي در واشنگتن را مساعد نمود. او امید وار بود که شهزاده بندر در راپوري که به ریاض در مورد این ملاقات مخابره مي کرد، پشتیباني خود را از شوراي قوماندانان به رئیس ترکي ابراز کند. ترکي الفیصل در برابر تقاضا هاي تامسن کاري را انجام داد که سعودي ها عموماً در این حالات انجام مي دهند. او ملیون ها دالر را براي کمک به شوراي قوماندانان نمود در عین حال کمک هاي خود به آي اس آي را نیز افزایش داد.

از اکتوبر 1989 تا اکتوبر 1990 کمک هاي امریکا به مجاهدین 60 فیصد تقلیل یافت و به 280 ملیون دالر رسید. طي همین زمان عربستان از منابع رسمي 435 ملیون دالر و ازطریق کمک هاي شخصي 100 ملیون دیگر را به مجاهدین کمک نمود. عربستان سعودي پروگرامي را تحت نام "پلان شاه فهد براي بازسازي افغانستان" به ارزش 250 ملیون دالر روي دست گرفت. بدین ترتیب اگر سي آي اي در تائید از پالیسي جدید تلاش مي کرد تا گروه هاي افراطي مجاهدین را تجرید کند، این گروه ها پول هاي هنگفتي را از منطقه خلیج بدست مي آوردند. هدف از این بازي دوگانه شهزاده ترکي چه بود؟ امریکایي هایي که با او سروکار داشته و حتي او را تحسین مي نمودند تنها مي توانستند در باره عملکرد او حدث بزنند. آن ها این موضوع را قبول داشتند که شهزاده ترکي مثل "شهزاده بندر" سفیرسعودي درواشنگتن وشهزاده "سعود الفیصل" وزیر خارجه آن کشور به گروه جانبدار غرب و تجدد خواه در میان خانواده سلطنتي تعلق داشت. در مقایسه با شهزاده هاي پر قدرت دیگر، شهزاده ترکي بیشتر متمایل به قبول مودل هاي اقتصادي غرب براي کشورش بوده خواهان سعودي یي بود که انکشاف اقتصاد آن کشور با انکشاف اقتصادي اروپا و امریکا اثر متقابل داشته باشد. او فکر مي کرد با پیشرفت اقتصادي جامعه سعودي از نگاه سیاسي بازتر مي شود؛ امادر عین زمان ارزش هاي دیني خود را حفظ خواهد کرد؛ کمک هاي ترکي به سازمان هاي افراطي اسلامي در پاکستان، افغانستان و جاهاي دیگر باعث به قدرت رسیدن رهبراني مي شد که با راه ورسم زنده گي اي که ترکي آن را تائید مي کرد، مخالف بودند. این تضاد چگونه مي تواند تعبیر شود؟ دولت سعودي مانند سي آي اي خطر بنیاد گرایي اسلامي را به سرعت لازم درک نکرد. ترکي کشورش را در رقابت جدي با دولت ایران مي دید. او خواهان تقویت گروه هاي سني در افغانستان و پاکستان بود که با نفوذ ایران مقابله نمایند. دید سعودي از "مسعود" بر اساس مسائل زباني شکل گرفته بود. مسعود و پیروان او اکثراً به زباني حرف مي زدند که در ایران رایج است. گرچه مسعود و مردم پنجشیر سني بودند؛ اما در مناطق شمال افغانستان تعداد قابل ملاحظه پیروان تشیع زنده گي مي نمودند. هم چنین ترکي و سایر اعضاي خانواده سلطنتي که تجدد طلب بودند، گاه به صورت

خصوصي و گاه علناً مورد حملات علماي محافظه کار آن کشور قرار مي گرفتند. آن ها متهم مي شدند که به عيسوي ها خود را فروخته و نقش عربستان سعودي را به صفت ميزبان اماکن مقدسه اسلامي درجهان اسلام تضعيف نموده اند. جنگي که ميان پيروان اخوان و خانواده سعودي يک ده قبل آغاز شده بود، هنوز ادامه داشت. شهزاده ترکي و شهزاده هاي ليبرال ديگر به اين نتيجه رسيده بودند که به اين گروه ها اجازه دهند تا بجاي ايجاد مشکل در داخل سعودي به فعاليت در خارج از مرز هاي آن کشور بپردازند. انگيزه هاي امريکا در اين مرحله به آساني قابل تشريح بود. بي تفاوتي مهم ترين جزء آن را تشکيل مي داد. رئيس جمهور بوش به افغانستان توجه نداشت. مامورين سي آي اي که با او ملاقات مي کردند راپور مي دادند که بوش حتا نمي دانست که جنگ در افغانستان ادامه داشت. شوراي امنيت ملي او فقط چند ملاقات محدود روي موضوع تشکيل داد. شوروي در حال فروپاشي بود و جرمني با هم متحد مي شد. اين دو موضوع توجه اصلي بوش را به خود جلب کرده بود. با خروج نيروهاي شوروي از افغانستان اين کشور از محراق توجه دولت امريکا کنار رفت. کمک مخفي براي مجاهدين تا سال 1990 بر اساس فيصله هاي قبلي ادامه يافت. اگرچه مامورين امريکا که مصروف مذاکره براي پيدا کردن يک راه حل سياسي بودند، از سياست جديد امريکا سخن مي گفتند؛ اما اظهارات شان خارج از دايره فعاليت هاي قصر سفيد قرار داشت. معاون وزير خارجه امريکا "رابرت کمت" اعلان کرد امريکا با سهم گيري "نجيب" در انتخاباتي که منجر به حل سياسي قضيه افغانستان شود مخالف نيست. بعد از يک معطلي که عامل آن سي آي اي بود، تامسن مذاکرات خود را با "شاه سابق" آغاز کرد.

"گورباچوف" به "نجيب" به صورت خصوصي گفت که برداشت ها چنين است که امريکايي ها از پخش انديشه هاي بنيادگرايي اسلامي در هراس اند. آن ها فکر مي کنند و به وضاحت مي گويند اگر رژيم هاي بنيادگرا در افغانستان پاکستان و ايران ايجاد شود، اين انديشه بر تمام جهان اسلام حاکم خواهد شد. الجزاير يک نمونه آن است؛ اما امريکايي ها امريکايي باقي خواهند ماند. ساده انديشي خواهد بود اگر فقط يک طرف قضيه ديده شده در مورد جوانب ديگر آن توجه نشود.

عمليات مشترک سي آي اي و آي اس آي در اسلام آباد تحت فشار قرار داشت. تغييرات پي در پي در کادر رهبري هردو سازمان صورت مي گرفت. "بي نظير بوتو" "حميدگل" را از مقامش برطرف کرد، زيرا بوتو اطلاع يافته بود که او در تلاش براي سرنگوني حکومت اوست. بوتو يک جنرال متقاعد وفادار به خانواده خود را به حيث رئيس آي اس آي مقرر کرد؛ اما او نه توانست بخش افغانستان آن سازمان را تحت اداره خويش بياورد لذا وادار به استعفا شد. بعداً "اسد دراني" به حيث رئيس آي اس آي مقررگرديد.

رئيس جديد آي اس آي به زودي از تماس هاي مستقيم سي آي اي با قوماندانان مجاهدين به شمول احمد شاه مسعود مطلع شد. کشف مذکور اين گمان مامورين آي اس آي را نسبت به امريکايي ها تقويت کرد که با وجود نزديکي آنها به بوتو سي آي اي خواهان به راه انداختن عمليات مستقل خود در افغانستان است. تلاش هاي بيشتر تامسن براي متقاعد کردن سي آي اي و آي اس آي برای حمايت از شوراي سرتاسري قوماندانان ، شک و ترديد آي اس آي را بيشتر ساخت. اولين جلسه قوماندانان در پکتيا داير شد و در آن در حدود سه صد تن قوماندانانی که اکثراً پشتون بودند، شرکت نمودند. سازمان کمک هاي بين المللي امريکا موافقت کرد که از شمال پاکستان به افغانستان يک سرک اعمار کند تا سلاح و مهمات به مسعود بهتر از گذشته برسد. در ابتدا سي آي اي به کمک بيشتر به مسعود مخالف بود؛ اما بعداً در اثر فشار مقامات ديگر امريکايي به ساختن سرک موافقت نمود.

آي اس آي به تقويه لشکر ايثار ادامه داد و مي خواست تا "جنرال تني" و افسران ديگر ارتش افغانستان را به حيث قوماندانان آن مقرر نمايد. در ماه اکتوبر 1990 سي آي اي از يک اقدام يک جانبه ديگر آي اس آي اطلاع حاصل نمود. چندين صد موتر پاکستاني که چهل هزار راکت دوربرد زمين به زمين را حمل مي کرد از سرحد گذشت و جانب کابل حرکت نمود. حکمتيار مي خواست با راکت باران بي سابقه خويش پايتخت را به تسليمي وادارد. اگر چنين عمليات تی اتفای می افتاد هزاران تن جان خود را از دست مي دادند. روز 6 ا کتوبر تامسن با تعدادي از قوماندانان مستقل ملاقات نمود که در آن "عبدالحق" و نماينده هاي مسعود شامل بودند. قوماندانان با اين نوع عمليات مخالفت نمودند. تامسن پس از اين ملاقات پيامي به واشنگتن فرستاد که در آن از مخالفت قوماندانان با چنين عمليات که کشتار تعداد زياد اهالي را در پي خواهد داشت و سبب بدنامي مجاهدين خواهد شد، خبر داد. عبدالحق گفت اگر کابل قبل از تشکيل حکومت سقوط کند، هرج و مرج رخ خواهد داد. مسعود و قوماندانان ديگر که براي شان حکمتيار قابل قبول نبود، عليه او دست به جنگ خونبار زد. در نتيجه تعداد زيادی مردم ملکي تلف شد.

آي اس آي بعد از آن به لغو حمله پلان شده و بازگردانيدن راکت ها به پاکستان موافقت کرد. رئيس جمهور "بوش" طي مکتوبي به "اوکلي" نوشت که اگر اين حمله صورت بگيرد نتايج ناگواري بر رابطه ميان پاکستان و امريکا خواهد داشت. اين عمليات که در سفارت امريکا به نام "تني – 2" معروف شده بود، در آخرين دقايق لغو شد؛ اين حادثه نشان داد که ارتش پاکستان نسبت به گذشته به موضع گيري هاي مستقل از سي آي اي در مورد افغانستان مي پردازد. اوکلي اکنون در موضع ضد آي اس آي قرار گرفت و در برابر رئيس جمهور پاکستان آي آس آي را "فيل سرکش" خواند. آيا سي آي اي از اين حمله خبر بود؟ تامسن و ديگران در وزارت خارجه فکر مي کردند که سي آي اي از آن مطلع بود. تامسن با "هيري" رئيس ستيشن سي آي اي در اسلام آباد در اين مورد صحبت کرد. هيري گفت در ملاقاتي که با آي اس آي و حکمتيار داشت حکمتيار لاف مي زد که توان تصرف

کابل را دارد؛ ولي او برايش توصيه کرد که بايد با قوماندانان ديگر يکجا کار کند. تامسن به اين نتيجه رسيده بود که سي آي اي از عمليات مطلع بوده و احتمالاً اجازه ارسال مهمات را داده بود.

چند روز بعد از لغو اين حمله قوماندانان در منطقه "شاه سليم" در سرحد افغانستان گرد آمدند درين جلسه مسعود، عبدالحق و يک عده ديگر شرکت داشتند. قوماندانان حزب دعوت نه شده بودند و "استاد سياف" قوماندانان خود را از شرکت در آن منع کرده بود.

اين بزرگ ترين اجتماع قوماندانان در دوران جنگ بود. "دراني" رئيس آي اس آي خواهان اشتراک در جلسه بود؛ اما جلسه بدون حضور او داير گرديد. رئيس آي اس آي از مسعود دعوت کرد که به اسلام آباد سفر کند.

نماينده گان مسعود با ترکي الفيصل براي اولين بار در رياض ملاقات نمودند. ترکي وعده کرد که ميان آن ها و آي اس آي ميانجي گري کند. مسعود که از قطع شدن کمک سي آي اي تکان خورده بود به سفر به اسلام آباد پس از يک دهه موافقت نمود. او مي خواست در زماني که جنگ به مراحل آخري خود نزديک مي شد در پاکستان با حکمتيار به رقابت بپردازد. در اسلام آباد او با دراني و هيري رئيس ستيشن سي آي اي ملاقات نمود. دراني که مي خواست از مسعود در حمله آخري برعليه نجيب استفاده نموده اعتماد را بين دوطرف بر قرار کند، متعهد شد که ارسال کمک به مسعود را از سر گيرد. سي آي اي به پاکستاني ها هدايت داد که لاري های مهمات بيشتري را با استفاده از راهي که جديداً ساخته شده بود، براي مسعود ارسال دارند. بر اساس امر مستقيم سفارت امريکا مسعود اولين دسته ای محدود راکت هاي ستنگر را بدست آورد. در يک مرحله دوصدوپنجاه لاري مهمات سرحد را به قصد پنجشير ترک گفت؛ اما در حالات ديگر مهمات ارسال شده به مقصد پنجشير در راه ناپديد مي گرديد. امريکايي ها فکر مي کردند استخبارات پاکستان آنچه در توان داشت به کار مي گرفت تا عليه فشار هاي امريکا در مورد کمک به مسعود مقاومت کنند.

رابطه ميان سي آي اي و آي اس آي به شکل ديگر تبارز نمود. وقتي که افسران بخش افغانستان آي اس آي تحت فشار امريکايي ها قرار مي گرفتند به علامت توافق سر تکان مي دادند؛ اما در عمل در حدود توان به راه خود مي رفتند.

نظريه غالب در بين افسران اسلام گرا و ليبرال ارتش پاکستان اين بود که حکمتيار يک رهبر خوب براي يک دولت طرفدار پاکستان در کابل است.

ستيشن سي آي اي در اسلام آباد وقت زيادي را در مورد دست يابي بر اطلاعات در مورد پروگرام هسته يي اسلام آباد صرف مي نمود. در سال 1990 وقتي که رابطه آي اس آي و سي آي اي بر سر قضيه افغانستان چندان خوب نبود، مامورين امريکايي اطلاع بدست آوردند که جنرال هاي پاکستاني پروگرام هسته يي پاکستان را به سطح بسيار خطرناک رسانيده اند. در بازگشت از امريکا "رابرت اوکلي" يک پيام به ارتش پاکستان با خود آورد. پاکستان اکنون به ساختن بمب اتومي نزديک شده و سي آي اي آن را مي دانست. مطابق قانون امريکا که به قانون پرسلا معروف است، در صورت دست يابي پاکستان به بم اتوم کمک اقتصادي و نظامي امريکا به پاکستان که در سال به 564 مليون دالر بالغ مي شد، قطع مي گرديد. تشويش امريکا از پروگرام هستوي پاکستان بي اساس نبود. مرزا اسلم بيگ فرمانده ارتش پاکستان مذاکراتي را با سپاه پاسداران ايران در مورد مبادله تکنالوژي هستوي پاکستان با نفت ايران آغاز نموده بود. اوکلي با "اسلم بيگ" ملاقات نموده به او گفت: "چنين معامله يي براي روابط ميان امريکا و پاکستان فاجعه بار خواهد بود". اسلم بيگ وعده کرد که تماس خود را با ايراني ها قطع کند.

مسأله جنجال برانگيز ديگر ميان پاکستان و امريکا بحران کشمير بود. يک قيام سرتاسري در کشمير تحت تسلط هند در سال 1989 آغاز گرديد. هند و پاکستان بر سر اين منطقه کوهستاني سه بار باهم جنگيده بودند. با الهام از پيروزي شان در جنگ عليه شوروي، مامورين آي اس آي به بوتو گفتند که با استفاده از عمليات مخفي مشابه به افغانستان آن ها قادر اند هند را از منطقه کشمير بيرون برانند.

آي اس آي گروه هاي مذهبي را در دره کشمير از طريق مدارس تنظيم نموده بود. آي اس آي کمپ هاي تربيتي براي جنگجويان کشميري را در ولايت پکتيا باز نمود. در اين محل قبلاً عرب ها آموزش نظامي ديده بودند. طبق اطلاعات بدست آمده توسط سي آي اي در آن سال جنگجويان کشميري در پهلوي جنگجويان عرب آموزش مي ديدند. چريک هاي کشميري به کشمير تحت تصرف هند نفوذ نمودند کلاشينکوف هاي چينايي را که براي مجاهدين افغانستان داده شده بود با خود حمل مي کردند. سي آي اي تشويش داشت که مبادا استخبارات پاکستان تکنالوژي پيشرفته امريکايي چون تفنگ هاي دور برد "بفلو" را که به خاطر کشتن روس ها به مجاهدين ارسال شده بود به چريک هاي کشميري بدهند. سي آي اي به طور خصوصي به دولت هندوستان هشدار داد که در مورد حمله بر سياستمداران و مامورين دولتي هند در کشمير توسط تفنگ هاي دور زن متوجه باشد. بدين ترتيب جهاد افغانستان از يک مرز بين المللي ديگر نيز گذشته در حال گسترش بود.

سال 1990 "بن لادن" به جده برگشت و در شرکت فاميلي اش به کار آغاز کرد. او با "احمد بديب" رئيس کادر و پرسونل استخبارات سعودي رابطه دوستانه خود را حفظ نمود. بديب در صورت تقاضاي بن لادن در امور تجارتي به او مشوره مي داد.

بديب معلومات بدست آورد که بن لادن عده از سعودي و يمني ها را که با آن ها در افغانستان آشنا شده بود براي آغاز جهاد در يمن جنوبي که هنوز تحت اداره مارکسيست ها قرار داشت تجهيز و تمويل نموده است. وقتي که اين جنگجويان، سرحد عربستان سعودي را عبور نموده و وارد يمن شدند عده از آن ها دستگير گرديد و حکومت يمن جنوبي به رياض شکايت نموده بن لادن را به نام تقبيح نمود.

در خزان 1990 بن لادن به خاطر حمله عراق بر عربستان سعودي بسيار احساساتي شده بود. عراقي ها کويت را اشغال نموده بودند. بن لادن خواهان راه اندازي جهاد عليه عراق بود. او در مکاتب و اجتماعات ديگر در جده مي گفت که چطور مي توان با تشکيل کندک هاي داوطلب مسلمان، عراقي ها را شکست داد. بن لادن با تصميم دولت سعودي به خاطر دعوت از امريکايي ها به خاطر دفاع از عربستان مخالف بود. او خواهان ملاقات با شهزاده هاي مهم و حتا خود "ملک فهد" بود تا طرح خود براي جهاد را به آن ها تشريح کند. يکي از شهزاده هاي با نفوذ سعودي و يک شيخ طرفدار دولت بنام "خليل الخليل" براي ديدن او به جده رفتند. بن لادن را درين ملاقات غير رسمي محافظين وي همراهي مي نمودند. بن لادن يک پيشنهاد 60 صفحه يي را که در آن طرح او براي جهاد نوشته شده بود، با خود به ملاقات آورد.

بن لادن بسيار رسمي و جدي صحبت مي کرد و خواهان ملاقات با ملک فهد شد. او اعلان کرد که خواهان به راه اندازي جنگ چريکي عليه "صدام" است. بن لادن گفت او 60000 هزار جنگجو دارد که 20000 نفر شان را اتباع سعودي تشکيل مي دهند. او گفت به سلاح ضرورت ندارد، زيرا همه چيز را در اختيار دارد.

"شهزاده سعود" به بن لادن گفت که ملک فهد با او ملاقات نخواهد کرد؛ اما او وعده داد که براي او ملاقاتي با "شهزاده سلطان" وزير دفاع سعودي ترتيب نمايد. در آخر مجلس بن لادن اعلان کرد او فرمانده سپاه اسلام است و از زنداني شدن هراسي ندارد؛ تنها او از خدا مي ترسد.

شهزاده به بن لادن گفت که اظهاراتش خلاف قانون است؛ اما اين درست نيست کسي را به زندان بيندازد که با نيت نيک براي مذاکره با او آمده است. شهزاده به بن لادن گفت که او از وي و لشکرش نمي ترسد و آنچه را که بخواهد انجام خواهد داد.

بن لادن در جواب گفت: "شما به امريکايي ها که باداران تان است، گوش مي دهيد."

بن لادن با نقشه هاي نظامي خود به وزارت دفاع سعودي در رياض رفت. درين مجلس "عبدالله ترکي" رئيس رابطه عالم اسلامي نيز حضور داشت. او به اين خاطر در مجلس شرکت نموده بود تا به بن لادن بگويد که دعوت عربستان سعودي از عساکر امريکايي به خاطر مقابله با عراق مخالف اسلام نيست. بن لادن گفت، سعودي مي تواند با استفاده از ارتش جنگ ديده او از دعوت عساکر امريکايي بي نياز شود.

شهزاده سلطان با بن لادن با گرمي و احترام برخورد نمود؛ ولي گفت به نظر او پلان وي عملي نيست. شهزاده سلطان گفت در کويت کوه وجود ندارد که با استفاده از مغاره هاي آن با عراقي ها جنگيده شود شهزاده سلطان از بن لادن پرسيد: "تو در برابر راکت هايي که با کلاهک هاي کيمياوي و بيولوژيکي مجهز اند چگونه مقابله مي کني؟"

بن لادن در جواب گفت: "ما با اسلحه ايمان با آن ها مي جنگيم".

ملاقات بدون نتيجه خاتمه يافت. اگر چه نظريات بن لادن منطقي نه بود؛ اما بن لادن به يکي از فاميل هاي مهم سعودي ارتباط داشت و در گذشته با حکومت سعودي روابط نزديک کاري داشت. در چنين حالات عنعنات سعودي اجازه برخورد مستقيم با چنين شخص را نمي داد.

شهزاده ترکي ملاقات بن لادن با وزير دفاع سعودي را يک نقطه عطف مهم در حيات او ارزيابي نمود. از آن به بعد تغييرات زيادي در شخصيت بن لادن مشاهده شد. او از يک شخص مودب و آرام که همواره خواهان رسانيدن خير به مسلمان ها بود به کسي بدل شده بود که فکر مي کرد ارتشي را جمع نموده و کويت را آزاد مي کند. او به يک شخص خود خواه و متکبر تبديل شده بود.

در آن فصل خزان تنها بن لادن نبود که در مورد اتحاد سعودي با ايالات متحده امريکا عليه عراق شهزاده ترکي را متعجب ساخت. اين کار را حکمتيار و استاد سياف که مليون ها دالر کمک از آن کشور بدست آورده بودند، نيز نمودند. سياف به حيث صدر اعظم دولت موقت مجاهدين طي خطابه هاي خود خانواده سعودي را به خاطر اجازه دادن به استقرار عساکر امريکايي در عربستان سعودي مورد انتقاد قرار ميداد. حکومت بوش ديپلومات هاي خود را به سعودي و پاکستان ارسال نمود تا آن کشور ها

رهبران افغان را از چنين موضعگيري ها باز دارند. تركي الفيصل كه از اين موضعگيري بسيار قهر بود، احمد بديب را به پاكستان فرستاد. بديب در يكي از مجالس عمومي شركت كرد كه استاد سياف اتحاد ميان عربستان سعودي و امريكا را تقبيح مي نمود .

بديب مي گويد وقتي كه قهر شداعصابش را از دست مي دهد. بديب خطاب به استاد سياف گفت: "تو حالا ما را درس مي دهي كه اسلام چيست، در حالي كه من حتا نام تو را تغيير دادم تا اسلامي شد." (نام اصلي استاد سياف عبدالرسول) است كه بعداً به عبدالرب رسول تبديل شد .

بديب ادعا دارد كه او نام استاد سياف را تغيير داده تا مفهوم اسلامي پيدا كند.

بديب خطاب به استاذ سياف گفت، اگر دولت موقت مجاهدين گروهي از مجاهدين را به عربستان براي مقابله با عراق بفرستد اين خدمت براي مردم خواهد بود، در غير آن شما از حرف هاي تان تأسف خواهيد كرد.

او با گفتن جملات توهين آميز نسبت به استاد سياف و افغان ها مجلس را با عصبانيت ترک گفت. بدين ترتيب رشته ديگر ي كه اتحاد را ميان جهادگران جنگ سرد محكم كرده بود از هم گسيخت.

فصل دوازدهم

"ما در معرض خطر قرار گرفته ايم"

در اوايل سال 1991 پاليسي وزارت خارجه امريکا و سي آي اي در مورد افغانستان در رقابت باهم قرار داشت. وزارت خارجه و سي آي اي هردو خواهان تغيير رژيم در افغانستان بودند؛ اما براي حکومت، کانديداهاي مختلف داشتند. "پيترتامسن" و طرفداران او در اداره استخبارات و تحقيق وزارت خارجه از شوراي قوماندانان پشتيباني مى نمود و بر اهميت نقش مسعود تأکيد مى کرد ند. آن ها هم چنين مصروف مذاکره براي بدست آوردن يک راه حل سياسي بودند که در آن براي شاه سابق سهمي در نظر گرفته شده بود. سي آي اي گاهي با دلي ناخواسته به اين تلاش ها کمک مي کرد؛ در عين زمان با آي اس آي که خواهان به قدرت رسانيدن "حکمتيار" بود همکاري مي نمود. در زمستان همان سال سي آي اي و آي اس آي ستراتيژي اي را انتخاب کردند که در گذشته ناکام شده بود. اين ستراتيژي عبارت بود از حمله همه جانبه بر يکي از شهر هاي سرحدي با شرکت مخفي نيروهاي مسلح پاکستان.

مامورين بخش افغانستان در سي آي اي خواستند تا با استفاده از تانک ها، زره پوش ها و توپ هاي دستگير شده از نيروهاي "صدام" در بهار سال 1991 در جنگ خليج ستراتيژي جديد را عملي سازند .

مامورين سي آي اي در رياض يکجا با مامورين استخبارات سعودي به جمع آوري تانک هاي (تي-62 ، تي-70) و توپ هاي عراقي که در ميدان جنگ باقي مانده بود، پرداخته آن ها را به بندر کويت رسانيد تا به کراچي ارسال کنند. وسايل مذکور از آنجا توسط آي اس آي به سرحد افغانستان حمل کرد يد تابه مجاهدين تحويل داد شود. مامورين آي اس آي در نظر داشتند تا از وسايل مذکور در حمله بر گرديز استفاده کنند. وسايل مذکور در اختيار "حقاني"، "حکمتيار" و داوطلب هاي عرب قرار گرفت. قبلاً به خاطر مقابله با نيروهاي "نجيب" موضوع دادن توپ هاي 155 ملي متري امريکايي به مجاهدين زير غور بود؛ اما با دستگيري وسايل عراقي راه دوم قرين به صرفه تشخيص داده شد.

تامسن و مامورين وزارت خارجه به ارسال وسايل دستگير شده از عراق به مجاهدين موافقت کردند، زيرا آن ها از پايين بودن روحيه در بين مجاهدين دچار تشويش شده بودند و فکر مي کردند وسايل جديد باعث تقويت روحيه در بين مجاهدين خواهد شد. در عين حال، آن ها نمي خواستند تانک هاي عراقي باعث تقويت حکمتيار و رفقاي او شود.

بعد از خودداري حکمتيار و "استاد سياف" از تائيد حمله امريکا بر عراق، استخبارات ايالات متحده و عربستان سعودي هر دو تلاش کردند تا کمک هاي شان به اين دو گروه متوقف شود. سفير سعودي در ملاقاتي با رئيس آي اس آي در حضور نماينده گان سي آي اي، خواهان قطع کمک هاي سعودي به حکمتيار و استاد سياف شد؛ اما در ظرف چند ماه معلوم گرديد که سعودي ها به دادن کمک به حکمتيار و استاد سياف ادامه مي دادند.

بودجه سي آي اي براي افغانستان کم شده مي رفت. در بودجه سال 1991 پول کمتري به مجاهدين در نظر گرفته شد. وزارت خارجه امريکا مي گفت: "از پول ناچيزي که باقي مانده در تقويت رهبران مخالف حکمتيار کار گرفته شود"؛ اما سي آي اي استدلال مي کرد که نمي تواند برنحوه توزيع سلاح از سوي استخبارات پاکستان کنترول داشته باشد. تامسن و وزارت خارجه بر اين عقيده بودند که سي آي اي مي تواند برنحوه توزيع سلاح اثر داشته باشد؛ اما آن سازمان اصرار مي کرد که چنين توانايي را ندارد. هم چنين مامورين سي آي اي استدلال مي کردند که ائتلاف حکمتيار با "جنرال تني" نشان دهنده جرأت وي در اتخاذ تاکتيک هاي پر خطر است، در حاليکه قوماندانان ديگر در انتظار اند، تا جنگ خود به خود خاتمه يابد.

استخبارات سعودي از پلان ارسال تانک هاي عراقي به مجاهدين حمايت مي کرد و خواهان آن بود تا آي اس آي تانک ها را در اختيار "جلال الدين حقاني" قرار دهد.

مامورين آي اس آي جنگ عليه خوست را از فراز تپه هاي مشرف به اين شهر رهبري کردند. در حمله بر خوست گروه هاي مختلف مجاهدين شرکت داشت. در آخر مارچ 1991 خوست بدست مجاهدين افتاد و اين اولين پيروزي مجاهدين بعد از خروج نيروهاي شوروي از افغانستان بود؛ اما اميدواري تامسن در مورد اينکه اين پيروزي به تقويت شوراي قوماندانان منجر شود، عملي نگرديد. استخبارات پاکستان زمينه را طوري مساعد ساخت که حکمتيار در جمله اولين گروهي بود که خود را به خوست رسانيد. او در بيانيه هاي خود تصرف خوست را دست آورد خود خواند. رئيس آي آس آي "اسد دراني" به صفت يک فاتح از خوست ديدار نمود . هم چنان "قاضي حسين احمد" رهبر جماعت اسلامي از خوست بازديد نمود. اين وقايع نشان داد که استخبارات پاکستان وشبکه اخوان المسلمين (حکمتيار و جماعت اسلامي پاکستان) در اين عمليات نقش اساسي داشتند.

سي آي اي در باره افزايش جنگجويان عرب، اندونيزيايي، ماليزيايي، ازبک و داوطلبان ديگر معلومات بدست آورده اين معلومات به واشنگتن مخابره مي نمود. راپورهاي سي آي اي از اسلام آباد به صورت مفصل از وجود مراکز تربيتى افراد

خارجي در ولايت پکتيا پرده بر مي داشت. سي آي اي معلوماتی بدست آورد که جنگجويان کشميري در پهلوي عرب ها آموزش نظامي مي ديدند. آي اس آي در نظر دارد تا جنگجويان کشميري را به کشمير تحت تصرف هند بفرستد.

سي آي اي هم چنين معلومات بدست آورد که تعداد قابل ملاحظه الجزايري و ساکنان ديگر شمال افريقا در کمپ هاي حکمتيار و استاد سياف در پکتيا تعليم نظامي مي ديدند. همه اين راپورها در باره فعاليت داوطلبان از کشور هاي خارجي به واشنگتن مي رسيد؛ اما به خاطر انکشافات عمده ديگر در سطح جهاني، چون اتحاد دو آلمان، جنگ خليج و از هم پاشي شوروي، سبب شد تا اين راپور ها جلب توجه لازم را ننمايد.

افغانستان در اداره بوش از آجنداي کاري خارج شده بود.يک افسر عاليرتبه سي آي اي که در عمليات عليه شوروي در افغانستان سهم گرفته بود، در ملاقاتي با رئيس جمهور بوش از افغانستان ذکر به عمل آورد. افسر مذکور مي گويد بوش از اين موضوع که هنوز کمک امريکا از طريق سي آي اي به مجاهدين ادامه داشت، متحير گرديد. بوش از اين موضوع نيز دچار حيرت شده بود که جنگ افغانستان هنوز ادامه داشت. رئيس جمهور بوش پرسيد: "آيا آن چيز (جنگ در افغانستان) هنوز ادامه دارد؟"

خانواده شاهي عربستان سعودي پس از حادثه حمله بر حرم مکه در سال 1979 تلاش مي ورزيد تا با کمک به حرکت هاي افراطي اسلامي دشمني شان را نسبت به دولت سعودي کم کند. مليون ها دالر به صندوق هاي علماي رسمي سعودي از طرف دولت واريز شد و علماي مذکور از دفاتر ايرکنديشن دار شان فتوا صادر مي نمودند. مليون ها دالر ديگر در اعمار مساجد در ولايات و قريه هاي عربستان به مصرف رسيد .

هزاران جوان بيکار سعودي به حيث پوليس مذهبي استخدام شدو به مراکز عصري خريد و فروش ارسال شدند تا مردم را به اداي نماز واداشته و از آنچه که خلاف اسلام بود در اماکن عمومي جلوگيري کنند. دانشگاه هاي جديد اسلامي در رياض وجده تأسيس گرديد که در آنجا شاگردان علوم ديني را فرا مي گرفتند. در عين زمان دولت سعودي کار بالاي پروژه هاي عصري سازي کشور، چون اعمار سرک ها، مجتمع هاي مسکوني و کارخانه ها را ادامه داد. زنان زيادي به کار شامل شدند؛ ولي ساحه کار آن ها از مردان جدا بود. شاهزاده ها و شاهدخت هاي عصري سعودي به تفريحات تابستاني به اروپا مي رفتند. در سال 1990 در حدود 6000 شهزاده در سعودي وجود داشت که باگذشت زمان بر تعداد شان افزوده مي گرديد. بسياري ازين شهزاده ها توجه چنداني به علماي مذهبي که کلچر رسمي سعودي را پاسداري مي کردند، نداشتند.

"اسامه بن لادن" وقتي به عربستان برگشت که يک نوع کشمکش ميان تشکيلات مذهبي آن کشور و خانواده سلطنتي آغاز شده بود. حمله عراق بر کويت و رسيدن نيروهاي امريکا به خاک عربستان سعودي موضوع استقلال سعودي را در نظر بعضي از اتباع آن کشور زير سؤال برده بود. بحث ها در باره هويت سعودي به صورت علني آغاز شد. گروه هاي اسلام گرا و طرفداران تجدد غرب هردو اوضاع را زير سؤال قرار مي دادند.

زن ها در برابر ممنوعيت راننده گي براي خانم ها در رياض و ظهران دست به مظاهره زدند. بعضي از گروه هاي سياسي ليبرال خواهان ايجاد شورايي شدند که بايد به خانواده سلطنتي مشوره ميداد. گروه هاي اسلام گرا رسيدن نيروهاي کشور هاي عيسوي به عربستان را محکوم نمودند. دو شيخ که بنام "شيخ هاي بيدار" ياد مي شدند، سخنراني هاي ضد امريکايي را ثبت نوار نموده مليون ها نوار را در بين مردم توزيع مي نمودند. دريکي از اين نوار هاي صوتي آمده بود، جهان عليه عراق قرار نگرفته بل غرب در برابر اسلام قرار گرفته است .

"شيخ سفرالحوالي"، يکي از اين شيخ ها مي گفت، اگر عراق کويت را اشغال نموده، امريکا عربستان سعودي را تصرف نموده است. مطالبي را که اين دو شيخ مي گفتند، توسط بن لادن در مجالس غير رسمي در مساجد جده تکرار مي شد. بن لادن حتا کلمات حوالي را تکرار مي کرد. موضع گيري هاي بن لادن از نظر بعضي ها وخامت اوضاع در عربستان را به نمايش مي گذاشت، زيرا يک عضو نظام به يک اسلام گراي افراطي تبديل شده بود.

يک سازمان زيرزميني از مبلغين و فعالين اسلامي امضا هايي را از مردم براي يک درخواست جمع آوري نمودند که به "ملک فهد" تقديم شد. درخواست شامل تقاضاهايي بود با ظاهر دموکراسي؛ ولي مشبوع از ايديالوژي اسلامي. تقاضاهاي مطرح شده در نامه شامل حاکميت مطلق قانون اسلامي، عدالت در توزيع ثروت هاي عامه، افزايش در بودجه موسسات ديني، وارد آوردن قيود شرعي بر وسايل ارتباط جمعي و ايجاد يک شوراي مشورتي مستقل از خاندان شاهي مي شد. نامه باعث تشويش در خانواده شاهي گرديد. در آن سال پخش نوار هاي ضد امريکايي افزايش يافت. يک نوار تحت عنوان "امريکايي را که من ديدم" به شنونده مي گفت که امريکا يک کشور وحشي است که در آن مردم زنا مي کنند وغذاي نجس را مي خورند؛ امريکا کشوري است که مردها با مردها ازدواج می نمايد. پدران و مادران که به سن پيري مي رسند توسط پسران شان رها مي شوند."

دولت سعودي گروهي از افرادي را كه در اين تبليغات دست داشتند دستگير نمود، ليكن سركوب بسيار خشن نبود. شهزاده هاي سعودي نمي خواستند كه با عكس العمل شديد بر تعداد اعتراض كننده گان در جامعه بيفزايند.

شيخ ها در خانه هاي شان تحت نظر قرار داده شدند؛ اما دولت به زودي باب مذاكره را با آنان به خاطر برآورده شدن بعضي از خواسته هاي شان باز نمود. شهزاده هاي پرنفوذ سعودي طي پيام هايي به علماي رسمي كشور نوشتند كه حضور نيروهاي امريكايي در عربستان چيز خوش آيند نيست و به زودي ممكن از تعداد شان كاسته شده و حضور شان بسيار مشهود نخواهد بود. شهزاده ها با قضاياي اسلامي به صورت علني هم جهتي نشان داد، مخصوصاً قضايايي كه در خارج از كشور بود، مثل بوسنيا و افغانستان.

شهزاده فهد پروگرامي را اعلان كرد كه طي آن مليون ها جلد قرآن مجيد به آسياي ميانه فرستاده مي شد. ظهور شيخ هاي بيدار و نشر نامه به فهد مامورين وزارت خارجه امريكا و سي آي اي را وادار كرد تا با خاندان شاهي در مورد خطرات بنيادگرائي اسلامي صحبت نمايند.

براي اولين بار سي آي اي به اين نتيجه رسيد كه داوطلبان سعودي كه به جنگ در افغانستان مي رفتند، اكنون خطري را متوجه سعودي نموده اند. "گيري شرون" كه به حيث رئيس ستيشن سي آي اي در رياض ايفاي وظيفه مي كرد موضوع را با "شهزاده تركي" در ميان گذاشت. شرون به او گفت: "بسياري از اتباع سعودي در افغانستان تعليم نظامي مي بينند، آن ها جوان و مذهبي اند و بسياري شان به عربستان برگشته اند". شهزاده تركي در جواب گفت: "متوجه اين موضوع است و آن ها را تحت نظر دارد؛ اوضاع تحت كنترول است".

سفير سعودي در اسلام آباد به مامورين امريكايي گفت كه بعضي از موسسات خيريه اسلامي از امريكا پول جمع نموده آن را در قضاياي افراطي در پاكستان، افغانستان و كشورهاي ديگر به مصرف مي رسانند .

قونسلگري امريكا در پشاور پيامي را در باره بعضي از موسسات خيريه كه در كليفورنيا و تكساس امريكا پول جمع آوري نموده و به حركت هاي افراطي مي فرستادند به واشنگتن ارسال نمود. پيام بر اساس معلومات سفير سعودي تهيه شده بود؛ اما واشنگتن از خود عكس العملي نشان نداد. در تابستان 1991 پيترتامسن خطر بنيادگراي اسلامي را با شهزاده تركي مطرح كرد. او به سخنان تامسن گوش داده و در آخر گفت او بر اوضاع مسلط است. اين سخنان تركي باعث اطمينان خاطر امريكايي ها مي گرديد. تركي به خاطر انديشه هاي آزادش مورد انتقاد محافظه كاران سعودي قرار مي گرفت. خواهر تركي در تلاش ها يش براي بدست آوردن حقوق بيشتر براي زنان در ساحه رياض دخيل بود. يكي از مبلغين در روز جمعه در يكي از مساجد رياض او را به خاطر فعاليت هايش فاحشه خواند. هفته ديگر تركي به آن مسجد رفت و پس از نماز براي صحبت نمودن اجازه خواست و در سخنانش حمله بر زنان فاميلش را يک عمل نادرست خواند. امريكايي ها كه از موضع گيري علني او خورسند شده بودند به اين باور رسدند كه او اوضاع را تحت كنترول دارد.

در ملاقات ميان مامورين سي اي اي و شهزاده تركي گاهي از اسامه بن لادن به صورت واضح نام برده مي شد. سي آي اي راپور هايي بدست مي آورد كه اسامه به حكمتيار پول مي دهد. حقاني، حكمتيار و استاد سياف دفاتري در عربستان داشتند كه از آن طريق پول جمع آوري مي نمودند. تركي در جواب گفت كه فاميل بن لادن او را تجريد نموده است. او علاوه نمود، تلاش زياد صورت گرفت تا او به راه درست برود؛ اما اين تلاش به جايي نرسيد و اكنون حكومت تصميم گرفته تا با وي به جديت برخورد كند.

پوليس سعودي به خانه بن لادن در جده رفته، به او گفت كه بايد عربستان سعودي را ترک بگويد. مامورين پوليس به او گفتند اين تصميم دولت با درنظر داشت منافع او گرفته شده است. افسر پوليس به او گفت امريكايي ها مي خواستند او را بكشند. وتصميم اخراج او از سعودي به خاطر حفاظت از جانش اتخاذ شده است. پوليس او را در يک طياره كه عازم خارج از آن كشور بود گذاشت. بن لادن عربستان را ترک گفت و تا جايي كه معلومات در دست است تا اكنون به آن كشور برنگشته است.

رهبران كي جي بي و افراطي ها در حزب كمونيست كوشيدند تا ميخائيل "گورباچوف" را روز 19 اگست از قدرت بر كنار كنند؛ اما در اين كار شان ناكام شدند. در ظرف چند هفته حزب كمونيست شوروي موقعيت خود را به حيث يک سازمان سياسي موثر را از دست داد. ليبرال ها و نشنليست هاي روسيه، نشنليست هاي بالتيک، اوكرايني ها، قزاق ها و ازبک ها بخش هايي از خاک اتحاد شوروي سابق را تحت اداره خود در آوردند. كشوري كه با نيروي ديكتاتوري " استالين" شكل گرفته بود، به سوي فروپاشي پيش مي رفت.

كابينه گورباچوف كه بسيار ضعيف شده بود تصميم گرفت تا كمک به رژيم نجيب را قطع كند. در عوض واشنگتن اين آزادي را بدست آورد، تا همه كمک هاي خود به مجاهدين را متوقف سازد. وزير خارجه امريكا "جيمز بيكر" و وزير خارجه روسيه "بورس پنكن" روز 13 سپتمبر وعده دادند كه از اول جنوري 1992 كمک هاي شان را به مجاهدين و رژيم نجيب قطع كنند.

دوازده سال پیش تصمیم بیروي سیاسي شوروي در مورد ارسال نیروهاي آن کشور به افغانستان به خاطر دفاع از رژیم کمونیستي و 12 سال و دو ماه بعد از آن که مشاور امنیتي "کارتر" پلان ارسال کمک مخفي به مجاهدین را از طریق سي آي اي به رئیس جمهور امریکا تقدیم نمود، دو کشور تصمیم گرفتند که به آتش جنگ در افغانستان بیش از آن هیزم نریزند؛ اما این تصمیم منجر به تو قف جنگ نگر دید و جنگ ادامه یافت.

جنرال ها و دگروال هاي آي اس آي هیچ وقت یقین نداشتند که سي آي اي تا پیروزي جهاد در پهلوي آن ها باقي خواهد ماند. بعضي از آن ها به امریکایي ها هرگز اعتماد نداشتند .

صاحب منصبان پاکستاني یکدیگر را به خاطر این پیشبیني درست شان تبریک گفتند.

نجیب هنوز در قدرت باقي مانده بود و "ظاهر شاه" در ویلاي خود در روم به سر مي برد. مامورین ملل متحد با طیاره آبي رنگ خود بین کابل و اسلام آباد در رفت و آمد بودند؛ اما آینده صلح چندان روشن به نظر نمي رسید.

حکمتیار و یارانش در همکاري با استخبارات پاکستان و با استفاده از تانک هاي عراقي به آهستگي به سوي کابل پیش مي رفتند.

"احمد شاه مسعود" نیروهاي تهاجمي را که با تانک هاي غنیمتي شوروي مجهز بود در شمال کابل براي یک جنگ قاطع آمده کرده بود. تامسن در سال 1991 گفته بود که اشغال کابل توسط نیروهاي افراط گراي حکمتیار و استاد سیاف سبب خواهد شد تا افراطي هاي عرب از آن ها پشتیباني نما ید و این کار باعث تقویت موضوع افراطي گري اسلامي در آسیاي میانه و حتا عربستان خواهد شد.

در ماه دسمبر 1991 تامسن طي یک پیامي پیشنهاد کرد که براي جلوگیري از کشمکش براي تصاحب قدرت باید در مورد یافتن راه حل سیاسي توجه جدي صورت بگیرد؛ اما کمتر کسي در وزارت خارجه و یا سي آي اي در باره خطر بنیادگراي اسلامي و یا ثبات در آسیاي میانه توجه داشت. در افغانستان زمینه آشتي بر خرابه هاي یکي از خونبار ترین درگیري هاي جنگ سرد آماده نمي گردید، بلکه راه براي یک جنگ داخلي باز مي شد. مامورین سي آي اي قبلاً گفته بودند که بعد از خروج نیروهاي شوروي، افغان ها باید خود در مورد آینده خود تصمیم بگیرند. افغانها چاره اي نداشتند، مگر اینکه این تجربه را به آزمایش بگیرند.

صلاحیت قانوني سي آي اي براي پیشبرد عملیات مخفي در افغانستان در اول جنوري 1992 به پایان رسید. تا این وقت اتحاد شوروي رسماً منحل شده بود. "پیترتامسن" خواهان آن بود تا بودجه یي به خاطر تائید از افرادي که با سي آي اي به طور مستقل از پاکستان تماس داشتند تخصیص داده شود و از این افراد به منظور تلاش براي دستیابي به صلح از طریق ملل متحد کار گرفته شود. بدین ترتیب یک حکومت میانه رو در کابل به قدرت مي رسید و از کسب قدرت توسط افراطي ها جلوگیري به عمل مي آمد؛ اما این پیشنهاد مورد پذیرش قرار نگرفت. سي آي اي از تماس هاي قبلي خود با برخي قوماندانان در عملي شدن پروژه بازخرید راکت هاي ستنگر که پس از خروج نیروهاي شوروي آغاز شده بود، کار مي گرد. هم چنین توجه بیشتري به موضوع تولید و قاچاق مواد مخدر معطوف گردید.

از وادي هلمند تا دره هاي شمال شرق افغانستان مناطق وسیعي تحت کشت خشخاش قرار مي گرفت. افغانستان به بزرگ ترین تولید کننده تریاک در جهان تبدیل شده بود. حکومت براي زارعان خشخاش مشکل ایجاد نمي کرد. مافیاي مواد مخدر که در پاکستان ریشه داشت، براي زارعین به خاطر کشت خشخاش پول تهیه مي کرد. لابراتوار هاي تبدیل تریاک به هیروئین در مناطق قبایل پاکستان که با افغانستان هم مرز است، تأسیس گردیده بود. صدها تن هیروئین از طریق بندرکراچي و یا از طریق زمین از آسیاي میانه به اروپا قاچاق مي گردید. امریکا یک دفتر مبارزه با مواد مخدر در پاکستان تشکیل داده بود، که از بودجه تخصیص داده شده به مجاهدین تمویل مي شد؛ اما با قطع شدن کمک به مجاهدین این دفتر بسیار ضعیف شد.

رابطه کاري میان سي آي اي و آي اس آي با گذشت هر هفته بدتر مي شد. سي آي اي چیزي در دست نداشت که براي آي اس آي بدهد. در یک مرحله سي آي اي از آي اس آي خواست، تا به خاطر موجودیت قانون "پرسلا" که دادن سلاح امریکایي به پاکستان را به خاطر پروگرام هستوي آن کشور منع مي کرد، تا تانک هاي عراقي باقي مانده در پاکستان را که به مجاهدین تحویل داده نشده بود، منهدم کند. البته آي اس آي این کار را نمي کرد، زیرا آن کشور به این تانک ها در مقابله با هند ضرورت داشت.

"ادموندمکویلیم" به حیث اولین سفیر امریکا در دوشنبه پایتخت تاجکستان که تازه از تسلط شوروي خلاص شده بود مقرر گردید. در فبروري 1992 مسافري که از شمال افغانستان به دوشنبه رفته بود به او گفت که یکي از متحدین مهم "نجیب" بنام "جنرال عبدالرشید دوستم" به "مسعود" پیوسته است. بالاخره روزهاي حکمروایي "نجیب" به آخر خود نزدیک مي شد. یکجا شدن نیروهاي دوستم با مسعود که با تانک، طیاره و توپخانه مجهز بودند، تعادل نظامي را علیه نجیب تغییر مي داد. آن هم در وقتي که

کمک هاي مسکو به نجيب قطع شده بود. مکويليم به واشنگتن پيام فرستاد که سقوط کابل که از دير انتظارش برده مي شد قريب است.

با نزديک شدن مجاهدين به کابل نجيب خطاب به خبرنگاران گفت: "افغانستان امريکا و جهان متمدن بايد مبارزه مشترک را عليه بنيادگرايي به راه بيندازند."

نجيب گفت: "اگر بنيادگرا ها قدرت را در کابل بگيرند، جنگ در افغانستان براي سال ها ادامه خواهد يافت و افغانستان به مرکز توليد مواد مخدر و مرکز تروريزم تبديل خواهد شد".

نجيب به خوبي آينده را پيشبيني مي کرد؛ اما کسي نبود که به او گوش بدهد. او حاميان شوروي خود را از دست داده، در بين مردم بي اعتبار شد بود و در نا اميدي به سر مي برد.

يک نماينده ملل متحد بنام "بنان سوان" ساعت ها را باوي گذرانيد تا او را قانع کند که به نفع يک دولت انتقالي از قدرت کنار برود. اين يگانه راهي بود که از به قدرت رسيدن افراد افراطي چون "حکمتيار" جلوگيري می شد. نجيب موافقت کرد و بيانيه يي را که از طرف بنان سوان نوشته شده بود از طريق تلويزيون خواند و گفت که با ايجاد يک حکومت تحت نظر ملل متحد از مقامش کناره گيري خواهد کرد .

امريکا اوضاع را از دور نظاره مي کرد. "اوکلي" اسلام آباد را ترک گفته بود. شارژدافير امريکا "بت جونز" ترجيح مي داد که به پاکستان توجه داشته باشد. "تامسن" نمي توانست در اوضاع اثر داشته باشد، زيرا امريکا پاليسي کناره گيري از مسائل افغانستان را انتخاب نموده بود.

در جنوب کابل گلبدين حکمتيار نيروهايش را مخفيانه در چهار آسياب جابجا نمود. در اينجا پارک هاي نظامي، مرکز مخابره، ميدان تعليم و يک مسجد در محلي که با درخت هاي سرو احاطه شده بود، قرار داشت. تانک ها، زره پوش ها، راکت انداز هاي ثقيل و توپخانه در قطار هاي منظم قرار گرفتو براي حمله نهايي آماده شد.. حکمتيار از طريق راديو با جناح خلق که قبلاً با آن هادر کودتاي "تني" شريک شده بود، تماس برقرار نمود. گروهي از عرب هاي جهادي خو درا به چهارآسياب رسا نيدند که خبرنگاران عرب با انان يکجا بودند ومي خواستند پيروزي نهايي جهاد را فلم برداري نمايند.

حکمتيار مصمم به تسخير کابل بود. حزب کمونيست به سرعت درحال تجزيه بود. يک گروه آماده گي خو درا براي تسليمي به حکمتيار می گرفت .گروه ديگر آماده بود تا به مسعود تسليم شود.

در پشاور مذاکره براي تشکيل يک دولت انتقالي در عقب درهاي بسته و به اشتراک "اسددراني" رئيس آي اس آي و "شهزاده ترکي" در جريان بود. عده از علماي سعودي به پشاور آمدند تا براي تصاميم اتخاذ شده تائيد ديني فراهم آرند.

"پيتر تامسن" و "بينان سوان" تلاش کردند تا نظر شهزاده ترکي را به طرفداري از يک راه حل سياسي وسيع جلب کنند؛ اما ترکي با آن ها باروش سرد بر خوردنمود وبي اعتنايي نشان داد. به عقيده آن ها ترکي مي خواست تا همه گروه هاي اسلام گرا را باهم متحد ساخته به قدرت برساند. براي انجام اين کار ترکي بايد از برخورد ميان مسعود و حکمتيار جلوگيري مي نمود.

حتا "اسامه بن لادن" به پشاور پرواز نمود تا ميان مسعود و حکمتيار وحدت ايجاد کند. او از پشاور با حکمتيار تماس راديويي برقرار نمود و از وي خواست تا با مسعود کنار بيايد.

بن لادن و ديگر رهبران اسلام گرا يک صحبت نيم ساعته راديويي را ميان حکمتيار و مسعود ترتيب دادند. مسأله اساسي اين بود که اين دو فرمانده آيا کابل را در تفاهم باهم به شکل مسالمت آميز اداره خواهند کرد ويا برسر کنترول آن باهم خواهند جنگيد. حکمتيار به مسعود گفت: "من بايد به کابل داخل شوم و بيرق سبز پيروزي را به اهتزاز در بياورم". او به صورت مکرر به مسعود مي گفت او اجازه نخواهد داد کمونيست ها پيروزي مجاهدين را خدشه دار کنند. اين اشاره به قرار گرفتن دوستم در کنار مسعود بود، البته حکمتيار هم متحديني از ميان کمونيست ها در پهلوي خود داشت.

يک خبرنگار عرب که در وقت صحبت راديويي ميان حکمتيار و مسعود در چهار آسياب حضور داشت مي گويد: "مسعود لحن آشتي جويانه داشت و حکمتيار را با احترام خطاب مي کرد".

مثلاً، او در جواب حکمتيار مي گفت: "انجنير صاحب! با همه احترام بايد عرض کنم که کابل سقوط کرده است. کابل نمي تواند دوباره فتح شود، کابل در دست تو است. لطفاً به پشاور رفته يکجا با ساير رهبران به کابل بيائيد. من تا آن وقت به کابل داخل نمي شوم تا ساير رهبران داخل نه شده اند؛" اما حکمتيار براي يک کودتاي ديگر آماده گي گرفته بود.

حتا زماني كه او با مسعود در حال صحبت بود نيرو هايش به سوي دروازه هاي كابل در حال نزديک شدن بودند. برتانک ها و جيپ هايش بيرق سبز برافراشته شده بود. موتر ها شسته شده بودند تا براي دخول پيروزمندانه فردا به كابل آماده باشند. سخنگوي حكمتيار در پشاورگفت حكمتيار حاضر نيست با راه حلي كه مسعود در آن شامل باشد، موافقت كند.

بن لادن باردیگر از طريق راديو به حكمتيار گفت: "با برادرهايش (مسعود و ديگران) يک جا برود". بن لادن به او توصيه كرد كه براي يک راه حل مهم كه مسعود جزء آن باشد موافقت كند؛ اما حكمتيار سخنان او را ناديده گرفت. حكمتيار قبلاً تسليمي وزارت داخله را كه در چند صدمتري ارگ قرار داشت، از طريق مذاكره بدست آورده بود. آن شب او افراد خود را به كابل داخل كرد. حكمتيار به خواب رفت به اين باور كه فردا پيروزمندانه به كابل وارد خواهد شد. او براي عرب ها كه به چهار آسياب آمده بودند امامت نمود. او آياتي در نماز خواند كه حضرت محمدصلي الله عليه وسلم حين فتح مكه مي خواند.

يک ژورناليست عرب مي گويد: " آن شب ما در حاليكه خود را پيروز احساس مي كرديم به خواب رفتيم. وضع خيلي عالي بود، حكمتيار بسيار خوش بود. من خواب مي ديدم كه كمره ام آماده است و يكجا با حكمتيار وارد كابل مي شويم. افغان ها مردم عجيبي اند، آن ها وقتي به خواب بروند مخابره هاي خويش را خاموش مي كنند. مخابره ها را خاموش نموده به خواب رفتيم تا صبح زود از خواب بيدار شويم، نماز صبح را خوانديم. روحيه ما بالا بود. حكمتيار نماز بسيار طولاني خواند. آفتاب برآمد و آن ها مخابره هاي خود را روشن كردند خبرهاي بد از هرسو به گوش مي رسيد".

صبح روزي را كه حكمتيار پيروزي را در آن روز پيش بيني كرده بود جنگ كوچه به كوچه در كابل در گرفت. در داخل ارگ جمهوري آتش زبانه مي كشيد. نجيب به يک مهمانخانه ملل متحد پناهنده شد. نجيب رسماً از قدرت كنار رفت و در خانه تحت نظارت بود؛ حكمتيار نتوانست از چهارآسياب بيرون بيايد.

مسعود به شكل يک فاتح وسوار بريک تانكي كه از گل پوشيده شده بود وارد كابل گرديد. مجاهدين او در خوشي پيروزي فيرهاي هوايي مي كردند. با طلوع سحر فيرها عمودي به افقي تبديل شد. جنگي به پايان رسيد؛ اما جنگ ديگر آغاز گرديد.

نيروهاي مسعود و مليشياهاي ازبک دوستم با نيروهاي حكمتيار در داخل شهر درگير شدند تا آنكه آن ها نير و های حكمتيار را پس از يک هفته وادار به عقب نشيني به جنوب شهر نمودند. ناكامي حكمتيار در تصرف كابل يک ناكامي ديگر براي آي اس آي بود.

در گذشته كودتاي اول تني، حمله بر جلال آباد و كودتاي دوم تني به ناكامي انجاميده بود. آي اس آي و حكمتيار آرزو هاي زيادي را بر سر مي پرورانيدند؛ اما نتوانستند توانمندي خود را در عملي كردن پلان هاي خود به اثبات برسانند.

باهمه پول و وقتي كه سي آي اي به خاطر سقوط كابل به مصرف رسانيده بود، آن سازمان نقش ناچيزي در سقوط اين شهر داشت. در دوسال گذشته اين سازمان مقدار هنگفت سلاح را به حكمتيار و يک مقدار را به مسعود تحويل داده بود. همكاري سي آي اي با استخبارات پاكستان سبب شده بود تا حكمتيار مقدار زياد پول و سلاح را در مراحل آخري جنگ بدست بياورد؛ اما تلاش هاي پيتر تامسن و يک تعداد محدود افسران سي آي اي سبب شده بود تا مقدار قابل ملاحظه سلاح به مسعود نيز ارسال شود. مسعود در حاليكه براي حمله بر كابل آماده گي مي گرفت، از طريق سرک كه توسط امريكايي ها ساخته شده بود، سلاح هاي سنگين بدست آورد. كمک هاي نقدي امريكا منبع خوب اقتصادي براي مسعود در زماني بود كه حكمتيار مقدار زياد پول از شيخ هاي عرب و شبكه اخوان المسلمين بدست مي آورد. بدين ترتيب تحت فشارهاي پيترتامسن و اعضاي كانگره سي آي اي وادار گرديد تا در تصرف كابل به مسعود كمک نمايد.

تا سال 1992 تعداد تفنگ هاي شخصي در افغانستان از مجموع تفنگ هاي شخصي در هند و پاكستان زياد تر بود. روس ها به ارزش 36 تا 48 مليارد دالر به افغانستان سلاح داده بودند در حاليكه امريكا و عربستان سعودي 6 تا 12 مليارد دالر سلاح به مجاهدين تحويل داده بودند.

پنجصد هزار نفر در كابل به كمک غذايي ضرورت داشتند .

در اطراف كشور مليون ها نفر با فقر و سوء تغذي مواجه بودند؛ اين در حالی بود كه سرخورده گي حكمتيار و باز بودن راه های رسيدن سلاح و مهمات به او از خارج باعث ادامه جنگ گرديد.

با سقوط نجيب و تشكيل حكومت مجاهدين كه در جنگ داخلي درگير بود، امريكا ضرورتي براي داشتن سفير براي مقاومت نمي ديد. كابل به حدي بي امنيت بود كه امريكا نمي توانست سفارت خود را در آن شهر باز كند. سفارت امريكا در كابل بسته ماند و پيترتامسن در يک پست ديگر در جنوب شرق آسيا به كار گماشته شد. تامسن قبل از اينكه وظيفه جديد خود را اشغال كند، يک يادداشت محرم نوشت.

تامسن مي ترسيد كه كابل تحت كنترول يک حكومت افراطي قرار بگيرد و امريكا با ترک گفتن افغانستان نمي توانست در هدايت اوضاع به سوي ميانه روي نقش بازي كند. در روز 12 دسمبر 1992 او نوشت: "اين به نفع امريكا است تا با تلاش هاي گروه هاي افراطي به خاطر تبديل كردن افغانستان به يک پايگاه تعليمي و لوژستيكي به خاطر راه اندازي فعاليت هاي تروريستي در منطقه و خارج از آن مقابله كند .

سرمايه گذاري كوچک توسط امريكا در افغانستان باعث ايجاد فضاي سياسي معتدل شده در نتيجه گروه هاي افراطي منزوي مي شوند. اين كمک سبب مي شود، تا رابطه دوستانه امريكا با مردم افغانستان كه كشور شان موقعيت استراتيژيک دارد استوار باقي بماند .

يادداشت هاي تامسن آخرين تلاش هاي يک عده معدود ديپلومات ها و كاركنان اطلاعاتي امريكا بود كه خواهان حضور فعال امريكا در قضيه افغانستان بودند؛ اما تا آخر خزان 2001 امريكا سفير و رئيس ستيشن سي آي اي براي افغانستان نداشت.

فصل سیزدهم

"دوستِ دشمنِ تو"

در دوران مبارزات انتخاباتي رياست جمهوري امريكا در سال 1992 هيچ یک از كانديداها نامي از افغانستان نبرد. تنها "جورج بوش" در مورد جنگ ميان "مسعود" و "حكمتيار" جمله "تراژيدي در هردو جانب است" را به زبان آورد.

"بل كلنتن" برمسائل اقتصادي امريكا توجه خود را معطوف نموده بود. هردو كانديداها در مورد تروريزم و مواد مخدر صحبت هايي نمودند. كلنتن با جنوب آسيا بلديت نداشت. تنها او وقتي كه در آكسفورد تدريس مي كرد، "بي نظير بوتو" را كه در آن جا تحصيل مي نمود ديده بود، او از زيبايي، حركات موزون و توانايي بوتو در بحث ها خوشش مي آمد.

كلنتن از افغانستان شناخت نداشت. كلنتن در ماه هاي اول حكومت خويش در باره پايگاه هاي تروريزم در افغانستان چندان تشويش نداشت، بلكه او از كشور هايي چون ايران و عراق كه تروريزم را حمايت مي نمودند نگران بود. او هم چنين از گروه هاي شيعه چون "حزب الله" و جهاد در لبنان تشويش داشت كه در دهه هشتاد تعدادي از امريكايي ها را كشته بودند. كلنتن در سال هاي اول حكومت خود از بن لادن چيزي نمي فهميد. قضيه افغانستان به خاطري كه از گذشته به ارث برده شده بود در دولت امريكا مطرح بود، و گرنه حتا در دوران حكومت بوش اول نيز اين قضيه از اهميت خود افتاده بود.

رئيس جمهور كلنتن "جيمز وزلي" را به حيث رئيس سي آي اي انتخاب نمود. رابطه كلنتن با سي آي اي بسيار سرد بود. بوش توجه زيادي به سي آي اي داشت و از مركز آن سازمان ديدن مي نمود، زيرا زماني بوش به حيث رئيس سي آي اي ايفاي وظيفه نموده بود. روش سرد كلنتن مامورين سي آي اي را متعجب و غمگين نموده بود.

رئيس جديد سي آي اي سه وظيفه عمده داشت. يكي برقراري رابطه نزديک شخصي با رئيس جمهور، زيرا تنها رئيس جمهور مي توانست اجازه عمليات مخفي را به سي آي اي بدهد. او بايد با كميته هاي استخبارات سنا و مجلس نماينده گان رابطه دوستانه بر قرار مي كرد، زيرا اين كميته ها بودند كه فعاليت هاي سي آي اي را بررسي نموده و بودجه آن را منظور مي نمودند. وظيفه سوم او اين بود، تا روحيه كاركنان سي آي اي را بالا نگهدارد. در ظرف چند ماه واضح شد كه "وزلي" در هرسه وظيفه ناكام است. او رابطه نزديک با مامورين سي آي اي كه در بخش تخنيكي كار مي كردند، برقرار نمود، زيرا اين بخش مورد توجه او قرار داشت؛ ولي آن هايي را كه در مديريت عمليات فعال بودند آزرده ساخته بود. رابطه وزلي با اعضاي كانگره نيز تيره شد، زيرا او به مشاجره با آن ها مي پرداخت.

در طول سال اول حكومت كلنتن وزلي با رئيس جمهور ملاقات كاري نداشت. قاعده آن است كه هر صبح رئيس سي آي اي گزارش آخرين تحولات جهاني را به سمع رئيس جمهور مي رساند؛ اما كلنتن ترجيح مي داد به جاي گوش كردن به صحبت هاي شخص، معلومات را خود بخواند. كلنتن شب ها دير مي نشست و گاه گاه اعضاي كانگره و خبرنگاران را ساعت 2 بعد از نيم شب از خواب بيدار مي كرد تا با آنان در مورد موضوعات صحبت نمايد. صبح ها وقت او با عصبانيت برخورد مي كرد و به همين خاطر مامورين عالي رتبه قصر سفيد كوشش مي كردند، تا با او در اوايل صبح روبرو نشوند. رابطه وزلي با اعضاي شوراي امنيت ملي قصر سفيد نيز دوستانه نبود.

زماني كه وزلي جديداً در سي آي اي به كار آغاز مي كرد، دو پاكستاني بطور جداگانه براي عمليات تروريستي آماده گي مي گرفتند. يكي از آن ها در ورجينيا و ديگري در نيوجرسي زنده گي مي نمود. اين دو باهم ملاقات نكرده بود اما نقاط مشترک زيادي باهم داشتند.

هردو در خانواده هاي مرفه در ايالات بلوچستان پاكستان كه با افغانستان هم مرز است به دنيا آمده بودند. پدران شان ثروت مند بود و قدرت آن را داشتند، تا پسران شان را براي تحصيل به خارج بفرستند؛ اما زنده گي هردو دچار تحولات ناگهاني گرديد. از زنده گي در یک فاميل سنتي بلوچ به زنده گي آزاد در غرب.

هردو جوان تحت تأثير تبليغات علماي مذهبي كه امريكا را یک قدرت جابر عليه مسلمين معرفي مي نمودند، قرار گرفت اين در حالي بود كه هردوي انان از جنگ ميان اسرائيل و فلسطيني ها رنج مي بردند. در سال 1992ن آن ها به طور جداگانه تصميم گرفتند، تا عليه اهداف امريكايي دست به عمل مسلحانه بزنند.

يكي از اين دو "ايمل كانسي" 28 ساله بود. او در سال 1991 به امريكا آمد. پدرش هوتل و باغي در كويته داشت. او شهادتنامه ماستري در ادبيات انگليسي از پوهنتون كــويته بدست آورده بود.

بعد از مرگ پدر، او به جرمني رفت و از آن جا به امريكا سفر نمود و در یک شركت انتقال پارسل به كار آغاز كرد. او ساعت ها اخبار سي ان ان در مورد جنگ خليج اوضاع عراق و فلسطين را مي ديد. او به هم اتاقي هايش گفته بود به عمل كلاني دست

خواهد زد، يا درقصر سفيد و يا در سفارت اسرائيل در واشنگتن. كانسي بعداً تصميم گرفت كه سي آي اي هدف خوب تر است. او معقتد بود كه سي آي اي مستقيماً در قتل مسلمانان ها دخيل است. كانسي يک كلاشينكوف را از يک دكان سلاح فروشي در ورجينيا خريد. اوهم چنين تكت پرواز به پاكستان را خريد، تا در صورت فرار از دست پوليس از امريكا خارج شود. كانسي روز 25 جنوري 1993 به دفتر مركزي سي آي اي واقع در "لنگلي" نزديک شد. او دو مرد را كشت و چند نفر را زخمي كرد . سپس به موتر خود سوار شده چند ميل را طي نمود و در پارک "مكلين" توقف كرد، تا ببيند كه كسي او را تعقيب مي كند يا خير. چون ديد كسي او را تعقيب نمي كند، به اتاق خود رفته سلاح خود را آن جا گذاشت و از آنجا به يک هوتل رفت .

فرداي آن به پاكســـتان پـرواز نمود و در آن جا نا پديد شد.

جوان 24 ساله ديگر كه بعداً به نام رمزي يوسف معروف گرديد، نيز باشنده ايالت بلوچستان پاكستان بود. پدرش يک انجنير بود كه در خليج كار مي كرد.

رمزي يوسف در سال 1968 در كو ويت متولد شد و نامش "عبدالبصير محمود عبدالكريم" بود. در 20 سال زنده گي رمزي يوسف، كو ويت از يک بندر كوچک به يک شهر بسيار عصري تغيير شكل داد. خانواده رمزي در ميان كارگران پاكستاني، مصري، فلسطيني و بنگلاديشي زنده گي مي كرد.

او در سنين اول جواني قرار داشت كه "عبدالله عزام" مردم را به دادن كمک به مجاهدين افغانستان در مساجد تشويق مي كرد. پيام هاي عبدالله عزام به شكل نوار صوتي و نوشته در همه جا موجود بود.

بعد از فراگيري تعليمات ابتدايي يوسف به يک مكتب تخنيكي در انگلستان روان شد. رشته او انجنيري برق بود. بعد از تحصيل يوسف در بخش مخابرات وزارت پلان كو ويت به كـــار آغاز كرد.

بعد از حمله "صدام" بر كو ويت در سال1990 كه تعداد زياد كارگران مهاجر آن كشور را ترک گفتند، فاميل يوسف به كويته بازگشت. بعد از چندي فاميل يوسف از سرحد گذشته در استان بلوچستان ايران به زنده گي آغاز نمود.

فاميل يوسف مي خواست او عروسي كند؛ اما او به جهاد علاقه داشت و از مجاهدين افغان خوشش مي آمد. دو تن از كاكاهايش در جنگ عليه شوروي كشته شده بودند. چون او زبان عربي بلد بود مي توانست درجمله داوطلبان عرب در آيد. در اواخر سال 1990 به پشاور رفت و در كمپ "خلدند" در نزديكي خوست براي شش ماه تعليمات نظامي ديد. او تكتيک جنگ، استعمال سلاح و مواد منفجره را فرا گرفت. يک تعداد عرب هاي ديگر نيز در اين كمپ تحت تربيه قرار داشتند كه بعد از ختم تعليمات به وطن شان در شرق ميانه باز مي گشتند.

يوسف بعداً به يک كمپ ديگر كه در آن جا ساختن بمب تعليم داده مي شد رفت. با استفاده از دانش خود در ساحه الكترونيک، يوسف در ساختن بمب هايي كه از راه دور منفجر مي شد، آموزش ديد. او در كمپي آموزش ديد كه در ابتدا توسط آي اس آي بنا شد و در آن مواد منفجره پلاستيكي و وسيله انفجاري "تايم پنسل" تدريس مي شد. او در چند حمله در افغانستان شركت كرد تا آموخته هاي خود را تجربه كند.

در اوايل 1991 او به پاكستان برگشت و عروسي كرد. مدت 18ماهي را كه او در خانه سپري كرد در تماس دوامدار با داوطلبان عرب در داخل افغانستان بود. يوسف پول نداشت و در دوسالي كه در سرحد افغانســتان گـذرانيد، صاحب ثروت نشد.

در دسمبر 1992 يوسف با استفاده از يک پاسپورت جعلي عراقي كه آن را به صد دالر از پشاور خريده بود، به نيويارک پرواز كرد. دوست او "احمد اجاج" كتابهاي رهنماي ساختن بمب را در بكس او جا بجا نموده بود. او به نيويارک آمد، تا با امريكا آشنايي پيدا نم نموده يک پاسپورت امريكايي بدست آورده سپس به پشاور بازگشته براي پروژه خود پول پيدا كند؛ اما بعد از اينكه به نيويارک رسيد تصميم گرفت كه به حمله دست بزند.

يوسف بمب خود را طوري ديزاين كرده بود كه پايه اصلي يكي از دو تعمير 110 طبقه يي مركز تجارت جهاني را تخريب نمايد. او فكر مي كرد با فروريختن يک تعمير، تعمير ديگر نيز فرو خواهد ريخت. او محاسبه كرده بود كه با فروپاشي اين دو تعمير 250،000 هزار نفر از ميان خواهد رفت، بيشتر از آنچه كه امريكا در بمباردمان هاي "اتومي هيروشيما" و "ناگاساكي" كشته بود.

گرچه پدريوسف پاكستاني بود؛ اما مادرش ريشه فلسطيني داشت. او در ابتدا مي خواست بر اهداف اسرائيل حمله كند؛ اما از آن جا كه از آن ها به شدت مراقبت مي شد، تصميم گرفت كه به يک دوست دشمن خود حمله كند.

يوسف با شبكه اخوان المسلمين درساحه نيويارک تحت رياست "شيخ عمر عبدالرحمن"، مبلغ نابيناي مصري، تماس داشت. شيخ عبدالرحمن با "عبدالله عزام" و ديگر اسلام گرا ها در دهه 1980 در پشاور در رابطه بود. اعضاي گروه عبدالرحمن با شبكه القاعده در پشاور تماس تيلفوني داشتند؛ اما هيچ كدام آن ها مواد منفجره كافي در اختيار نداشتند كه هردو تعمير مركز تجارت جهاني را سرنگون نمايد.

روز 26 فبروري 1993، يک ماه بعد از حمله "كانسي" بر افراد سي آي اي، يوسف مواد منفجره را در دو موتر در پارک طبقه بي-2 تعمير مركز تجارت جهاني برد. يوسف دكمه انفجار را عيار نمود و خود توسط يک موتر كرايي از ساحه خارج شد. بم يوسف 400 دالر قيمت داشت. اين بم شش نفر را كشت و هزار نفر را زخمي كرد و به تعمير مذكور 500 مليون دالر خساره وارد نمود. يوسف شام روز انفجار با پرواز خط هوايي پاكستان به كراچي رفت و ناپديد شد .

او نو شته های به روزنامه هاي نيويارک ارسال نمود و در آن مسؤوليت انفجار را به "غند پنج اردوي آزادي" نسبت داد. در اين مكاتيب او خواهان قطع رابطه امريكا با اسرائيل، قطع كمک هاي امريكايي به اسرائيل و خود داري امريكا از مداخله در امور كشورهاي شرق ميانه گرديده بود. در نامه اخطار شده بود كه در صورت عدم پذيرش تقاضاهاي شان، آن ها بر اهداف امريكايي در داخل و خارج از آن كشور حمله خواهند كرد.

مديريت ضد تروريزم سي آي اي يک گروه كاري را براي تحقيق روي انفجار در مركز تجارت جهاني و يكي را براي دستگيري ايمل كانسي تشكيل داد. اين گروه ها 24 ساعت در روز و هفت روز در هفته فعاليت مي كردند. سي آي اي تصور مي كرد كه در عقب اين عمليات تروريستي دست كشور ها دخيل است. در دهه 1988 عمليات تروريستي از حمايت دولت ها برخوردار بود. تروريست ها معمولاً پول، اوراق سفر و ساير سهولت ها را از كشور ها بدست مي آوردند. ايران، ليبيا و عراق نيز در لست كشور هاي قرار داشتند كه سي آي اي بر آن ها مشكوک بود. ايران از حزب الله كه با اسرائيل در جنگ بود حمايت مي كرد. حزب "بعث صدام" در دوران جنگ خليج تيم دونفري تروريست ها را به خاطر ضربه زدن بر اهداف امريكايي به آن كشور روان كرد. چون عمليات درست پلان نشده بود، امريكا از پلان آگاه شد و اجنت هاي مذكور را توسط كشور هاي ديگر وادار به خروج از آن كشور ها نمود.

يكي از اجنت هاي صدام در سال 1993 در نظر داشت رئيس جمهور بوش را در كو ويت به قتل برساند. شواهد ی در دست بود كه نشان می داد يكي از دوستان نزد يک يوسف پس از حمله بر مركز تجارت جهاني به بغداد سفر نموده بود. سودان نيز مورد سوء ظن سي آي اي قرار داشت .

از سال 1990 تا 1992، 15 عمل تروريستي در امريكا بوقوع پيوسته بود. بسياري از آن ها توسط ملي گرا هاي "پورتريكويي" اجرا شده بود. در يک حادثه يک گروه ماركسيستي ايراني دخيل بود و در ديگران امريكايي هاي افراطي دخيل بودند. در سطح جهان "تاميل" ها در سريلانكا و ماؤيست ها در پيرو بسيار فعال بودند. اين معلومات نشان مي داد كه كدام قالب خاص تروريستي وجود نداشت.

در اثر رسوايي ايران- كانترا كه دخالت مامورين سي آي اي در اعمال خلاف قانون را بر ملا ساخت، سي آي اي تحت فشار قرار داشت. اين سازمان در تحت اداره بوش و اوايل اداره "كلنتن" اجازه راه اندازي عمليات مسلح در خارج را نداشت. بخش ضد تروريزم آن به شكل مركز تحليل و تحقيق در مورد تروريزم در آمده بود. بودجه اين سازمان نيز خيلي كم شده بود. در حدود صد نفر در بخش ضد تروريزم سي آي اي كار مي كردند. توجه آن ها به سازمان هاي غير مذهبي چون "ابوندال" معطوف بود . يک گروپ ديگر مبارزين الجزايري را كه عليه حكومت سوسياليستي آن كشور قيام نموده بودند، تحت نظر داشت.

در اداره كلنتن براي اف بي آي نقش كليدي در تحقيق عمليات تروريستي اي كه متوجه اتباع امريكا مي بود، داده شده بود. در سال 1990 مامورين اف بي آي 74 كارتن اوراق و يادداشت هاي مربوط به تكتيک هاي تروريستي را از خانه "سيد نصير"، قاتل يک يهودي افراطي در نيوجرسي بدست آوردند. اف بي آي براي دو سال اين اوراق را از عربي به انگليسي ترجمه نكرد و حتا پس از ترجمه، معلومات بدست آمده را در اختيار سي آي اي قرار نداد. درين يادداشت ها معلومات مشرحي در باره مراكز تعليمي القاعده در مرز افغانستان و پاكستان داده شده بود .

نام بن لادن در دوسيه هاي اف بي آي درج شده بود، زيرا يكي از خويشاوندان نصير به عربستان سفر نموده از بن لادن به خاطر پرداخت اجرت وكيل نصير پول دريافت نموده بود. سي آي اي از معلومات بسيارمهمي كه در دوسيه هاي اف بي آي قرار داشت، تنها چندين سال پس از بمب گذاري در مركز تجارت جهاني با خبر شد. ميان سي آي اي و شوراي امنيت ملي تنها يک بار در سال 1993 روي موضوع تمويل تروريست ها از سوي بن لادن بحث صورت گرفت؛ اما بن لادن در تحقيق حمله برمركز تجارت جهاني مورد توجه قرار نگرفت. سي آي اي در مورد فعاليت هاي بن لادن معلومات جمع مي كرد؛ اما تا سال 1993 نقش او در عمليات تروريستي تثبيت نشده بود.

اف بي آي، مانند سي آي اي، نه توانست موضوع تبديل شدن گروه هاي جهادي را به حيث يک نيروي مستقل بين المللي به سرعت لازم درک نمايد. آن ها نتوانستند به سرعت لازم منابع مالي را براي مقابله با حرکت هاي تند سني تخصيص دهند. "توني ليک" مشاور امنيت ملي کلنتن مي گويد معلومات در باره جهادي هايي که در افغانستان تعليم ديده بودند اندک بود و مقابله با آن ها به شدت لازم صورت نمي گرفت، در نتيجه، آن ها نيرومند شد و فعاليت هاي خود را توسعه بخشيدند.

فصل چهاردهم

"فاصله مناسب خود را باید حفظ کرد"

شش هفته بعد از انفجار درتعمیر تجارت جهاني در نیویارک "پال پلر" به حیث رئیس بخش تحلیل مبارزه علیه تروریزم سي آي اي مقرر شد. او زماني به حیث افسر نظامي در ویتنام ایفاي وظیفه می نمود. و صاحب چندین شهادت نامه از دانشگاه هاي معتبر امریکا بود. "پلر" اسلام سیاسي و امور شرق میانه را مطالعه نمود و در ظرف پنج سالي که در این سمت بود به حیث یکي از تحلیلگران بانفوذ سي آي اي عرض وجود کر د .

پلر در ابتدا فکر مي کرد کساني که به انفجار در مرکز تجارت جهاني دست زده اند وابسته به بعضي از کشور ها اند؛ اما معلومات بدست آمده نشان داد که یک مبلغ نابیناي مصري بنام "شیخ عبدالرحمن" انگیزه دهنده براي دست اندرکاران چنین عملیات بوده است. بعد از آن سي آي توجه خود را به رادیکال هاي اسلام گرا که ریشه در مصر و کشور هاي هم جوار آن داشتند، معطوف نمود.

در ظرف چهار سال قبل از انفجار در مرکز تجارت جهاني اندیشه هاي افراطي گرایي در مصر و اطراف آن جوانه زده بود. گروه "جماعته الاسلامیه" در مصر به ترور مامورین دولت لائیک "حسني مبارک" دست مي زد. اکثر پیروان جماعته الاسلامیه را مردمان "نیل علیا" تشکیل مي داد که به خاطر محرومیت ها از چنین حرکت هایي پشتیباني مي نمودند. گروه هاي افراطي با بازگشت داوطلبان عرب از افغانستان جان تازه به خود گرفتند. چنین چیزي در الجزایر نیز رخ داده بود. تبلیغات جبهه نجات الجزایر که صاحب اندیشه هاي اخوان المسلمین بود طبقه فقیر الجزایر را که از سیاست هاي دولت سوسیالیستي کشور و فساد رهبران آن نا خورسند بودند، به خود جلب نموده بود. بعد از آن که دولت الجزایر از ترس اینکه جبهه نجات انتخابات را برنده نشود، انتخابات را در سال 1991 لغو نمود. جوانان رادیکال، که بعضي از آن ها در جنگ افغانستان نیز شرکت نموده بودند، سازمان هاي زیر زمیني تشکیل دادند تا علیه دولت الجزایر به حملات مسلحانه دست بزنند.

پلر و مامورین سي آي اي در قاهره، سویس و الجزیره این حرکت ها را تحت مطالعه قرار داده بودند. پلر و همکارانش سقوط شوروي در 1991 و شاه ایران در 1979 را ناکامي آن نظام ها مي دانستند. در هردو صورت حکومت هاي آغشته به فساد با نارضایتي مردم مواجه شدند. آن ها کوشیدند تا تغییر بیاورند؛ اما شکست خوردند. پلر فکر مي کرد درسي که از این دو حادثه گرفته مي شد این بود که از اقدامات نیم بند باید خودداري کرد. حکومتي که در تحت فشار قرار مي گیرد، یا باید با شدت، مخالفین خود را سرکوب نما یدو و یا به طور کامل به مردم آزادي بدهد.

مامورین استخبارات در وزارت خارجه و شوراي امنیت ملي امریکا باهم اختلاف نظر داشتند. الجزیره و تونس گرچه از متحدین امریکا نبودند؛ اما حکومت هاي لائیک بر آن ها حکومت مي کرد. و این کشور ها روز به روز به غرب نزدیک تر مي شدند. مصر متحد نزدیک امریکا بود و بعد از اسرائیل بیشترین کمک را از امریکا بدست مي آورد.

پلر مي گفت که با وجود ناتواني هاي حکومت "مبارک" به هرقیمتي که شود باید از آن در مقابل بنیادگراهاي اسلامي حمایت صورت بگیرد؛ اما قصر سفید و سي آي اي مي دانستند که آن ها با رژیم بدنام شاه ایران براي مدت هاي طولاني نزدیک بوده در نتیجه بعد از انقلاب ایران، امریکا تمام نفوذ خود را در ایران از دست داد. پلر فکر مي کرد حزب اخوان المسلمین در اردن با وجود فلسفه رادیکال مذهبي آماده است در سیاست عادي سهم بگیرد. او معتقد بود که احزاب اخواني در کشور هاي عرب دیگر مي باید به تعقیب از سیاست هاي صلح آمیز و دموکراتیک تشویق شوند.

در دوره اول حکومت "کلنتن" بحث ها روي اتخاذ یک پالیسي علیه تروریست ها غیر متمرکز و نا تمام باقي ماند. "توني لیک" مشاور امنیت ملي کلنتن گفت: "در دهه 90 تعمیم دموکراسي در سطح جهاني اولویت هاي حکومت کلنتن را تشکیل مي دهد؛ اما با لغو انتخابات الجزایر و آغاز حملات اسلام گرا ها بر حکومت آن کشور کلنتن برگزاري انتخابات در جهان را تشویق نمي کرد". سفارت امریکا در قاهره با رهبران اخوان المسلمین تماس هاي برقرار نمود؛ ولي این مذاکرات به جایي نرسید.

معلومات در باره فعالیت هاي اسلام گرا ها از دفاتر سي آي اي در قاهره، الجزیره، تونس و اسرائیل بدست مي آمد. مامورین سي آي اي با استخبارات مصر ملاقات هاي کاري روزمره داشتند. تماس هاي مشابه میان سي آي اي و استخبارات تونس زماني برقرار شد که حکومت تونس به سرکوب اسلام گراها پرداخت. تماس هایي میان سي آي اي و استخبارات الجزایر نیز برقرار شده بود. مامورین امنیتي کشور هاي شمال افریقا از مشکلات ناشي از بازگشت داوطلبان عرب از افغانستان، کمک هاي مالي عربستان سعودي به آن ها و وجود پناه گاه براي چنین افراد در مرز پاکستان و افغانستان صحبت مي کردند. آن ها هم چنین از کشور هاي انگلیس، فرانسه، جرمني، سویدن و دنمارک که به رهبران در حال تبعید گروه هاي اسلام گرا اجازه اقامت در آن کشور ها را مي دادند، شکایت داشتند

همکاري ميان گروه هاي افراطي در شمال افريقا به زودي آغاز شد. سلاح توسط شتر از سودان به الجزاير آورده مي شد. "ياسر عرفات" و رهبري سازمان آزادي بخش فلسطين از نيرو گرفتن گروه هاي مذهبي در فلسطين ابراز تشويش مي کردند. زماني که سازمان آزادي بخش فلسطين با اسرائيل وارد مذاکرات صلح شده بود، گروه "حماس" که ايديولوژي اخواني داشت، نيرومند گرديد. استخبارات فلسطين در باره جمع آوري پول براي حماس از عربستان و يمن و فعاليت براي بدست آوردن سلاح از سودان معلومات به دست آورده بود. سازمان آزادي بخش فلسطين به سي آي اي خبر داد که پيروان گروه فلسطيني جهاد به اطراف "اسامه بن لادن" حلقه زده اند. سازمان آزادي بخش فلسطين اميدوار بود که سي آي اي با آن سازمان در مقابله با حماس همکاري نمايد.

اما بر اطلاعات جمع آوري شده توسط سي آي اي در واشنگتن اعتماد نمي شد، زيرا منابعي که اين معلومات را تهيه کرده بودند از شهرت خوب برخوردار نبودند. رژيم "مبارک" در مصر، پوليس الجزاير که برخي از قتل عام ها را سازمان مي داد، مامورين رژيم پوليسی تونس و رهبران آغشته به فساد فلسطين همه به دلايل منافع خود در باره خطر بنيادگرائي اسلامي مبالغه مي کردند.

حکومت هاي لائيک عرب افريقاي شمالي غير دموکراتيک بوده از محبوبيت برخوردار نبودند. گروه هاي اسلامي که بعضي از آن ها صلح آميز عمل مي کردند، مشروعيت اين نظام ها را مورد سؤال قرار داده بودند. براي مامورين سي آي اي که با ارگان هاي امنيتي عرب در تماس بودند بسيار مايوس کننده بود که راپور هاي شان در واشنگتن جدي گرفته نمي شد.

"فرانک اندرسن" سابق رئيس گروه کاري افغانستان به حيث مسؤول عمليات بخش شرق نزديک سي آي اي مقرر شد. اندرسن يکي از طرفداران جدي کمک به "حکمتيار" در دوران جهاد بود. اکنون او استدلال مي کرد که بنيادگرائي اسلامي از ناحيه داوطلباني که از افغانستان برميگردند چنان خطرناک نيست که استخبارات مصر، الجزاير و تونس اظهار مي دارند. او مي گفت آن هايي که از افغانستان برمي گردند در باره کارنامه هاي جهادي خود در آن کشور مبالغه مي کنند. به عقيده اندرسن اين کشور ها نيازي به وارد کردن اسلام راديکال از افغانستان ندارند.

با تبادل معلومات ميان قصر سفيد، سي آي اي و وزارت خارجه در باره تحولات فوق تحليل جديدي از تروريست هاي اسلامي ارائه شد. پال پلر آن ها را "تروريست هاي ادهاک" (فاقد عموميت) نام گذاشت. اين تروريست ها به کدام سازمان منظم مربوط نمي شدند. حمله بر مرکز تجارت جهاني يک نقطه عطف درتروريزم بين المللي بود. اين کار را مردمان مذهبي يي بدون مرکزيت انجام داده بود که با کدام سازمان رابطه معمول ارگانيک نداشتند.

سي آي اي به سرعت لازم با تروريست هاي جديد به مقابله نپرداخت. آن سازمان استخبارات ايران و گروه هاي وابسته به آن کشور را نسبت به مجاهدين خارجي که در افغانستان تعليم ديده بودند برای امريکا خطرناک تر مي پنداشت. اجنت هاي حزب الله به خانه فرهنگ اسرائيل در ارجنتاين حمله نموده بودند. در سي آي اي خاطره بد تعذيب و سپس قتل "ويلم بکلي" رئيس ستيشن سي آي اي در بيروت توسط حزب الله در سال 1984 هنوز تازه بود.

تا جايي که به گرفتن کمک از دولت ها مربوط مي شد، اسلام گرا هاي جديد پول وسلاح را از رياض بدست مي آوردند، نه از تهران؛ اما سي آي اي و قصر سفيد نمي خواستند در باره نقش مبلغين، تهيه کننده گان پول و ارگان هاي دولت سعودي که به اين گروه ها کمک مي کردند، برخورد جدي نمايند. سي آي اي تلاش نکرد با استخدام اجنت ها در عربستان در باره خطر تروريست هاي جديد معلومات جمع آوري نمايد. وزارت خارجه امريکا مي ترسيد که به خاطر روابط نزديک امنيتي امريکا با عربستان به اين دليل که رياض به واشنگتن نفت تهيه مي کرد، افشاي فعاليت هاي تجسسي در آن کشور بر روابط دوکشور لطمه سنگين وارد نمايد. سي آي اي در جمع آوري اطلاعات از عربستان فعال بود؛ اما بسيار با احتياط عمل مي کرد. آن ها بروسايل تخنيکي بيشتر تکيه مي کردند تا نفوذ توسط اجنت ها. آن ها معمولاً در باره جانشين شاه و رقابت های داخل خانواده سلطنتي معلومات گرد مي آوردند.

"شهزاده ترکي" رئيس استخبارات سعودي مهم ترين شخص طرف ارتباط با سي آي اي باقي مانده بود. او روابط عجيبي با رئيس جمهور کلنتن از زمان تحصيل خود در دانشگاه "جورج تاون" داشت. وقتي کلنتن تصميم گرفت براي رياست جمهوري امريکا خود را نامزد کند، آدرس هاي هم صنفان سابق خود را جمع آوري نمود. او به آن ها نامه نوشت و از آنها درخواست کمک نمود. وقتي ترکي فيصل نامه کلنتن را بدست آورد، تعجب کرد. او کلنتن را از دوران دانشگاه به خاطر نداشت و فکر مي کرد والي يک ايالت کوچک امريکا شانسي براي بردن انتخابات امريکا را ندارد. با مطرح شدن بيشتر کلنتن در مبارزات انتخاباتي ترکي در تماس با او علاقه مند شد. او به کلنتن نامه نوشت و باب تماس را بازنمود.

در اواخر بهار 1993 فارغين دانشگاه جورج تاون باهم يکجا شدند. شهزاده ترکي در اين مراسم شرکت کرد. سپس او در معيت يک مامور سي آي اي و "شهزاده بندر" سفير سعودي در امريکا به ديدن کلنتن رفت. صحبت هاي رئيس جمهور به شرق ميانه و آسياي ميانه کشيده شد. کلنتن از ترکي پرسيد امريکا در مورد ازبکستان وقزاقستان بايد چه پاليسي يي در پيش بگيرد؟

ملاقات با کلنتن بيشتر به سيمينار مشابه بود تا به گفتگوي رسمي؛ اما سؤال کلنتن باعث تعجب سعودي ها شد. با آن هم آن ها يک چک 20 مليون دالري را به بخش مطالعات شرق ميانه در دانشگاه "ارکنسا" به کلنتن دادند. کلنتن وقتي که والي ارکنسا بود، تلاش مي کرد براي اين مرکز پول جمع آوري نمايد. ار سال پول تحفه کوچکي بود براي يک دوست جديد.

در سال 1993 کابل با جنگ و محروميت زياد مواجه بود. حکمتيار کابل را راکت با ران می کرد که در نتيجه آن هزاران نفر کشته و زخمي شدند. رهبران سابق مجاهدين در اتحاد هاي موقت و عجيب جديد داخل شدند. آن ها با توپخانه در داخل شهر با هم مي جنگيدند. افراد مسلح شيعه در ابتدا عليه نيروهاي حکمتيار در نزديکي باغ وحش کابل مي جنگيدند .بعد جهت خويش را تغيير داده عليه "مسعود" به جنگ آغاز نمودند. نيروهاي "استاد سياف" با جمعيت متحد گرديده عليه شيعه ها به نبرد پرداختند. نيروهاي "دوستم" به تاراج و بي عزتي مردم در کابل دست مي زدند. مسعود نيروهايش را گاهي به شمال و گاهي به جنوب سوق مي داد تا با دشمنان خود مقابله کند. برق کابل قطع شد. چند ديپلومات که در کابل بودند با نور شمع زنده گي مي کردند. راه ها بسته شده ذخاير مواد غذايي به پايان رسيده بود. شهزاده ترکي به اسلام آباد پرواز کرد و "حميدگل" را به حيث ميانجي استخدام نمود تا گروه هاي درگير را به مصالحه فرا خواند. حميد گل تحت نظر "جاويد ناصر" رئيس آي اس آي کار مي کرد. جاويد ناصر ريش انبوه داشت و در مساجد مردم را به پابندي به اسلام دعوت مي کرد. او عضو جماعت تبليغي پاکستان بود.

"ميکوليلم" که در دهه 1980 عليه آجنداي اسلامي آي اس آي مبارزه کرده بود، اکنون اوضاع کابل را از آسياي ميانه زير نظر داشت. او در اوايل 1993 پيام مخفي اي به واشنگتن ارسال کرد که در آن آمده بود: "موضعگيري امريکا مبني بر يافتن راه حل معضله افغانستان از طرف خود افغان ها اين حقيقت را ناديده مي گيرد که کشور هاي زيادي در اين کشور مداخله مي کنند. بعضي از سازمان هاي بنيادگراي خارجي در امور افغانستان دخالت دارند. مداخلات آن ها باعث گرديده تا افغان ها راه حلي را براي بحران کشور شان نيابند. سياست بي طرفي امريکا نه به نفع افغان هاست و نه به سود امريکا. عدم يک حکومت موثر در کابل سبب شد تا افغان ها در براندازي حکومت هاي قانوني ديگر استعمال شوند." اين پيام توجه چنداني را در واشنگتن به خود جلب نکرد.

در دوره اول حکومت کلنتن امريکا به جز از ابراز پشتيباني ظاهري از تلاش ملل متحد براي آوردن صلح در افغانستان سياست ديگري در مورد اين کشور نداشت. اين وضعيت باعث شد تا وزارت خارجه امريکا که در کشور هاي مختلف نماينده گي داشت، "سياست امريکا" را در مورد افغانستان تمثيل کند .

وزير خارجه "کلنتي وارن کرستوفر" و معاونين او علاقه اي به افغانستان نداشتند. کلنتن يکي از آشنايان دوره آکسفورد خود را به حيث معاون وزير خارجه در امور هند، پاکستان و افغانستان تعيين نمود. اين شخص خانم "روبن رافايل" بود.

"روبن" يک ديپلومات مسلکي بود و تا رتبه قونسل سياسي سفارت امريکا در دهلي بالا رفته بود. وظيفه جديد به شخص بلند رتبه تري نياز داشت. روبن براي ارسال کمک هاي انساني امريکا به افغانستان تلاش نمود؛ اما چون کلنتن مي خواست بودجه امريکا را تعادل ببخشد، بودجه اي آي دي، را که کمک هاي خارجي از طريق آن صورت مي گرفت، خيلي کم نمود. پول کمک به افغانستان براي کشور هاي افريقايي تخصيص داده شد. دو سال بعد از به قدرت رسيدن کلنتن، همه کمک هاي انکشافي دوجانبه امريکا به افغانستان متوقف گرديد.

تصور "وزلي" رئيس سي آي اي از افغانستان کشوري بود که در آن جا جنگسالاران زياد وجود داشت. جنگ داخلي و وجود مراکز تعليمات نظامي در آن، به نظر او خطري را متوجه شمال افريقا نمي کرد. او تحت تاثير نظريات "فرانک اندرسن" رئيس عمليات بخش شرق نزديک سي آي اي قرار گرفته بود. وزلي به نظريات اندرسن در مورد افغانستان و دنياي عرب گوش مي داد.

سي آي اي در آسياي ميانه فعال بود. يکي از اهداف فعاليت سي آي اي در آسياي ميانه را مقابله با نفوذ ايران تشکيل مي داد. سي آي اي اجنت هاي ايران را تعقيب مي کرد و مي کوشيد بمب ها و تکنالوژي هسته يي را که از آن ها چندان محافظت نمي شد، محفوظ نگهدارند. کشور هاي غني از نفت اطراف بحيره کسپين دروازه هاي خود را به رخ شرکت هاي خارجي باز نموده بودند. شرکت هاي امريکايي مي خواستند در تجارت اين منطقه سهمي داشته باشند؛ اما سي آي اي افغانستان و جنگ آن را به فراموشي سپرده بود. "توماس نيوتن" رئيس بخش عملياتي سي آي اي فکر مي کرد امريکا در مورد ميانجيگري ميان افغان ها و تلاش براي وحدت آن ها کاري از دستش ساخته نيست. جنگ افغانستان آسياي ميانه را بي ثبات مي ساخت؛ ولي آن خطر نيز براي امريکا بسيار دور معلوم مي شد. در ظرف دو سال افغانستان از محراق توجه سي آي اي کنار رفته بود.

افغانستان كنار گذاشته شد تا راه خود را خود پيدا كند. گروه طالبان در حال شكل گرفتن بود. اين حركت قشري از زمان تسخير شبه جزيره عربستان توسط اخواني هاي متحد "ملک عبدالعزيز" در جهان اسلام مانند نداشت.

فصل پانزدهم

"يک نسل جديد"

"كوفربليک" در سال 1993 از لندن به خرتوم به حيث رئيس ستيشن سي آي اي در آن شهر منتقل گرديد. ايالات متحدة امريكا به دليل حمايت دولت سودان از تروريست ها عليه آن كشور تعذيرات اقتصادي وضع نموده بود. نسبت سوء ظني كه ميان واشنگتن و خرتوم وجود داشت، كوفر نمي خواست هويت اصلي خود را به دولت سودان بگويد. او زير نام ديپلومات به وظيفه جديد به كار آغاز نمود. هدف از حضور "سي آي اي" در خرتوم جمع آوري اطلاعات در بارة فعاليت هاي تروريست هاي مستقر در آن كشور بود. كوفر مدت زيادي را به حيث اجنت سي آي اي در كشور هاي افريقايي تحت استعمار انگليس ايفاي وظيفه نموده بود. او از زمان طفوليت به افريقا علاقه مند بود. پدر كوفر يک پيلوت شركت هوايي "پانم" بود كه به كشور هاي افريقايي پرواز مي كرد. پدر كوفر او را در فصل رخصتي هاي مكتب به يكي از كشور هاي افريقايي مي برد و او مدتي را با دوستان پدرش سپري مي كرد .

كوفر روابط بين المللي را در پوهنتون مطالعه نموده در سال 1947 در سي آي اي به كار آغاز نمود. او داوطلب رفتن به افريقا شد؛ ابتدا به "لوساكا" مركز زايير رفت و سپس در سوماليا موظف گرديد. او وقتي كه در كنشاسا كار مي كرد در عمليات كمک رساني به گوريلاهاي ضد دولت ماركسيستي انگولا در دوران حكومت "ريگن" دخالت داشت.

سه سال قبل از تقرر كوفر به پست جديدش، خرتوم به پناه گاه افراطي ها و تروريست هاي بين المللي تبديل شده بود. خرتوم حالت زاري داشت. خرتوم يک شهرک نظامي انگليس ها بود، اما در اثر تورم پولي و كودتاهاي پيهم توجهی به آن نشد. اعمار ساختمانهاي بدون نقشه و خودسر چهره نا خوشايندي به آن شهر داده بود. جبهة ملي اسلامي به رهبري "حسن الترابي" قدرت را در اين كشور بدست گرفته بود. ترابي همبستگي خود را با مسلمانان تحت ستم در سرتاسر جهان ابراز داشته سودان را به پناه گاه گروه هاي مختلف اسلامي تبديل نموده بود. سودان به تروريست هاي لائيک چون "كارلوس" نيز پناه داده بود. حكومت ترابي پس از اخراج "اسامه" از عربستان در سال 1991 به او پناه داد. ستيشن سي آي اي در خرتوم عليه گروه هاي افراطي فعاليت مي كرد. به كوفر اجازه داده شده بود كه در مورد "بن لادن" تنها به جمع آوري اطلاعات اكتفا كند. اجنت هاي سي آي اي رهبران اين گروه ها را تعقيب مي كردند؛ در بارة عادات آن ها معلومات بدست مي آوردند خانه ها و دفاتر آن ها را شناسايي نموده نمبر موتر هاي شان را ثبت مي نمودند .

سي آي اي افراد محلي را در بانک هاي سودان استخدام نمود تا در بارة انتقال پولي اين گروه ها معلومات جمع آوري نمايند. سي آي اي هم چنين وسايل استراق سمع را كار گذاري مي نمود تا به صحبت های اعضاي گروه هاي افراطي گوش دهد .

بن لادن يک هدف عمدة اين فعاليت ها بود. ثروت بن لادن تعداد زيادي را به گرد او در خرتوم جمع نموده بود. پاكستان در سال 1993 عرب ها را زير فشار قرار داد. بن لادن 480 تن از اين افراد را به پول خويش به سودان منتقل ساخت.

در ماه مي سال 1993 سي آي اي اطلاع بدست آورد كه شركت هاي وابسته به بن لادن به اسلام گرا هاي مصر به خاطر چاپ نشرات شان و خريد اسلحه پول مي فرستند. اين اطلاع، سي آي اي را معتقد ساخت كه بن لادن در حال تبديل شدن به حيث رهبر است. تا آن وقت او يک تمويل كننده بود و در بخش عمليات فعال شده بود. بن لادن تعداد زيادی حركت هاي اسلامي و گروه هاي تروريستي را كمک مالي مي كرد، اما دليلي در دست نبود كه او شخصاً در عمليات تروريستي دخالت داشته باشد.

بن لادن يک شخص ملايم طبيعت بود كه بيشتر به يک استاد دانشگاه شباهت داشت تا به يک رهبر گروه تروريستي آبديده. او در خرتوم زنده گي علني داشت و به آساني قابل دسترسي بود. لادن چندين ساعت در شبانه روز را دركار هاي تجارت خود به مصرف مي رساند. او يک مزرعه را در شمال خرتوم به 200،000 دالر و يک معدن نمک را به 180،000 دالر در نزديكي بندر سودان خريداري نمود.

بن لادن افراد سوداني را كه به كار استخدام كرده بود ماهانه 300 دالر و براي مصري ها و عراقي ها تا 1500 دالر معاش مي پرداخت. او از طريق شركت هاي ديگر به واردات و صادرات اموال مي پرداخت و با جنرال ها و مامورين دولت سودان رابطه نزديک داشت. لادن صدور توليدات زراعتي سودان مثل جواري و تخمة گل آفتاب پرست را در انحصار خود در آورده بود. شركت او صدها جريب زمين زراعتي را در شرق سودان نيز خريداري نمود .

بن لادن با پسران ترابي به اسپ سواري مي پرداخت و كارهاي ساختمان سرک و غيره را در مشاركت با دولت سودان به پيش مي برد. او در حدود 50 ميليون دالر را در يک بانک سوداني ذخيره نموده بود. واضح بود كه بن لادن به گروه هاي اسلامي در سرتاسر افريقاي شمالي كمک مالي مي كند؛ اما بدست آوردن جزئيات در مورد فعاليت هاي او كار آساني نبود. در يک مرحله او 210،000 دالر را به شخصي در تكزاس فرستاد تا براي او يک فروند طياره جت شخصي خريداري كند و او از آن در انتقال سلاح ميان پاكستان و سودان كار بگيرد. او تعدادي شتر خريداري نمود تا سلاح را از طريق صحرا به مصر بفرستد.

بن لادن در خرتوم مثل يک شيخ با اعتبار گشت وگذار می نمود و مردان مسلح از او حفاظت مي نمودند. او در مساجد به اداي نماز پرداخته سخنراني مي نمود. از خانه او مردان مسلح عرب كه در افغانستان تعليم ديده بودند پاسداري مي نمودند. لادن در صحبت هايش از جهاد و اسلام حرف مي زد. هر شام پنجشنبه براي هواداران خود لكچر مي داد. لادن از نفوذ اجنت هاي استخبارات كشور هاي عربي در حلقة طرفدارانش درتشويش بود.

او براي اين تشويش خود دليل داشت. چهار عرب كه در جنگ افغانستان شركت كرده بودند خواستند، تا او را در سال 1994 به قتل برسانند. آن ها به اين عقيده بودند كه برداشت بن لادن از اسلام درست نبوده و حركاتش به قدر كافي انقلابي نمي باشد. آن ها در مسجدي در خرتوم كه قرار بود بن لادن در آن به سخنراني بپردازد، آتش گشودند. آنها قبل از آن كه بدانند بن لادن در مسجد نيست، چند نمازگزار را كشتند. حمله آوران سپس در موتر هاي خود سوار شده به شهرک رياض در خرتوم رفته با محافظين بن لادن به نبرد پرداختند. چند تن مهاجمين در جنگ كشته شده، يک نفرشان دستگير گرديد كه بعداً اعدام شد.

تلاش براي نابودي بن لادن موفقيت او را تقويت كرد. دردهة 1980 او در ساية "عبدالله عزام" زنده گي مي كرد. در عربستان سعودي او يكي از صدها شيخ جوان و ثروتمند بود؛ اما در خرتوم ثروت وي، اورا در موقعيت خاصي قرار داده بود. او به حدي قدرت مند بود كه مي توانست حكم مرگ كسي را صادر كند؛ اما او مي خواست چهرة يک شيخ و مبلغ مذهبي را از خود تبارز دهد. بن لادن شخص خشن نبود. عده زيادي از رهبران گروه هاي تروريستي به واسطة نابود كردن مخالفين خود بر گروپ خود حاكميت پيدا مي نمايند. وقتي بن لادن دريافت كه يكي از همكارانش ده ها هزار دالر را حيف و ميل نموده بن لادن تنها از او خواست تا پول تلف شده را به اقساط بپردازد. او با شخص مذكور در بارة ضرورت به تغيير رويه اش و مراعات صداقت در امور مربوط به جهاد صحبت طولاني نمود. بن لادن در حال تبديل شدن به چهرة عمدة سياسي در حال تبعيد مخالف دولت بود. عكس العمل اسلام گرا ها بر عليه حكومت سعودي كه در دوران جنگ خليج آغاز يافته بود، در سال 1994 شديد تر شد. بن لادن در اوايل همين سال با " گروه دفاع از حقوق قانوني" كه يک سازمان مخالف دولت سعودي در لندن بود، متحد شد. اين گروه به واسطة فكس و كمپيوتر به تقبيح خانوادة شاهي سعودي مي پرداخت. بن لادن سازماني را تحت نام "كميتة مشورتي واصلاح" بوجود آورد. اين سازمان هزاران كتابچه تبليغاتي را عليه خاندان سعودي به نشر رسانيد اين نشريه ها با عكس هاي بن لادن مزين مي بود. در اين نشريه ها بن لادن تجزية عربستان را تجويز مي نمود. بن لادن مي گفت بعد از سقوط خاندان شاهي، عربستان بايد به دو بخش، يكي "يمن بزرگ" و ديگر "حجاز بزرگ" تقسيم شود.

امريكايي ها و انگليس ها نمي خواستند مخالفين دولت سعودي به شمول بن لادن را سركوب نمايند. بعضي از گروه هاي در حال تبعيد به زبان دموكراسي تبليغ مي كردند. در دهة 90 واشنگتن و لندن به اين عقيده بودند كه مقداري فشار خارجي، اگرچه از جانب اسلام گراها هم باشد، باعث خواهد شد تا رژيم فاسد شاهي سعودي به پارة از آزادي ها تن در دهد. در نتيجه يک نظام با ثبات تر سياسي در آن كشور به وجود آيد. دولت سعودي مي خواست با مخالفين خود كنار بيايد. آن ها بن لادن را به تبعيد فرستاده بودند، اما نمي خواستند رابطة خود را بطور كامل با او قطع كنند. "شهزاده تركي" هيئت هائي را به خرتوم مي فرستاد و از بن لادن مي خواست به سعودي برگشته با دولت صلح نمايد و دارايي هاي فاميلي خود را پس بگيرد.

هيئت ها شامل مادر بن لادن، كاكاي 80 سالة او و بعضي از برادران اندري او مي شد. بن لادن بعداً گفت در دوران اقامتش در خرتوم نه بار هيئت به ديدن او آمد و از او خواستند، تا به سعودي برگشته از "ملک فهد" معذرت بخواهد.

خاندان شاهي به خاطر شكايت هاي مصر و الجزاير از بن لادن و تبليغات ضد خاندان سلطنتي او ناراحت بود. اما شهزاده تركي و شهزاده هاي ارشد سعودي باور نمي كردند كه بن لادن خطر جدي براي كسي باشد. آن ها بن لادن را به نظر يک جوان ثروتمند و احساساتي مي ديدند كه با كبرسن ممكن است به نوعي مصالحه با كشور خود تن دهد؛ اما بن لادن سرسختی نشان ميداد. او تقاضاهاي مكرر خويشاوندان خود را در مورد مصالحه با دولت سعودي رد كرد. بالآخره دولت سعودي تابعيت او را لغو نمود و در يک مبارزه به خاطر منزوي ساختن او يكي از برادر اندرش بنام "بكر" كه مسؤوليت سرمايه گذاري خانوادة لادن را به عهده داشت، موضعگيري هاي ضد خاندان سلطنتي، بن لادن را محكوم نمود. سي آي اي درسال 1994 توجه خود را به رابطة بن لادن با ارتش سودان معطوف نمود. سي آي اي معلومات محدودي در بارة حلقة داخلي طرفداران بن لادن مي توانست بدست بياورد، اما آن سازمان مي دانست كه بن لادن با ارتش سودان رابطة نزديک دارد و استخبارات سودان به عمليات نظامي در مصر و جاهاي ديگر دست مي زد. بن لادن به وسايل مخابراتي و سلاح هاي ارتش سودان دسترسي داشت. او هم

چنين دوصد پاسپورت سوداني را براى طرفداران خود بدست آورده بود. اين پاسپورت ها علاوه پاسپورت هايي بود كه بن لادن از عرب هايي كه در جنگ افغانستان كشته شده بودند، در اختيار داشت. سي آي اي در همكاري با استخبارات كشور هاي افريقاي قادر به شناسايي سه كمپ تربية نظامي در شمال سودان گرديد. سي آي اي معلومات بدست آورد كه بن لادن مصارف كمپ ها را پرداخته و در آن جهادي هاي مصر، الجزاير، تونس و فلسطين تحت تربيت قرار مي گيرند. بعد از كسب اين معلومات سي آي اي به مركز خود مخابره كرد كه بن لادن يک ارتش غير دولتي بين المللي را سازمان داده و او خطري براي امنيت محسوب مي شود.

طرفداران بن لادن مي خواستند كوفر بليک را به قتل برسانند. آن ها افراد سي آي اي را كه بن لادن را تعقيب مي كردند شناسايي نموده دريافته بودند كه كوفر بليک رهبر آن هاست. آن ها دريافته بودند كه بليک در دستگيری كارلوس نقش داشت. از كارهاي او به اين نتيجه رسيده بودند كه او مامور سي آي اي است. مامورين سي آي اي احساس مي نمودند كه عليه آنها ممكن است حمله يي در نزديک سفارت امريكا صورت بگيرد .

با خراب شدن بيشتر وضع، بليک سفير امريكا را به دولت سودان فرستاد تا از تعقيب مامورين سفارت شكايت كند در نتيجه، تعقيب كننده ها شناخته شده از اين كار دست كشيدند. سي آي اي در راپوري به قصر سفيد در اوايل سال 1995 دفاتر بن لادن در خرتوم را با "بنياد فورد" مقايسه كردند كه براي افراطي هاي پيرو مذهب سني براي انجام عمليات تروريستي پول مي پرداخت. انقلابي هاي الجزاير، تونس، مصر و غيره به بن لادن پيشنهاد عمليات مي دادند . اگر بن لادن طرح شان را مي پذيرفت، براي آن ها پول مي پرداخت. سي آي اي معتقد بود كه در ميان نزديكان بن لادن برخي از قاتلان بي رحم حرفه يي وجود داشت؛ اما نمي دانستند كه چه وقت امريكا عليه بن لادن اقدام خواهد كرد.

"برين پر" در تاريكي شب در نزديكي يک طيارة نظامي امريكا در ميدان هوايي اسلام آباد ايستاده بود. او براي شش سال در استخبارات امريكا كار نموده بود. او اكنون در بخش مبارزه با تروريزم اف بي آي كار مي كرد. "پر" چون در انتقال اسراي خطرناک تخصص داشت، 24 ساعت قبل وظيفه گرفته بود، تا به پاكستان رفته "رمزي يوسف" را كه توسط پوليس پاكستان دستگير شده بود، به امريكا انتقال دهد. رمزي يوسف به انفجارى در تعمير مركز تجارت جهاني متهم گرديده بود. او توسط افسران پاكستاني به امريكايي ها تحويل داده شد. در دست هاي رمزي دست بند و در پايش زولانه زده شده بود. پاكستان بدون طي مراحل قانوني اجازة تحويل رمزي را به امريكا داد. اين كار در امريكا غير قانوني است، اما چيزي بود كه سي آي اي از آن خورسند بود.

رمزي در داخل طياره مورد تلاشي مجدد قرار گرفت سپس در عقب طياره به اتاق تحقيق برده شد. رمزي كه به انگليسي تسلط داشت، با مامورين اف بي آي به صحبت آغاز نمود. رمزي گفت كه او طراح اصلي بم گذاري در تعمير مركز تجارت جهاني بوده است. در داخل طياره براي شش ساعت از او تحقيق صورت گرفت.

رمزي در بارة انگيزة خود از انفجار بمب درمركز تجارت جهاني گفت، كه نظريات او شباهت هايي با رهبران اسلامي دارد، ليكن در انفجار مذكور او به تنهايي عمل كرده است. رهبران اسلامي او را انگيزه داده، اما بر اعمال او كنترول نداشتند. او از نام گرفتن اين رهبران خود داري كرد. رمزي گفت او ازكشته شدن امريكايي خورسند نشده بل خود را گناه كار احساس مي كند؛ اما گفت او اين كار را به خاطر توقف دادن به كشتار مسلمانان توسط اسرائيلي ها انجام داده است. رمزي گفت كه او كدام عقدة شخصي عليه امريكا نداشت؛ اما اين كار يگانه راهي بود كه باعث تغيير در سياست امريكا مي شد. او به اين عقيده بود كه تنها يک عمل افراطي مي تواند باعث تغيير شود. او حمله بر عساكر امريكايي در بيروت در سال 1984 را كه باعث خروج نيروهاي امريكا از آن شهر شد مثالي براي تاييد نظر خود آورد. او گفت: "حمله اتومي امريكا بر "ناگاساكي" و "هيروشيما" سبب شد تا جاپان تسليم شود." او در دوران پرواز هيچ چيز ديگر در بارة انگيزة خود از بم گذاري بيان نه نموده و به سياست هاي خارجي ديگر امريكا انتقاد نكرد.

رمزي يوسف گفت كه او مي خواست هردو برج تعمير مركز تجارت جهاني را سرنگون كند؛ اما پول كافي براي تهية يک بم قوي نداشت. وقتي كه مامورين اف بي آي از او پرسيدند كه چرا والدين او موتر كرايي را كه او از آن در انفجار استفاده كرده بود به صاحبش بردند تا پول ضمانت را پس بگيرند، رمزي به خنده گفت آن ها ساده گي كردند. باز گرداندن همين موتر سبب شد كه رمزي شناسايي شده و دستگير گردد .

رمزي گفت وقتي كه به پاكستان فرار مي كرد، تكت كلاس اول را گرفت، زيرا مسافرين اين بخش مورد تفتيش جدي قرار نمي گرفتند. . از يک اپارتمان درمانيلا، فليپين، كه رمزي در حال اختفا در آن زنده گي مي كرد بزنس كارت "محمد خليفه" يكي از خويشاوندان بن لادن پيدا شد. او گفت: "اين كارت را يكي از دوستانش به او داده بود تا در صورت ضرورت از او كمک بخواهد." رمزي در بارة بن لادن گفت كه او يكي از خويشاوندان خليفه است .

مقامات امنيتي پاكستان دريافته بودند كه رمزي يوسف براي چندين ماه در يک مهمان خانه در پاكستان زنده گي مي كرد كه پولش توسط بن لادن پرداخت مي شد. آن ها اين معلومات را به سي آي اي و اف بي آي داده بودند. رمزي يوسف در طياره چندين بار از امريكايي ها پرسيد كه آيا در امريكا به اعدام محكوم خواهد شد؟ او فكر مي كرد كه او را خواهند كشت. تشويشي كه او داشت اين بود كه آيا وقت كافي براي نوشتن يک كتاب را خواهد داشت.

تصميم برآن شد تا "يوسف" را در دادگاه علني در نيويارک به محاكمه بكشند. با پيشرفت محاكمه سي آي اي و اف بي آي دريافتند كه يوسف از كمک هاي يک شبكة بين المللي برخوردار بوده و در ظرف دو سال بعد از بمب گذاري در مركز تجارت جهاني او و همكارانش به سوي طيارات ملكي و ميدان هاي هوايي توجه خود را معطوف نموده بودند .

پلان حمله بر اين تأسيسات ابتدا در فليپين افشاء شد. در جنوري 1995 آتش سوزي در يک اپارتمان در مانيلا رخ داد. اين اپارتمان مربوط به "خالد شيخ محمد" كاكاي "رمزي يوسف" بود. در داخل اپارتمان يكي از دوستان خالد بنام "عبدالحكيم مراد" موجود بود. در اين اپارتمان و سايل ساختن بم و كمپيوتر با فايل هاي شفر دار پيدا شد. "مراد" براى پوليس اعتراف كرد كه با يوسف در پلان براي بم گذاري و حملة تروريستي عليه چند هدف كار مي نمود كه شامل بم گذاري در طيارات امريكايي يي مي شد كه برفراز بحر الكاهل پرواز مي نمودند. هم چنان آنها در نظر داشتند بر "كلنتن" و "پاپ" در دوران سفر هاي شان به فليپين حمله نمايند. اختطاف طيارات ملكي و سقوط دادن آن ها بر دفاتر مركزي سي آي اي شامل برنامه ريزي آن ها بود.

طرح انفجار طيارات ملكي پيشرفت نموده بود. يوسف با استفاده از يک ساعت دستي كاسيو سوچي ساخته بود كه بم را در وقت عيار شده، منفجر مي كرد. سيستم امنيتي ميدان هوايي قادر به كشف اين سوچ نبود. قرار بود بم در بكس مسافر جاسازي شود و در پرواز هاي داخلي يي كه در چندين ميدان توقف مي كرد به طياره تحويل داده شود. حامل بكس خودش در ميانة راه از طياره فرود بمب بعداً در حين پرواز منجر مي گرديد. براي امتحان اين شيوه، رمزي يوسف يک بمب كوچک را در زير سيت يک طيارة ملكي گذاشت و خود در ميان راه طياره را ترک گفت. در اثر انفجاري كه صورت گرفت يک تبعة جاپان كشته شد. اگر اين پلان كشف نمي شد، در اوايل 1995 هزاران امريكايي جان خود را از دست مي دادند.

پلان سقوط دادن يک طيارة مسافربري در دفتر مركزي سي آي اي توسط پوليس فليپين به سي آي اي خبر داده شد. مراد به پوليس گفت كه آن موضوع را با رمزي يوسف مطرح كرده قرار بود يک طيارة مسافر بري امريكا را سوار شده پس از آنكه كنترول اتاق پيلوت را بدست آورد، طياره را به دفتر سي آي اي تصادم دهد. مراد درين عمليات هيچ مواد منفجره را با خود انتقال نمي داد.

اين اطلاعات يگانه انكشافي نبود كه نشان مي داد امريكا با حملة تروريستي از طرف گروه هاي سني مذهب مواجه است. اعمال خشونت آميز توسط داوطلبان عرب كه از افغانستان بازگشته بودند افزايش يافته بود. حملات اشكال گوناگون داشت . كساني كه در عقب آن ها قرار داشتند اشخاص مرموزي بودند. حمله بيشتر توسط اتباع كشور هاي شمال افريقا چون مصر ، سودان و پاكستان صورت مي گرفت .

شواهدي در دست بود كه تروريست هاي اسلامي سلاح هاى كشتار جمعي را تجربه مي نمودند و "بن لادن" به حيث انگيزه دهنده و تهيه كنندة پول در عقب اين حملات قرار داشت.

در اگست 1994 سه تروريست افريقاي شمالي دو توريست هسپانوي را در هوتل مراكش كشتند. حمله آوران و آنهايي كه آن را سازمان داده بودند در افغانستان آموزش ديده بودند. بمب گذاري در متروي(ريل زيرزمين) پاريس در اواخر همين سال توسط الجزايري هايي صورت گرفت كه در كمپ هاي افغانستان تعليمات نظامي ديده بودند. در دسمبر 1994 چهار تروريست الجزايري يک طيارة "ايرفرانس" را ربوده مي خواستند آن را بر برج ايفل بزنند؛ اما مقامات فرانسوي آن ها را فريب داده گفتند كه طياره براي پرواز به پاريس تيل كافي ندارد. وقتي كه طياره به مارسى بازگشت كرد كوماندوهاي فرانسوي هرچهار تروريست را كشتند.

در مارچ 1995 مقامات امنيتي بلجيم يک تعليمات نامة تروريستي را از افراطي هاي الجزايرى بدست آوردند. كتاب مذكور نشان مي داد كه چگونه با استفاده از يک ساعت دستي بم را در ساعت معين منفجر ساخت. كتاب مذكور به نام "بن لادن" اهداء شده بود .

در ماه اپريل چريک هاي "ابو سياف" در فليپين شهر "ايپل" را زير رو كردند. آن ها 63 نفر را كشته، چهار بانک را تاراج نمود و 53 تن را گروگان گرفتند. و تعدادى از گروگان ها را بعداً كشتند.

در 26 جون 1995 اعضاي "جماعته الاسلاميه" مصر که حامل پاسپورت سوداني بودند خواستند "حسني مبارک" را در حبشه به قتل برسانند. یک ماه بعد، یک عضو گروه جهاد در مصاحبه يي گفت که "بن لادن" بعضي اوقات از اهدافي که در مصر مورد حمله قرار مي گرفت اطلاع قبلي داشت.

روز 13 نوامبر 1995 یک موتر حامل 250 کیلوگرام مواد منفجره در مقابل دفتر گاردملي عربستان سعودي در رياض منفجر شد. پنج امریکایي کشته و 35 تن زخمي شدند.

چندماه بعد یکي از افرادي که در انفجار دخیل بود طي مصاحبه يي اعتراف کرد که تحت تاثیر نظریات جماعته الاسلامیه مصر و بن لادن قرار داشته بمب سازي را در دوران جهاد در افغانستان آموخته بود. یک هفته بعد از بمب گذاري در ریاض، یک تروریست یک موتر مملو از مواد منفجره را در مقابل سفارت مصر در اسلام آباد منفجر کرد که در نتیجه 15 نفر کشته شده 80 تن زخمي شدند.

حوادث فوق بیانگر نحوة عمل آیندة تروریست ها بود. سي آي اي و اف بي آي قسمت هایي از اجزاي این عملیات را مي دیدند، ولي تمامي اش را نمي دیدند.

معلومات داده شده توسط مراد در بارة اختطاف یک طیارة ملکي و تصادم آن با دفتر مرکزي سي آي اي توجه اف بي آي را جلب نکرد، زیرا این معلومات در جریان محاکمة رمزي یوسف مورد استفاده قرارنمي گرفت. اف بي آي توجه چنداني به این خطرات نکرد، زیرا بر اعمال تروریستي در داخل امریکا تا ثیرنگذاشت.تا در مورد حملات تروریستي 1995 توجه جدي صورت بگیرد. در اپریل همان سال یک شهروند امریکا بنام "مکوي" یک موتر مملو از مواد منفجره را در بیرون دفتر دولت مرکزي امریکا در شهر "اوکلاهما" منفجر کرد که در نتیجه 168 نفر کشته شدو بیش از صد نفر زخمي شدند. انفجار مذکور دولت "کلنتن" را واداشت تا در مورد تروریزم توجه کند، اما تحقیقات طولاني منابع دست داشتة اف بي آي را به خود مصروف ساخت. اف بي آي در مورد پلان اختطاف طیارة ملکي و سقوط آن بر دفتر سي آي اي تحقیق نکرد.

توجه سي آي اي به ایران و گروه هاي شیعه معطوف بود. سي آي اي در آخر سال 1994 از ترصد اهداف امریکا در عربستان توسط اجنت هاي ایران و شیعه هاي افراطي سعودي خبر داد. رئیس سي آي اي به عربستان رفت .او با "شهزاده ترکي" روي نظارت مشترک بر فعالیت هاي ایران و اخلال کارهاي تخریبي عمال تهران موافقت نمودند. راپور در مورد حملة حزب الله بر مشاور امنیت ملي کلنتن سبب شد تا او خانة خود در ورجینا را به صورت مؤقت تخلیه نماید و در واشنگتن زنده گي کند.

توجه زیاد به ایران سبب شد تا فعالیت هاي طرفداران بن لادن مورد توجه چندان قرار نگیرد. بخش شرق نزدیک سي آي اي که باید به بخش عمدة سني نشین توجه مي کرد، متوجه عراق بود، تلاش هاي مخفي آن بخش به خاطر سرنگوني رژیم صدام با استفاده از پایگاه هاي شمال عراق به جایي نرسیده بود.

با وجود اطلاعات بدست آمده درهفته ها و ماه ها بعد از دستگیري رمزي یوسف در واشنگتن دید مشخصي در بارة نقش حرکت هاي سني تروریستي در حوادث خشونت بار پدید نیامد. کلنتن روز 23 جنوري 1995 فرماني را صادر نمود و بر 12 سازمان به خاطر ایجاد مانع در راه عملیة صلح در خاور میانه تعذیرات وضع نمود. از بن لادن و القاعده درین حکم نام برده نشده بود. وجود چنین نقاط کور در میان تحلیل گران بخش استخبارات به خاطر اطلاعات جسته و گریخته ا يي بود که در دسترس آن ها قرار مي گرفت. راپور هاي "بلیک کوفر" از خرتوم نشان مي داد که گروه هاي چندین ملیتي در اطراف بن لادن حلقه زده بودند؛ اما تنظیم بن لادن مثل تشکیلات عادي سازمان هاي تروریستي کار نمي کرد.

نظریات تحلیل گران تحت تاثیر این برداشت قرار گرفته بود که در شرق میانه کي دوست امریکاست و کي دشمن آن. ایران و عراق دشمن شناخته مي شدند و عربستان دوست به حساب مي آمد. فکر مي شد که بدون همکاري سعودي این دو را نمي توان کنترول کرد. عربستان به خاطر منابع سرشار نفتش نیز از اهمیت برخودار بود. واشنگتن نمي خواست که خانوادة شاهي سعودي را در بارة کمک آن ها به گروه هاي افراطي اسلامي، نرمش آن ها در برابر مبلغین ضد امریکا و حمایت شان از فعالیت هاي مبلغین مسلمان در خارج از عربستان مورد سؤال قرار دهد. عربستان سعودي از راه هاي غیر رسمي تماس خود را با سي آي اي حفظ مي کرد. بسیاري از مامورین متقاعد بخش عملیاتي و شرق نزدیک سي آي اي به حیث مشاور استخبارات سعودي کار مي کردند. دانشمند امریکایي عرب شناس به موضوع از عینک جنگ سرد مي دیدند و نظریات آن ها در اثر تماس دوامدار با روشنفکران لائیک عرب تنگ تر شده بود. جاسوس ها و دانشمندان امریکایي به ندرت به مساجد طبقة متوسط در الجزیره، تونس، قاهره، جده و کراچي پا مي گذاشتند. در دروازه هاي این مساجد نوار هاي صوتي ضد امریکایي به فروش مي رسید. با همة این محدودیت ها، استخبارات امریکا تا اواسط سال 1995 یک تصویر واضحي از دشمن جدید تروریستي در ذهن خود پیدا کرد. براي اولین بار پرده از یک شبکة جهاني تروریستي برداشته شد. راپور مخفي اف بي آي تحت عنوان "رمزي یوسف: نسل نو تروریست سني" منتشر شد. اف بي آي در راپور خود نوشت که در چند سال اخیر یک نسل جدید از تروریست روي صحنه

جهاني پديدار گرديده است. يوسف و همكارانش از همكاري وسيعي در جهان برخودار بود كه براي آن ها پناه گاه، پول و زمينة آموزش را آماده مي كردند. بنياد گراهاي مسلمان باهم از نزديک همكاري دارند، تا اهداف خود را بدست آرند. تصادفي نبود كه عمليات تروريستي آن ها با ختم جنگ در افغانستان افزايش يافت. مراكز تعليمي افغانستان براي يوسف مهم بود؛ دراين مراكز به او آموزش لازم داده شد و ا و فرصت آن را يافت، تا با افراطي هاي ديگر آشنايي پيدا كند .

پاكستان و بوسنيا به پايگاه مهم جهادي ها تبديل شد ه اند.

راپور سي آي اي از آسيب پذيري امريكا در مقابل حملات تروريست ها تذكر به عمل آورده و از اعتراف مراد در مورد طرح استفاده از طيارات مسافر بري براي حمله بر دفتر سي آي اي ياد آور شد. در راپور سي آي اي آمده بود كه برخلاف سازمان هاي عنعنوي تروريستي و تروريزم دولتي، افراطي های سني مذهب توسط كشور خاصي بوجود نيامده تحت تاثير مكمل كدام كشور خاص قرار ندارند. آن ها اصلي و مستقل اند. بدين ترتيب مي توان گمان برد كه يوسف و همكارانش از بن لادن كمک دريافت نموده از منابع مجاهدين بن لادن استفاده نموده باشند. آن ها هم چنين ممكن است از موسسات خيريه و سازمان هاي دعوت گر سعودي چون مؤسسه خيريه بين المللي سعودي و رابطة عالم الاسلامي كمک دريافت نموده باشند.

راپور نتيجه مي گرفت كه گروه يوسف نمونة خوبي از نسل جديد تروريست هاي سني مذهب اند. حمله بر مركز تجارت جهاني، پلان اختطاف طيارات ملكي در مانيلا و حمله بر جان "مبارک" نشان مي داد كه آن ها توانسته بودند در هر كشور دست به عمل بزنند. آنها تهديد جدي عليه امريكا به حساب مي آيند .

سي آي اي گروه يوسف را فاقد زنجيرة رهبري تشخيص داده بود. در راپور سي آي اي آمده بود كه گروه يوسف با كدام سازمان منظم تروريستي رابطه نداشته است، بنابراين توقع نمی رفت كه عمليات انتقام جويانه اي عليه كساني كه در دستگيري او كمک كرده اند، صورت بگيرد.

در گزارش سي آي اي آمده بود كه هدف بعدي تروريست ها شايد قصر سفيد، كانگره و والستريت باشد. در راپور آمده بود كه تروريست ها، هوانوردي ملكي را مورد توجه قرار داده اند. وواضح است كه يوسف و همكارانش طرح خود را در روشنايي نحوة كار امنيتي ميدان هاي هوايي عيار نموده بودند. اگر تروريست ها به صورت منسجم كار كنند، مي توانند به آساني آسيب پذيري سيستم امنيتي در پرواز هاي داخلي را در يابند؛ اما در اين راپور نامي از "اسامه" به حيث تهديد برده نشده بود.

فصل شانزدهم

"آهسته، آهسته به آن كشانيده شد"

شخصي كه به "احمدشاه دراني" معروف گرديد و به يكي از پادشاهان مشهور افغانستان مبدل شد، كار خود را با محافظت از جان "نادر شاه" آغاز كرد، ولي او در اين وظيفه موفق نبود.

نادرشاه افشار كه احمدشاه در ركاب او انجام وظيفه مي كرد، سرزمين هاي زيادي را فتح نموده بود؛ ولي با گذشت زمان روش ظالمانه را در پيش گرفت و درباري هاي خود را ناراض ساخت. او در سال 1747 در راه هندوستان كشته شد. احمدشاه كه جسد خون آلود نادر افشار را در خيمة سلطنتي ديد، فكر كرد كه در طرف بازندة نزاع سلطنتي قرار گرفته است. او افراد خود را جمع نمود و به قندهار برگشت.

قندهار بين دو امپراتوري، فارس در غرب و امپراتوري مُغل كه در كابل حكم روايي داشت، قرار گرفته بود. اكثريت باشنده گان قندهار را پشتون ها تشكيل مي دادند. كاروان هاي تجارتي بين فارس و هند ازاين شهر مي گذشت. اين كاروان ها براي حاكمان محلي ماليه مي پرداختند و خود هدف غارت دسته هاي قبايلي در طول راه قرار مي گرفتند؛ اما قبايل متفرق قندهار نه توان مندي نظامي امپراتور فارس را داشتند و نه كوه ها و معبر هاي سنگي كابل را كه به آساني از آن دفاع كرده بتوانند. در منطقه؛ دو قبيلة عمدة پشتون قرار داشتند، يكي غلزائي ها كه در جنوب شرق تا منطقة جلال آباد زنده گي مي كردند .ديگري ابدالي ها كه در قندهار مركزيت داشتند. اين قبايل مسائل جنگ و صلح را در مجالسي كه به نام جرگه ياد مي شد، حل و فصل مي نمودند.

بازگشت "احمدشاه دراني" به قندهار زنده گي اين قبايل را تغيير داد. احمد شاه پس از بازگشت در يک جرگة قبيلة ابدالي كه در زيارت "شير سرخ" جمع شده بودند، شركت نمود. هدف از تدوير جرگه تعيين يک رهبر بود. احمدشاه 24 سال داشت و از قبيلة نسبتاً ضعيف پوپلزائي بود. سران قبايل هركدام خود را مستحق مقام رهبري معرفي مي كردند. يک مرد روحاني به خاطر شكستن بن بست يک دستة گندم را برسر احمدشاه نصب نمود و او را شاه خواند، زيرا به گفتة او احمد شاه موجب نا خوشنودي هيچ كس را فراهم نكرده بود.

سران قبايل پس از آن دسته هاي علف را در دهن و ريسماني را به عنوان يوغ در گردن هاى خويش نهادند تا نشان دهند كه احمدشاه شبان آنها و آن ها گوسفند هاي او يند. سران نيرومند ابدالي، ضعيف ترين شخص از ميان خود را به حيث رهبر پذيرفتند تا هر وقتي كه بخواهند عليه او قيام نمايند. جرگة شير سرخ طريق كار براي گزينش شاهان و رؤساي جمهور پشتون ها را تا قرن بيست و يک تعين نمود.

احمدشاه خود را يک رهبر دور انديش ثابت كرد. او قندهار را مركز حكومت خود انتخاب نمود و خود را "دُرِ دُران" خواند. او به گوشوارة مرواريد علاقه زياد داشت و به همين خاطر از احمدشاه ابدالي به احمدشاه دراني تغيير نام داد.

اولين كار حكومت وي تاراج كاروان نادر افشار بود كه پول ماليات را از هند به ايران مى بردو از نزديكي قندهار مي گذشت. احمد شاه پول بدست آمده را در امور دفاعي به مصرف رسانيد. او يک لشكر بزرگ پشتون ها را تشكيل داد و صلح را در اطراف قندهار حاكم ساخت. سپس او به هند حمله برد دهلي را فتح كرد و تا نزديكي هاي تبت را تحت فرمان خود در آورد. او تابستان را در كابل سپري مي كرد؛ اما مركز حكومتش قندهار بود. وقتي كه او در سال ،1773 بعد از 26 سال سلطنت، وفات نمود قبايل حق شناس دراني براي او آرامگاه مجللي در قندهار اعمار نمودند.

ميراث احمدشاه تا دوصد سال بعد بر سياست افغانستان سايه افگنده بود. امپراتوري وسيع او تجزيه شد؛ اما زمامداري او انگيزه دهنده براي حاكميت در حال گسترش پشتون گرديده بود. بسياري از شاهان كه بعد از او به قدرت رسيدند از قبايل ديگر بودند؛ اما خود را ميراث خوار سياسي احمدشاه مي دانستند. ظاهرشاه كه در سال 1973 از قدرت كنار زده شد حتا دو صد سال بعد از مرگ احمد شاه خود را وارث جرگة شيرسرخ مي پنداشت.

دراني هاي قندهار تا سال 1994متفرق شده بودند. بسياري از رهبران عمدة آن ها در پاكستان، اروپا و امريكا در مهاجرت به سر مي بردند. آي اس آي كه از نيرو گرفتن طرفدار رژيم شاهي در هراس بود، آن ها را از صحنه كنار زده بود. رهبران مجاهدين مورد حمايت پاكستان هيچ كدام از پشتون هاي دراني نبودند. هم چنين جغرافياي تهاجم شوروي، بر قندهار رول يک منطقة فرعي را داده بود. راه هاي اكمالاتي از شوروي به كابل و از كابل به سرحد پاكستان از مناطقي مي گذشت كه در آن جا دراني ها زنده گي نمي كردند. گرچه قندهار شاهد جنگ هاي سختي در دوران تهاجم شوروي بود؛ اما اين شهر در جنگ از موفقيت ستراتيژيک برخوردار نبود.

بعد از خروج نيروهاي شوروي وضعيت امنيتي در قندهار ازهم پاشيد. نيروهاي ضد رژيم سلطنتي "حكمتيار" كه از طرف آي اس آي حمايت مي شدند، مانند ابر توفانزا در خارج شهر قندهار قرار داشتند. گروه هاي مسلح دروازه هاي كنترولي را بر سرک ها ايجاد نمود. مافياي ترانسپورت از قاچاق مواد مخدر و سامان تجارتي پول هنگفت بدست مي آورد. وضعيت طوري نا بسامان بود كه يكي از قوماندانان دراني به نام "ملانقيب الله" اعصاب خود را در اثر خستگي از دست داد.

در امريكا و اروپا حركت طالبان بعنوان عكس العمل مردم قندهار عليه نابساماني هاي ايجاد شده از سوي قوماندانان تعبير گرديد. طالبان بعد از اينكه به قدرت رسيدند همين برداشت را تبليغ كردند. طالب ها مي گفتند به رهبر آن ها درخواب امر شده يک نظام جديد اسلامي را بنا نهد؛ اما طالبان قصه هاي خود را طوري بيان مي كردند كه گذشتة با عظمت پشتون ها را به ياد شان بياورند. طالب ها ارزش هاي ديني را كه در روستاها مقبول بود، با قيام مردم عادي پشتون هاي دراني در آميختند. آن ها زماني دست به قيام زدند كه مردمان ثروت مند قندهار به يک نيروي متحد كننده ضرورت شديد احساس مي كردند. طالب ها وانمود مي كردند كه حركت آن ها سبب بازگشت "ظاهرشاه" به قدرت خواهد شد. آن ها بر ضرورت تقواي اسلامي و نيرومندي پشتون ها تأكيد مي كردند. شاگردان مدارس ديني، كه در افغانستان طالب خوانده مي شوند، از زمان هاي طولاني به اين سو جزئي از زنده گي مردم در اطراف قندهار را تشكيل مي دادند. آن ها اطفال را تدريس مي كردند، مردم را نماز مي دادند، برجنازه نماز می خواندند و در منازعات منطقوي ميانجي گري مي كردند. آن ها در مساجد درس خوانده غذاي شان توسط مردم تهيه مي شد. طالب هاي كلان سال به مدارس شهر رفته و يا از سرحد عبور كرده در پاكستان به درس ادامه مي دادند. آنها پس از ختم درس به قرية خود باز می گشت و به حيث مدرس انجام وظيفه مي كردند.

بعد از كودتاي 1978 كمونيستي در كابل متعلمين مدارس ديني در جهاد شركت نمودند؛ اما جنگ تغيير اساسی در نصاب درسي مدارس در مناطق پشتون نشين ايجاد كرد. اين موضوع ابتدا در مناطق پشتون نشين پاكستان آغاز گرديد. "جنرال ضياء"، جماعت اسلامي را در پاكستان و استخبارات عربستان سعودي تعداد زياد مدارس را در پشاور، كويته، كراچي و شهر هاي ديگر ايجاد كردند. كتاب هاي جديدي كه مطابق با انديشه هاي اسلامي در عربستان بود در اين مدارس معرفي شد. مدرسة "حقانيه" در نزديكي پشاور هزاران طالب را به خود جلب كرد. درين مدرسه به طالب ها درس و غذاي مفت داده مي شد. تعدادي از دراني هاي قندهار نيز به اين مدرسه رو آوردند.

مدرسة حقانيه انديشه هاي سياسي اسلام گرا ها را با افكار گروه ديوبندي در هم آميخته تدريس مي نمود. انديشه هاي "ديوبندي" مسلمان ها را به زنده گي به شيوة ياران پيامبر ترغيب مي كرد. انديشه هاي وهابي، موسيقي و تجمل پرستي را نادرست مي پنداشت .

تقريباً همه رهبران اولية طالبان دراني بودند. كه در ميان سال هاي 1980 تا 1990 در مدرسة حقانيه درس خوانده بودند. آن ها باهم در درس مدرسه و در سنگر جهاد عليه شوروي آشنايي پيدا كرده بودند.

رهبري طالبان از حيثيت خاص قبايلي برخودار نبود. آنها كه در سال 1994 براي بار اول در قندهار ظهور نمودند، با استفاده از 250،000 دالر كه از طرف ثروت مندان منطقه جمع شده بود، ابتدا به قوماندانان كوچک حمله مي نمودند. با گذشت زمان كه شهرت بيشتر كسب نمودند، تاجران و سران قبيلة دراني از آن ها پشتيباني خود را اعلان نمودند. با ايجاد اين اتحاد ها حركت آن ها شكل جديد را بخود گرفت .

"حشمت غني احمدزي" برادر "اشرف غني احمدزي" كه صاحب شركت ترانسپورتي و توليدي پرمنفعت در پاكستان بود، مي گويد او در اواخر سال 1994 با بعضي از رهبران طالبان در قندهار ديدار نمود. آن ها شعار هاي خوبي مي دادند. آن ها از تاراج دارايي مردم توسط قوماندانان انتقاد می نمود ، از ايجاد وحدت ملي، بازگشت ظاهرشاه و تدوير لويه جرگه سخن مي گفتند. حشمت غني با شنيدن شعار هاي طالبان پشتيباني از آنها را آغاز كرد. خانوادة "كرزي" نيز چنين كار ي را انجام داد. كرزي از قبيلة پوپلزائي، قبيلة اصلي احمدشاه است. پشتيباني آن ها از طالبان در سال 1994 به افغان ها اين پيام را داد كه حركت طالبان پيش آهنگان يک حركت بزرگي اند كه هدف از آن مقابله با دشمنان اسلام و دشمنان پشتون هاست.

"عبدالاحد كرزي" يک شخص با رسوخ بود. او و پسر 36 ساله اش "حامد كرزي" از چهره هاي متوسط مقاومت عليه اشغال شوروي بودند. فاميل كرزي كه نسبتاً ثروت مند بود، پس از تهاجم شوروي به كويتة پاكستان مهاجر شد.

كرزي در دهة هشتاد به حيث مامور ارتباط خارجة حزب "صبغت الله مجددي" ايفاي وظيفه مي كرد. او به انگليسي خوب صحبت مي كرد و با هيئت هاي امريكايي به شمول "مكويليم" و "پيترتامسن" در تماس بود. دو برادر كرزي يک رستورانت را در امريكا اداره مي كردند. ريشة سلطنتي كرزي و روابط نزديک او با خارجي ها به او امكان داده بود تا در دعواهاي ميان احزاب بتواند ميانجي گري كند. او يک ديپلومات طبيعي بود كه به ندرت به مشاجره مي پرداخت و از صحبت با مردم خوشش مي آمد.

او در سال 1993 به حيث معاون وزير خارجة دولت مجاهدين مقرر شد. كرزي براي چندين ماه ميان كابل و چهارآسياب رفت و آمد نمود تا ميان "گلبدين" و دولت "استاد رباني" صلح به وجود بياورد.

"فهيم" رئيس امنيت ملي آن وقت در اوايل 1994 اطلاع بدست آورد كه كرزي با استخبارات پاكستان همكاري دارد. اين اطلاع سبب يک سلسله اقداماتي شد كه در اثر آن كرزي به طالبان پيوست.

فهيم مانند اكثريت قوماندانان مورد اعتماد "مسعود" از پنجشير بود. پشتون ها پنجشيري ها را به نظر خوب نمي ديدند. پنجشيري ها طي يک دهه جنگ تحت قيادت "مسعود" به يک گروه نزديک باهم، كم انعطاف، و مخفي كار تبديل شده بودند و مانند يک حكومت در داخل حكومت عمل مي كردند. گرچه كابينة دولت مجاهدين چندين قومی بود؛ اما با شدت گرفتن جنگ بر سر وزارت و وزارت دفاع و امنيت نيرومند تر شدند در نتيجه رابطه آن ها با پشتون ها بدتر گرديد. يكي از دلايل اين نارضايتي ها جنگ دوامدار دولت و حكمتيار بود. مسعود به حكمتيار به نظر يک موجود غير قابل اصلاح و وابسه به استخبارات پاكستان مي نگرست. مسعود و همكاران نزديک او هميشه در انتظار يک دسيسة ديگر پاكستان به رهبري يک پشتون قرار داشتند. به آن ها اطلاعات مختلفي مي رسيد؛ ولي تحت بمباردمان پياپی آن ها كمتر امكان تشخيص ميان دوست و دشمن را داشتند.

نظر به اطلاع رسيده به فهيم، كرزي عليه دولت دسيسه مي كرد. مامورين امنيتي او را دستگير نمودند. كرزي در بارة اين حادثه مستقيماً صحبت نكرده است ؛ اما ديگران ادعا مي كنند كه او مورد شكنجه قرار گرفته بود. دوستان نزديک مسعود مي گويند كه او در جريان اين دستگيري نبوده است. يک راكت به نزديک زندان خورد كه از كرزي در آن جا تحقيق صورت مي گرفت. اين حادثه به كرزي فرصت داد كه او از زندان فرار نموده به پاكستان برود. چندي بعد از اين حادثه سروصداي طالبان از قندهار پيدا شد. كرزي مي گويد بسياري از رهبران طالبان از آشنايان او بودند. همكاري با طالبان راهي بود كه كرزي از كابل به خاطر بدرفتاري مامورين امنيتي اش از آن انتقام مي كشيد. او مبلغ 50 هزار دالر را به طالبان كمک نمود. او هم چنين تعداد زياد سلاح دست داشته خود را به طالبان داد و زمينة تماس آن ها را با سران اقوام پشتون مساعد ساخت. طالبان با "عبدالحق" و سران قبايل دراني تماس برقرار نمودند. سران دراني اميدوار بودند چيزي را كه ملل متحد و سفير امريكا به آن ها داده نتوانستند از همكاري با طالبان بدست خواهند آورد. آن ها مي خواستند از طالبان، كه بيرق هاي سفيد و قرآن شريف را با خود حمل مي كردند، براي بازگشت "ظاهر شاه" استفاده كنند.

"ملا عمر" به حيث ميراث خوار گذشتة تابناک پشتون ها به حساب نمي آمد. در بارة گذشتة اين شخص كه اثرات بزرگي برحوادث جهان گذاشت، معلومات دقيقي در دست نيست. او در نزديكي هاي سال 1950 در قرية نوده در ولايت قندهار متولد گرديد. فاميلش تنها صاحب يک خانة يک اتاقه بود. او در طفوليت به مدرسه شامل شد. ملا عمر به سختي مي توانست به پشتو و عربي چيزي بنويسد. او خارج از قندهار سفر نه نموده بود. معلوماتي در دست نيست كه نشان دهد او طياره اي را سوار شده، در هوتلي خوابيده و يا تلويزيون ماهواره يي را ديده باشد. در سال هاي بعد كه او فرصت سفر به خارج را داشت حتا از رفتن به حج خودداري كرد. او تنها يک بار به كابل براي مدت كمي سفر كرد. قندهار دنياي ملاعمر بود. در دوران تهاجم شوروي او يک سرگروپ مجاهدين در تنظيم "مولوي خالص" بود. او تحت حمايت مالي "حاجي بشر"، يكي از تاجران ثروتمند قندهار، قرار داشت. حاجي بشر تعدادي از مدارس را تمويل مي نمود .

ملا عمر در فير راكت از خود شايستگي نشان داد. بعداً به حيث معاون قوماندان حزب "خالص" در قندهار مقرر شد. در دوران جنگ او از ناحية چشم زخم برداشت و در شفاخانة صليب سرخ در شهر كويته چشم راست او كشيده شد.

ملاعمر تا سال 1990 به مدرسه بازگشت. او در قريه يي بنام "سنكسار" كه 20 فاميل را در خود جا داده بود به حيث امام مقرر شد. در عين زمان او با حاجي بشر روابط خود را حفظ كرد. يگانه عكسي كه از او گرفته شده او را مردي با قد بلند، چهرة گندمي و لاغر و ريش انبوه نشان مي دهد. او به زبان پشتو به لهجة دهقان ها صحبت مي كرد و در مجالس اكثراً خاموش مي بود. او به خواب بسيار عقيده داشت و در مجالس سياسي و نظامي از خواب هايش صحبت مي كرد. با نيرو گرفتن طالبان در 1994، او به صورت مكرر مي گفت كه در خواب به او دستور داده شده تا رهبري مسلمين را به عهده بگيرد. با سران اقوام در فضاي باز در حاليكه بر زمين مي نشست، صحبت مي كرد. طالبان مي گويند در روز هاي اول حركت شان، ملاعمر به خاطري به حيث رهبر شان برگزيده شد كه او علاقه مند به دست يافتن بر قدرت نبود. اين قصه خشت ديگري بود در تعمير بازگشت به قدرت پشتون ها. درين قصه ها ملاعمر با احمدشاه در جرگة شيرسرخ مقايسه مي گردد.

ملاعمر به ندرت در بارة طرح هايش صحبت مي كرد؛ اما وقتي كه صحبت مي نمود، بي پرده حرف مي زد. او مي گفت: " طالبان يک دسته از جوانان فداكار اند كه مي خواهند قانون خدا را در زمين حاكم سازند. آن ها درين راه آماده هرنوع قرباني هستند. طالبان، تا آن وقت خواهند جنگيد كه خوني براي ريختن نباشد و مردم مطابق به اسلام زنده گي كنند".

وقتي که طالب ها در قندهار ظهور کردند، ديگران مي خواستند از آن براي بدست آوردن اهداف خود استفاده کنند؛ اما طالب ها با گروه ها ی فرصت طلب افغان فرق داشتند. آن ها چيزي را که مي گفتند به آن باور داشتند.

"بي نظير بوتو" با استفاده از تجارب دور اول حکومت خويش آينده را طرحريزي مي کرد. دموکراسي بي پاية پاکستان باز به او فرصت داده بود تا انتخابات را ببرد و يک پارلمان نيمه آزاد در آن کشور به وجود آيد.

او به مقام صدارت پاکستان رسيده بود. قبل از احراز مقام صدارت او در ميدان هاي باز با متحدين سياسي قديم خود به مشوره مي پرداخت. او مي خواست در بارة آيندة خود به صراحت صحبت کند. در عين حال آي.اس.آي از پلان هاي وي خبر نشود. او به دوستان خود مي گفت که از اشتباهات دورة اول صدارت خود چيزي هاي آموخته است. او مصمم بود که روابط خود را با امريکا نزديک سازد و ارتش پاکستان را تا حدي که ممکن باشد خوش نگهدارد. او مي خواست درمعامله با آي.اس.آي با احتياط عمل نموده به نظريات آن سازمان گوش دهد و به آن فرصت کار بدهد.

او اميدوار بود که با اتخاذ چنين سياستي تا مدت طولاني در قدرت باقي بماند تا بتواند اقتصاد در حال فروپاشي پاکستان را رونق بخشد. او فکر مي کرد که اگر او بتواند زمينة دست يابي بر ثروت را به طبقة متوسط پاکستان مساعد سازد در مقام صدارت تا مدت زيادي باقي خواهند ماند.

پاکستان از فقر وسيع، فيصدي پايين سواد و عدم منابع طبيعي کافي رنج مي برد، اما اين کشور دارای يک طبقة تاجر نيرومند، بنادر تجارتي بين المللي و صنايع تجارتي در حال توسعه بود. چطور پاکستان مي توانست از طريق تجارت بين المللي به چنان ثروت سرشاري دست يابد که کشور هاي ديگر آسيايي به آن دست يافتند؟

در شرق پاکستان هند قرار دارد که با پاکستان رقابت داشت و بوتو به تنهايي نمي توانست مشکلات بين دوکشور را حل کند، اما در شمال و غرب امکانات دست يابي بر تجارت بوجود آمده بود. "بوتو" مي خواست که پاکستان را به مرکز تجارت ميان آسيا و اروپا تبديل کند. مانند هر متعلم شبه قارة هند او تاريخ تهاجمات از طريق درة خيبر را در کتب درسي مکتب خوانده بود. انگيزة اين تهاجمات را بدست آوردن راه هاي تجارتي ميان هند و آسياي ميانه تشکيل مي داد.

بوتو فکر مي کرد دست يابي بر راه هاي تجارتي باعث تقوية اقتصادي پاکستان و بالا رفتن حيثيت آن کشور در منطقه خواهد شد. او خواب آن را مي ديد که کاروان موتر هاي حامل تلويزيون و ماشين لباس شويي ساخته شده در پاکستان به سوي آسياي ميانه رفته از آنجا پنبه و تيل به پاکستان بياورد. اما وقتي که بوتو و مشاورينش به نقشه نظر انداختند در ميان پاکستان و آسياي ميانه افغانستان را يافتند که درگير جنگي بود که توسط استخبارات خود پاکستان دامن زده مي شد.

بوتو مسؤولين آي اس آي را طلبيد و از آن ها جوياي احوال افغانستان شد. آن ها به بوتو گفتند که مي خواهند به خاطر آوردن فشار بالاي "مسعود" به کمک خود به "حکمتيار" ادامه دهند، زيرا "مسعود" روابط بسيار نزديک با هند دارد.

اين ساحه يي بود که بوتو نمي توانست در آن حرفي بزند؛ اما به خاطري که او مي خواست در درازمدت يک راه حل پيدا کند به مشوره با اردو ادامه داد. او مي خواست يک سياست نوي براي سياست پاکستان در قبال افغانستان تدوين کند که در برگيرندة نظريات اردو و استخبارات پاکستان نيز باشد.

او يک کميسيوني مرکب از ادارات مختلف که با افغانستان سروکار داشتند تشکيل داد. در جلسة کميسيون که بوتو آن را رياست مي کرد جنرال "نصيرالله بابر" نيز وجود داشت که پست وزارت داخلة پاکستان را به عهده داشت. "بابر" در دهة هفتاد وقتي که مسعود و حکمتيار به پاکستان فرار نموده بودند براي آن ها زمينة تعليمات نظامي را فراهم آورده بود. بابر به "ذوالفقار علي بوتو" وفادار بود و بي نظير بوتو به بابر اعتماد داشت. بابر در آي اس آي بخش افغانستان دوستاني داشت. او يک تعداد از صاحب منصبان اين بخش را در جلسات اولية کميسيون که در مورد سياست افغانستان بحث مي کرد داخل نمود. اين صاحب منصبان توقف همکاري با حکمتيار را خطرناک تعريف نمودند. و مي گفتند که اگر آنها حکمتيار را کمک نکنند ممکن تاجيک ها و ازبک ها براي چندين سال کنترول کابل را در دست داشته باشند که در آن صورت آن ها با هند روابط نزديک تري برقرار خواهد نمود و نا آرامي ها را در سرحدات پشتون نشين دامن خواهند زد. با چنين تشريحات بوتو چطور مي توانست به رؤياي تجارت با آسياي ميانه دست يابد؟

بابر به جلسه گفت که آنها به کابل ضرورت ندارد. پاکستان مي تواند تجارت به آسياي ميانه را از طريق قندهار و هرات شروع کند. بوتو اين پيشنهاد بابر را اميدوار کننده ارزيابي نمود. او فکر مي کرد که پاکستان مي تواند سرک و لين تيلفون را از آن کشور به آسياي ميانه از مناطق پشتون نشين افغانستان بکشد بدون آن که خود را با اقليت هاي قومي ديگر افغانستان در کابل و شمال آن درگير نمايد. بوتو هدايت داد که در بدل پرداخت پول به قومانانان محلي يک راه تجارتي از طريق جنوب به آسياي ميانه باز شود و آي.اس.آي به آن اعتراضي نه نمود.

بابر وظيفه عملي نمودن اين طرح را به عهده گرفت. او در اواسط ماه اكتوبر 1994كاروان تجارتي حامل تكه هاي پاكستاني را از كويته به صوب تركمنستان گسيل نمود. در مورد ارسال اين كاروان تبليغ زياد صورت گرفت. كاروان زماني به سرحد قندهار رسيد كه "ملاعمر" و شوراي او تازه به فعاليت هاي تبليغاتي در منطقه آغاز نموده بودند. شركت هاي حمل و نقل پاكستان به طالبان پول و اسلحه تهيه نموده بودند تا به وسيلة آن ها راه قندهار را باز كنند. شايد كمک اين شركت هاي ترانسپورتي به طالبان باعث پيروزي هاي اولية طالبان شده باشد، تا كمک دولت پاكستان، يک قوماندان درشهرک سپين بولدک كه تظاهر به وفاداري به دولت مجاهدين در كابل مي نمود، كليد هاي ديپوهاي سلاحي را كه در مرز قرار داشت به طالبان تسليم نمود. اين سلاح و مهماتي بود كه قبل از عملي شدن معاهدة صلح ژنيو به سرحد آورده شده و براي تجهيز ده ها هزار نفر كافي بود. البته قوماندان مذكور پول زيادي در بدل اين كار از طالبان بدست آورد.

طالبان پس از تصرف اين ديپو در اواسط اكتوبر به جمع آوري داوطلبان از مدارس ديني محل اقدام نمودند و تفنگ هايي را كه هنوز در پلاستيک پيچيده بود بين آن ها تقسيم كردند. اين كه آيا بابر و يا آي.اس.آي در تسليمي اين ديپو به طالبان نقشي داشتند و يا آن را تشويق نمودند معلومات دقيق در دست نيست، اما بابر از نيروي طالبان به سرعت به بهره برداري آغاز نمود. وقتي كه اولين كاروان تجارتي پاكستان در اوايل نومبر در بيست كيلومتري شهر قندهار توسط يک قوماندان سركش متوقف شد، بابر از طالبان خواست تا به نجات آن بشتابند.

طالبان اين كار را به سهولت انجام دادند. در ظرف بيست و چهار ساعت بعد از رهايي كاروان تجارتي پاكستان تمام شهر قندهار به تصرف طالبان در آمد و "ملاعمر" در تعمير ولايت قندهار مستقر شد. "ملا نقيب" كه متحد مسعود بود عكس العمل نشان داده نتوانست يا نخواست نشان دهد، تا اواسط نومبر نه تنها طالبان شهر قندهار را در تصرف خود داشتند بلكه ميدان هوايي آن را نيز متصرف شدند شش فروند طيارة ميگ-21 و چهار فروند هليكوپتر ترانسپورتي مي-17 را متصرف شدند.

طالبان حكم برداشتن پوسته هاي كنترولي از سرک ها و خلع سلاح تمام افراد غير طالب را صادر نمودند و گفتند كه همة مجرمين را مطابق شريعت مجازات مي كنند. براي اثبات جديت خود آن ها چند تني را كه به مقاومت دست زدند به دار آويختند. اين انكشافات بي نظير بوتو را به يكي از هواداران طالبان تبديل كرد، زيرا آن ها براي او اميدي به بازكردن راه تجارتي به آسياي ميانه ايجاد نموده بودند، اما ظهور طالبان اشكالاتي را براي او نيز به ميان آورد.

پاكستان قبلاً همكار پشتون تباري داشت كه "گلبدين حكمتيار" بود. ظهور طالبان سي.آي.آي بخش افغانستان را با سردرگمي مواجه نمود. "جاويد قاضي" يک جنرال با انديشه هاي لائيكي جديداً به حيث رئيس آي.اس.آي مقرر گرديده بود. رئيس قبلي آي.اس.آي كه عضو جمعيت تبليغي بود آي.اس.آي را به سوي تبليغ و نشر اسلام به شكل علني كشانده بود. ارتش به قاضي گفت: "تا وضع را تغيير دهد." او به صورت فوري تعدادي از اسلام گراها را كه جاويد ناصر تعيين كرده بود از مقامات شان بركنار نمود. در نتيجة اين تصفيه ها آي.اس.آي بخش افغانستان دچار بحران شد. رابطة ميان آي.اس.آي و حكمتيار دچار تشنج شده بود، زيرا "جاويد ناصر" برسر طرح بعضي از موضوعات اسلامي با حكمتيار مشاجره لفظي مي نمود. آي.اس.آي مي خواست به حكمتيار كمک كند تا مسعود را كه قاضي او را "روباه پنجشير" مي خواند تحت فشار قرار دهد، اما جاويد ناصر با او برسر مسائل اسلامي به مجادله مي پرداخت .

خطر خرابي رابطة ميان پاكستان و حكمتيار براي پاكستان ضرر زياد داشت، زيرا كمپ هاي تربيوي مجاهدين كشميري كه از طرف پاكستان تأسيس شده بود در مناطق تحت كنترول حكمتيار قرار داشت. شبكة سياسي- مذهبي كه در اطراف حكمتيار حلقه زده بود در تربية افراد كشميري و انتقال آن ها به جبهه دخيل بودند. بوتو مي گويد كه افسران آي.اس.آي به او به صورت مكرر مي گفتند كه آن ها قادر نيستند تا جنگ مخفي را كه در كشمير تحت تصرف هند به راه انداخته بودند تنها به وسيلة كشميري ها به پيش ببرند، زيرا تعداد كافي چريک كشميري وجود نداشت كه بتواند ارتش هند را تحت فشار قرار دهد. آن ها به داوطلبان افغان و عرب و به داشتن پناه گاه و كمپ هاي تربيوي براي كشميري ها در افغانستان نياز داشتند.

اين وضعيت رابطة جديد ميان آي.اس.آي و ملاعمر را پيچيده تر مي كرد، زيرا ملاعمر مي خواست با حكمتيار به خاطر دستيابي بر رهبري بر سر پشتون به مقابله بپردازد. اگر آي.اس.آي به صورت فوري از حكمتيار مي بريد و تنها به طالبان كمک مي كرد قضية كشمير ضربه مي خورد. مامورين آي.اس.آي كه در شهر پشاور مركز داشتند و با حكمتيار رابطه چندين ساله داشتند، مي خواستند در كنار او بمانند، اما افسران آي.اس.آي در قندهار و كويته كه سياست پاكستان را در جنوب و غرب افغانستان رهبري مي كردند تحت تاثير پيروزي هاي چشمگيرطالبان قرار گرفتند.

مامورين آي.اس.آي در كويته از قاضي خواستند تا با طالبان ملاقات نمايد. او هيئت طالبان را به راولپندي دعوت كرد. ملاعمر نيامد، اما يک هيئت بلندپايه طالبان به ملاقات او آمد. اعضاي هيئت چپلي هاي خاک آلود خود را از پا بيرون كرده چهار زانو بالاي كوچ ها نشستند. بعضي از آن معلول بودند؛ تعداد آن ها دست ها و پاهاي مصنوعي داشتند. قاضي كه يک افسر تربيه شده

در انگليس بود از ساده گي طالبان به حيرت افتاد. او مي گويد طالبان در مورد روابط بين المللي چيزي نمي فهميدند. آن ها نظريات به خصوص خود را داشتند و معلوم مي شد كه نيت هاي شان خوب بود.

هيئت طالبان از قاضي خواست تا كمك هاي پاكستان به گروپ هاي ديگر افغان به شمول حكمتيار را قطع نمايد. طالبان مي گفتند كه رهبران ديگر افغانستان باعث خرابي كشور شده اند. آن ها از پاكستان خواهان كمك لوژستيكي و سهولت براي خريد تيل و ساير اقلام تجارتي شدند. قاضي به اين تقاضاهاي شان جواب مثبت داد .

بي نظير بوتو گفت: "در ماه هاي بعد از اولين ملاقات قاضي با هيئت طالبان تقاضاي آي.اس.آي براي كمك مخفي به طالبان بيشترتر مي گرديد. و من آهسته، آهسته به آن كشيده شدم."

كار ابتدا با ارسال مواد نفتي شروع شد، بعد در خواست ماشين آلات و پرزه جات تانك و طياره مطرح گرديد. آي.اس.آي در خواست سهولت هاي تجارتي را براي طالبان نمود كه باعث پولدار شدن طالبان و شركت هاي خارجي اي مي شد كه با آن ها معامله مي كردند. و بالآخره تقاضا شامل تهية پول به طالبان از سوي پاكستان گرديد.

بوتو مي گويد هرباري كه افسران آي.اس.آي خواهان كمك به طالبان مي شدند مي گفتند كه از اين طريق مي توانند برآن ها اعمال نفوذ كنند. افسران آي.اس.آي به بوتو شكايت مي كردند كه رهبري طالبان كله شخ بوده به مشوره هاي نظامي و سياسي آن ها گوش نمي دهند. اين مامورين استدلال مي كردند كه با تهية پول، وسايل جنگي و تريننگ از سوي پاكستان طالبان وقتي كه با مسعود به مقابله برخيزند به آن كشور نزديك خواهند ماند. بوتو گفت: "من اجازة دادن پول به طالبان را صادر كردم، اما بعداً نفهميدم كه چقدر پول به آن ها داده شد، حتماً پول زيادي بود. من به طالبان يك چك سفيد دادم."

كمك هاي مخفي پاكستان به طالبان در بهار سال 1995 در جنوب افغانستان قابل لمس بود. آي.اس.آي افسران پشتون را كه در پاكستان به سر مي بردند به كمك طالبان مي فرستاد، افسران كمونيست وابسته به "شهنوازتني" به قندهار گسيل شدند تا طيارات و تانك ها و توپخانة طالبان را ترميم نمايند و به كار بيندازند. در شرق افغانستان "جلال الدين حقاني" به طالبان پيوست. اين همه تحولات با پول، سلاح و مواد لوژستيكي اي كه از پاكستان به افغانستان مي آمد پشتيباني مي شد.

داوطلبان مدارس پاكستاني به افغانستان سرازير شدند. بعد از سقوط هرات در ماه سپتمبر ملاعمر و مليشياي دراني او به تمام جنوب افغانستان مسلط شده در پي تسخير كابل برآمدند.

بي نظير بوتو به تشويش افتاده بود كه سياست جديد افغاني او از دستش خارج مي شود. او نمي خواست كه استخبارات پاكستان طالبان را در حملات شان عليه كابل همكاري نمايد. او فكر مي كرد كه پاكستان با استفاده از نيروي طالبان براي يك راه حل سياسي كه منجر به يك حكومت ائتلافي در كابل شود استفاده نمايد. بعضي از افراد در آي.اس.آي و ارتش پاكستان با اين نظريات بوتو موافق بودند، اما طالبان به اين چيز ها تن نمي دادند. آن ها مي گفتند نه تنها حاضر به مذاكره با رهبران ديگر افغان نستند بلكه مي خواهند آن ها را به دار بياويزند. اين فقط يك شعار نبود، بلكه به آن معتقد بودند.

بوتو بعداً در تشويش افتاد كه شايد آي.اس.آي او را در جريان كامل همكاري پاكستان با طالبان قرار نداده باشد. وقتي كه خانم بوتو به تهران سفر كرد، رئيس جمهور ايران "هاشمي رفسنجاني" در يك ملاقات خصوصي از پاكستان به خاطر كمك هايش به طالبان انتقاد كرد. او اتهام وارد نمود كه افسران پاكستاني در لباس افغاني در پهلوي طالبان مي جنگند. بوتو از اين گفته تعجب كرد، اما بعد از آن كه نيروهاي "احمدشاه مسعود" بعضي از اين افراد را دستگير كردند بوتو يقين كرد كه به او معلومات كامل در مورد داده نه شده بود، اما حرص او آز آي.اس.آي بالاتر از توان مالي پاكستان بود. ارتش پاكستان در سال 1995 به كمبود پول مواجه بود. اردوي پاكستان بخش عمدة بودجة پاكستان را مي بلعيد، اما به خاطر قطع كمك هاي امريكا به ارتش پاكستان برسر قضية پروگرام هستوي آن كشور، ارتش پول در اختيار نداشت. پاكستان در قرض فرو رفته بود. مقابلة تسليحاتي با هند منابع مالي پاكستان را مي بلعيد. يك بار ديگر مثل دهة 1980 پاكستان به كمك مالي استخبارات سعودي و شبكه هاي اسلام گراي وابسته به آن درساحة خليج ضرورت احساس مي نمود.

در اوايل 1995 احمد بديب معاون تركي الفيصل توسط طياره به ميدان هوايي قندهار فرود آمد. طالبان كه به استقبال او آمده بودند به او گفتند كه آن ها شاگرد هاي مدرسة او هستند. در دوران جهاد "احمد بديب" يك مكتب تخنيكي را در نزديكي مرز با قندهار تشكيل داده تمويل مي نمود. طالبان گفتند آن ها آن مكتب را به قندهار انتقال داده اند. يكي از فارغان اين مكتب "ملارباني" يكي از اعضاي مؤسس شوراي طالبان و دستيار نزديك ملا عمر بود. بديب از ميدان ذريعة موتر به ديدن ملاعمر به داخل شهر برده شد. ملاعمر به خاطر دردي كه در پايش احساس مي كرد توسط پيروانش از يك جا به جاي ديگر برده مي شد، اما او در مقابل بديب ايستاد و از او به گرمي استقبال نمود. بالاي سفرة غذا ملاعمر قصة چگونگي حركت طالبان را به بديب تشريح نمود. بديب

مي گويد ملاعمر به او گفت: "اولين محمولة سلاح را از وزارت داخلة پاكستان بدست آورد." رهبر طالبان از بديب خواهان رهنمايي و كمک شد. او مي خواست از سعودي بياموزد كه چطور مي توان يک دولت اسلامي را به درستي اداره كرد.

ملاعمر خواهان ارسال كتب درسي مكاتب سعودي براي استفاده در مدارس طالبان شد. او خواهان كمک غذايي و مساعدت هايي شد كه زمينة بازگشت مهاجرين را آماده سازد. بديب به ملاعمر يک جلد قرآن مجيد به طور تحفه داد و ملا عمر گفت كه هميشه مطابق به دستورات قرآن عمل مي كند. ملاعمر علاوه كرد: "هرچيزي كه سعودي بخواهد انجام خواهد داد ".

" شهزاده تركي" بديب را براي بررسي اوضاع به قندهار فرستاده بود. پاكستاني ها در مورد نيروي جديدي بنام طالبان براي سعودي ها تبليغات زيادي مي نمودند جنرال بابر طالب ها را بچه هاي خود مي خواند و به سعودي ها چنان وانمود مي كرد كه در ايجاد و ظهور آن ها نقش داشته. اكنون مصروف تقويت آن هاست.

شهزاده تركي به اسلام آباد پرواز نمود و با "ملارباني" كه شاگرد بديب بود ملاقات نمود. شهزاده تركي از طالبان مي خواست تا در يک كنفرانس صلح كه در آن همه احزاب افغاني اشتراک داشته باشند شركت نمايند. شهزاده تركي به صورت شخصي با گروه هاي درگير در تماس بود. مامورين سعودي وقتي كه وضعيت افغانستان را مي ديدند به اين فكر مي افتادند كه اگر در كشور شان تيل نمي بود، سرنوشت آن ها از افغان ها چندان تفاوتی نمي داشت.. تركي به اين خاطر كه امريكا افغان ها را ترک نموده رنج مي برد. به نظر تركي دست يابي بر يک راه حل سياسي پيروزي اي براي سياست خارجي سعودي به حساب آمده جلو نفوذ هند و ايران را در افغانستان سد می كردخ ؛ اما دليل علاقه مندي تركي به افغانستان قسماً مربوط به وظيفه او بود و قسمت ديگر آن به علاقه مندي شخصي اش.

تركي ملا رباني را جواني هوشيار يافت كه مي خواست در بارة عربستان و سياست هاي جهاني چيزي بياموزد. تركي فكر مي كرد كه رباني شخصي است كه عربستان بايد به آن كمک كند. تركي مي گويد: "ملا رباني برايم گفت كه آن ها با دوستي با عربستان افتخار نموده "ملک فهد" را به حيث رهبر روحاني خود مي دانند."

بعداز گذشت چند ماه به سعودي ها واضح شد كه استخبارات پاكستان از طالبان در مقابله با حكمتيار حمايت مي كند، سعودي با تغيير اين پاليسي اعتراض نداشت، زيرا اظهارات حكمتيار در دوران جنگ 1991 خليج، رهبران سعودي را به خشم آورده بود.

با نيرومند شدن طالبان تماس هاي طالبان با دولت سعودي كسترده تر شد، استخبارات سعودي با آي.اس.آي رابطة نزديک برقرار نمود تا با طالبان از طريق دولت ملكي پاكستان عمل نكند.

"حميدگل" و ساير جنرال هاي سابقة آي.اس.آي به سعودي سفر نمودند از آن كشور مي خواستند تا به طالبان كمک نمايد. سعودي حتا براي افسران آي.اس.آي كه درين راه كار مي كردند معاش ساليانه مي پرداخت. فروش تيل به قيمت پايان و ساير كمک هاي مالي عربستان، ارتش پاكستان را در اين سال هاي تنگدستي فعال نگهداشت. كمک هاي عربستان به آي.اس.آي امكان بخشيد مانند يک دولت در درون دولت عمل كند و كاملاً تحت تاثير دولت ملكي عمل ننمايد.

در مقابل آي.اس.آي راپور وضعيت افغانستان را با پيشرفت هاي طالبان به تركي ارسال مي كرد. در راپور ها پلان هاي طالبان و نقاط قوت و ضعف آن تشريح مي گرديد. به تدريج تاكيد سعودي ها از دست يابي بر يک راه صلح آميز جاي خود را به راه حل نظامي داد. ميزان كمک هاي مستقيم مالي به پاكستان و فروش تيل به قيمت ارزان به آن كشور در دست نيست، اما طي چند سال به چندين صد ميليون دالر تخمين زده مي شود. با اين كمک ها آي.اس.آي توانست جنگ غيرمستقيم در افغانستان و كشمير هر دو را به پيش ببرد.

در بين سال هاي 1995 تا 1996 سازمان هاي خيرية سعودي مقادير زياد كمک را در اختيار طالبان قرار دادند. تركي به ارسال كمک هاي بشري از طريق موسسات خيرية سعودي اعتراف دارد. تركي مي گويد كه افراد ثروت مند سعودي نيز به طالبان كمک هايي نموده اند. مدارسي كه از آن ها طالبان به جنگ مي آمدند از سعودي ها كمک دريافت مي كردند. در تعليم و تجهيز ادارة امر به معروف و نهي از منكر طالبان دولت سعودي به طالبان همكاري نمود. اين بخش دولت طالبان نسبت به بخش هاي ديگر شان از امكانات كافي برخودار بود. سعودي از نفوذ ايران در افغانستان و آسياي ميانه در تشويش بود و كمک به طالبان تلاشي بود در جهت جلوگيري از اين نفوذ. گرچه نظريات ديو بندي طالبان با نظريات حاكمان سعودي تفاوت داشت، اما در بسياري موارد آن ها هم فكري داشتند، سعودي ها تحت تاثير روش سادة طالبان قرار گرفته بودند.

تركي فكر مي كرد با گذشت زمان طالبان به يک قدرت سياسي محافظه كار كه با جهان امروز سروكار داشته باشد، تبديل خواهد شد. به عقيدة او همه حركت هاي انقلابي به تدريج به سوي اعتدال رو مي آورند و طالبان از اين قاعده پيروي خواهند كرد. از نگاه سعودي ها طالبان دست آورد هاي خوبي داشتند. آن ها فاسد نبودند، نظم را در شهرها اعاده كردند و به آساني به پاكستاني ها و سعودي ها داخل معامله گرديدند.

هفت دهه قبل عربستان سعودي تحت عين شرايط به وجود آمد، به تدريج دولت قوي شد، ثبات پيدا كرد و عصري گرديد. حركتي كه باعث ايجاد عربستان سعودي شد نسبت به هر گروه ديگر افغان به طالبان مشابهت هاي بيشتر داشت.

فصل هفدهم

"آهسته، آهسته به آن کشانيده شد"

شخصي که به "احمدشاه دراني" معروف گرديد و به يکي از پادشاهان مشهور افغانستان مبدل شد، کار خود را با محافظت از جان "نادر شاه" آغاز کرد، ولي او در اين وظيفه موفق نه بود.

نادرشاه افشار که احمدشاه در رکاب او انجام وظيفه مي کرد، سرزمين هاي زيادي را فتح نموده بود؛ ولي با گذشت زمان روش ظالمانه را در پيش گرفته و درباري هاي خود را ناراض ساخت. او در سال 1747 در راه هندوستان کشته شد. احمدشاه که جسد خون آلود نادر افشار را در خيمة سلطنتي ديد، فکر کرد که در طرف بازندة نزاع سلطنتي قرار گرفته است. او افراد خود را جمع نموده و به قندهار برگشت.

قندهار بين دو امپراتوري، فارس در غرب و امپراتوري مُغل که در کابل حکم روايي داشت، قرار گرفته بود. اکثريت باشنده گان قندهار را پشتون ها تشکيل مي دادند. کاروان هاي تجارتي بين فارس و هند ازاين شهر مي گذشت. اين کاروان ها براي حاکمان محلي ماليه مي پرداختند و خود هدف غارت دسته هاي قبايلي در طول راه قرار مي گرفتند؛ اما قبايل متفرق قندهار نه توان مندي نظامي امپراتور فارس را داشتند و نه کوه ها و معبر هاي سنگي کابل را که به آساني از آن دفاع کرده بتوانند. در منطقه؛ دو قبيلة عمدة پشتون قرار داشتند، يکي غلزائي ها که در جنوب شرق تا منطقة جلال آباد زنده گي مي کردند و ديگري ابدالي ها که در قندهار مرکزيت داشتند. اين قبايل مسائل جنگ و صلح را در مجالسي که به نام جرگه ياد مي شد، حل و فصل مي نمودند.

بازگشت "احمدشاه دراني" به قندهار زنده گي اين قبايل را تغيير داد. احمد شاه پس از بازگشت در يک جرگة قبيلة ابدالي که در زيارت "شير سرخ" جمع شده بودند، شرکت نمود. هدف از تدوير جرگه تعيين يک رهبر بود. احمدشاه 24 سال داشت و از قبيلة نسبتاً ضعيف پوپلزائي بود. سران قبايل هرکدام خود را مستحق مقام رهبري معرفي مي کردند. يک مرد روحاني به خاطر شکستن بن بست يک دستة گندم را برسر احمدشاه نصب نموده و او را شاه خواند، زيرا به گفتة او احمد شاه موجب نا خوشنودي هيچ کس را فراهم نکرده بود.

سران قبايل پس از آن دسته هاي علف را در دهن و ريسماني از تکه را به عنوان يوغ در گردن ها خويش نهادند تا نشان دهند که احمدشاه شبان آنها و آن ها گوسفند هاي او اند. سران نيرومند ابدالي، ضعيف ترين شخص از ميان خود را به حيث رهبر پذيرفتند تا هر وقتي که بخواهند عليه او قيام نمايند. جرگة شير سرخ طريق کار براي گزينش شاهان و رؤساي جمهور پشتون ها را تا قرن بيست و يک تعين نمود.

احمدشاه خود را يک رهبر دور انديش ثابت کرد. او قندهار را مرکز حکومت خود انتخاب نموده و خود را "دُرِ دُران" خواند. او به گوشوارة مرواريد علاقه زياد داشت و به همين خاطر از احمدشاه ابدالي به احمدشاه دراني تغيير نام داد.

اولين کار حکومت وي تاراج کاروان نادر افشار بود که پول ماليات را از هند به ايران برده و از نزديکي قندهار مي گذشت. احمد شاه پول بدست آمده را در امور دفاعي به مصرف رسانيد. او يک لشکر بزرگ پشتون ها را تشکيل داده و صلح را در اطراف قندهار حاکم ساخت. سپس او به هند حمله برد دهلي را فتح کرد و تا نزديکي هاي تبت را تحت فرمان خود در آورد. او تابستان را در کابل سپري مي کرد؛ اما مرکز حکومتش قندهار بود. وقتي که او در سال ،1773 بعد از 26 سال سلطنت، وفات نمود قبايل حق شناس دراني براي او آرامگاه مجللي در قندهار اعمار نمودند.

ميراث احمدشاه تا دوصد سال بعد بر سياست افغانستان سايه افگنده بود. امپراتوري وسيع او تجزيه شد؛ اما زمامداري او انگيزه دهنده براي حاکميت در حال گسترش پشتون گرديده بود. بسياري از شاهان که بعد از او به قدرت رسيدند از قبايل ديگر بودند؛ اما خود را ميراث خوار سياسي احمدشاه مي دانستند. ظاهرشاه که در سال 1973 از قدرت کنار زده شد حتا دو صد سال بعد از مرگ احمد شاه خود را وارث جرگة شيرسرخ مي پنداشت.

دراني هاي قندهار تا سال 1994متفرق شده بودند. بسياري از رهبران عمدة آن ها در پاکستان، اروپا و امريکا زنده گي در حال مهاجرت را به سر مي بردند. آي اس آي که از نيرو گرفتن طرفدار رژيم شاهي در هراس بود، آن ها را از صحنه کنار زده بود. رهبران مجاهدين مورد حمايت پاکستان هيچ کدام از پشتون هاي دراني نبودند. هم چنين جغرافياي تهاجم شوروي، به قندهار رول يک منطقة فرعي را داده بود. راه هاي اکمالاتي از شوروي به کابل و از کابل به سرحد پاکستان از مناطقي مي گذشت که در آن جا دراني ها زنده گي نمي کردند. گرچه قندهار شاهد جنگ هاي سختي در دوران تهاجم شوروي بود؛ اما اين شهر در جنگ از موفقيت ستراتيژيک برخوردار نبود.

بعد از خروج نيروهاي شوروي وضعيت امنيتي در قندهار ازهم پاشيد. نيروهاي ضد رژيم سلطنتي "حكمتيار" كه از طرف آي اس آي حمايت مي شدند، مانند ابر توفانزا در خارج شهر قندهار قرار داشتند. گروه هاي مسلح دروازه هاي كنترولي را بر سرك ها ايجاد نموده و مافياي ترانسپورت از قاچاق مواد مخدر و سامان تجارتي پول هنگفت بدست مي آورد. وضعيت طوري نا بسامان بود كه يكي از قوماندانان دراني به نام "ملانقيب الله" اعصاب خود را در اثر خستگي از دست داد.

در امريكا و اروپا حركت طالبان بعنوان عكس العمل مردم قندهار عليه نابساماني هاي ايجاد شده از سوي قوماندانان تعبير مي گرديد. طالبان بعد از اينكه به قدرت رسيدند همين برداشت را تبليغ كردند. طالب ها مي گفتند به رهبر آن ها درخواب امر شده يک نظام جديد اسلامي را بنا نهد؛ اما طالبان قصه هاي خود را طوري بيان مي كردند كه گذشتة با عظمت پشتون ها را به ياد شان بياورند. طالب ها ارزش هاي ديني را كه در روستاها مقبول بود، با قيام مردم عادي پشتون هاي دراني در آميختند. آن ها زماني دست به قيام زدند كه مردمان ثروت مند قندهار به يک نيروي متحد كننده ضرورت شديد احساس مي كردند. طالب ها وانمود مي كردند كه حركت آن ها سبب بازگشت "ظاهرشاه" به قدرت خواهد شد. آن ها بر ضرورت تقواي اسلامي و نيروي مندي پشتون ها تأكيد مي كردند. شاگردان مدارس ديني، كه در افغانستان طالب خوانده مي شوند، از زمان هاي طولاني به اين سو جزئي از زنده گي مردم در اطراف قندهار را تشكيل مي دادند. آن ها اطفال را تدريس مي كردند، مردم را نماز مي دادند، جنازه را مي خواندند و در منازعات منطقوي ميانجي گري مي كردند. آن ها در مساجد درس خوانده و غذاي شان توسط مردم تهيه مي شد. طالب هاي كلان سال به مدارس شهر رفته و يا از سرحد عبور كرده در پاكستان به درس ادامه مي دادند. آنها پس از ختم درس به قرية خود باز گشته و به حيث مدرس انجام وظيفه مي كردند.

بعد از كودتاي 1978 كمونيستي در كابل متعلمين مدارس ديني در جهاد شركت نمودند؛ اما جنگ تغيير اساسی در نصاب درسي مدارس در مناطق پشتون نشين ايجاد كرد. اين موضوع ابتدا در مناطق پشتون نشين پاكستان آغاز گرديد. "جنرال ضياء"، جماعت اسلامي را در پاكستان و استخبارات عربستان سعودي تعداد زياد مدارس را در پشاور، كويته، كراچي و شهر هاي ديگر ايجاد كردند. كتاب هاي جديدي كه مطابق با انديشه هاي اسلامي در عربستان بود در اين مدارس معرفي شد. مدرسة "حقانيه" در نزديكي پشاور هزاران طالب را به خود جلب كرد. درين مدرسه به طالب ها درس و غذاي مفت داده مي شد. تعدادي از دراني هاي قندهار نيز به اين مدرسه رو آوردند.

مدرسة حقانيه انديشه هاي سياسي اسلام گرا ها را با افكار گروه ديوبندي در هم آميخته و تدريس مي نمود. انديشه هاي "ديوبندي" مسلمان ها را به زنده گي به شيوة ياران پيامبر ترغيب مي كرد. انديشه هاي وهابي، موسيقي و تجمل پرستي را نادرست مي پنداشت .

تقريباً همه رهبران اولية طالبان دراني بودند و در ميان سال هاي 1980 تا 1990 در مدرسة حقانيه درس خوانده بودند. آن ها باهم در درس مدرسه و در سنگر جهاد عليه شوروي آشنايي پيدا كرده بودند.

رهبري طالبان از حيثيت خاص قبايلي برخودار نبود. آنها كه در سال 1994 براي بار اول در قندهار ظهور نمودند، با استفاده از 250،000 دالر كه از طرف ثروت مندان منطقه جمع شده بود، ابتدا به قوماندانان كوچک حمله مي نمودند. با گذشت زمان كه شهرت بيشتر كسب نمودند، تاجران و سران قبيلة دراني از آن ها پشتيباني خود را اعلان نمودند. با ايجاد اين اتحاد ها حركت آن ها شكل جديد را بخود گرفت .

"حشمت غني احمدزي" برادر "اشرف غني احمدزي" كه صاحب شركت ترانسپورتي و توليدي پرمنفعت در پاكستان بود، مي گويد او در اواخر سال 1994 با بعضي از رهبران طالبان در قندهار ديدار نمود. آن ها شعار هاي خوبي مي دادند. آن ها از تاراج دارايي مردم توسط قوماندانان انتقاد نموده، از ايجاد وحدت ملي، بازگشت ظاهرشاه و تدوير لويه جرگه سخن مي گفتند. حشمت غني با شنيدن شعار هاي طالبان به پشتيباني از آنها آغاز كرد. خانوادة "كرزي" نيز چنين كار ي را انجام داد. كرزي از قبيلة پوپلزائي، قبيلة اصلي احمدشاه است. پشتيباني آن ها از طالبان در سال 1994 به افغان ها اين پيام را داد كه حركت طالبان پيش آهنگان يک حركت بزرگي اند كه هدف از آن مقابله با دشمنان اسلام و دشمنان پشتون هاست.

"عبدالاحد كرزي" يک شخص با رسوخ بود. او و پسر 36 ساله اش "حامد كرزي" از چهره هاي متوسط مقاومت عليه اشغال شوروي بودند. فاميل كرزي كه نسبتاً ثروت مند بود، پس از تهاجم شوروي به كويتة پاكستان مهاجر شد.

كرزي در دهة هشتاد به حيث مامور ارتباط خارجة حزب "صبغت الله مجددي" ايفاي وظيفه مي كرد. او به انگليسي خوب صحبت مي كرد و با هيئت هاي امريكايي به شمول "مكويليم" و "پيترتامسن" در تماس بود. دو برادر كرزي يک رستورانت را در امريكا اداره مي كردند. ريشة سلطنتي كرزي و روابط نزديک او با خارجي ها به او امكان داده بود تا در دعواهاي ميان احزاب بتواند ميانجي گري كند. او يک ديپلومات طبيعي بود كه به ندرت به مشاجره مي پرداخت و از صحبت با مردم خوشش مي آمد.

او در سال 1993 به حيث معاون وزير خارجة دولت مجاهدين مقرر شد. كرزي براي چندين ماه ميان كابل و چهارآسياب رفت و آمد نمود تا ميان "گلبدين" و دولت "استاد رباني" صلح به وجود بياورد.

"فهيم" رئيس امنيت ملي آن وقت در اوايل 1994 اطلاع بدست آورد كه كرزي با استخبارات پاكستان همكاري دارد. اين اطلاع سبب يک سلسله اقداماتي شد كه در اثر آن كرزي به طالبان پيوست.

فهيم مانند اكثريت قوماندانان مورد اعتماد "مسعود" از پنجشير بود. پشتون ها پنجشيري ها را به نظر خوب نمي ديدند. پنجشيري ها طي يک دهه جنگ تحت قيادت "مسعود" به يک گروه نزديک باهم، كله شخ، و مخفي كاري تبديل شده بودند و مانند يک حكومت در داخل حكومت عمل مي كردند. گرچه كابينة دولت مجاهدين چندين مليتي بود؛ اما با شدت گرفتن جنگ بر سر وزارت و وزارت دفاع و امنيت نيرومند تر شدند در نتيجه رابطه آن ها با پشتون ها بدتر گرديد. يكي از دلايل اين نارضايتي ها جنگ دوامدار دولت و حكمتيار بود. مسعود به حكمتيار به نظر يک موجود غير قابل اصلاح و وابسه به استخبارات پاكستان مي ديد. مسعود و همكاران نزديک او هميشه در انتظار يک دسيسة ديگر پاكستان به رهبري يک پشتون قرار داشتند. به آن ها اطلاعات مختلفي مي رسيد؛ ولي تحت بمباردمان پياپی آن ها كمتر امكان تشخيص ميان دوست و دشمن را داشتند.

نظر به اطلاع رسيده به فهيم، كرزي عليه دولت دسيسه مي كرد. مامورين امنيتي او را دستگير نمودند. كرزي در بارة اين حادثه مستقيماً صحبت نكرده است ؛ اما ديگران ادعا مي كنند كه او مورد شكنجه قرار گرفته بود. دوستان نزديک مسعود مي گويند كه او در جريان اين دستگيري نبوده است. يک راكت به نزديک زندان خورد كه از كرزي در آن جا تحقيق صورت مي گرفت. اين حادثه به كرزي فرصت داد كه او از زندان فرار نموده و به پاكستان برود. چندي بعد از اين حادثه سروصداي طالبان از قندهار پيدا شد. كرزي مي گويد بسياري از رهبران طالبان از آشنايان او بودند. همكاري با طالبان راهي بود كه كرزي از كابل به خاطر بدرفتاري مامورين امنيتي اش از آن انتقام مي كشيد. او مبلغ 50 هزار دالر را به طالبان كمک نمود. او هم چنين تعداد زياد سلاح دست داشته خود را به طالبان داد و زمينة تماس آن ها را با سران اقوام پشتون مساعد ساخت. طالبان با "عبدالحق" و سران قبايل دراني تماس برقرار نمودند. سران دراني اميدوار بودند چيزي را كه ملل متحد و سفير امريكا به آن ها داده نتوانستند از همكاري با طالبان بدست خواهند آورد. آن ها مي خواستند از طالبان، كه بيرق هاي سفيد و قرآن شريف را با خود حمل مي كردند، براي بازگشت "ظاهر شاه" استفاده كنند.

"ملا عمر" به حيث ميراث خوار گذشتة تابناک پشتون ها به حساب نمي آمد. در بارة گذشتة اين شخص كه اثرات بزرگي برحوادث جهان گذاشت، معلومات دقيقي در دست نيست. او در نزديكي هاي سال 1950 در قرية نوده در ولايت قندهار متولد گرديد. فاميلش تنها صاحب يک خانة يک اتاقه بود. او در طفوليت به مدرسه شامل شد. ملا عمر به سختي مي توانست به پشتو و عربي چيزي بنويسد. او خارج از قندهار سفر نه نموده بود. معلوماتي در دست نيست كه نشان دهد او طياره اي را سوار شده، در هوتلي خوابيده و يا تلويزيون ماهواره يي را ديده باشد. در سال هاي بعد كه او فرصت سفر به خارج را داشت حتا از رفتن به حج خودداري كرد. او تنها يک بار به كابل براي مدت كمي سفر كرد. قندهار دنياي ملاعمر بود. در دوران تهاجم شوروي او يک سرگروپ مجاهدين در تنظيم "مولوي خالص" بود. او تحت حمايت مالي "حاجي بشر"، يكي از تاجران ثروتمند قندهار، قرار داشت. حاجي بشر تعدادي از مدارس را تمويل مي نمود .

ملا عمر در فير راكت از خود شايستگي نشان داده و بعداً به حيث معاون قوماندان حزب "خالص" در قندهار مقرر شد. در دوران جنگ او از ناحية چشم زخم برداشت و در شفاخانة صليب سرخ در شهر كويته چشم راست او كشيده شد.

ملاعمر تا سال 1990 به مدرسه بازگشت. او در قريه يي بنام "سنكسار" كه 20 فاميل را در خود جا داده بود به حيث امام مقرر شد. در عين زمان او با حاجي بشر روابط خود را حفظ كرد. يگانه عكسي كه از او گرفته شده او را مردي با قد بلند، چهرة گندمي و لاغر و ريش انبوه نشان مي دهد. او به زبان پشتو به لهجة دهقان ها صحبت مي كرد و در مجالس اكثراً خاموش مي بود. او به خواب بسيار عقيده داشت و در مجالس سياسي و نظامي از خواب هايش صحبت مي كرد. با نيرو گرفتن طالبان در 1994، او به صورت مكرر مي گفت كه در خواب به او دستور داده شده تا رهبري مسلمين را به عهده بگيرد. با سران اقوام در فضاي باز در حاليكه بر زمين مي نشست، صحبت مي كرد. طالبان مي گويند در روز هاي اول حركت شان، ملاعمر به خاطري به حيث رهبر شان برگزيده شد كه او علاقه مند به دست يافتن بر قدرت نبود. اين قصه خشت ديگري بود در تعمير بازگشت به قدرت پشتون ها. درين قصه ها ملاعمر با احمدشاه در جرگة شيرسرخ مقايسه مي گردد.

ملاعمر به ندرت در بارة طرح هايش صحبت مي كرد؛ اما وقتي كه صحبت مي نمود، بي پرده حرف مي زد. او مي گفت: " طالبان يک دسته از جوانان فداكار اند كه مي خواهند قانون خدا را در زمين حاكم سازند. آن ها درين راه آماده به هرنوع قرباني هستند. طالبان، تا آن وقت خواهند جنگيد كه خوني براي ريختن نباشد و مردم مطابق به اسلام زنده گي كنند".

وقتي كه طالب ها در قندهار ظهور كردند، ديگران مي خواستند از آن براي بدست آوردن اهداف خود استفاده كنند؛ اما طالب ها از گروه ها فرصت طلب افغان فرق داشتند. آن ها چيزي را كه مي گفتند به آن باور داشتند.

"بي نظير بوتو" با استفاده از تجارب دور اول حكومت خويش آينده را طرحريزي مي كرد. دموكراسي بي پاية پاكستان باز به او فرصت داده بود تا انتخابات را ببرد و يک پارلمان نيمه آزاد در آن كشور به وجود آيد.

او به مقام صدارت پاكستان رسيده بود. قبل از احراز مقام صدارت او در ميدان هاي باز با متحدين سياسي قديم خود به مشوره مي پرداخت. او مي خواست در بارة آيندة خود به صراحت صحبت كند و در عين حال آي.اس.آي از پلان هاي وي خبر نه شود. او به دوستان خود مي گفت كه از اشتباهات دورة اول صدارت خود چيزي هاي آموخته است. او مصمم بود كه روابط خود را با امريكا نزديک سازد و ارتش پاكستان را تا حدي كه ممكن باشد خوش نگهدارد. او مي خواست درمعامله با آي.اس.آي با احتياط عمل نموده به نظريات آن سازمان گوش دهد و به آن فرصت كار بدهد.

او اميدوار بود كه با اتخاذ چنين سياستي تا مدت طولاني در قدرت باقي مانده تا بتواند اقتصاد در حال فروپاشي پاكستان را رونق بخشد. او فكر مي كرد كه اگر او بتواند زمينة دست يابي بر ثروت را به طبقة متوسط پاكستان مساعد سازد در مقام صدارت تا مدت زيادي باقي خواهند ماند.

پاكستان از فقر وسيع، فيصدي پايين سواد و عدم منابع طبيعي كافي رنج مي برد، اما اين كشور داراى يک طبقة تاجر نيرومند، بنادر تجارتي بين المللي و صنايع تجارتي در حال توسعه بود. چطور پاكستان مي توانست از طريق تجارت بين المللي به چنان ثروت سرشاري دست يابد كه كشور هاي ديگر آسيايي به آن دست يافتند؟

در شرق پاكستان هند قرار دارد كه با پاكستان رقابت داشته و بوتو به تنهايي نمي توانست مشكلات بين دوكشور را حل كند، اما در شمال و غرب امكانات دست يابي بر تجارت بوجود آمده بود. "بوتو" مي خواست كه پاكستان را به مركز تجارت ميان آسيا و اروپا تبديل كند. مانند هر متعلم شبه قارة هند او تاريخ تهاجمات از طريق درة خيبر را در كتب درسي مكتب خوانده بود. انگيزة اين تهاجمات را بدست آوردن راه هاي تجارتي ميان هند و آسياي ميانه تشكيل مي داد.

بوتو فكر مي كرد دست يابي بر راه هاي تجارتي باعث تقوية اقتصادي پاكستان و بالا رفتن حيثيت آن كشور در منطقه خواهد شد. او خواب آن را مي ديد كه كاروان موتر هاي حامل تلويزيون و ماشين لباس شويي ساخته شده در پاكستان به سوي آسياي ميانه رفته و از آنجا پنبه و تيل به پاكستان بياورد. اما وقتي كه بوتو و مشاورينش به نقشه نظر انداختند در ميان پاكستان و آسياي ميانه افغانستان را يافتند كه درگير جنگي بود كه توسط استخبارات خود پاكستان دامن زده مي شد.

بوتو مسؤولين آي اس آي را طلبيده و از آن ها جوياي احوال افغانستان شد. آن ها به بوتو گفتند كه مي خواهند به خاطر آوردن فشار بالاي "مسعود" به كمک خود به "حكمتيار" ادامه دهند، زيرا "مسعود" روابط بسيار نزديک با هند دارد.

اين ساحه يي بود كه بوتو نمي توانست در آن حرفي بزند؛ اما به خاطري كه او مي خواست در درازمدت يک راه حل پيدا كند به مشوره با اردو ادامه دارد. او مي خواست يک سياست نوي براي سياست پاكستان در قبال افغانستان تدوين كند كه در برگيرندة نظريات اردو و استخبارات پاكستان نيز باشد.

او يک كميسيوني مركب از ادارات مختلف كه با افغانستان سروكار داشتند تشكيل داد. در جلسة كميسيون كه بوتو آن را رياست مي كرد جنرال "نصيرالله بابر" نيز وجود داشت كه پست وزارت داخلة پاكستان را به عهده داشت. "بابر" در دهة هفتاد وقتي كه مسعود و حكمتيار به پاكستان فرار نموده بودند براي آن ها زمينة تعليمات نظامي را فراهم آورده بود. بابر به "ذوالفقار علي بوتو" وفادار بود و بي نظير بوتو به بابر اعتماد داشت. بابر در آي اس آي بخش افغانستان دوستاني داشت. او يک تعداد از صاحب منصبان اين بخش را در جلسات اولية كميسيون كه در مورد سياست افغانستان بحث مي كرد داخل نمود. اين صاحب منصبان توقف همكاري با حكمتيار را خطرناک تعريف نمودند. و مي گفتند كه اگر آنها حكمتيار را كمک نكنند ممكن تاجيک ها و ازبيک ها براي چندين سال كنترول كابل را در دست داشته باشند كه در آن صورت آن ها با هند روابط نزديک تري برقرار خواهد نمود و نا آرامي ها را در سرحدات پشتون نشين دامن خواهند زد. با چنين تشريحات بوتو چطور مي توانست به رؤياي تجارت با آسياي ميانه دست يابد؟

بابر به جلسه گفت كه آنها به كابل ضرورت نداشته و پاكستان مي تواند تجارت به آسياي ميانه را از طريق قندهار و هرات شروع كند. بوتو اين پيشنهاد بابر را اميدوار كننده ارزيابي نمود. او فكر مي كرد كه پاكستان مي تواند سرک و لين تيلفون را از آن كشور به آسياي ميانه از مناطق پشتون نشين افغانستان بكشد بدون آن كه خود را با اقليت هاي قومي ديگر افغانستان در كابل و شمال آن درگير نمايد. بوتو هدايت داد كه در بدل پرداخت پول به قوماندانان محلي يک راه تجارتي از طريق جنوب به آسياي ميانه باز شود و آي.اس.آي به آن اعتراضي نه نمود.

بابر وظيفه عملي نمودن اين طرح را به عهده گرفت. او در اواسط ماه اكتوبر 1994كاروان تجارتي حامل تكه هاي پاكستاني را از كويته به صوب تركمنستان گسيل نمود. در مورد ارسال اين كاروان تبليغ زياد صورت گرفت. كاروان زماني به سرحد قندهار رسيد كه "ملاعمر" و شوراي او تازه به فعاليت هاي تبليغاتي در منطقه آغاز نموده بودند. شركت هاي حمل و نقل پاكستان به طالبان پول و اسلحه تهيه نموده بودند تا به وسيلة آن ها راه قندهار را باز كنند. شايد كمک اين شركت هاي ترانسپورتي به طالبان باعث پيروزي هاي اولية طالبان شده باشد، تا كمک دولت پاكستان، يک قوماندان درشهرک سپين بولدک كه تظاهر به وفاداري به دولت مجاهدين در كابل مي نمود، كليد هاي ديپوهاي سلاحي را كه در مرز قرار داشت به طالبان تسليم نمود. اين سلاح و مهماتي بود كه قبل از عملي شدن معاهدة صلح ژنيو به سرحد آورده شده و براي تجهيز ده ها هزار نفر كافي بود. البته قوماندان مذكور پول زيادي در بدل اين كار از طالبان بدست آورد.

طالبان پس از تصرف اين ديپو در اواسط اكتوبر به جمع آوري داوطلبان از مدارس ديني محل اقدام نمودند و تفنگ هايي را كه هنوز در پلاستيک پيچيده بود بين آن ها تقسيم كردند. اين كه آيا بابر و يا آي.اس.آي در تسليمي اين ديپو به طالبان نقشي داشتند و يا آن را تشويق نمودند معلومات دقيق در دست نيست، اما بابر از نيروي طالبان به سرعت به بهره برداري آغاز نمود. وقتي كه اولين كاروان تجارتي پاكستان در اوايل نومبر در بيست كيلومتري شهر قندهار توسط يک قوماندان سركش متوقف شد، بابر از طالبان خواست تا به نجات آن بشتابند.

طالبان اين كار را به سهولت انجام دادند. در ظرف بيست و چهار ساعت بعد از رهايي كاروان تجارتي پاكستان تمام شهر قندهار به تصرف طالبان در آمده و "ملاعمر" در تعمير ولايت قندهار مستقر شد. "ملا نقيب" كه متحد مسعود بود عكس العمل نشان داده نتوانست يا نخواست نشان دهد، تا اواسط نومبر نه تنها طالبان شهر قندهار را در تصرف خود داشتند بل ميدان هوايي آن را نيز متصرف شدند شش فروند طيارة ميگ-21 و چهار فروند هليكوپتر ترانسپورتي مي-17 را متصرف شدند.

طالبان حكم برداشتن پوسته هاي كنترولي از سرک ها و خلع سلاح تمام افراد غير طالب را صادر نمودند و گفتند كه همة مجرمين را مطابق شريعت مجازات مي كنند. براي اثبات جديت خود آن ها چند تني را كه به مقاومت دست زدند به دار آويختند. اين انكشافات بي نظير بوتو را به يكي از هواداران طالبان تبديل كرد، زيرا آن ها براي او اميدي به بازكردن راه تجارتي به آسياي ميانه ايجاد نموده بودند، اما ظهور طالبان اشكالاتي را براي او نيز به ميان آورد.

پاكستان قبلاً همكار پشتون تباري داشت كه "گلبدين حكمتيار" بود. ظهور طالبان سي.آي.آي بخش افغانستان را با سردرگمي مواجه نمود. "جاويد قاضي" يک جنرال با انديشه هاي لائيكي جديداً به حيث رئيس آي.اس.آي مقرر گرديده بود. رئيس قبلي آي.اس.آي كه عضو جمعيت تبليغي بود آي.اس.آي را به سوي تبليغ و نشر اسلام به شكل علني كشانده بود. ارتش به قاضي گفت: "تا وضع را تغيير دهد." او به صورت فوري تعدادي از اسلام گراها را كه جاويد ناصر تعيين كرده بود از مقامات شان بركنار نمود. در نتيجة اين تصفيه ها آي.اس.آي بخش افغانستان دچار بحران شد. رابطة ميان آي.اس.آي و حكمتيار دچار تشنج شده بود، زيرا "جاويد ناصر" برسر طرح بعضي از موضوعات اسلامي با حكمتيار مشاجره لفظي مي نمود. آي.اس.آي مي خواست به حكمتيار كمک كند تا مسعود را كه قاضي او را "روباه پنجشير" مي خواند تحت فشار قرار دهد، اما جاويد ناصر با او برسر مسائل اسلامي به مجادله مي پرداخت .

خطر خرابي رابطة ميان پاكستان و حكمتيار براي پاكستان ضرر زياد داشت، زيرا كمپ هاي تربيوي مجاهدين كشميري كه از طرف پاكستان تأسيس شده بود در مناطق تحت كنترول حكمتيار قرار داشت. شبكة سياسي- مذهبي كه در اطراف حكمتيار حلقه زده بود در تربية افراد كشميري و انتقال آن ها به جبهه دخيل بودند. بوتو مي گويد كه افسران آي.اس.آي به او به صورت مكرر مي گفتند كه آن ها قادر نيستند تا جنگ مخفي را كه در كشمير تحت تصرف هند به راه انداخته بودند تنها به وسيلة كشميري ها به پيش ببرند، زيرا تعداد كافي چريک كشميري وجود نداشت كه بتواند ارتش هند را تحت فشار قرار دهد. آن ها به داوطلبان افغان و عرب و به داشتن پناه گاه و كمپ هاي تربيوي براي كشميري ها در افغانستان نياز داشتند.

اين وضعيت رابطة جديد ميان آي.اس.آي و ملاعمر را پيچيده تر مي كرد، زيرا ملاعمر مي خواست با حكمتيار به خاطر دستيابي بر رهبري بر سر پشتون به مقابله بپردازد. اگر آي.اس.آي به صورت فوري از حكمتيار مي بريد و تنها به طالبان كمک مي كرد قضية كشمير ضربه مي خورد. مامورين آي.اس.آي كه در شهر پشاور مركز داشتند و با حكمتيار رابطه چندين ساله داشتند، مي خواستند در كنار او بمانند، اما افسران آي.اس.آي در قندهار و كويته كه سياست پاكستان را در جنوب و غرب افغانستان رهبري مي كردند تحت تاثير پيروزي هاي چشمگيرطالبان قرار گرفتند.

مامورين آي.اس.آي در كويته از قاضي خواستند تا با طالبان ملاقات نمايد. او هيئت طالبان را به راولپندي دعوت كرد. ملاعمر نيامد، اما يک هيئت بلندپايه طالبان به ملاقات او آمد. اعضاي هيئت چپلي هاي خاک آلود خود را از پا بيرون كرده چهار زانو بالاي كوچ ها نشستند. بعضي از آن معلول بودند؛ تعداد آن ها دست ها و پاهاي مصنوعي داشتند. قاضي كه يک افسر تربيه شده

در انگليس بود از ساده گي طالبان به حيرت افتاد. او مي گويد طالبان در مورد روابط بين المللي چيزي نمي فهميدند. آن ها نظريات به خصوص خود را داشتند و معلوم مي شد كه نيت هاي شان خوب بود.

هيئت طالبان از قاضي خواست تا كمک هاي پاكستان به گروپ هاي ديگر افغان به شمول حكمتيار را قطع نمايد. طالبان مي گفتند كه رهبران ديگر افغانستان باعث خرابي كشور شده اند. آن ها از پاكستان خواهان كمک لوژستيكي و سهولت براي خريد تيل و ساير اقلام تجارتي شدند. قاضي به اين تقاضاهاي شان جواب مثبت داد .

بي نظير بوتو گفت: "در ماه هاي بعد از اولين ملاقات قاضي با هيئت طالبان تقاضاي آي.اس.آي براي كمک مخفي به طالبان بيشترتر مي گرديد. و من آهسته، آهسته به آن كشيده شدم."

كار ابتدا با ارسال مواد نفتي شروع شد، بعد در خواست ماشين آلات و پرزه جات تانک و طياره مطرح گرديد. آي.اس.آي در خواست سهولت هاي تجارتي را براي طالبان نمود كه باعث پولدار شدن طالبان و شركت هاي خارجي اي مي شد كه با آن ها معامله مي كردند. و بالآخره تقاضا شامل تهية پول به طالبان از سوي پاكستان گرديد.

بوتو مي گويد هرباري كه افسران آي.اس.آي خواهان كمک به طالبان مي شدند مي گفتند كه از اين طريق مي توانند برآن ها اعمال نفوذ كنند. افسران آي.اس.آي به بوتو شكايت مي كردند كه رهبري طالبان كله شخ بوده به مشوره هاي نظامي و سياسي آن ها گوش نمي دهند. اين مامورين استدلال مي كردند كه با تهية پول، وسايل جنگي و ترينگ از سوي پاكستان طالبان وقتي كه با مسعود به مقابله برخيزند به آن كشور نزديک خواهند ماند. بوتو گفت: "من اجازة دادن پول به طالبان را صادر كردم، اما بعداً نفهميدم كه چقدر پول به آن ها داده شد، حتماً پول زيادي بود. من به طالبان يک چک سفيد دادم."

كمک هاي مخفي پاكستان به طالبان در بهار سال 1995 در جنوب افغانستان قابل لمس بود. آي.اس.آي افسران پشتون را كه در پاكستان به سر مي بردند به كمک طالبان مي فرستاد، افسران كمونيست وابسته به "شهنوازتني" به قندهار گسيل شدند تا طيارات و تانک ها و توپخانة طالبان را ترميم نمايند و به كار بيندازند. در شرق افغانستان "جلال الدين حقاني" به طالبان پيوست. اين همه تحولات با پول، سلاح و مواد لوژستيكي اي كه از پاكستان به افغانستان مي آمد پشتيباني مي شد.

داوطلبان مدارس پاكستاني به افغانستان سرازير شدند. بعد از سقوط هرات در ماه سپتمبر ملاعمر و مليشياي دراني او به تمام جنوب افغانستان تسلط برقرار نمودند و در پي تسخير كابل برآمدند.

بي نظير بوتو به تشويش افتيده بود كه سياست جديد افغاني او از دستش خارج مي شود. او نمي خواست كه استخبارات پاكستان طالبان را در حملات شان عليه كابل همكاري نمايد. او فكر مي كرد كه پاكستان با استفاده از نيروي طالبان براي يک راه حل سياسي كه منجر به يک حكومت ائتلافي در كابل شود استفاده نمايد. بعضي از افراد در آي.اس.آي و ارتش پاكستان با اين نظريات بوتو موافق بودند، اما طالبان به اين چيز هايي تن نمي دادند. آن ها مي گفتند نه تنها حاضر به مذاكره با رهبران ديگر افغان نستند بل مي خواهند آن ها را به دار بياويزند. اين فقط يک شعار نبود، بل به آن معتقد بودند.

بوتو بعداً در تشويش افتاد كه شايد آي.اس.آي او را در جريان كامل همكاري پاكستان با طالبان قرار نداده باشد. وقتي كه خانم بوتو به تهران سفر كرد، رئيس جمهور ايران "هاشمي رفسنجاني" در يک ملاقات خصوصي از پاكستان به خاطر كمک هايش به طالبان انتقاد كرد. او اتهام وارد نمود كه افسران پاكستاني در لباس افغاني در پهلوي طالبان مي جنگند. بوتو از اين گفته تعجب كرد، اما بعد از آن كه نيروهاي "احمدشاه مسعود" بعضي از اين افراد را دستگير كردند بوتو يقين كرد كه به او معلومات كامل در مورد داده نه شده بود، اما حرص و آز آي.اس.آي بالاتر از توان مالي پاكستان بود. ارتش پاكستان در سال 1995 به كمبود پول مواجه بود. اردوي پاكستان بخش عمدة بودجة پاكستان را مي بلعيد، اما به خاطر قطع كمک هاي امريكا به ارتش پاكستان برسر قضية پروگرام هستوي آن كشور، ارتش پول در اختيار نداشت. پاكستان در قرض فرو رفته بود و مقابلة تسليحاتي با هند منابع مالي پاكستان را مي بلعيد. يک بار ديگر مثل دهة 1980 پاكستان به كمک مالي استخبارات سعودي و شبكه هاي اسلام گراي وابسته به آن درساحة خليج ضرورت احساس مي نمود.

در اوايل 1995 احمد بديب معاون تركي الفيصل توسط طياره به ميدان هوايي قندهار فرود آمد. طالبان كه به استقبال او آمده بودند به او گفتند كه آن ها شاگرد هاي مدرسة او هستند. در دوران جهاد "احمد بديب" يک مكتب تخنيكي را در نزديكي مرز با قندهار تشكيل داده و تمويل مي نمود. طالبان گفتند آن ها آن مكتب را به قندهار انتقال داده اند. يكي از فارغان اين مكتب "ملارباني" يكي از اعضاي مؤسس شوراي طالبان و دستيار نزديک ملا عمر بود. بديب از ميدان ذريعة موتر به ديدن ملاعمر به داخل شهر برده شد. ملاعمر به خاطر دردي كه در پايش احساس مي كرد توسط پيروانش از يک جا به جاي ديگر برده مي شد، اما او در مقابل بديب استاد و از او به گرمي استقبال نمود. بالاي سفرة غذا ملاعمر قصة چگونگي حركت طالبان را به بديب تشريح نمود.

بديب مي گويد ملاعمر به او گفت: "اولين محمولة سلاح را از وزارت داخلة پاكستان بدست آورد." رهبر طالبان از بديب خواهان رهنمايي و كمک شد. او مي خواست از سعودي بياموزد كه چطور مي توان يک دولت اسلامي را به درستي اداره كند.

ملاعمر خواهان ارسال كتب درسي مكاتب سعودي براي استفاده در مدارس طالبان شد. او خواهان كمک غذايي و مساعدت هايي شد كه زمينة بازگشت مهاجرين را آماده سازد. بديب به ملاعمر يک جلد قرآن مجيد به طور تحفه داد و ملا عمر گفت كه هميشه مطابق به دستورات قرآن عمل مي كند. ملاعمر علاوه كرد: "هرچيزي كه سعودي بخواهد انجام خواهد داد ".

" شهزاده تركي" بديب را براي بررسي اوضاع به قندهار فرستاده بود. پاكستاني ها در مورد نيروي جديدي بنام طالبان براي سعودي ها تبليغات زيادي مي نمودند جنرال بابر طالب ها را بچه هاي خود مي خواند و به سعودي ها چنان وانمود مي كرد كه در ايجاد و ظهور آن ها نقش داشته و اكنون مصروف تقوية آن هاست.

شهزاده تركي به اسلام آباد پرواز نمود و با "ملارباني" كه شاگرد بديب بود ملاقات نمود. شهزاده تركي از طالبان مي خواست تا در يک كنفرانس صلح كه در آن همه احزاب افغاني اشتراک داشته باشند شركت نمايند. شهزاده تركي به صورت شخصي با گروه هاي درگير در تماس بود. مامورين سعودي وقتي كه وضعيت افغانستان را مي ديدند به اين فكر مي افتادند كه اگر در كشور شان تيل نمي بود، سرنوشت آن ها از افغان ها چندان متفاوت نمي بود. تركي به اين خاطر كه امريكا افغان ها را ترک نموده رنج مي برد. به نظر تركي دست يابي بر يک راه حل سياسي پيروزي اي براي سياست خارجي سعودي به حساب آمده و جلو نفوذ هند و ايران را در افغانستان سدخواهد كرد؛ اما دليل علاقه مندي تركي به افغانستان قسماً مربوط به وظيفه او بود و قسمت ديگر آن به علاقه مندي شخصي اش.

تركي ملا رباني را جواني هوشيار يافت كه مي خواست در بارة عربستان و سياست هاي جهاني چيزي بياموزد. تركي فكر مي كرد كه رباني شخصي است كه عربستان بايد به آن كمک كند. تركي مي گويد: "ملا رباني برايم گفت كه آن ها با دوستي با عربستان افتخار نموده و "ملک فهد" را به حيث رهبر روحاني خود مي دانند."

بعداز گذشت چند ماه به سعودي ها واضح شد كه استخبارات پاكستان از طالبان در مقابله با حكمتيار حمايت مي كنند، سعودي با تغيير اين پاليسي اعتراض نداشت، زيرا اظهارات حكمتيار در دوران جنگ 1991 خليج، رهبران سعودي را به خشم آورده بود.

با نيرومند شدن طالبان تماس هاي طالبان با دولت سعودي كسترده تر شد، استخبارات سعودي با آي.اس.آي رابطة نزديک برقرار نمود تا با طالبان از طريق دولت ملكي پاكستان عمل نكند.

"حميدگل" و ساير جنرال هاي سابقة آي.اس.آي به سعودي سفر نمودند از آن كشور مي خواستند تا به طالبان كمک نمايد. سعودي حتا براي افسران آي.اس.آي كه درين راه كار مي كردند معاش ساليانه مي پرداخت. فروش تيل به قيمت پايان و ساير كمک هاي مالي عربستان، ارتش پاكستان را در اين سال هاي تنگدستي فعال نگهداشت. كمک هاي عربستان به آي.اس.آي امكان بخشيد مانند يک دولت در درون دولت عمل كند و كاملاً تحت تاثير دولت ملكي عمل ننمايد.

در مقابل آي.اس.آي راپور وضعيت افغانستان را با پيشرفت هاي طالبان به تركي ارسال مي كرد. در راپور ها پلان هاي طالبان و نقاط قوت و ضعف آن تشريح مي گرديد. به تدريج تاكيد سعودي ها از دست يابي بر يک راه صلح آميز جاي خود را به راه حل نظامي داد. ميزان كمک هاي مستقيم مالي به پاكستان و فروش تيل به قيمت ارزان به آن كشور در دست نيست، اما طي چند سال به چندين صد ميليون دالر تخمين زده مي شود. با اين كمک ها آي.اس.آي توانست جنگ غيرمستقيم در افغانستان و كشمير هر دو را به پيش ببرد.

در بين سال هاي 1995 تا 1996 سازمان هاي خيرية سعودي مقادير زياد كمک را در اختيار طالبان قرار دادند. تركي به ارسال كمک هاي بشري از طريق موسسات خيرية سعودي اعتراف دارد. تركي مي گويد كه افراد ثروت مند سعودي نيز به طالبان كمک هايي نموده اند. مدارسي كه از آن ها طالبان به جنگ مي آمدند از سعودي ها كمک دريافت مي كردند. در تعليم و تجهيز ادارة امر به معروف و نهي از منكر طالبان دولت سعودي به طالبان همكاري نمود. اين بخش دولت طالبان نسبت به بخش هاي ديگر شان از امكانات كافي برخودار بود. سعودي از نفوذ ايران در افغانستان و آسياي ميانه در تشويش بود و كمک به طالبان تلاشي بود در جهت جلوگيري از اين نفوذ. گرچه نظريات ديو بندي طالبان با نظريات حاكمان سعودي تفاوت داشت، اما در بسياري موارد آن ها هم فكري داشتند، سعودي ها تحت تاثير روش سادة طالبان قرار گرفته بودند.

تركي فكر مي كرد با گذشت زمان طالبان به يک قدرت سياسي محافظه كار كه با جهان امروز سروكار داشته باشد، تبديل خواهد شد. به عقيدة او همه حركت هاي انقلابي به تدريج به سوي اعتدال رو مي آورند و طالبان از اين قاعده پيروي خواهند كرد. از نگاه سعودي ها طالبان دست آورد هاي خوبي داشتند. آن ها فاسد نه بودند، نظم را در شهرها اعاده كردند و به آساني به پاكستاني ها و سعودي ها داخل معامله گرديدند.

هفت دهه قبل عربستان سعودي تحت عين شرايط به وجود آمد، به تدريج دولت قوي شد، ثبات پيدا كرد و عصري گرديد. حركتي كه باعث ايجاد عربستان سعودي شد نسبت به هر گروه ديگر افغان به طالبان مشابهت هاي بيشتر داشت.

در سفارت امريكا در اسلام آباد ظهور طالبان يک معماي جديد و مجزا از حوادث ديگر افغانستان ارزيابي شد. ديپلومات هاي امريكايي در اسلام آباد و پشاور معلومات هاي متناقضي در بارهٔ منابع لوژستيكي طالبان بدست مي آوردند. در گزارش ها طالبان در عين زمان به عناصر ضد پاكستان و آلهٔ دست پاكستان معرفي مي شدند. در نومبر 1994 قونسل گري امريكا در پشاور در پيامي به واشنگتن نوشت كه طالبان از پاكستان و منابع ديگر شايد كمک دريافت كرده باشند؛ اما حاميان آن ها به زودي در خواهند يافت كه آن ها مانند شيران وحشي اي اند كه رام كسي نخواهند شد.

قونسلگري امريكا در پشاور وجود تماس ميان آى.اس.آي و طالبان را تاييد نموده، مي گفت در بارهٔ اهداف آن ها و پشتيبانان اولية شان معلومات دقيق در دست ندارد، اما دست يابي طالبان بر سلاح هاي جديد چيزي بود كه نمي شد آن را يک تصادف دانست . به همين خاطر گفته مي شد كه ممكن است قسمي كه آي اس آي با"حكمتيار" همكاري مي كرد با طالبان نيز همكاري نموده باشد.

قوماندان "عبدالحق" به يک ديپلومات امريكايي در آن زمان گفته بود كه افغانستان در اول توسط كمونيست ها بعداً ذريعة بنيادگرا ها خراب شده در آينده ممكن است توسط ملاها خراب تر شود، اما وزارت خارجة امريكا آماده گي پذيرش چنين نتيجه گيري هايي را نداشت.

راپور هاي وزارت خارجه در زمستان آن سال طالبان را پديدة مرموزي تعريف مي كرد كه در جهت تأمين منافع هيچ يک از گروه هاي موجود عمل نه نموده از پشتيباني وسيع مردم برخورداربودند. وقتي كه طالبان در تشكيلات منظم پيشروي به سوي غرب قندهار را آغاز كردند، سفارت امريكا در اسلام آباد نوشت كه استعمال تانک و هليكوپتر توسط طالبان نشان مي دهد كه يا آن ها از طرف پاكستان پشتيباني شده و يا كاملاً در كنترول آن كشور قرار دارند، اما مشخصات كمک و حدود دخالت پاكستان هنوز واضح نبود. دو ديپلومات امريكايي در فبروري 1995 به قندهار سفر نموده با شهردار طالبان در قندهار ملاقات نمودند. جلسه به تقاضاي مسلمان شدن آن ها از سوي شهردار آغاز يافت. شهردار از دادن جواب در مورد رهبري طالبان و تشكيلات آن ها خود داري كرد. ديپلومات ها برداشت كردند كه رهبري طالبان تعليم داده شده اند تا چگونه حرف بزنند. از گفته هاي آن بوي تقلب و فريبكاري به مشام مي رسيد. اين يكي از چنين جلساتي بود كه آميخته با تقلب و ريا كاري بود؛ اما امريكا منابع و امكانات در منطقه نداشت تا براي كشف حقيقت به تحقيق بپردازد. سي.آي.اي و اتشة نظامي امريكا در اسلام آباد اولويت هاي ديگر داشتند و جنگ افغانستان موضوع عمده براي جمع آوري اطلاعات براي آن ها نبود.

"بي نظير بوتو" كه به صورت مخفي اجازه ارسال كمک به طالبان را صادر نموده بود مي خواست امريكايي ها از اين كار با خبر نشوند. او در بهار 1995 به واشنگتن سفر نموده با رئيس جمهور "كلنتن" ملاقات نمود و طالبان را يک گروه طرفدار پاكستان معرفي كرد كه مي توانستند ثبات را به منطقه برگردانند .

"بوتو" مي گويد درين مذاكرات موضوع افغانستان در رأس برنامهٔ هيچ طرف قرار نداشت. قضية افغانستان در حال مردن بود، اما تشريحات او در بارهٔ امكان استفاده از طالبان به حيث برگردانندهٔ ثبات به افغانستان مورد علاقه مندي مامورين ميان رتبة امريكايي قرار گرفت.

طي اين سفر و در ماه هاي بعد خانم بوتو در مورد كمک هاي آن كشور به طالبان به امريكايي ها دروغ هايي گفت. وزير خارجة پاكستان و رئيس آي.اس.آي طي ملاقاتي به سرپرست وزارت خارجة امريكا "گستروب تالبوت" ارسال كمک نظامي به طالبان را انكار نمودند. "تالبوت" به آن ها گفت كه سياست هاي پاكستان در افغانستان ممكن است نتيجة مورد نظر را در بر نداشته باشد زيرا نمي توان بر گروه هايي چو طالبان كنترول برقرار نمود. بعدتر خانم بوتو شخصاً حين صرف نان چاشت در اسلام آباد به سناتور "هک براون" و "كانگرسمن چارلي ولسن" گفت كه پاكستان از طالبان حمايت نه نموده بلكه از تلاش هاي ملل متحد پشتيباني مي نمايد. بوتو تصميم گرفته بود كه خورسندي ارتش پاكستان و آي اس آي براي او نسبت با رفتار صادقانه با دوستان امريكايي اش مفيدتر است.

تعدادي از مامورين امريكا در قصر سفيد، سي.آي.اي و وزارت خارجه كه به امور افغانستان توجه داشتند تبليغات طالبان را قبول كرده بودند. آن ها طالبان را يک گروه سنتي درست كنندة كار ها مي پنداشتند كه هدف شان ايجاد وحدت ميان پشتون ها بود و اين كار شان منتج به اعادة صلح به افغانستان خواهد شد.

متخصصين امريكا تحت نظريات افراد غرب گرا چون "كرزي" قرار گرفته بودند كه از ظهور طالبان به حيث يک حركت متحد كنندة پشتون ها استقبال نمود. در شوراي امنيت ملي امريكا طالبان به حيث نيروي آورندة نظم در سرزميني كه دچار تشتت شده

بود ارزيابي مي شد. سي.آي.اي فكر مي كرد كه ظهور طالبان ممكن است باعث ايجاد ثبات شود. آن ها به اين عقيده بودند كه نيرومندي طالبان سبب خواهد شد تا جنگ هاي گروهي كم شده، مواد مخدر محدود شود و زمينه براي مذاكرات صلح آماده گردد.

پيروزي هاي نظامي سريع طالبان مامورين سي.آي.اي را متعجب ساخته بود؛ اما طالبان یک گروه افغاني با خصوصيات خاص شناخته مي شدند. به همين سبب جدي گرفته نمي شدند.

بدين ترتيب عكس العمل امريكا در برابر ظهورطالبان نمايش بي تفاوتي بود. وقتي كه سناتور "براون"، یک دموكرات از كولارادو، خواست تا سياست مشخص را براي افغانستان پيشنهاد كند با بي ميلي وزارت خارجه امريكا مواجه شد. موضوع اين نبود كه آن ها طرفدار طالبان بودند، موضوع اصلي اين بود كه نمي خواستند دخيل در امور افغانستان شوند.

"روبن رافايل" معاون وزير خارجة امريكا كه يگانه مامور فعال امريكا در بخش افغانستان بود نظريات خانم بوتو در مورد طالبان را قبول نموده طرفدار باز شدن راه تجارتي ميان پاكستان و آسياي ميانه از طريق قندهار بود. او از بي نظير بوتو علناً در برابر اين اتهام كه پاكستان در عقب طالبان قرار داشته و از آنها پشتيباني مي كند، دفاع مي نمود. او هم چنين خواهان رفع تغذيرات اقتصادي امريكا عليه پاكستان بود. او فكر مي كرد اين تغذيرات، امريكا و پاكستان را از هم دور ساخته بدون اينكه بر پروگرام هسته يي پاكستان اثر داشته باشد. او و كلنتن در نهايت موفق به دادن كمک جديد امريكا به پاكستان شدند. آن ها اميدوار بودند كه اين كار باعث بهتر شدن موضع بي نظير بوتو در كشمكش ميان او و ارتش پاكستان و آي.اس.آي خواهد شد. چون حكومت كلنتن بالاي بي نظير بوتو سرمايه گذاري كرده بود و بي نظير خواهان كمک امريكا به طالبان بود، وقتي كه طالبان به حومة كابل رسيدند كسي در واشنگتن دچار تشويش نشد.

تا آن وقت مسألة نفت و گاز جز سياست امريكا در آسياي ميانه گرديده بود. طوری كه بي نظير در دور دوم حكومت خود متوجه نقشة جغرافيايي منطقه شده بود، بزرگترين كمپني نفتي امريكا در اواخر 1995 به اين منطقه متوجه گرديد. در گذشته هاي دور بازرگانان با استفاده از راه ابريشم و انتقال مصالح، ابريشم و احجار قيمتي صاحب ثروت شده بودند. با سقوط شوروي بار ديگر بازي پردرآمد تجارتي در منطقه شكل گرفت كه مطاع تجارت جديد را نفت و گاز تشكيل مي داد. راه هاي تجارت اساسي مانند گذشته از افغانستان مي گذشت.

"رابن رافايل" وعده اي ديگر در قصر سفيد فكر مي كردند كه طالبان یک راه حل براي افغانستان شده مي توانند، تاآن ها براي شركت هاي نفتي امريكا بتوانند یک راه حل باشند.

فصل هجدهم

"تطميع كاذبانه"

"مارتي ملر" سفر عجيب خود به افغانستان را در تابستان 1995 آغاز كرد. او پيش از اينكه به سن تقاعد برسد مي خواست يک دست آورد خوب داشته باشد. او 30 سال عمر خود را به كار در شركت نفتي "يونيكال" كه در ميان شركت هاي نفتي امريكا در درجة دوازدهم قرار داشت، سپري نمود. در شركت يادشده به مقام معاون رئيس بخش تفحص و توليد رسيده بود. او زنده گي آرامي داشت و در آخر مي خواست در يک پروژة پر مخاطره بخت خود را بيازمايد.

"يونيكال" با بحران مالي مواجه بود، زيرا اين شركت در سال 1994 يكصدو پنجاه ميليون دالر خساره برداشته و از شركت هاي نفتي ديگر امريكايي عقب مانده بود، اما رؤساي يونيكال فرصت خوبي را براي شركت يادشده مي ديدند، زيرا زمين هاي وسيع نفت خيز در قلمرو شوروي سابق اكنون بر روی كمپني هاي خارجي باز شده بود. "راجر بيچ" رئيس يونيكال مي خواست با آغاز كار در مناطق پرخطر آسياي ميانه يونيكال را به بزرگترين شركت نفتي جهان تبديل كند كه كار در افغانستان جزئي از اين پلان بود.

"بيچ" به معاون خود "جان املي" وظيفه سپرد تا كار پروژة افغانستان را همآهنگ كند. "جان املي" "ملر" را به حيث مسؤول پروژه در افغانستان انتخاب كرد. ملر در جواني در معدن پدري اش در ايالت "كلورادو" كار مي كرد و از آن طريق مصرف تحصيل دانشگاهي خود را مي پرداخت. وقتي كه يونيكال او را به خاطر كار تابستاني استخدام كرد، ملر رشتة پتروليم در دانشگاه را برگزيد. او براي سه دهه در سمت هاي مختلف ايفاي وظيفه نمود و سفرهاي زيادي را به خاطر انجام كار به خارج از كشور انجام داد. ملر به نظام سرمايه داري، فعاليت هاي خيريه و بازي "گلف" معتقد بود. او به مردمان مناطق مختلف جهان ابراز همدردي مي كرد، اما در بارة تاريخ و فرهنگ شان چيز زيادي نمي دانست. ملر مي دانست كه وضعيت در افغانستان خراب است. او در بارة طالبان چيزي نشنيده بود. وقتيكه در بارة طالبان سؤالاتي نمود و به او گفته شد آنها حتا از گرفتن تصوير خوش شان نمي آيد، با زن هاي خود سخت گيري مي كنند و به اطفال اجازه به هوا كردن كاغذ پران را نمي دهند .

پروژة افغاني يونيكال از تركمنستان، كه از شوروي استقلال خود را بدست آورده بود، آغاز مي گرديد. تركمنستان يكي از ذخاير مهم گاز جهان را دارا بود كه كسي خريدار آن نبود. تركمنستان چهار سال قبل استقلال خود را بدست آورده بود، اما خط لوله هاي كه گاز آن كشور را نقل مي داد در ملكيت روسيه قرار داشت. روسيه و تركمنستان بر سر نحوة استفاده از اين خط لولة ها با هم در حال مشاجره جدي قرار داشتند. اين كشمكش ها باعث توقف صدور گاز تركمنستان از طريق شبكة خط لولة روسيه گرديد. تا زمانی كه منازعه با روسيه حل می شد و يا احداث خط لولة جديد ، 159 ترليون فت مكعب گاز طبيعي و 32 مليارد بيرل نفت ازبكستان بدون استفاده باقي مي ماند.

پاكستان، كه بي نظير بوتو به آن حكومت مي كرد، با بحران انرژي مواجه بود. تا سال 2010 ميلادي پاكستان به يک تريليون فت مكعب گاز ضرورت داشت كه در آن كشور توليد شده نمي توانست. يونيكال به اين فكر شد كه بحران انرژي پاكستان از طريق راه تجارتي به آسياي ميانه كه بوتو خواب آن را مي ديد، قابل حل خواهد بود. جان املي طرح يک پروژة انكشافي را روي دست گرفت كه گاز تركمنستان را از طريق خط لوله يی كه از افغانستان مي گذشت به پاكستان منتقل مي كرد. اين خط لوله از قندهار مي گذشت. خط لوله در امتداد سركي تمديد مي شد كه بوتو از آن به خاطر انتقال اموال تجارتي كار مي گرفت و اين منطقه تحت ادارة طالبان قرار داشت.

به نظر ملر اين پروژه چندان عملي نبود، اما برنامة مذكور كشش و جاذبة تاريخي داشت. خط لولة ملر از تپه ها و دره هايي مي گذشت كه زماني "اسكندر"، "ماركوپولو" و "چنگيزخان" از آن جا عبور نموده بودند. اگر ملر اين پروژه را عملي كرده مي توانست، به شهرت زيادي دست مي يافت.

مارتي ملر با طيارة كمپني يونيكال در اگست سال 1995 وارد ميدان هوايي عشق آباد شد. ميدان يادشده به مصرف 84 ميليون دالر تحت ساختمان قرار داشت. با تكميل كار ميدان، سالانه 4.5 ميليون نفر مسافر مي توانست از آن استفاده نمايد. تا آن وقت تنها يک دهم اين تعداد به آن كشور مي آمد، اما "صفرمراد نيازوف" رهبر خودكامة تركمن متوقع بود كه با آغاز بهره برداري از ذخاير گاز و نفت وضعيت در كشورش تغيير نمايد.

او اميد وار بود كه به زودي تركمنستان با سرمايه گذاران اروپايي، شيخ هاي عرب و مديران شركت هاي نفتي امريكايي وارد معامله شود. آن ها به تركمنستان سفر خواهند كرد تا ثروت مند شده و يا در تفريحگاه هاي كه به شيوة "دزني ليند" ساخته شده، به تفريح بپردازند.

"نیازوف" لاف مي زد که ترکمنستان به زودي به "کو ویت جدید" تبدیل خواهد شد، اما مشکلاتي در راه تعبیر این خواب وجود داشت. تلاش براي اعمار یک میدان هوایي با ویژه گي هاي خاص برج مراقبت میدان در سمت غلط خط پرواز ساخته شده بود. مامورین برج مراقبت که مي خواستند طیارات را براي نشست رهنمایي کنند تعمیر ترمینل جدید سبب مي شد تا خط پرواز را نبینند.

وظیفة ملر آن بود تا نیازوف را متقاعد کند که شرکت یونیکال انتخاب خوبي براي انتقال گاز ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان است. قانع کردن نیازوف کار آساني نبود. نیازوف که زماني از اعضاي عالي رتبة حزب کمونیست شوروی بود اکنون کلاه یک رهبر ملي را بر سر گذاشته بود. ملر به هرسو که در عشق آباد نظر مي افگند چشمش به تصویر هاي بزرگ نیازوف مي افتاد که به سوي او تبسم مي کرد. نیازوف خوش داشت ترکمن باشي (پدرهمه ترکمن ها) خوانده شود. او یک کیش شخصیت به شیوة "ستالین" به وجود آورده است. در کشور 4.5 میلیوني ترکمنستان جایي براي مخالفت با او وجود ندارد. بسیاري از یادگار هاي نظام شوروي چون مطبوعات دولتي که همواره از نیازوف تعریف مي کند، یک پارلمان که همواره دورة زمامداري او را تمدید مي نماید و یک دستگاه جاسوسي که بر همه کس نظارت دارد، هنوز در این کشور وجود دارد. او در معرفي بازار آزاد به آهستگي گام برداشت که مذاکره با شرکت هاي نفتي به ارزش ملیارد ها دالر براي او چیز جدیدي بود.

نیازوف 24 هوتل جدید، که از مرمر ساخته شده اند، در جنوب عشق آباد اعمار نموده است. هر هوتل به یکي از وزارت خانه ها مربوط مي شود. ملر به هوتل مربوط به وزارت نفت و گاز ثبت نام نمود. از کلکین هوتل کوه های مرز ایران دیده مي شد. سیستم ایرکندیشن هوتل کار نمي کرد و او در هواي گرم ترکمنستان بریان مي شد. مذاکرات روزانة او با همتاهاي ترکمني اش نیز راحت بخش نمود. او مي گوید برسر میز مذاکره سرو صدا ها بلند مي شد و تهدید مي گردید، چیزي که ملر به آن شیوة کار آشنایي نداشت. روز ها پي در پي این مو ارد تکرار مي گردید.

ملر از جان املي خواست تا به خاطر شکستن بن بست به ترکمنستان سفر نماید. نیازوف او را در قصر تابستاني خود در حومة عشق آباد پذیرفت. آن ها بسیار ودکا نوشیده با هم رابطة کاري دوستانه برقرار نمودند .

ملر از سفارت امریکا در عشق آباد خواهان کمک شد. مربوط ساختن اعمار خط لوله با سیاست خارجي امریکا براي یونیکال زمینة خوب رقابت را فراهم مي آورد. بعضي از شرکت هاي اروپاي شرقي و شرق میانه امتیاز تجارتي در ساحة نفت و گاز را با دادن رشوه به مامورین ترکمن بدست مي آوردند. علاوه از آن نیازوف با یک تعداد زیاد مشاورین و شرکاي تجارتي امریکایي معامله مي کرد. بعضي از این افراد ارتباطات مرموزي در ترکیه و شرق میانه داشتند. یونیکال یک شریک مرموز سعودي به نام "شرکت دلتا" داشت که در ساحة گاز تجربه نداشت. اگر وجود این شرکت به خاطر دادن رشوه نمي بود، شراکت او با یونیکال در پروژه مفهومي نمي داشت. قوانین امریکا به یونیکال اجازه نمي داد که مستقیماً به دادن رشوه اقدام کند، در عوض یونیکال مي توانست طرف مقابل را با ربط دادن سرمایه گذاري در پروژه هاي نفتي به مسائل امنیتي به معامله تشویق نماید .

نیازوف به خاطر کم کردن فشار روسیه برخود خواهان توجه دولت امریکا به ترکمنستان بود. نیازوف امیدوار بود با عقد یک قرارداد عمدة نفتي با یونیکال بتواند در مقابل تهدیدیات ماسکو مقاومت نماید. از سوي دیگر ادارة "کلنتن" تعقیب منافع نفتي امریکا در آسیاي میانه را یک پالیسي درست سیاست خارجي و اقتصادي آن کشور ارزیابي مي نمود. تجارت میان امریکا و کشور هاي جدیداً به استقلال رسیدة آسیاي میانه در نیمة اول سال 1995 به 4.5 ملیارد دالر افزایش یافته بود که 55 درصد افزایش نسبت به سال قبل را نشان مي داد.

در آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و ازبیکستان جمعاً 50 تا 100 ملیارد بیرل نفت و 250 تریلیون فت مکعب گاز طبیعي وجود داشت. کشور هاي این منطقه به شرکت هاي خارجي ضرورت داشتند تا گاز و نفت شان را استخراج و به خارج انتقال دهند. پالیسي ادارة "کلنتن" این بود که تا سلطة شوروي بر این کشور ها را شکستانده و با افزایش منابع تولید نفت ثبات بازار نفت را بهبود بخشد. ادارة کلنتن خواهان اعمار چنان خط لوله هایي از آسیاي میانه بود که روسیه و ایران از آنها نفعي نبرند. ادارة کلنتن به این عقیده بود که اعمار چنین خط لوله ها وابستگي امریکا به نفت شرق میانه را کاهش خواهد داد. کنارگذاشتن ایران از بازار نفت آسیاي میانه جزئي از سیاست امریکا بود، اما تعداد معدودي از خط لوله ها بود که از خاک ایران عبور نمي کرد.

پروژة اعمار خط لوله یونیکال چیزي بود که با سیاست ادارة کلنتن مطابقت کامل داشت. یونیکال مي خواست یک لولة انتقال نفت و یک لولة انتقال گازی اعمار نماید که از میدان هاي نفتي آسیاي میانه آغاز شده از غرب و جنوب افغانستان گذشته به پاکستان ختم شود.

سفیر امریکا در ترکمنستان موافقت کرد که به طرفداري از پروژة یونیکال با نیازوف مذاکره نماید. ملر مي گوید اگر فکتور هاي سیاسي کنار گذاشته مي شد پروژة خط لوله افغانستان به جایي نمي رسید ، اما با گذشت هفته ها عوامل سیاسي غلیظ تر گردید .

شهزاده "تركي" همواره به افغانستان به حيث يک محل تقاطع راه هاي تجارت به آسياي ميانه مي ديد. او افغانستان را به حيث معبري مي دانست كه شوروي مي خواست از آن طريق به سوي مناطق نفت خيز شرق ميانه پيشروي كند. بعد از فروپاشي اتحاد شوروي شهزاده تركي از پلان "بي نظير بوتو" به خاطر باز كردن راه تجارتي به آسياي ميانه پشتيباني مي نمود.

شهزاده "تركي" ازهر اقدامي كه منجر به پيشرفت در افغانستان و آسياي ميانه مي شد استقبال مي نمود. در اواخر، او شخصي را ملاقات كرد كه چنين فكري را داشت. اين شخص "كارلوس بلگراني" ارجنتايني ايتالوي الاصل بود. "بلگراني" كه به چندين زبان حرف مي زد رئيس شركت نفتي "بريداس" بودكه دفتر مركزي اش در شهر "بونس آيرس" پايتخت ارجنتاين موقعيت داشت .

بلگراني كه مي خواست از ثروت نفت در آسياي ميانه بهره برداري كند، با شهزاده تركي در رياض ملاقات نموده از او خواست در پيدا كردن يک شريک سعودي با او همكاري كند. شهزاده تركي تحت تاثير انديشه هاي بلگراني در مورد سرمايه گذاري در جاهاي پرمخاطره قرار گرفت. بلگراني پلاني براي رساندن نفت و گاز تركمنستان از آسياي ميانه به پاكستان را تهيه نموده بود. پلان بلگراني ماه ها قبل از آن مطرح شد كه يونيكال پلان مشابه را مطرح كرد. بلگراني از شهزاده تركي خواست تا شريک تجارت او شود، زيرا رئيس استخبارات سعودي در تمام كشور هاي كه خط لوله در آن احداث مي شد از نفوذ قابل ملاحظة برخوردار بود. شهزاده تركي موضوع شراكت مستقيم خود را رد كرد، اما او را به يک شركت سعودي معرفي كرد. شهزاده تركي براي بلگراني زمينة تماس با پاكستاني ها را نيز مساعد ساخت.

"جاويد قاضي" رئيس استخبارات نظامي پاكستان از پلان احداث خط لوله با گرمي استقبال كرد. چون بلگراني توسط رئيس استخبارات سعودي به پاكستاني ها معرفي شده بود، "بي نظير بوتو" از وزارت هاي اقتصاد و پتروليم آن كشور خواست تا طرح بلگراني را مورد مطالعه قرار دهند. آن ها در عملي بودن پروژه شک داشتند، اما خانم بوتو به مامورين خود گفت كه امضاي يادداشت تفاهم با بلگراني در مورد اينكه اگر او گاز تركمنستان را به پاكستان برساند، پاكستان آن را خريداري خواهد كرد، به پاكستان كدام ضرري نخواهد داشت.

ملر با بلگراني در تابستان آن سال در تركمنستان ملاقات نمود. آن ها در مورد اينكه آيا راهي وجود دارد كه دو طرف مشتركاً پروژه را به پيش ببرند، بحث نمودند، كه به توافق نرسيدند. ملر نيازوف را طرفدار معامله با يونيكال يافته بود. اگر عقد قرار داد يونيكال با تركمنستان سبب كنار گذاشتن بريداس و رئيس استخبارات سعودي مي گرديد، جاي تشويش نبود، زيرا اين كار جزئي از بازي نفت به شمار مي آمد.

ملر بعد از چندين هفته مذاكرات پر تشنج بالاخره در اواخر سپتمبر 1995 به پيروزي دست يافت. همتا هاي تركمن او برايش گفتند كه نيازوف تصميم گرفته است كه بريداس را كنار گذاشته با يونيكال عقد قرار داد نمايد. طبق پلان دو خط لوله به طول 800 ميل به قيمت 8 مليارد دالر از طريق افغانستان اعمار مي گرديد.

رهبر تركمنستان از يونيكال خواست تا در مورد قرار داد عقد شده سرو صداي مطبوعاتي به راه بيندازد. پدر تركمن ها كه به خاطر اشتراک در پنجاه و مين سال تشكيل ملل متحد به نيويارک مي رفت در نظر داشت موضوع احداث خط لوله را در يک دعوت به گوش جهانيان رسانيده به آنها بگويد كه براي هميشه خود را از تحت سلطة ماسكو نجات داده است. يونيكال يک تعمير را در نيويارک براي اين كار آراسته نمود و "هنري كيسنجر" را بحيث سخنران در محفل استخدام نمود. از هيچ افغاني درين محفل دعوت نشد، ولي جان املي وعده كرد كه به زودي با گروه هاي افغاني باب مذاكره را باز نمايد.

يونيكال پس از دست يابي به توافق در عشق آباد كار براي پيشبرد پروژه را در واشنگتن و اسلام آباد آغاز نمود. براي رؤساي شركت هاي نفتي امريكا چندان مشكل نبود كه با مامورين قصر سفيد ملاقات داشته باشند. در انتخابات 1994 كلنتن كنترول كانگره را به حزب جمهوري خواه باخته بود و مامورين او فكر مي كردند براي بدست گرفتن كنترول مجدد كانگره و انتخاب دو بارة كلنتن در سال 1996 به پول زياد نياز دارند. قوانين در مورد تمويل مبارزات انتخاباتي نرم ساخته شده بود. قصر سفيد به شركت هاى بزرگ چنين وانمود مي كرد كه به مسائل و مشكلات آن توجه دارد. هم چنين سياست كلنتن متمايل به حفظ منافع شركت هاي امريكايي در خارج بود. شركت هاي نفتي امريكايي كه در آسياي ميانه فعال بودند از سياست دولت امريكا در محدود كردن نفوذ ايران در منطقه پشتيباني مي كردند. به دلايل فوق وقتي كه ملر بر دروازه ها در واشنگتن تک تک مي كرد دروازه ها به آساني برايش باز مي گرديد.

ملر هر ماه و يا هر دوماه از "هوستون" به واشنگتن سفر مي كرد. او در قصر سفيد با "شيلاهسلن" كه سمت مدير بخش مسائل انرژي در شوراي امنيت ملي را به عهده داشت ملاقات مي كرد. ملر "شيلا" را طرفدار اجنداي يونيكال در افغانستان يافت. طرفداري عدة از افسران شوراي امنيت ملي از پروژة يونيكال از طرف برخي از ماموري سي آي اي تائيد نمي شد . آن ها اتهام وارد مي كردند كه شوراي امنيت ملي منافع شركت هاي بزرگ را بر مصؤنيت اتباع امريكا در داخل و خارج آن كشور ترجيح مي دهند. منافع شخصي بعضي از افراد در شوراي امنيت ملي در جانب داري از چنين پروژه ها نيز بي اثر نبود. مشاور امنيت

ملي كلنتن "سيندي برگر" در شركت نفتي" آرمكو" 90 هزار دالر سهم داشت و آرمكو در ساحة بحيرة كسپين فعال بود. در عين زمان او رياست كميته يي را به عهده داشت كه به دولت در مورد سياست امريكا در ساحة بحيرة كسپين مشوره مي داد. اگرچه "سندي برگر" توسط كسي به اعمال خلاف قانون متهم نه شده است، اما فضاي معاملات كلان پولي در منطقه چنان پر جاذبه بود كه حتماً بر سياست امريكا اثر مي گذاشت.

از سوي ديگر هسلن و همكاران او در قصر سفيد روي يک سلسله منافع تجارتي آميخته با اهداف امنيت ملي كار مي كردند. آن ها مي خواستند از آرزومندي شركت ها به خاطر دست يابي بر ثروت سرشار استفاده نمايند از يكسو ايران و از سوي ديگر روسيه را به انزوا بكشند. آن ها فكر مي كردند دست داشتن آنها در يک بازي نفتي- امنيتي كاريست عادي. در گذشته منافع نفتي امريكا باعث ايجاد نزديكي ميان عربستان سعودي و كشور هاي خليج شده بود و اكنون آن ها مي خواستند با استفاده از منابع سرشار نفتي آسياي ميانه براي امريكا از تركيه تا چين هم پيماناني دست و پا كنند.

مارتي ملر عكس العمل خانم "روبن رافايل" معاون وزير خارجة امريكا در امور جنوب آسيا را كه اوضاع افغانستان را زير نظر داشت، مثبت يافت. هر زمان كه مارتي به واشنگتن مي رفت با خانم "رافايل" در بارة اوضاع افغانستان، سياست پاكستان و پروژة يونيكال به بحث مي پرداخت.

رافايل فكر مي كرد پروژة يونيكال باعث بازگشت صلح به افغانستان و ايجاد كار برای مردم آن كشور خواهد شد. پاكستان و هند به گاز نياز داشت و افغان ها به پولي كه از راه انتقال گاز از طريق كشور شان بدست خواهند آورد، نيازمند اند. اين كار باعث نزديكي ميان افغان ها و همكاري منطقوي خواهد شد.

رافايل فكر مي كرد كه احداث خط لوله باعث علاقه مندي دولت امريكا به قضيه افغانستان خواهد شد. به عقيدة رافايل و همكاران او در وزارت خارجه امريكا پروژة يونيكال زمينة مذاكرات بين الافغاني به شمول طالبان را مساعد خواهد ساخت.

بانک هاي تجارتي حاضر نبودند چنين پروژة پرخطر را تمويل كنند و اگر چنين كاري را نيز انجام مي دادند نرخ سود آنها به حدي بالا بود كه پروژه به صرفه تمام نمي شد. ملر فكر مي كرد عملي ترين راه تمويل پروژه گرفتن پول از بانک جهاني و بانک انكشاف آسيايي خواهد بود. بودجة بانک هاي انكشافي مذكور را دولت هاي ثروتمند مي پردازند تا به كشور هاي فقير كمكي كرده باشند. اين بانک ها زماني پروژة يونيكال را تمويل مي نمودند كه خط لوله كشور هايي را به هم وصل مي كرد كه حكومات شناخته شده و با ثبات مي داشتند. يونيكال وقتي به اين هدف دست مي يافت كه افغان ها را تشويق مي كرد كه به دور يک حكومتي كه مورد تاييد ملل متحد باشد، جمع شوند. اين كار با پاليسي اعلان شدة امريكا مطابقت داشت. خانم رافايل و قصر سفيد پروژة يونيكال را به نفع افغانستان ارزيابي مي نمودند.

كار دوم مارتي ملر اين بود كه خانم بي نظير بوتو را متقاعد كند كه پروژة يونيكال به سود پاكستان نيز است. اما اين كار بسيار دشوار بود. بلگراني دوست شهزاده تركي براي قبولاندن پروژة خويش نيز تلاش مي كرد. بلگراني توانسته بود به كمک "تركي الفيصل" با مامورين حكومت بي نظير بوتو رابطة نزديک برقرار نمايد. ملر مي دانست كه بدون توافق پاكستان در مورد خريد گاز از طريق خط لولة يونيكال، راهي براي تمويل پروژة يادشده وجود نخواهد داشت. به اين خاطر او تلاش مي كرد خانم بوتو را متقاعد سازد تا پروژة بريداس را كنار گذاشته از پروژة يونيكال پشتيباني نمايد.

ملر از روبن رافايل، شيلاهسلن و ساير مامورين كلنتن در مذاكراتش با جانب پاكستان طالب همكاري كرد آن ها آماده گي خود را با همكاري با او ابراز نمودند.

"تام سايمن" در سال 1996 به حيث سفير امريكا در پاكستان ايفاي وظيفه مي كرد. او يک ديپلومات مسلكي وزارت خارجه بود و در امور اروپاي شرقي و روسيه تخصص داشت. او مانند ملر در سال هاي آخر ماموريت خود قرار داشت. "سايمن" در جواني از سال 1948 تا 1949 را در كراچي سپري نموده بود. در آن وقت پاكستان جديداً تشكيل شده بود و براي استقرار خويش تلاش مي كرد. سايمن با موضوعات آسياي جنوبي براي چندين دهه سروكار نداشت. آخرين محل ماموريت او درپولند بود. سايمن در پولیند شاهد تحولات بزرگي در انتقال به يک نظام سرمايه داري بود. سايمن به اين عقيده بود كه پاكستان با داشتن طبقات تجارتي با تجربه مي تواند طرز ديد سابق خويش را كنار گذاشته از امكانات خوبي كه پس از فروپاشي اتحاد شوروي ايجاد شده بهره برداري نمايد.

تاجايي كه به افغانستان مربوط مي شد، سايمن مي گفت امريكا در بارة آن سياست مشخصي نداشت. پس از گذشتن مدت كوتاهي از شروع كار در اسلام آباد، سايمن با "ملر" و "املي" و مامورين ديگر "يونيكال" هر دو هرهفته و يا هر ماه يک بار در داخل سفارت ملاقات مي نمودند. آن ها به سايمن طرح خط لوله را به شكل گرافيک كه در كمپيوتر تهيه شده بود نشان مي دادند. نمايش تصوير هاي كمپيوتري براي كسي چون سايمن كه سن زياد داشت، خيلي دلچسپ بود.

در واشنگتن هيچ كس به سياست تشويق "بوتو" به كنار گذاردن "بريداس" و انتخاب "يونيكال" به حيث سازندة خط لوله مخالفت نمي كرد، اما سايمن مي خواست اين كار را به آرامي و بدون سروصدا انجام دهد.

اول سايمن خود را به موضوع آشنا نمود سپس هرچند ماه يک بار با مامورين وزارت پتروليم پاكستان ملاقات نموده به طرفداري طرح يونيكال با آن ها صحبت مي نمود. سايمن به اين عقيده بود كه ساختن خط لوله در بازگشت ثبات به افغانستان كمک زياد خواهد كرد. او حتا به يونيكال مشوره داد كه در امتداد خط لوله اعمار دستگاه هاي توليد برق كوچک را مدنظر بگيرد، تا وابستگي مردم مناطق مختلف به كابل كم شود؛ اما واضح نبود كه چگونه يونيكال مي تواند خانم بوتو را به كنار گذاشتن طرح بريداس و قبول طرح يونيكال تشويق كند. حكومت بوتو قبلاً با طرح بريداس موافقت نموده بود.

بسياري از دوستان غربي خانم بوتو فكر مي كردند كه ازدواج او با "آصف علي زرداري" يک انكشاف ناميمون براي خانم بوتو بود. شوهر خانم بوتو يک سرمايه دار كراچي بود و زنده گي خود را به شيوة يک رهبر مافياي فلم هاي "بالي وود" عيار نموده بود. اتهام فساد مالي عليه زرداري يكي از دلايل سقوط حكومت بوتو در سال 1990 بود.

در دور دوم حكومت بوتو "رابن رافايل" و مامورين ديگر امريكايي او را به خاطر اشتباهات گذشته اش مورد انتقاد قرار نداده اميدوار بودند كه اين بار خوبتر عمل كند. آن ها فكر مي كردند كه "زرداري" كارهاي خلافي انجام مي دهد؛ اما شواهدي در اختيار نداشتند كه نشان دهد او به پيمانة وسيع به دزدي دست مي زند. خانم بوتو اتهامات عليه شوهرش را كار مخالفين سياسي خود دانست كه با جعل، آن ها مي خواستند او را بي اعتبار سازند. او در دفاع از شوهرش پافشاري نموده احساساتي عمل مي كرد. خانم بوتو مخالفين خود را متهم مي كرد كه از ازدواج غير سنتي او به حيث حربة سياسي عليه او كار مي گيرند.

رؤساي يونيكال اين آوازه را شنيدند كه خانم بوتو به خاطري از توافق با برايداس دست بردار نيست كه آن شركت براي شوهرش رشوه پرداخته است. آن هائي كه به طرفداري ازطرح يونيكال كار مي كردند به سمع مامورين سفارت پاكستان در واشنگتن مي رساندند كه آن ها از اخذ رشوه توسط زرداري آگاه هستند. بوتو و طرفدارانش مي گويند كه طرح چنين اتهامات به بوتو اين مطلب را مي رساند. اگر او بخواهد در موضوع اتهام فساد مالي دچار مشكل نشود، بايد با يونيكال معامله كند. سايمن در اسلام آباد نيز اطلاعاتي بدست آورد كه به يكي از اعضاي حكومت بوتو به خاطر پذيرفتن پروژة برايداس پول پرداخت شده است.

سايمن در يكي از روز هاي آخر بهار 1996 جهت ملاقات با خانم بوتو به دفتر او رفت. او با خود يک آجندا داشت كه شامل سه مطلب بود. هرسه مطلب مربوط به شركت هائي بود كه مي خواستند با پاكستان وارد معامله شوند. بوتو پس از شركت در يک جلسة طولاني پارلماني به دفتر برگشت. چشم هاي او سرخ شده بود و بسيار خسته بود. سايمن به بوتو بدون مقدمه گفت كه او بايد يادداشت تفاهم امضاء شده با برايداس را باطل نموده با يونيكال وارد معامله شود. بوتو از شيوة گفتار سايمن خوشش نيامد. اعضاي حكومت او طي چند ماه تحت فشار دولت امريكا قرار داشتند تا با يونيكال وارد معامله شوند. چنين معلوم مي شد كه سايمن به جاي اينكه خواهش كند، حكم صادر مي كرد.

خانم بوتو به سايمن گفت كه او هرگز آن كار را نخواهد كرد، زيرا چنين چيزي مرادف با نقض يک قرار داد خواهد بود. سايمن در جواب خانم بوتو گفت كه اين "باجگيري" است. گرچه او موضوع باجگيري را مشخص نكرد، اما از گفتة او فهميده مي شد كه او مي خواست بگويد كه خانم بوتو وقتي با معامله با يونيكال موافقه مي كند كه به آصف زرداري پول پرداخته شود.

خانم بوتو كه با شنيدن كلمة باجگيري به شدت عصباني شده بود، با صداي بلند سايمن را مخاطب قرار داده گفت: "تو اين حرف را زده نمي تواني؛ تو نمي تواني به نماينده گي از رئيس جمهور كشور خود چنين چيز بگويي." سايمن گفت: "شايد باجگيري كلمة درستي نباشد... "، اما گپ از گپ گذشته بود. بوتو از سايمن خواست تا دفترش را ترک كند. او از يكي از مشاورين خود خواست تا مكتوبي عنواني كلنتن آماده كرده در آن بنويسد كه سفير امريكا حق ندارد كه با صدراعظم پاكستان چنين برخورد نمايد. سايمن وقتي كه به دفترش در سفارت بازگشت زنگ تيلفون او به صدا آمد و از واشنگتن به او هدايت داده شد كه خودش طي نامة از خانم بوتو معذرت بخواهد."

سايمن به مديران يونيكال با چهرة خجالت زده گفت: "متأسف است كه نتوانسته در رابطه با خانم بوتو كار مثبتي براي آن ها انجام دهد".

پاكستان آماده نبود به آساني طرح يونيكال را تاييد كند. اگر ملر مي خواست راه عملي شدن طرح خود را جستجو كند بايد در جاي ديگر دوستاني دست و پا مي كرد و آن جا افغانستان بود.

ملر در اواخر بهار 1996 به كويته پرواز كرد تا از آنجا در يک كاروان موتر به قندهار برود. او يک تعداد از موتر هاي تيوتا را به كرايه گرفت و چهار دريور و تعدادي ترجمان و راهنما را استخدام نموده سپس به طالبان خبر داد كه به سوي آن ها درحركت است .

ملر در این سفر خود را راحت احساس نمي کرد، زیرا نمي دانست که با چه چیزي روبرو خواهد شد. او شنیده بود که طالبان از یک سلسله قوانین عجیب پیروي مي کنند. او به جایي که مشابه به قندهار باشد سفر نکرده بود. یک تعدادي تصویر ها و نقشه هاي که فواید تمدید خط لوله براي افغانستان را نشان مي داد، آماده شده بود.

تشریحات تصاویر و نقشه ها به پشتو ترجمه شده یک نسخه از تصویر ها و نقشه ها براي تسلیمي به طالبان آماده شده بود. ملر نقشه و یک تعداد از تحفه ها را در موتر انداخته سوي قندهار به راه افتاد. آن ها از سپین بولدک جایي که قیام طالبان از آنجا هجده ماه قبل آغاز یافته بود، گذشت از دشت ها و تپه هاي بدون درخت عبور نمودو به تاکستان هاي شرق شهر قندهار رسیدند. ملر از آنچه که مي دید به تعجب افتیده بود. بعد از گذشت سال ها هنوز خرابه های خانه هاي که در جنگ با شوروي ها از میان رفته بود، به چشم مي خورد. میان پایه هاي تیلفون سیمي وجود نداشت. در قندهار آب شرب وجود نداشت. به هر طرف که مي دید علامة "این جا داخل نشوید، ماین است"، به چشم مي خورد.

آن ها به مهمانخانة طالبان رهنمایي شدند که کوچي در آن وجود نداشت. به خاطر اینکه آن ها مسلمان نبودند، اجازة ملاقات با ملاعمر را نیافتند. مامورین طالبان تلاش داشتند تا مطالب تشریح شده در نمایش سلاید را درک کنند. ملر در بارة ملیون ها دالري که پس از اعمار خط لوله به افغانستان سرازیر خواهد شد، صحبت کرد. او فکر مي کرد که تشریح منافع خط لوله براي آن ها مانند شور دادن زردک در مقابل بیني خر است بدون آنکه به آن فرصت دهن زدن به آن داده شود.

ملر بعد از ظهر یک روز به یک پارک رفت و چند بچه را دید که مصروف بازي بودند. او شنیده بود که طالبان توپ بازي را منع کرده بودند، اما معلوم مي شد که آن ها به بعضي بازي اجازه مي دادند. ملر یک تعداد توپ فتبال که علامة یونیکال را داشت به عنوان تحفه با خود آورده بود. او از طالبان اجازه خواست تا توپ ها را به بچه ها بدهد و آن ها به آن کار مخالفت نکردند. به زودي در پارک شهر توپ ها زرد رنگ یونیکال توسط اطفال به هر سو پرتاب مي شد.

در همین روز ملر خواست تا با معاون وزیر خارجة طالبان ملاقات کند. معاون وزیر خارجه پرسید که نماز عصر چه وقت خوانده مي شود؟ یک نفر با ریش انبوه و لهجة نیویارکي گفت که نماز ساعت پنج بعد از ظهر خوانده مي شود.

ملر که از دیدن و لهجة شخص تعجب مي کرد، از او پرسید که آیا او امریکایي است؟

او گفت بلي امریکایي است. نام اسلامي او "سلمان" بود او در نیوجرسي بزرگ شده و در آنجا با مادر و خواهرش زنده گي مي کردند. "سلمان" در اوایل جواني به پاکستان آمد تا در پهلوي تجزیة طلبان کشمیر بجنگد. او به کمپي در افغانستان برده شد تا آموزش نظامي ببیند. این کمپ توسط نظامیان پاکستاني اداره مي شد. وقتي که صاحب منصبان پاکستاني دانستند سلمان امریکایي است، او را از کمپ خارج کرد. او به "چارلي سانتوس" شریک ملر گفت که بعد از اخراج از کمپ تعلیمي او خواست، تا به طالبان بپیوندد و آن ها موافقت کردند. به قول سلمان طالبان مردم خوب و بي آلایش اند. ملر با خود یک مکتوب سه صفحه یي آورده بود و توقع داشت که طالبان آن را امضاء کنند. مکتوب مذکور کدام مسؤولیت قانوني را به عهدة طالبان نمي گذاشت و تنها آماده گي طالبان را با کار نمودن با یونیکال در پروژة خط لولة نشان مي داد. در مکتوب آمده بود که این یاد داشت تفاهم مقدماتي بین دو طرف است و موافقت نامة رسمي با دولت قانوني افغانستان که توسط جامعة جهاني به رسمیت شناخته شده باشد، بعداً به امضاء خواهد رسید.

ملر و سانتوس گفتند که آن ها مي خواهند با همه افغان ها کار کنند، اما رئیس تیم مذاکراتي طالبان گفت آن ها در پي آن اند تا برهمه گروه ها غلبه حاصل کنند. بعد از ذکر این مطلب گروه یونیکال به این فکر افتید که طالبان آن طوري که بعضي فکر مي کردند مردم سادة روستایي نبودند. آن ها خواهان عقد قرار داد و ساختن خط لولة هستند، اما نمي خواهند که در آن "احمدشاه مسعود" و یا گروه دیگري شریک باشد. تیم طالبان مي گفت که زمان به نفع آن هاست .

مارتي ملر به شهر هرات رفت تا با والي طالبان در آن شهر ملاقات کند. بعد از یک سفر طولاني وقتي که با والي هرات رو برو شد او از ملر پرسید که چرا اسلام نمي آورد.

در راه بازگشت از هرات جنگجویان طالب ملر و همراهانش را وادار کردند تا در یک قریه در مسر راه شب را سپري کنند، زیرا در مسیر راه مشکلي وجود داشت. تعدادي از مردم قریه که به دروازة عبوري آمده بودند به سوي ملر با تعجب نگاه مي کردند. ملر از این کار آن ها خوشش نیامد و به موتر خود بازگشت. او تیپ ریکاردر کوچک خود را روشن نموده گوشکي را بر گوش گذاشت، تا با گوش دادن به موسیقي چند لحظه مشکلي را که به او مواجه شده بود فراموش کند. اما پس از چند دقیقه که چشم هایش را باز کرد دید تعدادي دور موتر حلقه زده و از عقب شیشه به او نگاه مي کنند. او تمام شب را در موتر سپري کرد.

کاروان به قندهار رسید، رهبر طالبان مکتوب همکاري با یونیکال را امضاء نکرد. ملر و افراد گروه او به موتر هاي خود سوار شده به سوي کویته حرکت کردند. وقتي که آن ها سرحد را عبور کردند، ملر از موتر پایین شده زمین را بوسید و از خوشي رقص نمود. جایي در جهان وجود داشت که حتا براي ماجراجو هاي تکساسي نیز قابل تحمل نبود.

فصل نوزدهم

"ما عليه او اقامة دعوا كرده نمي توانيم"

مامورين سي.آي.اي بعد از بازگشت "مارتي ملر" از سفرهايش به تركمنستان، پاكستان و افغانستان با او گفتگو مي كردند. ملر براي سي.آي.اي كار نمي كرد، ولي مثل بعضي از رؤساي ديگر شركت هاي امريكايي براي مامورين سي.آي.اي طور داوطلبانه معلومات مي داد.

"ويليم كيسي" در دهة 1980 تماس سي.آي.اي با گردانننده گان شركت هاي امريكايي را وسيلة خوب براي جمع آوري اطلاعات ارزيابي نمود. به نظر او سي.آي.اي به معلومات بدست آمده از طريق اجنت هايش ارزش زياد قايل بودو از دستيابي بر جزئياتي كه بازرگانان در اختيار دارند، استفاده نمي نمايد. در مجالس بين دوطرف اكثراً ملر صحبت مي كرد، اما مامورين سي.آي.اي گاه گاه جزئياتي را بر آن علاوه مي نمودند.

دريک مرحله، سي.آي.اي ترس داشت كه ممكن است خطري از ناحية استخبارات ايران متوجه جان رؤساي يونيكال در آسياي ميانه باشد . ملر به دفتر مركزي سي.آي.اي دعوت شد تا به او فهمانده شود كه چگونه حركات خود را تنظيم كند، تا خطر كمتري متوجه او شود. به عقيدة ملر سي.آي.اي در بارة پروژة خط لولة كنجكاو بود، اما به اين پروژه و افغانستان علاقه نداشت. به همين خاطر ملر با قصر سفيد و وزارت خارجه تماس مداوم برقرار نمود تا پشتيباني دولت امريكا را جلب كند.

تا سال 1996 ارتباطات سي.آي.اي با پاكستان و علاقه مندي آن سازمان به افغانستان به سطح بسيار پائيني نزول نموده بود. "تام سايمن" سفير امريكا در پاكستان وقتيكه دريافت سي.آي.اي در افغانستان كدام فعاليت ندارد، تعجب كرد.

پروژة باز خريد راكت هاي ستنگر يگانه چيزي بود كه سي.آي.اي در افغانستان آن را دنبال مي كرد. ستيشن سي.آي.اي در اسلام آباد در مورد تروريزم منطقه يي معلومات جمع آوري مي نمود. آن ها در بارة كمپ هاي آموزشي در افغانستان كه جنگجويان كشميري در آن تعليمات نظامي مي ديدند، علاقمند بودند. آن ها همچنين "ميرايمل كانسي" را در نوار مرزي بين پاكستان و افغانستان تعقيب مي كردند، اما تيم كاري مشترک بين امريكا و پاكستان كه طي 15 سال در بارة اوضاع افغانستان معلومات جمع آوري مي كرد ديگر فعال نبود. "جاويد قاضي" از مقامش به حيث رئيس آي.اس.آي تبديل شده جاي او را يک افسر پنجابي بنام "نسيم رعنا" گرفته بود. مامورين سي.آي.اي رعنا را شخص كم هوش ارزيابي نمود كه چندان علاقمند به همكاري جدي با امريكا نبود. استخبارات پاكستان در تلاش براي يافتن قاتلين دوتبعه يي امريكا كه در سال 1995 دركراچي كشته شدند، همكاري جدي نمي نمودند. بعد از اينكه عمليات بالاي خانة "كانسي" به خاطر اطلاعات ناقصي كه از سوي امريكايي ها تهيه شده بود بي نتيجه ماند، طرف پاكستان همه فعاليت خود در رابطه با دستگيري كانسي را قطع نمود. "رعنا" گفت: "آي اس آي زماني دست به عمليات خواهد زد كه امريكايي ها اطلاعات موثقي در بارة موقعيت كانسي در اختيار آن سازمان قرار دهند". كميشن تاديه شده به آي.اس.آي از درک باز خريد راكت هاي ستنگر يک وسيلة تماس بين دو طرف بود، اما ملاقات ميان مامورين دوطرف نسبت به گذشت بسيار كم و غير منظم بود.

"گيري شرون" كه در گذشته دو دور در اسلام آباد ايفاي وظيفه نموده بود در سال 1996 بار ديگر به حيث رئيس ستيشن سي.آي.اي درين شهر تعيين گرديد. او به همكاران خود گفت كه پروژة خط لولة يونيكال يک كار احمقانه است و او به آن توجهي نخواهد كرد. علاوه برآن افغانستان در آجنداي كاري ستيشن اسلام آباد شامل نبود. اين بدان مفهوم بود كه افسران سي.آي.اي در اسلام آباد اجازه نداشتند در بارة قوت، منابع تمويل و پيشرفت هاي نظامي طالبان معلومات جمع آوري نمايند. هم چنين آن ها نمي توانستند در بارة مليشياي "حكمتيار" و حكومت "مسعود" در كابل چنين كاري را انجام دهند سي.آي.اي تعدادي از اجنت هاي افغان را استخدام كرده بود تا در بارة تروريزم، ستنگر و مواد مخدر معلومات جمع آوري نمايند.

رهبري سي.آي.اي به خاطر افشاي اعمال غير قانوني توسط آن سازمان، كم شدن بودجه سازمان، باز نشستگي قبل از وقت عدة از مامورين آن، مخالفت هاي كانگره با آن سازمان و تعويض رهبري اش نمي توانست به كار هاي اصلي اش توجه لازم نمايد. بسياري از مامورين مسلكي اين سازمان از وضع بسيار ناراضي بودند

رئيس جمهور "كلنتن" "جيمز وزلي" رئيس سي.آي.اي را به خاطر افشاي فعاليت جاسوسي "آلدريچ ايمز" در سال 1995 از كار بركنار نمود. "ايمز" براي چندين سال در داخل دفتر مركزي سي.آي.اي براى روس ها جاسوسي مي كرد. كلنتن "جان دويچ" را به حيث رئيس جديد سي آي اي گماشت. دويچ در آن وقت معاون وزير دفاع امريكا بود. او يک كيميادان بود كه در دهة شصت به حيث تحليل گر در پنتاگون به كار آغاز نموده بود. "دويچ" خود را يک شخص تخنيكي مي خواند كه به جمع آوري اطلاعات از طريق وسايل تخنيكي اهميت مي داد. او ريكارد سي.آي.اي در بارة جمع آوري اطلاعات از طريق انسان را موفقيت آميز ارزيابي نمي كرد و مي گفت مديريت عمليات سي.آي.اي به دگرگوني نياز دارد.

اما پروگرام رفورم دویچ عکس العمل مامورین سي.آي.اي را برانگیخت. آنها فکر مي کردند که رئیس جمهور کلنتن راجع به سي.آي.اي توجه ندارد و بودجة آن سازمان مرتباً کاهش مي یابد. در سال 1995 تنها یک تعداد معدود اجنت تحت تربیت قرار داشت. مدیریت عملیات سي.آي.اي در سرتاسر جهان تنها در حدود 800 افسر داشت، در حالیکه در دوران جنگ سرد تعداد افسران این مدیریت به 3200 تن مي رسید. تحقیقات داخلي بعد از افشاي قضیة ایمز فضاي سوء ظن را در سي.آي.اي دامن زده بود.جان دویچ هدایت داده بود که در استخدام کارمندان جدید در سي آي اي تعادل جنسي و نژادي مد نظر گرفته شود. این موضوع باعث نا رضایتي مامورین سفید پوست مرد در داخل سي.آي.اي گردید.

در ادارة کلنتن به بخش مبارزه با تروریزم سي.آي.اي توجه نسبي صورت مي گرفت. در دوسال اول کلنتن بودجه و سیاست این بخش از همگوني لازم برخوردار نبود. انفجار 1995 در اوکلاهما، شوراي امنیت ملي را تکان داد. بم گذاري درین حادثه توسط ملیشیاي داخلي ضد دولت صورت گرفت بود. حملة جرئت مندانة آن ها همزمان با استعمال گاز از سوي تروریست ها در متروي توکیو بود. تحلیل گران قصر سفید مي گفتند که حادثة توکیو نشان مي دهد که امریکا با خطر استفاده تروریست ها از سلاح هاي کشتار جمعي مواجه است. شوراي امنیت ملي در اوایل سال 1995 بررسي مجدد سیاست امریکا در قبال مسئلة تروریزم را روي دست گرفت.

کلنتن در ماه جون فرمان شماره 39 را در مورد پالیسي امریکا در مقابله با تروریزم صادر کرد. درین پالیسي گفته شده بود که احتمال استفاده تروریست ها از سلاح هاي کشتار جمعي علیه امریکا وجود دارد. به سي.آي.اي وظیفه داده شده بود تا در مورد تروریست ها معلومات جمع نماید و حتا بدون اجازة کشورهایي که تروریست ها در آن زنده گي مي کردند، مجرمین به زور به امریکا آورده شده محاکمه شوند. بعد از چندین سال سیاست امریکا لااقل در روي کاغذ اهداف مشخصي را در رابطه با تروریزم تعقیب مي کرد. مرکز سرپرستي عملیات ضد تروریزم در قصرسفید قرار داشت .

در جنوري 1996 بخش مبارزه با تروریزم سي.آي.اي دفتري را کشود که وظیفة آن تعقیب "اسامه بن لادن" بود. سي.آي.اي در گذشته دفتر خاصي براي تعقیب یک فرد تروریست ایجاد نکرده بود. این بخش تحت نام شفري "الکس" در خارج از دفتر مرکزي سي.آي.اي به فعالیت آغاز نمود و داراي شانزده کارمند بود.

بن لادن تا آن وقت تنها به حیث تهیه کنندة پول به تروریست ها شناخته مي شد، ولي راپور ها حاکي از آن بود که او در حال تبدیل شدن به یک چهرة عمدة تروریستي بود.

اولین وظیفة این بخش این بود که یک نماي کلي از فعالیت هاي بن لادن ترسیم نماید. راپور هاي ارسال شده از ستیشن خرطوم که اکثراً در بارة فعالیت هاي بن لادن بود، بسیار طولاني بود. در راپور هاي ارسالي از مصر، الجزایر، تونس، اسرائیل و جاهاي دیگر از بن لادن به طور مسلسل ذکر به عمل مي آمد. یک کارمند بخش مبارزه با تروریزم مي گوید در هر راپوري که از شمال افریقا مي رسید جملة "اسامه بن لادن تمویل کنندة تروریست هاست"، به چشم مي خورد.

بودجة لازم براي دفتر بن لادن تصویب شد، اما قبل از آن که سي.آي.اي بالاي بن لادن دست بگذارد، او از چنگ شان فرار نمود و به افغانستان پناه برد.

دربین سال هاي 1993 و 1995 ماموري سي آي اي و دیپلومات هاي امریکایي در خرطوم از طرف افراطي های سوداني و خارجي تهدید مي شدند. بعد از تلاش نافرجام براي قتل و یا اختطاف "کوفربلیک" یک فرد به داخل سفارت رفت و خبر داد که تروریست ها در پي قتل "توني لیک"، یک مامور ارشد شوراي امنیت ملي امریکا اند. دیپلومات ها و افسران سي.آي.اي همیشه مورد تعقیب افسران سوداني و عرب هاي خارجي در خرطوم قرار داشتند. دولت سودان از اتخاذ ترتیبات امنیتي براي حفاظت بیشتر از سفارت خودداري کرد. در خزان 1995 افسران سي.آي.اي و دیپلومات هاي امریکایي مقیم خرطوم از واشنگتن خواستند تا به دلایل امنیتي سفارت امریکا در آن شهر را مسدود نماید. در صورت بسته شدن سفارت ستیشن سي.آي.اي در این شهر نیز مسدود مي گردید.

به عقیدة سفیر جدید امریکا در سودان "سماتي کارني" که یک دیپلومات حرفوي بود، این پیشنهاد یک اشتباه بود. به عقیدة او همکارانش در بارة خطرات احتمالي مبالغه نموده بودند. "بلیک" با او موافق بود، اما او در تابستان آن سال از خرطوم به جاي دیگر منتقل شد و شخصي که جاي او را گرفته بود روش احتیاط آمیزي را در پیش گرفت. "کارني" در مورد صحت اطلاعاتي که بر اساس آن پیشنهاد مسدود شدن سفارت مطرح شد سؤالاتي داشت. علاوه برآن مسدود شدن سفارت به عقیدة کارني، انتباه نادرستي به دولت سودان مي داد. هدف امریکا پایان بخشیدن به کمک دولت سودان براي تروریست ها بود، این هدف با تماس و مذاکرات مستقیم بین دوطرف خوب تر برآورده مي شد. او فکر مي کرد امریکا مي توانست با جدا کردن حرکت هاي اسلامي صلح آمیز از حرکت هاي تروریستي خطر تروریزم را کم تر کند.

به عقيدة كارني دولت هاي فاسدي چون دولت مصر از امريكا مي خواستند تا واشنگتن با همه گروه هاي اسلامي چنان برخورد كند كه با گروه هاي تروريستي مي كند. چنين روشي به عقيدة كارني باعث مي شد كه برخي دولت ها، مثل دولت سودان، به سوي افراطي گري تمايل بيشتر پيدا كنند. وقتي كه كارني در ماه نوامبر به كار آغاز كرد او پيش نويس مكتوبي را ديد كه در آن مسدود شدن سفارت در خرطوم مطالبه شده بود. او از مطالب ذكرشده در مكتوب وشيوة نوشتار آن ناراحت گرديد، اما او ديپلوماتي بود كه در زمان جنگ هاي ويتنام كار كرده بود، با خود عهد نموده بود كه هيچ مكتوبي را پنهان نكند ولو كه با مطالب آن مخالف باشد.

كارني فكر مي كرد در دوران جنگ ويتنام حكومت امريكا وقتي تصميم خوب مي گرفتند كه به همه نظريات دسترسي مي داشتند. او گذاشت پيشنهاد بسته شدن سفارت به واشنگتن برود. رئيس سي.آي.اي با استفاده از مطالب اين پيشنهاد طي مكتوبي از قصر سفيد خواست تا سفارت امريكا در خرطوم را بسته نمايد. بخش امنيتي كابينة كلنتن طي دوتاسه جلسه موضوع را به بررسي گرفت. به عقيدة اعضاي مجلس تماس هاي قبلي امريكا با دولت سودان در مورد تشويق آن كشور به خودداري از كمک به تروريست ها و يا خويشتن داري در جنگ عليه شورشيان مسيحي در جنوب، سودي دربر نداشت. به عقيدة بعضي از شركت كننده گان در جلسه، اگر بستن سفارت منجر به منزوي شدن دولت سودان مي شد، اين كار درستي بود.

سي.آي.اي موضوع امنيت سفارت را در محراق توجه قرار داد و مي گفت ضرر باز بودن آن نسبت به فايده اش بيشتر است. كارني به واشنگتن رفت و به "وارن كرستوفر" وزير خارجة امريكا گفت كه بستن سفارت يک اشتباه بزرگ است. در اواخر جنوري 1996 "كرستوفر" با رئيس سي.آي.اي در مورد بستن سفارت موافقت كرد. كارني به خرطوم رفت و به وزير خارجة سودان گفت كه به خاطر تهديد حملات تروريستي امريكا سفارت خود در آن كشور را مي بندد. سوداني ها از اين تصميم امريكا ناراحت شدند، زيرا حكومت سودان تلاش هايي را به خاطر مهار كردن نفوذ گروه هاي افراطي اسلامي انجام داده بود. امريكا با اين اقدام خود به جهان مي گفت كه سودان جاي امني براي سرمايه گذاري و سفر نمی باشد و دولت آن مطابق به قانون رفتار نمي كند.

روز 6 فبروري كارني در يک دعوت وداعيه كه در خانة معاون رئيس جمهور "علي عثمان طه" ترتيب شده بود شركت نمود. در آن شب او و "طه" روي موضوع كمک دولت سودان به تروريست ها به بحث بسيار جدي پرداختند. كارني به "طه" گفت: "اگر سودان مي خواهد امريكا بر موضع خود تجديد نظر كند بايد خرطوم نشان دهد كه در مقابله باتروريزم جدي است."

كارني گفت: "اسامه بن لادن يک مسألة بسيار حساسيت برانگيز براي واشنگتن است. سودان بايد او را اخراج نمايد و در بارة كمک هاي او به حركت هاي تروريستي در شمال افريقا به امريكا معلومات دهد."

سودان به همكاري كارني يک ماه بعد يک هيئت مخفي را تحت رياست جنرال "افلح اروه" به واشنگتن فرستاد. "اروه" با كارني و دو افسر سي.آي.اي از بخش افريقا در هوتل حيات در ايالت ورجينيا ملاقات نمود. روز 8 مارچ در ملاقات خصوصي با اروه افسران سي.آي.اي لست تقاضاهاي امريكا از سودان را برا او تسليم دادند. اين لست مورد توافق سي.آي.اي، قصرسفيد و وزارت خارجه قرار گرفته بود. در اين لست امريكا خواستار معلومات در بارة همكاران بن لادن شده بود. در لست شهرت صاحبان موترهاي كه از آن ها در تعقيب مامورين سي.آي.اي در خرطوم كار گرفته ميشد، مطالبه گرديده بود .

در لستي كه تسليم اروه گرديد تقاضاي مشخصي به خاطر اخراج بن لادن صورت نگرفته بود، اما اين موضوع در ملاقات بين دو طرف مطرح گرديد. چنين معلوم مي شود كه بن لادن از اين موضوع خبر شده بود. او به يک ژورنالست امريكايي در دفتر خود در خرطوم گفت: "مردم بيگناه اند تا آنكه جرم شان ثابت شود. اما اين سخن در بارة جنگجويان افغان تطبيق نمي شود. آن ها تروريست هاي جهاني خوانده مي شوند، اما اگر بر آن ها فشار زياد وارد شود نتيجة آن افزايش عمليات تروريستي در جهان خواهد بود."

سال هاي بعد مامورين سوداني گفتند كه آن كشور حاضر بود كه اسامه را به امريكا بسپارد در صورتي كه امريكا دليلي براي محاكمه او مي آورد، اما چندين مامور امريكايي دخيل در قضيه مي گويند چنين پيشنهادي به آن ها نشده بود.

مامورين امريكايي مسأله فرضي محاكمه بن لادن را ميان خود به بحث گذاشتند، اين بحث ها همزمان با مذاكره با جانب سودان بود. موضوع به محاكمه كشانيدن بن لادن با وزارت عدليه امريكا نيز مطرح شد. مامورين ميان رتبة وزارت عدليه گفتند با دلايل موجود نمي توان او را محاكمه كرد.

عربستان سعودي محل طبيعي براي بازداشت بن لادن بود، زيرا او به خاطر فعاليت هاي ضد دولتي اش از آن كشور اخراج شده بود. امكان آن نيز وجود داشت كه كشور هاي عربي ديگر كه با گروه هاي اسلامي افراطي درگير بودند و اين گروه ها از بن لادن پول مي گرفتند، او را محاكمه كنند .

سي.آي.اي از مصر، اردن و عربستان سعودي پرسيد كه آيا حاضر به دستگيري و محاكمة بن لادن هستند. هرسه كشور در مورد جواب منفي دادند.

دولت سودان با عربستان سعودي در مورد اخراج بن لادن از سودان به مذاكره آغاز نمود. همزمان با سفر مخفي "جنرال اروه" به واشنگتن رئيس جمهور سودان "حسن البشير" براي اداي فريضة حج به مكه سفر نمود. او با وليعهد سعودي شهزاده "عبدالله" ملاقات نمود، اما گزارش جريان اين ملاقات متفاوت است. سعودي ها مي گويند شهزاده عبدالله به عمرالبشير گفت: "سعودي حاضر است بن لادن را تحت نظارت قرار دهد. اما بشير اصرار داشت كه بن لادن نبايد محاكمه شود". "تركي" مي گويد شهزاده عبدلله به عمر البشير گفت كه هيچ كس در كشور بالاتر از قانون نيست. نظر به اين گزارش عربستان از قبول تحويلي بن لادن به اين خاطر ابا ورزيد كه سودان آن را مشروط به عدم محاكمة وي نموده بود.

مامورين سوداني جريان ملاقات را به گونة ديگري گزارش داده اند. نظر به اين گزارش، شهزاده عبدالله و تركي گفتند كه آن ها علاقه مند به محاكمة بن لادن نيستند. رهبر سودان از عبدالله خواست تا بن لادن را به خاطر ابراز مطالب تحريک آميز عليه دولت آن كشور مورد عفو قرار دهد، اما طرف سودان هرگز به عدم محاكمه وي اصرار نكرد. عمرالبشير مي گويد در چندين صحبت با مقامات سعودي از آن ها چيزي در بارة محاكمه او نه شنيده بل خواهان آن بودند كه او از سودان اخراج شود. به گفتة يک مامور سوداني موضع سعودي ها در مذاكرات مكه اين بود كه بن لادن تبعة سعودي نيست و بر ای آن ها فرقي نمي كند كه او كجا مي رود، اما موجوديت او در سودان بر رابطة دو كشور صدمه مي زند، اما پيشنهاد سودان مبني برتحويل دهي اسامه به عربستان به نظر مامورين قصر سفيد يک پيشنهاد صادقانه نبود. آن ها مي گويند سودان مي دانست كه سعودي او را نمي پذيرد. آن ها اين پيشنهاد را تلاشي براي گرفتن امتياز از امريكا مي دانستند بدون اينكه مجبور باشند در عملي كردن آن بكوشند، زيرا اين پيشنهاد جنبة عملي نداشت.

در سال 1996 عربستان مي توانست بن لادن را تحويل بگيرد، اما اين كار را نكرد، هر چند او يک شخص آزار دهنده براي خانوادة سلطنتي بود، اما آن ها حاضر به مقابله با او نبودند. سودان به تقاضاهاي امريكا جواب فوري نداد. عمرالبشير به اين عقيده بود تا زماني كه بن لادن در سودان باشد او نمي تواند كمک و اعتماد امريكا را جلب كند. بشير به بن لادن گفت كه سودان را ترک بگويد. بن لادن در جواب گفت: "اگر شما فكر مي كنيد اين كار به شما فايده دارد، من سودان را ترک مي گويم، اما مي خواهم به شما بگويم، اگر من بروم و يا باشم، امريكايي ها شمارا آرام نمي گذارند". بن لادن به اين نتيجه رسيده بود كه امريكا دشمن درجه يک اوست. عقايد وي براي او دشمنان زيادي را بو جود آورده بود .، اما اين امريكا بود كه او را به ترک سودان وا داشته بود.

اينكه آيا بن لادن در تلاش بوده به جاهاي ديگر به غير از افغانستان برود معلومات در دست نيست، يک ناراضي سعودي بنام "محمدالمساري" همواره به بن لادن مي گفت كه سودان جاي خوبي براي او نست و ممكن است روزي دولت سودان او را به سعودي ها بفروشد. در يک مرحله بن لادن با دوستان دوران جهاد خود در جلال آباد تماس برقرار نمود . آن ها به او گفتند كه از بازگشت او به افغانستان استقبال مي كنند. در اين منطقه افغانستان به بن لادن مانند يک روحاني احترام مي شد.

دولت سودان يک طيارة آريانا را اجاره گرفت و در انتقال بن لادن به جلال آباد كمک نمود. براي انتقال بن لادن، سه خانم، اطفال ،رفقا، و اسباب خانه اش به دو پرواز ضرورت بود. طيارة بن لادن در قطر براي سوخت گيري فرود آمد. مامورين قطري به طياره بالا شده از بن لادن به گرمي استقبال كردند. بعد از چند ساعت پرواز او به جلال آباد رسيد. حكومت سودان به كارني و قصر سفيد در مورد خروج بن لادن از سودان وقتي معلومات داد كه او آن كشور را ترک گفته بود. امريكايي ها پلاني براي اخلال سفر او نداشتند. ستيشن سي.آي.اي در اسلام آباد از رسيدن بن لادن به جلال آباد اطلاع فوري بدست نياورد، زيرا اجنت فعالي در آن جا نداشت.

بن لادن پس از رسيدن به جلال آباد به يک خبرنگار انگليسي گفت: "امريكا دشمن عمدة مسلمانان سراسر جهان است". او گفت: "دولت عربستان سعودي دشمن دوم اوست". به نظر بن لادن زمان جنگ جهانی اسلام با امريكا فرا رسيده بود.

پرواز بدون درد سر "بن لادن" به افغانستان يک آغاز بد براي دفتر سي.آي.اي براي تعقيب "بن لادن" و بخش مبارزه با تروريزم قصر سفيد بود. در چند ماه اول سال 1996 وضع بدتر شده بود. پس از دستگيري "رمزي يوسف" در سال 1995 كه منجر به افشاي طرح انفجار طيارات ملكي امريكايي بر فراز بحرالكاهل گرديد، سي.آي.اي و اف.بي.آي در صدد دستگيري خالد شيخ محمد بر آمدند. مامويني كه قضية رمزي يوسف را بررسي مي كردند، دريافتند كه "خالد شيخ محمد" مبلغ 660 دالر را جهت انفجار مركز تجارت جهاني از قطر ارسال نموده بود. "محمد" كاكاي رمزي يوسف بود و با خواهر زن او عروسي كرده بود. خالد شيخ محمد در جنوري 1996 از طرف يک قاضي رسماً به دست داشتن در عمليات تروريستي متهم شد.

سي.آي.اي معلوماتی بدست آورد که او در قطر زنده گي می نمود و در بخش آبرساني آن کشور به صفت انجنير ايفاي وظيفه مي کرد. قصر سفيد از سي.آي.اي پرسيد که آيا آن سازمان مي تواند او را دستگير نمايد و جهت محاکمه به امريکا بياورد؟ سي.آي.اي گفت: "مامور و اجنت براي اين کار در قطر ندارد." وزير اوقاف قطر متهم به پناه دادن به طرفداران بن لادن بود. اگر امريکا از دولت قطر خواستار کمک مي شد، ممکن بود"شيخ محمد" از موضوع آگاه شود.. قصر سفيد از وزارت دفاع خواستار توظيف يک نيروي ويژه براي دستگيري محمد گرديد. وزارت دفاع پلاني را مطرح کرد که شامل انتقال نيروي بزرگ تر از طريق هوا به بحرين شده از آنجا يک نيروي کوچک تر براي دستگيري شيخ محمد به قطر مي رفت.

مشکل اين طرح اين بود که بحرين و قطر بر سر مالکيت يک تعداد جزاير در خليج فارس باهم دعوا داشتند. اگر قطر وارد شدن هليکوپتر ها ازبحرين به آن کشور را حمله از طرف بحرين عليه خود مي دانست، عمليات به خاطر دستگيري يک فرد منجر به آغاز جنگ بين دو کشور مي شد.

وزارت عدلية امريکا نيز مشکلات حقوقي را در راه عملي کردن پلان وزارت دفاع مطرح کرد. به خاطر همين مسائل اين طرح کنار گذاشته شد. اف.بي.آي خواست تا از مجاري ديپلوماتيک به دستگيري خالد شيخ محمد بپردازد، اما او از موضوع اطلاع پيدا کرد و از قطر فرار نمود.

در زمان رسيدن بن لادن به جلال آباد اين شهر توسط يک شوراي مستقل از قوماندانان پشتون اداره مي شد. بسياري از اين قوماندانان در تجارت پرمنفعت غير قانوني در مرز با پاکستان دخيل بودند. آن ها از پيوستن به طالبان خود داري نمودند .و از "حکمتيار" و "مسعود" نيز فاصله گرفته بودند. مهم ترين چهره در بين آن ها "حاجي قدير" بود که برخي او را شهردار جلال آباد مي گفتند. مهم ترين رهبر جهادي که از آن ها حمايت مي کرد "مولوي خالص" بود که يک دختر خيلي جوان را به نکاح خود در آورده بود. خالص و اعضاي شوراي جلال آباد تماس خود با استخبارات پاکستان را حفظ نموده بودند.

بن لادن با برخي از اعضاي شوراي جلال آباد در اواخر دهة 80 و اوايل دهة 90 آشنايي پيدا کرده و با آن ها از سودان در تماس بود. ممکن است او با آي.اس.آي نيز در تماس بوده باشد. بن لادن به آن بخشي از افغانستان پرواز نکرده بود که تحت کنترول طالبان بود. ظاهراً بن لادن تا آن وقت روابط دوستانه ونزديک با طالبان نداشت، تا خود و فاميل خود را تحت حمايت آن ها قرار دهد.

در زمان رسيدن بن لادن به جلال آباد طالبان به يک مرحلة جديد از تلاش خود براي بدست آوردن قدرت رسيده بودند. طالبان مانند سال هاي 1994 و اوايل 1995 يک گروه متواضع و مشورتي پشتون برخاسته از خارج شهرها نبودند. آن ها به يک قدرت سياسي-نظامي تبديل شدند که اهداف ملي را عنوان مي نمودند. "ملا رباني" که از دوستان نزديک "شهزاده ترکي" بود به مهمان هاي خارجي و مامورين ملل متحد مي گفت که طالبان يک نيرو با اجنداي انتقالي اند. او مي گفت: "طالبان افغانستان را از وجود قوماندانان آلوده به فساد پاک می نمايد، تا زمينه را برای يک آغاز جديد سياسي با شرکت شاه سابق مساعد سازند." اما اين شعارها آهسته، آهسته جاي خود را به آز و حرص طالبان براي تصاحب قدرت داد. رهبري طالبان حکومت "مسعود" در کابل را محکوم نمودهو آن را به عنوان ريشة تمام مشکلات در افغانستان مطرح کرد..

در اوايل 1996 "ملاعمر" بيشتراز يک هزار علماي ديني وسران قبايل پشتون را براي مذاکرات دوهفته يي در قندهار جمع نمود. اين اولين اجتماع بزرگ پشتون بعد از ظهور طالبان بود. "ملاعمر" با دقت و مهارت عمل نمود. در اوج جلسات او از اعضاي شورا خواست، تا در مقابل ولايت قندهار جمع شوند. در يک طرف ميدان مقبرة "احمدشاه دراني" و در جانب ديگر آن مسجد خرقة مبارک قرار داشت. ملاعمر به بام مسجد بلند شده خرقة مبارک را به مردم نشان داد. در حاليکه مردم هيجاني شده بودند، او خرقة مبارک را بر تن نمود. اعضاي شورا رسماً به او لقب اميرالمؤمنين دادند. آن ها مناطقي را که تحت ادارة طالبان قرار داشت به نام امارت اسلامي افغانستان ياد نموده عليه "مسعود" جهاد اعلان نمودند. بعضي از آنها "ظاهرشاه" را جنايت کار خواندند. در حاليکه حاضرين در جلسه با سمبول هاي امپراتوري دراني احاطه شده بودند، يک فرد يک چشم را به پادشاهي خود برگزيدند.

"رابن رافايل" در ادارة "کلنتن" به تنهايي در بارة کنفرانس صلح افغانستان که از طرف ملل متحد براي تدوير آن تلاش مي شد، تبليغ مي کرد. "رافايل" از پشتيباني يک عدة معدود در کانگره برخوردار بود، اما او تائيد قصر سفيد را با خود نداشت. شعبة جنوب آسيا در وزارت خارجه، که خانم رافايل آن را اداره مي کرد، گرچه طالبان را يک گروه ناخوش آيند مي دانست، ولي به نظر می رسيد اين گروه در صحنة کشمکش هاي افغانستان موقعيت خود را تثبيت نموده بود.

وزارت خارجة امريکا اکنون اين نظر پاکستان را تاييد مي نمود که در مذاکرات صلح بايد رهبران طالبان نيز شرکت داده شوند. رهبران پاکستان با کمک هاي مخفي خود به طالبان و دروغ هاي علني خويش آن ها را به يک واقعيت سياسي تبديل نمود وامريکا

نیز مشروعیت آن ها را پذیرفت. در عین زمان خانم رافایل با بیانیه هاي خود واضح مي ساخت که وزارت خارجة امریکا مخالف راه حل نظامي به نفع طالبان و یا "مسعود" است.

رافایل به کابل، قندهار و اسلام آباد در 19 اپریل 1996 سفر نمود. در پایتخت پشتون ها (قندهار) یکي از رهبران طالبان به او گفت: "به رئیس جمهور کلنتن و غرب بگو که ما مردمان خوبي هستیم." خانم رافایل و "تام سایمن" بعداً نوشتند که پیام ساده آن ها نشان مي داد که آن ها نسبت به گذشته پخته ترشده بودند.

رافایل و سفیر "سایمن" به غلط باور نموده بودند که حکومت پاکستان و نظامیان آن کشور با یک دیگر توافق نموده بودند تا سیاست خویش در مورد افغانستان را با دید وسیع تري پیریزي کنند. مثل گذشته "خانم بوتو" به رافایل دروغ گفته دادن کمک تسلیحاتي به طالبان را انکار نمود و گفت: "تنها آنها کمک هاي کوچک بشري از سوي آن کشور بدست آورده اند".

خانم رافایل تمایلات دشمنانة پاکستان نسبت به "مسعود" را با خود به کابل برد. مسعود، دید گاه خود از داشتن یک دموکراسي در افغانستان را به او تشریح کرد، اما سفیر "سایمن" طي راپوري به واشنگتن خوش بیني هاي مسعود را رد نموده موضع گیري مسعود در حق به جانب بودن دولت کابل را محکوم کرد. ازسوي دیگر مسعود و همکارانش از آنچه آن ها را لکچر هاي رافایل مي خواندند مایوس شدند. یک افسر استخباراتي مسعود مي گوید: "رافایل افغانستان را محلي بي امني مي دانست که امنیت پاکستان را به مخاطره انداخته بود." مسعود و استخبارات او به این تشویش افتاده بودند که سي.آي.اي به صورت مخفي با آي.اس.آي دست خویش را یکي نموده تا کابل را از آنها براي طالبان گرفته زمینه را براي عملي کردن پروژة یونیکال مساعد نماید. حکومت کابل با شرکت رقیب یونیکال، (بریدارس) موافقت نامه اي امضاء نمود و مبلغ یک میلیون دالر را در یک حساب بانکي نیویارک دریافت کرد.آن ها مي ترسیدند که بر آن ها مهر دشمني با یونیکال زده شدود که مرادف با دشمني با امریکا خواهد بود.

واقعیت این است که در واشنگتن افغانستان آن قدر مهم نبود که علیه آن دسیسه اي صورت بگیرد. پس از یک دهه عملیات مخفي سي آي اي در دوران تجاوز شوروي در افغانستان بسیاري از افغان ها را به این باور رسانده بود که دست سي.آي.اي در امور کشور شان دخیل است.

رافایل و همکاران او در بارة همکاري سي.آي.اي با یونیکال مطالب زیادي شنیدند. آنها وادار شدند تا از سي آي اي در این زمینه تو ضیح بخواهند. سي.آي.اي به آن ها اطمینان داد که در این کارها دخالت ندارد.

خانم رافایل در بارة اثرات منفي یک افغانستان بي ثبات به صلح جهاني نسبت به هر مامور دیگر امریکا بیشتر حرف مي زد. او مي گفت: "افغانستان به محل قاچاق مواد مخدر، جنایت و وقایع تروریستي تبدیل شده است که امنیت پاکستان و آسیاي میانه را به خطر انداخته اثرات ناگوار آن حتا به روسیه و اروپا خواهد رسید." او مي گفت روش سخت گیرانة طالبان با دید اعتدالي جامعة افغاني سازگار نیست و با گذشت زمان وضع به سود اسلام معتدل تغییر خواهد کرد، اما بیانات و سیاست هاي او با دید گاه تنگ منافع تجارتي شکل گرفته بود. او در دوران سفر خود به کابل گفت که امریکا نگران آن است که فرصت هاي اقتصادي از دست افغان ها برود و در پاکستان گفت: "پروژة خط لوله یونیکال براي ترکمنستان، پاکستان و افغانستان مفید است".

بعد از سال ها فاصله گیري و عدم توجه سیاست امریکا در قالب منافع شرکت هاي تجارتي عرض وجود نموده بود. چون امریکا در مورد افغانستان سیاست مشخص نداشت، وزارت خارجة امریکا سیاست یونیکال را از آن خود ساخته بود. خوبي هاي پروژة یونیکال هرچه بود، اما همین که به آن در سال 1996 اهمیت زیاد داده شد، باعث گردید، تا به سیاست امریکا که یک قدرت جهاني بود، از دید منافع یک شرکت نفتي نگریسته شود. گذشت و اغماض علني امریکا در بارة طالبان با اهداف مالي یک شرکت نفتي مرتبط دانسته مي شد، تا آن زمان یک ونیم میلیون افغان در جنگ با شوروي کشته شده بودند؛ افغانستان به خرابه تبدیل شده وپر از ماین بود. عمر متوسط افغان ها به 46 سال پایین آمده بود. در جدول انکشاف بشري ملل متحد افغانستان از جملة 175 کشور در ردیف یک صدوهفتادو سوم قرار گرفته بود. با این همه چند مامور امریکایي مي گفتند تمدید خط لوله، و تشکیل یک مکتب تخنیکي منجر به بازگشت صلح دراین کشور خواهد شد.

براي افغان ها مسألة اساسي دربازگشت بن لادن تقویة نیروي نظامي طالبان بود. براي بیش از یک دهه کلید تصاحب قدرت در افغانستان ، دست یابي به پول و سلاح از خارج، مخصوصاً از پاکستان بود. در این رابطه نیز وضع در حال تغییر بود.

"بي نظیر بوتو" در شوراي امنیت ملي خویش چگونگي رابطه با طالبان را مورد بحث قرار مي داد. تا بهار 1996 او در برابر تقاضاهاي مکرر آي.اس.آي براي کمک نا محدود پاکستان به طالبان تسلیم شد. این در حالي بود که طالبان نیرومند شده مناطق بیشتري را تحت کنترول خود مي آوردند. حکومت ملکي پاکستان امیدوار وار بود تا یک کنفرانس صلح به شرکت همه گروه ها تحت نظر ملل متحد دایر گردد. بوتو مي گوید رئیس آي اس آي "نسیم رعنا" و برگد هاي آن سازمان از او خواستند تا طالبان را

در تلاش شان به خاطر تصرف کابل تمویل و تسلیح نماید. آن ها به بوتو گفتند اگر طالبان کابل را تصرف نمایند ، یک حکومت پشتون و وفادار به پاکستان در افغانستان برقرار خواهد شد. این چیزي بود که "جنرال ضیاء" خواب آن را مي دید.

بوتو با این پیشنهاد مخالفت کرد. او مي ترسید که پیروزي طالبان باعث برانگیخته شدن احساسات تندروانه در آسیاي میانه شود و این کار به پلان تجارتي اي که او در سر داشت مشکل ایجاد مي کرد. به نظر او با استفاده ازنیروي طالبان باید براي یک راه حل صلح آمیز تلاش شود که در آن مسعود و رهبران اقلیت قومي دیگر که با آسیاي میانه مشترکات زیاد داشتند، نیز شرکت داشته باشند.

بوتو از قوماندانان نیروهاي زمیني آن کشور "جهانیگر کرامت" که شخصي با اندیشه هاي لائیک بود طالب کمک شد. جلسة کابینة جنگ پاکستان تشکیل شد و در آن قوماندانان قواي زمیني، بحري و هوایي پاکستان شرکت نمودند. آنها همه از طرح بوتو به خاطر آوردن صلح تحت نظر ملل متحد پشتیباني کردند. لیکن آي.اس.آي در موضع خود اصرار مي نمود .

چنین معلوم مي شد که آي.اس.آي مي خواست طالبان را به سوي کابل سوق دهد بدون اینکه به خانم بوتو چیزي بگوید. معلوم نیست که آي.اس.آي دستور "جنرال کرامت" را نادیده مي گرفت ویا اینکه "جنرال کرامت" و فرماندهان دیگر نظامي پاکستان به صورت خصوصي به آن سازمان چراغ سبز نشان مي دادند. در تمام این زمان خانم بوتو به گفتن دروغ به مامورین امریکایي در مورد نوع و پیمانة کمک پاکستان به طالبان ادامه مي داد.

سفیر امریکا در پاکستان تام "سایمن" با نزدیک شدن طالبان به دروازه هاي کابل در اواخر بهار و اوایل تابستان 1996 به صورت مکرر با جهانگیر کرامت و فرماندهان دیگر پاکستان ملاقات مي نمود. سایمن چنین برداشت نمود که سیر حوادث در افغانستان اردوي پاکستان را در حصار خود گرفته بود، حوادثي که در اثر سیاست خود اردو به وجود آمده بود.

صاحب منصبان پنجابي با اندیشه هاي غیر دیني به طالبان نظر خوش نداشتند، زیرا فکر مي کردند این گروه زمینة جنگ بي پایان را فراهم می آورد که باعث به تحلیل رفتن امکانات پاکستان و تضعیف نیروي این کشور خواهد شد. با آنهم، این صاحب منصبان به سایمن گفتند که به نظر آن ها راه دیگري به جز پشتیباني از طالبان براي این کشور وجود ندارد.

سقوط کابل سریع بود "بن لادن"، شیخ ثروتمند سعودي، در تسریع سقوط آن نقش داشت. نیروهاي طالبان در ماه اگست 1996 یک حملة ناگهاني را علیه شوراي جلال آباد به راه انداختند. "حاجي قدیر" و اعضاي دیگر شورا که از بازگشت "بن لادن" استقبال کرده بودند، به پاکستان فرار نمودند و طالبان، کنترول منطقه را بدست گرفتند. بن لادن پس از سقوط جلال آباد در میان طالبان زنده گي مي کرد.

بن لادن براي طالبان سه میلیون دالر داد، تا به وسیلة آن قوماندانان باقیماندة میان جلال آباد و کابل را خریداري نمایند. طالبان شاید از دوستان دیگر خود در خلیج، تاجران، شرکت هاي حمل و نقل، از تجارت هیروئین و استخبارات پاکستان براي این منظور پول بدست آورده باشند.

"بن لادن" اولین تابستان خود بعد از بازگشت از سودان را در نوشتن فتواي طولاني علیه کساني سپري نمود که او را به ترک سودان وادار نموده بودند. فتواي بن لادن در بارة دشمناني بود که سرزمین مقدس (مکه و مدینه) را اشغال نموده بودند. درین فتوا دولت سعودي به صفت یک اجنت یهود و نصارا خوانده شده بود.

بن لادن درین فتوا، به تعقیب خود در پاکستان سودان و افغانستان اعتراض نمود و پناه گاه جدید خود را خراسان خواند. این اشاره به امپراطوري اسلامي یي بود که زماني بر آسیاي میانه و افغانستان حکومت مي کرد.

بن لادن زماني فتواي خود را به روزنامه هاي لندن فکس نمود، که طالبان در کاروان ها با موترهاي دوسیتة جاپاني به سرعت به سوي کابل پیش مي رفتند.

"مسعود" بعد از آن کابل را از دست داد که او به آخرین اتحاد با دشمن سابقش "گلبدین حکمتیار" دست زد. "حکمتیار" به درستي پي برده بود که آي.اس.آي او را رها کرده از طالبان پشتیباني مي نماید.به "مسعود" رو آورد. مسعود نیز چارة جز نزدیکي با او را نداشت. گرچه نیروهاي حکمتیار قابل اعتبار نبودند، اما آن ها جناح شرق کابل را در اختیار داشت و طالبان را در این محاذ از پایتخت دور نگهداشته بودند، اما "حکمتیار" از "مسعود" مي خواست، تا نیروهاي خود را از کابل خارج نموده بر طالبان حمله نماید .

مسعود بعداً گفت حکمتیار شکایت مي کرد که با او همکاري نشده و دولت با شدت لازم علیه طالبان نمي جنگید. "استاد رباني" مي گفت: "حکمتیار شاید راست بگوید" مسعود اکنون نیروهایش را به جائي سوق داده بود که به آن آشنایي نداشت. همکاران او

با استفاده از نقشه به جنگ طالبان مي رفتند. مسعود بعداً گفت که او نيروهاي خود را به خارج از کابل ارسال نمود بدون آنکه توجه لازم به خط دفاعي کابل نمايد.

سروبي که حيثيت دروازة شرقي کابل را داشت روز 25 سپتمبر به دست طالبان سقوط کرد. نيروهاي محلي حکمتيار خود را به طالبان فروخت و از جنگ خودداري کردند.

طالبان در جنگ متحرک با استفاده از موترهاي "پک اپ" جاپاني که ماشين دارهاي قوي بالاي آن ها نصب شده بود مهارت زيادي پيدا کرده بودند. آن ها به سرعت از تنگه هاي شرقي گذشتند و به زمين هاي هموار در حومة کابل رسيدند. هليکوپتر ها و جيت هاي مسعود نتوانستند از پيشرفت آن ها جلوگيري نمايند. مسعود روز 26 سپتمبر به شوراي فرماندهان خود گفت: "کابل را تخليه کنند." آن ها هر قدر که مي توانستند تانک ها و زره پوش ها را به سوي درة پنجشير عقب کشيدند.

روز ديگر، طالبان به شهر ريختند. آن ها دستار هاي سياه به سر و سرمه به چشم داشتند. طالبان بدون مقاومت داخل وزارت خانه ها شد و کمپل هاي خود را بر روي دفاتر هموار کرده نشستند. در ظرف يک روز همه دفاتر، پايگاه هاي نظامي و قصرها از سوي جنگجويان پشتون اشغال گرديد.

از زمان پيروزي مجاهدين در اپريل 1992 "نجيب الله" آخرين رئيس دولت دوران کمونيستي در يک مهمانخانة ملل متحد تحت نظارت قرار داشت. رباني و مسعود رئيس پوليس مخفي سابق را محاکمه نه نموده در عين حال حاضر نبودند که او را بگذارند به خارج پناه ببرد.

نجيب در بازداشت خانگی تلويزيون ماهوارة ای مي ديد، وزنه برداري مي کرد و تاريخ "بازي بزرگ" را از انگليسي به پشتو ترجمه مي نمود. او به يک شخص که به ملاقاتش رفته بود گفت: "افغان ها باربار اشتباهات خود را تکرار مي کنند." البته اين اشاره يي بود به عنوان کتابي که او آن را ترجمه مي کرد.

طالبان روز 27 سپتمبر وارد خانة "نجيب" شدند. در وقت ورود آن ها، برادر "نجيب به ملاقات او آمده بود. از معاينة اجساد آن ها که در يک چهارراهي از يک غرفة ترافيک آويزان شده بودند، چنين معلوم مي شد که هردو برادر زير ضربات بوکس و لگد، چوب وسنگ به سختي جان داده بودند. رئيس جمهور سابق افغانستان که وظيفه را با شکنجه مخالفين آغاز کرده بود وبعداً در ميز مذاکرات سياسي مي نشست، بر فراز دار طالبان جان باخت. "ملاعمر" اعلان کرد: "ما او را کشتيم، زيرا او قاتل مردم بود".

فرمان هاي فرمان روايان جديد کابل زير نام فتوا از طريق راديو افغانستان که به نام "راديو صداي شريعت" تغيير نام داده بود صادر مي گرديد. از راديو اعلان شد که کريم و بورس دندان کنار گذاشته شده از مسواک کار گرفته شود. آنها مردم را از کشيدن سگرت، شنيدن موسيقي، آواز خواني، کفتر بازي، کاغذ پران بازي و ديدن تلويزيون منع کردند. به بازرگانان توصيه شد تا از پيچانيدن امتعة خود در کاغذ خودداري کنند تا مبادا نا دانسته کدام نوشته مذهبي مورد استفاده قرار بگيرد. ادارة امر به معروف و نهي از منکر طالبان شعبده بازي و اصلاح سر به شيوة امريکايي را ممنوع اعلان کرد.

رهبران طالبان به زن ها امر نمودند، تا از نظر ها غايب شوند. در اعلامية طالبان در اين مورد آمده بود که همه خواهر ها، تا اعلان بعدي در خانه هاي شان بمانند و برسر کار نيايند. هم چنين طالبان اعلان نمودند که زن ها وقتي به خارج از خانه مي روند روها و تمام بدن خود را بپوشانند. به اثر اين حکم هشت هزار محصل دختر در پوهنتون کابل از رفتن به صنف باز ماندند و به بهمين تعداد معلمان زن نيز وظايف خود را از دست دادند.

هزاران کارمند اناث در دولت که براي خانواده هاي نسبتاً بزرگ خود معاش بدست مي آوردند بيکار شدند. شش هفته بعد از به قدرت رسيدن، طالبان يک سلسله قيود ديگر ی را وضع نمودند که بايد توسط ادارة امر به معروف و نهي از منکر عملي مي شد. در مادة اول اين حکم از تکسي رانان خواسته شده بود که از سوار کردن زن هايي که حجاب درست نداشته باشند، خودداري کنند.

مادة دوازدهم حکم، مي گفت که هر زني که در حال شستن کالا در جوي و دريا ديده شود توسط مامورين امر به معروف و نهي از منکر به خانه اش برگشتانده شود و سر پرست آن ها مورد بازپرس جدي قرار خواهد گرفت.

مادة پانزدهم حکم، خياط ها را از گرفتن اندازة قد اندام زن ها و نمايش مجلات فيشن ممنوع مي ساخت.

وزارت خارجة امريکا در برابر اين اقدامات اعتراض جدي نکرد. ديپلومات هاي امريکايي نمي خواستند موجب ناراحتي فرمانروايان جديد کابل شوند. در پيام محرمي که از واشنگتن به سفارت هاي امريکا ارسال شد، تذکر به عمل آمده بود که امريکا خواهان تماس با رهبران طالبان است .

در این پیام آمده بود که دیپلومات هاي امریکایي به رهبري طالبان این پیام را برسانند که امریکا خواهان داشتن روابط کاري با آن گروه است. هم چنین دیپلومات ها باید در بارۀ پلان هاو سیاست هاي آن گروه معلومات بدست آوردهو رهبري طالبان را از تشویش هاي امریکا در بارۀ ثبات در منطقه، حقوق بشر، مواد مخدر و تروریزم آگاه نمایند.

بن لادن در آخر لستي قرار داشت که موضوعات مورد علاقه امریکا را بیان مي کرد. پیام از رهبري طالبان خواهان پاسخگویي به دو سؤال بود. اول اینکه: "ما از اعلان شما مبني بر بستن کمپ هاي تربیۀ تروریست ها که قبلاً توسط "حکمتیار"، "سیاف" و گروه هاي عرب اداره مي شد، استقبال مي نماییم. در بارۀ وضعیت فعلي این کمپ ها به ما معلومات دهید".

دوم اینکه: "آیا شما از محل زنده گي رهبر افراطي هاي سعودي اسامه بن لادن اطلاع دارید؟ ما قبلاً شنیده بودیم که او در ولایات شرقي زنده گي مي کرد .

به عقیدۀ ما حضور او در افغانستان به نفع کشور شما نیست".

رهبران طالبان به سفارت امریکا در اسلام آباد تلفون نموده گفتند که آنها نمي دانند بن لادن در کجا زنده گي مي کند.

سفیر "تام سایمن" با "ملامحمد غوث" روز 8 نوامبر در سفارت امریکا در اسلام آباد ملاقات نمودند. "ملا غوث" که مانند ملاعمر یک چشم بود، سرپرستي وزارت خارجۀ طالبان را به عهده داشت .

طبق یادداشتي که از طرف یک دیپلومات امریکایي حاضر در مجلس گرفته شده سایمن به ملاغوث گفت مي خواهد چیزهایي براي او در بارۀ امریکا بگوید.

سایمن ادامه داده گفت: "امریکایي ها نسبت به مردمان دیگر در غرب بسیار مذهبي اند. آن ها به اسلام که به سرعت در امریکا در حال گسترش است، احترام زیاد دارند. در امریکا تعداد امریکایي هاي مسلمان نسبت به امریکایي هاي یهود بیشتر است." او گمان مي کرد که این موضوع نظر طالبان را به طرف امریکا جلب خواهد کرد.

سایمن علاوه کرد: "اما امریکایي ها دریافته اند مشکل است بتوان ارادۀ خداوند را درک نمود .

تجربه امریکایي ها نشان مي دهد که کوشش براي تحمیل برداشت یک گروه از دین برگروه هاي دیگر یک کار خطرناک است و اگر این کار با استفاده از نیرو صورت مي گیرد خطرناک تر خواهد بود".

ملا غوث که مودبانه به سخنان سایمن گوش مي داد، گفت: "طالبان براي دستیابي به صلح تلاش مي کنند، ولي به خواسته هاي دشمنان شان، مخصوصاً مسعود و جبهۀ شمال، تن نخواهند داد".

در همین ماه "روبن رافایل" سیاست امریکا در برابر طالبان را در اجلاس بستۀ شوراي امنیت ملل متحد در شهر نیویارک چنین شرح داد: "به خاطر صلح، همه کشور ها باید با طالبان تماس بر قرار کنند. طالبان بیش از دو ثلث خاک افغانستان را تحت کنترول خود دارند؛ آن ها افغان اند، آن ها مردمان بومي اند، و آن ها نشان داده اند که شــانس باقي ماندن را دارند. دلیل موفقیت آن ها این است که اکثریت افغان ها، مخصوصاً پشتــون هـا، نظم نسبي یي را که توسط طالبان آورده شده، بر هرج و مرج حاکم بر افغانستان ترجـیح مي دهند .

گرچه این صلح و ثبات نسبي با بعضي از محدودیت اجتماعي همراه بوده است".

رافایل علاوه کرد: "طالبان اکنون یک واقعیت بین المللي اند. به نفع افغانستان و هیچ کدام ما نخواهد بود که آن ها را تجرید کنیم".

فصل بیستم

"ما این ستنگر ها را براي خود نگهمیداریم"

سفر "گیري شرون" رئیس بخش اسلام آباد سي آي اي به کابل در سپتامبر 1996 و صحبت او با "احمدشاه مسعود" در مورد خریداري راکت هاي ستنگر اولین اقدام مستقیم سي.آي.اي در افغانستان بعد از چهار سال بود.

سي.آي.اي سه پروگرام را روي دست داشت که براي "شرون" و مامورین او بودجه تهیه مي کرد. تشکیل دفتر خاص براي تعقیب "بن لادن" در اوایل 1996 یکي از این پروژه ها بود که در بارۀ فعالیت هاي بن لادن اطلاعات جمع مي کرد. تسلیمي یک عضو القاعده به نام "جمال الفضل" به سي.آي.اي در اواخر سال 1996 نشان داد که چگونه سي.آي.اي توانایي هاي بن لادن را دست کم گرفته بود .

"فضل" افشا کرد "بن لادن" چندین حملۀ تروریستي را سازمان داده و در پي آن است، تا حمله بر اهداف دیگري را نیز سازماندهي کند. دفتر بن لادن به کمک اسلام آباد ضرورت داشت. شرون و دفتر سي.آي.اي در اسلام آباد با آي.اس.اي رابطه داشت و آي.اس.آي رابطه چند جانبه را به سازمان القاعده برقرار نموده بود. شرون با "احمدشاه مسعود" نیز باب مذاکره را باز نمود.

از سوي دیگر بخش مبارزه با تروریزم سي.آي.اي یک هسته را براي جستجوي "ایمل کانسي" که در سال 1993 یک افسر سي.آي.اي را در امریکا کشته بود فعال نگهداشته بود. هستۀ کانسي به دفتر سي.آي.اي در اسلام آباد بودجه مي داد تا به استخدام اجنت به خاطر کسب اطلاعات بپردازد که بعضي از این اجنت ها افغان بودند، اما پول دار ترین پروژه، پروژۀ خرید راکت هاي ستنگر بود. این پروژه زمینهٔ پرواز "گیري شرون" را به کابل مهیا ساخت. تا اشغال کابل توسط طالبان از 2300 راکت ستنگر که سي.آي.اي در بین افغان ها توزیع نموده بود 600 فیر آن لادرک بود. براي خرید و فروش این نوع راکت ها در سر تاسر آسیا و شرق میانه بازارهایي وجود داشت. ایراني ها هر تعداد ستنگري که به دست مي آوردند خریداري مي کردند. طبق تخمین سي.آي.اي، ایران 100 فیر راکت ستنگر را بدست آورده بود. بقیۀ ستنگرها در افغانستان قرار داشت.

بسیاري از فرماندهان به خوبي درک کرده بودند که نگهداري یک دسته از این راکت ها سرمایۀ خوبي براي آن ها نسبت به نگهداري پول نقد رایج در کشور بود. سي آي اي به واسطۀ دلالان به این قوماندانان پیشنهاد کرد که نه تنها آن ها سرگلوله هاي این راکت را مي خرند، بل حاضر اند میلي را که از آن راکت فیر مي شود نیز خریداري نمایند. قیمت یک فیر راکت ستنگر از 70.000 به 150.000 دالر بالا رفت .

سي.آي.اي از همه دوستان خود در شرق میانه طالب کمک شد. "احمد بدیب" معاون "ترکي الفیصل" به سومالیا پروازکرد، تا راکت هایي باخود بیاورد که از افغانستان به افریقا قاچاق شده بود، اما اکثریت فعالیت ها از اسلام آباد، جایي که ستنگر ها توزیع شده بود، سازمان مي یافت.

سي.آي.اي تا سال 1996 یک طیارۀ "بي-200" پروانه دار را در اسلام آباد نگهمیداشت، تا ستنگر هاي بازخرید شده را به آنجا ببرد. وقتي تعداد زیاد ستنگر جمع مي شد یک طیارۀ نظامي بزرگ آن ها را به امریکا منتقل مي نمود..

بعد از سقوط کابل بدست طالبان سي.آي.اي خواست مستقیماً باطالبان در مورد بازخرید ستنگر وارد مذاکره شود. به سي.آي.اي اطلاع داده شد که طالبان 53 فیر راکت ستنگر را در اختیار داشتند. "گیري شرون" در اوایل سال 1997 از واشنگتن خواهان اجازۀ رفتن به قندهار شد، تا در مورد خرید راکت هاي ستنگر با سران طالبان صحبت کند. واشنگتن به او اجازۀ سفر را داد. شرون با شوراي طالبان در قندهار تماس برقرار نمود و اجازۀ سفر خواست. شوراي قندهار گفت: "سفر هیئت امریکایي به قندهار را اجازه مي دهد." اگر به نرخ روز معامله صورت مي گرفت، فروش ستنگر ها به طالبان 5 تا هشت میلیون دالر نقد مي آورد. این بالا تر از رقمیست که آن ها قبل از آغاز حمله برکابل از بن لادن بدست آوردند، تا خزان 1996 واضح نبود که امریکا طالبان را دوست مي شمارد و یا دشمن. در هفته هاي پس از اشغال کابل توسط طالبان مامورین میان رتبۀ وزارت خارجۀ امریکا اعلامیه هاي متفاوتي را پخش مي کردند. بعضي از این بیانیه ها به طرفداري طالبان بود و بعضي از آنها کارهاي طالبان را به نظر شک مي دیدند. از مطالعۀ این بیانیه ها موضع اصلي دولت امریکا واضح شده نمي توانست. دیپلومات هاي امریکایي در اسلام آباد ابراز نظر مي کردند که تصرف کابل توسط طالبان در راه بازگشت یک حکومت مرکزي نیرومند به افغانستان مفید خواهد بود.. طالبان که از آوازۀ کمک امریکا به خود تشویش پیدا کرده بودند و نمي خواستند به صفت یک گروه وابسته به امریکا شناخته شوند، از پذیرش یک هیئت میان رتبۀ وزارت خارجۀ امریکا در کابل خودداري کردند. رئیس هیئت امریکایي که توسط طالبان پذیرفته نشده بود، اعلان کرد: "طالبان از امریکا کمک دریافت نکرده و امریکا براي آن ها کمک نداده و نخواهد داد." نمایندۀ امریکا در ملل متحد خانم "مادلین البرایت" فرامین صادره از سوي طالبان را در بارۀ اعمال محدودیت ها بر آزادي

هاي مردم محکوم نموده گفت نمي توان از آن ها دفاع کرد و يا آن ها را توجيه نمود، اما سه هفته بعد از اظهارات خانم "البرايت"، خانم "روبن رافايل" به شوراي امنيت ملل متحد گفت: " منزوي ساختن طالبان به نفع کسي نيست." معلوم نيست کدام يک از اين مامورين وزارت خارجة امريکا نظريات شخصي خود را تبارز مي دادند و کدام يک از موضع دولت امريکا صحبت مي نمودند. دعوت خانم رافايل براي تماس با طالبان در خارج از ادارة "کلنتن" توجه بعضي ها را به همکاري با آن ها جلب کرد که يکي از آن ها شرکت يونيکال بود. "مارتي ملر" و همکارانش در يونيکال اميدوار بودند که تصرف کابل توسط طالبان مذاکره برسر خط لوله را سرعت خواهد بخشيد. بعد از چند هفته از تصرف کابل توسط طالبان، يونيکال يک شرکت جديد را براي تمويل پروژة خط لوله بوجود آورد، يک بورد مشورتي را تشکيل داد که در آن متخصصين با نفوذ امريکايي در امور آسياي ميانه و آسياي جنوبي عضويت داشتند و دفتر جديدي را در مرکز قدرت طالبان در قندهار باز نمود. "مارتي ملر" اعلان مي کرد که در سياست داخلي افغان ها کاملاً بيطرف است، اما معلوم بود که پيروزي نظامي طالبان تعداد طرف هايي را که يونيکال بايد با آن ها مذاکره مي کرد، کم مي نمود که اين انکشاف مورد پسند يونيکال بود.

جمهوري خواهان و متخصصين کانگره نيز نظر مي دادند که به طالبان فرصت داده شود. "زلمي خليلزاد" نوشت" "وقت آن رسيده است که امريکا بار ديگر خود را در قضية افغانستان دخيل سازد. او که يک امريکايي افغاني الاصل ب و يکي از متخصصين دولت امريکا در امور منطقه به حساب مي آيد، او علاوه نمود: "طالبان اسلام ضد امريکايي به شيوة ايران را عملي نمي کنند، نظام آن ها به نوع حکومت در عربستان سعودي نزديک تر است." اين استدلال انسان را به ياد نگرش امريکايي ها از حرکت هاي اسلام مي اندازد. عربستان سعودي محافظه کار با تقوا و در عين حال ماجرا جو نبود در حاليکه ايران يک نيروي فعال، انقلابي و متشدد مي باشد. چون طالبان پيرو مذهب سني بودند آن ها با ايران و مذهب شيعه مخالف بوده و اين مطلب آنها را متحد امريکا مي ساخت. بعد از نشر اين مقاله، يونيملل از "خليلزاد" دعوت نمود، تا به حيث عضو مجلس مشورتي يونيکال کار کند. "رابرت اوکلي" سفير قبلي امريکا در پاکستان نيز به عضويت در اين شورا دعوت گرديد.

در حاليکه بحث روي اتخاذ سياست در بارة طالبان در امريکا ادامه داشت، گيري شرون رئيس ستيشن سي.آي.اي در اسلام آباد با يک تيم از ديپلومات هاي سفارت امريکا در اسلام آباد در فبروري 1997 توسط پرواز طيارة ملل متحد به قندهار رفتند. از ميدان هوايى تا شهر قندهار آنها از نزديک فارم دولتي "ترنک" و قريه هاي ديگر گذشتند. در حا ليکه آن ها را گارد هاي مسلح طالبان همراهي مي نمودند. خانة "ملاعمر" در يک تعمير نسبتاً خوب در بازار و در نزديکي دانشگاه قندهار قرار داشت. طالبان دانشگاه قندهار را به مدرسه تبديل کرده بودند. طالبان در بازار مرکزي شهر تلويزيون ها و راديو ها را از درخت ها آويخته بودند که گوئي آن را به دار زده باشند. گيري و رفقايش مهمان خانة ملل متحد را که برق داشت و در آنجا کوکاکولا در قطي هاي فلزي به فروش مي رسيد براي گذشتاندن شب انتخاب نمودند. اين محل کوچک براي زنده گي خارجي ها بود. آن ها به طالبان تماس گرفت، تا وقت ملاقات براي شان داده شود. "ملاعمر" از ملاقات با آن ها به خاطر اينکه مسلمان نبودند خودداري نمود. در عوض قرار شد، تا آنها با والي قندهار و يک مشاور نزديک ملاعمر بنام "ملا وکيل احمد متوکل" ملاقات نمايند.

روز ديگر آن ها را به ولايت قندهار برد ند.از وضعيت تعمير معلوم مي شد که طالبان در بارة کنده کاري و کاشي کاري سقف تعمير که به شيوة ايراني تزئيي شده بود علاقة چنداني نداشتند. آن ها در تعمير مذکور ماين و مهمات ديگر ذخيره کرده و ستنگر ها را در يک اتاق قفل شده نگه مي داشتند. گيري شرون دريک جلسه شرکت کرد که در آن در بارة مسائل مهاجرين و کمک ها صحبت شد، چندين تن از متنفذين محلي برسر ميز در طرف طالبان قرار داشتند.

هيچ يک از طالبان بوت و يا چپلي به پا نداشتند. آن ها بصورت مداوم به پاهاي خود دست مي زدند و اين کار آنها باعث ناراحتي امريکايي ها ميشد، ولي آن ها چارة ای جر تحمل آن نداشتند .

والي قندهار "ملاحسن آخوند" نام داشت. او دريکي از مدارس کويته درس خوانده و در گذشته با نيروهاي شوروي در ارزگان جنگيده بود. "ملا حسن" در جنگ با شوروي نوک يک انگشت دست و يک پاي خود را از دست داده بود. براي او يک پاي مصنوعي داده بودند که داراي يک فنر و يک قيد بود. ملا حسن در اثناي مذاکرات پاي مصنوعي خود با صداي خشن فنر از جايش مي کشيد و بعداً آن را به جايش به آرامي داخل مي کرد. او اين کار را چندين بار تکرار نمود.

گيري شرون بعداً به تنهايي با "ملاحسن" و "ملا وکيل احمد متوکل" ملاقات نمود. او توسط يک ترجمان به آن ها معلومات داد که چگونه وری پروژة باز خريد ستنگر کار مي کرد. او گفت: "ايالات متحدة امريکا خوش خواهد شد که اگر طالبان ستنگر هاي در دست داشته خود را در بدل پول نقد به آن ها بفروشند. پول مناسبي در بدل ستنگر ها پرداخت خواهد شد. "شرون" گفت: "يکي از اهداف باز خريد ستنگر ها اين است که آن ها بدست ايراني ها نيفتند".

ملاحسن و وکيل احمد متوکل گفتند آن ها علاقه يي به فروش ستنگر هاي خود ندارند. آن ها به اين راکت ها در آينده ضرورت پيدا خواهند کرد. "ما آنها را براي خود نگهميداريم، تا آن ها را عليه ايران به کار ببريم." آن ها گفتند وظيفة اولي آن ها از بين بردن "مسعود" و گروه هاي ائتلاف در شمال افغانستان است. بعد از آن، آنها حتماً با ايران وارد جنگ خواهند شد. آن ها به راکت

ها ضرورت خواهند داشت تا جت ها وهليکوپتر هاي ايراني را توسط آنها سقوط دهند. آن ها گفتند: "امريکا از خطر ايران به کلي باخبر است." گيري شرون با دست خالي به اسلام آباد برگشت.

بن لادن در حال انتقال مرکز فرماندهي خود به سوي قندهار پايتخت روحاني طالبان بود .

در نومبر 1996 خبرنگار فلسطيني بنام "عبدالحاري الاتوان" او را در يک مغاره در خارج از قندهار ملاقات نمود. بن لادن يک کمپيوتر و چند جلد کتاب در دفترش داشت. او به "اتوان" گفت: "به خاطري به افغانستان آمد که تمام جهان اسلام براي يک مسلمان وطن است." لادن گفت: "او امريکا را دشمن خود مي داند." اوعلاوه کرد که عمليات عليه امريکايي ها در رياض و ظهران چيز قابل تمجيدي است ، زيرا حمله عليه دزدها صورت گرفته بود. او گفت: "من ده سال عليه شوروي ها جنگيده ام و فکر مي کنم جنگ با امريکايي ها نسبتاً آسان خواهد بود و تصميم ما برآن است، که جنگ را تا رفتن به ملاقات با خدا ادامه دهيم".

در آن زمستان بن لادن خواست، تا با استفاده از مطبوعات براي خود شهرت جهاني بدست بياورد. او مي خواست به مخاطبين خود در جهان عرب بفهماند که تبعيد او به افغانستان سبب انزواي وي نشده است. به خاطر جلب توجه فلسطيني ها او کمک امريکا به اسرائيل را محکوم کرد، اما در مقايسه با عرب هاي ديگري که با آن ها مصاحبه شد درين مورد تاکيد زياد نکرد. براي جلب توجه سعودي ها، بن لادن خاندان شاهي سعودي را به خاطر آغشته گي آن به فساد، عدم تطبيق شريعت اسلام به صورت درست و اجازهٔ استقرار عساکر امريکايي درخاک آن کشور مورد انتقاد قرار داد. براي اولين بار او حاضر شد که با رسانه هاي جمعي يي که به زبان انگليسي نشرات مي کردند، مصاحبه کند، تا نظريات خود را به گوش انگليسي زبانان برساند .

بن لادن در حالاتي مي کوشيد جملات خود را به ذوق شنونده هاي خود عيار کند، و دراوقات ديگر از متون کتب ديني استفاده مي کرد. او مي گفت مي خواهد با زور اسلحه نيروهاي صليبي را از سرزمين هاي مسلمانان، به خصوص عربستان سعودي، اخراج کند. او به تلويزيون امريکائي سي.ان.ان گفت: "تمرکز فعلي جهاد وي عليه اشغال گران امريکايي در عربستان سعودي است".

هم زمان با بالابردن شهرت خود از طريق مطبوعات، بن لادن خواست، تا با "ملاعمر" نيز روابط خود را نزديک تر سازد. در زمستان گرم آن سال در قندهار او طرز تفکر ملاعمر و پلان هاي بازسازي رهبر طالبان را ستود و گفت که او مي خواهد در عملي کردن اين پروژه ها که شهر روحاني پشتون ها را مانند ايمان و ارادهٔ طالبان نيرو مند مي سازد، همکاري نمايد. استخبارات پاکستان ممکن است بن لادن را به طالبان معرفي کرده باشد. آي.اس.آي از کمپ هاي تربيوي تحت ادارهٔ بن لادن در آموزش جنگجويان کشميري استفاده ميکرد. طبق اظهار يک افسر سي.آي.اي، افراد آي.اس.آي لين دواني خانهٔ بن لادن در قندهار را انجام داد، تا از عدم نصب وسايل استراق سمع اطمينان حاصل شود. استخبارات پاکستان به ژورنالست هايي که از طرف بن لادن خواسته مي شدند، اجازه عبور از مرز را صادر مي کرد. براي آي.اس.آي و طالبان بن لادن يک متحد مشکل آفرين و در عين حال مفيد بود .

انتقادات مکرر بن لادن از عربستان سعودي باعث آزرده گي دولت سعودي مي گرديد که با پاکستان دوستي داشت، اما پس از تصرف کابل توسط طالبان، "شهزاده ترکي" به طالبان گفت که دولت سعودي به خاطر پناه دادن طالبان به بن لادن با آن مخالفت نمي کند. شهزاده ترکي مي گويد که پس از تصرف کابل طالبان به رياض پيام فرستاده پرسيدند که آيا رياض خواهان تحويل گرفتن اسامه است و يا به او اجازه مي دهند در افغانستان بماند؟ اما خانوادهٔ شاهي سعودي فکر مي کرد بودن او در افغانستان بهتر است تا زنداني شدن او در درعربستان. درصورت محبوسيت بن لادن در عربستان بيم آن مي رفت که مخالفين خانوادهٔ شاهي به اطراف او جمع شوند.

سعودي ها شواهد کافي براي محاکمهٔ بن لادن داشتند. دولت سعودي چهار تن از پيروان بن لادن را به خاطر سهمگيري شان در عمليات تروريستي در شهر رياض اعدام نمود، اما سعودي ها حاضر نبودند که خطر احتمالي محاکمه و يا کشته شدن بن لادن را قبول نمايند.

شهزاده ترکي مي گويد دولت سعودي به طالبان گفت: "چون شما قبلاً به بن لادن پناه داده ايد، به او اجازه ندهيد به کاري عليه سعودي دست بزند و چيزي عليه آن کشور بگويد: "ترکي مي گويد طالبان متعهد شدند تا جلو بدگويي بن لادن عليه سعودي را بگيرند. بن لادن پلان ديگري در سر داشت. او مي خواست طالبان را هم عقيده خويش بنمايد.

"احمدشاه مسعود" و اردوي شکست خوردهٔ او از کابل به درهٔ پنجشير در موسم سرما عقب نشيني نمودند. آنها اين نوع مشکلات را قبلاً ديده بودند و وضعيت آنها در دهة 80، در زمان مقابله با روس ها، بدتر از اين بود، اما از دست دادن پايتخت ضربهٔ بسيار بزرگي براي آنها محسوب مي شد. "مسعود" استاد "رباني" را ملامت مي کرد که در ايجاد ائتلاف با گروه هاى سياسي کاري نکرد، در حاليکه خود او در مسائل امنيتي و جنگ بيش از حد مصروف بود. قوت هاي "مسعود" به آهستگي نيروي خود

را باز یافتند. آن ها مي دانستند كه جنگي طولاني را در پيش دارندو دشمن آن ها مليشياي پشتون اند كه اگر به آن ها تسليم شوند، نابود شان خواهند كرد.

مسعود راه مذاكره با طالبان را باز گذاشت، ولي تلاش او در زمستان این بود تا ابتكار ميدان جنگ را بدست بگيرد. او لحظة ای هم در فكر ازدست دادن افغانستان نبود. در ظرف چند هفته او سران گروه هاي مسلح شمال را جمع كرد و اتحادي را زير نام جبهة متحد براي نجات افغانستان تشكيل داد. در سال هاي اخير در كابل "احمدشاه مسعود"، تا حدي منزوي شده بود كه. نسبت به هر وقت ديگر او و مشاورينش ضرورت به كمک خارجي را احساس مي نمودند. اعلان طالبان كه خواهان آزادي آسياي ميانه اند، روسيه، ازبكستان و تاجكستان را به خطر مواجه كرد. مسعود بعضي از مامورين استخباراتي و سياسي مورد اعتماد خود را به خارج فرستاد، تا با پشتيبانان احتمالي تماس برقرار كنند. مسعود خود را سپري در برابر خطر گروه هاي افراطي معرفي مي نمود. مسعود مذاكره را با روس ها در مورد دستيابي بر سلاح و مهمات و اجازة استفاده از ميدان هاي هوايي در آسياي ميانه آغاز نمود. در همين وقت بود كه ماسكو به ارسال 28000 عسكر به آسياي ميانه به خاطر مقابله با خطر شورش هاي افراطي ها كه از طالبان الهام مي گرفتند، اقدام نمود. ايران به مسعود وعدة كمک تسليحاتي، مالي و بشري داد. هند كه همواره در پي كمک دشمنان پاكستان است، يک منبع ديگر درآمد براي مسعود گرديد. مسعود از فروش زمرد و لاجورد نيز پول بدست مي آورد. با استفاده ازين پول ها و مواد جنگي، مسعود با ارسال فعالين خود از پنجشير و تالقان به نقاط مختلف كشور به تنظيم وتجهيز قوت هاي مسلح دست زد. او به پيروان خود مي گفت: "طالبان با گذشت زمان آسيب پذير خواهند شد." مسعود فكر مي كرد اگر پشتونها درک كنند كه طالبان در پي برقراري يک نظام خودكامه اند، در برابر شان مقاومت خواهند كرد. يک افسر امنيتي مسعود مي گويد با گذشت هر روز مجاهدين پنجشيري مسعود به خود اعتماد بيشتر پيدا نموده و معتقد مي شدند مي توانند در برابر طالبان ايستاده گي نمايند.

مسعود و همكاران او در مورد ايالات متحده بسيار بدگمان بودند. براي آن ها مشكل بود باور كنند دامنة كمک پاكستان در تصرف كابل بدون تاييد مخفي امريكا صورت گرفته باشد. مسعود اتباع پاكستاني را در جنگ هاي اطراف كابل دستگير كرده بود. در عين زمان پروژة خط لولة يونيكال در هاله اي از ابهام پيچيده شده بود. آنها مي پرسيدند امريكايي ها چه موقفي دارند؟ حلقة داخلي همكاران مسعود موضع امريكا را به صورت مفصل مورد بحث قرار می دادند اما جواب قانع كننده اي برايش نمي يافتند.

واگر به آن ها حقيقت گفته مي شد، شايد آن را باور نمي كردند. حتا درين مرحله دولت و ارگان هاي امنيتي امريكا از دامنة دخالت پاكستان در افغانستان معلومات كافي در دست نداشتند. البته علت آن عدم علاقه به قضيه و تنبلي بود. در ماه دسمبر1996 پيامي از سوي سفارت امريكا در اسلام آباد به وزارت خارجة آن كشور ا ارسال شد كه در آن آمده بود استخبارات پاكستان به صورت مخفي پول نقد، سلاح، مهمات و مشاورين براي طالبان فراهم نموده و افسران نظامي آن كشور در پهلوي داوطلبان پاكستان در جنگ عليه مخالفين طالبان مصروف اند. در راپور آمده بود: "ما معلومات موثق در بارة وسعت و جاي آغاز كمک هاي پاكستان به طالبان بدست آورده ايم".

اما در يک راپور ديگر كه از سوي "تام سايمن" سفير امريكا در اسلام آباد ارسال گرديد، موضوع ارسال مشاورين پاكستاني براي طالبان بيشتر به يک خيال تعبير شده بود تا يک واقعيت. اين پيام راپور اولي را خنثي نمود و حلقات استخباراتي را دچار شک و ترديد نمود. پاكستان كه در بكار گيري كمک هاي مخفي تجربة طولاني داشت، توانست، تا دوسال امريكايي ها را گمراه كند.

مسعود خواست تا توجه امريكايي ها را به خود جلب كند. در حالي كه وزارت خارجة امريكا در مورد او نظر مثبتي نداشت، تنها يک روزنة اميد باقي مانده بود و آن پيشنهاد "گيري شرون" در مورد همكاري در قسمت بازخريد راكت هاي ستنگر بود، تا راه تماس مستقيم با امريكا پيدا شود. وقتي كه براي بار اول معامله ستنگر با مسعود مطرح شد، او گفت: "اين كافي نيست، من مي خواهم با آن ها در بارة سياست امريكا در افغانستان صحبت نمايم." اما با از دست دادن كابل مسعود در انجام معامله يک انگيزة ديگر داشت. به گفتة يكي از مشاورينش، مسعود فكر مي كرد با انجام معامله برسر ستنگر مي تواند رابطة ميان امريكا و جبهة متحد را بهتر نمايد. او به افراد خود هدايت داد تا در مورد ستنگر در شمال معلومات بدست بياورند. او مي خواست، تا به امريكايي ها نشان دهد كه كاري از دستش ساخته است.

بسياري از قوماندانان هاي ستنگر دار اعضاي حزب اسلامي بودند. بعد از سقوط كابل "حكمتيار" به ايران پناهنده شده بسياري از قوماندانان او به طالبان پيوستند، اما قوماندانان‌ي كه راهي به معامله گري نداشتند به پول نياز داشتند. شبكة مسعود يک تعداد ستنگر ها را از ساحة تحت كنترول طالبان نيز خريداري كرد. هدف مسعود آن بود تا توجه واشنگتن را به قضية خود جلب كند.

در اوايل بهار 1997 "گيري شرون" به تالقان پرواز نمود تا مذاكره با مسعود را ازسر گيرد. گيري و "الن ايستم" معاون سفير امريكا در اسلام آباد با طيارة دربست ملل متحد به تالقان پرواز نمودند. طالبان در صدد توسعة نفوذ خود در شمال بودند. وقتي گيري و ايستم در تالقان بودند يک طيارة طالبان حومة شهر تالقان را بمباران نمود.

گيري شرون و همكاران او در بخش آسياي نزديک سي.آي.اي در مورد اينكه آيا مسعود يک متحد با ارزش براي آن ها در مقابله با "بن لادن" خواهد بود چندان مطمين نبودند.

تشويش مسعود در بارة طالب ها بود و كمپ هاي تربيوي عرب ها كه مورد توجه سي.آي.اي قرار داشت از ساحة تحت كنترول مسعود به فاصلة زياد موقعيت داشتند. مسعود به سي.آي.اي گفت كه حاضر است تا حد ممكن همكاري كند، اما نمي خواست سي.آي.اي از وي توقع زياد داشته باشد. گيري شرون مي گفت با حذف "بن لادن" مسعود مي توانست شر نظامي او را از خود دور كند. بخش مبارزه با تروريزم سي.آي.اي اميدوار بود كه بتواند وسايل مخابراتي مصئون را براي مسعود تهيه كند تا مامورين امنيتي او بتوانند با مركز سي.آي.اي مستقيماً صحبت كنند. سي.آي.اي در دهم اپريل 1997 به كانگره خبر داد كه عمليات براي جمع آوري اطلاعات عليه بن لادن در افغانستان را آغاز كرده در صورت اقدام به دستگيري و حمله بر سازمان وي مي توان از اين اطلاعات استفاده كرد.

شرون به مسعود گفت: "براي تماس با سي.آي.اي مناسب تر است، تا با مامورين آن سازمان درآسياي ميانه تماس برقرار شود." طرف مسعود تماس در آسياي ميانه را ترجيح مي داد. آن ها از داشتن تماس با بخش سي.آي.اي در اسلام آباد كه با آي.اس.آي تماس نزديک داشت، خوش شان نمي آمد. در تالقان در بارة بازگردانيدن راكت هاي ستنگر از طريق آسياي ميانه نيز بحث صورت گرفت.

مسعود و مشاورين او از اين موضوع كه امريكا در بارة پاكستان، طالبان و داوطلب هاي عرب همزمان و يكسان فكر نمي كرد، خوش شان نمي آمد. مسعود و مشاورين او علاقه امريكايي ها را محدود به باز خريد ستنگر مي يافتند. آن ها به گيري شرون به حيث يک افسر جدي احترام داشتند، اما تماس با او به طور پراگنده صورت مي گرفت. علاقه مندي سي.آي.اي به مسائل سياسي و تروريزم بيشتر از علاقه مندي دپيلومات هاي سفارت خانه ها نبود. آن ها ضرورت توجه بيشتر به اين مسائل را احساس مي كردند.

مسعود به تنظيم مجدد شبكة استخبارات و عمليات خود پرداخت. تاجيک هاي وفادار به او به قدر كافي در ساحة نفوذ طالبان، مخصوصاً در اطراف كابل، وجود داشت. تاجران به آساني از خط جنگ ميان دوطرف عبور مي كردند.

طرفداران مسعود انفجاري را در ميدان هوايي كابل سازمان دادند؛ واحد هاي ويژة استخباراتي عليه عرب ها و پاكستاني ها درآن سال تشكيل شد. اين افراد براي مسعود از ميان طالبان اطلاعات جمع آوري مي كردند.

طالبان در ماه مي آن سال وارد مزار شريف شدند. طالبان دستار به سر پشتون و پاكستاني به همان اندازه در نظر مردم مزار اجنبي معلوم مي شدند كه عساكر چشم سبز روسي كه هژده سال قبل به اين شهر وارد شده بودند. مزار يک شهر نسبتاً عصري با چينل هاي ماهواره يي تلويزيون بود. در جاده هاي اين شهر عكس جنرال "دوستم" به چشم مي خورد كه در گذشته در خدمت كمونيست ها قرار گرفته بود وبه دين چندان پابند نبود. مسجد مركزي شهر با گنبد هاي آبي مزار خليفة چهارم حضرت علي(رض) را در خود داشت كه به حيث امام شيعان به حساب مي آيد. طالبان با شيعه ها رابطه خوبي نداشتند. نيروهاي ضربتي طالبان فاصلة زيادي از قندهار داشتند. آن ها به زبان محلي حرف نمي زدند. اما "ملامحمدعمر" معتقد بود كه نيروهايش سرتاسر افغانستان را به زور سلاح تسخير خواهند كرد.

بن لادن، مشاور جديد "ملاعمر"، در بارة آسياي ميانه، كه تا سرحدات شوروي امتداد مي يافت، حرف زياد مي زد. استخبارات پاكستان به اين عقيده بود كه اگر طالبان بخواهند از سوي جامعة جهاني به حيث دولت قانوني افغانستان شناخته شوند، آن ها بايد مزارشريف را متصرف شوند. پاكستان فكر مي كرد اگر طالبان همه سرزمين افغانستان را تحت كنترول خود داشته باشند، معامله با آنها آسان تر خواهد شد تا معامله با حركت طالبان. در آن صورت كشور هاي همساية افغانستان طالبان را به حيث واقعيت خواهند پذيرفت و در معامله با آنها از پاكستان كمک خواهند گرفت، و بدين ترتيب به نفوذ پاكستان در منطقه افزوده خواهد شد.

ارتش پاكستان خانم "بوتو" را كمي بعد از تصرف كابل توسط طالبان از كار بركنار كرد. طرح او براي باقي ماندن در مقام صدارت در بدل برآورده ساختن خواست هاي ارتش ناكام شده بود.

او توانسته بود تا يک صلح ناپايدار را با ارتش در مورد افغانستان وكشمير برقرار كند، اما نه توانسته بود بر فساد مالي فاميل، كابينه وحزب خود كنترول برقرار كند.

"بوتو" به سوي لندن رفت تا زنده گي در تبعيد را در آنجا آغاز كند. تبعيد "بي نظيربوتو" رقيب او "نوازشريف" را به حيث صدراعظم به قدرت رساند. "شريف" شخص كودن، ولي خوش برخورد بود كه مربوط به يک فاميل پنجابي صنعتكار بود. او مانند بوتو وعده كرد كه در كار هاي آي.اس.آي مداخله نكند.

وقتي كه طالبان به مزار نزديک شدند، آي.اس.آي به "شريف" اطلاع داد كه با تصرف مزار توسط طالبان وقت آن رسيده كه آنها به حيث دولت افغانستان به رسميت شناخته شوند. اعلان به رسميت شناختن طالبان از طرف وزير خارجة پاكستان روز 6 مي از طريق تلويزيون دولتي آن كشور پخش شد. درين مورد قبلاً از شريف دستور گرفته نشده بود. شريف از اين كار بسيار نا راحت گرديد. مشاور او "مشاهد حسين" مي گويد: "شريف از من پرسيد، كه اين تصميم را چه كسي گرفته است؟"

"احمد بديب" معاون "تركي الفيصل" با سران آي.اس.آي در راولپندي وقتي ملاقات نمود كه مزار در حال سقوط به طالبان بود. پاكستاني ها از عربستان خواستند تا طالبان را به رسميت بشناسند. "بديب" به سعودي برگشت شهزاده تركي به دولت سعودي نوشت: " اگر طالبان به رسميت شناخته شوند مي توان بركار هاي آن ها اثر انداخت." بديب مي گويد به خاطر اصرار پاكستان وعدم موجوديت يک بديل، عربستان آن ها را به رسميت شناخت. شهزاده هاي امارات متحده عربي كه به سفر هاي لوكس شكار باز به مناطق تحت ادارة طالبان در افغانستان مي پرداختند، نيز طالبان را به رسميت شناختند.

اما تصميم آن ها عجولانه بود. در ظرف چند روز مردمان شيعه و ازبک اين شهر عليه طالبان دست به قيام زدند. سه صد طالب كشته شده بيش از هزار نفر شان اسير گرديدند. نيروهاي طالبان در امتداد شاهراه سالنگ به سوي كابل به عقب نشيني پرداختند. در ظرف چند روز طالبان كنترول بخش قابل ملاحظه يي را در شمال از دست دادند، اما پاكستان، عربستان و امارات متحدة عرب به موضع خود در شناسايي طالبان پابرجا ماندند.

به خاطر دست يابي به شناسايي كامل، طالبان به شناسايي رژيم خود از سوي امريكا نياز داشتند. در حاليكه مزار در آتش جنگ مي سوخت، در آن سوي اوقيانوس در سفارت افغانستان در واشنگتن يک كودتا در حال شكل گيري بود. در ابتدا مشكلات سفارت فقط براي دولت امريكا يک ناراحتي عادي به حساب مي آمد، اما بعداً به مرحله يي انكشاف كرد كه خطرارتكاب اعمال خشونت آميز را بوجود آورد.

حكومت "كلنتن" از شناسايي طالبان خودداري نموده بود. سفارت افغانستان در واشنگتن حتا پس از خروج حكومت "رباني" از كابل از او نماينده گي مي كرد. مسؤول سفارت "يارمحمد محبت" يک پشتون بود كه مسلک نقشه كشي تعميرات را داشت. او سال هاي زيادي در جرمني زنده گي كرده و از دوستان نزديک "برهان الدين رباني" به حساب مي آمد.

"محبت" با سي.آي.اي، كانگره و وزارت خارجه در تماس بود. تماس او در وزارت خارجه با مامورين پائين رتبه محدود ساخته شده بود. شخصي كه با او در سي.آي.اي در تماس بود "مسعود" را خوب مي شناخت. وقتي كه محبت شكايت مي كرد امريكا خطر طالبان را جدي نگرفته و مسعود را به حيث يک متحد دست كم مي گيرد، افسر مذكور مي گفت او عين مطلب را به وزارت خارجه مي گويد، ولي مامورين وزارت خارجه به او گوش نمي دهند. اين مامور امريكايي به محبت گفت: "مامورين وزارت خارجه فكر مي كنند مسعود خود يک مشكل است." تنها يک بار يک مامور زن اف.بي.آي به سفارت آمد، تا در بارة ترينگ عرب ها در افغانستان سؤالاتي نمايد. در غيرآن، تماس سفارت با مقامات امريكايي خيلي محدود بود.

محبت به رخصتي آخر هفته رفته بود كه طالبان مزار را متصرف شدند. "سراج جمال" همكار محبت به سرويس پشتوي صداي امريكا گفت كه سفارت افغانستان در واشنگتن تحت رهبري او (سراج) از "ملامحمد عمر" دستور مي گيرد.

محبت مي ترسيد كه كودتا در سفارت واشنگتن ممكن است منجر به شناسايي طالبان از طرف امريكا شود. محبت وقتي به سفارت برگشت ديد كه بيرق سفيد طالبان برسر تعمير سفارت برافراشته شده است. او به سراج گفت كه روز ديگر بيرق طالبان را پايان كرده و بيرق سفيد، سياه و سبز حكومت رباني را بالا خواهد كرد. شب آن روز يک افغان پشتو زبان به محبت در خانه اش تيلفون كرده تهديد كرد كه او را خواهد كشت. محبت به او گفت مرگ از جانب خدا است و اينجا نه پاكستان است و نه افغانستان، بلكه امريكا است. او اين كار را كرده نمي تواند.

طرف مقابل گفت اين كار دراينجا آسان است، زيرا تنها كاري كه مي كند به كسي پول خواهد داد، تا او را بكشد. نيروهاي امنيتي امريكا روز ديگر با سگ هاي ماين پال به سفارت رسيدند. آنها به خانة محبت پوليس فرستاد، تا از همسر او حفاظت كنند. محبت كار را در منزل اول سفارت ادامه داد، در حاليكه سراج منزل دوم را محل اقامت خود انتخاب كرده بود. براي چندين هفته سراج تلاش نمود تا محبت را وادار به ترک سفارت نمايد. هر روز جنگ جديدي به راه مي افتاد- سراج عكس هاي طالبان را در خارج سفارت نصب مي كرد و محبت آن ها را پائين مي كشيد. وقتي محبت به منزل دوم سفارت رفت ديد كه در آن جا كمپيوتر، پرنتر و فكس هايي نصب شده بود كه روي آن ها جلمة "دارايي سفارت عربستان سعودي در واشنگتن " به چشم مي خورد.

دفتر جنوب آسياي وزارت خارجه نمي خواست درگير اين كشمكش شود. آن ها نمي خواستند برنده را انتخاب كنند. آنها چند ملاقات مصلحتي تشكيل دادند، اما مشكل حل نشد. بالآخره در ماه اگست افسر مسؤول افغانستان در وزارت خارجه محبت و سراج را به يک ملاقات فراخواند و به آنها گفت ايالات متحدة امريكا تصميم گرفته، تا سفارت افغانستان در واشنگتن را مسدود نمايد.

محبت به "سنت لويي" رفت، تا از حملات انتقام جويانة طالبان در امان بماند .

سراج به دفتر غير رسمي نماينده گي طالبان براي ملل متحد در نيويارک رفت.

طبق تخمين ملل متحد در كابل 50.000 بيوه زن وجود داشت كه از ترس پوليس مذهبي طالبان به بيرون رفتن از خانه قادر نبودند. آن ها مادران بيش از 400000 طفل بودند. ملل متحد در خواست 133 ميليون دالر كمک بشري را نمود، اما امريكا تنها 56 ميليون دالر فراهم نمود. امريكا در وضعيت اقتصادي خوبي قرار داشت، اما وزارت خارجه، قصر سفيد وكانگره فكر مي كردند كمک بيشتر مورد سوء استفاده جنگ سالاران قرار خواهد گرفت. حتا خطر تروريزم ناشي از افغانستان نتوانست توجه دولت امريكا را به سوي اين كشور جلب كند. وزارت خارجة امريكا لستي از سازمان هاي تروريستي را ترتيب نموده عليه آنان تعذيرات اقتصادي را وضع نمود. كه بن لادن والقاعده در اين لست شامل نبودند.

در دور دوم حكومت "كلنتن" تغييرات كوچكي در رابطه رونما گرديد. "هيلري كلنتن" همسر رئيس جمهور كه به هند سفر نمود مصمم بود، تا شوهرش تا وادار كند، كه به اين منطقه توجه بيشتري كند .

"مادلين آلبرايت" كه بحيث وزير خارجة امريكا تعيين گرديد نسبت به سلف خود "وارن كرستوفر" به مراعات حقوق بشر توجه بيشتري داشت. يک ورقة درخواست عليه طالبان از طرف گروه "فيمنست مجارتي" توجه آلبرايت را به خود جلب كرد.

"پيتر تامسن" سفير امريكا در ارمنستان كه در گذشته به حيث نمايندة خاص امريكا براي مجاهدين كار مي كرد طي پيام خاصي عنواني مديران وزارت خارجه از آنها خواست، تا سياست امريكا در قبال افغانستان را مورد بررسي مجدد قرار دهند. او نوشت عدم حضور امريكا در صحنه سبب مي شود، تا پاكستاني ها و عرب ها به تاييد از گروه هاي افراطي، داخل عمل شوند. شوراي امنيت ملي امريكا در جنوري 1997 موضوع را بررسي نموده و ياد داشتي را در اين زمينه به كلنتن فرستاد. يادداشت بيشتر در مورد روابط امريكا با هند و پاكستان بود، تا در مورد افغانستان. يادداشت شوراي امنيت ملي درمورد افغانستان پشتيباني خود از تلاش هاي ملل متحد را تكرار نمود، اما در سي.آي.اي تغييراتي در حال شكل گرفتن بود. "جان دوچ" بعد از 19 ماه در مقام رياست سي.آي.اي وظيفة خود را ترک گفت.

"جورج تينت" معاون "دوچ" جاي او را گرفت. تينت شخص دوست داشتنی يی بود كه به آساني كانگره او را بحيث رئيس سي.آي.اي تاييد مي كرد. آنهايي كه او را به اين مقام رسانيدند فكر نمي كردند كه او به يكي از رؤساي سي.آي.اي تبديل شود كه مدت زيادي در اين مقام باقي بماند و مهمتر از آن، طراح بازگشت عمليات مخفي سي.آي.اي در افغانستان شود.

فصل بيست و يكم

آيا امريكا به سي.آي.اي نياز دارد؟

"بل كلنتن" در مراسم تحليف "جورج تينت" رئيس جديد سي آي اي كه در قصر سفيد برگزار شد شركت نكرد. به جاي او "الگور" معاونش در اين مراسم حضور يافت. "كلنتن" به "جان دوچ" و "جورج تينت" كه يكي را پس از ديگري به حيث رئيس سي.آي.اي تعيين نمود ، اعتماد داشت، اما او به سي.آي.اي به حيث يک نهاد به نظر شک مي ديد.

جان دوچ به كلنتن اين تصور را داده بود كه مديريت عمليات سي آي اي در انجام كارهاي جاسوسي ورزيده نيست . تلاش ناكام سي.آي.اي براي قتل "صدام حسين" در تابستان سال 1996 باعث سرافگنده گي قصر سفيد گرديد. "كلنتن" در مورد استفاده از راه هاي مخفي به جاي سياست هاي علني شک و ترديد داشت و حادثۀ عراق باعث تقويت اين شک گرديد.

رابطۀ "تينت" با شوراي امنيت ملي جديد تحت نظر "سندي برگر" خوب بود، اما كلنتن در مورد سي.آي.اي نظر مثبت نداشت. تينت 44 ساله، شخصي به نظر نمي رسيد كه بتواند مشكل عدم اعتماد رييس جمهور به سي آي اي را حل نمايد. او تجربۀ پيشبرد كار در يک مقام سياسي را نداشت و در رأس كدام سازمان بزرگ كار نكرده بود. او در اردو كار نكرده بود، به حيث مامور استخبارات وظيفه انجام نداده بود در شكل دادن سياست خارجي امريكا نقش بازي نكرده و كدام كتابي و يا مقالۀ مهمي به چاپ نرسانيده بود. قرار گرفتن او در رأس سازمان جاسوسي امريكا به خاطر تصادفات سياسي، استعداد او در برقراري رابطه با مردم و فهم او از نحوۀ كار نظام اداري در واشنگتن بود. تينت شخص دوست داشتني و كوشا بود كه در كار تيمي استعداد زياد داشت. تينت دو دهه قبل به خاطر مطالعۀ روابط بين المللي در دا نشگاه "جورج تاون" به واشنگتن آمد. او يک دهه در كانگره براي دموكراتيک ها و محافظه كاران هردو كار نمودو حتا بسياري از دوستان نزديک او نمي دانستند كه او يک دموكرات است و يا يک محافظه كار، زيرا او به ندرت در مورد مسائل جنجال برانگيز صحبت مي كرد.

تينت در سال 1995 به حيث معاون سي.آي.اي به عين دليل مقرر شد كه در سال 1997 به حيث رئيس سي.آي.اي تعيين گرديد. دليل تقرر او درين مقام اين بود كه به خاطر رابطۀ خوبي كه تينت با هردو جناح در كانگره برقرار نموده بود نامزدي وي به آساني مورد تاييد قرار مي گرفت. او به "جان دوچ" وفادار بود، اما وقتي كه به حيث رئيس سي.آي.اي مقرر شد مي دانست كه اين سازمان در وضعيت مطلوبي قرار ندارد. بودجۀ سي.آي.اي بسيار كم شده بود، افراد با تجربه و با انگيزه درين سازمان تقليل يافته كشمكش دوامدار با كانگره باعث پايان آمدن روحيه در داخل اين سازمان گرديده بود. طي دوسالي كه به حيث معاون دوچ كار مي نمود، تينت اين مشكلات را به خوبي درک كرده بود. او وقتي كه به حيث رئيس سي.آي.اي مقرر شد، با افكار بلند پروازانه در بارۀ امنيت و سياست خارجي به سي آي اي نيامد، بل اولويت كاري او را بهبود بخشيدن به وضعيت داخلي سي.آي.اي تشكيل مي داد. او مي گفت وظيفۀ او توجه اساسي به اصوليست كه بر اساس آن سي.آي.ای تشكيل شده است.. او كار اساسي خود را برآورده شدن اهدافي تعيين كرد كه به آساني قابل درک بود. او اين شيوۀ كار را از فاميل خود به ارث برده بود .

پدر جورج تنت يک مرد يوناني الاصل بود كه در البانيا تولد يافته بود. جان تينت سيزده ساله بود كه البانيا را ترک گفت. هفت سال را در معادن ذغال سنگ در فرانسه سپري نمود. او با پول كم و مطاع اندک زماني به امريكا وارد شد كه آن كشور در يک بحران اقتصادي بزرگ غوط مي خورد. مادر جورج تينت در آخر جنگ جهاني دوم از نظام كمونيستي از منطقه اي در سرحد البانيا و يونان در عرشۀ يک تحت البحري انگليسي فرار نمود و در سال 1953 با "جان تينت" در نيويارک ازدواج نمود. فاميل تينت در منطقه "كوينز" ايالت نيويارک زنده گي می نمود .وجورج تينت در رستوراني كه از طرف پدرش باز شده بود كار مي نمود.

جورج تينت در سال 1982 در كانگره به حيث همكار سناتور "هينز" محافظه كار به كار آغاز نمود. اما تينت افكار سياسي به خصوص نداشت، تنها آرزويش اين بود كه امريكا نسبت به كشور هاي ديگر جهان در مقام بالاتري قرار داشته باشد.

سناتور "هينز" يک شخص بسيار سخت گير بود و افراد نو وارد را امتحان مي كرد و اگر آن ها در امتحان ناكام مي شدند آنها را كنار مي گذاشت. در امتحان اوليه تينت ناكام شد، اما او به تلاش ادامه داد تا اينكه توجه "هينز" را به خود جلب كرد. تينت در جلب توجه افراد و برقراري رابطۀ شخصی مهارت زياد داشت . او يگانه كسي بود كه پس از ناكامي شانس كار برايش داده شد. راز موفقيت او جاذبۀ شخصي او و تلاش او در انجام وظيفه بود.

تينت در معامله با اعضاي كانگره بسيار محتاط بود و در جلب اعتماد آن ها مهارت زياد داشت. او اخبار ناگوار را طوري به اطلاع آنها مي رساند كه از شنيدن آن ناراحت نمي شدند. او از زبان ساده در صحبت استفاده مي كرد و اين كار سبب مي شد تا گفتارش بسيار موثر باشد. در سال 1995 او سناتور هينز را ترک گفته و با سناتور "پترک ليهي"، يک دموكرات ليبرال، دركميتۀ استخبارات سنا به كار آغاز نمود. تينت در بخش كنترول سلاح كار مي كرد. وقتي "ليهي" از رياست اين بخش كنار رفت، رئيس

جديد موافقه كرد تا تينت را براي چند ماه در كارش نگهدارد. تينت توجه رئيس جديد را به سوي خود چنان جلب كرد كه در ظرف يک سال به حيث مسؤول بخش نظارت بر فعاليت هاي سي.آي.اي مقرر گرديد. علت موفقيت او اين بود كه او مسائل را طوری كه بود به آمرين خود بيان مي كرد، در عين زمان به آنها كاملاً وفادار بود. او گر چه در بخش استخبارات كار نكرده بود، اما پس از اعضاي منتخب كانگره او به مهمترين شخص ناظر بر اعمال سي.آي.اي تبديل شده بود.

تينت گاهي بر سي.آي.اي سخت گيري مي كرد. او قانوني را تدوين و پيشنهاد كرد كه نظارت كانگره بر سي.آي.اي را افزايش مي داد. او همچنين در كم كردن بودجة سي.آي.اي نقش داشت و فكر مي كرد كه پول مالية كه از سوي مردم پرداخت مي شود توسط استخبارات ضايع مي گردد. اما با برقراري تماس با افراد مسلكي سي.آي.اي، تينت به آن ها خوش بين گرديده براي شان كمک مي نمود. وقتي كه "رابرت گيت" تحليلگر و مدير سابقه دار سي.آي.اي نامزد رياست آن سازمان گرديد، تينت در طول بحث هاي كانگره در بارة نامزدي او، او را كمک نمودو از حملات جانبدارانة سناتور ها وي را حفاظت نمود.

تينت در مورد سياست و روابطة خارجي به ندرت ابراز نظر مي نمود. او در بررسي كنترول سلاح يک محافظه كار، در بارة حقوق زنان يک انقلابي و در مسائل ديگر يک فرد ميانه رو بود. دوستان نزديک او مي گويند او يک متفكر نبود، بل يک فرد عملي بود. او نظريات طرف ها را ارزيابي و دسته بندي مي كرد تا اعضاي كانگره بتوانند در مورد خود تصميم بگيرند.

در واشنگتن هزاران نفر وجود داشتند كه از انديشه هاي خود به سختي دفاع مي كردند و صدها متخصص و افراد تخنيكي در مورد سياست خارجي نظريات خاص خود را داشتند، اما ماموريني كه بتوانند با صاحبان اين انديشه ها رابطه برقرار نموده و با تلفيق نظريات آنها كار را انجام دهند، كم بود. جورج تينت يكي از افراد معدودي بود كه چنين استعدادي را داشت .

در يک حالت كه تينت نظر قاطع ابراز نمود، نتايج خوبي از آن بدست نيامد. وقتي كانگره اين موضوع را كه آيا به بوش اجازه دهد، تا توسط عمليات نظامي ارتش "صدام حسين" را از كويت اخراج كند را به بحث گرفته بود، تينت به سناتور" بورن" مشوره داد كه عليه دادن صلاحيت به بوش راي دهد. استخبارات وزارت دفاع پيشبيني كرد ه بود كه حمله بر نيروهاي "صدام" تلفات بسيار شديد براي امريكايي ها در پي خواهد داشت. سناتور "بورن" دموكرات كه آرزوي كانديداتوري در انتخابات رياست جمهوري را در سر داشت رأي مخالف داد، اما به خاطر تلفات كم و موفقيت امريكا، اين جنگ مورد تاييد اكثريت امريكايي ها قرار گرفت. در نتيجه سناتور بورن و دموكرات هاي ديگر كه به آن رأي مخالف داده بودند، بي اعتبار شدند.

"كلنتن" وقتي كه در سال 1992 رئيس جمهور شد در كمپ دموكرات ها متخصصين استخباراتي زيادي وجود نداشت، زيرا دموكرات ها براي 12 سال از قدرت دور بودند. يگانه جايي كه افراد وفادار و صاحب انديشة نو در مورد سياست خارجي وجود داشت ، كانگره بود. گرچه سوانح عمري "تينت" چندان ضخيم نبود، اما او يک شخص بي طرف بود كه مي توانست به حيث مسؤول امور استخباراتي در دورة انتقال كار كند. درين دوره او مورد توجه تيم كلنتن قرار گرفت و در شوراي امنيت ملي به حيث مدير بخش استخبارات مقرر شد. او در شوراي امنيت ملي پس از "سندي برگر" و "توني ليک" شخص شماره سوم بود. تينت وظيفة خيلي حساس را به عهده داشت. او به حيث افسر رابطة ميان سي.آي.اي، كانگره و قصر سفيد در امور استخباراتي انجام وظيفه مي نمود. بحث روي بودجه، نظارت بر عمليات استخباراتي و بررسي متن فرامين در مورد عمليات مخفي از نگاه حقوقي از جملة وظايف روزمرة او بود.

تينت در سال هاي 1993 و 1994 در اثر كار زياد به حملة قلبي مصاب شد كه در نتيجه وادار به ترک كشيدن سيگار گرديد. به خاطر اينكه اوراق مربوط به پلان هاي عملياتي، قضاياي جنايي بين المللي و سياست هاي استخباراتي كه ميان شوراي امنيت ملي، سي.آي.اي، وزارت دفاع، كانگره و وزارت عدليه رد و بدل مي شد از طريق دفتر تينت عبور مي كرد و او اوراق را براي اتخاذ تصميم توسط رئيس جمهور ترتيب مي نمود، اين كار سبب شد، تا او در امور سياسي و استخباراتي، استفاده از تحليل هاي استخباراتي و امور بودجوي و حقوقي ارگان هاي استخباراتي معلومات زياد بيندوزد. با شركت در مذاكرات او مسائل مربوط به سياست خارجي را با جزئيات بيشتر درک نمود.

اين تجارب در نحوة كار او به حيث رئيس سي.آي.اي اثر انداخت. او كار اطلاعات در سي.آي.اي را با توجه به اهداف اولية تشكيل سي.آي.اي آغاز نمود. تينت با ديدن افراد نخبه، ولي غير عادي در سي.آي.اي تحت تاثير قرار گرفت و رسيدن خودش به رياست سي آي اي برايش يک مسئلة عاطفي بود. او مي گفت كه براي فرزند يک مهاجر رسيدن به رياست سي.آي.اي يک پيشرفت زياد است و هچنين چيزي در امريكا متصور است، به همين خاطر او امريكا را از بزرگ ترين كشور های جهان مي دانست.

در هفته هاي اول آغاز كار خود در سي.آي.اي او توسط "جرالد فورد" رئيس جمهور سابق امريكا به يک مجلس بحث دعوت شد. موضوع بحث اين بود: "آيا امريكا به سي.آي.اي نياز دارد؟" تدوير چنين محفلي نشان مي داد كه سي.آي.اي تاچه حد از نظرها افتاده بود.

وقتي که تینت بیانیة خود براي این مجلس را ترتیب مي کرد، او سخن را از ضرورت هایي آغاز کرد که بر اساس آن سي.آي.اي پایه گذاري شده بود. هدف از تشکیل سي.آي.اي این بود که حادثة مشابه به حملةً غافلگیرانهً جاپان بر "پیرل هاربر" در دوران جنگ جهاني دوم بار دیگر تکرار نشود. او گفت سي.آي.اي بیمه اي در مقابل چنین خطر هاي ناگهاني است.ا و اضافه کرد که چنین خطرها هنوز وجود دارد.

تینت گفت که توانایي هاي سي.آي.اي را افزایش خواهد داد تا رئیس جمهور را از خطراتي که متوجه امریکا است مطلع نگهدارد. این کار ضرورت به جمع آوري اطلاعات از طریق انسان خواهد داشت.

خطرات ممکن است از طرف سازمان ها بیشتر متوجه امریکا باشد، تا از ناحیة دولت ها. تینت هم چنین گفت تحلیل و بررسي اطلاعات در بارة منابع خطر از وظایف عمدة سي.آي.اي است. او گفت: "وظیفة اولي سي.آي.اي حفاظت از جان امریکایي ها است". به عقیدة او سي.آي.اي باید از تعقیب اهداف نرم مثل جمع آوري اطلاعات در بارة اقتصاد و مسائل مهاجرت خود را کنار کشیده توجه اصلي خود را به سوي "اهداف سخت" که حوادث مشابه "پیرل هاربر" را بوجود خواهد آورد معطوف دارد.

تجارب گذشته نشان داده بود که براي ایجاد اصلاحات در سي.آي.اي نباید شخصي بیرون از سازمان گماشته شود، بل آورندة تغییر کسي باشد از داخل سي.آي.اي .

سیاست تینت این بود که افراد با عزت در داخل سي.آي.اي راه پیدا نما ید. و آن ها را در رأس امور قرار دهد. او از انتقاد سي.آي.اي از طریق مطبوعات خودداري مي نمود ولو که دلیلي براي این کار موجود مي بود. او با مامورین عادي در سي.آي.اي برخورد دوستانه نموده در اتاق طعام با مامورین یکجا می نشست و از این طریق تیم کاري خود را تشکیل داد.

در عین زمان او تلاش نمود، تا رابطة سي.آي.اي با قصر سفید و کانگره را بهبود بخشد، سي.آي.اي تحت نظر تینت باید قانون را مراعات مي نمود و در معاملات خود با قانون گذاران و بخش اجرایي دولت شفاف تر عمل مي کرد و لو که این کار در انجام عملیات، تا حدي موانع ایجاد مي نمود. به نظر او نظارت دقیق کانگره بر سي.آي.اي یک نقطة مثبت بود، زیرا این کار رابطه میان سي.آي.اي و مردم را نزدیک تر مي ساخت.

تینت بر عملیات نظامي توسط سي.آي.اي کم تر تاکید مي نمود، زیرا این کار بزرگ ترین خطر سیاسي را متوجه این سازمان مي نمود. با آن هم او تشکیلات نظامي سي.آي.اي را حفظ نمود، تا در صورتي که رئیس جمهور امریکا بخواهد از چنین عملیات کار بگیرد، سي.آي.اي توانایي انجام عملیات را داشته باشد. او ازداشتن واحد هاي نظامي دفاع مي کرد و مي گفت: "هر رئیس جمهور ضرورت به انجام چنین عملیات را احساس نموده است."

نظریات تینت در بارة خطرات خارجي که متوجه امریکا بود، منعکس کنندة نظریات مرکزي ادارة کلنتن و سي.آي.اي بود. او خطر خارجي متوجه امریکا را از پنج منبع مي دانست: تغییرات در روسیه و چین، خطر کشور هاي سرکش چون کوریاي شمالي، ایران و عراق،   مسائل در حال گذار چون تروریزم، پخش سلاح هستوي، مواد مخدر و جنایات سازمان یافته، بحران هاي منطقوي، و دولت هاي ناکام در مناطقي چون یوگوسلاویاي سابق و افریقا. این لست جنجال برانگیز نبود. در بارة اینکه به کدام یکي از مواد شامل لست حق اولویت داده شود .، دو چیز آن را تعیین مي کرد: یکي اهدافي که ممکن است باعث ایجاد غافل گیري شود ، دوم فرمان رئیس جمهور کلنتن که اولویت هاي فعالیت سي.آي.اي را تعیین می نمود. در فرمان شماره 1995 "کلنتن" آمده بود که اولین وظیفة سي.آي.اي پشتیباني از پنتاگون در حالت جنگ است. در درجة دوم جمع آوري اطلاعات اقتصادي و نظامي در بارة کشور هاي است که در برابر امریکا تمایلات خصمانه دارند. جمع آوري اطلاعات در بارة خطر هاي مشخصي که متوجه امنیت امریکا مي شد مانند پخش سلاح کشتار جمعي، تروریزم، قاچاق مواد مخدر و جنایات سازمان یافته در درجة سوم قرار داشت.

تینت در بارة وظیفة اصلي سي.آي.اي که در جریان قرار دادن رئیس جمهور در بارة خطرات غافلگیر کننده بود تاکید زیاد داشت. او مي گفت دنیا از زمان "پیرل هاربر" تغییر زیاد کرده، اما مصئون تر نشده است. او تحت تاثیر نظریات کلنتن در مورد خطر سلاح هاي کشتار جمعي، به خصوص اسلحة بیولوژیکي، قرار گرفت و آن را در محراق توجه خود قرار داد..

در مجلس استماعیة کانگره که نامزدي تینت را مورد بحث قرار داده. ، یک سناتور از او پرسید که آیا در بارة خطر تروریزم مبالغه نشده، تا از آن طریق در بودجة سي آي اي افزایش به عمل آید؟ تینت در جواب گفت، که خطر از این ناحیه جدي بوده و در حال افزایش است. او علاوه کرد که سازمان هاي تروریستي توانمندي زیاد در انتقال پول، افراد و مواد انفجاري پیدا کرده که میزان آن براي سي.آي.اي قابل تشویش است. او گفت: "گروه هاي تروریستي به کار هایي که انجام مي دهند، معتقد اند؛ فعالیت هاي شان جهاني است و خطري که از ناحیة آن ها متوجه امریکا است جدي مي باشد. تروریزم خطر بزرگ تري را نسبت به روسیه، ایران و کوریاي شمالي متوجه امریکا ساخته است". تینت به مامورین سي.آي.اي گفت که خطر از ناحیة تروریزم در حال گسترش بوده و نسبت به گذشته پیچیده تر و مرگبار تر شده است .

گروه هاي کوچک توان آن را پيدا کرده اند که ضربات مرگباري وارد کنند بدون اينکه فعاليت هاي آن ها نظر را به خود جلب نمايد. به عقيدة تينت احتمال راه اندازي حملات غافلگيرانه افزايش يافته بود.

تا خزان سال 1997 فعاليت هاي پيگير "اکثريت فيمنست" عليه طالبان بر دو زن مهم در ادارة "کلنتن"، خانم "مادلين آلبرايت" و "هيلري کلنتن"، اثر افگنده بود. وقتي که خانم "آلبرايت" در ماه نومبر آن سال از يک کمپ مهاجرين افغان در پشاور پاکستان بازديد مي نمود، از بيانية قبلاً آماده شده خود فراتر رفته سياست هاي طالبان در مورد زنان را نکوهش نمود. اين اولين باري بود که يک عضو کابينة "کلنتن" چنين يک اظهارات شديد را عليه ريکارد حقوق بشر طالبان مي نمود.

چند هفته بعد خانم کلنتن در يک اجتماع در ملل متحد که بر موضوع حقوق بشر بحث مي کرد بر رژيم طالبان حمله نموده گفت: "طالبان حتا از رفتن دخترها به مکتب جلوگيري مي کنند و کساني را که عليه اين بي عدالتي حرف بزنند، مورد تهديد قرار مي دهند." اين اولين باري بود که يکي دو تن از اعضای دولت "کلنتن" از طالبان علناً انتقاد مي نمود.

اين موضعگيري ها در نتيجة تاکيد از سوي دوستان سابق "آلبرايت" و "هيلري کلنتن" در شبکة طرفداران حقوق زن در حزب دموکراتيک امکان پذير گرديده بود. اين افراد، زنان موفقي بودند که در مقامات پر قدرت دولتي قرار گرفته بودند. آن ها با يکديگر در تماس بود و در مسائلي که به آن مواجه مي شدند بايکديگر را همکاري مي کردند. طالبان در اجنداي کاري اين گروه که توسط ماشين هاي فکس به تبادلة معلومات مي پرداختند ، داخل گرديده بودند. رهبران طالبان که در دفاتر بدون فرنيچر خود در قندهار چهار زانو نشسته بودند، نمي دانستند که اين تغيير در روش دولت امريکا از کجا بوجود آمده بود و آن ها تلاشي براي درک اين موضوع نيز نکردند. وقتي که آن ها از سوي هيئت هاي امريکايي، که گاه گاه به ملاقات شان مي رفتند، در مورد تعليم دختران تحت فشار قرار مي گرفتند، مي گفتند: "اين قانون خداست؛ اين چيزيست که بايد همين طور باشد؛ در اين مورد مزاحم ما نشويد".

همکاران نزديک "مسعود" با وجود از دست دادن سفارت خويش در واشنگتن به مبارزة خود در سطح وسيع به خاطر جلب کمک جهاني در جنگ شان عليه طالبان ادامه مي دادند. در خزان آن سال در واشنگتن "داکتر عبدالله"، که به حيث معين وزارت خارجة دولت مجاهدين مقرر شده بود، به مامورين وزارت خارجة امريکا گفت که "بن لادن" براي طالبان کمک مالي مي دهد. او به يک تعداد کوچکي از متخصصين امور افغانستان که در وزارت خارجه جمع شده بودند گفت که طالبان بايد جزئي از شبکة افراطي اسلامي، که توسط "بن لادن" و شيخ هاي ثروتمند خليج فارس تمويل مي شوند، شناخته شوند.

"عبدالله" در اظهارات "آلبرايت"، آثاري از تغيير در سياست امريکا نسبت به طالبان را مي ديد، ولي در سطوح پايين وزارت خارجه به او گفته مي شد، "مسعود" بايد با طالبان وارد مذاکره شود. "عبدالله" مي گويد چيزي که وجود نداشت سياست مشخص امريکا در اين زمينه بود. راه آسان از نظر وزارت خارجة امريکا شناختن طالبان به حيث يک واقعيت در افغانستان و تلاش براي يافتن يک راه حل از طريق پاکستان بود.

"کارل اندر فورت" مسؤول جنوب آسيا در وزارت خارجة امريکا مي گويد: "ما در پي آن بوديم تا راهي براي پايان دادن به جنگ داخلي در افغانستان بيابيم." متخصصين وزارت خارجة امريکا فکر مي کردند که در سال 1997 طالبان طرفي بودند که بايد با آنها معامله صورت مي گرفت و نمي شد آن ها را از نظر انداخت.

"يونيکال" به وزارت خارجه و شوراي امنيت ملي امريکا عين مشوره را مي داد. يونيکال مي گفت: "طالبان يک واقعيت است و آن ها مي توانند جزئي از راه حل جديد در افغانستان باشند".

"مارتي ملر" در سال 1997 تلاش زياد کرد، تا تصرف کابل توسط طالبان را به يک معامله بر سر اعمار خط لوله تبديل نمايد. او با "شيلاهلسن" در قصر سفيد بصورت منظم ملاقات مي نمود. او اعلان کرد که اگر طالبان به ساختن خط لوله اجازه دهند، سالانه 100 ميليون دالر از حق ترانزيت نصيب شان خواهد شد.

"ملر" در اوايل 1997 تصميم گرفت، تا رابطة بهتري با طالبان و پاکستان برقرار نمايد. او در اين مورد به "رابرت اوکلي" سفير سابق امريکا در اسلام آباد، که به عضويت بورد مشورتي يونيکال در آمده بود زياد تکيه مي نمود. "فلس اوکلي"، همسر رابرت اوکلي، در آن وقت مسؤول بخش استخبارات وزارت خارجه بود. "فلس اوکلي" به تمام گزارشات حساس استخباراتي در دولت امريکا دسترسي داشت.

اوکلي به ملر مشوره داد که با طالبان از طريق دولت پاکستان تماس بر قرار کند. او هم چنين به ملر مشوره داد که يونيکال "تام گوتير" يک متخصص افغانستان در دانشگاه نبراسکا را استخدام نموده توسط او يک مرکز تربيوي در قندهار تاسيس نمايد ، تا به پشتون ها دانش تخنيکي اعمار خط لوله را آموزش دهد. يونيکال موافقت کرد، تا با خاطر تاسيس مرکز تربيوي در قندهار 900.000 دالر از طريق دانشگاه نبراسکا به مصرف برساند. اين مرکز در ساحه يي به وسعت 56 هکتار زمين، که فاصلة

چنداني از محل بود و باش "بن لادن" نداشت، تاسيس گرديد. "گوتير" به سفر هاي متعدد به افغانستان پرداخت و با رهبران طالبان ملاقات نمود. اوكلي در مورد پروژة خط لوله گاز با حكومت "نواز شريف" در تماس شد. در دسمبر 1997 گوتير و ملر زمينة سفر يک هيئت ديگر طالبان را به امريكا آماده ساختند. هيئت طالبان را مولوي "وكيل احمد متوكل"، مشاور ارشد "ملاعمر"، رهبري مي كرد.

براي طالبان منطقي مي نمود كه باور كنند يونيكال مانند بخشي از دولت امريكا عمل مي نمايد. طالبان با مامورين يونيكال و مشاورين آنها نسبت به دولت امريكا تماس هاي منظم تر، متمركز تر و نزديک تر بر قرار نموده بودند. مامورين يونيكال تنها در بارة اعمار خط لوله صحبت نمي كردند بلكه در بارة راه هاي دستيابي به صلح نيز گفتگو مي نمودند. ملر براي هيئت طالبان رهنما و وسايل ترانسپورتي آماده نمود و زمينة ملاقات سه وزير آن ها را با مامورين وزارت خارجة امريكا مساعد نمود .

"كارل اندر فورت" نگراني شديد خود را از نحوة برخورد طالبان با زن ها به هيئت طالبان ابراز نمود و از طالبان به خاطر اجازه دادن آنها به توليد مواد مخدر انتقاد نمود. او در بارة عملية صلح، ماين پاكي و مسائل ديگر صحبت كرد، اما ذكري از "بن لادن" به ميان نياورد. بعد از آنكه اندرفورت مجلس را ترک گفت و به ملاقات ديگري رفت، موضوع "بن لادن" از سوي طالبان مطرح گرديد . يكي از وزراي طالبان گفت كه طالبان مسألة بن لادن را از رژيم قبلي به ميراث برده اند. به گفتة اين وزير طالبان، بن لادن از دادن بيانيه هاي مطبوعاتي ممنوع شده و تلاش هاي ايراني ها و عراقي ها به خاطر تماس با او ناكام مانده است. يكي از معاونين اندرفورت به هيئت طالبان گفت: "تا برقراري صلح در افغانستان مشكل است كسي ساختمان خط لوله را تمويل نمايد." سفر هيئت طالبان به ادارة فضائي امريكا(ناسا) و كوه ريشمور (جائي كه مجسمه هاي بزرگ برخي از روساي جمهور امريكا در كوه كنده شده) نيز ترتيب داده شده بود. ملر مي خواست از اين طريق با مشاورين "ملاعمر" فرا تر از ملاحظات پولي و كاري ارتباط برقرار نمايد. مارتي ملر از اظهارات خانم آلبرايت در مورد نقض حقوق بشر از سوي طالبان، ناراحت بود. او بايد طالبان را قانع مي ساخت كه آن ها مي توانند با امريكا وارد معامله تجارتي شوند.

دولت پاكستان كه از تماس مستقيم طالبان با امريكايي ها نگران بود، يک افسر آي.اس.آي را با هيئت طالبان به امريكا ارسال نمود، تا از آنچه ميان طالبان و امريكايي ها مي گذشت، آگاهي داشته باشد.

مارتي ملر زمينة ملاقات "زلمي خليل زاد"، متخصص امور افغانستان در حزب جمهوري خواه، را با هيئت طالبان در تكزاس مساعد ساخت. ميان "اميرخان متقي" وزير اطلاعات و فرهنگ طالبان و "خليل زاد" بالاي موضوع حقوق زنان و اينكه در قرآن مجيد در اين مورد چه گفته شده، بحث صورت گرفت.

مارتي ملر هيئت طالبان را براي صرف طعام شب به خانة خود دعوت نمود. او تشويش داشت كه بعضي از چيز هايي تزئيني خانة او ممكن است باعث ناراحتي طالبان شود. پيش از رسيدن هيئت او از "عبدالسلام عظيمي"، يكي از مشاورين يونيكال، خواست تا ببيند كه چه چيزي ممكن باعث ناراحتي مهمانان او خواهد شد. "عظيمي" بعضي از مجسمه ها را در نزديک حوض آب بازي ديد كه ملر آنها را از اندونيزيا آورده بود. مجسمه ها سنگ هاي قبر بود كه روي آن ها تصاوير مردان و زنان به صورت برهنه حک شده بود. عظيمي به ملر مشوره داد كه بر روي مجسمه ها بايد پرده بكشد. آن ها مجمسه ها را با چند خريطة پلاستيكي پوشانيدند.

در خانة ملر چند درخت "عيدكرسمس" كه با چراغ ها تزئين شده بودند، قرار داشت. طالبان از ديدن درختان "كرسمس" تزئين شده به حيرت فرو رفتند. آن ها در مورد ارتباط تزئين درخت و تولد "حضرت عيسي" از ملر سؤال نمودند. ملر جواب اين سؤال را به درستي نمي دانست، اما به هر صورت چيز هايي در مورد به زبان مي آورد. رهبران طالبان از ملر اجازة گرفتن تصوير در مقابل يكي از درختان كرسمس را خواستند. يک يا دو نفر هيئت از گرفتن تصوير خود داري كردند، اما ملا "وكيل احمد" و بقية هيئت با ريش هاي انبوه در مقابل درخت استاد شد و در حاليكه تبسم مي كردند تصوير شان گرفته شد.

"جورج تينت" در بارة بن لادن معلومات داشت و از موجوديت يک دفتر براي تعقيب بن لادن پشتيباني مي كرد. اما تا آخر سال 1997 نه سي.آي.اي و نه رئيس جديد آن سازمان بن لادن را در رأس اولويت هاي استخباراتي خود قرار داده بودند.

نظر سي.آي.اي در مورد بن لادن مشابه به نظر "شهزاد تركي" بود: او يک شخص خطرناک و تمويل كنندة حركت هاي افراطي است، اما در افغانستان منزوي شده است.

"تينت" بيشتر در مورد پخش اسلحة اتومي، كيمياوي و بيولوژيكي نگران بود، زيرا چنين سلاح هايي جان امريكايي های بيشتري را تهديد مي كرد. گرچه خطر حملات تروريستي وجود داشت، اما ميزان تلفات از ناحية تروريزم نسبت به تلفات از ناحية سلاح هاي اتومي، كيمياوي و بيولوژيكي ناچيز فكر مي شد.

تينت که در بارة حملات احتمالي مشابه "پيرل هاربر" فکر مي کرد، روسيه و چين را دو کشوري مي يافت که توانايي چنين کاري را داشتند و کشور هاي چون ايران، کورياي شمالي اگر چنين سلاح هايي در اختيار مي داشتند، شايد چنين کاري را مي کردند. در مقايسه با خطرات فوق، به نظر مامورين و تحليل گران سي.آي.اي، خطر از ناحية بن لادن ناچيز بود.

سي.آي.اي معلوماتی بدست آورده بود که گروه هاي تروريستي در پي دستيابي به سلاح هاي کشتار جمعي اند. گرچه تينت در اين باره صحبت نمي کرد، اما اين راپور ها او را در بارة بن لادن نگران مي نمود. در اواخر 1996 يکي از همکاران بن لادن در بارة فعاليت هاي او در سودان به سي.آي.اي معلومات مشر وح داد. سي.آي.اي از اين شخص که "جمال الفضل" نام داشت و در خرطوم با بن لادن همکاري مي نمود، تحقيق نمود. او به سي.آي.اي گفت که بن لادن دستور دستيابي بر يورانيوم را صادر نموده بود که در ساختن بم اتومي از آن کار گرفته مي شود. به گفتة "فضل" تلاش بن لادن در اين راه با موفقيت همراه نبود. ليکن اين موضوع نشان ميداد که بن لادن چه طرح هايي در سر دارد.

سي.آي.اي در بارة تماس اجنت هاي عراقي و بن لادن در سودان معلومات بدست آورده بود. اين اجنت هاي عراقي متهم به دست داشتن در انکشاف اسلحة کيمياوي نيز بودند. با اين همه، نه قصر سفيد و نه سي.آي.اي پلاني عليه بن لادن نداداشت که از مرحلة جمع آوري اطلاعات تجاوز مي کرد.

دفتر تعقيب بن لادن در بارة فعاليت هاي او معلومات جمع آوري مي نمود، اما پلان مخفي براي دستگيري او وجود نداشت. چنين يک پلاني در حال شکل گيري بود.

فصل بيست و دوم

"بايد او را زنده دستگير نماييد"

اولين پلان رسمي سي.آي.اي براي دستگيري و يا قتل "اسامه بن لادن" بر اساس نقشة دستگيري "ايمل كانسي"، پناهندة بلوچي، كه در سال 1993 يک مامور سي آي اي را در مقابل دفتر مرکزي آن سازمان به قتل رسانيده بود، شکل گرفت .

"کانسي" به شکل فراري در سرحد بين افغانستان و پاکستان زنده گي مي کرد. مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي از ستيشن آن سازمان در اسلام آباد خواست، تا در استخدام اجنت ها براي دستگيري او اقدام نمايد. ستيشن سي.آي.اي در اسلام آباد يک گروه قبايلي افغان را که در دوران اشغال افغانستان توسط شوروي براي سي.آي.اي کار مي نمود، انتخاب کرد. اين گروه، که اعضاي آن از يک فاميل بودند، به مسلک عسکري وابسته بودند. گروه مذکور موافقت کرد که در بدل پول براي تعقيب و دستگيري کانسي به استخدام سي.آي.اي در آيد. سي.آي.اي براي فعال ساختن اين گروه پول نقد به ارزش صد ها هزار دالر تفنگ، ماين، موترسايکل، موتر و وسايل مخابره ارسال نمود. سي.آي.اي هم چنين وسايلي به آنها داد که مي توانستند با استفاده از ماهواره موقعيت دقيق يک تعمير را معين کند. در صورتي که اين آله در محل زنده گي کانسي کار گذاشته مي شد. نيروهاي ويژة سي.آي.اي مي توانستند محل مذکور را مورد تهاجم قرار دهند. اين گروه در اطراف قندهار به زنده گي آغاز نمود و براي دستيابي به معلومات در مورد محل بود و باش "کانسي" بين پاکستان و افغانستان به رفت و آمد آغاز کرد.

تلاش براي دستگيري کانسي مطابق قانون امريکا صورت مي گرفت. او يک تبعة امريکا را کشته بود و قانوناً مجاز بود که دستگير شده براي محاکمه به امريکا برگردانده شود. طبق قانون، اگر اين گروه کانسي را در پاکستان پيدا مي کرد موضوع را به ستيشن سي.آي.اي در اسلام آباد خبر مي داد و آن ستيشن در همکاري با استخبارات پاکستان به دستگيري او اقدام مي نمود ، بدون اينکه هويت گروه مذکور افشاء شود.

اما اگر کانسي در افغانستان پيدا مي شد به خاطر رابطة پيچيدة امريکا و ادارة طالبان در قندهار، توقع نمي رفت که طالبان در دستگيري کانسي با امريکايي ها همکاري کنند. دولت مجاهدين به رياست "استاد رباني" که قانونيت داشت، نفوذ عملي در جنوب افغانستان نداشت. در اين صورت اگر کانسي در داخل افغانستان پيدا مي شد، سي.آي.اي خود بايد برای دستگيري او به طور يک جانبه اقدام مي نمود.

مامورين سي.آي.اي با اجنت هاي افغان خود در اسلام آباد ملاقات نمودند، تا در بارة طرح عملي دستگيري کانسي در جنوب افغانستان و انتقال او به امريکا صحبت نمايند. براي اين کار ضرور بود، تا اجنت هاي افغان کانسي را پس از دستگيري، تا آن وقت نگاه مي داشتند که يک تيم امريکايي توسط طياره و يا هليکوپتر به محل رفته او را تحويل مي گرفت.

اجنت هاي افغان به خاطر حرفة نظامي شان در مورد دستگيري و نگهداري کانسي طوري حرف مي زدند که قانع کننده به نظر مي رسيد. اجنت هاي افغان با نقشه آشنايی داشت و تاکتيک تقرب به هدف، و راه هاي فرار را مي دانستند. مسأله يي که بايد حل مي شد عبارت بود از چگونه گي آوردن تيم امريکايي به محل، بازداشت کانسي به خاطر تحويل گيري او. مامورين سي.آي.اي به تيم اجنت هاي افغان مشخصات يک خط پرواز براي فرود آمدن طياره را دادند. زمين اين خط پرواز بايد به قدر کافي سخت و مقاوم مي بود که با فرود آمدن و پرواز طياره مناسب باشد.. هم چنين محل انتخاب شده از حملة طالبان بايد مصئون مي بود و مردم کمي در نزديکي آن زنده گي مي کردند. اجنت ها با موترسايکل به تفحص در اطراف قندهار پرداختند. آنها وسايل تعيين کنندة موقعيت از طريق ماهواره را با خود داشتند. بالآخره آنها محلي را تثبيت نمود و کوردينات آن را براي بررسي بيشتر از طريق ماهواره به اسلام آباد فرستادند. از طريق تصوير هاي ماهواره يي محل تعيين شده به اين کار مناسب مي نمود.

سي.آي.اي و پنتاگون صرف با نقشه برداري از طريق ماهواره و راپور اجنت هاي افغان افسران خود را در چنين محل خطرناک ارسال نمي کرد. مديريت مبارزه با تروريزم اجازة عمليات خاص براي بررسي محل تعين شده را کسب نمود. تيم ارسالي وظيفه داشت تا وضعيت زمين و مناسبت بودن محل آن را بررسي نمايد و تحويل گيري اسير را تمرين کند. يک تيم خاص بدون اطلاع پاکستاني ها به افغانستان اعزام شد. آنهانزديک به سطح زمين پرواز نمود و در محل تعين شده فرود آمدند. آنها خط پرواز را بررسي نمود و تحويل گيري اسير را تمرين کرده بعداً محل را ترک نمودند .

تمرين اسير گيري (کانسي) و تحويل آن به طرف امريکاييها تکميل گرديد، اما چندين ماه در سال هاي 1996 و 1997 گذشت، ولي خبري از محل اختفاي کانسي بدست نيامد. خراب شدن مناسبات ميان پاکستان و امريکا يک دليل اين بي اطلاعي بود. سي.آي.اي به اطلاعات پوليس پاکستان در نوار مرزي دسترسي نداشت. موجوديت شبکة وسيعي از قبايل بلوچ در منطقه که آمادة همکاري با يک بلوچ نيازمند بودند، مشکل عمدة ديگر بود.

مامورين سي.آي.اي تصميم گرفتند، تا با پول به مقابله وابستگي قبيلوي برخيزند. آنها به صورت علني و در تماس هاي خصوصي چندين ميليون دالر به كساني وعده دادند كه در بارۀ مخفي گاه كانسي به آنها معلومات دهد. براي چندين ماه پس از اعلان جايزه كسي كه آن را بگيرد پيدا نشد. طبق عنعنات قبايل بلوچ هركسي كه به كانسي خيانت مي كرد، نه تنها جان خود را به خطر مي انداخت، بلكه خطر جدي را متوجه فاميل خود نيز مي ساخت. افسران سي.آي.اي آوازه يي را شنيدند كه "كانسي" در يک قلعه در نزديكي مرز با افغانستان زنده گي مي كرد، اما سي.آي.اي نتوانست پوليس پاكستان را برای حمله بر قلعۀ مذكور تشويق كند. عمليات عليه اين قلعه كه به سختي از آن حفاظت مي شد، كار مشكل بود. مامورين سي.آي.اي يک كمره را در يک تلويزيون جابجا كرده به نحوي به داخل قلعه ارسال كردند. هدف آن بود، تا تصوير كانسي گرفته شود. اين نقشه نيز نتيجه يي دربر نداشت. بالآخره بخت با آنها ياري كرد. در ماه مي 1997 يک بلوچ به قونسلگري امريكا در كراچي رفت و به يک كاتب گفت كه او در بارۀ كانسي معلومات دارد. او به نزد يک خانم جوان كه به حيث مسؤول سي.آي.اي دركراچي كار مي كرد، برده شد. افسران سي آي اي بعد از صحبت طولاني با او، سخنان او را قابل باور ارزيابي كردند. شخص موصوف گفت: "در سال هاي قبل "ايمل كانسي" تحت حمايت يک رهبر قبايلي بلوچ در آمد. آنها باهم نزديک گرديدو در تجارت شريک هم شدند معمولاً با يک ديگر سفر مي كردند. اما اكنون رهبر قبايلي بلوچ تصميم گرفته، تا كانسي را در بدل پول به امريكايي ها تحويل دهد." شخص مذكور يک فورم براي اخذ لايسنس موتر راني را كه توسط كانسي پرشده بود، به مامورين امريكايي داد. تصوير و نشان انگشت در فورمه نشان مي داد كه مربوط به كانسي است.

رهبر قبايلي بلوچ به كراچي پرواز نمود، تا دستگيري كانسي را با مامورين سي.آي.اي و اف.بي.آي طرح كند .

رهبر قبايلي گفت: "او در اواسط جون به شهر "ديرۀ غازي خان" سفر تجارتي نمود تلاش كرد تاكانسي را به هوتل شاليمار در آن شهر بكشاند، تا دستگير گردد."

"نسيم رعنا" رئيس آي.اس.آي به "گيري شرون" گفته بود كه اگر آنها محل زنده گي كانسي را تثبيت كنند، پوليس پاكستان به دستگيري او اقدام خواهد كرد. "شرون" با "رعنا" ملاقات نمود و پلان كاري خود را با او مطرح كرد. او از رعنا خواست، تا اجنت هاي سي.آي.اي و اف.بي.آي را ذريعۀ پرواز نظامي به ملتان، بزرگترين شهر در نزديكي ديرۀ غازي خان برساند و آي.اس.آي وسايل ترانسپورتي زميني را از ملتان تا ديرۀ غازي خان تهيه نمو ده توسط افراد مسلح خود اطراف هوتل شاليمار را محاصره نمايد تا اجنت هاي اف.بي.آي بتوانند داخل هوتل شوند. بعد از دستگيري كانسي همه به اسلام آباد برگشته و پاكستان فوراً اجازه مي دهد كه كانسي به امريكا پرواز داده شود. رعنا با همه اين پيشنهادات موافقت نمود.

مسؤول سي.آي.اي در كراچي با رهبر بلوچ به ملتان پرواز نمود. اندكی قبل از صبح روز 15جون 1997 كسي كه به كانسي خيانت مي كرد به دروازۀ اتاق او تک تک زده و صدا زد: " برخيز كه وقت نماز است"!

به مجرد باز شدن دروازه يک اجنت اف.بي.آي به داخل اتاق خيز زد و كانسي را به زمين انداخت. از او فوراً نشان انگشت گرفته شد و بعد از مطالعۀ آن معلوم شد كه شخص دستگير شده كانسي است. كانسي و اجنت هاي سي.آي.اي در يک كاروان كه از سوي افسران مسلح آي.اس.آي محافظت مي شدند، به سوي ملتان حركت كردند. در نزديک هليكوپتر سي.آي.اي در ميدان هوايي ملتان "گيري شرون" بعد از دادن شفر شناخت به مركز سي.آي.اي گفت: "متهم را دستگير نموده ايم؛ اكنون عازم اسلام آباد هستيم ؛ در عمليات كسي تلف نشده است."

با دستگيري كاسي يک موضوع كه در رأس اجنداي سي.آي.اي قرار داشت پايان يافت. "جورج تينت" رييس سي آي اي 500 تن از كارمندان آن سازمان را در اداتوريم آن سازمان جمع نمود و از طريق تلويزيون با مدار بسته ريكارد صحبت "گيري شرون" در مورد دستگيري كانسي را منتشر كرد. در اخير "تينت" گفت: "تا زماني كه سي.آي.اي وجود داشته باشد، هيچ تروريست خواب راحت نخواهد داشت". او از مامورين سي.آي.اي خواست به خاطر آن پيروزي به يكديگر تبريک بگويند.

در هفته هاي پس از دستگيري كانسي اين مسأله مطرح شد كه سي آي اي با اجنت هاي افغان كه براي دستگيري كاسي كار مي كردند، چه كند. چند اتاق دورتر از هستۀ تعقيب كانسي واحد تعقيب "بن لادن" قرار داشت. در اين واحد تعدادي از تحليل گران و مامورين عملياتي جمع بودند.

تا تابستان 1997 واحد بن لادن طي راپور هاي مخفي به رهبري امريكا از خطري كه "بن لادن" عليه امريكا، به خصوص تأسيسات امريكايي در عربستان سعودي، متوجه مي نمود، هشدار مي داد. سي.آي.اي بن لادن را شخص فعال و خطرناكي مي خواند كه به تمويل گروه هاي افراطي مصر، سودان، الجزاير و كشمير مي پرداخت. اما سي.آي.اي امكانات ناچيزي براي تعقيب بن لادن داشت. اكنون سي.آي.اي مي توانست گروه افغان را كه به تعقيب كانسي مي پرداختند، وظيفه دهد، تا بن لادن را تعقيب نمايند.

"پال پلر" که طراح ستراتيژي سي.آي.اي براي مقابله با تروريزم در شرق ميانه در دهة 90 بود، به حيث معاون مديريت مبارزه با تروريزم سي آي اي کار مي کرد. مدير عمومي مبارزه با تروريزم "جف اوکانل" نام داشت که در يمن تجربة کاري داشت و مصر را به خوبي مي شناخت. او از خطر ناشي از طرف اسلام گرا هاي افراطي برخواسته از جهان عرب به خوبي آگاه بود. "اوکانل" در تابستان سال 1997 تصميم گرفت که تيم اجنت هاي افغان را از هستة تعقيب کانسي به واحد تعقيب بن لادن منتقل کند.

دفتر ارتباط سي.آي.اي با اجنت هاي افغان در طرح دستگيري کانسي تغييراتي وارد نمود، تا گروه مذکور بتوانند بن لادن را دستگير نمايد و براي محاکمه تحويل دهد. پيامي از مرکز سي.آي.اي به ستيشن آن سازمان در اسلام آباد در تابستان 1997 رسيد که در آن آمده بود: اگر تيم اجنت هاي افغان بخواهند، مي توانند براي تعقيب و دستگيري بن لادن به کار خود به سي آي اي ادامه دهند. تيم مذکور با پيشنهاد سي.آي.اي موافقت نمود.

"بن لادن" يک هدف قابل شناخت تري نسبت به کانسي بود. لا اقل آنها مي دانستند که "بن لادن" بعضي اوقات را در محلي در نزديکي شهر قندهار سپري مي کند، که توسط "ملاعمر" در اختيار او قرار داده است. قسمي که مامورين "يونيکال" در اوايل 1997 گزارش دادند، بن لادن در مرکز ادارة طالبان (قندهار) به آزادي گشت و گذار مي کرد. بعضي از محافظين و برخي از زن ها و اطفالش در محلي در نزديکي ميدان هوايي قندهار اقامت داشتند.

سي.آي.اي براي بار اول با استفاده از اجنت هاي افغان و با بکارگيري تکنالوژي ماهواره يي به نقشه برداري از جهان به جستجوی بن لادن در قندهار اقدام کرد. يکي از نقاطي که جزء پلان باقي مانده بود خط پروازي بود که در صحرا در خارج از قندهار قبلاً تعيين شده بود. مانند پلان دستگيري کانسي، قرار بود گروه افغان بن لادن را در محلي در نزديکي قندهار دستگير نمايد و او را مدتي نگهدارد، تا امريکايي ها براي تحويل گيري او برسند. در عين زمان مقامات امريکايي مراحل قانوني دستگيري او را طي نمايند.

پلان آن بود که يک قاضي امريکايي حکم بازداشت بن لادن را صادر نمايد ويا عربستان سعودي و مصر حاضر شوند او را براي محاکمه تحويل بگيرند. ستيشن سي.آي.اي در اسلام آباد در بارة اين ترتيبات قانوني موقتي چندان مطمين نبود. با پيشرفت کار رئيس ستيشن سي.آي.اي "گيري شرون" به صورت مکرر از داشتن اجازة قانوني بازداشت بن لادن سؤال مي کرد. جوابي که از مرکز سي.آي.اي در يافت مي کرد چندان واضح نبود. مثلاً گفته مي شد، بن لادن قابل بازداشت است.

يک محکمة فدرال در نيويارک اتهامات مربوط به تمويل حرکت هاي تروريستي از جانب بن لادن را به صورت مخفي مورد بررسي قرار داده بود. تحقيقات به سوي طرح اتهام پيش مي رفت، اما به طور قاطع چنين حکمي صادر نشده بود.

حتا اگر حکم محکمه در مورد طرح اتهام عليه بن لادن نيز صادر نمي شد، امکان محاکمة بن لادن در مصر وجود داشت. سي.آي.اي با استخبارات مصر در سال 1997 کار مي کرد، تا ستون فقرات حرکت هاي افراطي را بشکند. سي.آي.اي تعدادي از افراطي هاي مصري را در البانيا و آذربايجان دستگير نمود و آنها را به صورت مخفي به قاهره منتقل کرد و به مصر تحويل داد. چنين فکر مي شد که اگر امريکايي ها بن لادن را دستگير نمايند، مصر او را براي محاکمه تحويل خواهد گرفت. گرچه وقتي که بن لادن سودان را ترک مي گفت، مصر از انجام اين کار خودداري کرده بود. علاوه برآن اگر دولت امريکا با عربستان به طور جدي کار مي کرد امکان داشت که عربستان سعودي بن لادن را براي محاکمه تحويل بگيرد، گرچه رياض در سال 1996 از انجام اين کار خودداري نموده بود.

تيم اجنت هاي افغان يک پلان دقيق براي دستگيري و تحويلي بن لادن طرح نمود. پلان اين بود که پس از اختطاف بن لادن اجنت هاي سي.آي.اي او را در مغاره يي، تا 30 روز نگهداري نمايد، تا مامورين امريکايي براي تحويل گيري او بيايند. آنها مغاره اي را پيدا نمودند و به سي.آي.اي اطمينان دادند که در آن مغاره آب و غذا ذخيره نمايد، تا بن لادن در دوران بازداشت صحتمند باقي بماند. هدف از نگهداري بن لادن در مغاره آن بود که، تا پيروان خشمگين بن لادن از تلاش براي پيداکردن او دست بکشند و امريکايي ها به راحتي بتوانند براي تحويل گيري او به منطقه بروند. هم چنين بازداشت 30 روزة او در افغانستان فرصت مي داد، تا زمينة قانوني تحويل گيري او مساعد شود.

طبق قانون و سياست امريکا اين اختطاف قابل قبول بود، زيرا چنين عمليات حکومتي را آزرده نمي ساخت و عمل اختطاف در محلي صورت مي گرفت که حکومتي در آنجا وجود نداشت، تا جايي که به تحويل گيري او توسط امريکايي ها مطرح می شد ، "کلنتن" در سال 1995 فرماني را امضاء کرده بود که به سي.آي.اي اجازه مي داد در صورتي که امنيت امريکا ايجاب مي کرد آن سازمان مي توانست افراد مشکوک تحت بازداشت را به صورت مخفي از يکجا به جاي ديگر در خارج از امريکا منتقل کند. اين فرمان راه را برای انتقال بن لادن به مصر و يا عربستان سعودي هموار مي ساخت. البته در مورد اختطاف مجرمين توسط سي.آي.اي و انتقال آنها به امريکا مجوز قانوني در آرشيف هاي وزارت عدليه آن کشور موجود بود.

پلان سي.آي.اي به خاطر دستگيري بن لادن بايد يک قانون ديگر امريکا را که ترور اشخاص توسط سي.آي.اي و اجنت هاي آن را ممنوع مي ساخت، نقض نمي کرد. به همين خاطر مامورين سي.آي.اي به اجنت هاي افغان واضح ساختند که آنها بايد از قتل بن لادن خودداري نمايد و او را زنده دستگير کنند. بن لادن همواره توسط محافظين مسلح همراهي مي شد که از او به سختي دفاع مي کردند. اين محافظين که با ماشيندار و راکت انداز مجهز بودند، از محل زيست بن لادن محافظت می نمودند و در سفرها او را همراهي مي کردند. کساني که در طرح پلان اختطاف بن لادن توسط اجنت هاي افغان کار مي کردند مي فهميدند که تلاش براي اختطاف او تبادلۀ آتش ميان اختطاف کننده گان و محافظين او را در قبال خواهد داشت، اما اگر اجنت هاي سي.آي.اي تلاش به خرج داده، تا او را زنده دستگير نمايند و از سلاح خود به طور عاقلانه کار بگيرند، اشکال قانوني در فرا راه شان وجود نخواهد داشت. مامورين سي.آي.اي بر مطالب فوق تاکيد مي کردند، اما معلوم نبود که چه قدر از گفته هاي شان به گوش اجنت هاي افغان شان مي نشست.

مامورين سي.آي.اي و قصر سفيد که در پلان گزاري اختطاف بن لادن سهيم بودند، فکر مي کردند که ممکن اجنت هاي افغاني به آنها بگويند که ما بن لادن را زنده دستگير مي کنيم، ولي در حقيقت آنها با آنچه در دست دارند بر او حمله نمايد و او را بکشند. آنها بعداً به سي.آي.اي بگويند که آنها متأسف اند که بن لادن کشته شد. اين پيش آمد براي امريکايي ها در صورتي مشکل ايجاد نمي کرد اگر آنها هدايات لازم در مورد خود داري از قتل او را صادر نموده و ريکارد تحريري هدايات را نگهداري مي کردند.

در اوايل 1998 پلان اختطاف بن لادن قبول شد و به اجنت هاي افغان گفته شد که آنها مي توانند در هر فرصتي که براي شان مناسب باشد به اين کار دست بزنند. تيم اجنت ها از يک کمين ناکام برعليه آنچه را که آنها کاروان بن لادن مي خواندند، در نزديکي قندهار خبر دادند. آنها به درستي محل کمين را محاصره نه نمود و بر کاروان از يک طرف سرک آتش کشوده بودند. طبق راپور اجنت ها در اين کمين چندين عرب کشته شد، ولي بن لادن توانست فرار کند. اما سي.آي.اي نمي توانست اين راپور را تصديق کند و مامورين قصر سفيد در بارۀ صحت راپور مذکور شک داشتند.

يک پلان جديد براي دستگيري بن لادن پس از راپور کمين مذکور طرح شد. در اوايل 1998 سي.آي.اي محل زيست بن لادن در خارج شهر قندهار را تحت مطالعه دقيق قرار داد. بن لادن کوشش نمي کرد که رفتن خود به اين محل را مخفي نگهدارد. او از تيلفون ماهواره يي کار مي گرفت که امريکايي ها مي توانستند به آن گوش دهند. سؤال در اين جا بود که بجاي تعقيب او در سرک های قندهار ، آيا اجنت هاي افغان سي.آي.اي نمي توانستند به محل بود و باش او حمله نمايند و او را در بستر خوابش دستگير نمايند؟

در حالي که سي.آي.اي مصروف عملي کردن طرح خود براي دستگيري بن لادن بود، بر حرص و آز "بن لادن" براي گسترش ساحۀ فعاليتش افزوده مي شد.

"بن لادن" تا اوايل سال 1998 به راحتي در افغانستان مستقر شده بود. رابطۀ نزديک او با رهبري طالبان، پروژه هاي ساختماني اي که او رويدست گرفته بود و کمک هاي سخاوتمندانۀ ديگرش در قندهار به آساني قابل لمس بود .

"بن لادن" به آزادي کامل در مناطق تحت کنترول طالبان، به شمول منطقۀ شرقي خوست، رفت و آمد مي کرد. او در منطقۀ خوست به خاطر سهمش در جهاد عليه شوروي از شهرت زياد برخوردار بود. ايجاد مراکز تعليمي براي جنگجويان کشميري و چيچيني به "بن لادن" فرصت مي داد، تا به تنظيم و تعليم نيروهاي رزمي بين المللي اش خارج از کنترول طالبان بپردازد. نيروهاي "بن لادن" در افغانستان نسبت به افرادي که در اطراف وي در سودان جمع شده بودند، از توانايي بيشتري برخوردار بودند. اظهارات بي پردۀ او از طريق مطبوعات و ايجاد دفتر هاي تبليغاتي در لندن و جاهاي ديگر که با وسايل پيشرفتۀ تخنيکي مجهز بود، به او فرصت ميداد، تا به حيث يک دعوت گر عمده در حلقات گروه هاي افراطي اسلامي مطرح شود.

در حاليکه "بن لادن" به اواسط عمر خود نزديک مي شد، خود را به صفت شخص رسالتمند و يک شيخ در حال تبعيد مي ديد که براي آزادي سرزمين هاي تحت اشغال نيروهای ضد اسلامي از بيت المقدس تا آسياي ميانه مبارزه ميکند. احساسات او در برابر اشغال نظامي عربستان سعودي به قوت خود باقي بود. او از ابعاد مختلف سياست امريکا در شرق ميانه، مثلاً، پشتيباني از اسرائيل، همکاري با خاندان شاهي عربستان و کشتار عساکر عراقي در دوران جنگ خليج، ناخورسند بود. ديدگاه های سياسي "بن لادن" و عمليات مخفي اي که از سوي او به راه انداخته شده بود، به تدريج در سطح جهاني گسترده تر مي شد.

"بن لادن" روز 23 فبروري 1998 نامه نگاران روزنامه ها و تلويزيون ها را به کمپ اصلي خود در خوست دعوت نمود. او درين کنفرانس خبري تشکيل "جبهۀ جهاني اسلامي براي جهاد عليه يهودي ها و صليبي ها" را اعلان نمود. خط مشي اين سازمان جديد، که مملو از تهديدات عليه امريکا بود، توسط رهبران گروه هاي افراطي اسلامي پاکستان، مصر، بنگلاديش و کشمير تأييد و امضاء شده بود. اين خط مشي از طريق يک روزنامۀ عربي زبان منتشرۀ لندن نيز به چاپ رسيد. اين اولين تلاش بن لادن براي دست يابي بر رهبري گروه هاي اسلامي افراطي کشور هاي مختلف در جنگ عليه امريکا بود.

استدلال مرکزي "بن لادن" در اطراف حوادث اواخر 1990 دور مي زد، که طي آن او شخصاً توهين شده بود. او در آن وقت کوشيده بود، تا خاندان شاهي سعودي را تشويق کند، به او اجازه دهد، تا رهبري جهاد عليه "صدام حسين" را به خاطر بيرون راندن نيروهايش از کويت به عهده بگيرد.

در عوض دولت سعودي، امريکايي ها را به خاطر جنگ با "صدام" دعوت نمود و بن لادن را به خاطر اعتراضش به اين کار از آن کشور تبعيد کرد. از آن زمان به بعد بن لادن مي گفت امريکايي ها مقدس ترين سرزمين هاي مسلمانان را اشغال نموده اند. هم چنين او امريکايي ها را به دزدي ثروت هاي سعودي، تحميل نظريات خود بر رهبران سعودي، توهين مردم سعودي و جنگ با همسايه هاي آن کشور متهم مي نمود.

او در اين کنفرانس خبري اعلان نمود که امريکايي ها جنگ را با خدا، رسول او و مسلمين اعلان نموده اند. امضاء کننده گان اعلاميه فتواي ذيل را صادر نمودند: "جنگ با امريکايي ها و کشتن آنها و متحدين شان، نظامي باشند و يا ملکي، در هر کشور وظيفة هر مسلمان است ".

در ميان امضاء کننده گان اين سند "ايمن الظواهري" داکتر طب و اسلام شناس مصري که براي بار اول با "بن لادن" در سال 1987 در شفاخانة کويتي در پشاور ملاقات نموده بود، شامل بود. هر دو نفر که مجبور به ترک وطن خود شده بودند طي سال ها تماس با همديگر را حفظ نموده بودند. "بن لادن" وقتي که در سودان زنده گي مي کرد به گروه جهاد اسلامي تحت فرمان "ظواهري" کمک مي نمود. در مقايسه با افراد وابسته به نهضت هاي اسلامي وابسته گی اين دو تن ، بن لادن و ظواهري وجوه مشترک زيادي باهم داشتند.

آنها هردو فارغ التحصيل پوهنتون بودند وبه فاميل هاي مرفه الحال عصري مربوط مي شدند. ظواهري پسر يک استاذ دانشگاه و برادر زادة رئيس دانشگاه الازهر بود. برادر او داکتر طب و پسران کاکاي او کيميادان، واستاد، قاضي و اهل سياست بودند. ظواهري در کنار نخبه گان مصر کلان شده بود؛ اما بخشي از آنها نبود. او در اوايل جواني به اسلام تمايل پيدا کرده بود در حاليکه اعضاي ديگر فاميلش به اندازة او زنده گي مذهبي نداشتند.

تحليل گران در استخبارات غربي فکر مي کردند ظواهري بالاي بن لادن نفوذ زياد دارد. از او به حيث مربي و پيشواي بن لادن تعبير مي شد که جاي "عبدالله عزام" را براي بن لادن گرفته بود. ظواهري هشت سال بزرگ تر از بن لادن بود. او يک داکتر طب بود و در زندان مصر بسيار شکنجه شده بود. او در زندان به بحث هاي ايديولوژيک زيادي پرداخته و معتقدات او نسبت به بن لادن واضح تر بود. واضح است که ظواهري در سال 1997 نسبت به بن لادن آدم کش با تجربه تري بود. او اعمال تروريستي را طي دو دهه از قاهره گرفته، تا اسلام آباد به تجربه گرفته بود.

بعضي از مشخصات زنده گي اين دو نفر نشان مي دهد که بن لادن بايد رهبر بوده باشد. دوستان و اعضاي فاميل ظواهري او را شخصي که به انزوا علاقه داشت، در مسائل مشاجره زياد شکت مي نمود و به آساني به خشونت رو مي آورد، تعريف مي کنند. ظواهري و دوستان مصري او به آساني برسر مسائل ايديولوژيک، رهبري و قدرت به مشاجره دوامدار دست مي زدند که اين کار باعث انزواي بيشتر ظواهري مي شد. اين شيوة کار بن لادن نبود. او با استفاده از ثروت و جذابيت خود توانست طي سال هاي طولاني با يک تعداد افراد مختلف که حتا برخي از آنها با او اختلاف نظر نيز داشتند، کار کند.

در سودان هر دو بالاي عمليات تروريستي عليه دولت مصر و امريکايي ها کار مي کردند. آنها به تربية افراد سومالي به خاطر کشتن عساکر امريکايي در آن کشور پرداختند، اما وقتي که بن لادن در سال 1996 به افغانستان هجرت کرد، ظواهري از او پيروي ننمود. او خواست به چيچين رفته شاخة مستقل جهاد اسلامي خود را پايه گذاري کند. مقامات روسيه در داغستان او را براي چند ماه زنداني نمودند، اما چون با مدارک جعلي سفر مي نمود روس ها او را نشناخت و رهايش نمودند. ظواهري، که تحت تعقيب دولت مصر قرار داشت، وادار شد تا به افغانستان رفته با بن لادن يک جا شود.

ظواهري اکثر عمر خود را در مبارزه عليه دولت مصر گذرانيده بود. چون اکثر همکاران مصري او وي را ترک گفتند، برايش ممکن نبود به اين مبارزه ادامه دهد. او مانند بن لادن مجبور شد تا توجه خود را از دشمن نزديک به دشمن دور، که امريکاست، معطوف دارد. بن لادن به ضرورت توسل به اعمال خشونت آميز به واسطة مبارزين مسلمان حرف مي زد، ولي سخنان او بيشتر پيرامون کليات بود. اما اظهارات ظواهري در اين باره مانند شخصي بود که تازه از سنگر برگشته باشد. او مي گفت: "پيدا کردن امريکايي ها و يهود ناممکن نيست. کشتن آنها با يک مرمي، چاقو و يا مواد منفجره و يا زدن آنها با ميلة آهن نا ممکن نيست. گروه هاي کوچک مبارزين با امکانات دست داشته مي توانند براي امريکايي ها و يهودي ها ترس زياد ايجاد کنند."

ظواهري مانند بن لادن فکر مي کرد که زمان آغاز جهاد عليه امريکا فرا رسيده است. اگر امريکايي ها تحريک شوند براي انتقام گيري خود وارد ميدان جنگ مي شوند و اين کار زمينة جهاد مستقيم مسلمانان با کافران را مساعد مي سازد. ظواهري به

این عقیده بود که باید به دشمن تلفات زیاد وارد کرد، زیرا این یگانه زبانیست که غرب آن را مي فهمد. به عقیدهٔ او درین راه هر قدر وقت و انرژي به کار رود بیجا نخواهد بود.

واحد تعقیب بن لادن چند روز بعد از پخش خط مشي بن لادن یک اعلامیهٔ هشدار دهنده صادر نمود. تحلیلگران و متخصیص این واحد، که اکثریت شان را زنان تشکیل مي داد، تهدید ها، کنفرانس هاي مطبوعاتي و فتوا هاي بن لادن را مورد تجزیه و تحلیل قرار مي دادند. آنها افزایش حمله برصلیبي ها و یهودي ها را در اعلامیهٔ 23 فبروري مشاهده نمودند. این اولین بار بود که حمله به افراد ملکي امریکایي در هر گوشه اي از جهان مجاز شمرده شده بود. این اولین فتواي دیني او بود که چنین حملات را توصیه مي کرد. وزارت خارجهٔ امریکا در ظرف چند هفته اعلامیه یي صادر نمود که طي آن از احتمال حلمهٔ طرفداران بن لادن در سراسر جهان اخطار داده شده بود. اما این اعلامیه محل خطر را به طور دقیق مشخص نمي نمود.

در دفتر کوچک جنوب آسیا در وزارت خارجه مسائل دیگري چون مسألهٔ گسترش تسلیحات اتومي هند و پاکستان، افزایش دوامدار نشنلیزم هندوها در هند، فساد اداري و فرصت طلبي سیاسي در پاکستان، فقر در بنگلادیش، جنگ داخلي در سریلانکا و دموکراسي در حال فرو پاشي در نیپال مورد توجه قرار مي گرفت. افغانستان در آخر لست اولویت هاي این دفتر قرار داشت و در آنجا نیز بیشتر موضوع نقض حقوق بشر از سوي طالبان، به خصوص روش خشن طالبان در برابر زنان، مطرح بود. بن لادن یک موضوع بسیار فرعي در لست اولویت ها بود. مي توان گفت که موضوع بن لادن حتا در جملهٔ اولویت ها قرار نداشت.

وقتي که "مادلین آلبرایت" به حیث وزیر خارجه مقرر شد، "بل ریچاردسن" به جاي او به حیث نمایندهٔ امریکا در ملل متحد مقرر گردید. "ریچاردسن"، که از یک فامیل لاتین مي آمد، قبلاً از ایالت نیومکسیکو به حیث عضو کانگرس انتخاب شده بود. او شخصي بود با انرژي، صاف گو و در عین حال تشنهٔ تبلیغات. او علاقمند به میانجي گري براي حل قضایاي پیچیده بود، مخصوصاً اگر این کار او منجر به تبلیغات به نفع او مي شد. پست نماینده گي ملل متحد براي تعبیر آرزوهایش مقام مناسبي براي او بود.

در دوران ماموریت "آلبرایت" در ملل متحد "رک اندرفورت" که در گذشته به حیث خبرنگار "اي.بي.سي" ایفاي وظیفه مي نمود، به حیث یکي از معاونینش ایفاي وظیفه مي کرد. با تقرر آلبرایت به حیث وزیر خارجه، "اندرفورت" نیز به وزارت خارجه منتقل گردید و به حیث معاون وزیر خارجه در امور جنوب آسیا به کار آغاز نمود. در آخرین روز هاي کار در ملل متحد، اندرفورت به ریچاردسن پیشنهاد کرد که یک سفر سیاسي به افغانستان را در برنامهٔ کاري خویش بگنجاند.

در زمستان 1998 ریچاردسن سفري را به جنوب آسیا پلان کرد. این سفر او را به هند، سریلانکا، پاکستان و افغانستان مي برد. او به افغانستان مي رفت، تا ببیند که آیا مذاکرات سیاسي با طالبان ممکن است؛ یا خیر؟

بن لادن و ظواهري فتواي خود را وقتي صادر کردند که ریچاردسن مصروف پلان نمودن سفر خود بود. بن لادن براي ریچاردسن یک موضوع ثاني بود، اما فتواي جدید او در مورد قتل صلیبي ها و یهودي ها فرصت نوي بود که او مي توانست موضوع اخراج او از افغانستان را از طالبان مطالبه کند. گرچه معلوم نبود که طالبان بعد از اخراج، او را به چه کسي تحویل بدهند، اما ریچاردسن موضوع اخراج او را در اجنداي کاري خود با طالبان گنجانید. ریچاردسن موضوع سفر خود به افغانستان را با "کلنتن" مطرح کرد، "کلنتن" گفت که اگر یک نوع ثبات در آن کشور ایجاد شود، کار خوبي خواهد شد. او به ریچاردسن توصیه کرد که در مورد با سي.آي.اي صحبت نماید. "کلنتن" مي خواست ریچاردسن در جریان تهدید بن لادن قرار بگیرد. یک مامور سي.آي.اي ریچاردسن را در جریان اوضاع افغانستان قرار داد، اما از پلان سي.آي.اي براي اختطاف بن لادن چیزي نگفت. چنین عملیات در چنان درجه اي از محرمیت قرار داشت که حتا کسي در وزارت خارجه از آن اطلاع نداشت.

تشویش سي.آي.اي از سفر ریچاردسن به افغانستان این بود که "بن لادن" با استفاده از حضور یک عضو کابینهٔ "کلنتن" در افغانستان به خاطر عملي کردن تهدید خود بر او حمله کند. سي.آي.اي به ریچاردسن مشوره داد که سفر خویش به افغانستان را لغو کند، اما سفیر پاکستان در ملل متحد که سفر او را فرصتي در راه قانونیت بخشیدن به ادارهٔ طالبان از سوي جامعهٔ جهاني مي پنداشت، وعده داد که در جهت موفقیت سفر ریچاردسن همکاري خواهد کرد. ریچاردسن بالاي وعده هاي پاکستان در مورد حفاظت خود و همراهانش اعتماد نمود و تصمیم به سفر به افغانستان را گرفت.

طالبان مسلح ریشدار "ریچاردسن"، "کاراندرفورت" و خبرنگار اي.بي.سي را از چهار راهي اي عبور دادند که در آنجا "نجیب الله" و برادرش را هژده ماه قبل به دار زده بودند .

مهمانان امریکایي به سفارت بسته شدهٔ امریکا نیز رفتند. "ملارباني" رئیس شوراي طالبان و همراهان ریشدار او که با کلاشینکوف مسلح بودند به ملاقات ریچاردسن آمده قبل از همه به خواندن نماز پرداختند. آنها مودبانه با او رفتار نمود، اما مستقیماً به او نظر نمي کردند. ریچاردسن بحث را با پیشنهاد با آغاز مذاکرات سیاسي میان طالبان و "مسعود" که بالآخره منجر به

آتش بس بين دو طرف مي شد، آغاز نمود. جواب "ملا رباني"، كه حاضر است در چنين مذاكرات شركت كند، "ريچاردسن" را به تعجب واداشت .

ريچاردسن با "ملارباني" در بارۀ بن لادن به صورت خصوصي برسر ميز غذاي چاشت صحبت نمود. ريچاردسن به ملارباني گفت: "بن لادن در كشور شما است، او يک فرد نا مطلوب است. ما شواهدي در دست داريم كه او يک تيم تروريستي دارد. او به اعمال تروريستي دست زده و از كشور شما جهت پايگاه عمليات تروريستي استفاده مي كند. ما از شما مي خواهيم او را به ما تحويل دهيد."

مذاكره در بارۀ بن لادن 45 دقيقه دوام كرد. اندرفورت، "تام سايمن" سفير امريكا در اسلام آباد و دو افسر سي.آي.اي به دقت به صحبت ها گوش مي دادند .

طالبان در بارۀ بن لادن امتيازي ندادند. آنها زنده گي بن لادن در مناطق تحت كنترول شان انكار نمودند و گفتند كه او خطري را براي امريكايي ها ايجاد كرده نمي تواند .

"تام سايمن" به طالبان گفت: "بن لادن با شماست، او از شما اطاعت نمي كند و گفتۀ شما را كه بايد فعاليت سياسي نكند، ناديده مي گيرد .

اين فتواي او در ماه فبروري است كه به كشتن امريكايي ها حكم مي كند".

رهبران طالبان با تعجب به اين سخنان گوش مي نمودند. آنها به طرف امريكايي گفتند كه بن لادن يک دانشمند اسلامي مناسب براي صدور فتوا نيست. سفر كابل هيئت امريكايي بعد از ظهر همان روز به پايان رسيد. طالبان و پاكستاني ها به اهداف خود رسيدند. يک عضو كابينۀ "كلنتن" با رهبري طالبان ملاقات نمود آنها را مردمي معقول يافت كه حاضر اند با مخالفين خود مذاكره نمايند.

مذاكرات سياسي اي كه ملا رباني وعدۀ آن را داده بود چند روز بعد نقض شد. طالبان يک هفته بعد از ملاقات با امريكايي ها جنگ دوامدار را با نيروهاي طرفدار "مسعود" آغاز نمودند. ريچاردسن در ماه جون پست خود در ملل متحد را ترک گفت و وزير انرژي امريكا شد.

سفير سايمن نتايج سفر ريچاردسن به افغانستان را چنين بررسي نمود:" ريچاردسن شخص خوب و دوست داشتني و يک مذاكره كنندۀ توانا است، ليكن سفر او به افغانستان منعكس كنندۀ نحوۀ برخورد ادارۀ كلنتن با قضيۀ افغانستان بود." ادارۀ كلنتن مي گفت: "بياييد چيزي در مورد انجام دهيم "بدون اينكه به قدركافي جدي باشد و يا زمينۀ پيروزي را آماده نمايد."

ريچارد كلارک به حيث رئيس بخش مبارزه با تروريزم شوراي امنيت ملي كار مي كرد. كلارک پس از فراغت از دانشكده تخنيكي "ماساچوست" به حيث يک تحليلگر استخباراتي در وزارت دفاع به كار آغاز نمود. او در سال 1985، كه هنوز 34 سال داشت، به حيث معاون بخش استخبارات وزارت خارجۀ امريكا مقرر گرديد. در اين سمت او به منظور ترسانيدن معمر القدافي رهبر ليبيا طرحي را روي دست گرفت كه مطابق به آن طيارات امريكايي برفراز ترپيولي ديوار صوتي را شكسته و با رها كردن قايق هاي رابري در سواحل ليبيا حالتي ايجاد مي گرديد كه گويا امريكا ليبيا را مورد تهاجم قرار داده است. اين پلان وقتي از هم پاشيد كه روزنامه هاي امريكايي دريافتند، ادارۀ ريگـن راپـور هاي گمراه كننده را در مورد حملۀ امريكا به ليبيا به خورد مطبوعات مي د اد. كلارک بعداً متهم شد كه در مورد انتقال اسلحه امريكايي از اسرائيل به چين سهل انگاري نموده است. اما او به مقابله برخاست و از معضله خود را نجات داد و بعداً به شوراي امنيت ملي امريكا منتقل گرديد.

كلارک در دوران اول ادارۀ كلنتن به حيث يک چهرۀ مهم در بازي های پيچيدۀ سياست خارجي آن اداره عرض وجود نمود. او خروج نيروهاي امريكا از سوماليا را سازمان داد، در مبارزه به خاطر بركناري بتروس بتروس غالي سرمنشي ملل متحد سهم فعال گرفت و در بحران مهاجرين در شرق افريقا پس از قتل عام در روندا فعاليت نمود. كلارک شخص بسيار سخت كوش بود و در قبولاندن نظريات خود بر ديگران مهارت داشت .

كلارک با هوشياري درک كرده بود كه مبارزه با تروريزم در اولويت هاي كاري دولت امريكا قرار خواهد گرفت. او در سال 1997 پس از حادثۀ انفجار درشهر اوكلاهما و انفجار طيارۀ "تي دبليو اي" به مسايل مربوط به مبارزه عليه تروريزم علاقه مند شد. كانگره به در خواست قصر سفيد بودجۀ زيادي را براي مبارزه با تروريزم تخصيص داد. كلارک از دفترش در شوراي امنيت ملي نحوۀ تصميم گيري هاي مالي را تعيين مي كرد. او تحت نظر مشاور امنيت ملي "سندي برگر" رياست بحث ها و بررسي هاي روزمره در بارۀ تهديد خطر تروريزم را كه به اشتراک ارگان هاي مختلف دولت امريكا صورت مي گرفت، به عهده داشت.

او رياست هيأتي را به عهده داشت كه روساي بخش هاي مبارزه با تروريزم سي.آي.اي، اف.بي.آي، وزارت هاي دفاع، عدليه و خارجه عضويت آن را داشتنـد. كلنتـن روز 22 مي 1998 طي فرمان شماره 62 او را به حيث رئيس بخش مبارزه با تروريزم شوراي امنيت ملي امريكا مقرر نمود. او درجلسات كابينة كلنتن در مسايل مربوط به تروريزم به پايه وزير دفاع و وزير خارجة امريكا ارتقا نمود. در گذشته هيچ مامور در اين بخش به اندازة كلارک از صلاحيت برخوردار نبود.

بالا رفتن اهميت كلارک سبب گرديد، تا بخش مبارزه با تروريزم سي.آي.اي رضايت يک شخص ديگر در قصر سفيد را نيز بدست مي آورد. با نظر داشت شخصيت نيرومند كلارک براي سي.آي.اي اين كار چندان آسان نبود. كلارک در كليات متحد سي.آي.اي بود. او از پلان ابتدايي سي.آي.اي در بارة دستگيري بن لادن حمايت مي كرد. در برخي حالات كلارک خواهان جديت بيشتر عليه بن لادن نسبت به مامورين مديريت ضد تروريزم سي.آي.اي بود. اما مشكل در اين بود كه كلارک چنان يک شخص لجوج بود كه مامورين سي.آي.اي در صورتي كه نظريات او را درست نمي يافتند، نمي توانستند بر عليه او استدلال كنند .

بن لادن يگانه اولويت ضد تروريزم براي كلارک نبود. او مانند كلنتن به صورت دوامدار از خطر حملة بيولوژيكي عليه امريكا صحبت مي كرد. كلارک به خاطر مقابله با حملات بيولوژيكي به ذخيره نمودن واكسين چيچک تاكيد نموده و در مورد ضرورت مقابله با خطر اخلال شبكة انترنت نيزبه ارگان هاي مربوط به صورت مرتب هوشدار مي داد.

اما اعضاي كانگره و تحليل گران شوراي امنيت ملي كلارک را متهم به مبالغه گويي در بارة خطرات ناشي از حملة تروريست ها به منظور دستيابي به بودجة بيشتر مي نمودند. اما كلارک در پاسخ به انتقاد آنها مي گفت، بهتر است كه او متهم به ضايع كردن پول در اتخاذ ترتيبات ضد تروريستي شود، تا سهل انگاري در محافظت از جان امريكايي ها در برابر اين خطرات.

 در حاليكه اجنت هاي افغان پلان خود براي اختطاف بن لادن را دقيقتر مي ساختند، مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي به علاقه مندي زياد "فارم ترنک" را تحت بررسي قرار داده بود. ترنک يک فارم دولتي به وسعت صد هكتار بود كه در سه ميلي ميدان هوايي قندهار قرار داشت. سي.آي.اي اطلاع يافته بود كه بن لادن بعضي از شب ها را با يكي از زن هايش در اين فارم به سر مي برد.

اين فارم دولتي چندين سال قبل ساخته شده بود. در اطراف فارم يک ديوار از خشت خام به ارتفاع ده فت ساخته شده بود. در بين فارم 80 واحد مسكوني يک طبقه و دو طبقه وجود داشت. اين عمارات شامل يک تعمير ليليه مانند، ذخيره خانه ها، يک مسجد كوچک و يک شفاخانه مي شد. در يک گوشة فارم يک تعمير شش منزله قرار داشت كه زماني دفاتر مامورين بخش زراعت در آن قرار داشت. در خارج از اين تعمير چند زمين كشت شده يک كانال و يک زابر وجود داشت. فارم ترنک در يک دشت قرار داشت و كدام آبادي ديگر در نزديكي آن به چشم نمي خورد. تعدادي از تاكستان در نزديكي فارم قرار داشت، اما هيچ درخت براي چندين ميل در اطراف آن به چشم نمي خورد. تعمير ميدان هوايي يک ميل دورتر از فارم قرار داشت و شهر قندهار به فاصلة نيم ساعت به سواري موتر از فارم واقع شده بود.

مامورين سي.آي.اي در اسلام آباد با تيم اجنت هاي افغان در پلان حمله به فارم ترنک در اثناي شب براي ساعت ها به گفتگو پرداختند. پلان گزاري دقيق بود. افغان ها از نزديک فارم را ترصد نموده و سي.آي.اي نقشه هاي ماهواره يي فارم را در اختيار داشت. اجنت هاي افغان يک تيم حملة 30 نفري را تدارک نموده بودند. آن ها يک منطقه را كه از آنجا عمليات آغاز مي شد تعين نموده بودند. آنها به سواري موتر از محل اول به محل دومي كه چند ميل از ترنک فاصله داشت آمدند. تيم حمله كه با ماشيندار و مخابرة مصئون مجهز بودند در يک شب تاريک به سوي فارم حركت نمود و ساعت 2 شب به فارم مي رسيدند. آن ها راهي را انتخاب نموده بودند كه ماين در آن مسير كارگزاري نشده بود. در سمت ميدان فارم يک زابر وجود داشت كه افراد حمله آور بايد از اين طريق وارد محوطة فارم مي شدند. تيم دوم با جيپ به آهسته گي به سوي دروازه فارم نزديک مي شد. آن ها با تفنگچه بي صدا مجهز بودند كه براي نابودي دو محافظ دروازه از آن كار مي گرفتند.

گروپ اصلي به خانه هايي حمله مي نمود كه زن هاي بن لادن در آن زنده گي مي كردند. وقتي كه آنها بن لادن را مي يافتنـد، او را دست بند زده و به سوي دروازه فـارم منتقل مي ساختند. سپس او را به موتر سوار نموده به سوي مغاره اي كه 30 ميل از فارم فاصله داشت، مي بردند.

در حاليكه پلان حمله نهايي مي شد، مامورين سي.آي.اي خود را درگير بحث هاي حقوقي در مورد تلفات ملكي احتمالي در جريان حمله مي يافتند عكس هاي ماهواره يي و راپورها از محل نشان مي داد كه تعدادي از زنان و اطفال در اين فارم زنده گي مي كردند. دفتر مركزي سي.آي.اي از اجنت هاي مي خواست، تا بگويند كه چگونه از وقوع تلفات ملكي در حين حمله جلوگيري خواهند كرد .

مامورين سي.آي.اي در اسلام آباد در بارة اين موضوع با اجنت هاي افغان بحث هاي طولاني و خسته كني انجـام دادند. امريكايي هـا فكر مي كردند كه اجنت هاي افغان شان مردمان جدي و نظاميان نيمه مسلكي بوده كه مي خواستند در حدود توان به امريكايي ها كمک کنند.

وقتي اجنت هاي افغان وعده مي دادند كه در عمليات به صورت دقيق عمل نموده و بدون موجب كسي را نخواهند كشت، اين موضوع به مركز سي.آي.اي مخابره مي شد تا مركز اجازة آغاز حمله را صادر نمايد. اما وقتي يكي از مامورين سي.آي.اي در مركز حمله بر فارم را عمليات غيــر دقيق مي خواند، اين گفتة وي سبب مي شد تا بحث روي جلوگيري از تلفات غير نظاميان از سرگرفته شود.

مخالفين طرح حمله مي گفتند، زنان و اطفالي كه در فارم وجود دارند، افراد بيگناه بوده كه نبايد به آن ها ضرري برسد، اما مامورين موافق طرح استدلال مي كردند كه در جنگهاي چريكي فاميل ها جزئي از جنگجويان به حساب مي آيند و در حاليكه زنان و اطفال نبايد قصداً مورد حمله قرار بگيرند، اما موجوديت آنها نبايد مانع راه اندازي عمليات شود.

در حاليكه امريكايي ها مصروف بحث روي پلان دستگيري بن لادن بودند، او براي جلب توجه جهانيان به سوي خود به كار ادامه مي داد. وقتي كه هند به صورت غير مترقبه به انفجار اتومي دست زد، بن لادن از ملت هاي اسلامي و پاكستان خواست تا براي جهاد، به شمول استعمال اسلحة اتومي، آماده گي بگيرند .

بن لادن به تلويزيون اي .بي.سي گفت جنگ نيروهاي ائتلافي تحت فرمان او عليه امريكا وسيعتر از جهاد شان عليه شوروي سابق است. او گفت كه براي امريكا آيندة تاريک را پيشبيني مي كند؛ امريكا تجزيه خواهد شد و اجساد فرزندان خود رابه آن كشور منتقل خواهد ساخت. او گفت امريكا از عربستان سعودي زماني خارج خواهد شد كه اجساد نظاميان و ملكي هاي آن كشور در صندوق هاي چوبي به آن كشور برگردانده شود. ريچارد كلارک به خاطر مقابله با اين تهديدات بن لادن مجالسي را در قصرسفيد داير مي كرد. نماينده گان سي.آي.اي در اين مجالس شركت مي كردند، اما در بارة اجنت هاي قبايلي شان به خاطر احتياط زياد حرف نمي زدند. تعداد بسيار كمي از افراد در سي.آي.اي و خارج از آن در مورد پلان اختطاف بن لادن معلومات داشتند.

يک كشمكش طبيعي ميان دفتــر ضد تروريزم ريچارد كلارک در قصرسفيد و مركز ضد تروريزم سي.آي.اي وجود داشت. ريچارد كلارک تجسمي بود از فرمان هاي رئيس جمهور در مورد كنترول برفعاليت ها و امتيازات سي.آي.اي. نظريات او بر بودجة سي.آي.اي تاثير داشت و او هدايات قانوني در مورد نحوة عمللكرد سي آي اي را براي رئيس جمهور آماده مي كرد. در سي.آي.اي فكر مي شد كه كلارک در تلاش است، تا بر عمليات آن سازمان كنترول مستقيم بر قرار كند.

تيم قصرسفيد فكر مي كرد سي.آي.اي با استفاده از قانون "درجه بندي" نه تنها مي خواهد اجنت هاي خود را حفاظت كند، بلكه از بررسي عمليات اش توسط ارگان هاي خارج از آن سازمان جلوگيري به عمل آورد. تنها در يک مورد كلارک و مامورين مبارزه برضد تروريزم سي.آي.اي نظر واحد داشتند و آن تهديد از ناحية بن لادن بود. تا بهار 1998 هردو جناح به اين نتيجه رسيده بودند كه بن لادن براي امريكا يک خطر جدي بوده كه بايد دستگير مي شد. در بخش هاي ديگر آنها به انگيزه هاي همديگر به نظر شک مي ديدند. آنها از آن تشويش داشتند كه در صورت ناكامي عمليات ، ملامتي به گردن چه كسي خواهد افتيد.

سي.آي.اي به خاطر حوادث گذشته در چنين موارد از شوراي امنيت ملي چندان خاطرة خوشي نداشت. سي.آي.اي فكر مي كرد، در بسياري از حالات، به گونة مثال در حادثة دخالت اوليورنارت در مسئلة كنترا ها، سي.آي.اي به خاطر انگيزه هاي سياسي به عمليات پرخطر و گاه غير قانوني كشانيده شده، در صورت ناكامي عمليات به حال خود رها شده، تا بار ملامت را به تنهايي بدوش بكشد. مامورين قصر سفيد با برگزاري انتخابات تبديل مي شدند، در حاليكه سي.آي.اي منافع سازماني دايمي داشت كه بايد از آن حفاظت مي كرد.

كلارک و تيم ضد تروريستي او از عمليات موفقي كه منجر به دستگيري بن لادن مي شد، حمايت مي كردند. آنها مي گفتند، حاضر اند پلان مشخص سي.آي.اي را در مورد بررسي كنند. تيم قصرسفيد فكر مي كرد تحويل دادن بن لادن به عربستان سعودي و يا مصر ممكن است. كلارک و يک مامور ديگر قصرسفيد در اواخر بهار سال 1998 به دفتر مركزي سي.آي.اي رفتند، تا پلان حمله بر فارم ترنک را مورد بحث قرار دهند. مدير مركز مبارزه با تروريزم سي.آي.اي "جف اوكانيل" آنها را در جريان جزئيات پلان قرار داد. او در بارة بودجة عمليات و خطرات احتمالي از ناحية تلفات ملكي نيز صحبت نمود.

تيم قصرسفيد با بدبيــني در برابـر پلان عكس العمل نشان داد. آنها فكر مي كردند كه اجنت هاي افغان مجاهدين دوران جنگ شوروي هستند كه انگيزة جنگي خود را از دست داده اند و تنها به خاطر بدست آوردن پول از سي.آي.اي داوطلب اين كار شده اند. آنها شک داشتند كه تيم اجنت هاي افغان تصميم به حملة جدي بالاي فارم ترنک را داشته باشند. از همه بدتر اگر به داخل

فارم هم بروند، ميان طفل هفت ساله و بن لادن فرق نمی گزارند   همه راخواهند كشت و اين كار به امنيت ملي امريكا در جهان اسلام و جاهاي ديــگر لطمه مي زد.

در جون 1998 رهبري سي.آي.اي پلان حمله به فارم ترنک را مورد بررسي قرار داد. بحث بر پلان سوالاتي را در مورد موفقيت اين پلان در ذهن مامورين بخش عمليات سي.آي.اي ايجاد كرد. در آخر همه روساي شعبات مربوط به جورج تنت رييس سي. آي. آي گفتند كه حمله به فارم ترنک كار خوبي نيست. قصرسفيد نيز در بارة اين پلان خوشبين نبود. تينت پلان مذكور را با كلنتتن مطرح نكرد، زيرا او در بارة پلان هايي كه خطرات سياسي از ناحية تلفات افراد ملكي را در پي مي داشت، حساس بود.

به اسلام آباد خبر داده شد كه چون حمله به فارم صورت نخواهد گرفت، پلان اجنت هاي قبايلي كنار گذاشته شود .

اجنت هاي قبايلي تشويق شدند كه برتلاش خود براي دستگيري بن لادن در خارج از فارم ترنک ادامه دهند. بعضي از مامورين سي.آي.اي كه در پلان گزاري عمليات ترنک دخيل بودند، از تصميم واشنگتن دلگير شدند. آنها وقت و انرژي زيادي را در اين راه به مصرف رسانده معتقد بودند كه پلان شان چانس موفقيت را با خود داشت. آنها معتقد بودند كه اگر جلو بن لادن گرفته نشود، خطري را كه او در آينده متوجه امريكا خواهد ساخت بزرگ تر مي گردد. قسمي كه ديده شد، اين سر آغاز مأيوسيت آن ها در اين رابطه بود.

فصل بيست و سوم

"منافع دولت شاهي عربستان سعودي"

"شهزاده تركي الفيصل" رئيس استخبارات سعودي خطر "بن لادن" را ازعينک سياسي سعودي ها مي ديد. "بن لادن" و "ايمن الظواهري" عليه دولت سعودي به زبان آن دولت تبليغ مي نمودند. آنها مشروعيت ادعاي دولت سعودي در مورد پاسداري از مقدس ترين اماكن اسلامي (مكة مكرمه و مدينة منوره) را مورد سؤال قرار داده و با استناد از آيات قرآن كريم مردم را به بغاوت مسلحانه عليه خاندان شاهي سعودي فرا مي خواندند. "بن لادن" با استفاده از ثروت خويش و به كار گيري تكنالوژي عصري ارتباطات با گروه هاي اسلام گراي مخالف دولت سعودي در داخل و خارج آن كشور تماس برقرار مي نمود. براي سال ها دولت سعودي در تلاش بود، تا بن لادن را به انزوا كشيده از اين طريق خطر او را كم نمايد..

يک شهزادة مهم سعودي باري گفته بود كه در اينجا دشمنان دايمي وجود ندارد. اين اشاره يي بود بر مشتركات فاميلي و در عين حال رقابت ها و د شمني ها در جامعة سعودي، اما بن لادن با تشويق مردم به جهاد عليه خاندان شاهي راه متفاوتي را در پيش گرفته بود.

تا اواخر بهار سال 1998 "شهزاده تركي" و "شهزاده عبدالله" وليعهد سعودي در بارة فعاليت هاي بن لادن نگران شده بودند. در ماه جنوري آن سال نيروهاي امنيتي پوليس سعودي چند تن از پيروان "اسامه" را كه تعدادي از راكت هاي زمين به هوا را به عربستان قاچاق نموده بودند، دستگير نمودند. در ماه مارچ رئيس مالي بن لادن در افغانستان كه "محمد بن صالح" نام داشت به دولت سعودي تسليم شد. اين شخص به دولت سعودي نام شخصيت هاي عمدة آن كشور را داد كه به بن لادن پول مي فرستادند.

درعين زمان بن لادن با استفاده از مطبوعات بر انتقادات شديد خود از دولت سعودي ادامه مي داد. مصاحبه هاي او كه از طريق تلويزيون هاي ماهواره يي پخش مي شد، توسط سعودي با استفاده از آنتن هاي بشقابي كه بر فراز بام هاي شان نصب شده بود، مشاهده مي شد. "شهزاده عبدالله" كه حوصله اش را از دست داده بود به "شهزاده تركي" هدايت داد به صورت مخفي به قندهار برود. شهزاده تركي مي گويد: "به او هدايت داده شد، تا به قندهار رفته از "ملاعمر" بخواهد تا بر فعاليت هاي ضد سعودي بن لادن پايان ببخشد".

اين ماموريت در اثر پيچيده گي هاي چگونگي توزيع قدرت در خاندان شاهي سعودي با مشكلاتي مواجه بود. شهزاده عبدالله كه 74 سال داشت به حيث رهبر بالفعل سعودي عرض وجود كرده بود. برادر بزرگش، "ملک فهد" در اثر حملة قلبي چند سال پيش از فعاليت هاي عملي ادارة دولت كنار رفت. با گذشت زمان به تدريج خانوادة سلطنتي به گرد شهزاده عبدالله تجمع نمودند. شهزاده عبدالله كه مرد قوي الجثه است، به خاطر صراحت لهجه اش، احساسات شديد نشنليزم سعودي اش، آميزش آسانش با عساكر و مردم عادي سعودي و زنده گي نسبي زاهدانه اش مورد تحسين سعودي ها قرار گرفته بود. او مانند شهزاده هاي ديگر در قمار خانه ها كنز (جنوب فرانسه) تابستان ها را نمي گذرانيد و رابطه هاي جنسي غير مشروع نداشت. اين شيوة زنده گي، او را به حيث شخصيت با ثبات در خانوادة شاهي معرفي كرده بود.

طبق عنعنات سعودي ها عبد الله زنان جوان را به نكاح آورده و در سن پيري صاحب اطفال مي شد. او در يک تعداد از قصر هاي بزرگي زنده گي مي كرد كه هر كدام آن به بزرگي نيمي از يک دا نشگاه در امريكا بود.

عبدالله در شبانه روز هشت ساعت مي خوابيد كه در دو نوبت تقسيم شده بود، يک بار از 9 بجة شب تا يک بعد از نيم شب و بار دوم از 8 صبح، تا 12 ظهر. او بقيه وقت خود را به آب بازي در حوض قصر و كار بالاي مكاتيب دولتي مي گذرانيد. عبدالله هر روز شنبه به همراهي عدة از برادرانش به جده پرواز نموده براي چند ساعت به كشتي سواري در بحيرة سرخ مي پرداخت. او هر چهار شنبه به سواري سرويس به يک فارم تربية اسپ هاي عربي به صحرا مي رفت.

عبد الله شخص سخت كوشي بود كه مسؤوليت هاي سياسي خود را جدي مي گرفت. با وجود داشتن قصر ها، فارم ها، و ملياردها دالر پول نقد، باز هم مي توان زنده گي او را زاهدانه توصيف كرد.

عبدالله در مورد علاقه مندي و اين نظر بعضي از شهزاده ها كه به هر قيمت بايد رضايت امريكا را جلب نمود، موافقت نداشت. وليعهد سعودي مي دانست كه كشورش به خاطر نداشتن اردوي نيرومند نمي تواند از پشتيباني امريكا بي نياز باشد؛ اما او مي خواست در رابطه با امريكا از استقلال بيشتري برخوردار باشد. او فكر مي كرد سعودي بايد يک سياست متعدل را تعقيب نمايد و با دوستان نا مطمين امريكا در اروپا، به خصوص فرانسه رابطه برقرار نمايد. او خواهان بهبود روابط بين سعودي و ايران بود، اگرچه امريكا با اين كار مخالفت مي نمود. او مي خواست امريكا در آوردن صلح ميان فلسطيني ها و اسرائيل نقش بازي كند، او كمک امريكا به دولت اسرائيل را رد مي كرد.

شهزاده عبدالله از سياست مستقل نشنليزم سعودي پيروي مي کرد. گرچه اين سياست جنبة ضد امريکايي نداشت، اما مانند سياست هاي بعضي از پادشاهان سعودي به امريکا فرصت آزادي عمل زياد را نمي داد. زيرا هراسى از کمونيزم وجود نداشت که باعث نزديکي رياض و واشنگتن شود. عبدالله فکر مي کرد که او مي تواند در اتحاد ميان دو کشور تغييراتي بياورد بدون آنکه به اصل همکاري ميان دوطرف صدمه بزند.

به قدرت رسيدن عبدالله باعث ايجاد مشکل براي "شهزاده ترکي" در داخل خانوادة سلطنتي گرديد. در کلتور سياسي سعودي ها که عضويت در فاميل و کلاني سال اهميت دارد، شهزاده ترکي موقف بسيار پاييني را دارا بود. شهزاده ترکي که در "جورج تاون" و "آکسفورد" درس خوانده بود يکي از دوستان نزديک امريکا به حساب مي آمد، ولي در عهد شهزاده عبدالله چنين شهرتي يک چيز مثبت به حساب نمي آمد.

ثروت هنگفتي که شهزاده ترکي و دستياران او، برادران بديب، گرد آورده بودند، باعث ناخوشنودي رقباي او در خاندان سلطنتي گرديده بود. آن ها فکر مي کردند که استخبارات سعودي مانند باتلاقی است که پول ها را مي بلعد .

مطابق به دستور عبدالله که بر تخصص در امور دولتي تاکيد مي کرد، رقباي ترکي خواهان تفتيش حسابات ادارة استخبارات سعودي گرديدند.

ترکي با کاکاي خود شهزاده "نايف" که وزير داخلة سعودي بود، بر سر موضوع بن لادن بايد به رقابت مي پرداخت. "شهزاده نايف" و پسران نيرومند او از حاکميت سعودي در برابر مداخلات امريکا دفاع مي کردند. در بعضي حالات آن ها تمايلات ضد امريکايي از خود تبارز مي دادند.

آن ها به صورت مکرر به درخواست هاي قصر سفيد، سي.آي.اي و اف.بي.آي در مورد همکاري در ساحة تحقيق و مبادلة معلومات در امور امنيتي پاسخ منفي مي دادند. آن ها قوانين سعودي را طوري تفسير مي کردند که مانع دسترسي امريکايي ها به دوسيه هاي پوليس و جريان تحقيق آن ها شود. "نايف" گاهي با اف.بي.آي همکاري مي کرد، اما سياست عمومي او در مورد ندادن جواب به امريکايي ها شهزاده ترکي را در موقعيت بدي قرار داده بود.

ترکي نقطة تماس امريکا با سعودي بود و از طريق سي.آي.اي با آن کشور در تماس بود. او با "جورج تينت" بر سر موضوع صلح در شرق ميانه کار مي کرد و در نظر داشت تا يک گروه کاري مشترک مخفي را براي مبادلة معلومات در بارة فعاليت هاي بن لادن با امريکايي ها تشکيل دهد ، اما "نايف" جلو موفقيت اين تلاش هاي او را مي گرفت.

در بخش تروريزم ترکي نمي توانست کار زيادي براي سي.آي.اي انجام دهد. شهزاده ترکي در خيمة صحرايي اش به خاطر خرابي در بخاري تيلي به واسطة گاز کاربن مونو اکسايد مسموم گرديد. سي.آي.اي مي ترسيد که مبادا او براي هميشه از فعاليت باز بماند. با کم رنگ شدن نقش ترکي در اثر مريضي و ملاحظات سياسي، سي.آي.اي مي ديد که رشته هايي که استخبارات دو کشور را به هم پيوند داده بود در حال پاره شدن است.

در اواسط جون سال 1998 جت حامل "شهزاده ترکي" در ميدان قندهار پايين شد و او از کلکين طياره فارم ترنک را مي ديد. به او گفته شده بود که بن لادن از آن فارم استفاده مي کند و بهتر است در وقت پايين شدن به آن توجه کند.

شهزاده ترکي گاه گاه در بارة تنش هاي که در اثر تلاش عصري سازي سعودي به واسطة پول در آمد نفت مي گرفت، صحبت مي کرد. کشمکش ميان ثروت هنگفت و عقيدة اسلامي و نزاع ميان عنعنات صحرا نشيني و کلتور جهاني باعث ايجاد درز هاي عميقي در جامعة سعودي گرديده بود. "بن لادن" از يکي از اين درز ها افتاده در فارم ترنک قندهار موضع گرفته و از آنجا مردم را به انقلاب تشويق مي کرد.

"شيخ عبدالله بن ترکي"، وزير حج و اوقاف سعودي شهزاده ترکي را در اين سفر همراهي مي کرد. شهزاده ترکي يک عالم ديني را با خود آورده بود، تا با استدلال از آيات قرآني و فلسفة اسلامي "ملاعمر" را متقاعد کند که وقت آن رسيده، تا او در باة مهمان سعودي مشکل آفرين خويش (بن لادن) کاري انجام دهد.

وزارت حج و اوقاف سعودي با طالبان از طريق موسسات خيريه و گروه هاي تبليغي وهابي تماس نزديک داشت. شهزاده ترکي اميدوار بود، تا بتواند طالبان را قانع کند که اگر آن ها رابطة خود با بن لادن را قطع کنند، از چندين جهت سود خواهند برد. سازمان هاي خيرية سعودي و گروه هاي مذهبي سعودي مي توانستند به طالبان کمک زيادي نمايند.

شهزاده ترکي قبلاً با "ملاعمر" ملاقات نکرده بود. افغان هاي ديگر کوشيده بودند، تا شهزاده ترکي را متقاعد کنند که ملاعمر يک شخص گوشه گير، با تمايلات مذهبي افراطي بوده و اگر تصميمي اتخاذ کند هر قدر خطر عملي کردن آن زياد باشد، از تصميم خود بر نمي گردد.

به جز این معلومات ترکي طریقة دیگر براي شناخت ملاعمر نداشت. ترکي رابطة رسمي با آن سازمان هاي مذهبي داشت که به طالبان نزدیک بودند، اما فتواي اخیر بن لادن توجه ترکي را به خود جلب نموده بود. پیروان غیر افغاني بن لادن به 2000 تن فدایي مي رسید .

استخبارات سعودي بن لادن را شخصي مي دانست که در بارة سازمان خود، خود تصمیم اتخاذ مي نمود، اما اکثریت فعالیت هاي تعقیبي پیروان بن لادن و تحقیق از دستگیر شده گان آن ها توسط افراد شهزاده "نایف" صورت مي گرفت. شهزاده ترکي مستقیماً با این تلاش ها سروکار نداشت و او تنها به راپور هاي اطلاعاتي در مورد دسترسي داشت.

 ملا عمر و یک تعداد از رهبران طالبان با شهزاده ترکي در شهر قندهار ملاقات کردند. ملاعمر با معانقة گرم کلمات خوب و چاي سبز از مهمانان سعودي خود استقبال نمود. آن ها به بحث طولاني پرداختند، ولي براي ترکي یگانه موضوع مورد علاقه مسألة بن لادن بود.

ترکي رهبر طالبان را در جریان مصاحبه ها و اعلامیه هاي بن لادن قرار داد که در آن ها دولت سعودي به شدت محکوم مي شد .

شهزاده اعمال ضد سعودي بن لادن را به رهبر طالبان برشمرد. او گفت: "بن لادن خواهان سرنگوني رژیم سعودي از طریق نظامیست در حالیکه دولت سعودي در برابر مسلمانان جهان مسؤولیت هایي را به عهده دارد ".

ترکي از ملاعمر خواست یا بن لادن را از افغانستان اخراج نماید و یا او را به دولت سعودي تحویل دهد .

شهزاده ترکي مي گوید به طالبان واضح ساخت که اگر آن ها بخواهند با عربستان سعودي رابطة خوب داشته باشند، باید بن لادن را از افغانستان اخراج نمایند. شهزاده ترکي و وزیر حج و اوقاف سعودي به ملاعمر اطمینان دادند که این کار طالبان مطابق اصول مسلمه اسلامي خواهد بود.

ملاعمر در اصول، پیشنهاد شهزاده ترکي را پذیرفت، اما براي محاکمة بن لادن مطابق به قانون شریعت خواستار تشکیل یک هیئت مشترک از علماي هر دو طرف گردید .

ترکي مي گوید او این پیشنهاد ملاعمر را راهي مي دید که طالبان را به تحویل دهي اسامه کمک مي کرد بدون اینکه باعث سر افگنده گي آن ها شود. شهزاده ترکي اظهارات ملاعمر را نشانة از تصمیم او بر اخراج بن لادن از افغانستان تعبیر نمود.

ترکي مي گوید او از ملاعمر پرسید: "آیا شما موافق هستید که بن لادن را به سعودي تسلیم دهید و یگانه چیزي که روي آن باید بحث صورت بگیرد چگونگي این تحویل دهیست؟"

ملاعمر گفت: "به شاه و ولیعهد اطمینان بدهید که این موقف من است." کساني که در آن مجلس در قندهار حضور داشتند به صورت مستقیم اظهارات شهزاده ترکي را زیر سؤال نبرده، اما اختلافات و بدگماني ها در مورد آنچه در آن روز در قندهار گذشت تا سال هاي بعدي به قوت خود باقي ماند .

مطالبي که در بارة این ملاقات در روزنامه هاي پاکستاني به نشر رسید حکایت از بحث روي طرح نظامي براي شکست "مسعود" و قوماندان هاي دیگر در شمال و همکاري مالي سعودي با این طرح بود.

 ترکي در بارة سفر خود به قندهار به امریکایي ها معلومات قبلي نداده بود، و پس از بازگشت آن ها را در جریان تفصیلي مذاکرات خود با طالبان قرار نداد، اما کساني که با امور سعودي در سي.آي.اي و قصر سفید سروکار داشتند بر این عقیده اند که بر علاوه از بحث روي قوانین اسلامي در مورد تحویل دهي اسامه، ترکي به طالبان وعده کرده بود که در صورت قطع رابطة آنها با بن لادن سعودي صدها میلیون دالر به آن ها کمک مالي خواهد داد، اما تحلیل گران دیگر امریکایي که در مورد نیات سعودي ها مشکوک بودند، با درنظرداشت چگونگي برخورد گذشتة آن دولت به این باور بودند که ممکن "شهزاده ترکي" تلاش کرده باشد، تا "بن لادن" را به مصالحه و بازگشت به عربستان سعودي تشویق نماید. این حدس و گمان نشان مي دهد که چگونه فضاي عدم اعتماد میان مامورین سي.آي.اي در مرکز مبارزه با تروریزم و دولت سعودي ایجاد گردیده بود .

مامورین مبارزه با تروریزم قصر سفید معتقد بودند که عربستان سعودي علاقه مند به محکمه کشانیدن بن لادن نبود .

سعودي ها ترجیح مي دادند که بن لادن توسط امریکایي ها دستگیر و محاکمه شود، تا عکس العمل ناشي از دستگیري وي متوجه واشنگتن گردد.

به قول شهزاده ترکي، یک هیئت طالبان در ماه جولاي 1998 به عربستان رفت، تا در مورد چگونگي اخراج بن لادن با سعودي ها مذاکره کند .

هيئت طالبان با پيشنهادات مشخص سعودي ها در زمينه به قندهار برگشت، اما شهزاده تركي، تا ماه اگست از طالبان چيزي نشنيد .

بن لادن مي دانست در ماه اگست محتواي مذاكرات شهزاده تركي با رهبري طالبان تغيير خواهد كرد .

اتحاد "اسامه بن لادن" با "ايمن الظواهري" و افراطي هاي مصري به او اميد بلند پروازي هاي بيشتري داده بود. او ظرف چند روز به يكي از پرآوازه ترين رهبران افراطي اسلامي در جهان تبديل گرديد.

همة دست اندركاران دسيسه در افغانستان استخدام، تربيه و يا به آنها انگيزه داده شده بود." ودي الحاج" يک عيسوي لبناني بود كـه در بين جمعيت جلا وطن مسلمان در كويت بزرگ شده بود. او با يک دست معيوب از مادر زاده شده بود و در سنين جواني به اسلام گرويده بود. الحاج كه هنوز 23 سال داشت، در دوران جهاد افغان ها عليه شوروي سابق به مرز افغانستان در پاكستان رفت، تا در بخش كمک رساني به مهاجرين كار كند .

"محمدعوده" در جنوب شرق آسيا در دانشگاهي مصروف تحصيل بود كه در بارة جهاد افغانستان معلومات بدست آورد. او يک هفته را در دانشگاه سپـري مي كرد و هفتة بعد را در جبهات جنگ. "كه محمد" از وطن آبايي اش تانزانيا پس از سال ها مطالعة اسلام به افغانستان رفت. وقتي كه دوستانش در سال 1994 از او در يک كمپ تربية نظامي پرسيدند، آيا حاضر است در جهاد شركت كند؟ او جواب مثبت داد. بعضي از اين افراد بطور مستقيم به "اسامه بن لادن" و سازمان جنگي او القاعده وفادار بودند. ديگـران مي گفتند آنها "بن لادن" را ملاقات نكرده و او را رهبر خود به حساب نمي آورند. آن ها تنها مي دانستند كه جزئي از ارتش با تقواي اسلام بوده كه به نماينده گي از امت اسلامي به جهاد مي پردازند.

بعضي از دست اندركاران دسيسه پس از ختم آموزش نظامي براي سال ها بدون سروصدا در افريقا زنده گي مي نمودند. اين ها اعضاي هستة عملياتي مخفي پراگنده در سر تا سر جهان القاعده بودند كه توسط "بن لادن" و هم پيمانان مصري او، كه در قندهار، كابل و كوه هاي مشرق افغانستان مركز گرفته بودنـد، رهبـري مي شدند.

اندكي قبل از ساعت 10:30 قبل از ظهر روز جمعه "7" اگست 1998 دو گروه از بم گذاران انتحاري در دو پايتخت كشور هاي افريقاي شرقي به حركت در آمدند. در نايروبي پايتخت كينيا يک موتر لاري مملو از مواد منفجره به محل پارک موتر هاي سفارت امريكا داخل گرديد. يک نفر از موتر پريده و يک بم دستي را بالاي محافظين كينيايي سفارت انداخته و خود فرار كرد. چند لحظه بعد موتر لاري انفجار كرد كه در اثر آن به تعمير سفارت امريكا صدمة شديد وارد آورد. مامورين امريكايي و افريقايي زيادي بالاي ميزهاي كارشان كشته شدند. يک تعمير مجاور سفارت فروپاشيد كه باعـث كشته شدن ده ها افريقايي شد. تعدادي از شاگردان يک فاكولته اداري و بسياري از عابرين نيز كشته شدند.

تقريباً نه دقيقه بعد تر از انفجار در كينيا، در دارالسلام پايتخت تانزانيا يک موتر مملو از مواد منفجره به محل پارک وسايط سفارت امريكا داخل شده منفجر شد. تصادفاً يک تانكر مملو از آب كه در ميان موتري كه منفجر شد و تعمير سفارت قرار گرفته بود سبب شد ضربة اولي انفجار توسط تانكر آب جذب شود. در نايروبي 213 تن در حملة انتحاري جان خود را از دست دادند، كه از جمله 12 نفر شان امريكايي بودند؛ 32 تن كينيايي كه در سفارت امريـكا كـار مي كردند نيز كشته شدند و در حدود 4000 تن در اين انفجار زخمي شدند.

در دارالسلام 11 افريقايي كشته شد و 85 تن زخمي شدند. بعد از حمله بر بارک عسكري امريكا در لبنان كه در سال 1983 توسط يک گروه شيعه سازمان داده شده بود، اين مرگبارترين حملات تروريستي عليه اهداف امريكايي بود.

حمله بر اهداف امريكايي در افريقا سي.آي.اي را غافلگير كرد. مركز مبارزه با تروريزم اين سازمان روز 29 جولاي در بارة احتمال حملة بيولوژيكي و راديولوژيكي توسط طرفداران بن لادن خبر داد. اعلاميه هاي وزارت خارجه در بارة حملات احتمالي طرفداران "بن لادن"، كه اكثراً در عكس العمل به اعلامية او پخش مي شد، از محل و زمان اين حملات ذكري به عمل نمي آورد. در محاسبات امريكايي ها نايروبي و دارالسلام اهـداف ثانـوي تروريست ها به حساب مي آمدند.

سي.آي.اي مي دانست كه بن لادن در نايروبي پيرواني دارد. سي.آي.اي و اف.بي.آي تعدادي از طرفداران بن لادن به شمول "الحاج" را در نايروبي شناسايي كرده بودند. در بين سال هاي 1996 و 1997 الحاج در دفتر يک موسسة خيريه در قسمت فقير نشين اين شهر كار مي كرد. امريكايي ها با پوليس كينيا در مورد تماس داشته و اجنت هاي اف.بي.آي در تابستان سال 1997 خانه هاي افراد مظنون را بازرسی نمودند.

فشار هاي وارده سبب شد، تا الحاج نايروبي را ترک كند و به امريكا برود. اجنت هـاي اف.بي.آي او را از طياره يي در نيويارک پائين نموده به دادگاه بردند، اما الحاج به دادگاه در بارة روابط خود با بن لادن دروغ گفت و آزاد گرديد. او به تكزاس

رفت و زنده گي آرامی را آغاز کرد. خروج الحاج از کينيا اجنت هاي امريکايي را به اين گمان ساخت که آنها هستهٔ عملياتي بن لادن در شرق افريقا را مختل نموده اند، اما طرفداران غير فعال بن لادن در آنجا وجود داشتند. آن ها به کمک افراد بن لادن، که از پاکستان به آنجا پرواز مي کردند، توانستند دو موتر را که براي بم گذاري از آن ها کار گرفته شد در محوطهٔ خانه هاي کرايي خود آماده سازند ستيشن هاي نايروبي و دارالسلام طي هفت ماه، که فعاليت براي انفجار ادامه داشت، علايمي حاکي از حمله بدست نياوردند .

براي دو دهه سي.آي.اي آموخته بود که نمي تواند از حملات تروريستي با اتکا بر توانايي هايش در مورد دستيابي بر اطلاعات قبلي در مورد عمليات مشخص، جلوگيري کند. بسياري از مامورين مبارزه با تروريزم سي.آي.اي به اين عقيده بودند که يگانه راه آنست که با تروريست ها در خارج از ساحهٔ عملياتي آن ها به مقابله بپردازند.

مرکز تعقيب بن لادن در سي.آي.اي روزانه 8 تا 12 ساعت به خاطر تحليل اعلاميه ها، فتواها، مصاحبه هاي تلويزيوني و مکالمات تيلفوني بن لادن کار مي کرد. براي عدهٔ ای از آن ها اين مسأله ثابت شده بود که بن لادن در گفته هايش جدي است. او جهاد را عليه امريکا به راه انداخته و هر وقت که فرصت بدست مي آورد عليه اهداف امريکايي به حمله دست مي زد. اما آنها نتوانسته بودند افسران مافوق خود را به حمله بر فارم ترنک ترغيب کنند.

بعضي از آن ها از مشاهدهٔ گزارش هاي تلويزيوني عمليات نجات در شرق افريقا بسيار متأثر شده بودند. يکي از تحليلگران زن مرکز بن لادن، رئيس سي.آي.اي را مخاطب قرار داده گفت: "تو مسؤول آن مرگ ها هستي، زيرا بر اساس معلوماتي که ما برايت داديم عمل نکردي." اين زن وقتي که مطالب فوق را به زبان مي آورد به شدت مي گريست.

"تينت" با خاموشي به اين اعتراض برخورد کرد. او مرد احساساتي بود، اما اظهـارات مبني بر صـداقت را تحمل مي کرد. او در هفته هاي بعدي تلاش هاي مخفي عليه بن لادن را شدت بخشيد.

براي کسانيکه بالاي حمله برفارم ترنک کار مي کردند اين پرسش ها هنوز باقي بود: چرا رئيس سي.آي.اي موضوع حمله بر فارم ترنک را با مشاور امنيت ملي امريکا و "کلنتن" مطرح نکرد؟ چرا آن ها از قبول تلفات افراد ملکي طي اين عمليات خود داري مي کردند در حاليکه در عمليات تروريستي افراد ملکي زيـــادي کشته مي شوند؟

"کلنتن" پس از شش سال در مقام رياست جمهوري تجربهٔ کافي در تصميم گيري به دادن پاسخ به حملهٔ تروريستي بدست آورده بود. روز "7" اگست در حاليکه در يکي از دفاتر قصرسفيد موضوع عمليات نجات و رسانيدن کمک به آسيب رسيده گان حملات تروريستي شرق افريقا درجريان بود، "کلنتن" در دفتر خود با مشاورين مورد اعتمادش در مورد نحوهٔ عکس العلمل به اين حملات به گفتگو هاي غير رسمي آغاز نمود. کابينهٔ امنيت ملي کلنتن از افراد ذيل تشکيل شده بود: "سندي برگر" مشاور امنيت ملي، "جورج تينت" رئيس سي.آي.اي، "مادلين البرايت" وزير خارجه، "جينت رينو" وزير عدليه، "ويلم کوهن" وزير دفاع و "جنرال هگ شلتن" لوي درستيز امريکا. از جمله، "سندي برگر" نزديک ترين فرد به "کلنتن" بود و او با "جورج تينت" نيز رابطهٔ کاري خوبي داشت. رابطه با اعضاي ديگر اين گروه رسمي بود.

در ميان بعضي از اعضاي اين گروه اختلافات وجود داشت. مثلاً سندي برگر جينت رنيو را به عدم همکاري متهم ميکرد و وزير خارجه و وزير دفاع بر سر پاليسي باهم مشاجره مي کردند. کلنتن از آن ها خواست در مورد بي پرده حرف بزنند و آن ها درخواست کلنتن را جدي گرفتند.

اولين کار اين گروه تحقيق روي اين موضوع بود که حمله توسط کدام گروه تروريستي انجام شده و آيا کدام دولت در انجام عمليات به اين گروه همکاري نموده است؟ اين دو موضوع ابعاد قانوني و سياسي داشت که بايد درنظر گرفته مي شد. اگر "کلنتن" تصميم مي گرفت عمليات انتقام جويانه را عليه يک گروه تروريستي به راه بيندازد، او بايد از اين عمل خود و تناسب نيرويي که به کار مي گرفت، در برابر مردم امريکا، کشورهاي متحد امريکا و ملل متحد دفاع مي کرد. "کلنتن" که خود يک قانون دادن و طرفدار ارگان هاي بين المللي بود، مي خواست براي به کارگيري نيروهاي نظامي دليل موجه داشته و دکترين معاصر روابط بين المللي را مراعات کند.

"کلنتن" در امور داخلي بر اف.بي.آي و وزارت عدليه در مورد ارائه دلايل و محاکمهٔ مجرمين اعتماد مي کرد. در حوادث خارج از امريکا، موضوع بايد از طرف سي.آي.اي آماده مي شد. اگر کلنتن شواهدي را قانع کننده مي يافت و عکس العمل نظامي مي بود، به وزارت دفاع براي عملي کردن آن وظيفه مي سپرد، و اگر عکس العمل به شکل عمليات مخفي مي بود، سي.آي.اي اين کار را مي کرد. در صورتي که مسئله بايد تعقيب قانوني مي شد اين کار به وزارت عدليه محول مي گرديد.

بعد از حمله "جورج تينت" کلنتن را روزانه براي يک هفته در جريان شواهد مربوط به دست داشتن گروه احتمالي دخيل در حمله قرار مي داد. از آغاز چنين معلوم مي شد که "بن لادن" در عقب اين حملات قرار دارد. تلاش هاي مشترک قبلي اف.بي.آي و

سي.آي.اي براي درهم شکستن تشکيلات مخفي بن لادن در نايروبي سبب به وجود آمدن آرشيفي شده بود که در آن دلايل دخالت بن لادن در عمليات ثبت شده بود. در اين آرشيف دوسيه ها، مکالمات تلفوني، فکس ها، مکالمات راديويي ميان افغانستان و نايروبي جمع آوري شده بود. اين اسناد به سي.آي.اي اين باور را مي داد که حمله توسط "بن لادن" فرمان داده شده، سازمان يافته و تمويل گرديده است.

روز جمعه 14 اگست، يک هفته بعد از حمله، "تينت" دلايل رسمي سي.آي.اي مبني بر دست داشتن بن لادن و هم پيمانان مصري او را در حمله بر سفارت هاي آن کشور در شرق افريقا به گروه امنيتي سپرد .

اين اولين دلايل رسمي دست داشتن بن لادن در مرگ امريکايي ها بود.

با تثبيت مجرم، موضوع چگونگي عکس العمل مطرح گرديد. "بن لادن" يک رهبر اسلامي تجريد شده بود که در مغاره هايي در آن سوي کـرة زميـن در افغانستان زنده گي مي کرد. او به حيث رهبر انگيزه دهندة حرکت هاي افراطي در مصر و الجزيزه در آمده بود. بن لادن يک تعداد از هسته هاي انقلابي در گوشه هاي مختلف جهان را نيز تحت کنترول مستقيم خود داشت. او با استخبارات پاکستان قرار داد عقد نموده بود تا جنگجويان کشميري را تعليم دهد. بن لادن با طالبان در برابر جبهة متحد به رهبري "مسعود" همکاري مي کرد. او ميزبان افراطي هاي ازبک، چيچين و چينايي بود .

به عبارة ديگر او يک دشمن پيچيده بود که شبـکة او در ساحة وسيعي فعاليـت مي کرد. سؤال اين بود که آيا بن لادن شخصاً دشمن اصلي به حساب مي آمد و يا القاعده سازمان تحت فرمان او ؟ در اين ميان موقعيت طالبان از چه قرار بود؟

"کلنتن" و تيم متخصص کوچک او در بارة افغانستان، از جايي که حمله نشئت کرده بود توجه کمي داشتند. آن ها در بارة دکترين تروريزم و ضد تروريزم دانش زيادي داشتند، اما افغانستان و جنگ هاي قومي آن براي آن ها يک بي نظمي خشونت بار معلوم به نظر می رسيد. در بين آن ها متخصص امور افغانستان وجود نداشت. از نظر آن ها طالبان يک گروه عقب گرا و مسخره بودند که بر يک سرزمين نا آرام حکم مي راندند و مردمان اين سرزمين خون روس هاي زيادي را در گذشته نزديک ريخته بودند. آن ها بعضي از حلقه هايي را که بن لادن، طالبان، استخبارات پاکستان و مليشياي بين المللي او را به هـم وصل مي کرد، مي شناختند و آنها را مورد بحث قـرار مي دادند، اما آنها از اين ارتباطات تصوير جامعي در ذهن نداشتند .

بعد از "رونالدريگن" هيچ رئيس جمهور امريکا در مورد افغانستان يک سياست جدي نداشت، اما اکنون افغانستان به خاطر حملات تروريستي در رأس آجنداي قصرسفيد قرار گرفته بود.

در اگست همان سال گروه امنيتي موضوع حملات نظامي عليه طالبان را مورد بحث قرار نداد. "سندي برگر" بعداً در مورد گفت: "مردم امريکا و کانگره چنين عمليات را در عکس العمل به بم گذاري در سفارت هاي امريکا مورد تاييد قرار نمي دادند." کلنتن بعداً گفت: "با ايـن که بم گذاري در سفارت ها اعمال زشتي بود، اما نزديک ترين متحد ما نيز عمليات زميني در افغانستان را در عکس العمل به آن مورد تاييد قرار نمي داد". با وجود بدبيني "البرايت" نسبت به طالبان بعضي از متخصصين وزارت خارجه مانند "شهزاده ترکي" به اين عقيده بودند که با تطميع و تهديد ميتوان ميان رهبرطالبان و بن لادن جدايي ايجاد کرد. اين متخصصين و استخبارات پاکستان استدلال مي کردند که با گذشت زمان رژيم طالبان شکل نظام سعودي به خود خواهد گرفت. در آن هفته گروه امنيتي يک پلان عمليات خاص در افغانستان را، که از سوي وزارت دفاع طرح شده بود، مورد بررسي قرار داد، اما اندازة نيرو، وقتي که لازم بود اين نيرو جمع شود و عدم موجوديت اهداف مشخص که اين نيرو در افغانستان بايد مورد حمله قرار مي داد، سبب شد، تا اين طرح کنار گذاشته شود.

آن روز هاي بسيار عجيبي در قصرسفيد بود. در وقفه ها ميان مجالسي که امور امنيتي را مورد بحث قرار مي داد، "کلنتن" خود را به يک تصميم گيري ديگر آماده مي کرد. بعد از هشت ماه دروغ گويي خصوصي و عمومي، کلنتن به اين نتيجه رسيده بود، که او بايد در بارة روابط جنسي خود با "مونيکالونسکي" به خانم خود و مردم امريکا اعتراف کند.

روز "17" اگست او به هيئت هاي تحقيق قضائي از طريق ويديو صحبت نمود و به سؤالات آن ها در بارة روابط خود با خانم "لونسکي" پاسخ گفت. در عين روز "جورج تينت" به گروه امنيتي در بارة اهداف احتمالي حمله بر افغانستان و سودان معلومات داد. آن شب کلنتن با يک شبکة تلويزيون ملي امريکا مصاحبه انجام داده گفت که در بارة روابطش با "خانم لونسکي" در گذشته دروغ گفته بود. او دو روز بعد 50 ساله گرديد. کلنتن مي گويد حوادث ماه اگست و مشکلات شخصي او بر تصميم او مبني بر اقدام عليه بن لادن تاثيري نداشت. براي تمام اعضاي گروه امنيتي واضح بود که او خواهان نشان دادن عکس العمل عليه بن لادن به خاطر بم گذاري در سفارت هاي امريکا بود. با وجود جديت کلنتن در مقابله با بن لادن، حوادث آن سال ادارة او را به کلي تضعيف نموده بود. حوادث ماه اگست و تلاش براي برکناري او و از وظيفه از طريق راي عدم اعتماد در کانگره برای او اعتبار و توانايي سياسي نگذاشته بود که خود را در يک عمليات نظامي دوامدار عليه تروريست ها درگير کند، ولو که اين درگيری بواسطة راه اندازي عمليات توسط قواي خاص مي بود. او امکانات عملي کمتري در اختيار داشت. علاوه بر آن، کلنتن معتقد بود

که هر آنچه را که او انجام دهد حتماً مورد انتقاد قرار خواهد گرفت. حمله توسط راکت هاي کروز یک احتمال عملي بود. مثال هاي تاریخي درین زمینه وجود داشت. "رونالدریگن" در سال 1996 تریپولي پایتخت لیبیا را پس از آن بمبارد کرد که شواهدي بر دخالت لیبیا در بم گذاري علیه عساکر امریکا در یک میخانه در شهر برلین بدست آورد .

کلنتن مرکز استخبارات عراق را پس از آن با راکت کروز مورد حمله قرار داد که رژیم "صدام حسین" در تلاش براي قتل "جورج بوش" رئیس جمهور سابق امریکا در سال 1993 مقصر شناخته شد .

قانون بین المللي حملۀ نظامي به خاطر انتقام کشي و مجازات مجرم را اجازه نمي دهد، اما قانون متداول چنین حملات را به خاطر ناتوان ساختن دشمن و جلو گیري از راه اندازي حملات در آینده اجازه مي دهد. این اصل به وزارت دفاع کمک مي کرد، تا اهداف خود را تعیین کند و این اهداف با درنظرداشت پلان هاي بن لادن، خطراتي که او در آینده متوجه امریکا مي ساخت و توانایي او در دادن قومانده به پیروانش تعیین مي گردید. وزارت دفاع امریکا پلانهاي عملیاتي خود در افغانستان را در بهار آن سال همزمان با طرح سي.آي.اي بـــراي حملـه بر فارم ترنک آغاز نموده بود. تهدید هاي بن لادن از طریق مصاحبه هاي رادیویي اش باعث راه اندازي این طرح ها گردیده بود. به نظر پنتاگون افغانستان اهداف با ارزش اقتصادي بالا را نداشت. فارم ترنک از دیوار هاي گلي، چند تعمیر فرسوده و چارپایي هاي خواب تشکیل شده بود .

به هرصورت استخبارات مي دانست کمپ مذکور در کجاست و از آن نقشه برداري شده بود. در حالیکه کلنتن با بحران فامیلي خود پنجه نرم مي کرد، اطلاعات بدست آمده از سوي سي.آي.اي ضرورت به راه اندازي حمله را برجسته مي ساخت. چند روز پس از حمله بر سفارت هاي امریکا در شرق افریقا سي.آي.اي اطلاع بدست آورد که رهبران بلند پایۀ گروه هاي افراطي روز "20" اگست در ژورکلي تشکیل جلسه مي دهند. اطلاعات حاکي از آن بود که شاید بن لادن نیز در جلسه شرکت نماید. این جلسه مي توانست هدف قرار گیرد.

"ژورکلي" در نزدیکي پایگاهي قرار دارد که ""بن لادن"" از آن در دوران جهاد علیه شوروي استفاده مي کرد. "بن لادن" از پایگاه ژورکلي فتواي ماه فبروري خود را، که در آن جهاد علیه صلیبي ها و یهودي ها مطالبه شده بود، صادر نمود. "بن لادن" در پایگاه ژورکلی کنفرانس هاي مطبوعاتي دایر نموده و مصاحبه هاي تلویزیونی خاص میداد. امریکایي ها محل رشد "بن لادن" و سمبول قدرت او را مورد حمله قرار مي دادند. در این پایگاه گروه هاي افراطي به صورت مداوم آموزش نظامي مي دیدند. بعضي از این جنگجویان به کشمیر رفته تا علیه هندي ها بجنگند و دیگران در شهر هاي پاکستان علیه رهبران مذهبي و سیاسي شیعه ها دست به ترور مي زدند. جنگجویان عرب، چیچین و آسیاي میانه نیز در این جا تعلیم مي دیدند. در ژور کلي یک مرکز فرماندهي و پنج میدان تعلیم وجود داشت. وسایل این پایگاه بسیار ابتدایي بود. به خاطر نزدیکي آن به سرحد، افسران آي.اس.آي براي ملاقات، دادن تعلیم و بازدید مرتباً به آنجا مي رفتند.

در بارۀ اعتبار راپوري که پیش بیني مي کرد در حدود 200 تا 300 تن از افراطي ها در اجتماع 20 آگست در ژورکلي شرکت خواهند کرد، بعد ها نظریات متفاوتي ابراز گردید. جنرال "انتوني" قوماندان وقت شرق میانه و افغانستان امریکایي مي گوید، راپور چندان مطمین نبود. معاون عملیاتي سي.آي.اي و دو مدیر در دفتر "ریچاردکلارک" در قصرسفید مي گویند، راپور حضور "بن لادن" در جلسه را پیش بیني مي کرد. دیگران مي گویند در بارۀ حضور "بن لادن" در جلسه راپور، معلومات مشخصي نمي داد. به هر تقدیر، هدف از اجراي عملیات امریکایي ها بالاي ژورکلي کشتن "بن لادن" بود.

جلسه 20 اگست ژورکلي چندان مخفي نبود؛ استخبارات پاکستان از آن خبر داشت. "مشاهد حسین" وزیر کابینۀ "نوازشریف" روز 19 اگست در یک سفر رسمي در عربستان سعودي بود. او به رئیس آي.اس.آي از طریق تیلفون عادي تماس گرفت تا در بارۀ اوضاع پاکستان معلومات بگیرد. "شیخ رشید" گفت: "من سؤال کردم: "در پاکستان چه گپ است؟" او جواب داد: " "بن لادن" فردا جلسه دارد؛ او جلسۀ رهبران را دایر مي کند".

من گفتم: "آیا امریکایي ها خبر دارند؟" او گفت: "البته."

روز دیگر او به میزبانان سعودي خود گفت: " امروز علیه "بن لادن" حمله صورت مي گیرد".

اگر استخبارات پاکستان حمله را پیش بیني کرده مي توانست، "بن لادن" با آن همه ارتباطاتش از حمله بي خبر نمي ماند.

در اسلام آباد معاون لوي درستیز امریکا شام 20 اگست با جنرال "جهانگیر کرامت" قوماندان قواي زمیني پاکستان غذاي شب را صرف نمود. امریکایي ها ترس داشتند که پاکستان ممکن است فیر راکت هاي امریکایي را حملۀ اتومي هند بالاي آن کشور تصور کنند. وظیفۀ جنرال امریکایي بود، تا به پاکستاني ها اطمینان دهد که راکت هاي فیر شده از سوي امریکاست. ساعت 10:00 شب 75 راکت نوع کروز به ژورکلي اثابت نمود. هر راکت 750.000 دالر قیمت داشت.

حد اقل 21 تن داوطلبان پاکستاني کشته شده تعداد ديگر زخمي شدند، اما "بن لادن" در ميان آن ها نبود. همزمان با حمله بر ژورکلي 13 راکت کروز بر فابريکة کيمياوي الشفاء در خرطوم سودان فرود آمد .

گروه امنيتي در قصر سفيد از آغاز بحث روي نشان دادن عکس العمل به حملات تروريستي در شرق افريقا به اين نظر بود که بر علاوه از حمله بر اهدافي در افغانستان، لا اقل به يک هدف در خارج ازآن کشور نيز حمله صورت بگيرد. چندين دليل براي اين تصميم وجود داشت. تيم کاري "ريچاردکلارک" در بهار قبل در جهت ضربه زدن بر اهداف اقتصادي "بن لادن" در سرتاسر جهان به فعاليت آغاز کرده بود. دادگاه امريکا پس از چندين سال تحقيق "بن لادن" را شخصي معرفي کرده بود که در پي حمله بر تأسيسات دفاعي امريکاست و پول "بن لادن" فعاليت هاي تروريستي را تمويل مي کرد. هر حمله توسط راکت هاي کروز بايد به منابع مالي او نيز ضربه مي زد.

اطلاعات سي.آي.اي نشان مي داد که "بن لادن" در الشفاء سهم داشته و از سوي ديگر يک اجنت استخبارات مصر، که با سي.آي.اي يک جا کار مي کرد، به نمونه و موادي را از الشفاء با خود آورده بود که در آن آثار ترکيبات کيمياوي اي وجود داشت که در ساختن اسلحة کيمياوي از آن کار گرفته مي شود.

سي.آي.اي قصرسفيد را از موضوع در ماه جولاي، قبل از حملات افريقا، مطلع کرده بود. راپور هاي قبلي در بارة فعاليت هاي "بن لادن" در سودان از قول "جمال الفضل"، که به سي.آي.اي پناهنده شده بود، خبر مي داد که "بن لادن" به دستيابي به اسحلة کيمياوي و اتومي علاقه مند بود. علاوه بر آن، "کلنتن" به اين عقيده بود که امريکا با يک حملة خطرناک و حتا نابود کنندة تروريستي با استعمال اسلحة بيولوژيکي و کيمياوي مواجه است.

سي.آي.اي به خاطر اطلاعات دست داشته اش در مورد مالکيت الشفاء و وجود مواد قابل استفاده در اسلحة کيمياوي در آن، اين فابريکه را به حيث يک هدف حمله پيشنهاد نمود. "کلنتن" اين هدف را پذيرفت، زيرا خطر حمله کيمياوي از سوي تروريست ها هميشه در ذهن او وجود داشت.

کلنتن به امريکايي ها گفت که "بن لادن" جنگ تروريستي را عليه امريکا آغاز کرده و او تصميم گرفته، تا به مقابله با "بن لادن" بپردازد. "مادلين البرايت" وزير خارجة امريکا گفت امريکايي ها بايد بدانند که آن کشور در يک جنگ طويل المدت با تروريست ها درگير شده است، اما کلنتن و همکارانش به خاطر حملات راکتي بر افغانستان و سودان تحت انتقادات شديد قرار گرفتند. مطبوعات و جمهوري خواهان اتهام وارد نمودند که "کلنتن" به خاطر کم کردن توجه از ماجراي "خانم لونسکي" به اين اقدام دست زده است.

در آن روز ها يک فلم هنري به نام "سگ را شور بده" در امريکا به نمايش گذاشته شده بود که در آن يک رئيس جمهور فرضي امريکا جنگي را عليه البانيا به خاطري به راه می اندازد، تا انتقادات سياسي را از خود دور کرده باشد. منتقدين کلنتن مي گفتند، عمل او کاپي از اين فلم است. دولت سودان به تبليغات وسيعي دست زد تا نشان دهد که سي.آي.اي بر اساس راپور غلط بر فابريکة الشفاء حمله نموده است. طرفداران "بن لادن" در پاکستان به سرک ها برآمدند تا حمله بر او را تقبيح کنند.

معاون بخش مبارزه با تروريزم سي.آي.اي فکر مي کرد انتقادات شديد از عمل امريکا پيامي را که فير راکت مي خواست به تروريست ها بدهد، مغشوش نمود. از سوي ديگر تأثير فزيکي راکت ها بر اهداف انتخاب شده به خاطر ابتدايي بودن آن ها چندان چشمگير نبود. به عقيدة او ممکن است فير راکت باعث به تعويق افتيدن عمليات تروريستي شده باشد، اما در اين مورد نيز نمي شد به طور يقين صحبت نمود .

حملة راکتي امريکا شهرت "بن لادن" به حيث يک رهبر اسلامي را بالا برد. يک ابر قدرت با استفاده از پيشرفته ترين تخنيک بر او حمله کرد، اما ناکام شد. بعد از اين حملات دو نوع زنده گي نامة "بن لادن" در دکان هاي پاکستان براي فروش عرضه گرديد. "بن لادن" بدون اينکه کار زياد تبليغاتي انجام دهد، در تبليغات چنان موفق بود که برخي فکر مي کردند ستراتيژي بسيار موفق تبليغاتي تروريستي را تدوين نموده است. حملة راکتي دست آورد بزرگي براي او در اين راستا بود.

انتقاد ها باعث محدود شدن امکانات براي کلنتن در جنگي عليه القاعده گرديد که به مردم از آن صحبت نموده بود. کلنتن از انتقاد در بارة حمله بر فابريکة الشفاء چنان تحت تاثير قرار گرفت، که فرمان صادر کرد، تا تمام شواهدي که بر اساس آن اين هدف انتخاب شده بود، مورد بررسي مجدد قرار بگيرند. براي کلنتن که از قبل در بارة توانايي هاي سي.آي.اي مشکوک بود، اين انکشاف دليل ديگر بر بي اعتمادي او نسبت به اين سازمان مي گرديد.

"جورج تينت" از موج تبيلغات در بارة حمله بر الشفاء متعجب گرديد. او هنوز عقيده داشت که الشفاء يک هدف مشروع بوده، ولي اکنون او بايد وقت و انرژي زيادي به مصرف مي رساند، تا ثابت کند که در مورد راست مي گويد. در حاليکه اين تحقيقات ادامه داشت، مسأله رابطة کلنتن با "خانم لونسکي" به مرحلة بسيار خطرناک خود رسيد. چند هفته بعد از حملة راکتي، "مفتش

مستقل" راپور روابط جنسی نا مشروع کلنتن با خانم لونسکي را با جزئيات تام به نشر رسانيد. در چنين شرايطي ممکن نبود کلنتن به دور ديگر حملة راکتي عليه القاعده دست بزند.

در اين مرحله عمليات مخفي سي.آي.اي در افغانستان براي قصر سفيد اميدوار کننده مي نمود. تلاش مخفي سي.آي.اي براي دستگيري و يا قتل "بن لادن" کلنتن را از حملة نظامي عليه او بي نياز مي کرد. "تينت" روز 2 دسمبر به کميتة استخبارات کانگره گفت که عناصر کليدي ستراتيژي سي.آي.اي در رابطه با "بن لادن" را ضربه زدن به تأسيسات او، کار با ارگان هاي امنيتي ديگر به خاطر افشاي هسته هاي القاعده و دستگيري اعضاي آن، استخدام و يا افشاي فعالين القاعده، وارد نمودن فشار بالاي طالبان و افزايش توانمندي براي دستگيري او، تشکيل مي داد.

از بعضي جهات، تينت با اين گونه عمليات مخالف بود. وقتي که او به حيث رئيس سي.آي.اي مقرر مي شد، از خطر استفاده سي.آي.اي به خاطر به دست آوردن اهدافي که در اثر پاليسي هاي ناکام علني بر آورده نشده، هوشدار داد. اما او مي دانست که رؤساي جمهور امريکا يکي پس از ديگري از سي.آي.اي مي خواستند، تا مشکلات سياست خارجي را براي آنها از راه هاي پنهاني حل نمايد.

طوري که چند دهه قبل "جان اف کيندي" از سي.آي.اي خواست، تا مشکل "کاسترو" را با عمليات مخفي حل نمايد .

کلنتن از سي.آي.اي مي خواست، تا مشکل "بن لادن" را براي او حل نمايد، بدون اينکه جنگ افغانستان را، که "بن لادن" در آن يک بازي گر عمده بود، شامل سياست خارجي امريکا نمايد. در صورتي که جنگ افغانستان شامل سياست خارجي امريکا مي شد، بر علاوه از پيچيده گي هاي ديگر امريکا بايد جهت مخالفين طالبان را مي گرفت و با پشتيبانان طالبان در استخبارات پاکستان به مقابله مي پرداخت. آسان ترين راه آن بود که سي.آي.اي به صورت مخفي به افغانستان رفته "بن لادن" را در جوالي انداخته و با خود بياورد.

" شهزاده ترکي" در اواسط سپتمبر به قندهار رفت. "نسيم رعنا" رئيس آي.اس.آي او را همراهي مي کرد. يک افسر پشتون آي.اس.آي با آن ها آمده بود، تا وظيفة ترجماني را انجام دهد. "شهزاده ترکي" فکر مي کرد که اثرات حملات افريقا و عکس العمل امريکا به آن سبب شده باشد، تا "ملاعمر" خطر نزديکي به "بن لادن" را به خوبي محاسبه کند. کلنتن در تابستان آن سال حکمي را صادر بود که بر اساس آن دارايي هاي طالبان در امريکا منجمد مي گرديد. ترکي فکر مي کرد که طالبان دلايل زيادي داشتند، تا "بن لادن" را ترک گفته و به منافع اقتصادي خويش بينديشند.

وقتي که آن ها بالاي ميز چاي نشتند، شهزاده ترکي گفت: "امريکايي ها عقيده دارند که "بن لادن" در عقب حملات افريقا قرار دارد. ما در انتظار شما بوديم و شما به ما وعده داده بوديد که "بن لادن" را به ما تسليم نماييد".

"ملاعمر" بدن خود را به سوي شهزاده ترکي به شدت دور داد. ترکي او را بسيار عصباني يافت. به يک روايت، ملا عمر بر سر خود آب سرد ريخت و گفت که اين کار را به خاطري مي کند، تا اندازة سکون خود را باز يابد. ملا عمر ترکي را مخاطب قرار داده گفت: " شما چرا اين کار را مي کنيد؟ شما چرا بر اين مسلمان شجاع (اشاره اي بود به بن لادن) زجر مي دهيد؟ "

ترجمان پاکستاني به حالت خجالت زده جملات ملاعمر را به شهزاده ترکي ترجمه مي کرد. ملاعمر ادامه داد: " بجاي اين کار، شما دست خود را با ما يکجا کنيد تا جزيره العرب را از اشغال عساکر کفار آزاد سازيم". ترکي، در حاليکه بسيار عصباني شده بود، از جا برخاسته گفت: "حاضر نيستم چنين چيزي را بشنوم." او در حاليکه اتاق را ترک مي کرد، به ملاعمر گفت: "آنچه را که تو امروز انجام مي دهي نه تنها تو را متضرر خواهد نمود، بلکه به افغانستان نيز آسيب خواهد رساند چند روز بعد سعودي سفير خود را از کابل فرا خواند." اما مانند حوادث ديگر در ارتباط به شهزاده ترکي و استخبارات سعودي، قطع روابط عربستان با طالبان در سي.آي.اي و قصرسفيد به نظر شک و ترديد نگريسته مي شد. فضاي عدم اعتماد ميان دو طرف طوري بود که ترکي پس از بازگشت از افغانستان امريکايي ها را در جريان آنچه در قندهار گذشت، قرار نداد. تنها بعد از آنکه معاون رئيس جمهور "الگور" به "شهزاده عبدالله" تيلفون کرد، تا در بارة ملاقات قندهار معلومات بدست بياورد، او در جريان گذاشته شد. سعودي ها که در بارة نيات امريکايي ها مشکوک بودند، نفعی در مبادلات شفاف معلومات بين دو کشور نمي ديدند. وزارت حج و اوقاف سعودي، موسسات خيريه و سرمايه داران آن کشور بر خلاف سياست خارجي کشور شان عمل نموده مقدار زيادي پول را به "بن لادن" و حرکت هاي افراطـي ديگر در خارج ارسال مي نمودند. بعضي از آن ها به طالبان و "بن لادن" نسبت به گذشته اخلاص بيشتر پيدا نموده بودند.

در مرکز تعقيب "بن لادن" بدبيني سي.آي.اي در بارة سياست هاي سعودي بيشتر گرديده بود. مدير اين مرکز، که "مايک" خوانده مي شد، مي گفت، امريکا اسير دوستي اتحاد خود با سعودي و استخبارات پاکستان شده است. امريکا وارد جنگ با يک شبکة خطرناک گرديده و در اين جنگ او بر همپيمانان غير قابل اعتماد خويش بيش از حد تکيه مي کند. او خواهان آن بود، تا سي.آي.اي رابطة کاري خود با استخبارات سعودي و آي.اس.آي را قطع نمايد. او مي گفت اگر امريکا اين کار را نکند، براي آن

قيمت گزافي خواهد پرداخت. نظريات او با روش كار معمولي سي.آي.اي در تضاد بود. بعضي از همكارانش مي گفتند او با چنان حرارت و شدت عليه سعودي و پاكستان مبارزه مي كند، كه ممكن كار خود در سي.آي.اي را از دست بدهد.

فصل بیست و چهارم

"ما در جنگ هستیم"

سي.آي.اي وظيفه داشت، تا از حملات غافلگيرانه جلوگيري کند. سازمان هاي ديگر امنيتي امريکا چون شوراي امنيت ملي، ادارات استخباراتي وزارت خارجه و دفاع و اف.بي.آي نيز در اين جهت فعاليت مي کردند. تعداد زيادي از کارکنان اين ادارات استخباراتي بالاي اهدافي کار مي کردند که ارزش سياسي و علمي داشتند. تعداد کمتري مصروف بدست آوردن اطلاعات قابل اعتماد در بارهٔ حملات تروريستي بر اهداف امريکايي و دادن هوشدار بر اساس اين راپور ها بودند. اين تشکيلات هوشدار دهنده در زمان جنگ سرد شکل گرفته بود، تا امريکا را از خطر حملهٔ اتومي شوروي مطلع نگهدارد. تا سال 1998 تشکيلات هوشدار دهنده قسمت اعظم فعاليت خود را متوجه جمع آوري اطلاعات در بارهٔ حملات تروريستي نموده بود. اين تشکيلات در شکل فزيکي خود عبارت بود از شبکهٔ کمپيوتري، ماشين هاي فکس و وسايل کنفرانس ويديويي محرم که سفارت خانه ها و پايگاه هاي نظامي امريکا را به دفاتر دولت در واشنگتن وصل مي کرد.

اين سيستم به آنها اجازه مي داد، تا راپور هاي هوشدار دهنده به شکل سريع و مصئون ميان قصر سفيد، سي.آي.اي و ساير ارگان هاي امنيتي مبادله شود. دو نوع اطلاعات تهيه و به مراجع مربوط ارسال مي شد: يکي اطلاعات دست نخورده و ديگري اطلاعات حلاجي شده از سوي متخصصين با ازدياد تبصره بر آن ها. راپور هاي نوع دوم عموماً در دسترس کساني قرار مي گرفت که با تدوين پاليسي سر و کار داشتند .

شبکهٔ هوشدار دهنده بسيار حساس بود. حتا به اطلاعات نه چندان مورد اعتماد در بارهٔ حملات احتمالي نيز توجه مي شد. به تحليل گراني که در اين شبکه کار مي کردند توصيه شده بود، تا معلومات بدست آمده را در اختيار همه کساني بگذارند که تصديقنامهٔ امنيتي داشتند. به متخصصيني که در داخل اين شبکه کار مي کردند تاريخ آموخته بود که توجه به اطلاعات ظاهراً غير مهم و پيش پا افتاده ممکن زماني سبب شود، تا جلو يک حملهٔ فاجعه بار گرفته شود. دست اندرکاران اين عرصه به مقتضاي طبيعت بشري متمايل بودند، تا در اجراي وظايف خود طرف احتياط را بگيرند. هيچ تحليلگر امنيتي نمي خواست تا از توزيع معلوماتي که ممکن باعث جلوگيري از يک حمله مي شد، خود داري کند.

از رئيس سي.آي.اي گرفته، تا پائين رتبه ترين کارمند بخش مبارزه با تروريزم آن سازمان، همه از صدور هوشدار در بارهٔ حملات احتمالي جانبداري مي کردند. بسياري از آناني که در داخل اين نظام کار مي کردند به اين عقيده بودند که اين شيوه کار آن ها دقيق نيست، اما آن ها تلاش داشتند تا حد توان از حملات عليه اهداف امريکايي جلوگيري به عمل آورند.

راپور هاي روزانهٔ اين شبکهٔ هوشدار دهنده به نحوهٔ عکس العمل دولت در برابر حملات تروريستي عليه سفارت هاي امريکا در شرق افريقا اثر مي افگند. در حقيقت دولت، شبکهٔ هوشدار دهنده را که از قبل حساس بود، حساس تر ساخته بود.

سي.آي.اي فعاليت هاي خود را جهت جمع آوري اطلاعات در بارهٔ شبکهٔ القاعده و پلان هاي عملياتي آن افزايش داد. بخش مبارزه با تروريزم سي.آي.اي اطلاعات بدست آمده را به مراجع مربوط ارسال مي نمود. حجم اين اطلاعات، که اکثراً شکل اطلاعات دست نخورده را داشت، بسيار زياد بود و در برخي حالات در يک ساعت به چندين گزارش مي رسيد. قصر سفيد افزايش در گزارش هاي اطلاعاتي را تشويق مي کرد. مشاورين امنيتي "کلنتن"، از حملات تروريستي بر سفارت هاي امريکا تکان خورده و از موج حملات جديد مي هراسيدند. مامورين قصر سفيد از آن هراس داشتند که اگر "بن لادن" باردیگر موفق به حمله بر اهداف امريکايي شود، در حاليکه "کلنتن" هنوز با بحران راي عدم اعتماد در کانگره مواجه بود، ضعف دولت امريکا ظاهر شده و بر حيثيت آن کشور ضربه وارد مي گرديد.

وظيفهٔ مامورين قصر سفيد بود، تا از رياست جمهوري "کلنتن" محافظت کنند. آن هايي، که به اطلاعات محرم دسترسي داشتند، مي دانستند که امريکا تا چه حد ضعيف گرديده و "بن لادن" و پيروانش با روحيه شده اند. از بعضي جهات سيستم هوشدار دهنده طوري عمل مي کرد که پروگرام شده بود. بم گذاري در افريقا پرده از وجود يک خطر مداوم حملهٔ تروريستي برداشت. از جهت ديگر، اين اقدامات، پيروزي براي بن لادن به حساب مي آمد. تاکيد دولت امريکا بر اقدامات دفاعي و پخش هوشدار هاي مکرر به بن لادن فرصت مي داد، تا مرحلهٔ بعدي جنگ را در شرايطي مناسب براي خود برنامه ريزي کند .

القاعده اعلاميه هاي زيادي پخش مي کرد و اين سبب مي شد که وقت، انرژي و پول زياد در اتخاذ اقدامات دفاعي به مصرف برسد، اما متخصصيني که با مبارزه عليه تروريزم سر و کار داشتند به اين عقيده بودند که ممکن نيست با اين همه تلاش های دفاعي از حملات تروريستي کاملاً جلوگيري کرد. حتا اين کار سبب مي شد تا توجه و منابع مالي در جايي که لازم بود به مصرف نرسد.

بعد از حملات افريقا "ريچاردكلارک" دفتري را در شوراي امنيت ملي ايجاد کرد که وظيفه داشت گزارشات در مورد حملات تروريستي را پيگيري کند. بسياري از اين راپور ها توسط ستيشن هاي سي.آي.اي از سراسر جهان به مرکز مبارزه با تروريزم آن سازمان ارسال مي شد. اين مرکز راپور هايي را که نمي توانست فوراً رد نمايد، به مراجع ذيربط ارسال مي کرد. گزارشات در مورد حملات احتمالي تروريستي، با ازدياد تبصره در مورد اعتبار آن ها، به قصرسفيد ارسال مي گرديد. کارمندان دفتر پيگيري اين راپور ها در بحري از گذارشات ارزيابي ناشدۀ سي.آي.اي غوط مي خوردند.

زير دستان "کلارک" در قصرسفيد مي گفتند که سي.آي.اي اطلاعات ارزيابي ناشدۀ زيادي را روزانه به کلنتن مي دهد، تا در صورت حملۀ تروريستي ديگر، آن سازمان مورد انتقاد قرار نگيرد، اما مامورين مرکز مبارزه با تروريزم سي.آي.اي مي گفتند از يک سو آن ها تحت فشار قصرسفيد قرار دارند تا معلومات دست داشتۀ خويش را مبادله کنند، از سوي ديگر آن ها از حجم گزارشات ارسال شده شکايت مي کنند. در سي.آي.اي و ارگان هاي استخباراتي ديگر دولت امريکا تلاش برآن بود تا از حملۀ ديگر تروريستي جلوگيري به عمل آيد. آن ها وقتي با هم ملاقات مي کردند، بايد در بارۀ مسائل پيچيده اي تصميم اتخاذ مي نمودند. مثلاً، وقتي که اطلاعي در بارۀ حملۀ تروريستي احتمالي عليه طيارات امريکايي در يک کشور مي رسيد، بحث مي شد که آيا پرواز از کشور يادشده را بدون اينکه به مسافرين خبر داده شود، لغو کنند؟ اگر اين کار را نکند، و حمله صورت بگيرد، چه جوابي خواهند داشت؟

يکي از اصول قبول شده در اين رابطه اين بود که از "معيار هاي دوگانه" کار گرفته نه شود. با استفاده از اطلاعات مخفي که در اختيار اعضاي مجلس قرار مي گرفت، نبايد آن ها پروگرام سفر و فعاليت خود را برنامه ريزي کنند، مگر اينکه چنين اطلاعي در دسترس عامه نيز قرار داده مي شد. آن ها تصميم مي گرفتند که چه وقت به تمام مردم از حملۀ احتمالي هوشدار دهند و چه وقت هوشدار را به اطلاع افراد محدود تري برسانند. بعد از حملات افريقا هوشدار هاي مکرر در بارۀ حمله بر محل هاي عامه و يا اهداف خاص از طرف گروه کاري مبارزه با تروريزم قصرسفيد صادر مي گرديد.

آن ها مي دانستند که ممکن بن لادن و رفقايش خواسته باشند به آن ها معلومات نادرست بدهند و هر اندازۀ که سفارت ها و تاسيسات ديگر امريکايي بيشتر تعطيل مي گرديد، تروريست ها بيشتر تشويق مي شدند، اما راه ديگري وجود نداشت. وقتي که آن ها اطلاعات نسبتاً قابل اعتماد بدست مي آوردند، بايد تدابير دفاعي مي گرفتند.

مردمان خطرناک زيادي در سراسر جهان وجود داشت. سي.آي.اي از استخبارات کشور هاي اروپايي، پاکستان، مصر، عربستان سعودي و ساير کشور ها خواست، تا عليه همکاران بن لادن عمل کنند. بعضي همکاري نمودند و برخي چندان همکاري نه نمودند، ولي در نتيجۀ اين اقدامات تعدادي از افراطي ها، به شمول سخنگوي بن لادن در لندن، بازداشت شدند. کمپيوتر ها و ريکارد هاي تيلفوني اي که از نزد اين افراد بدست آمد، وضعيت را وخيم نشان مي داد. سي.آي.اي در ميان بعضي از بازداشت شده گان توانمندي وارد کردن ضربۀ مهلک، حرفه يي بودن و ابتکار را مشاهده مي نمود. اين صفت ها بيشتردر ميان عرب هاي تحصيل کرده يي يافت مي شد که در اروپا زنده گي مي نمودند. ظرفيت و توانمندي هاي آنها همپايي با گروه هاي تروريستي غير مذهبي فلسطيني دهۀ 70 مي کرد. ارتباط ميان اين افراد و ميان آنها و بن لادن چندان محکم نبود، اما هسته هاي حرکت هاي افراطي اسلامي مصمم بودند تا فتواهاي ضد امريکايي "بن لادن" و "ظواهري" را عملي کنند. اطلاعات استخباراتي از چگونگي حملات تروريست ها پرده بر مي داشت. يکي از وسايلي که تروريست ها مي خواستند در حملات خود از آن استفاده کنند طياره بود. يک گزارش محرم که در سال 1998 بدست آمد حکايت از آن داشت که پيروان بن لادن در نظر داشتند طياره اي مملو از مواد منفجره را پرواز بدهند و در يکي از ميدان هاي هوايي امريکا منفجر کنند. طي همان سال گزارش محرم ديگر حاکي از حمله بر نيويارک و واشنگتن با به کارگيري از طياره بود. در ماه نوامبر آن سال مسؤولين دولت ترکيه طرحي را کشف کردند که تروريست ها مي خواستند در روز تولد "اتاترک" يک طيارۀ مملو از مواد منفجره را در آرامگاه او منفجر کنند. بعضي از اين معلومات در دوسيه هاي مربوط به بن لادن نزد سي.آي.اي و اف.بي.آي وجود داشت. گروه کاري مبارزه با تروريزم قصر سفيد در بارۀ امکان استفاده از طيارات مسافربري به طور راکت کروز بحث نه نمود. کلنتن، "تينت" و "کلارک" از حملۀ تروريست ها با استفاده از سلاح کشتار جمعي (کيمياوي، بيولوژيکي و راديولوژيکي) ترس داشتند، زيرا چنين حمله تعداد زيادي از امريکايي ها را مي کشت.

استفادۀ تروريست ها از طيارات مسافر بري به حيث سلاح يک مسئله نزد مسؤولين امريکايي بود، اما در اولويت قرار نداشت.

چيز ديگري که از گزارش هاي اطلاعاتي ظاهر مي شد تلاش بن لادن براي راه اندازي حمله بر اهدافي در داخل امريکا بود.

در ماه دسمبر سي.آي.اي و اف.بي.آي يادداشتي را به کابينۀ امنيتي کلنتن تقديم نمودند که در آن از تأسيسات القاعده در امريکا صحبت شده بود. اين تأسيسات عبارت بود از سازمان هاي ظاهراً بشري که براي فعاليت هاي تروريستي القاعده از آن ها به حيث پوشش کار گرفته مي شد. در ماه اکتوبر استخبارات امريکا گزارشي را دريافت کرد که بن لادن مي خواست يک هستۀ

عملياتي در امريكا ايجاد كند كه اعضاي آن از ميان گروه هاي اسلامي و عرب هاي مقيم امريكا استخدام مي شد. در ماه نوامبر گزارش داده شد كه هستة بن لادن خواهان استخدام يک گروه پنج تا هفت نفري جوانان در امريكا بود كه براي آموزش به شرق ميانه ارسال مي شدند. وقتي كه سي.آي.اي براي دستگيري بن لادن 5 ميليون دالر جايزه تعيين كرد، سي.آي.اي معلومات بدست آورد كه بن لادن براي كشتن هر يک از چهار فرد ردة بالاي سي.آي.اي 9 ميليون دالر جايزه تعيين نموده است. برخي از گزارش ها چندان واضح نبود، اما در ماه دسمبر سي.آي.اي يادداشتي را به مقامات دولت فرستاد كه حاكي از تلاش بن لادن در جهت به راه اندازي حمله در خاک امريكا بود.

بعد از انفجار بمب در سفارت هاي امريكا در افريقا مشاور امنيت ملي قصر سفيد "سندي برگر" به وزارت دفاع آن كشور امر نمود، تا تعدادي از كشتي ها و دو تحت البحري حامل راكت هاي كروز را در بحيرة عرب در نزديكي ساحل پاكستان مستقر كند، استقرار اين تحت البحري ها به حدي سري نگهداشته شده بود كه حتا بعضي از مديران ارشد سي.آي.اي از آن اطلاع نداشتند. راكت هاي كروز قابليت تغيير جهت در مسير پرواز تا هدف را دارند. نرم افزار هاي نصب شده درين راكت ها آن ها را به كمک اقمار مصنوعي كه در مدار ثابت قرار دارند، به هدف شان رهنمايي مي كند .

قصر سفيد اميدوار بود كه اجنت هاي سي.آي.اي در افغانستان، كه در آن وقت يک گروه قبايلي افغان در نزديكي قندهار بود، بن لادن را رديابي نمايد و كوردينات محل زنده گي او را به سي.آي.اي اطلاع بدهد. كوردينات بعضي از محل ها، مثلاً تعمير فارم ترنک، قبلاً در حافظة راكت هاي كروز ثبت شده بود.

محل هاي ديگر توسط فاصله سنج ليزري اندازه شده و مستقيماً به تحت البحري مخابره مي گرديد. كلنتن به مامورين عالي رتبة امنيتي خود گفته بود اگر اطلاعات دقيق از محل بودو باش بن لادن بدست آيد، او حكم حملة راكتي را صادر خواهد كرد. در يک مانور پنتاگون واضح شد كه پس از اطلاع از محل زنده گي بن لادن چهار ساعت ضرور است، تا حكم رئيس جمهور گرفته شود و محل مورد حمله قرار بگيرد. در حاليكه آن ها بالاي پلان حمله كار مي كردند، اين مسأله مطرح بود كه آنها تا چه حد از موجوديت بن لادن در محل مطمئن شوند، تا حمله را به راه اندازند؟

شش هفته پس از حمله در افريقا يكي از اجنت هاي سي.آي.اي اطلاع داد كه بن لادن در فارم ترنک موجود است. اعضاي كابينة جنگ به شمول "جورج تينت" و "ريچارد كلارک" در بارة گزارش به بحث پرداختند. نقشه ها نشان مي داد كه تعميري كه بن لادن در آن زنده گي مي نمود در نزديكي يک كلينيک قرار داشت. كلنتن از تجارب گذشته مي دانست كه راكت هاي كروز با همة دقتي كه در زدن هدف داشتند، كاملاً بي عيب نبودند. وقتي كه كلنتن حكم فير كروز بر مركز استخبارات عراق را در سال 1993 صادر نمود، يكي از راكت ها چندصد متر دور تر از هدف اثابت نمود و يكي از زنان هنرمند جهان عرب را كشت. او و ديگران كه در اطراف ميز قرار داشتند از آن تشويش داشتند كه اگر يكي از راكت ها دورتر از هدف اصابت كند، شفاخانه را تخريب خواهد نمود و هركسي كه درآن مي بود ازميان مي برد .

كلنتن بعداً گفت كه در حملة راكتي ماه اگست او در بارة تلفات افراد ملكي چندان نگران نبود، زيرا آن وقت كلنتن فكر مي كرد فرصت خوبي براي كشتن بن لادن وجود داشت. اما اكنون ديگر چنين فرصتي به نظر نمي خورد. بعداز اواسط سال 1998 موضوع تلفات غير نظامي و اطمينان در بارهً موجوديت بن لادن در محل مورد نظر موضوعاتي بودند، كه يكجا به بررسي گرفته مي شدند.

جورج تينت به تيم كاري گفت كه راپور موجوديت بن لادن در فارم ترنگ از طرف منبع دومي مستقل تاييد نشده است. كلارک مي گفت: "به هر صورت راكت بايد فير شود." او مي گفت: "اگر راكت بن لادن را از بين نبرد، كلنتن به مردم گفته مي تواند كه او تاسيسات آموزش نظامي القاعده و طالبان را مورد حمله قرار داده است." اما كلنتن علاقه مند به حمله بر مراكز آموزش نظامي القاعده و طالبان نبود، به عقيدة كلنتن حمله نافرجام عليه بن لادن به ضرر امريكا بود. سندي برگر به مامورين خود گفت: "حملة نافرجام بر بن لادن براي امريكا زيان بار است". آن ها هنوز به خاطر حمله بر فابريكة الشفاء در سودان تحت فشار قرار داشتند. برگر بعدها گفت: "هر وقتي كه ما به يک مركز تعليمي حمله كنيم وبن لادن جان به سلامت ببرد، امريكا ضعيف معلوم خواهد شد و بن لادن قوي تر مي شود." قصرسفيد از سي.آي.اي نمي خواست از موجوديت بن لادن در يک محل به خاطر راه اندازي حمله عليه او صد در صد اطمينان دهد، بل خواهان آن بود كه تا حدود زياد در بارة موجوديت او در محل اطمينان وجود داشته باشد، تا آن محل بتواند مورد حمله قرار بگيرد. آيا سي.آي.اي تا اين حد اطمينان داده مي توانست؟ تينت به گروه كاري خبر داد كه او منبع دوم كه راپور را تاييد كند ندارد و خواهان آن است، تا از حملة راكتي خود داري شود. امريكا تكنالوژي بسيار پيشرفته در اختيار داشت، اما منابع انساني يي را، كه اطلاع دقيق در بارة موجوديت بن لادن در يک محل بدهد، در دست نداشت .

"بل كلنتن"، برعلاوه از ارسال تحت البحري هاي حامل راكت هاى كروز به بحيرة عرب، حكم سري اي را زير نام "يادداشت آگاه سازي" امضاء كرد كه به سي.آي.اي و يا اجنت هاي آن اجازه مي داد، تا به خاطر دستگيري "بن لادن"، "الظواهري" و

چندين تن ديگر از همكاران شان، در صورت ضرورت، از اسلحه كار بگيرند. "كلنتن" در بارة حلقة رهبري شبكة بن لادن اطلاع داشت. او مي دانست، كه الظواهري مانند بن لادن شخص زرنگي بود. گرچه او جاذبة بن لادن را نداشت، اما در قساوت از او كمتر نبود .

مسألة سهمگيري الظواهري در ترور "انور السادات" در ذهن كلنتن زنده بود. كلنتن سادات را یک رهبر با انديشه هاي مترقي مي دانست كه در شرق ميانه كمتر كسي با او هم سري كرده مي توانست. حكم بل كلنتن براي سي.آي.اي زمينة قانوني را براي دستگيري بن لادن و رفقايش مساعد مي ساخت. در نظر بود آن ها پس از دستگيري به امريكا برده شده و به خاطر اعمال تروريستي به محاكمه كشانيده شوند.

امضاي "يادداشت آگاه سازي" پروگرام كاري قبلي سي.آي.اي در مورد بن لادن را مشخص تر مي ساخت. طبق حكم رئيس جمهور كه در سال 1986 امضا گرديده بود، سي.آي.اي صلاحيت قانوني براي اخلال فعاليت هاي تروريست ها و بازداشت آنها را داشت.

صدور حكم جديد مشابه به حكم 1986 سبب مي شد تا مسائل تشكيلاتي و بودجوي مطرح شود. كلنتن از طريق امضاي "يادداشت اگاه سازي " صلاحيت هاي سي.آي.اي در عمليات تروريست را مشخص تر مي نمود، بدون اينكه به مسائل تشكيلات و بودجه خود را در گير كند.

تا سال 1998، متخصصين حقوقي با دنياي جاسوسي سروكار نزديک پيدا كرده بودند. بعد از رسوايي "ايران-كنترا" قصرسفيد در شوراي امنيت ملي پستي را به نام مشاورت حقوقي ايجاد كرد. "جمي بيكر" در زمان بم گذاري هاي افريقا در اين پست ايفاي وظيفه مي كرد. بيكر كميته يي از حقوقدانان را تشكيل داد كار انها بر رسی احكام و فرمان هايي بود به امضاي رئيس جمهور می رسيد و ان را از نگاه حقوقي مورد بررسي قرار مي داد. مثلاً، آن ها بحث مي كردند كه تلاش براي كشتن يک شخص با ترور شخص مذكور چه فرقي دارد؟ آيا مي توان شخصي را در جريان عمليات براي دستگيري در خارج از امريكا كشت؟

همين سوالات در مورد عمليات سي.آي.اي به خاطر تعقيب و دستگيري بن لادن نيز مطرح بود. "تينت" و مامورين سي.آي.اي از مشاوريت حقوقي قصر سفيد مي خواستند، تا به طور واضح براي شان بگويد كه چه چيز قانوني است و چه چيز غير قانوني. آن ها نظريات اين مشاورين را به شكل تحريري و به تاييد رئيس جمهور امريكا مطالبه مي كردند، تا مامورين سي.آي.اي كه به اجنت خويش در افغانستان اسلحه و يا نقشه را به خاطر دستگيري بن لادن تحويل مي دادند ، مطمين مي بودند كه كار شان قانونيست.

"يادداشت آگاه سازي"، كه در حدود هفت تا هشت صفحه بود و به امضاي كلنتن رسيده بود، از ين قبيل سند بود. در مقدمة اين يادداشت آمده بود كه چگونه بن لادن امريكا را مورد حمله قرار داده بود. اين يادداشت جوانب مختلف عمليات براي دستگيري بن لادن را بررسي و تجزيه مي نمود. در يادداشت آمده بود كه رئيس جمهور از خطراتي كه عمليات براي دستگيري بن لادن در بر دارد، با خبر است. هر عمليات مخفي در افغانستان ممكن است ناكام بما ند و منجر به كشته شدن اجنت ها و يا افراد ملكي شود. در صورت ناكامي و يا افشاي عمليات مخفي براي دپلوماسي امريكا مشكلاتي ايجاد مي گرديد. در يادداشت آمده بود كه در اجراي عمليات مخفي تلاش ممكن صورت خواهد گرفت ، تا از تلفات ملكي جلوگيري به عمل آيد.

در اين يادداشت به سي.آي.اي اجازه داده شده بود كه اجنت هاي آن سازمان در دفاع از خود در وقت عمليات براي دستگيري بن لادن اجازه داشتند، تا بر او و محافظين اش تيراندازي نمايند.

"ريچارد كلارک" بعداً گفت، كه ما به كساني كه در اين عمليات شركت مي كردند واضح ساخته بوديم كه ما دستگيري متهمين را ترجيح مي دهيم، ولي اين كار هميشه ميسر نبود. بعد از بمب گذاري هاي افريقا مشاورين امنيتي كلنتن سي.آي.اي را به عمليات مخفي عليه تروريست ها تشويق مي كردند بدون اينكه آن ها را در كارهاي شان بسيار محدود نمايد و يا در ذهن اجنت هاي آن سازمان شک و ترديد در اجراي عمليات را باقي بگذارند. اما مشاورين كلنتن نمي خواستند زبان به كار رفته در يادداشت طوري باشد كه براي سي.آي.اي اختيارات نا محدود كشتار داده شود .

وزارت عدلية امريكا گفته بود با پيشنهادي مخالفت خواهد كرد كه در آن به سي آي اي اختيار نا محدود استعمال اسلحه بدهد. در نتيجه، از زباني در اين يادداشت كار گرفته شد كه ابهاماتي در آن به چشم مي خورد. افسران سي.آي.اي با خواندن اين يادداشت نگران شده بودند كه در صورت ناكام شدن عمليات شان در افغانستان، آن ها به تخلف از مفاد مندرجه در يادداشت، متهم خواهند شد.

با گذشت زمان، سي.آي.اي و قصر سفيد در مورد مسائل حقوقي اتهاماتي را عليه همديگر وارد مي نمودند. به نظر مشاورين امنيتي، كلنتن احتياط بيش از حد سي.آي.اي در قبول كردن خطرات احتمالي سياسي و قانوني، آن سازمان را غير موثر ساخته بود.

"پيتر گاس" یک مامور سابق سي.آي.اي كه به حيث رئيس كميتة استخبارات مجلس نماينده گان كار مي كرد، چند هفته بعد از بم گذاري هاي افريقا مديريت عمليات سي.آي.اي را متهم به "ترس از استعمال تفنگ" نمود."فرد هتز" مفتش عام سي.آي.اي، كه ماموريتش در آن سازمان به انجام رسيده بود، خواستار آن شد كه آن سازمان روحية تهاجمي دوران جنگ سرد خود را بازيابد.

اين انتقادات در سي.آي.اي باعث ناراحتي مي گرديد. مامورين سي.آي.اي مي گفتند كه آن ها پلان اختطاف بن لادن از فارم ترنگ را قبل از بمب گذاري ها در افريقا طرح نموده بودند، ولي رد گرديد. مامورين عالي رتبه در سي.آي.اي اتهام وارد مي كردند كه مشاورين امنيتي كلنتن از آن ها دو چيز متضاد را مطالبه مي كردند: از يكسو آن ها خواهان اتخاذ روحية تهاجمي از سوي سي.آي.اي بودند، و از سوي ديگر مشاورين حقوقي قصرسفيد احكام رئيس جمهور را طوري مي نوشتند كه كلمات محدود كننده زياد در آن وجود داشت. با در نظرداشت تجارب تاريخي گذشته، مديران سي.آي.اي طوري عيار شده بودند كه احكام و يادداشت ها را به شكل ظاهري آن به كار ببرند و در هرجايي كه ابهام وجود مي داشت، آن ها افسران عملياتي خود را به احتياط توصيه مي كردند.

احكام و يادداشت هاي محرم كلنتن منعكس كنندة ابهام كلي در پاليسي هاي او در مقابله با بن لادن بود. در شوراي امنيت ملي و سي.آي.اي عقيده بر اين بود، كه پس از افشاي دست داشتن بن لادن در بمب گذاري هاي افريقا، قانون امريكا كشتن او و دستيارانش را مجاز مي شمرد. ممنوعيت ترور افراد كه توسط حكم شماره 12333 رياست جمهوري امريكا اعمال شده بود، شامل اهداف نظامي نمي گرديد. اين موضعگيري وزارت عدلية امريكا بود. حقوقدانان قصرسفيد به اين عقيده بودند كه فارم ترنگ و يا كمپ هاي ديگر مربوط به بن لادن اهداف مشروع حمله نظامي بودند .

از سوي ديگر ممنوعيت قتل افراد، شامل عمليات پيشگيرانه در برابر كساني نمي شد كه تصميم حمله بر اهداف امريكايي را داشتند و بن لادن شامل اين نوع افراد بود. طبق قوانين موجود امريكا كلنتن مي توانست يادداشتي را امضاء كند كه در آن ذكري از دستگيري بن لادن به منظور محاكمه كشانيدن به ميان نيايد. او مي توانست حكم راه اندازي عمليات مخفي اي را صادر كند كه هدف از آن كشتن بن لادن و ظواهري باشد. اما كلنتن اين طريقه را انتخاب نكرد زيرا "جنت رينو" وزير عدلية امريكا، كه با كلنتن رابطة چندان نزديک نداشت، با احكامي كه فقط استفاده از قوه را عليه بن لادن تجويز مي كرد، مخالفت مي ورزيد.

"جنت رينو" به قصرسفيد گفته بود كه او استفاده از قوة نظامي عليه بن لادن را وقتي اجازه مي دهد كه حملة بن لادن عليه امريكا يک چيز حتمي باشد، اما تعريف وي از كلمة حتمي چه بود؟ "ريچارد كلارک" مي گفت گزارشات در بارة فعاليت هاي بن لادن مي رساند كه او يک حملة حتمي را عليه امريكا سازمان مي دهد، اما در بارة محل و وقت حمله نمي تواند به صورت دقيق چيزي بگويد. "رينو" اين گفته را قبول داشت كه نمي توان حملة خاص را پشبيني كرد، اما وقتي كه حمله يي كه ريچارد كلارک از آن هوشدار مي داد، فوراً عملي نمي گرديد، رينو در بارة اعطاي اختيار تام به خاطر استفاده از نيروي نظامي به سي آي اي مخالفت مي كرد.

اعتراضات رينو اهميت خود را داشت، زيرا مشاور امنيت ملي "سندي برگر" مي خواست در كابينة امنيت ملي در بارة جملاتي در هدايات ارسال شده به سی.آي.اي اتفاق نظر وجود داشته باشد. اگرچه آن ها مي دانستند زمينة حقوقي در مورد استفاده از نيروي نظامي عليه بن لادن وجود دارد، اما براي ماه ها در مورد جملاتي كه بايد در مكتوب هدايات به سي.آي.اي به كار مي رفت، با هم بحث مي كردند .

ممنوعيت قتل هاي سياسي از طرف قصرسفيد باعث شده بود، تا آن ها در استعمال جملات بسيار دقيق باشند. آن ها نمي خواستند جنت رينو با كلنتن در مورد نحوة برخورد با بن لادن اختلاف پيدا كند، و آن هم زمانيكه راي عدم اعتماد در كانگره مطرح شده بود. آن ها نمي خواستند در آن مرحلة حساس سياسي مطبوعات از اختلافات ميان جنت رينو و كلنتن در مورد "قتل بن لادن" حرفي به ميان آورند. به همين خاطر جيمي بيكر پيشنويس احكام را طوري تهيه مي كرد كه در برگيرندة نظريات جنت رينو نيز مي بود. بدين ترتيب در اتفاق نظري كه بدست مي آمد، ابهاماتي به چشم مي خورد. به صورت عموم پاليسي مخفي رئيس جمهور كه توسط شوراي امنيت ملي و كابينة امنيتي آن كشور شكل گرفته بود، خواهان برآورده ساختن همزمان دو هدف متفاوت بود. از يک سو آن ها تحت البحري هاي حامل راكت هاي كروز را به بحيرة عرب ارسال مي كردند. و مي خواستند، تا در صورتي كه بن لادن را بيابند و او تا مدتي از جاي خود حركت نكند، او را توسط راكت كروز بكشند. از سوي ديگر آن ها به سي.آي.اي هدايت ميدادند كه بن لادن را زنده دستگير نمايد.

این اختلاف در پالیسي نمایانگر اختلاف در میان کابینهٔ امنیت ملي امریکا بود. جنت رینو و رئیس اف.بي.آي خود را متعهد به مقابله با تروریست ها از طریق تطبیق قانون نموده بودند. از سال 1996 به بعد سیاست مبارزه با تروریزم امریکا خواهان به محاکمه کشانیدن تروریست ها بود. اگر چه قانون، کشتن بن لادن را مجاز مي شمرد، اما بعضي از مامورین قصرسفید و وزارت عدلیهٔ امریکا با اتخاذ چنین شیوه احساس ناراحتي مي کردند. آن ها از حملهٔ راکتي علیه بن لادن حمایت کرده بودند و این حمله را عکس العمل مناسب در برابر بمب گذاري ها در شر ق افریقا مي دانستند، اما آنها از راه اندازي حملات نظامي علیه بن لادن به حیث یک سیاست طویل المدت احساس ناراحتي مي کردند.

کلنتن به هردو جانب تمایل داشت. او مي خواست براي از بین بردن بن لادن و ظواهري از نیروي نظامي کار بگیرد. یکي از مشاورین ارشد کلنتن مي گوید که رئیس جمهور خواهان کشتن آن ها بود. اولین "یادداشت آگاه سازي" که در تابستان سال 1998 به امضاي او رسید، خواهان راه اندازي عملیات مخفي به منظور دستگیر و به محاکمه کشیدن بن لادن و یاران او بود. زبان مبهمي که در این یادداشت به کار برده شده بود به خاطر جلب همکاري جنت رینو بود. کلنتن این یادداشت را امضاء کرد، اما یادداشت دوم او به صورت واضح خواستار کشتن بن لادن در تحت شرایط فرضي خاص شده بود, بدون اینکه حکم یادداشت اول را تابع حکم دوم نماید.

در یکي از جلسات امنیتي تحت نظر ریچاردکلارک در خزان آن سال گروه کاري راپور هاي استخباراتي رفت و آمد بن لادن در داخل افغانستان را مورد بحث قرار داد. بعضي اوقات بن لادن از طریق سرک در کاروان لیندکروزر ها که با افراد مسلح همراهي مي شد، از یکجا به جاي دیگر مي رفت. در حالات دیگر او توسط هلیکوپتر ها و طیارات گروه طالبان سفر مي نمود. اجنت هاي قبایلي افغان و منابع دیگر سي.آي.اي از بعضي از سفر هاي هوایي بن لادن گزارش مي دادند. سي.آي.اي مي خواست یقین حاصل کند که اجنت هایش اجازهٔ قانوني براي آتشباري بالاي هلیکوپتر و طیارهٔ حامل بن لادن را دارند، در حالیکه سقوط دادن طیاره و یا هلیکوپتر حامل بن لادن نمي توانست جزئي از عملیات براي دستگیري او باشد. چنین عملیات علیه بن لادن را نمي شد با استفاده از یادداشت امضاء شده از سوي کلنتن توجیه کرد. علاوه بر آن، چنین یک حمله مي توانست ناقض پیمان هاي بین المللي در مورد ممنوعیت راهزني هوایي باشد. این ساحه یي بود که متخصصین حقوقي شوراي امنیت ملي در بارهٔ آن نگراني زیاد ی داشتند. شاید قانون امریکا، راه اندازي چنین یک عملیات مخفي را اجازه مي داد، اما تعهدات بین المللي امریکا را زیر پا مي گذاشت. این کار سبب مي شد تا کشور هاي دیگر به تعهدات بین المللي خود عمل نکنند.

از سوي دیگر در بعضي حالات امریکا قوانیني را به تصویب رسانیده بود که تخلف از معاهدات بین المللي را جرم داخلي به حساب مي آورد. یادداشت ممکن بود به ارتکاب یک عمل جرمي در خارج از امریکا رااجازه مي داد، اما یک افسر سي.آي.اي را با مشکلات قانوني در داخل امریکا مواجه مي نمود.

دفتر "جیمي بیکر" یک "یادداشت آگاه سازي" دیگر را براي امضاي کلنتن آماده کرد. این یادداشت به سي.آي.اي و وزارت دفاع اجازه مي داد تا تحت بعضي شرایط طیاره و یا هلیکوپتر حامل بن لادن را سرنگون نماید. در این یادداشت از بازداشت بن لادن به منظور محاکمه ذکري به میان نیامده بود. کلنتن این یادداشت را نیز امضاء کرد. رئیس جمهور به سي.آي.اي اختیار داده بود، تا بن لادن را دستگیر کند، ولي صلاحیت دیگري براي آن سازمان داده شده بود تا او را بکشد. بعضي از مدیران سي.آي.اي هدایات قصرسفید را محدود کننده و مبهم ارزیابي مي کردند. مسوده هاي واضحي که از سوي سي آي اي به قصرسفید ارسال مي شد، با جملاتي تعدیل مي شد که مي توانست تعبیر هاي مختلفي از آن ها شود.

یک مامور سي.آي.اي گفت، آن سازمان هیچ هدایت تحریري و یا شفاهي در مورد استعمال نیروي نظامي بدست نیاورده بود. هدف آن بود، تا از سي.آي.اي به حیث ارگان تطبیق کنندهٔ قانون کار گرفته شود.

یادداشت رئیس جمهور از سي.آي.اي مي طلبید تا اجنت هاي افغان را استخدام نماید و آن ها بن لادن را دستگیر کنند و مدتي نگهدارند تا اف.بي.آي او را تحویل بگیرد. مامورین سي.آي.اي مي گفتند میان آنچه در یادداشت رئیس جمهور آمده بود و استفاده از قوهٔ قهریه، تفاوت زیاد وجود داشت. اگر در یادداشت استفاده از قوهٔ قهریه ذکري به عمل مي آمد، کار بسیار آسان مي شد. به گفتهٔ این منبع پلان انتقال بن لادن به امریکا نسبت به قتل او بسیار پیچیده بود. به نظر قصرسفید هدایات داده شده در یادداشت امضاء شده از سوي کلنتن درمورد تعقیب، دستگیري و در صورت ضرورت، قتل بن لادن تاحد ممکن از وضاحت برخوردار بود. هدف اصلي یادداشت دستگیري و محاکمهٔ بن لادن بود، اما مامورین شوراي امنیت ملي مي گفتند آن ها این یادداشت را طوري نوشته بودند که به آن سازمان آزادي عمل زیاد مي داد. سي آي اي مي توانست بن لادن را در جریان عملیات براي دستگیري به قتل برساند. همهٔ آن ها، به شمول مدیران سي.آي.اي و قانوندانان قصر سفید، مي دانستند که بن لادن و محافظین او با تلاش توقیف بن لادن مقابله خواهند کرد. آن ها جهادي هاي متعهدي بودند که شهادت را نسبت به اسارت ترجیح مي دادند. نظر به هدایات صادر شده از سوي قصرسفید وقتي که محافظین بن لادن دست به مقاومت مي زدند اجنت هاي افغان مي توانستند بر او آتش گشوده و او را به قتل برسانند.

با گذشت چند ماه يادداشت ديگري امضاء شد، كه با وجود مبهم بودن آن، استعمال قوة قهريه عليه بن لادن را آسان تر مي ساخت. حكم اولي استعمال قوه را در جريان تلاش براي دستگيري مجاز مي شمرد، ولي حكم بعدي استفاده از قوة قهريه را در صورتي كه دستگيري او عملي نمي بود نيز اجازه مي داد.

مشاورين كلنتن فكر مي كردند كه مديران سي.آي.اي مسائل حقوقي را يک بهانه براي انجام ندادن كار قرار داده بودند. به قول يک مامور قصرسفيد برخي مردم در سي.آي.اي انگيزة كافي به انجام وظيفه در مورد دستگيري و يا كشتن بن لادن نداشتند.

مشاور امنيت ملي سندي برگر در بارة بحث های آن زمان مي گويد: "واضح بود كه فير راكت به منظور دستگيري بن لادن صورت نمي گرفت و اين كار نمي توانست جزئي از عمليات تطبيق قانون باشد." چيزي كه او خواهان آن بود معلومات استخباراتي موثق درمورد محل زيست بن لادن بود. اين معلومات را بايد سي.آي.اي تهيه مي كرد. به عقيدة برگر سي.آي.اي اختيارات كافي براي به كار انداختن اجنت ها در افغانستان داشت. تنش ميان دوطرف ادامه يافت و راه حل فوري برای آن وجود نداشت.

طي همان هفته كه پيروان بن لادن دو سفارت امريكا در شرق افريقا را مورد حمله قرار دادند، جنگجويان طالبان، كه با يكجا شدن طالبان مدارس پاكستان تعداد شان زياد شده بود و از كمک هاي استخبارات پاكستان برخوردار بودند، شهر مزار شريف را متصرف شدند. "كرنيل امام" يک افسر آي.اس.آي در مكالمة تيلفوني كه از سوي امريكايي ها ثبت گرديده بود، گفت: " من و بچه هايم در حال داخل شدن به مزار شريف هستيم".

برخي از مدافعين مزار شريف، كه با احمدشاه مسعود متحد بودند، توسط پاكستاني ها تطميع شدند. اين مطلب را "مسعود" به يک گروه از فرمان دهان نظامي خود گفت. مسعود گفت كه "عبدالملک" در برابر پول اندک شهر را به طالبان واگذار كرد.. مسعود و نيروهاي تحت فرمانش هنوز شهرک تالقان در شمال شرق كشور را تحت كنترول داشتند، اما با سقوط مزار شريف آن ها به حاشية كشور محدود شدند.

چند هفته پس از بمب گذاري در سفارت هاي امريكا، "احمدشاه مسعود" مكتوبي به سناي امريكا نوشت و در آن خواستار كمک امريكا در جنگ او عليه طالبان، استخبارات پاكستان و بن لادن گرديد .

مسعود نوشت كه پس ازخروج نيروهاي شوروي مردم افغانستان در گرداب مداخلات خارجي و جنگ هاي داخلي و بازي هاي منطقوي غوطه ور شدند. او علاوه كرد، كه افغان ها اشتباهاتي را در اين راستا مرتكب شدند كه ناشي از عدم تجربه، آسيب پذيري، اختلاف باهم و خود خواهي آنها بود. او علاوه كرد، با آن همه مشكلات، چيز هايي كه به مردم افغانستان از سوي متحدين دوران جنگ سرد شان تحميل گرديد غير قابل توجيه بود. مسعود علاوه كرد، كه پاكستان و افراطي های عرب متحد آن كشور 28000 جنگجو را به طرفداري از طالبان به افغانستان اعزام نمودند تا طالبان را در تلاش شان براي تصرف تمام افغانستان ياري رسانند. مسعود علاوه كرد، افغان ها در چنگال افراطي ها، تروريست ها، جنگجويان مزدور، مافياي مواد مخدر و قاتلين حرفه يي گيرمانده اند واز امريكا خواست، تا به مردم افغانستان كمک كنند كه از اين مصيبت نجات يابند. مسعود علاوه كرد واشنگتن بايد به وابستگي خود به پاكستان در قسمت شكل گيري سياست امريكا در افغانستان خاتمه ببخشد، اما ادارة كلنتن، به خصوص ديپلومات ها در وزارت خارجة امريكا، نسبت به مسعود و در خواست هاي او نظر مثبت نداشتند. با سقوط مزار شريف طالبان به صفت يک نيروي غالب در افغانستان تبارز نموده بودند. "مادلين البرايت"، "تاماس پكرنک" و متخصصين جنوب آسيا به قصرسفيد مشوره مي دادند كه امريكا بايد به تماس هاي خود با طالبان ادامه بدهد و از فشار و وعدة كمک به خاطر ايجاد جدايي بين "ملاعمر" و "بن لادن" استفاده نمايد.

سفارت امريكا در اسلام آباد اتخاذ چنين سياست را از طريق ارسال كيبل ها توصيه مي كرد. بسياري از ديپلومات هاي وزارت خارجه مسعود را يک نيروي از كار افتاده به حساب آورده و از قبول كمک هاي تسليحاتي ايران توسط او انتقاد مي كردند. آن ها اتهام وارد مي كردند كه مسعود فعاليت هاي خود را از فروش مواد مخدر تمويل مي كند. بعضي ها در وزارت خارجه به شمول "كارل اندرفورت" فكر مي كردند موجوديت مسعود به حيث رهبر يک گروه نظامي يک چيز مطلوب بود، زيرا از نفوذ طالبان در آسياي ميانه جلوگيري مي كرد، اما از آلبرايت گرفته تا پايين ترين فرد در وزارت خاجه، حاضر نبودند در مبارزة مسعود عليه طالبان با او همكار باشند. وزارت خارجة امريكا تلاش مي ورزيد، تا طالبان را متقاعد كند كه امريكا به آن ها به نظر دشمن نمي بيند و واشنگتن تنها با بن لادن و پيروان عرب او مخالف است.

در اكتوبر1998 "كارل اندرفورت" گفت كه حملة راكتي عليه افغانستان و طالبان به راه انداخته نشده بود. او علاوه كرد طالبان بايد بدانند كه با پناه دادن به تروريست ها آن ها بيشتر و بيشتر در مسؤوليت اعمال آن ها شريک مي شوند. او گفت: "هنوز طالبان وقت دارند كه سياست خود را تغيير دهند." او از طالبان خواست كه به اين درخواست امريكا پاسخ مثبت دهند. او گفت: "اگر آن ها اين كار را نكنند، امريكا در سياست خود در رابطه با طالبان تجديد نظر خواهد كرد".

البته امريكا نمي خواست به وضاحت بگويد كه در بدل تغيير سياست طالبان به آن ها چه خواهد داد. معامله يي كه مي توانست صورت بگيرد شناسايي ادارة طالبان از سوي امريكا در برابر تحويل دادن اسامه بن لادن بود. وزارت خارجة امريكا از پاكستان و استخبارات آن كشور توقع داشت، كه با استفاده از نفوذ خود بر طالبان، در رسيدن به چنين يک معامله همكاري كنند. البته اين كار تداوم سياست امريكا در مورد قبول سيادت پاكستان بر افغانستان زير نام ثبات منطقوي بود.

يک سوال اساسي، مربوط به پاليسي مي شد كه به آن پاسخ ارائه نشده بود، و آن اين بود، كه دشمن كيست؟ هم چنين در مورد اين سوال كه تهديد عليه امريكا تاچه حد خطرناک بود، نيز پاسخ قانع كننده وجود نداشت.

دورة حكومت بل كلنتن شاهد پيشرفت اقتصادي در امريكا بود. كلنتن به اين نتيجه رسيده بود كه تروريزم يكجا با جنگ هاي قومي، امراض كشندة چون ايدز، و رژيم هاي مذهبي عقب گرا، چون رژيم طالبان، چهرة منفي جهان باهم مرتبط پس از سقوط كمونيزم را به نمايش مي گذارد. ماهواره ها، سفرهاي هوايي و شبكه جهاني انترنت، كه جديداً پا به عرصة جهاني گذاشته بود، باعث از هم ريختن ديوار زمان و مكان گرديده ملت ها، مذاهب و فرهنگ ها را در چهار راهي پر از تلاطم قرار داده است. امريكا ازاين دگرگوني ها منفعت زيـــادي را نصيب مي شد. كلنتن بعدها گفت كه امريكا از فروپاشي ديوار ها، نزديک شدن فاصله ها و عام شدن اطلاعات منفعت مي برد .

كلنتن مي گفت، نمي توان ديوار ها را فرو ريخت، اختلافات را از ميان برد و اطلاعات را در اختيار همگان قرار داد بدون اينكه خود را در مقابل نيروهاي خراب كار آسيب پذير نمود .

به عقيدة كلنتن امريكا وظيفه داشت، تا اين تحولات را تشويق نمايد. او مي خواست امريكا و جهان را از عصر وابستگي به يكديگر به جهان باهم آميخته رهبري نمايد. به عقيدة كلنتن حملات تروريستي نشان داد كه جهان هنوز در مرحلة وابستگي به يكديگر قرار دارد نه در مرحلة يک جامعة واحد جهاني، اما نمي خواست حملات تروريستي باعث ايجاد ديوارها گردد. او نيروهاي ارتجاعي، تروريزم، نشنليزم و بنيادگرايي مذهبي را پديده هاي غير قابل اجتنابي مي پنداشت كه يكجا با پيشرفت جامعة بشري عرض وجود كرده اند. او فكر مي كرد، كه در تاريخ بشر مبارزات تروريستي منتج به پيروزي نشده است. به نظر كلنتن بن لادن و افراطي هاي اسلامي ديگر، جزئي از افراطي هاي تاريـخ بود كــه فكـر مي كردند آن ها حق را دريافته اند و اگر كسي با آن ها هم نظر شود زنده گي اش با ارزش مي شود. اگر با آن ها موافق نباشد، دشمن آن ها به حساب مي آيد.

كلنتن در بارة عقايد مذهبي خود مي گفت كه انسان از نگاه جسمي و ذهني محدود بوده و همة حقيقت را درک كرده نمي تواند. او تنها به سوي حقيقت در حركت است و انسان حقيقت را زماني درک مي كند كه نجات يافته باشد. كلنتن مي گفت: طالبان، بن لادن و القاعده نظر متفاوتي نسبت به او در مورد حقيقت و ارزش زنده گي دارند.

كلنتن، اگر مي توانست، بن لادن را از ميان ببرد، اين كار را مي كرد. اما هدف سياست خارجي خود را تعميم منافع جهاني شدن (گلوبليزم) و كم كردن خطر تروريزم از راه ايجاد مشاركت با ديگران توصيف مي نمود. او بن لادن را يک افراطـي تجريد شده اي مي پنداشت، كه مي خواست در برابر پيشرفت جهاني مانع ايجاد كند.بحث در مورد سياست هاي ضد تروريستي در ادارة كلنتن به صورت غير علنـــي صـــورت مي گرفت، اكثريت يادداشت ها در مورد تشكيلات و فعاليت هاي ضد تروريزم به صورت "فوق العاده محرم" دسته بندي مي شدند. نمايندة سي.آي.اي در مسايل مبارزه بر ضد تروريزم "پال پلر" بود كه با ريچاردكلارک و دو مشاور او هريک "ستيون سايمن" و "دانيال بنجامين" به بحث در مورد سياست ضد تروريستي امريكا مي پرداختند. بحث هاي آن ها پرمحتوا، روشنفكرانه و بنيادي بود. اين بحث ها شامل سوالاتي در بارة تروريزم در زمان موجود، شبكة بن لادن و تهديدي كه از ناحية او عليه امريكا متوجه بود و سياستي كه بايد امريكا در برابر آن اتخاذ كند، مي گرديد. اين چهار نفر بسيار هوشيار، سخنور و كنجكاو بودند. ساعات كار آن ها زياد و معاشي كه بدست مي آوردند، نسبتاً كم بود. آن ها مسايل روزمرة جنـــگ مخفي عليه بــن لادن را بــه بحث مي گرفتند. فشار بالاي آن ها زياد بود. كساني كه در اين دعوا ها برحق ثابت مي شدند چندان مورد تقدير قرار نمي گرفتند، اما اگر در كار شان اشتباه مي كردند، نتايج آن اشتباه براي شان فاجعه بار بود. هر چهار تن برسر بسياري از مسايل باهم اتفاق نظر داشتند. اختــلاف ميان آن ها اكثراً ذهني ولي با اهميت بود.

پلر، به حيث معاون مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي، تاثير فراواني بر پاليسي سي.آي.اي در اين رابطه داشت. كلارک و دو نفر ديگر نيز بعد از بمب گذاري سفارت هاي امريكا در اتخاذ سياست مبارزه عليه تروريزم قصرسفيد از نفوذ زياد برخوردار شدند.

به نظر پلر، تروريزم يک پديدة بود كــه تنها مي شد آن را محدود كرد نه اينكه به كلي از بين برد. او فكر مي كرد عمليات تروريستي به حيث جزئي از حوادث زنده گي امريكايي ها در خواهد آمد. او با استعمال كلمة "جنگ" عليه تروريزم مخالف بود، زيرا اين جنگ هرگز بر ندگي نداشت. در اين جنگ دشمنان معين وجود نداشت و اين جنگ پاياني نداشت. او جنگ عليه تروريزم را به تلاش داكتر ها به خاطر جلوگيري از پخش امراض واگير مقايسه مي كرد. تلاش هاي امريكا در دهة هشتاد نشان

مي داد که حملات تروريستي کاملاً از بيـــن نمي رود، بلکه تنها مي توان از شدت و تعداد آن کاست. او تلاش براي توقف کامل عمليات تروريستي عليه امريکا را براي سياست خــارجي آن کشور زيان بـــار مي دانست. تلاش براي توقف کامل حملات تروريستي مانند تلاشي خواهد بود تا ميزان بيکاري در امريکا از ميان برود. همان گونه که تلاش براي از ميان بردن کامل بيکاري اقتصاد امريکا را فلج خواهد کرد، تلاش براي متوقف کردن کامل حملات تروريستي بر سياست خارجي امريکا فوق العاده زيانبار خواهد بود. در کليات نظر پلر با نظر کلنتن نزديک بود. کلنتن تروريزم را پديدهٔ غير قابل اجتناب در تحولات جهاني مي دانست.

با آنکه کلارک در ملاقات ها به شدت از پلر انتقاد مي کرد، مشاورين قصر سفيد احسـاس مي کردند که پلر کار خوبي انجام مي دهد. اما آن ها به اين عقيده بودند که افراد مسلکي چون پلر آن احساس فوريت و آسيب پذيري سياسي را کـه آن ها داشتند، از خود نشان نمي دادند. به نظر پلر بهترين راه مقابله با تروريزم استفاده از طرق مسلکي بود که شامل کار هسته به هسته و قضيه به قضيه در همکاري با استخبارات و پوليس کشور هاي ديگر بود. اين طريق بسيار چشمگير و هيجان برانگيز نبود، ولي راه عملي موثر در مبارزه عليه تروريزم بود، زيرا با به کارگيري اين شيوه دست امريکا از نظر ها پنهان مانده و خطر حملات انتقام جويانه کم تر مي گرديد.

به نظر پلر تاکيدي که کلنتن، کلارک، سايمن و بنجامين برخطر دستيابي تروريست ها به سلاح کشتار جمعي مي نمودند، بيش از حد احساساتي بود. اين کار سبب مي شد؛ تا امکانات در دست در جاي مناسب آن به مصرف نرسد. طرح مسأله استفادهٔ تروريست ها از سلاح اتومي، کيمياوي و بيولوژيکي باعث مي شد تا بحث هاي عمومي در موضوع به راه بيفتد. به عقيدهٔ پلر تيم کلنتن بـه چيزي بيش از حد توجـــه مي کردند که از همه کمتر احتمال وقوع آن وجود داشت و به علاقه مندي شخص کلنتن در اين مورد سبب مي شد، تا منابع مالي در جاهاي ضروري، مثل ارتباط سي.آي.اي با استخبارات خارجي و نيروهاي پوليس به مصرف نرسد. به عقيدهٔ او، اگر قصر سفيد منابع مالي را در تمويل پروژه هاي سي.آي.اي وجمع آوري اطلاعات به مصرف مى رساند به نفع امريکا تمام مي شد. پلر، آن هايي را که در قصرسفيد، کانگره و جاهاي ديگر بر سي.آي.اي خورده مي گرفتند، که آن سازمان به قدر کافي تهاجمي عمل نه نموده و تعداد کافي مامورين را به شکل مخفي در خارج مستقر نمي کند، به عدم آشنايي به شيوهٔ کار سازمان هاي استخباراتي متهم مي نمود.

پلر مي گفت، بعضي ها از سي.آي.اي مي خواهند به شيوهٔ فلم هاي جيمزباند مشکلات امريکا را حل کند، اما اين فلم ها تصوير درستي را از کار روزانـــهٔ استخـــبارات به نمايش نمي گذارند.

پلر از آن تشويش داشت که بن لادن پس از بمب گذاري ها در افريقا که به شکل يک مصروفيت ذهني براي امريکا تبديل شده بود. تلاش براي دستگيري بن لادن ممکن بود فعاليت هاي ضروري ديگر را تحت سايهٔ خويش قرار مي داد، پلر قبول داشت که بن لادن يک دشمن مهم بود؛ زيرا تهديد های او در مورد کشتن امريکايي با توانمندي او براي اجراي اين کار همراه بود. تروريزم با انگيزه هاي مذهبي در حال افزايش بود و اين نوع تروريزم تلفات بيشتر را نسبت به حوادث گذشته در پي خواهد داشت. به عقيدهٔ او گرچه از بين بردن بن لادن يک کار مثبت می باشد ، اما القاعده باقي خواهد ماند، رهبر ديگري جاي او را خواهد گرفت و مسلمان هاي سني در افغانستان و جهان عرب به فعاليت هاي خود ادامه خواهند داد. پلر مي ترسيد که توجه بيش از حـد بــه بن لادن به او شهرت جهاني بدهد اين کار سبب مي شد، تا منابع بيشتري از سوي قصر سفيد براي مقابله با او تخصيص داده شود.

پلر مي گفت: مديران مبارزه با تروريسم نمي توانند همه توجه خود را عليه يک هدف متمرکز کنند، زيرا آن ها بايد با تهديدات تروريستي ديگر نيز مقابله نما يد و در عين زمان براي مقـــابله با بن لادن ديگري نيز آماده گي داشته باشند.

اين نوع تبصره ها باعث آن مي شد؛ تا قصر سفيد در بارهٔ توانمندي سي.آي.اي در مبارزه با تروريزم دچار شک و ترديد شود. کلارک، سايمن و بنجامين از حملهٔ جديد بن لادن شديداً نگران بودند. آن ها اکثريت نظريات پلر در مورد تصفيه هسته به هستهٔ تروريست ها را تاييد مي کردند، اما در عين زمان از اين موضوع رنج مي بردند که يکي از مديران ارشد مبارزه با تروريزم سي.آي.اي آن عجله اي را که آنها در ذهن داشتند، از خود نشان نمي داد. بعد از بمب گذاريهاي افريقا سايمن و بنجامين زنگ هاي خطر را در بارهٔ تروريست هاي داراي انگيزه مذهبي به صدا در آوردند. تروريست مذهبي در مورد سطح خشونت آن محدوديت ها را مراعات نمي کردند، که تروريست هاي تحت سرپرستي دولت ها مراعات مي نمودند.

سايمن و بنجامين اين گفتهٔ تحليلگر امور تروريزم دهة 70 "براين جنکنز" را که مي گفت، تروريست ها خواهان آن اند که تعداد زياد مردم عمليات آن ها را ببينند، بدون اينکه تعداد زياد مردم را بکشند، به اين گفته تبديل نمودند، که تروريست ها مي خواهند؛ تا مردم زيادي عمليات آن ها را ببيند و در عين حال خواهان کشتن مردم زيادي نيز مي باشند.

دفاتر مختلف كابينه كه با امور مبارزه با تروريزم سروكار داشتند؛ تا حدودي از طرز ديد ادارة كلنتن در مورد تروريزم برداشت داشتند. ترس قصرسفيد از عواقب ناگوار سياسي حملات تروريستي سبب مي شد؛ تا زنگ خطر به صدا در آورده شود. در عين زمان نگراني در مورد ناكامي عمليات ضد تروريستي قصر سفيد را وادار مي نمود؛ تا با احتياط عمل كند .

وزارت خارجة امريكا به مذاكرات ديپلوماتيک و ارزش تماس دوام دار با عربستان سعودي و پاكستان تاكيد مي كرد. وزارت عدلية امريكا به موضوع تطبيق قانون تاكيد مي ورزيد. بحث ميان مديران ارشد هر بخش نيز جريان داشت. مامورين دفتر جنوب شرق آسيا در وزارت خارجه اين موضوعات را كه آيا طالبان در مذاكراتي كه انجام مي دهند، صادق اند و يا آيا احمدشاه مسعود مستحق كمک امريكا هست، به بحث مي گرفتند. عدة از مديران ارشد اف بي آي از تهديد حملة طرفداران بن لادن نگران بودند، در حاليكه عدة ديگر اين تهديد را بخشي از تهديد هاي ديگري مي دانستند كه متوجه امريكا بود . نظريات پلر منعكس كنندة موضعگيري مديريت استخبارات در سي.آي.اي بود. اين اداره در بارة فشار هاي سياسي به آساني سرخم نمي كرد و در بارة مسايل مربوط به تروريزم به شكل مقطعي فكر نمي كرد، اما مامورين مديريت عمليات سي.آي.اي در بارة تهديدات بن لادن عكس العمل فوري نشان مي دادند. در مركز تعقيب بن لادن كه جزئي از مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي بود، به موضوع دستگيري بن لادن توجه جدي مي شد. تينت با برگر و كلارک تماس دوامدار داشت. او تشويش هاي اين دو نفر را درک مي كرد. تينت با برگر به طور منظم تماس تيلفوني بر قرار نموده و از او مي خواست، تا كلنتن را در جريان گزارش تهديد هاي بن لادن قرار دهد. باگذشت چند هفته از حملات افريقا تينت درک مي كرد كه از شدت تحرک همكارانش كاسته شده است، روز 4 دسمبر 1998 او يادداشتي را براي مامورين سي.آي.اي نوشت. در ين يادداشت تينت اعلان كرد كه سي.آي.اي به مرحلة جديدي از جنـــگ عليه بن لادن داخل شده است. او از كار هاي انجام شده به خوبي ياد نمود، اما همكاران خود را به جديت بيشتر در اجراي وظايف شان فراخواند. او نوشت: " ما در جنگ هستيم و بايد از همهَ امكانات خود در اين مبارزه استفاده كنيم." اما در عمل چنين چيزي نشد و امكانات در بخش مبارزه با تروريزم محدود ماند. تينت و مديران ديگر سي.آي.اي منابع مالي را از يک بخش به بخش ديگر منتقل مي كردند، تا پول كافي براي مبارزه عليه بن لادن تدارک كنند، اما منابع كافي براي آنچه آن ها آن را جنگ عليه بـن لادن مي خواندند، وجود نداشت. تينت نمي توانست بخش هاي ديگر سي.آي.اي را از بين ببرد؛ تا پول كافي براي جنگ با بن لادن پيدا كند، زيرا آن بخش ها نيز اطلاعات ارزشمندي را در بارة تهديد ها از نواحي ديگر جمع آوري مي كردند. تينت بعدها گفت: "كاش هرچيز ديگر را كنـار مي گذاشت و پنجصد نفر اضافي را به كـــار مي گماشت، اما او اين كار را نكرد".

در نتيجه كارمندان كافي در مديريت عمليات وجود نداشت. به قول يک افسر سي.آي.اي، در مديريت عمليات كارمندان موجود وادار به كار طولاني مي شدند و به خاطر نبودن افراد كافي در مديريت استخبارات، به قدر كافي گزارش هاي تحليلي به مديريت عمليات ارســـال نمي شد. تينت خواهان افزايش در بودجه سي.آي.اي به ميزان يک مليارد دالر در سال تا مدت پنج سال بود، اما قصرسفيد و كانگره با اين تقاضا مخالفت نمودند. تينت به حيث رئيس سي.آي.اي اولويت هاي بودجوي تمام ارگانهاي امنيتي، به شمول استخبارات وزارت دفاع را تعيين مي كرد. اما در عمل او تنها بر بودجه محدود سي.آي.اي نظارت داشت. ترجيحات در مورد جمع آوري اطلاعات در بارة اهداف مختلف درجه بندي شده بود. در اواخر 1998 تينت به تهديد از ناحيـة بن لادن درجة "صفر" را داد كه بلند ترين درجه بود. اما در بيروكراسي وسيع استخبارات اين درجه بندي چندان اهميت عملي نداشت. دولت امريكا كه در امور دفاع و امنيت ملي سالانه بليون ها دالـر را به مصرف مي رساند، براي اخلال يک فعاليت تروريستي كه از سوي رئيس سي.آي.اي خطرناک خوانـده مي شد، پول بسيار ناچيز تخصيص مي داد. پس مسؤوليت به عهدة چه كسي قرار مي گرفت. در تعيين بودجه نقش اول را رئيس جمهور كلنتن و نقش دومي را كانگره به عهده داشت، كه با راه اندازي يک جنگ با اهداف محدود به متحدين مورد اعتماد، نياز داشت. براي تقريباً دو دهه سي.آي.اي عمليات مخفي در افغانستان را در همكاري با استخبارات پاكستان پيش برده بود. براي برهم زدن شبكة بن لادن و دستگيري او سي.آي.اي مجبور بود تا با استخبارات پاكستان ارتباط مجدد برقرار نمايد. اگر اين كار صورت نمي گرفت، بايد با يک استخبارات منطقوي ديگر همكاري آغاز مي شد، كه كار چندان آساني نبود.

فصل بیست و چهارم

"بیایید آن چیز را منفجر کنیم"

"نواز شریف" صدراعظم پاکستان از سوی اردوي آن کشور در هراس دایمي به سر مي برد. جنرال هاي اردو "نوازشریف" را در صحنهٔ سیاسي کشانیده بودند. آن ها نوازشریف را به حیث نمایندهٔ اتحادي از صاحبان صنایع، زمینداران، رهبران مذهبي و گروه هاي فرصت طلب می شناخت و از این اتحاد حمایت مي کردند. گفته مي شد شریف میلیون ها دالر را از خزانهٔ دولت به نفع شرکت هاي مربوط به فامیل خود اختلاس نموده بود. او مي دانست که در صورت اتخاذ سیاست مستقل از اردو و کسب محبوبیت زیاد در میان مردم توسط جنرال هاي اردو از قدرت کنار زده خواهد شد. او خواست، تابا مقرري هاي جدید در رده هاي بالایي اردو موقعیت خویش را بهبود بخشد. او افسراني را در مقامات بالایي اردو به کار گماشت که فکر مي کرد به او و خانواده اش وفادار اند. دو پست کلیدي در اردو عبارت بود از قوماندانی نیروهاي زمیني و ریاست استخبارات اردو، یا آي.اس.آي.

دو ماه پس از حملهٔ راکتي امریکا بر افغانستان نواز شریف جنرال "جهانگیر" کرامت قوماندان نیروهاي زمیني آن کشور را از کار برکنار نمود. "کرامت" اندیشه هاي غیر مذهبي داشت و از حکومت ملکي و دموکراسي پشتیباني مي کرد، اما شریف بیانیه هاي کرامت در مورد رابطهٔ میان نظامیان و حکومت ملکي را به مقدمه سازي براي کودتاي نظامي تعبیر نمود. بعداً معلوم شد که شریف از اظهارات او برداشت نادرست نموده بود. شریف "پرویزمشرف"، یک جنرال نسبتاً گم نام و با طرز زنده گي نسبتاً آزاد، را به جاي کرامت مقرر نمود. مشرف با شریف معرفت نداشت، اما شریف به مطبوعات پاکستان چنین وانمود کرد که گویا "پرویز مشرف" دست نشاندهٔ اوست. این اشتباه سیاسي شریف سبب شد، تا مشرف به خاطر حفظ آبروي خود در میان جنرال هاي دیگر پاکستاني با شریف روابط بسیار محدود بر قرار کند.

نواز شریف جنرال خواجه ضیاءالدین را به حیث رئیس آي.اس.آي مقرر نمود. انتصاب او نیز یک تصمیم سیاسي آشکار بود. "ضیاءالدین" در بخش انجنیري اردو کار مي کرد و این بخش به ندرت براي اردوي پاکستان رهبر تقدیم مي کرد. اما ضیاءالدین با یک خانم ثروت مند از لاهور عروسي نموده و در خانهٔ پدر شریف، واقع در مادل تاون لاهور، رفت و آمد مي کرد. رفت و آمد علني ضیاءالدین به خانهٔ پدر شریف براي یک جنرالي که در یک مقام حساس تعیین مي گردید یک چیز مناسب نبود. پدر شریف به ضیاء الدین نظر خوب داشت و این رابطه سبب شد تا او در مرکز فرماندهي ارتش در رابطه به پروگرام هستوي بسیار محرم پاکستان کار کند. وقتي که شریف ضیاءالدین را در سال 1998 به حیث رئیس آي.اس.آي تعیین کرد او به صفت نمایندهٔ خاص شریف و حافظ منافع او تصور مي شد.

شریف مي خواست تا با ایجاد روابط نزدیک با "کلنتن" خود را در برابر اردو بیشتر محافظت کند. "بل کلنتن" به نواز شریف به نظر خوب مي دید. کلنتن در سال 1998 ساعت ها را در مکالمهٔ تیلفوني با نوازشریف گذرانیده بود تا او را به خود داري از انجام آزمایش سلاح هستوي در عکس العمل به آزمایش هستوي هند تشویق نماید، اما بسیاري از مشاوران کلنتن و دیپلومات ها، مخصوصاً کساني که از پاکستان شناخت داشتند، او را سیاست مداري خسته کن و کند ذهن توصیف مي کردند. با آنهم نواز شریف به خاطر بحران اتومي در منطقه کسي بود که حتماً باوي باید مذاکره صورت مي گرفت. حالا یک راه دیگر نیز وجود داشت که شریف مي توانست به امریکا مفید ثابت شود، و آن همکاري پاکستان با امریکا در تلاش آن کشور براي دستگیري "بن لادن" بود.

سفیر امریکا در پاکستان یک دیپلومات حرفه یي به نام "ویلیم میلم" بود. او قبلاً در مناطق بحران زدهٔ چون لایبیریا و بنگلدیش ایفاي وظیفه نموده بود و با اوضاع ناپایدار سیاسي و تهدید هاي امنیتي آشنایي داشت .

"میلم" با رئیس ستیشن سي.آي.اي در اسلام آباد "گیري شرون" رابطهٔ کاري خوب داشت. هردوي آن ها در صحبت هاي غیر رسمي خود با مشرف و ضیاء الدین موضوع بن لادن را مطرح مي نمودند. سي.آي.اي امیدوار بود که ضیاء الدین را به خیانت به بن لادن تشویق نماید، تا زمینهٔ دستگیري و یا کمین زدن به او را مساعد سازد.

ستیشن سي.آي.اي در اسلام آباد براي دستگیري بن لادن با اجنت هاي افغاني خویش مصروف کار بود، اما بن لادن یک هدف آسان نبود. او به صورت مداوم در حرکت بود و حرکت هاي او نیز قابل پیشبیني نبود. بعد از آن که روزنامه ها خبر دادند که سي آي اي به مکالمات تیلفوني او گوش داده، بن لادن از استعمال تیلفون ماهواره یي خودداري نمود. این کار تعقیب او را بیشتر از قبل مشکل مي ساخت. شرون و افسران دیگر آي.اس.آي فکر مي کردند بهترین راه براي دستگیري بن لادن استخدام افسران آي.اس.آي بود که مورد اعتماد بن لادن بودند. آن ها از آي.اس.آي مي خواستند تا بن لادن را به دام بیندازند.

میلم، شرون و همکاران شان ضیاءالدین را مردي راستگو و قابل دسترسي یافتند. رئیس جدید آي.اس.آي مرد فربه، بلندقد و با چهرهٔ بود که گویي در مسابقهٔ بوکس ضربه خورده باشد. او با مامورین سي.آي.اي به راحتي در مورد سیاست پاکستان گفتگو مي

كرد. او هم چنين اعتراف مي كرد كه دستورات او و شريف به آساني عملي نمي شود. او وعده داد كه با سي.آي.اي همكاري كند، ولي از سي.آي.اي خواست در تقاضاهايش شرايط سياسي پاكستان را در نظر بگيرد كه چه چيز عمليست و چه چيز غير عملي.

تا خزان 1988 سي.آي.اي و ارگان هاي استخباراتي ديگر امريكا در مورد رابطة آي.اس.آي با طالبان، بن لادن و گروه هاي اسلامي ديگر مستقر در افغانستان گزارشاتي داده بودند. گزارش هاي محرم امريكا نشان مي داد كه استخبارات پاكستان هشت مركز اطلاعاتي در افغانستان ايجاد نموده بود كه تحت نظر افسران آي.اس.آي و يا نظامي هاي متقاعد كه با آي.اس.آي قرار داد داشتند، فعاليت مي كردند.

گزارش هاي اطلاعاتي امريكا حاكي از آن بود كه افسران آي اس.آي به رتبة كرنيل با بن لادن و يا نماينده گان او ملاقات مي نمودند، تا در بارة آموزش نظامي جنگجويان كشميري كار ها را هم آهنگ كنند. سي.آي.اي فكر مي كرد كه آي.اس.آي در بدل استفاده از كمپ هاي تعليمي بن لادن براي او سلاح و پول مي داد.

شواهدي در دست نبود كه نشان دهد افسران آي.اس.آي در پروژه هاي خارج از مرز هاي افغانستان، مثل بمب گذاري در سفارت خانه هاي امريكا در افريقا، همكاري نموده باشند. تماس با بن لادن در چوكات آجندا هاي منطقوي پاكستان صورت مي گرفت كه عبارت بود از: ضربه زدن به هند و كمک به طالبان به خاطر شكست دادن "مسعود" و جبهة متحد.

تحليل گران استخبارات امريكا مي گفتند كه براي مركز فرماندهي آي.اس.آي در راولپندي مشكل بود، تا بر افسراني كه در افغانستان كار مي كردند كنترول برقرار كند. براي نوازشريف، كه مانند گربه از حضور نظاميان در اطراف خود مي ترسيد، مشكل بود تا به كرنيل هاي آي.اس.آي مستقر در افغانستان حكمي صادر نمايد. هم چنان ضياءالدين، كه تجربة كاري در استخبارات نداشت و به دست نشاندة شريف شهرت يافته بو،د مشكل بود بر اين افراد كنترول برقرار داشته باشد..

افسران عالي رتبة ادارة كلنتن، كه به گزارش هاي اطلاعاتي در مورد پاكستان دسترسي داشتند، فكر مي كردند افراد آي.اس.آي مستقر در افغانستان از تجارت مواد مخدر و سلاح بهره برداري مي كردند. نه تنها ضياء الدين بر آن ها كنترولي نداشت بلكه شايد مركز فرماندهي آي اس آي از فعاليت هاي آن ها آگاهي كامل نداشت. در عين زمان اين افسران استخباراتي پاكستان به صورت عموم از اسلام آباد دستور مي گرفتند و در تلاش شان براي پخش نفوذ پاكستان در شرق و غرب آن كشور از حمايت كامل نظاميان و تشكيلات سياسي پاكستان برخوردار بودند.

تيم سياست خارجي كلنتن اين نوع فعاليت ها را اتحاد نامقدسي مي دانستند كه نه تنها از تروريست هايي كه عليه امريكا فعاليت مي كردند پشتيباني مي شد، بلكه زمينة جنگ هستوي ميان هند و پاكستان بر سر كشمير را فر ا هم مى آورد..

با آنهم افسران عالي رتبة سي.آي.اي فكر مي كردند شايد ضياء الدين در موضوع بن لادن با آن ها همكاري كند. شايد آن ها بن لادن را در بدل پول تحويل دهند و يا شايد آنها اين كار را به خاطر منافع سياسي پاكستان انجام دهند. اگر بن لادن از ميان برداشته مي شد، شايد امريكا طالبان را به صفت دولت قانوني افغانستان به رسميت مي شناخت. اين كار تلاش هاي مخفي پاكستان براي يک دهه را به ثمر مي رساند و هند را در يک موضع دفاعي قرار مي داد. گرچه امريكايي ها نمي توانستند مسائل را با اين وضاحت به پاكستاني ها بگويند، اما كارمندان سي.آي.اي به جنرال هاي پاكستان واضح مي ساختند كه آن ها اهداف نظامي منطقوي خود را در راندن بن لادن از منطقه خوبتر به دست مي آورند، تا در نزديكي با او.

شرون پيشنهاد ساده يي براي آي.اس.آي داشت كه استخبارات پاكستان ملاقاتي را با بن لادن درميدان هوايي قندهار ترتيب دهد ، افسران آي.اس.آي به بن لادن بگويند كه آن ها يک پيام شفاهي براي او دارند. سي.آي.اي اجنت هاي قبايلي خود را در امتداد راه در كمين مي گذارد. تنها يک راه تا ميدان هوايي قندهار وجود داشت و كمين گرفتن درين مسير بسيار آسان بود. يک افسر عالي رتبة آي.اس.آي براي ملاقات به قندهار پرواز ميكند. وقتيكه بن لادن به ملاقات حاضر نشد، افسر آي.اس.آي بر مي گرديد .

ضياءالدين پيشنهاد آي.اس.آي را با علاقه مندي تسليم شد. او گفت در زمينه با شريف و افسران استخباراتي ديگر مشوره مي كند تا ببيند كه آيا اين كار عمليست يا خير. چند روز بعد او خبر داد كه اين كار ناممكن است. او به امريكايي ها گفت كه فضاي سياسي براي انجام اين كار مساعد نيست. اگر عمليات ناكام مانده وپلان افشاء شود، پاكستان بهاي گزافي در رابطه با طالبان، رهبران احزاب اسلامي پاكستان و افسران ارتش در پاكستان خواهد پرداخت.

براي اينكه استخبارات پاكستان با امريكايي ها در دستگيري بن لادن همكاري كرده بتواند، بايد پلان ديگري طرح مي شد. ضياء الدين در اين رابطه طرحي در سر داشت.

نواز شريف در اوايل دسمبر 1998 به واشنگتن رفت تا با بل كلنتن ملاقات نمايد. ضياء الدين او را درين سفر همراهي مي كرد. هدف از اين سفر اين بود تا شريف نشان دهد كه او به كلنتن نزديک است و از اين راه موقعيت سياسي خود را بهبود

ببخشد . او هم چنين مي خواست نشان دهد كه از اين نزديكي به نفع پاكستان استفاده مي كند. كلنتن موافقه كرده بود بخشي از تعذيرات تجارتي عليه پاكستان را لغو نمايد و 500 ميليون دالر پول پاكستان را كه برسر مسائل هستوي بلو كه نموده بودآزاد نمايد.

كلنتن، "البرايت" و "برگر" با شريف، ضياء الدين و ساير اعضاي هيئت پاكستاني ساعت 1:30 بعد از ظهر روز 2 دسمبر1998 در قصرسفيد ملاقات نمودند. درين ملاقات كلنتن به پاكستاني ها واضح ساخت موضوعي كه در بارة آن توجه خاصي دارد مسابقة اسلحة اتوميست. "ستروپ تالبوات"، رفيق دوران دانشگاه كلنتن كه اكنون به حيث معين وزارت خارجة امريكا اجراي وظيفه مي كرد، با هند و پاكستان مذاكره مي كرد، تا آن ها را به توقف و يا از ميان بردن پروگرام هستوي شان تشويق نمايد. يک مامور شوراي امنيت ملي امريكا گفت: "در آن ملاقات پروگرام هستوي پاكستان در رأس آجنداي مذاكرات قرار داشت."

موضوع دوم آجندا اقتصاد پاكستان بود. كلنتن اميدوار بود كه تجارت آزاد به پاكستان كمک خواهد كرد، تا از زير بار قرض نجات يايد و وضعيت اقتصادي اش بهتر شود. اين كار سبب مي شد تا از شدت بحران دوام دار سياسي و اجتماعي در پاكستان كاسته شود. تروريزم جزء سوم آجنداي مذاكرات بود.

كلنتن به رهبري پاكستان به صورت مكرر مي فهماند كه مسألة بن لادن در درجة پائين تر از انتشار اسلحة اتومي قرار دارد. ارتش پاكستان مقابله با هند را مسألة مرگ و زنده گي براي پاكستان مي دانست. گذشت در مورد پروگرام اسلحة ذروي و فعاليت هاي جهادي، كه هند را تحت فشار قرار داده بودند، به مفهوم تغيير در ستراتيژي پاكستان نسبت به هند مي بود.

با چنين موضعگيري،مطالبي كه در رديف سوم آجندا قرار مي داشت، توجه پاكستاني ها را به خود جلب نمي كرد. مامورين پايين رتبة امريكايي گاه گاه با همتاهاي پاكستاني خود ملاقات می كردند فقط در بارة بن لادن بحث مي كردند، اما وقتي كه كلنتن با رهبران پاكستان ملاقات مي كرد آجنداي مذاكرات او شامل چندين موضوع مي بود. موضوع بن لادن هيچ وقت در صدر آجندا قرار نداشت. جنگ افغانستان پايين تر از موضوع بن لادن قرار داشت.

ملاقات با تيم هاي كاري 30دقيقه ادامه يافت و به درخواست قبلي شريف، كلنتن با او براي 20 دقيقة ديگر به تنهائی ملاقات نمود. در اين ملاقات نواز شريف به كلنتن پيشنهاد كرد كه آي.اس.آي به كمک سي.آي.اي واحد كوماندويي خاصي را تجهيز و تربيه نمايد كه وظيفة آن دستگيري بن لادن خواهد بود. اين واحد كوماندويي در مرز با افغانستان به صورت مخفي مستقر شود و هر وقت كه سي.آي.اي محل بود و باش بن لادن را كشف نمايد، واحد مذكور با استفاده از هليكوپتر يا موتر داخل افغانستان شود و او را دستگير نمايند.

به پاكستاني ها در بارة وجود يک تيم افغان ها كه بن لادن را تعقيب مي كردند، چيزي گفته نشده بود. پاكستاني ها ايجاد يک تيم كوماندويي بزرگ را كه از جمله عساكر و صاحب منصبان تقاعد يافته از نيرو هاي ويژه ارتش استخدام مي شدند، پيشنهاد نمودند. بعد از اين ملاقات دو رهبر با اعضاي ديگر تيم هاي مذاكراتي يكجا شده و به سوي اتاق غذا رفتند. كلنتن با خواجه ضياءالدين در يک گوشه چند دقيقه صحبت نمود. كلنتن كه هيجاني شده بود، اعلان كرد كه رئيس استخبارات پاكستان پيشنهاد كرده كه واحد نظامي خاصي براي دستگيري بن لادن تشكيل دهد. كلنتن از مشاورين خود خواست موضوع را پيگيري نمايند و كار عملي را آغاز كنند. كلنتن بعداً گفت: " ما كوشيديم تا پاكستاني ها را به اين كار (دستگيري بن لادن) بكشانيم در حاليكه مي دانستيم اين كار براي شان مشكل بود. دستگيري بن لادن از سوي پاكستاني ها براي شان يک فرصت خوب را فراهم مي كرد. در عين حال خطرات جدي سياسي را نيز در پي داشت".

موضوع بن لادن بالاي ميز غذا بار ديگر مطرح شد. شريف شوخي نموده گفت: "امريكايي ها با فير تعداد زياد راكت هاي قيمتي پول خود را ضايع نمودند. آن ها بايد چند نفر را با بكس هاي مملو از دالر به افغانستان ارسال مي كردند تا كار را تمام كنند". پاكستاني ها گفتند كه بن لادن شديداً بيمار است. آن ها گفتند بن لادن از درد گرده رنج مي برد و مريضي او سبب شده، تا با خبرنگاران ملاقات نداشته باشد. طي آن روز و روز هاي بعدي امريكا راپور هاي مشابهي در بارة خرابي وضع صحي بن لادن از استخبارات پاكستان و سعودي دريافت مي كردند، ولي در بارة صحت و سقم آن يقين نداشتند.برخي فكر مي كردند گزارشات صحيح بود، ولي بعضي آن را گمراه كننده ارزيابي مي كردند.

دو طرف بر سر ميز غذا نظريات معمول خود در بارة طالبان و افغانستان را تكرار نمودند. خانم "البرايت" گفت كه امريكا در بارة نحوة برخورد طالبان با زنان و اطفال بسيار نگران است. شريف جملاتي را تكرار كرد كه همواره به كار مي برد: پاكستان از اثرات جنگ افغانستان رنج مي برد، به خصوص از مسألة مهاجرين و قاچاق مواد مخدر. پاكستان خودش آماج حملات تروريستي قرار گرفته است.

برگر و البرايت به شريف گفتند براي امريكا مسألة مهم اخراج بن لادن از افغانستان است تا محاكمه شود.

بعد ها بسياري از امريكايي هايي كه با موضوع تروريزم سروكار داشتند، گفتند كه آن ها در مورد پيشنهاد خواجه ضياءالدين خوشبين نبودند. آن ها فكر مي كردند كه شريف موضوعي را مطرح كرده كه توجه آن ها را از تعقيب بن لادن منحرف نمايد و زبان شان را مي بندد. آن ها عقيده نداشتند كه استخبارات پاكستان اين خطر را متقبل شود وكوماندوهاي آن كشور را براي دستگيري بن لادن به افغانستان بفرستد. بسياري از امريكايي ها كه با اين موضوع سروكار داشتند بر اين عقيده بودند كه اگر پاكستان خواهان همكاري با سي.آي.اي در زمينه بود، به ايجاد يک واحد كوماندوي پرمصرف براي انجام اين كار نيازي نداشت. اگر آن ها از موقعيت بن لادن امريكايي ها را خبر مي كردند، امريكايي ها مي توانستند او را با فير راكت كروز بكشند و يا توسط اجنت هاي افغاني خود اختطاف نمايند. امريكايي ها به صورت مكرر از آي.اس.آي چنين اطلاعاتي را مطالبه نموده بودند، ولي آي.اس.آي به آن ها جواب مثبت نداده بود .

مامورين آي اس آي به همتاهاي امريكايي خود شكايت مي كردند كه بن لادن بر آن ها اعتماد خود را از دست داده و آن ها قادر نيستند از موقعيت دقيق وي اطلاع داشته باشند.

امريكايي ها به اين گفته باور نداشتند. به عقيدة آن ها اگر بن لادن از آي.اس.آي نگران هم مي بود، آي.اس.آي، در صورتي كه مايل مي بود، مي توانست با استفاده از گروه هاي اسلامي پاكستاني كه به بن لادن نزديک بودند، او را به دام بيفگند.

به عقيدة برخي از مشاورين كلنتن اردوي پاكستان منافعي را كه از كمک به گروه هاي جهادي به دست مي آورد، ارزش قبول خطرات آن را برايش داشت. يک مامور قصرسفيد گفت: "وقتي امريكايي ها فريب گفته هاي پاكستاني ها را مي خوردند، اسلام آباد به تغيير سياست خود نيازي نداشت."

سندي برگر و معاونش "جيمي ستاينبرگ"، "ريچاردكلارک" و "جورج تينت" كه پيشنهاد پاكستان را به بررسي گرفتند، به اين نتيجه رسيدند كه پاكستاني ها نه توان و نه ارادة راه اندازي عمليات كوماندويي عليه بن لادن را داشتند. از سوي ديگر سي.آي.اي چندصد هزار دالر را براي عساكر و صاحب منصبان متقاعد پاكستاني مي پرداخت، براي شان وسايل تهيه مي كرد و مصارف آموزش آن ها را مي پرداخت. اين پروژه سبب نزديكي رابطة ميان مامورين سي.آي.اي، ضياءالدين و افسران استخباراتي پاكستان مي شد. اين كار زمينة جمع آوري اطلاعات در بارة بن لادن را بهبود مي بخشيد و امريكا را قادر مي ساخت تا خود به طور يک جانبه عليه او دست به حمله بزند. اگر پروژة ايجاد واحد كوماندويي حتا يک درصد شانس موفقيت هم مي داشت، بايد روي آن كاري صورت مي گرفت. در مقابله با بن لادن بايد از هر وسيله كار گرفته مي شد.

قصرسفيد پلان مذكور را تصويب كرد. ستيشن اسلام آباد معاشات، وسايل مخابراتي و وسايل ديگر مورد نياز را به مشورة ضياءالدين تهيه نمود، اما انكشافات بعدي نشان داد كه حتا بد بين ترين امريكايي ها در مورد انگيزه هاي ضياءالدين به خطا نرفته بودند.

تيم كوماندويي كه توسط سي.آي.اي معاش داده مي شد، در روي كاغذ به خاطر حملة كوماندويي عليه بن لادن به وجود آمده بود، اما ضياءالدين بعدها نشان داد كه او مي خواست از اين واحد كوماندويي استفادة ديگر نمايد. او مي خواست يک نيروي نظامي وفادار به صدراعظم و رئيس آي.اس.آي در اختيار داشته باشد. در صورتي كه اردو عليه شريف دست به عمل مي زد، او از اين نيروي ويژه در دفاع از خود استفاده مي كرد.

هم چنين اين پروژة مشترک بين سي.آي.اي و آي.اس.آي در برخورد آي.اس.آي تغييري وارد نه نمود. چند هفته پس از ملاقات در قصرسفيد، ليندكروزرهاي سفيد به محوطة خانة قوماندان "عبدالحق" در پشاور وارد شدند. "عبدالحق" كه زماني فرماندهي مجاهدين در جنگ عليه شوروي ها را به عهده داشت با سي.آي.اي رابطة نزديک داشت.

"عبدالحق"، كه يک تاجر مقيم دوبي بود، دست به فعاليت هاي ضد طالبان در ميان پشتون ها زده بود. استخبارات پاكستان به او اخطار داده بود تا از ايجاد مشكلات خودداري كند، اما او به فعاليت هاي خود ادامه داد. از اولين ملاقاتش با رئيس ستيشن سي.آي.اي در اسلام آباد، عبدالحق خود را شخص مستقلي مي خواند كه از دست اندازي هاي آي.اس.آي در امور افغان ها ناراضي بود.

شب 12 جنوري1999 حمله آوران، محافظين عبدالحق را كشته به خانة او داخل شده زن و اطفال او را به قتل رسانيدند. دوستان عبدالحق بعد از بررسي موضوع به اين نتيجه رسيدند، كه حمله به كمک استخبارات پاكستان انجام يافته بود .

پوليس پاكستان كسي را به اتهام دست داشتن در اين حادثه دستگير نكرد. "پيتر تامسن" سفير امريكا براي مجاهدين، كه با عبدالحق ارتباط نزديک داشت، بعداً گفت: "حمله آوران در فارم ترنک قندهار آموزش ديده بودند."

این جنگي بود که بسیاري از افغان هایي که در مخالفت با طالبان قرار داشتند، از آن مطلع بودند. در چنین یک جنگ سهم گیري آي.اس.آي در ضدیت با بن لادن غیر ممکن به نظر مي رسید. به عقیدة افغان ها، هر آنکه به صورت علني با آي.اس.آي و بن لادن مخالفت مي نمود، همه چیز خود را به خطر مي انداخت.

چند هفته پس از بازدید نواز شریف از واشنگتن، ستیشن سي.آي.اي در اسلام آباد در بارة موقعیت "بن لادن" اطلاع به دست آورد. اجنت هاي سي.آي.اي اطلاع دادند که "بن لادن" به غرب افغانستان به کمپ شکار شیخ هاي ثروتمند خلیج فارس رفته، تا با آن ها در شکار پرنده گان شرکت نماید.

سي.آي.اي تیمي را براي تعقیب بن لادن به محل فرستاد. این تیم با وسایل فاصله سنج، جي. پي. اس و وسایل مخابراتي مصئون مجهز بود. تیم در صحرا به جستجو پرداخت و بعد از چند روز گزارش داد که کمپ مذکور را یافته است. این کمپ در میان صحرا و دور از آبادي بنا شده بود، اما در نزدیکي آن یک میدان کوچک وجود داشت که طیارات ترانسپورتي سي-130 مي توانستند در آن فرود آیند. خیمه هاي کمپ توسط ایرکندیشن هایي سرد مي شد که از برق جنراتور استفاده مي کردند و در آن یخچال هاي زیاد گذاشته شده بود. تیم تعقیب گزارش داد که "بن لادن" مهمان شیخ هاي عرب می باشدو ممکن است تا مدتي در آنجا بماند. وقت کافي براي بمباران هوایي کمپ با استفاده از بمب هاي رهبري شده و یا راکت هاي کروز وجود داشت. "بن لادن" در یک محیط صحرا نشیني اي بزرگ شده بود که در آن شکار توسط "باز" یک مصروفیت بسیار هیجان انگیز بود. این نوع شکار در عربستان و کشور هاي ساحة خلیج فارس محبوبیت زیاد داشت. هر سال شیخ هاي ثروتمند عرب پرنده گان نایاب را در پناه گاه هاي زمستاني شان تعقیب مي کردند.

پاکستاني ها اجازه نامة خاص براي شکار پرنده گان به شیخ هاي عرب مي دادند. محل کمپ شهزاده هاي خلیج به بسیار دقت علامه گذاري شده بود. یکي از علاقه مندان این نوع شکار شیخ "خلیفه بن زاید آل نحیان" امیر ابوظبي بود. هم چنین شیخ مکتوم "امیر دبي" از علاقه مندان این شکار به حساب مي آمد. تعدادی زیاد ی ز افراد با نفوذ از خلیج به پاکستان براي شکار مي آمدند. شکار با "باز" چنان رابطه نزدیک میان پاکستان و امارات ایجاد کرده بود که قواي هوایي پاکستان یکي از میدان هوایي در شمال آن کشور را به امارات متحدة عرب به اجاره داده بود، تا شیخ ها به آساني براي شکار آمده و وسایل ضروري را با خود بیاورند. پاکستاني ها از میدان هوایي مذکور مراقبت مي کردند، ولي مصارف حفظ و مراقبت به دوش امارات بود. شیخ هاي عرب با طیارات سي-130 و طیارات کوچک دیگر به آنجا پرواز مي نمودند.

افغانستان محل خوبي براي شکار پرنده گان بود. مقامات پاکستاني از اواسط دهة 90 به بعد سفرهاي شکاري به افغانستان را براي عرب ها ترتیب مي دادند. آن ها شیخ هاي ثروتمند عرب را به طالبان معرفي نمودند. این شیخ ها بعداً به طالبان کمک هاي مالي دادند. بن لادن پس از بازگشت به افغانستان در سال 1996 با این دنیاي شکار سرو کار پیدا نمود.

بدین ترتیب این گزارش که "بن لادن" در زمستان آن سال به کمپ شکار در صحراي غرب افغانستان رفته گزارش هاي قبلي در بارة بن لادن را تایید مي کرد. تیم تعقیب سي.آي.اي کوردینات کمپ را به استفاده از جي.پي.اس تعیین نمود. آن ها کمپ مذکور را از دور تحت نظر گرفتند. مدیریت عملیات سي.آي.اي حکم نقشه برداري ساحة کمپ به وسیلة ماهواره را صادر نمود. عکس هاي گرفته شده از کمپ به اتاق خاص سي.آي.اي در اسلام آباد مخابره مي گردید. تصویر هاي خیمه ها گزارشات تیم تعقیب را تایید مي کرد. ستیشن اسلام آباد که با مرکز مبارزه با تروریزم از نزدیک همکاري داشت، کمپ مذکور را یک هدف با ارزش اعلان نمود.

"سندي برگر"، "ریچاردکلارک" وچند تن دیگر، که تصدیق نامة لازم امنیتي بدست داشتند، تصویر هاي ماهواره یي و گزارشات گروه تعقیب را به بررسي گرفتند. آن ها و مدیران ارشد سي.آي.اي از ستیشن اسلام آباد سؤالاتي را مطرح کردند: که بن لادن در کدام خیمه قرار دارد؟ کدام وقت روز در خیمه مي باشد؟ او نماز را در کجا ادا مي کند؟ این سؤالات از اسلام آباد به واسطة رادیو به گروه تعقیب مخابره مي شد. "ریچارد کلارک" به گزارش تیم تعقیب، که همه افغان ها بودند، به نظر شک مي دید. سي.آي.اي و قصر سفید معلومات دقیق تري مطالبه مي نمودند. روز ها گذشت. بعضي از افسران سي.آي.اي مي گفتند شواهد موجود کمپ را یک هدف مشروع به حمله مي ساخت. بعضي از مامورین سي.آي.اي مي گفتند بیایید این چیز (کمپ) را منفجر کنیم و اگر چند شیخ با بن لادن کشته شدند، مي گوئیم که آن ها با بن لادن چه کار داشتند، زیرا او یک تروریست بود. اگر تو با سگ یکجا بخوابي پشة سگ حتماً در وجودت داخل مي شود.

تیم تعقیب بن لادن در مرکز سي.آي.اي طرفدار جدي حمله بر کمپ بود. ضربه زدن به بن لادن جزئي از هدف زنده گي اعضاي تیم را تشکیل مي داد. آن ها هر روز صبح دوسیه هاي مملو از گزارش تهیه شده از ناحیة بن لادن را بالاي میز خود مي دیدند. آن ها در گذشته فرصت هاي را از دست داده بودند و اکنون مي خواستند به او حمله کنند.

سال ها بعد در مورد اینکه چه وقت ثابت شد که کمپ مذکور متعلق به شهزاده هاي امارات متحدۀ عرب است، اختلاف نظر پدید آمد. چندین کارمند به خاطر دارند که در تصویر هاي گرفته شده از کمپ یک طیاره سي-130 به چشم مي خورد که رنگ آن با رنگ طیارات نظامي امارات مشابه بود. یک کارمند دیگر مي گوید یکي از تصویر ها نمبر طیارۀ مذکور را در خود داشت که بعداً ثابت شد مربوط به قواي هوایي امارات متحدۀ عرب بود.

"ریچاردکلارک" با خاندان شاهي امارات شناسایي خوب داشت. او طي سال هاي دراز با استخبارات امارات، خانوادۀ سلطنتي و قواي هوایي آن کشور در بارۀ فروش سلاح امریکایي به امارات، قرار داد استفاده از پایگاه هاي امارات توسط امریکایي ها و تبادلۀ معلومات با استخبارات امارات کار نموده بود. او شنیده بود که خانوادۀ سلطنتي امارات به شکار پرنده گان به افغانستان مي رفتند. امکان موجودیت اعضاي خانوادۀ سلطنتي امارات در کمپ مورد نظر بسیاري از منافع امریکا را به خطر مي افگند. امارات متحدۀ عربی از تهیه کننده گان عمدۀ نفت و گاز ایالات متحدۀ امریکا و متحدین آن کشور بودند. آن ها با ایالات متحده در مورد دادن پایگاه به نیروهاي امریکایي همکاري مي نمودند.کشتي هاي امریکایي نسبت به هر بندر دیگر در منطقه به بندر دبي رفت و آمد بیشتر مي کردند. این یگانه جایي در خلیج فارس بود که کشتي هاي طیاره بردار امریکا در آن لنگر مي انداختند. ادارۀ "کلنتن" نیز از خانوادۀ سلطنتي امارات متحده به منظور فروش سلاح هاي ساخت امریکا استفاده مي کرد و در این راه "شیخ زاید" همکاري زیاد مي نمود. در ماه مي 1998 امارات متحده عرب قرار داد خرید 80 طیارۀ اف-16 را به ارزش 8 ملیارد دالر امضاء نمود. این قرار داد براي صنایع نظامي امریکا پول زیاد مي آورد. این طیارات که در تکزاس ساخته مي شد، زمینۀ کار را در ایالتي فراهم مي آورد که از نگاه سیاسي براي "کلنتن" بسیار حساس بود. اگر امریکا کمپ مذکور را بمباردمان مي کرد و در نتیجۀ آن چند شهزاده کشته مي شدند، همۀ این امتیازات در معرض خطر قرار مي گرفت و حتا موجودیت "بن لادن" در کمپ از اثرات منفي آن بر امریکا نمي کاست.

در ساحۀ خلیج بن لادن چنان خطر بزرگ به حساب نمي آمد که بتوان مرگ چند شهزاده را در کشتن او توجیه نمود. زمامداران خلیج در برابر کشته شدن تعدادي از شهزاده ها عکس العمل خشمگین نشان مي دادند که عواقب آن براي امریکا غیر قابل پیشبیني بود. اگر در کمپ مذکور بن لادن نمي بود حمله بر کمپ بیشتر از حمله بر فابریکه الشفاء عکس العمل در پي مي داشت. همۀ این موضوعات در قصرسفید زماني به بررسي گرفته شد که رئیس جمهور "کلنتن" خود را براي مقابله با رأي عدم اعتماد در کانگره در آن زمستان آماده مي کرد. معلوم بود که کلنتن این بحران را پشت سر مي گذاشت، اما از نیروي او حتماً کاسته مي شد. این یک فرصت بسیار مناسب براي حمله علیه بن لادن نبود، زیرا مردم امریکا خطر او را مستقیماً احساس نمي کردند. بعضي از کارمندان سي.آي.اي دلیل خودداري قصرسفید از حمله را درک نمي کردند. موجودیت تیم تعقیب در نزدیکي کمپ، عکس هاي ماهواره یي و اطلاعات به دست آمده از مکالمات رادیویي بعضي از کارمندان دخیل در این عملیات را از موجودیت بن لادن در کمپ متیقن ساخته بود.

این که بن لادن براي مدت طولاني در یک جا بنشیند فرصت نادري بود. بعضي ها در سفارت امریکا در اسلام آباد گمان مي کردند که ممکن گزارش پاکستاني ها در مورد خرابي صحت بن لادن در تصمیم به عدم حمله به کمپ دخیل بوده باشد. اما نه ستیشن سي آي اي در اسلام آباد و نه مدیریت استخبارات آن سازمان از موجودیت صددرصد بن لادن در کمپ اطمینان داده مي توانستند. آن ها عکسي در دست نداشتند که بن لادن را در بیرون خیمه اش نشان بدهد. ماهواره ها عکس با کیفیت عالي گرفته نمي توانستند که انسان از آن شناخته شود و تیم تعقیب در فاصلۀ دور از کمپ قرار داشت. جورج تینت به این عقیده بود که شواهد کافي براي موجودیت بن لادن در کمپ وجود نداشت. اردوي امریکا به اتحاد خود با امارات ضرورت داشت، با اینکه مي دانست آن کشور گاه گاه از گروه هاي افراطي اسلامي پشتیباني مي نمود. به خاطر حمله به بن لادن باید اردو در بارۀ موجودیت بن لادن یقین پی دا می کرد. آن ها نمي خواستند به خاطر حمله بر بن لادن سبب قتل نیمي از اعضاي خانوادۀ سلطنتي شوند. کابینۀ امنیت ملي کلنتن تشکیل جلسه دادتا موضوع را به بررسي بگیرد. کمپ مذکور طي یک هفته تحت مراقبت بود. کلارک و تینت با حمله به کمپ مخالفت کردند. بعدها سفارت امریکا در ابوظبي از حکومت امارات خواست تا موقعیت دقیق کمپ خانوادۀ سلطنتي در غرب افغانستان را نشان دهد. نقشه هاي هوایي و معلومات تهیه شده دیگر توسط وزارت خارجۀ امارات نشان مي داد که کمپ مورد نظر واقعاً مربوط به خانوادۀ سلطنتي بود.

امارات بعداً خبر داد که در آن وقت کدام اعضاي خانوادۀ سلطنتي در کمپ مذکور موجود نبود. امارات هم چنین از حضور بن لادن در کمپ انکار نمود. امریکایي ها فکر مي کردند شاید این گزارش ها دقیق نباشند، اما دلیلي براي رد آن نیز نداشتند. سفارت امریکا بر خانوادۀ سلطنتي فشار آورد، تا از سفر به منظور شکار به افغانستان خودداري کنند. سفارت امریکا استدلال مي کرد که چنین سفرها مخالف تعذیرات ملل متحد علیه طالبان بود که به منظور به انزوا کشانیدن طالبان وضع شده بود. بر اساس گزارشات ملل متحد و منابع دیگر، طیارات سي-130 که از دبي به افغانستان پرواز مي کردند، براي طالبان سلاح مي رساندند. امارات متحدۀ عربي یکي از کشور هایي بود که رژیم طالبان را به رسمیت شناخته بود، اما حکومت امارات به امریکایي ها گفته بود که در تلاش شان براي ضربه زدن به بن لادن همکاري خواهد کرد. دولت امارات متحدۀ عربي مي خواست یقین حاصل نماید

.معلوماتي را که در بارة کمپ شکار در افغانستان به امريکايي ها داده بود، به صورت درست در کمپيوتر هاي هدف ياب امريکايي داخل شده است. خانوادة سلطنتي بعد از حمله امريکا بر فابريکة الشفاء در مورد احتمال حملة امريکا بر کمپ شکار شان در افغانستان تشويش داشتند و مي خواستند امريکايي ها در بارة کمپ آن ها معلومات درست در اختيار داشته باشند.

براي مامورينی که در کار تعقيب بن لادن شامل بودند، تصميم به خودداري از حمله بر کمپ مذکور يک اشتباه نا بخشودني به حساب مي آمد. قبل از حملات بر سفارت خانه ها، از حمله بر فارم ترنک به منظور اختطاف بن لادن خودداري شده بود. در پلان مذکور بعضي نقاط غير يقيني وجود داشت، اما در مورد کمپ صحرايي در غرب افغانستان، آن ها يقين داشتند که بن لادن در آن جا وجود داشت. به عقيدة آنها در حمله بر کمپ مذکور خطري به اجنت هاي افغان و يا امريکايي ها متوجه نمي شد و بن لادن حتماً در اين حمله کشته مي شد. شايد بعضي از افراد ديگر موجود در کمپ نيز کشته مي شدند. بعضي از آن ها "ريچاردکلارک" را به تصميم خودداري از حمله متهم مي کردند، زيرا او با خانوادة سلطنتي امارات نزديک بود و نمي خواست آن ها را آزرده بسازد.

در همين روز ها مدير مرکز تعقيب بن لادن در سي.آي.اي که "مايک" خوانده مي شد، ايميل هايي به بعضي مراجع ارسال نموده و از اعتماد بيش از حد سي.آي.اي به متحدين غير قابل اعتمادش در ساحة خليج فارس شکايت مي نمود. او يک مامور استخباراتي حرفه يي بود که در ابراز نظر هايش خشن عمل مي کرد. براي اوکشتن بن لادن بايد در اولويت هاي کاري امريکا قرار مي گرفت. قصر سفيد گاه گاه به "تينت" شکايت مي کرد که "مايک" براي مديريت مرکز تعقيب بن لادن شخص مناسبي نيست، زيرا عملکرد او با تنگ نظري همراه بود. ايميل هايي که "مايک" پس از خود داري حمله بر کمپ صحرايي ارسال مي کرد، غير عادي و بسيار خشن بود و آنها را به طور وسيع پخش مي نمود. "مايک" بعدها گفت که طي سه سال ماموريتش به حيث مدير بخش تعقيب بن لادن مديريت عمليات سي آي اي را يگانه ارگان امنيتي يافت که با اعلان جنگ از طرف بن لادن عليه امريکا با جديت عملي برخورد مي کرد. بخش هاي ديگر سي.آي.اي تلاش هاي او را آميخته با افراطي گري و عدم معقوليت ارزيابي مي کردند. مايک بعداً به بخش ديگر سي.آي.اي در دفتر مرکزي آن سازمان منتقل گرديد. کار در داخل سي.آي.اي طوري تنظيم شده که کارمندان در بارة کار همديگر چيزي نمي دانند، اما يک عده بودند که انتقال مايک به کار جديد را نوعي تبعيد براي يک کارمندي مي دانستند که در بارة تهديد از ناحية بن لادن بسيار جدي فکر مي کرد و از اينکه حمله بر فارم ترنک و بعداً بر کمپ صحرايي صورت نگرفت، به قهر آمده بود. تينت اکثراً در بارة تصاميم خود صحبت نمي کرد. سال هاي بعد او واضح ساخت، هر وقت که کابينة امنيتي "کلنتن" در مورد حملة راکتي عليه بن لادن بحث مي کرد، واضح مي شد که در بارة موجوديت صددرصد او در محل معلومات در دست نيست.

تينت به اين نتيجه رسيده بود که بر ستراتيژي سي.آي.اي در بارة بن لادن بايد تجديد نظر شود. در اوايل سال 1999 تينت از مديريت مبارزه با تروريزم خواست تا به بررسي ستراتيژي سي.آي.اي در برابر بن لادن بپردازد."کلارک" از "تينت" مي خواست، تا در نحوة کار تعقيب بن لادن تغييراتي بياورد. به عقيدة او "مايک" و "پال پلر" افراد مناسبي در جاهاي خود براي مقابله با خطر بن لادن نبودند.

تينت فردي را به حيث جانشين مايک تعيين کرد. وقتي که "جف اونيل" از مقامش به حيث مدير مبارزه با تروريزم کنار رفت و به ستيشن "تل ابيب" در اسرائيل منقل گرديد، تينت فرصت يافت تا تغييرات ديگر ي را عملي کند. در کار مقابله با بن لادن کسي با انگيزه تر از شخص او نبود، که بن لادن تلاش کرده بود، تا او را به قتل برساند.

فصل بيست وپنجم

"خانوادة منسن"

تا اوايل سال 1999 ميلادي "جورج تينت" رئيس سي.آي.اي به اين نتيجه رسيده بود، كه "بن لادن" عليه اهداف امريكايي حتماً دست به حمله خواهد زد. "تينت" از تماس هاي "بن لادن" با طرفدارانش در امريكا آگاه بود و فكر مي كرد كه او ممكن است با استفاده از مواد منفجره دست به عمل تروريستي بزند و يا افرادي را مورد سوء قصد قرار دهد. او از آن مي ترسيد كه بن لادن و طرفدارانش به سلاح هاي كشتار جمعي دست بيابند. "تينت" حملة طرفداران بن لادن با استفاده از سلاح هاي كيمياوي و بيولوژيكي را محتمل مي دانست.

تينت از نوسان در توجه كابينه "كلنتن" نسبت به مسألة بن لادن نگران بود. او مي گفت: "سياست ادارة كلنتن در مقابله با بن لادن مانند توپ بازي يک طفل دوساله است كه با علاقه شديد در پي توپ مي دود، ولي قبل از رسيدن به توپ علاقه اش را از دست داده به چيز ديگر متوجه مي شود ".

اما رئيس سي.آي.اي با وجود صدور اخطار ها در مورد حملة احتمالي بن لادن، تهديد از ناحية او را در صدر لست تهديد هايي كه متوجه امريكا بود، قرار نداد. تينت مانند "كلنتن" در بارة پخش سلاح هاي اتومي، بيولوژيكي و كيمياوي و راكت هايي كه قدرت حمله اين سلاح ها را داشتند، نگراني بيشتر داشت. در ليست تهديد ها عليه امريكا، تهديد بن لادن بعد از تهديد از ناحية پخش اسلحة كشتار جمعي قرار داشت.

تينت در زمستان آن سال در مورد تهديد ها عليه امريكا يک بيانيه 97 فقره يي منتشر ساخت كه فقط چهار فقرة آن به تهديد از ناحية بن لادن اختصاص داده شده بود. رئيس سي.آي.اي در مورد افغانستان به حيث پايگاه تروريستي ذكري به ميان نياورد و در بارة دخالت بن لادن در جنگ داخلي افغانستان و اينكه سازمان القاعده با استخبارات پاكستان ارتباط داشته و از كمک هاي شيخ هاي خليج و عربستان سعودي بهره مي برد، چيزي نه گفت. تينت فقط به طور ضمني گفت گروه هاي مذهبي افراطي پاكستان از حركت طالبان انگيزه مي گيرند. او از طالبان به حيث يک خطر عليه امريكا و يا عامل بي ثباتي در آسياي ميانه و جنوب آسيا نام نبرد و از آنها به حيث مهمترين متحد نظامي بن لادن يادي نكرد.

تينت بعد ها گفت: "مشكل عمده در مبارزه عليه بن لادن در سال 1999 اين بود، كه ادارة "كلنتن" بركناري حكومت طالبان از قدرت را جزئي از پاليسي مبارزه با بن لادن نساخته بود. اين كار سبب مي شد، تا فشار لازم بالاي بن لادن وارد نيايد." اگرچه تينت در آن زمان از سياست امريكا راضي نبود، اما از اين موضوع به صورت علني چيزي نگفت و در كابينة كلنتن براي تغيير وضعيت اصرار نورزيد.

تينت در دفتر مركزي سي.آي.اي آبديده شده بود و در كاري كه ديگران دست آورد چنداني نداشتند به موفقيت هايي دست يافت .

تا اوايل سال 1999 او توانايي خود به حيث يک اداره چي ماهر و رهبر مردمي را به اثبات رسانده اعتماد كلنتن را به خود جلب نموده بود. اما او به حيث تنظيم كننده و توحيد كنندة آراء و نظريات ديگران عمل مي كرد. تينت، كه از خطر بن لادن آگاه بود، در اصدار اخطاريه ها و راه اندازي عمليات ضد تروريستي، به شمول حملات راكتي، به شيوة سنتي عمل مي نمود. تينت بعداً اعتراف كرد كه براي مقابله جدي با بن لادن و طالبان، امريكا به سياست خارجي جديد نياز داشت. يک دهه قبل "ويليم كيسي" سياست خارجي دولت امريكا را از دفتر مركزي سي.آي.اي در "لينگلي" شكل مي داد؛ اما جورج تينت چنين رولي را براي خود قايل نبود .

تينت مي خواست با معرفي تغييرات و تبديلي ها در دفتر مبارزه با تروريزم سي. آي . اي يک سياست جامع عملياتي جديد را براي مقابله با بن لادن تدوين نمايد. هدف از اين سياست دستگيري و به محاكمه كشانيدن بن لادن و دستياران او بود. براي اين كار سي.آي.اي به اطلاعات بهتر تر در بارة فعاليت هاي بن لادن ضرورت داشت. تينت خواهان آن بود، تا تعداد بيشتري از اجنت هاي سي.آي.اي در افغانستان فعال شوند، همكاري با استخبارات منطقه بهبود يابد و جمع آوري اطلاعات از طرق وسايل تخنيكي (گوش دادن به مكالمات راديويي و تصوير برداري از طريق ماهواره) بهتر شود. تينت و مركز مبارزه با تروريزم قصر سفيد احساس مي كردند كه فعاليت هاي ضد تروريستي سي.آي.اي عليه بن لادن بيش از حد به گروهي از اجنت هاي قبايلي افغانستان وابسته گرديده بود. آنها اين اجنت ها را به نام "جنگجويان آخر هفته" ياد مي كردند. اكثر آنان افراد ميان سال بودند و زنده گي مرفه اي داشتند. از آن ها خواسته شده بود، تا عليه محافظين بن لادن، كه افراد با انگيزه و بي رحم بودند، دست به عمل بزنند. در بارة جديت آن ها در مقابله با بن لادن شک وجود داشت. گزارش هاي آن ها در بارة حركات بن لادن اكثراً خوب بود، اما يک يا دو روز بعدتر به دست مي آمد. آن ها از وسايل مخابروي مصئون استفاده مي كردند. در جريان تعقيب كمپ صحرايي در غرب افغانستان، آن ها خطر را قبول نمودو كمپ را از ساحة نه چندان دور تحت نظارت قراردادند، اما توقع نمي رفت كه

آن ها به صفت يک نيروي نظامي موثر عليه بن لادن دست به عمل بزند در حاليکه قصر سفيد بر نحوة عمليات آن ها محدوديت هايي نيز وضع نموده بود.

پلان جديد تينت راه اندازي عملياتى را توصيه مي کرد که شامل استخدام اجنت ها، جاسازي وسايل تخنيکي، جمع آوري اطلاعات و عمليات نظامي مخفي مي شد، اما اکثريت کارمندان مرکز تعقيب بن لادن تحليل گراني بودند که از مديريت جمع آوري اطلاعات به مرکز بن لادن آورده شده بودند و در بخش عمليات تجربه نداشتند. در بهار آن سال 70 درصد از متخصصين اين مرکز زن ها بودند و دو سوم آن ها در رشتة تحليل اطلاعات تخصص داشتند. آن ها مي توانستند از مامورين عمليات در ستيشن هاي دور افتاده طلب کمک نمايند، اما تجارب عملياتي خود شان محدود بود. آن ها مردماني بودند با تحصيلات عالي که ساعت هاي طولاني کار مي کردند و به کار خود شديداً علاقمند بودند. آن ها فتوا هاي بن لادن را مي خواندند، نقشة تشکيلات شبکة جهاني او را ماهرانه رسم مي نمودند، رو نوشت جريان تحقيق از تروريست هاي دستگير شده را به بررسي مي گرفتند و بر بحث هاي ايديالوژيکی ميان اعضاي گروه هاي افراطي سني توجه مي نمودند. حد اوسط تجربة کاري آن ها سه سال بود، در حاليکه مامورين بخش اطلاعات سي.آي.اي معمولاً تجربة کاري 8 ساله داشتند .

کارمندان عمليات سي.آي.اي خوش نداشتند از زناني که در مرکز تعقيب بن لادن کار مي کردند دستور بگيرند.تحليلگران در مرکز تعقيب بن لادن در کار خود چنان جديت نشان مي دادند که باعث نا راحتي همکاران شان در بخش هاي ديگر سي.آي.اي مي شد. اين مرکز در تابستان سال 1999 بيست و پنج کارمند مسلکي داشت. آن ها خود را "خانوادة منسن" مي خواندند. بعضي از از کارمندان سي.آي.اي فکر مي کردند که آن ها در کار شان چنان غرق اند که جوانب کلي قضيه را از ياد برده اند. اين گروه از اين موضوع رنج مي بردند که ديگران چرا مانند آن ها در مبارزه با بن لادن جدي فکر نمي کردند.

تينت جديت کارمندان مرکز تعقيب بن لادن را مي ستود، اما او به يک دست آورد نياز داشت. او در بهار آن سال دستيار يکي از معاونين خود را به حيث مدير مرکز تعقيب بن لادن مقرر نمود. در ادارة جديد او را به نام "رچ" ياد مي کردند. اين شخص در اوايل دهة 1990 در الجزيره به حيث افسر سي.آي.اي کار مي کرد. "رچ" شاهد قيام خونين اسلام گرا هاي الجزايري عليه حکومت آن کشور بود. تعدادي از اين اسلام گراها از افغانستان برگشته بودند. او با قضية بن لادن و اوضاع جهان سوم آشنايي داشت و از گرفتن تصاميم پر مخاطره باک و هراسي نداشت. "رچ" مانند همکاران جديدش در کار خود بسيار جدي و احساساتي بود. چون او از حلقة رهبري سي.آي.اي آمده بود، تقرر او به عنوان علاقه مندي مجدد رهبري سي.آي.اي به قضية بن لادن تلقي مي گرديد. اميد می رفت که تقرر مدير جديد سبب دستيابي بر امکانات بيشتر و سهولت در تصميم گيري ها شود.

رئيس سي.آي. اي "کوفر بليک" را به حيث مدير عمومي مرکز مبارزه با تروريزم مقرر نمود. "کوفر" چهار سال قبل خرتوم پايتخت سودان را ترک گفته بود. درآن جا او به حيث مسؤول سي.آي.اي به تعقيب بن لادن و همکاران او مي پرداخت. او پلان بن لادن براي کشتن خود در نزديک سفارت امريکا را برهم زده بود. "کوفر" با قضية بن لادن دلچسپي شخصي داشت.

تينت به کوفر گفت: " اين وظيفه چندان خوش آيند نيست؛ بن لادن و ياران او هر روز قوت بيشتر کسب مي کنند؛ ما بايد در بين شان نفوذ نماييم و عليه آن ها دست به عمل بزنيم".

"کوفر" با مدير جديد مرکز تعقيب بن لادن در دوران کار شان در مديريت عمليات سي.آي.اي آشنايي پيدا کرده بود. آن ها مي خواستند، تاا ستراتيژي مرکز تعقيب بن لادن را تغيير دهند.

کوفر نمي توانست با "پال پلر"، معاون مديريت اطلاعات، همکار طبيعي باشد. تاکيد "پال پلر" بر دايمي بودن خطر تروريزم و منفي بافي او در مورد موضع گيري ادارة کلنتن در برابر بن لادن با برداشت هاي کوفر از موضوع در تضاد بود. بعد از سال ها کار سخت، پال پلر سي.آي.اي را ترک گفت و به يک مجمع تحقيقي در واشنگتن پيوست.

کوفر و مدير جديد مرکز بن لادن مي خواستند ساحة فعاليت خود را به سوي افغانستان توسعه دهند، تا بتوانند به پناه گاه ها ي بن لادن در افغانستان رخنه کنند. آن ها نقشه هاي کاري شان را به شيوة نظاميان ترتيب و تشريح مي نمودند. آن ها مي خواستند در اطراف افغانستان پايگاه هاي مصئون و مخفي سي.آي.اي را ايجاد نمايد و با استفاده از اين پايگاه ها به افغانستان نفوذ کنند، به استخدام اجنت ها دست زده و براي دستگيري بن لادن و همکارانش دست به عمليات بزنند.

کوفر مي خواست در برخي حالات با سازمان هاي امنيتي محلي فعاليت هاي خود را همآهنگ کند، ولي در حالات ديگر خواهان راه اندازي فعاليت هاي مستقل از سوي سي.آي.اي بود. کوفر مي خواست با تعداد زيادي مراکز استخباراتى در شرق ميانه و جنوب آسيا رابطة کاري برقرار نمايد، تا راهي به نزديک شدن به بن لادن و همکاران او پيدا کند.

کوفر مي گفت او در جنگ با بن لادن قرار داشت و تلاش داشت، تا در ذهن او راجع به عمليات آينده اش شک و ترديد ايجاد کند. او نمي خواست به شيوة سنتي استخبارات با اجنت ها در رستورانت ها ملاقات نمايد و پيام هاي تحريري مبادله کند. او

خواهان آن بود، تا اجنت ها را استخدام نمايد و گروه هاي كوماندويي و شبه نظامي يي تشكيل دهد كه در ميان مردم مسلمان منطقه به شكل عادي زنده گي كرده بتوانند.

با وجود همكاري تينت، عمليات عليه بن لادن به كمبود امكانات مواجه بود. در همان هفته كه كوفر بليک در قصر سفيد در مورد احياي پلان عملياتي جهاني عليه بن لادن صحبت مي نمود، وادار گرديد، تا در بودجة عملياتي مبارزه با تروريزم 30 درصد كاهش را عملي سازد. سي.آي.اي توانسته بود جريان از دست دادن كارمندان خود را متوقف سازد، اما با آن هم در سال 1999 تعداد اجنت هاي آن سازمان كه در خارج فعال بودند 25 درصد كمتر از تعداد آنها در يک دهه قبل بود.

كوفر پلاني را كه به تينت و مامورين قصر سفيد با استفاده از ا سلايد تشريح مي كرد، همه جانبه و جهاني مي خواند. اما در عقب ا سلايد هاي رنگه حقيقت كاهش در بودجة عملياتي يک چيز آزار دهنده بود.. كوفر تيمي را براي بررسي وضعيت بودجوي مديريت عمليات تعيين كرد . تيم يادشده در سپتمبر 1999 اعلان كرد كه بدون بودجه و افراد اضافي مديريت مبارزه با تروريزم قادر به پيشبرد پلان تعقيب بن لادن نخواهد بود.

از سوي ديگر، نقشة جغرافيايي اي كه در آن كوفر بليک بايد عمل مي كرد وضعيت مناسب كاري نداشت. سي.آي.اي نمي توانست در مناطق تحت كنترول طالبان در افغانستان پايگاه عملياتي مصئون ايجاد كند.

كوفر و مدير جديد مركز تعقيب بن لادن، پاكستان را يک متحد غير قابل اعتماد مي دانستند. طالبان و افراد القاعده در صفوف استخبارات پاكستان چنان رخنه كرده بودند كه اجراي عمليات مشترک با آن ها، از جمله حملة كوماندويي كه قصرسفيد آن را تمويل مي كرد، غير عملي بود.

ايران مرز طولاني با افغانستان داشت، اما نمي توانست يک همكار براي امريكا باشد. تركمنستان، همساية ديگر افغانستان، نمي خواست داخل هيچ معامله اي با سي.آي.اي شود. تاجيكستان درگير جنگ داخلي بود.ازبيكستان سرحد مشترک با افغانستان داشت، اما سرحدات آن كشور از جنوب و شرق افغانستان، كه بن لادن در آن جا پايگاه ساخته بود، فاصلة زياد داشت. نكته مثبت در بارة ازبيكستان اين بود كه طرفداران طالبان در حكومت آن كشور نفوذ نداشتند. يک كمونيست لائيک به نام "اسلام كريموف" اين كشور را به گونه يي اداره مي كرد كه تو گويي ملكيت شخصي اوست. "كريموف" نيروهاي طرفدار دموكراسي و اسلام گرا ها را زنداني و شكنجه مي نمود. او به بن لادن خوشبيني نداشت. سلطة "كريموف" از سوي نهضت اسلامي كه با بن لادن همكاري داشتند تهديد مي شد. در سال 1999 طالبان و بن لادن به مخالفين دولت ازبكستان به نظر متحدين بسيار مهم خود مينگر سند. اعضاي نهضت اسلامي در جنگ عليه "مسعود" در شمال افغانستان شركت داشتند. آن ها هم چنين به حيث پيش قراولان نيروي بن لادن به خاطر سقوط رژيم هاي آسياي ميانه و تشكيل خلافت اسلامي در آن منطقه عمل مي كردند. بن لادن به شورشيان ازبک سلاح و پول تهيه مي كرد و زمينة تعليم نظامي آن ها را مساعد مي ساخت. طالبان براي آن ها پايگاه و خانه هاي رهايشي در كابل و شمال افغانستان داده بودند. جنگجويان ازبک از مرز گذشته عليه رژيم "كريموف" عمليات نظامي انجام مي دادند. روز 16 فبروري مخالفين كريموف حضور خود را در تاشكند به نمايش گذاشتند. در حاليكه كريموف عازم جلسة كابينه بود، شش بمب در چهارراهي مسير حركت او منفجر شد. كريموف جان به سلامت برد، اما 16 تن كشته شدند. در ظرف چند روز كريموف در حدور 2000 تن از اسلام گراها و ديگر مخالفين خود را را زنداني كرد. برخي از دستگير شده گان مربوط احزاب دموكراتيک بودند كه خواهان مقابله با رژيم كريموف از طرق صلح آميز بودند. اما كريموف اقدامات عليه مخالفين خود را جنگ عليه بن لادن مي خواند.

كوفربليک و رفقايش اين نا آرامي را يک فرصت مناسب براي خود ارزيابي نمودند از طريق ستيشن سي.آي.اي در تاشكند به دولت ازبكستان تماس برقرار نمودند خواهان اتحاد جديد استخباراتي بر عليه دشمن مشترک كه در افغانستان مستقر بود، گرديدند .

كريموف خواهان معامله با سي.آي.اي بود، اما از عواقب سياسي افشاي اين رابطه بيمناک بود. او موافقت نمود كه پيشنهاد سي.آي.اي را مورد بررسي قرار دهد، ولي اصرار داشت كه تماس هايش با سي.آي.اي مخفي نگهداشته شود.

كوفربليک و رچ به تاشكند پرواز نمودند. تاشكند شهري است در آسياي ميانه كه به شيوة شهر هاي روسي اعمار شده و داراي عمارت هاي بزرگ دولتي و جاده هاي عريض مي باشد. بليک به كريموف پيشنهاد كرد كه يک نيروي ضد تروريستي ازبک توسط سي.آي.اي تربيه و تجهيز شود. اين نيرو تحت قومانده ارتش ازبكستان عمل نمايد. سي.آي.اي اميدوار بود كه چنين يک نيرو بعد از ديدن آموزش در عمليات مخفي براي دستگيري بن لادن و رفقايش به كار گرفته شود.

كريموف پيشنهاد كوفر را قبول كرد. او اجازه داد تا سي.آي.اي از ميدان هاي هوايي آن كشور به منظور انتقالات محدود توسط طيارات و پرواز هليكوپتر ها استفاده نمايد. او به سي.آي.اي اجازه داد، تا وسايل الكترونيكي را به منظور گوش دادن به

مکالمات راديويي القاعده و طالبان در خاک ازبکستان نصب کند. او موافقت نمود که اطلاعات در مورد پايگاه هاي القاعده در افغانستان را در اختيار امريکايي ها قرار دهد. کريموف و مشاورين او به امريکايي ها وانمود کردند که پس از تکميل تعليمات واحد کوماندويي مورد نظر، از آن ها در عمليات نظامي عليه بن لادن کار گرفته خواهد شد.

افسران سي.آي.اي از اين دست آورد خيلي خورسند بودند. آن ها از کريموف، که حاضر شده بود خطر سياسي را متقبل شود و عليه بن لادن با آن ها همکاري کند، تمجيد مي کردند. آن ها همکاري يافته بودند که نه مانند پاکستان بود که بن لادن در آن رخنه کرده باشد و نه مانند سعودي ها بازي سياسي پيچيده مي نمود. کريموف و استخبارات او به همه درخواست هاي سي.آي.اي جواب مثبت داده بودند.

مامورين شوراي امنيت ملي در قصرسفيد اسناد قانوني لازم براي بودجه و فعاليت سي آي اي در ازبکستان را آماده کردند، اما آن ها در بارة اين همکاري با نظر شک و ترديد مي ديدند. آن ها در بارة انگيزة همکاري دولت ازبيکستان با سي آي اي مشکوک بودند. به نظر آن ها همکاري سي.آي.اي با ازبکستان چيز مهمي نه بود، زيرا آن کشور از پايگاه ها ی بن لادن فاصلة زيادی داشت. قصر سفيد در بارة تخطي از حقوق بشر و فساد اداري در ازبکستان نگراني داشت و مي ترسيدند که از وسايل ارسالي به ازبکستان سوء استفاده شود .

باز کردن نماينده گي هاي رسمي وزارت دفاع و سي.آي.اي، مانند آنچه در ازبکستان بايد تشکيل مي شد، به کار اداري زياد نياز داشت. در چنين پروژه ها وقت زياد تري در کار هاي اداري نسبت به راه اندازي عمليات مخفي به مصرف مي رسد.

در سال 1999 در داخل افغانستان تنها يک رهبر وجود داشت که بر عليه طالبان و القاعده و متحدين آن ها مي جنگيد و در بارة آن ها اطلاعات جمع آوري مي کرد. حکومت متنازع فيه او نه پايتخت داشت و نه ميدان هوايي بين المللي و نه مشروعيت کامل. او تعدادي تانک و تعداد زياد تري هاوان، اسلحة خفيفه و چند هليکوپتر کهنه در اختيار داشت.

"احمدشاه مسعود" در ميان تاجيک ها، به خصوص در ميان مردم درة پنجشير، يک چهرة جذاب بود. او يک نيروي قابل ملاحظة نظامي داشت که طالبان قادر به شکست آن نشده بودند. سي.آي.اي از زمان سفر "گيري شرون" به تالقان در سال 1997 با او تماس منظم داشت. از آن زمان به بعد تيم هاي کوچکي از افسران سي.آي.اي چندين نوبت با او در درة پنجشير ملاقات نموده بودند. آن ها با خود وسايل کشف مخابره و مقداري پول نقد مي بردند که در هر نوبت تا 250.000 دالر مي رسيد.

تيم سي.آي.اي بعضي اوقات تحت رهبري افسران بخش شرق نزديک مديريت عمليات سفر مي کردند. "گيري شرون" معاون اين بخش بود. در حالات ديگر آن ها را مامورين مديريت مبارزه با تروريزم رهبري مي کردند. وقتي که رهبري در دست بخش شرق نزديک بود، تيم مذکور نام شفري "نالت" را به خود مي گرفت، و وقتي که تيم توسط مديريت مبارزه با تروريزم رهبري مي شد، نام "جا بريکر" را به خود مي گرفت. اولين تيم (نالت-1) در سال 1997 توسط هليکوپتر "مسعود" از دوشنبه به پنجشير پرواز نمود.

تا سال 1999سه تيم ديگر سي.آي.اي 1999 به آن جا سفر نمودند. آن ها معمولاً در قرية بهارک که با مرکز فرماندهي "مسعود" فاصلة نزديک داشت، يک يا دو هفته را سپري نموده و با او چندين مرتبه ملاقات مي نمودند. وسايل کشف مخابره اي که آن ها را به مسعود دادند، او را قادر مي ساخت به مخابرات راديويي طالبان گوش دهد.

در عوض سي.آي.اي از "مسعود" مي خواست، تا اطلاعات بدست آمده در بارة تحرکات بن لادن را به صورت فوري در اختيار آنها بگذارد. ارتباط مخابراتي مصئون بين سي.آي.اي و سازمان اطلاعاتي مسعود برقرار گرديد، تا اطلاعات مورد نظر از آن طريق به مرکز سي.آي.اي مخابره شود.

همکاري با مسعود را مديريت هاي عمليات و استخبارات سي.آي.اي هردو تاييد مي کردند، اما در مورد هدف اين تماس ها و مفيد بودن آن ها نظر هاي متفاوت داشتند. در بخش شرق نزديک مديريت عمليات تعدادي، به شمول گيري شرون، مسعود را شخص مستقل مي دانستند که از کسي دستور نمي گرفت. آن ها شک داشتند که مسعود بتواند يک متحد قابل اعتماد براي آن ها در جنگ عليه بن لادن باشد. با وجود آن، آن ها مي خواستند به مسعود در مقابل طالبان کمک کنند، تا جايي براي جمع آوري اطلاعات در بارة بن لادن در افغانستان وجود داشته باشد. اين مامورين در بارة نفرت مسعود از بن لادن و داوطلبان وي شکي نداشتند، اما به عقيدة گيري شرون بعد مسافت و مشکلات لوژستيکي به مسعود اجازه نمي داد، تا او مستقيماً عليه بن لادن دست به عمل بزند. حتا اجنت هاي قبايلي سي.آي.اي که در اطراف قندهار فعال بودند نيز نتوانسته بودند در بارة رفت و آمد بن لادن اطلاعات دقيق و به وقت تهيه کنند و اين کار براي مسعود مشکل تر بود.

اما کوفر بليک و رچ خواهان آن بودند، تا مسعود را در مبارزه عليه بن لادن شريک سازند. آن ها،   مثل هواداران اروپايي مسعود، او را يک چهرة تاريخي و داراي مهارت هاي زياد و تصميم آهنين ارزيابي مي کردند. آن ها با مسعود در گذشته

معامله نکرده و در کشمکش هاي گذشتة استخبارات پاکستان با مسعود دخالتي نداشتند. آن ها در تابستان آن سال گفتند، که اگر سي.آي.اي بخواهد پلان عملياتي خود عليه بن لادن را با جديت تعقيب نمايد و انتظار موفقيت داشته باشد، بايد با مسعود معامله صورت بگيرد.

جنگ افغانستان شاهد دگرگوني بود، کشتار خانوادة "عبدالحق" توسط اجنت هاي طالبان سبب ايجاد يک گروه مخالف "ملاعمر" در ميان پشتون ها شده بود. در بهار آن سال خانوادة "کرزي"، که در اوايل از طالبان پشتيباني مي نمود، در پي آن شد، تا به مقاومت مسلحانه عليه طالبان دست بزند .

بدبيني "کرزي" نسبت به طالبان در حال افزايش بود. در مراسم عروسي "حامدکرزي" در کويته در بهار آن سال، پدرش "عبدالاحد کرزي"، فرزندان و تعدادي از سران پشتون را به ملاقات سري در نيمه هاي شب فراخوانده گفت: "کشور از دست ما رفته اکنون در دست ديگران قرار گرفته است. وضعيت تا آن وقت تغيير نخواهد کرد، تا مقاومت صورت نگيرد. يگانه راهي که باقي مانده اين است که بايد مقاومت از داخل آغاز شود و در اين راه بايد سرسختانه مبارزه کرد. ما بايد مذاکره با مسعود را شروع کنيم." در اين جلسه تصميم گرفته شد، تا از امريکايي ها کمک مطالبه شود.

"حامد کرزي" از منزل پدرش در کويته در بهار و تابستان آن سال به کار ادامه داد تا مقاومت سياسي را در بين پشتون هاي طرفدار "شاه سابق" تنظيم نمايد. او جلسة رهبران سران اقوام پشتون در پاکستان و روم را تنظيم مي کرد. "حامد کرزي" مفکورة تشکيل يک لويه جرگه را به خاطر اتخاذ تصاميم سياسي تبليغ مي کرد و پدرش براي بازگشت شاه سابق فعاليت مي نمود.

"حامدکرزي" از "ملاعمر" براي شرکت درين جلسات سياسي دعوت نمود و در عين حال به او نوشت که طالبان بايد عناصر خارجي را که در کشتار افغان ها و خراب کردن افغانستان مصروف اند، از کشور اخراج کنند.

طالبان جواب خود را روز 15 جولاي ارسال کردند. وقتي که "عبدالاحد کرزي" از مسجد به سوي خانه اش در کويته باز مي گشت، حمله آوراني که بر موترسايکل سوار بودند، او را کشتند.

کرزي که وارث سياسي پدر خود بود، تصميم گرفت، تا از طالبان انتقام قتل پدرخود را بگيرد. چند هفته پس از مراسم تدفين عبدالاحد خان کرزي در قندهار، حامد کرزي فعاليت هاي سياسي خود را افزايش داد. او تماس هاي زيادي با امريکايي ها داشت و کمک هاي بشري امريکا را از طريق کويته به افغانستان مي فرستاد.

اکنون او از "بل ميلم" سفير امريکا در پاکستان خواستار اسلحه شد. ميلم به کرزي گفت که روش او غير محتاطانه و غير واقعبينانه است. اگر او به قيام دست بزند طالبان و يا متحدين عرب آن ها او را خواهند کشت، زيرا زمينة سياسي براي قيام آماده نيست. در حاليکه کرزي منطق استدلال او را درک مي کرد، بازهم خواست خود را مطرح نمايد بعداً اعتراف کرد که در آن زمان بيش از حد در کار ها عجله مي کرد. افسران سي.آي.اي در ستيشن اسلام آباد قيام عليه طالبان را قبل از وقت مي دانستند، اما مذاکرات با او را ادامه دادند. به نظر سي.آي.اي کرزي رقيب کوچکي براي طالبان بود، اما به خاطر ارتباطاتش با مردم در قندهار مي توانست در بارة طالبان و بن لادن معلومات مفيد تهيه کند. کرزي در بارة آن روز ها بعداً گفت: "من هر هفته يک بار به اسلام آباد مي رفتم و با امريکايي ها، انگليسي ها، جرمن ها، فرانسوي ها و ايتاليوي ها ديدن مي کردم. و براي شان مي گفتم مردم افغانستان براي قيام عليه طالبان آماده اند، اما آن ها حرف هايم را باور نمي کردند. آن ها وضعيت را طور ديگر مي ديدند".

بعضي از مامورين وزارت خارجة امريکا و برخي از تحليل گران هنوز بر اين عقيده بودند که طالبان بالآخره به خاطر کسب شناخت سياسي از سوي امريکا و نجات از فشار تعذيرات اقتصادي وادار خواهند شد، تا بن لادن را براي محاکمه به امريکايي ها بسپارند. فشار از جانب کرزي و نا راضيان ديگر پشتون شايد طالبان را به سازش با امريکا تشويق مي کرد، در غير آن چنين مخالفت ها چيزي نبود که وزارت خارجة امريکا آن را تشويق کند. خانم "آلبرايت"، "تاماس پکرنک" و "کارل اندرفورت" بار بار تکرار مي کردند که امريکا در جنگ داخلي افغانستان از کسي پشتيباني نخواهد کرد.

تحليل گران استخباراتي وزارت خارجة امريکا در نيمة اول سال 1999 گزارش دادند که مخالفت در برابر طالبان در حال افزايش است، اما "اندرفورت" مي گفت: "راه حل نظامي براي بحران افغانستان وجود ندارد. امريکا با هيچ گروهي کمک نمي کند، اما با همه گروها تماس دارد، تا يک راه حل سياسي براي بحران افغانستان پيدا شود".

در يک ملاقات ميان ارگان هاي امنيتي امريکا مامورين سي.آي.اي تهيه سلاح از سوي امريکا به مسعود را مطرح کردند. اما در خارج از سي.آي.اي ادارة "کلنتن" در بارة "احمدشاه مسعود" و متحدين او در جبهه متحد نظر مساعد نداشت. در يک جلسة سفراي امريکا در واشنگتن خانم آلبرايت با سفراي امريکا در پاکستان و ازبکستان به گفتگو پرداخته از آن ها پرسيد که آن ها در بارة حمايت امريکا از مسعود چه فکر مي کنند. "ميلم" سفير امريکا در اسلام آباد به اين کار مخالف بود. او و مامورين سفارت

امريكا در اسلام آباد فكر مي كردند كه دادن كمک به مسعود باعث عميق تر شدن بحران وكشته شدن بيشتر افغان هاي بيگناه خواهد شد. نه تنها مسعود قادر به شكست طالبان نيست، بلكه در يک گوشه در شمال شرق محصور مانده و در حال باختن جنگ است.

"پكرنگ" استدلال مي كرد هيچ پاليسي اي در افغانستان قرين به موفقيت نخواهد شد، تا در آن پشتون هاي جنوب در نظر گرفته نشوند .اگر امريكا به طرف مسعود تمايل نمايد ، اين كار باعث عميق تر شدن شگاف قومي در افغانستان خواهد شد. مامورين ديگر وزارت خارجه و قصر سفيد از حوادث دهة هفتاد و خشونت عليه افراد ملكي در كابل بعد از سقوط رژيم كمونيستي ياد مي كردند كه در آن وقت مسعود به حيث وزير دفاع ايفاي مي وظيفه مي كرد. آنها اتهام وارد مي كردند كه او از قاچاق مواد مخدر پول به دست مي آورد. به عقيدة آن ها او ارزش رفاقت با امريكا را نداشت.

"مسعود" به همكاران خود مي گفت: "طالبان با گذشت زمان ضعيف خواهند شد، آن ها نيروي خود را بيش از حد پراگنده نموده .مخالفت پشتون ها با آن ها افزايش خواهد يافت." مسعود دوبار به وسيلة تلفون ماهواره يي با "ملاعمر" صحبت نمود. "مسعود" به "ملاعمر" گفت كه تاريخ به اثبات رسانيده كه يک گروه قادر به ادارة كشور نيست، پس بايد ائتلافي از نيروها بركشور حكومت كند، اما رهبر طالبان به خاطري كه تاريخ را نخوانده بود، حاضر به سازش نشد.

"مسعود" درين مورد به پافشاري ادامه داد. او "امرالله صالح" مامور استخبارات خود را به سويزرليند فرستاد تا به صورت مخفي با نماينده گان طالبان ملاقات نمايد. دو طرف در تركمنستان و ازبكستان نيز به صورت مخفي ملاقات نمودند، اما طالبان به خاطر كمک هايي كه از آي.اس.آي، عربستان سعودي و كمک دهنده گان ديگر در ساحة خليج بدست مي آوردند، آماده سازش نبودند يكي از همكاران مسعود گفت: "طالبان روش بسيار متكبرانه در پيش گرفته بودند."اما مسعود از صبر كار مي گرفت. به گفتة برادرش "احمدولي"، استراتيژي او در سال 1999 مشابه به ا ستراتيژي يک دهه قبل او در زمان خروج نيروهاي شوروي بود. او مي خواست، تا به مقاومت ادامه بدهد، تا آي.اس.آي را به بيهوده بودن همكاري با طالبان متقاعد كند. مسعود مي گفت: "امريكا در نهايت به اين نتيجه خواهد رسيد كه طالبان دشمن آن كشور اند." وقتي كه امريكا به اين نتيجه برسد، او حاضر خواهد بود، تا از امريكا كمک بگيرد، تا آن زمان، مسعود با استفاده از پروگرام بازخريد راكت هاي ستنگر و ملاقات ها با مامورين سي.آي.اي در دوشنبه و يا پنجشير تماس خود با امريكا را حفظ مي كرد.

تا تابستان سال 1999 "تاماس پكرنگ" و" كارل اندرفورت" در وزارت خارجة امريكا يک پاليسي كمي متفاوت را در معامله با مسعود شكل داده بودند. گرچه آن ها با دادن كمک تسليحاتي امريكا به مسعود مخالف بودند، ولي به روسيه و ايران واضح ساخته بودند كه امريكا با كمک هاي تسليحاتي آن ها به مسعود مخالف نيست. آن ها در دفاع از اين سياست مي گفتند كه طرفدار از ميان رفتن جبهة متحد به واسطة طالبان نيستند، زيرا اگر نيروهاي مسعود در افغانستان وجود نداشته باشند طالبان علاقمند به مذاكره بر سر "بن لادن" با امريكا نخواهند شد.

"اندرفورت" جهت شركت در مذاكرات صلح چند جانبه كه از سوي ملل متحد تدوير يافته بود در ماه جولاي 1999 به تاشكند سفر نمود. مسعود تصميم گرفت در اين جلسه شركت نمايد. "اندفورت" در بيانية افتتاحية خود سخنان تشويقي براي همه طرفها، به شمول طالبان، به زبان آورد. اعلامية تاشكند در مورد "اصول اساسي حل بحران افغانستان" حاكي از سياست هاي غير دقيق و حالت بن بست در مذاكرات سياسي بود. در اعلاميةً تاشكند در بارة وضعيت اقليت هاي قومي و زباني ابراز نگراني شديد شده بود. اشتراک كننده گان از توليد مواد مخدر و تروريزم ابراز نگراني شديد نمودند، پاكستان و ايران متعهد شدند كه ارسال سلاح و مهمات را به طرف هاي درگير جنگ افغانستان متوقف نمايند. اما آن ها به اين وعده خود وفا نكردند. اين چيزي بود كه ايالات متحدة امريكا از آن خبر داشت.

در ختم مجلس "كارل اندرفورت" با "احمدشاه مسعود" ملاقات نمود. مسعود در لباس رزمي و پكول به ملاقات اندرفورت رفت. جذابيت چهره و حركات با وقار مسعود احترام اندرفورت را نسبت به او جلب نمود.

وقتي كه اندرفورت در بارة مسائل ديپلوماسي صحبت مي كرد مسعود خسته معلوم مي شد، ولي وقتي كه اندرفورت از او در بارة اوضاع نظامي سؤال مي نمود مسعود با جديت تمام به تشريح وضعيت جنگي و پلان هاي خود مي پرداخت.

وقتي كه اندرفورت از مسعود در بارة ضرورت هاي تسليحاتي او براي جنگ هاي تابستاني سؤال كرد، مسعود جواب واضح نداد. دستياران مسعود گفتند خودداري مسعود از داخل شدن دراين بحث به اين خاطر بود كه مسعود مي دانست ادارة "كلنتن" ارادة چنين كاري را ندارد. هم چنين روسيه، ايران و هند از اين موضوع خورسند بودند كه امريكا به ارسال سلاح به مسعود اعتراضي ندارد.

مسعود در بارة بي تفاوتي امريكا نسبت به افغانستان ابراز نا رضايتي نمود. مسعود كارل اندرفورت را شخصاً به نظر نيک مي ديد، اما سياست امريكا در قبال افغانستان را نا درست مي پنداشت و تعجب مي كرد كه چرا تغيير مثبت در سياست آن كشور به آساني رو نما نمي شود. در كنفرانس تاشكند هيئت امريكا از طالبان وجبهة متحد هردو به نام گروه هاي درگير ياد نمودند. از نظر مسعود چنين برخورد نمايانگر عدم جديت و دقت در سياست امريكا نسبت به افغانستان بود.

به عقيدة مسعود با نيرومند تر شدن طالبان، امريكا در تلاش بود، تا با آن ها از در سازش پيش آيد. مسعود در بارة كشتار مردمان ملكي توسط طالبان و القاعده به اندرفورت معلومات داد. او با استفاده از استدلالي كه در واشنگتن به آن توجه مي شد، طالبان را ناقضين حقوق بشر خواند كه زنان و اقليت هاي شيعه مذهب را تحت فشار شديد قرار داده بودند. مسعود كوشيد تا به اندرفورت بفهماند كه طالبان رو به ضعف نهاده بودند.مسعود به او گفت: "وقت آن رسيده تا امريكا پاكستان را تحت فشار قرار دهد، تا آن كشور كمک هاي خود به طالبان را قطع نمايد".

اندرفورت و "پكرنگ" به اين عقيده بودند كه آن ها تا حد ممكن پاكستان را تحت فشار قرار داده اند، اما آن ها بر اسلام آباد نفوذ چندان نداشتند. مامورين مبارزه با تروريزم، مانند "مايكل شيهان" مدير استخبارات در وزارت خارجه مي گفتند، اگر امريكا مبارزه با تروريزم را در رأس آجنداي كاري خود با پاكستان قرار دهد، اسلام آباد تحت فشار لازم قرار خواهد گرفت. اما مغز هاي متفكر وزارت خارجه، چون "البرايت"، "پكرنگ" و "تالبوت" به اين عقيده بودند كه امريكا نمي تواند اين روش را در پيش گيرد. امريكا منافع ديگري در پاكستان نيز داشت كه شامل مسائل سلاح اتومي، مسألة كشمير و ثبات جامعة پاكستان مي شد. رهبري امريكا اصرار داشت كه انتقاد از كمک پاكستان به طالبان در چوكات تشويش هاي امريكا از مسائل فوق مطرح شود. امريكا در مذاكراتش با پاكستان اجنداي طويلي داشت كه شامل جنگ با هند، سلاح اتومي، تروريزم، دموكراسي و كشمير مي شد. به نظر "كلنتن" تمام اين مسائل براي امريكا داراي اهميت بود.

يک دهه قبل "پيترتامسن" يكي از افرادي بود كه نزديكي امريكا با مسعود و دوري امريكا از استخبارات پاكستان را توصيه مي كرد، اما در سال 1999 بعضي از ديپلومات هاي وزارت خارجه و برخي از افسران سي.آي.اي در مقابل تقاضا ها براي نزديكي امريكا با مسعود مقاومت مي كردند. "سندي برگر" مشاور امنيت ملي كلنتن، كه بر سياست خارجي امريكا تاثير زياد داشت، از اين گروه پشتيباني مي كرد. طرفداران رابطة نزديک امريكا با مسعود در قصر سفيد، وزارت خارجه و كانگره تعداد انگشت شماري بودند. در مديريت مبارزه برضد تروريزم و در مركز تعقيب "بن لادن" طرفداران مسعود زياد بود. با وجود ملاحظات در مورد استقلال راي مسعود و ترس از دخالت او در معاملات مواد مخدر، "خانوادة منسن" اين مطلب را كه مسعود دشمن، دشمن آنهاست، به خوبي درک نموده بودند.

در اواخر تابستان آن سال "كوفربليک" در همكاري با افسران ضد تروريزم در قصرسفيد اسناد قانوني براي آغاز همكاري با مسعود را آماده نمود. "بليک" مي گفت او مي خواهد مدير جديد مركز تعقيب بن لادن را در رأس يک تيم به افغانستان بفرستد، تا با مسعود ملاقات نمايد و زمينة اشتراک فعال مسعود در مقابله با بن لادن را مساعد سازد.

اين پنجمين سفر هيئت سي.آي.اي به پنجشير از سال 1987 به بعد بود كه بنام رمزي (جا بريكر-5) نام گذاري شده بود. هدف از اين سفر برقراري ارتباط ميان دو طرف روي مسائل مبارزه با تروريزم بود. سي.آي.اي به مسعود پيشنهاد مي نمود، تا سازمان اطلاعاتي او را آموزش داده و تجهيز نمايد، تا آن سازمان بتواند در شهر ها و ولايات افغانستان با استفاده از طرق مصئون به جمع آوري اطلاعات بپردازد. سي.آي.اي به مسعود وعدة تهية پول بيشتر، وسايل مخابراتي مصئون و استراق سمع را مي داد.

"بليک" و مركز بن لادن اميدوار بودند كه مي توانند زمينة تبادلة اطلاعات در مورد بن لادن را با سازمان اطلاعاتي مسعود مساعد سازند. مسعود در مقابل طالبان و متحدين آنها - واحد هاي عرب بن لادن، داوطلبان پاكستاني و چيچيني ها - مي جنگيد. سي.آي.اي اميدوار بود كه مسعود به افراد خود دستور صادر كند كه بن لادن را طي يكي از اين برخورد هاي نظامي دستگير نموده، يا او را بكشند و يا به امريكا تحويل دهند. به عقيدة بليک برقراري رابطة استخباراتي با مسعود تكميل كنندة پروژه هاي تشكيل واحد هاي كوماندويي در ازبكستان و پاكستان و فعاليت اجنت هاي قبايلي افغان در نزديكي قندهار بود.

مديريت مبارزه عليه تروريزم اميدوار بود كه القاعده را با نيروهاي مجهز محلي در محاصره كشيده بعداً محل اختفاي بن لادن و دستياران او را پيدا نمايد و آن ها را به دام بيندازد.

به خاطر وجود شک و ترديد مامورين ادارة كلنتن در مورد احمدشاه مسعود، از ماموريت پنجشير بايد نظارت حقوقي و اداري دقيق صورت مي گرفت. چون پيشنهاد اين ماموريت از سوي سي.آي.اي صورت گرفته بود، آن سازمان مكلف ساخته شده بود، تا براي تحويل مقدار كمي پول كه گاه گاه به مسعود پرداخته مي شد, آن سازمان بايد از قصرسفيد اجازه بگيرد. برگر و كلارک از پروژة پنجشير خوش شان نمي آمد.

دفتر حقوقي و پاليسي اطلاعاتي قصرسفيد دستور العمل ماموريت "جابريگر-5" را تدوين نمود. بليک مي خواست هدايات صادر شده واضح و با جزئيات باشد تا در صورت عدم استفادة درست از پول و وسايلي که به مسعود داده مي شد، سي.آي.اي مورد انتقاد قرار نگيرد.

بليک از قصر سفيد خواست هدايات با استفاده از انگليسي ساده نوشته شود تا طرف مقابل بتواند موضوع را بفهمد. او از افسران سي.آي.اي که جزء هيئت بودند خواست تا کاپي هدايات قصرسفيد را در ملاقات با مسعود و افراد اطلاعاتي او با خود داشته باشند.

مسعود با طالبان مي جنگيد اما امريکا از پاليسي بيطرفي مطلق در جنگ افغانستان کار مي گرفت. قصرسفيد مي خواست تا يقين حاصل کند که ماموريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي به پنجشير توسط يکي از مامورين سرکش آن سازمان طوري به کار گرفته نه شود که سبب نيرومندي نظامي مسعود در جنگ عليه طالبان شود. کلنتن به همکاري با مسعود در امور استخباراتي موافق بود، اما نمي خواست به جبهة متحد کمک نظامي بدهد. کلنتن از پنتاگون و سازمان هاي اطلاعاتي ديگر نيز در مورد افغانستان گزارش به دست مي آورد، آن ها مي گفتند مسعود سلاح مورد نياز خود را از منابع ديگر به دست مي آورد و به اين عقيده بودند که او هرگز قادر به شکست طالبان و پخش سلطة خود در تمام افغانستان از کابل نخواهد شد.

در دفتر مرکزي سي.آي.اي در لينگلي در ميان مامورين سي.آي.اي در مورد اين سؤال اختلاف نظر وجود داشت. بعد از مطالعة گزارشات ارگان هاي مختلف، کلنتن تصميم گرفت که در جنگ مسعود عليه طالبان و القاعده از مسعود پشتيباني نکند.

شوراي امنيت ملي امريکا طرح همکاري استخباراتي با مسعود را تصويب کرد، اما به سي.آي.اي قيد را وضع نمود که به مسعود کمک نکند که باعث "دگرگوني اساسي" در وضعيت جنگ در افغانستان شود.

وقتي که مدير مرکز تعقيب بن لادن خود را آماده سفر به آسياي ميانه مي کرد، کوفربليک به او گفت که سي.آي.اي هدايت صادره از سوي قصرسفيد را خود تشريح خواهد کرد. مامورين سي.آي.اي بايد تعيين کنند که کدام کمک وضعيت جنگي در افغانستان را به صورت اساسي تغيير خواهد داد، تا از دادن آن به مسعود خود داري شود. در صورتي که قضاوت درست صورت نمي گرفت، افراد دخيل ممکن به محاکمه کشانيده مي شدند.

در اکتوبر 1999 "رچ" مدير مرکز تعقيب بن لادن به قصد سفر به پنجشير واشنگتن را ترک گفت. تيم او به صورت مخفي به دوشنبه، پايتخت تاجيکستان، پرواز نمودند. تيم "رچ" در يک ميدان هوايي در تاجيکستان که مسعود از آن به صورت مخفي به مقاصد لوژستيکي استفاده مي کرد، بر يک هليکوپتر کهنه (ام. آي-17) ساخت شوروي سوار گرديده به سوي کوه هاي از برف پوشيده شمال افغانستان به حرکت افتا دند.طياره از کوتل انجمن گذشته و در نزديکي مرکز فرماندهي مسعود به زمين نشست. مسعود موافقه کرده بود که تيم سي.آي.اي را در خانه پدري اش ملاقات کند. آن ها هفت روز در پنجشير ماندند و با مامورين اطلاعاتي مسعود روي استفاده از وسايل تخنيکي، و نحوة برقراري تماس صحبت نمودند. سي.آي.اي وسايل مخابراتي مصئون را در پنجشير و دوشنبه نصب نمود، تا اطلاعات به دست آمده در مورد بن لادن به صورت مصئون به مرکز تعقيب بن لادن در واشنگتن مخابره شود. رچ و تيم او در دوران سفر به پنجشير دوبار با مسعود ملاقات نمودند، يک بار در اول سفر و بار ديگر در اخير سفر.

افسران سي.آي.اي که به ديدن مسعود رفته بودند، نسبت به او نظر نيک داشتند. آن ها او را مانند "چه گوارا" به نظر يک چهرة تاريخي مي ديدند. مسعود به شعر علاقه داشت، يک نظامي بسيار هوشيار و يک رهبر با جرأت بود که از مرگ هراسي نداشت. در ميان رهبران گوريلايي جهان سوم که افراد سي.آي.اي ملاقات کرده بودند، تعداد کمي بودند که همه خوبي هاي مسعود را در خود داشته باشند. مسعود روزانه پنج وقت نماز مي خواند، در خانه اش هزاران کتاب وجود داشت که شامل اشعار فارسي، تاريخ جنگ هاي افغانستان به زبان هاي مختلف و زنده گي نامة رهبران نظامي و گوريلايي جهان بود. طي صحبت هايش مسعود اشاراتي به تاريخ افغانستان و سياست هاي جهاني مي نمود. او کم حرف، پر نيرو، خود دار، با وقار و در عين حال خوش طبع بود. تيم سي.آي.اي در حالي به پنجشير رفت که اعضاي آن نسبت به مسعود نظر مثبت داشتند، اما پس از صحبت با او احترام آن ها نسبت به او عميق تر گرديد. آن ها از اين که همکاري شان با مسعود بسيار محدود شده بود، نا راحت بودند و نسبت به موفقيت پروژة مشترک شان دچار ترديد شده بودند.

ملاقات ها با مسعود رسمي بود و از جريان ملاقات يادداشت گرفته مي شد. هر طرف براي 15 دقيقه صحبت مي کردند و بعد از آن نوبت به سؤال و جواب مي رسيد. رئيس تيم سي.آي.اي در اظهارات اوليه اش گفت: "ما دشمن مشترک داريم، بياييد با هم همکاري کنيم".

مسعود براي کار مشترک ابراز آماده گي کرد، اما در بارة محدوديت هايي که در مقابل او قرار داشت بي پرده حرف زد. بن لادن اکثريت وقت خود را در قندهار و يا کوه هاي شرق افغانستان سپري مي کرد، که از مناطق تحت ادارة مسعود فاصلة زياد

داشتند. اما بن لادن گاه گاه به جلال آباد و کابل مي آمد که به خطوط جنگي نزديک بود. در اين مناطق مسعود افراد اطلاعاتي فعال داشت که مي شد به تعداد آنها افزوده شود.

بخاطري که مسعود يک تعداد هليکوپتر و قوماندان هاي جنگ آزموده داشت، سي.آي.اي اميدوار بود افراد او طي عمليات کوماندويي بن لادن را زنده دستگير کنند. اما مديريت مبارزه با تروريزم از سوي قصرسفيد اجازه نداشت تا مسألة حمله به بن لادن را با استفاده از سلاح مطرح کند. هدف از سفر نصب وسايل مخابراتي مصئون به خاطر مبادله اطلاعات و برقراري رابطه با مسعود براي عمليات بعدي بود.

افراد سي.آي.اي مي دانستند که توجه خاص آن ها به موضوع بن لادن تلاشي بود براي حل يک مشکل امريکايي در ميان جنگ افغانستان که ابعاد وسيع و پيچيده گي هاي خاص خود را داشت. با آن همه آن ها اميدوار بودند که مسعود اين موضوع را درک کند که همکاري وي در عمليات عليه بن لادن سبب مي شد تا امريکا رابطة سياسي و نظامي عميق تري با وي برقرار نمايد.

مسعود به هيئت سي.آي.اي گفت که پلان سي.آي.اي بر عليه بن لادن محکوم به شکست است، زيرا امريکا تمام توجه خود را عليه بن لادن و چند تن از همکارانش معطوف داشته و عواملي را که باعث نيرومند شدن او شده از نظر انداخته است. پاليسي امريکا به سؤالاتي چون: امريکا در بارة طالبان چه سياستي دارد، در بارة استخبارات پاکستان چه بايد کرد و در بارة عربستان سعودي و امارات متحدة عرب چه بايد شود، پاسخ ارائه نمي کرد.

مسعود به هيئت سي.آي.اي گفت حتا اگر بن لادن دستگير هم شود، امريکا با مشکلات بزرگي در افغانستان مواجه خواهد بود، زيرا القاعده بزرگ تر از بن لادن و "الظواهريست" و صدها و حتا هزاران پيرو بن لادن به کمک طالبان به حملات عليه امريکا و کشور هاي آسياي ميانه دست خواهند زد.

مسعود به هيئت سي.آي.اي گفت: "حتا اگر ما به آنچه که شما مطالبه مي کنيد، دست بيابيم، اين مشکلي که در حال بزرگ شدن است، حل نخواهد شد".

اين بخش صحبت هاي مسعود براي هيئت سي.آي.اي دلچسپ بود. آن ها با انتقادات مسعود از سياست امريکا به صورت خصوصي موافق بودند و فرقي ميان القاعده و طالبان نمي کردند. آن ها از اين موضوع تعجب مي کردند که چرا بعضي از ديپلومات ها در وزارت خارجة امريکا استدلال مي کردند که رهبران ميانه رو طالبان روزي بن لادن را از افغانستان اخراج خواهند نمود.

هيئت امريکايي به مسعود گفت که آن ها با انتقاد هاي او موافق اند، اما آن ها تحت حکم دولت خويش عمل مي کنند. سياست امريکا دستگيري بن لادن و همکاران او و محاکمة آن ها بود.

اما اين سياست در حال دگر گوني بود. سي.آي.اي براي تماس نزديک تر با مسعود فعاليت مي کرد که در نتيجة آن اين سفر صورت گرفت بود. اگر همکاري در ساحة جمع آوري اطلاعات ادامه مي يافت، سي.آي.اي، بالاخص، مرکز تعقيب بن لادن، به تلاش خود براي اينکه امريکا در جنگ افغانستان از مسعود جانبداري کند، شدت مي بخشيد. آن ها به مسعود گفتند سي.آي.اي نمي تواند سياست هاي دولت امريکا را تغيير دهد، اما اين سازمان بر تصميم گيري ها نفوذ دارد .

هر قدر مسعود در مقابله با بن لادن همکاري بيشتر کند، به همان اندازه استدلال سي.آي.اي به داشتن رابطة نزديک تر با او از اعتبار بيشتر برخوردار خواهد گرديد.

مسعود و دستياران او به اين نتيجه رسيده بودند که در همکاري با امريکا بر سر بن لادن چيزي را از دست نخواهند داد، زيرا او دشمن مشترک هردو طرف بود. از سوي ديگر آن ها اميدوار بودند که همکاري آن ها باعث آن شود تا امريکا درک خوب تري از اوضاع افغانستان داشته باشد. با افزايش همکاري در مبارزه عليه تروريزم ممکن است امريکا به قضية افغانستان علاقه مند مي گرديد.

از سوي ديگر اگر مجاهدين بن لادن را مي يافتند او را مي کشتند و منتظر دستور واشنگتن نمي ماندند. آن ها اين کار را به خاطر خود مي کردند نه به خاطر بر آورده شدن هدف امريکا. در نهايت مسعود به محدوديت هاي قانوني در مبارزه عليه بن لادن اعتراض نکرد، اما سياست يک جانبة امريکا در رابطه با بن لادن براي او و مجاهدينش حيرت انگيز بود .

يک دستيار مسعود که با طرف امريکا در تماس بود، گفت: "آنچه ما را رنج مي داد اين بود که در ميان آن همه جنگ، بدبختي و فلاکت مردم افغانستان امريکا بر يک مسأله کوچک توجه خود را متمرکز ساخته بود در حالي که آن مسئله جزئي از مسأله بزرگتر بود".

هيئت امريکايي وعده سپرد که نظريات مسعود را به واشنگتن منتقل کند، اما سي.آي.اي خودش در نظام بيروکراسي واشنگتن به انزوا کشيده شده بود. آن ها مي دانستند که پشتيباني از مسعود در جنگ عليه طالبان خطرات را در پي دارد، اما مصمم بودند استدلال کنند که القاعده و طالبان براي امريکا چنان خطر جدي اند که ضرورت باز نگري در سياست امريکا نسبت به افغانستان يک ضرورت اساسي به حساب مي آمد .

فصل بيست و ششم

"واحد کوماندويي ناپديد شد"

چند هفته بعد از اينکه تيم سي.آي.اي، افغانستان را ترک گفت و به دوشنبه بازگشت، چهار جوان عرب، که خود را متعهد به راه اندازي جهاد نموده بودند، از مرزهاي جنوبي افغانستان گذشته و وارد قندهار شدند. طالبان براي آن ها در کويته و بعداً در قندهار محل بود و باش فراهم نمودند.

"محمدعطا" 31 ساله پسر يک قانون دان ناراضي مصري بود. عطا چند روز قبل از سفر به افغانستان تحصيلات خود را در رشته پلان گذاري شهري در دانشگاه تخنيکي هامبورگ - جرمني به پايان رسانيده بود.

"زياد جراح" در يک فاميل لبناني به دنيا آمده و يگانه فرزند خانواده خود بود. او موتر مرسيدس بنز سوار مي شد و فاميلش يک اپارتمان در بيروت و يک خانه در خارج از آن شهر داشت. او به جرمني رفته در دانشگاه "علوم عملي" در رشته ساختمان طيارات به تحصيل پرداخت. ابتدا او الکول زياد مي نوشيد، به کشيدن چرس مبادرت مي ورزيد و با يک دختر ترکي رابطه داشت. اما او بعداً به ديانت روي آورد و از مخالطت با مردم خودداري مي نمود.

"مروان شاطي" در کشور ثروتمند امارات متحده عربي بزرگ شده بود. او در ابتدا به حيث يک ضابط در اردوي امارات متحده عربي ايفاي وظيفه مي کرد. چون فاميلش توان مالي فرستادن او به يکي از دانشگاه هاي جرمني را داشت، وي را براي تحصيل به آن کشور فرستاد. از جمله آن چهار نفر، تنها "رمزي بن الشيب" 25 ساله نمي توانست از فاميلش توقع کمک مالي داشته باشد. "بن الشيب" يک جوان کوتاه قد، پرحرف و جذاب بود. او در درسهايش چنان خوب بود که توانست بورس تحصيلي براي ادامه تحصيلات در يک دانشکده در "بن" بدست بياورد. مادر بيوه او با مشکلات اقتصادي دست به گريبان بود. بن الشيب از شهرک " رماد" واقع در ولايت "حضرالموت" يمن بود. شش دهه قبل "محمد" بن لادن از همين منطقه به عربستان سعودي رفته صاحب شهرت و ثروت زياد گرديد.

رسيدن اين چهار نفر به افغانستان پيچيده گي سازمان القاعده را در زماني بر ملا مي کرد که سي.آي.اي در شناخت اين سازمان پيشرفت هائي نموده بود. در گزارش هاي محرم سال 1999 خود، سي.آي.اي القاعده را دشمني توصيف مي کرد که پيرواني از مناطق مختلف داشته و هوادارانش در سرتاسر جهان پراگنده بودند. جريان محاکمه متهمين بمب گذاري مرکز تجارت جهاني در اواسط دهه 90 و اطلاعات جمع آوري شده در باره بمب گذاري ها در افريقاي شرقي نشان داد که سازمان القاعده در رأس خيلي متمرکز و در قاعده غير متمرکز بود. در سي.آي.اي معمول شده بود تا ساختار القاعده را به داير هاي متحد المرکز تشبيه کنند. در مرکز اين دايره "بن لادن" و همکاران نزديک او در افغانستان قرار داشتند. در اطراف هسته مرکزي قشر محافظوي متشکل از گروه هاي افراطي مذهبي قرار گرفته بود که شامل طالبان، عناصري از استخبارات پاکستان، ازبک ها و چيچن هاي در حال تبعيد، گروه هاي افراطي ضد شيعه پاکستان و افراطي هاي کشميري تجمع نمو ده بو دند.

بعد از اين حلقه محافظوي سخت، حلقات نرم تري قرار گرفته بودند، که مصروف تهيه امکانات مالي، استخدام افراد و جلب پشيباني سياسي در جهت عملي کردن پلان هاي هسته مرکزي بودند. در اين حلقه سازمان هاي خيريه اسلامي بين المللي، گروه هاي دعوت گر، مساجد تحت کنترول افراطي ها ، مراکز آموزشي و احزاب افراطي از اندونيزيا گرفته تا يمن، از عربستان سعودي گرفته تا باريکه غزه و از اروپا گرفته تا امريکا قرار گرفته بودند.

تا سال 1999 سي.آي.اي به اين نتيجه رسيده بود، که سازمان القاعده در 60 کشور جهان فعاليت مي نمود. اعضاي سرسخت اين سازمان به صدها نفر مي رسيد و هزاران تن ديگر از طرفداران آن سازمان درحرکت هاي متحد القاعده، نظير طالبان، شورشيان چچين، گروه ابوسياف در فليپين و نهضت اسلامي ازبکستان جا گرفته بودند. داواطلبان اين سازمان ها در صورت داشتن استعداد درعمليات تروريستي در جاهاي مورد نظر به کار گماشته مي شدند.

داو طلبان جهاد به مساجد وابسته به القاعده ومراکز استخدام آن سازمان در سرتاسر جهان مراجعه مي کردند. آن ها از بيانات امام هاي آتش نفس مساجد، و مراجعه به چينل هاي تلويزيون هاي ماهواره يي و صفحات انترنت، که اخبار مربوط به گروه هاي افراطي در افغانستان، فلسطين و چيچن را پخش مي کردند، به وجد مي آمدند. بسياري از داوطلبان جهاد از کشورهاي فقير چون يمن و الجزاير بودند که قدرت پرداخت پول تکت طياره براي رسيدن به پاکستان را نداشتند، اما برخي از آن ها مربوط به طبقات متوسط جامعه خود بود و تحصيلاتي دانشگاهی داشتند. يک تعداد ديگر، مثل چهار نفري که به قندهار آمدند پاسپورت و ويزه در دست داشتند، که زمينه سفر آن ها را به اروپا و امريکا مساعد مي ساخت.

دلايل پيوستن آنها به القاعده مانند شرح زنده گي آنها از يک ديگر متفاوت بود. آن ها راه افراطي گري اي را مي پيمودند که در اوايل دهه 90 توسط "ايمل کانسي" و "رمزي يوسف" طي شده بود. آن ها افراد با هوش، تعليم يافته و مربوط به فاميل هاي مرفه بودند. آن ها به اروپا سفر نموده، رشته هاي تخنيکي را براي تحصيل انتخاب نمود دند و خواهان آن بودند تا متخصصين مدرن شوند، در عين آنکه ارزش هاي ديني يي را که درجواني در جامعه خود به آن آشنا شده بودند، حفظ نمايند. وقتي که آن ها به "بن لادن" و "ايمن الظواهري" حلف وفاداري ياد کردند، در حقيقت با کساني پيوستند که سرگذشت مشابهي با خود آن ها داشتند.

"گروه هامبورگ" در "مسجد القدس" شهر صنعتي هامبورگ فعاليت مي کردند. در محلي که عرب هاي در حال تبعيد به خاطر نماز و شنيدن خطابه هاي سياسي جمع مي شدند يک قهوه خانه و يک سالون سپورت نيزباز شد ه بود. زنان روسپی، فروشنده گان مواد مخدر و مهاجرين بيکار در جاده ئی گشت و گذار مي کردند که انقلابيون اسلامي. يک مرد سوريايي، که زماني در جنگ افغانستان شرکت کرده بود، مبلغ انديشه هاي بن لادن در اين مسجد بود. اين شخص "محمدحيدرالزمر" نام داشت. شايد صدها نفر مانند او در سرتاسر جهان داوطلب پخش پيام بن لادن شده بودند. اجنت هاي سي.آي.اي و اف.بي.آي مستقر در جرمني در جريان کامل فعاليت هاي "الزمر" قرار داشتند، اما قانون جرمني، که پس از قتل عام يهودي ها توسط نازي ها تدوين شده بود، به فعاليت هاي مذهبي اجازه مي داد و پوليس جرمني خطري را از ناحيه بن لادن احساس نمي کرد. جواناني که براي خواندن نماز به مسجد مي آمدند آهسته آهسته نظريات "الزمر" را مي پذيرفتند و الزمر به آن ها به نظر مجاهدين آينده مي ديد. حتا در اتاق هاي ليليه پولي تخنيک هامبورگ و اپارتمان هاي کرايي ديگر گروه القدس خود را مبارزين مخفي نهضت جهان اسلام معرفي مي کردند. آنها با استفاده از تيلفون هاي موبايل، انترنت و کارت هاي تيلفون با مساجد و مهمان خانه ها در افغانستان و مبلغين ناراضي در عربستان سعودي، که بيانيه هاي آتشين شان در سال 1991 باعث شد تا بن لادن افراطي گري را در پيش گيرد ، تماس مي گرفتند.

عطا از جمله کلان سالان گروه هامبورگ بود. او در دهات مصر متولد ي شد و در طفوليت با مادر و پدر و دو خواهر خود به قاهره نقل مکان نمود که در يک اپارتمان کوچک زنده گي مي نمود. فاميل عطا توان مالي آن را داشت، تا رخصتي ها را در کنار بحر بگذراند، اما اين فاميل شيوه زنده گي نسبتاً عادي را انتخاب کرده بود. پدرش فرزندان خود را وادار به مطالعه مي کرد و از تفريح آن ها را دور نگاه ميداشت. عطا رفتار بسيار نرم داشت و به مادر خود بسيار نزديک بود. چنانچه او حتا در سنين بيست سالگي نزديک مادرش نشسته و به او تکيه مي کرد. پدر عطا بر مادر او اعتراض مي کرد که چرا پسر خود را مانند يک دختر تربيه مي کند. پدرش در اعتراض به روش خانمش مي گفت او سه دختر دارد، اما مادر عطا به اين اعتراضات گوش نمي داد.

يکي از خواهران عطا گياه شناس و ديگرش داکتر شد. عطا بسيار درس مي خواند، تا از خواهرانش عقب نماند و از هرچيزي که باعث پراگنده گي افکارش مي شد، اجتناب مي ورزيد. وقتي که يک صحنه رقص در تلويزيون خانه شان به نمايش گذاشته مي شد، او چشم هاي خود را بسته از اتاق خارج مي گرديد. پدر عطا زمينه تحصيل او را در جرمني مساعد نمود. عطا در جرمني غمگين و منزوي بود. او چهار سال به حيث نقشه بردار کار کرد. هم اتاقي هايش او را شخص جگرخون، بدون گذشت و بي پروا مي يافتند. عطا وقتي که به کشور هاي عربي سفر مي کرد بسيار سرحال مي بود، اروپايي هايي که او را در جرمني مي شناختند، او را شخص گوشه گير و غمگين توصيف مي کنند. با مرور زمان، نماز و ساير عبادات اسلامي مانند يک پرده ذخيم ميان او و زنده گي هامبورگ عمل مي کرد .

تا اواخر سال 1991 عطا و تعداد ديگري در گروه القدس خود را به شهادت در جهاد متعهد نمودند. رمزي بن الشيبه که با بن لادن ريشه قومي داشت و با نزديکان بن لادن در تماس بود، زمينه تماس اين گروه را با افغانستان مساعد مي نمود. در يک

محفل عروسي در اکتوبر آن سال بن شيبه در باره خطري که از ناحيه يهودي هاعليه جهان اسلام متوجه بود، سخن گفت. يادداشت هايي که از طرف "زياد جراح" قبل از سفر اکتوبر شان به قندهار گرفته شده بيانگر احساسات دروني اين گروه است: صبح خواهد آمد، پيروزي خواهد آمد، ما براي زدن شما پيمان بسته ايم.

يک هفته بعد او نوشت: من با مرداني به جنگ تان مي آيم که مرگ را چنان دوست دارند، که شما زنده گي را دوست داريد. اى خدا! بوي بهشت به مشامم مي رسد.

بن لادن و طراحان ارشد او قبل از رسيدن عطا و همراهانش به قندهار در مورد استفاده از طيارات به خاطر حمله بر اهداف امريکايي تصميم گرفته بودند. "محمد عاتف" مصري، مسؤول نظامي بن لادن، امکان ربودن طيارات و انفجار آن ها در هوا را مورد مطالعه قرار داد. بعد از آنکه بن لادن در سال 1998 جنگ عليه امريکا را اعلان نمود، "خالد شيخ محمد" که به رمزي يوسف درطرح استفاده از طيارات مسافر بري به منظور حمله بر اهداف امريکايي، همکاري نمو ده بود، به بن لادن پيشنهاد کرد که مرکز تجارت جهاني در نيويارک به واسطه طيارات کوچک مملو از مواد منفجره مورد حمله قرار داده شود. بن لادن نظر داد که با درنظرداشت نوعيت ساختمان تعميرات يادشده، از طيارات بزرگ کار گرفته شود. به "عاتف" وظيفه داده شده بود تا در اختطاف طيارات از امريکايي هاي جواني کار بگيرد که در گذشته در عمليات تروريستي دخيل نبوده اند .

شيخ "خالد محمد" وظيفه گرفت تا زمينه آموزش اين افراد در پرواز طيارات و آشنايي شان با اتاق پيلوت را مساعد سازد. کمي قبل از داخل شدن اين چهار نفر به افغانستان يک معاون پيلوت مصري در يک عمل انتحاري يک طياره مسافربري مصر را در بحر اتلانتيک سقوط داد و سبب مرگ 217 نفر شد. اين حادثه شايد به بن لادن اين انديشه را داده باشد که هوانوردي ملکي در امريکا آسيب پذير است و ممکن بود باعث آن شده باشد تا او در مورد استفاده از پيلوت هاي ملکي در عمليات انتحاري بينديشد.

هرچهار نفر بعد از دو ماه اقامت در افغانستان به هامبورگ برگشتند. "جراح" به معشوقه ترکي خود گفت پس از سال ها بي سرنوشتي اکنون او تصميم گرفته، تا به پيلوتي طياره ملکي رو بياورد. عطا با استفاده از انترنت به فرستادن پيام به مکاتب تربيه پيلوت در امريکا آغاز نمود. متن نامه وي قرار ذيل بود: "ما گروه دو تا سه نفري از جوانان کشور هاي مختلف عربي هستيم. ما که مدتيست در جرمني مصروف تحصيل هستيم، مي خواهيم در بخش پيلوتي طيارات تجارتي آموزش ببينيم. در اين رشته ما تا اکنون تجربه نداريم، ليکن آماده هستيم درکورس هاي مرکز تربيه پيلوتي شرکت نماييم".

دختر "پرويز مشرف" با يک فلمساز فلم هاي مستند عروسي نموده بود. پسرش در شهر " باستان" امريکا به حيث کارشناس امور اقتصادي ايفاي وظيفه مي کرد. پدر "مشرف" يک مامور دولت شاهي انگليس با انديشه هاي غير مذهبي بود. مادرش چادري بر سر نمي کرد. اين زن بسيار پرحرف بود و مانند يک گرداننده دسته موسيقي نوازان حرکات تمام اعضاي فاميل را شکل مي داد. در خانواده مشرف داکتر، ديپلومات، تاجر و افراد صاحب انديشه هاي عصري وجود داشت.

مشرف ليبرال خوانده مي شد. در عرف سياسي پاکستان ليبرال به کسي گفته مي شود که از شراب نوشي رو نگرداند، در جايي که مناسب بداند به رقص بپردازد و پاکستان را يک کشور عادي بخواهد - پاکستان اسلامي باشد، ولي بامظاهر سرمايه داري و دموکراسي. با اين همه مشرف به ضرورت وجود طالبان در افغانستان با وجود انديشه هاي خاص آنها، معتقد بود. او هم چنين به اتحاد ا ستراتيژيک با جهادي ها ، مخصوصاً مبارزين کشميري باور داشت. به نظر ليبرال هاي ملکي پاکستان اين طرز تفکر نظاميان پاکستان چيزي بود که تحليل گران امريکايي را فريب مي داد. هر جنرال پاکستاني، اگر مذهبي بود و يا ليبرال، تا سال 1999 به اتحاد با جهادي ها معتقد بود، زيرا جهادي ها ثابت کرده بودند که قادر به ترسانيدن ارتش هند مى باشندچندين هزار تن از ارتشيان هند در کشمير مستقر شده بودند تا در برابر چند صد جنگجوي با انگيزه کشميري مقابله کنند. پاکستان ديگر چه مي خواست؟ جهاد يک وسيله دفاعي در برابر برتري جويي هند عرض وجود کرده بود ونقش جهادي ها موثر تر از اسلحه اتومي بود. در غرب افغانستان طالبان قرار داشتند، که براي پاکستان در مقابله با هند عمقا ستراتيژيک داده و نا رضايتي پشتون هاي پاکستان را مهارمي نمودند. به نظر مشرف و جنرال هاي ليبرال پاکستاني جهاد يک وظيفه ديني نه، بلکه يک ضرورت ا ستراتيژيک امنيتي براي آن کشور بود. مشرف کار هاي مربوط به "جهاد" را در دفتر کارش انجام مي داد و بعد از ختم کار او به خانه برمي گشت تا به زنده گي "عادي" خود ادامه دهد. مسائل مربوط به هند براي مشرف ابعاد شخصي و رواني نيز داشت.

مشرف مردي بود با قد نسبتاً کوتاه، روي گرد، چهره طفلانه، بروت هاي منظم و موي سياه و سفيد که آن را در فرق سر به دو سو شانه مي کرد. او در رسميات شخص نمايشي بود، ولي در زنده گي شخصي مردي بود آرام و با معاشرت خوب. . مشرف در سال 1943 در دهلي جديد متولد گرديد. او پسر يک مامور دولت استعماري انگليس بود و در وقت تجزيه شبه قاره هند فاميلش به پاکستان مهاجرت نمود. بعد از تکميل مکاتب عيسوي (اطفال فاميل هاي مرفه پاکستاني اکثراً در اين مکاتب درس مي خواندند) در کراچي و لاهور شامل اکادمي نظامي پاکستان گرديد.

مشرف در جنگ دوم پاکستان با هند قومانده يک واحد توپخانه پاکستان را به عهده داشت. در جنگ 19971 بين هند و پاکستان، که بر اثر آن پاکستان نيمي از سرزمين خود را از دست داد و کشور بنگلاديش تشکيل شد، مشرف قومانده يک واحد کوماندويي پاکستان را به عهده داشت. وقتي که پاکستان آتش بس با هند را پذيرفت، مشرف آن را شکست تلقي نمود و حس انتقـام گيـري از هند در دل او جا گرفت.

مشرف در سال 1990، که به رتبه دگرجنرالي رسيده بود، طي مقاله يي در کالج نظامي انگليس استدلال نمود: در حاليکه پاکستان براي بقاي خود تلاش مي کند ، هند در پي آن است تا به حيث يک قدرت نيرومند در جنوب آسيا تبارز نمايد. در سال 1994 که او به مقام فرمانده نيروي زميني پاکستان رسيده بود، وظيفه خود مي دانست تا ا ستراتيژي بقاي پاکستان را به کار ببندد. اگر چه اين استراتيژي سبب مي شد تا او از طالبان دفاع نمايد و در برابر بن لادن که به جنگجويان کشميري انگيزه و پول مي داد، گذشت نمايد.

در بهار سال 1999 مشرف طي يک ملاقات مخفي با سران اردو يک قدم ديگر در مقابله با هند برداشت. شايد مشرف به خاطر رشته کوماندويي اش ، يا موفقيتش دربکار گيري افسران ارتش در لباس ملکي در افغانستان در جنگ طالبان عليه "احمدشاه مسعود" و يا هم فشار مردم پاکستان به خاطر دست آورد نظامي در کشمير، بود که او به يک اقدام ماجراجويانه دست يازيد. مشرف از جعبه ميز خود پلان عملياتي اردو را که طي سال قبل آماده شده بود کشيد. اين دوسيه پلان تصرف يک ارتفاع استراتيژيک به نام کارگيل، که 15000 پا از سطح بحر ارتفاع دارد، را در خود داشت. با تصرف و حفظ کارگيل توسط افسران و عساکر ارتش منظم پاکستان، که در لباس مبارزين کشميري عمل مي کردند، ارتش پاکستان امکان آن را مي يافت، تا بر يک سرک مهم که منطقه "لداک" را به "سيرينگر" وصل مي کرد، تسلط يابد. کنترول بر اين سرک سبب مي شد تا لداک از کنترول هند خارج شود و تحت کنترول پاکستان قرار گيرد.

مشرف پلان جنگي خود را با "شريف" در ميان گذاشت و تاييد او را گرفت. طبق اظهار يک تحليل گر نظامي، اين کار شايد بزرگ ترين اشتباه در محاسبه نيرو هاي نظامي پس از حمله جاپان بر "پيرل هاربر" باشد. با آن همه شريف و مشرف نمي دانستند که عکس العمل هند و جهان در برابر اين ماجراجويي آن ها چه خواهد بود.

در اوايل ماه مي کوماندوهاي پاکستاني زير نام جهادي هاي کشميري کارگيل را بدون جنگ تصرف نمو دند. فاجعه به زودي چهره خود را نمايان ساخت. افسران ارتش پاکستان سفراي کشور هاي خارجي مقيم اسلام آباد را فراخوانده و بر ای آن ها اعتراف کردند که حمله آوران کارگيل عساکر منظم ارتش آن کشور اند، در حاليکه بخش هاي ديگر ارتش هنوز ادعا داشتند که حمله بر کارگيل از سوي جهادي هاي کشميري صورت گرفته است.

"بل مليم" سفير امريکا در اسلام آباد در گزارشي به واشنگتن نوشت: "در حقيقت پاکستان جنگي را عليه هند آغاز نموده است." هند يکجا با بمباران هاي هوايي کارگيل به تبليغات وسيع به منظور تحريک جهان عليه تجاوز پاکستان دست زد. رهبران سياسي هند سخن از جنگ بزرگي به ميان آوردند که هدف از آن نابودي ارتش پاکستان بود.

"کلنتن" که از شروع جنگ هستوي ميان هند و پاکستان نگران بود، چندين پيام سري به صدراعظم و جنرال هاي پاکستاني ارسال نمود و آن ها را تشويق نمود تا اشتباه خود را پذيرفته ونيروهاي خود را از کارگيل خارج کنند. سي آي اي در اوايل جولاي اطلاع به دست آورد که پاکستان سلاح هاي اتومي خود را به خاطر استفاده احتمالي عليه هند آماده نموده است.

"نواز شريف"، که تحت فشار شديد قرار گرفته بود، مي ترسيد که قدرت خود را از دست بدهد. او با دست پاچگي روز چهار جولاي به امريکا رفت و در اين سفر خانم و اولاد هاي خود را نيز با خود برد. طوری که که او قصد پناهنده گي به امريکا را دارد. "شريف" با "کلنتن" در مهان خانه دولتي "بليرهاوس" در حالي ملاقات کرد که تنها يک مامور شوراي امنيت ملي به خاطر گرفتن يادداشت رئيس جمهور امريکا را همراهي مي کرد. کلنتن به صدراعظم پاکستان به شدت حمله نموده گفت: او از پاکستان به طور مکرر خواست تا بن لادن را به خاطر محاکمه از افغانستان خارج کند ، پاکستان وعده همکاري داد، اما هيچ کاري را انجام نداد. برخلاف توقع آي.اس.آي يکجا با طالبان و بن لادن درجهت تقويت تروريست ها کار نمود. کلنتن که با صداي بلند حرفمی زد و خشمگين بود، کار پاکستان را آزار دهنده توصيف کرد. کلنتن گفت، امريکا مي خواهد اعلاميه يي صادر نمايد و توجه جهان را به اين مسأله جلب کند که پاکستان از تروريست ها پشتيباني مي کند. او از شريف پرسيد، آيا خواهان چنين چيزي هست؟

او از شريف پرسيد که چرا او نيروهاي اتومي پاکستان را امر آماده باش داده .آيا از عواقب آن کار آگاهي دارد؟

او به شريف گفت: "تو مي خواهي امريکا را فريب دهي، اما به تو مي گويم، اين کار شدني نيست".

شريف در حالي كه شرمنده بود تسليم شد. او قبلاً از طريق عربستان سعودي، اروپايي ها و تماس هاي مخفي با هند تلاش داشت تا به اين بحران خاتمه دهد. او اعلان نمود كه تمام نيروهاي پاكستاني را از كارگيل خارج خواهد نمود. با اين كار او بحران را خاتمه بخشيد، اما اين كار او سبب نا خوشنودي برخي پاكستاني ها از او شد .

"شريف" ارتش را به خاطر ايجاد بحران كارگيل ملامت مي نمود، اما جنرال ها تقصير را به دوش صدراعظم مي گذاشتند. سفارت امريكا خبر از احتمال يک كودتاي نظامي ميداد، اما مشرف عجله نكرد. در اواخر تابستان مشرف با نواز شريف به يک پايگاه نظامي در نزديكي خط حايل ميان دوكشمير رفتند. آنها با هم غذا خوردند، صحبت كردند و حتا رقصيدند. آن ها مي كوشيدند تا اختلافات خود را كنار بگذارند. نواز شريف در ختم سفر از يكي از مشاورين خود پرسيد: "در باره مشرف چه فكر مي كند؟" او گفت: "مي توان با او معامله كرد." نواز شريف اميدوار بود كه استخبارات پاكستان به نجات او بشتابد. او به "خواجه ضياءالدين" رئيس آي.اس.آي نسبت به مشرف بسيار نزديک بود.

كلنتن ضمن انتقادات ديگر از پاكستان، در ملاقات با شريف در مهمانخانه "بليرهاوس" از او پرسيد كه چرا پلان دستگيري بن لادن توسط كوماندوهاي پاكستان را كه از طرف سي.آي.اي تمويل و تربيه شده بودند، عملي نكرده است؟ شريف خواهان آن بود تا با همكاري بر سر اين موضوع روابط خود را با سي.آي.اي بهبود بخشد.

تقريباً همه رهبران سياسي در پاكستان بر اين عقيده اند، تصميم اينكه چه كسي صدراعظم پاكستان مي شود، از طرف سي.آي.اي گرفته مي شود. در ماه سپتمبر "خواجه ضياءالدين" به واشنگتن رفت، تابا "كوفر بليک" مدير جديد مبارزه با تروريزم سي.آي.اي ملاقات نمايد. او پيام قبلی خود در ماه دسمبر را تكرار كرد كه حاضر است در زمينه دستگيري بن لادن همكاري كند. او گفت اگر سي.آي.اي در باره موقعيت بن لادن اطلاع به دست آرد، كوماندوهاي پاكستاني او را دستگير خواهند كرد. آموزش تيم كوماندويي پاكستان به پايان رسيد ه آن ها در نزديكي مرز با افغانستان مستقر شده بودند. استخبارات امريكا در تلاش بود تا اطلاعات لازم را در اختيار اين واحد قرار دهد.

طي همين هفته نواز شريف برادر و مشاور خود "شهباز شريف" را به واشنگتن فرستاد. او با مامورين امريكا روي اين موضوع به بحث پرداخت كه امريكا به خاطر حفظ "نواز شريف" در قدرت چه كار هايي را مي تواند انجام دهد. شهباز شريف به مامورين شوراي امنيت ملي امريكا گفت كه يک كودتاي نظامي عليه حكومت ملكي پاكستان به زودي به راه انداخته خواهد شد. "اندرفورت" طي صحبتي باخبرنگاران از اقدامات مخالف قانون اساسي توسط ارتش پاكستان هوشدار داد. در راولپندي مشرف و افسران ديگر ارتش از قهر مي جوشيدند. آن ها مي پرسيدند كه چرا آنها به يک لكچر جديد امريكا در مورد دموكراسي ضرورت پيدا كرده اند و به آن ها كه گفته كه ارتش در پي راه اندازي كودتاست؟ بدبيني در دهليز هاي قدرت در اسلام آباد و راولپندي رو به افزايش بود و تا اواخر ماه سپتمبر اين بدبيني ها به اوج خود رسيد. "تاماس پكرنگ" معاون وزير خارجه امريكا از خواجه ضياءالدين خواست تا در باره تحويلدهي بن لادن به امريكا با رهبر طالبان گفتگو كند. نواز شريف و خواجه ضياءالدين به خاطر موقعيت نا مناسبي كه داشتند، حاضر شدند به هركاري دست بزنند تا خود را در نظر سي.آي.اي خوب جلوه دهند. ضياءالدين روز هفت اكتوبر به قندهار پرواز نمود تا به "ملاعمر" بگويد كه امريكايي ها تا چه حد در باره بن لادن جدي اند. مثل گذشته رهبر طالبان پيشنهادات او را رد كرد .

شريف تلاش مجدد نمود تا تنش با ارتش را كم كند. او به مشرف مقام اضافي لوي درستيز پاكستان را داد. اين يک مقام نمايشي بود، اما شريف آن را براي يک سال خالي گذاشته بود. تصور برآن بود كه او مشرف را به اين مقام منصوب خواهد نمود تا كنترول مستقيم او بر ارتش پاكستان را محدود كند. شريف نمي خواست مشرف را از دست بدهد. جنرال مشرف وضع را چنان عادي يافت كه با خانمش براي تماشاي بازي كركيت به سريلانكا سفر نمود. "بل ميليم" سفير امريكا يک نوع آتش بس موقت را مشاهده نموده براي گذرانيدن رخصتي هايش به كليفورنيا رفت.

روز 12 اكتوبر 1999، در حاليكه جنرال پرويز مشرف با طياره خطوط هوايي پاكستان از سريلانكا به كراچي باز مي گشت، نواز شريف اعلان نمود كه او را از مقامش بركنار نموده است. برخلاف ضوابط معمول در ارتش پاكستان، شريف خواجه ضياء الدين را به حيث فرمانده نيرو هاي زميني پاكستان به جاي مشرف مقرر نمود. ضياءالدين در ميان فرماندهان نيرومند قول اردو هاي پاكستان دوستان كمي داشت. او به حيث يک انجنير در گوشه اي از اردو رشد نموده بود و دوره كار او به حيث رئيس آي.اس.آي باعث بالا رفتن حيثيت و مقام او در ميان ارتشيان نگرديد. او طي اين دوره دوستان بيشتري در مركز فرماندهي سي.آي.اي در لينگلي نسبت به مركز فرماندهي ارتش پاكستان در راولپندي به دست آورد. تماس ضيا الدين با مركز فرماندهي ارتش چنان محدود بود كه وقتي شريف او را به حيث فرمانده ارتش مقرر كرد، او مجبور گرديد تا نشان هاي عسكري مناسب را براي خود از بازار تهيه كند.

وضعيت پس از اعلان ناگهاني بركناري مشرف براي چندين ساعت متشنج بود. چند ساعت را در بر گرفت، تا موضوع بركناري مشرف به جنرال هاي ارشد اردو برسد.

آنها مي خواستند نظم عسكري را مراعات نمايند. مشرف هنوز فرمانده آن ها بود، اما چون او در هوا بود، نمي توانستند با او تماس بر قرار نمايند. واحد كوماندويي يي كه به پول سي.آي.اي تشكيل شده و در سرحد افغانستان مستقر گرديده بود، بر سر دو راهي قرار داشت. ضيا الدين از آن ها خواسته بود تا به اسلام آباد آمده از دفتر او و نواز شريف محافظت كنند. اگر چه تعداد شان زياد نبود، اما آن ها يک نيروي ضربتي مهم بودند. قوماندان تيم كوماندويي مي دانست كه از نگاه سياسي آن ها افراد خواجه ضياءالدين بوده و اگر آن ها به دفاع از او داخل اقدام شوند، امتيازات زيادي در انتظار شان خواهد بود .

اما اگر آن ها از او در مقابل ارتش نيرومند پاكستان به دفاع بپردازند، دستگير و يا حتي نابود خواهند شد .

در ساعات اول تحول چندين افسر واحد كوماندويي مذكور با لباس ملكي به اسلام آباد رفتند تا ببينند كه گروه خواجه ضياءالدين در چه حالت قرار دارند. آن ها نمي خواستند تا آن وقت خود را به كاري متعهد كنند كه در آن چانس برنده شدن را نداشته باشند.

طبق گزارش سي.آي.اي قوماندان تيم كوماندويي از مخالفت ارتش با بركناري مشرف اطلاع حاصل نمود. فرماندهي عالي ارتش تصميم گرفته بود تا عليه نواز شريف و متحدين او دست به عمل بزند. واحد هاي قول اردوي نمبر ده پاكستان، كه در نزديكي اسلام آباد مستقر اند، وارد اسلام آباد شدند تا شريف و ضياءالدين را دستگير كنند. رهبر واحد كوماندويي بدون اينكه جلب توجه كند به افراد خود خبر داد كه جناح شريف بازنده است. با كسب اين اطلاع اين واحد كوماندويي از هم پاشيد. طبق يک منبع پاكستان بعضي از افراد اين واحد كوماندويي در مورد ماموريت خود عليه بن لادن نيز نگران شده بودند.

شريف در حاليكه احساس بيچاره گـــي مي كرد، به ميدان هوايي كراچي دستور داد تا به طياره حامل مشرف اجازه نشست به آن ميدان را ندهد. پيلوت خبر داد كه طياره فقط براي 20 دقيقه تيل دارد. طياره بالاي بحيره عرب دور مي زد. خانم مشرف مي گويد مهمان داران طياره از ترس رنگ باخته بودند. ارتش ترافيک ميدان هوايي كراچي را وادار كرد تا به طياره حامل مشرف اجازه فرود آمدن بدهد .

مشرف با عجله لباس ملكي به تن نمود و از طريق تلويزيون آن كشور از رسيدن دوره جديد سياسي در پاكستان و دستگيري شريف خبر داد. يک روز بعد او حكمي صادر نمود خود را رئيس اجرائي پاكستان مقرر نمود.

كودتا، عمليات مخفي اداره كلنتن عليه بن لادن را شديداً مختل نمود. مشرف، ضياءالدين را بازداشت نمود و واحد كوماندويي كه به پول سي.آي.اي آموزش ديده بود، از هم پاشيد. ريچاردكلارک و ديگران در شوراي امنيت ملي اميد چنداني به اين واحد كوماندويي نداشتند، اما افسران سي.آي.اي فكر مي كردند 25درصد امكان آن وجود داشت كه اين واحد كوماندويي در اطراف قندهار دست به عمل بزند.

استخبارات پاكستان با يک تغيير جديد در كادر رهبري خود مواجه بود، زيرا جنرال مشرف دلايل شخصي براي ناخورسندي از اين سازمان داشت. وقتي كه نوازشريف مي خواست مشرف را به حيث قوماندان قواي زميني پاكستان مقرر نمايد، بخش داخلي آي.اس.آي مناسب بودن او به اين پست را وقتي مورد ارزيابي قرار داده بود . مشرف از اين كار آي اس آي بسيار عصباني شده بود. حالا او مي خواست در آي.اس.آي دست به تغييراتي بزند كه آن سازمان را او وفادار بسازد.

بل ميلم به عجله به پاكستان برگشت و ساعت 11 قبل از ظهر روز 15اكتوبر با مشرف ملاقات نمود. مشرف لباس نظامي به تن داشت و مشاورين او به دورش حلقه زده بودند. او ناراحت به نظر مي رسيد. ميلم طي سال هاي گذشته هر ماه يک بار با او ملاقات مي كرد. در ملاقات عمومي او بسيار رسمي و با احتياط حرف زد. بعداً به صحبت هاي خاص و بي پرده پرداختند. ميلم براي مشرف نامه بل كلنتن را سپرد. كلنتن از جنرال مشرف به خاطر كودتايش انتقاد نموده از او خواسته بود تا پلاني را براي اعاده دموكراسي در پاكستان اعلان نمايد. اگر آن ها در باره چيز هاي ديگر علاوه از كودتا صحبت كردند، تنها به صورت جانبي بود. مشرف گفت: "نواز شريف پاكستان را به نقطه بسيار پايين در تاريخ آن كشور كشانيده بود." او در باره چند ساعتي را كه در هوا گذرانيده و به مرگ مي انديشيد، صحبت نمود. او به اين خاطر بالاي نواز شريف بسيار قهر بود. مشرف گفت، نواز شريف مي خواست او را بكشد. ميلم از صحبت هاي قبلي خـود با مشرف مي دانست، كه او نظريات عنعنوي و آشتي ناپذيري در باره افغانستان و كشمير دارد. در زمان كودتا، مشرف و قوماندان هاي قول اردوي او احساس مي كردند كه امريكا در برابر طالبان موضع گيري غير دوستانه نموده بدون آن كه در باره ماهيت آنها چيزي بداند. مشرف بر اين عقيده بود كه به انزوا كشانيدن طالبان توسط امريكا آن ها را بيشتر به عرب ها وابسته می نمايد و سبب تقويت تروريست ها می گردد.. مشرف از كلنتن مي خواست تا در جهت به اعتدال كشانيدن سياست هاي طالبان قدم برداشته و از اين طريق اعتماد افغانستان را به خود جلب نمايد.

كابينه كلنتن برسر اينكه در برابر كودتاي مشرف چه موضعگيري نمايد، دچار اختلاف شده بود. ريچاردكلارک و متحدين او در شوراي امنيت ملي مي خواستند، تا باعث ناراحتي مشرف نشوند، زيرا اين كار مسأله پيچيده بن لادن را پيچيده تر مي ساخت. البرايت و ديگران در اداره كلنتن استدلال مي كردند كه با نظرداشت تاكيد اداره كلنتن بر تعميم دموكراسي به سطح جهاني، تاييد

امریکا از کودتاي مشرف امریکا را به جهانیان دو رو معرفي خواهد نمود. آن ها مي گفتند که مشرف طراح بحران کارگیل و مشوق تروریزم در کشمیر است.

بحث ها روي این موضوع که مشرف تا چه حد شخص مطلوب و یا نا مطلوب است، توجه دولت امریکا را را از مسایل مبارزه به تروریزم کم نمود. کودتا مسایل جدیدي را در رابطه میان دو کشور مطرح نمود. بر علاوه از مسأله کشمیر و انتشار اسلحه اتومي، اکنون مسئله بازگشت دموکراسي به پاکستان نیز مطرح بود. بدین ترتیب در لست مسایل میان امریکا و پاکستان موضوع بن لادن والقاعده در قسمت پایین تر از گذشته قرار گرفت.

با نزدیک شدن مراسم تجلیل از هزاره دوم، جورج تینت رئیس سي.آي.اي به دیوید بورن سناتور اکلاهاما، که در روز هاي کارش در کانگره با او روابط نزدیک داشت، تیلفون زدو از او خواست به جایي سفر ننما یدو از رفتن به جا هاي مزدحم خودداري کند. بورن به او گفت شوخي مي کند، اما تینت گفت، او جدیست وعلاوه کرد بن لادن شخص بسیار خطرناک است. بورن گفته او را جدي گرفت.

براي مدیریت مبارزه با تروریزم سي.آي.اي خزان آن سال زمان بسیار دشواري بود. از آغاز ماه سپتمبر سي.آي.اي گزارش هایي بدست مي آورد که بن لادن سازمان هاي تروریستي را بسیج نموده، تا در آغاز سال جدید دست به عمل بزنند. استخبارات اردن به صحبت هاي تلفوني افراد مشکوک به عضویت القاعده گوش داد که در باره پلان حملات علیه اهداف امریکایي و اسرائیلي شواهدي به دست آورده بود.

تینت به قصر سفید رفت تا در باره امکان حملات تروریستي نظریات خود را مطرح کند. او وقوع 15 تا 20 حمله تروریستي را در اوایل سال جدید پیش بیني مي کرد. تینت گفت چون امریکا دشمن اسامه است، باید توقع داشت که برخي از این حملات در خاک امریکا به راه انداخته خواهد شد. او توجه شوراي امنیت ملي را در باره تهدید از ناحیه تروریزم جلب نمود، اما در باره چگونگي عکس العمل در باره این تهدیدات میان مدیریت مبارزه با تروریزم سي.آي.اي و شوراي امنیت ملي اختلاف نظر وجود داشت. دوتن از همکاران نزدیک ریچاردکلارک، ستیو سایمن و دانیال بنجامین بعداً نوشتند که سي.آي.اي در باره خطرات احتمالي راپور هاي زیادي به کلنتن مي داد، بدون اینکه در باره این خطرات چیز هایي مشخص بگوید. آنها اتهام وارد کردند که این کار به خاطر آن صورت مي گرفت تا در صورت بروز حادثه تروریستي سي.آي.اي مقصر شناخته نشود. چنین برداشتي از فعالیت هاي سي.آي.اي باعث ناراحتي افسران آن سازمان مي گردید. آن ها مي گفتند اگر آن هاگزارشي ندهند و حادثه یي رخ دهد، افراد دفتر کلارک از جمله اولین کساني خواهند بود که آنها را متهم به بي کفایتي خواهند کرد.

دستگیري دو تروریست در اردن ، که یکي از آن ها اعلان شده و دیگري مخفي نگهداشته شد، قصر سفید و سي آي اي را وادار نمود تا باهم تشریک مساعي نمایند. استخبارات اردن روز 30 نوامبر به صحبت تلفوني یکي از پیروان بن لادن بنام "ابوزبیده" گوش داد که به افراد خود در مورد عملیات در اوایل سال جدید عیسوي دستور مي داد. پولیس اردن به خانه اي در عمان حمله نموده او را دستگیر کرد. روز 5 دسمابر یک تروریست پولیس اردن را به خانه یي رهنمایي کرد که در ته خانه آن 71 ظرف پلاستیکي حاوي تیزاب شوره و تیزاب گوگرد جابجا شده بود. این مواد کیمیاوي براي ساختن مواد منفجره به قوت 16 تن تي.ان.تي کافي بود که مي توانست یک هوتل بزرگ و خانه هاي اطراف آن را تخریب کند. افراد دستگیر شده اعتراف کردند که آن ها قبلاً اهداف خود را انتخاب کرده بودند. یکي از این اهداف هوتل "ریدیس" در عمان بود که قرار بود در آن توریست هاي امریکایي و اسرائیلي در میله اي به مناسبت سال نو عیسوي اجتماع کنند.

افراد دستگیر شده در اردن به پلان دیگري نیز اعتراف نمودند. آن ها مي خواستند گاز زهري سیانايد را در یک سینما، که در آن اکثراً خارجي ها به تماشاي فلم مي رفتند، رها نمایند.

مشاور امنیت ملي سندي برگر، جلسات روزانه دایر مي کرد، تا اطلاعات جمع آوري شده در مورد عملیات تروریستي را به بحث بگیرد. کمیته مشترک ارگان هاي امنیتي اخطاریه هاي ملي و بین المللي را در مورد وقوع حملات تروریستي احتمالي پخش مي نمودند.

جورج تینت و کوفر بلیک به تمام ستیشن هاي سي.آي.اي در سرتاسر جهان پیام ارسال نموده به آن ها هدایت دادند که کار جمع آوري اطلاعات در بارهً فعالیت هاي تروریست ها را شدت بخشد و به عملیاتی به منظور اخلال عملیات تروریستي که براي سال جدید عیسوي پلان شده بود، داخل اقدام شوند.

نه روز بعد از کشف مواد منفجره در اردن، یک اجنت گمرک در سرحد کانادا یک مرد شرق میانه یي را دید که در عقب فرمان موتر نشسته مي خواهد از سرحد بگزردو وارد ایالت واشنگتن در امریکا شود. مامور مذکور صندوق عقب موتر را باز کرد و

در آن مقدار زياد مواد منفجره را يافت که کافي بود بخشي از ترمينل ميدان هوايي لاس انجلس را تخريب کند. اين مرد بعد اعتراف کرد که ميدان مذکور هدف بمب گذاري او بود.

احمد رسام الجزايري در کانادا پناهنده شده بود و با يک گروه از اسلام گراهاي مونتريال در تماس بود. او به افغانستان رفت و در يکي از کمپ هاي بن لادن مدتي را گذرانيده بود. نزديکي محل زنده گي او به امريکا توجه افراد بن لادن را به او جلب نمود و آن ها او را براي راه اندازي عمليات تروريستي استخدام نمودند. به رسام در کمپ درونته، در نزديکي جلال آباد، طرق استفاده از مواد منفجره آموزش داده شد. رسام در اواسط ماه جنوري 1999 افغانستان را ترک گفت و با 12000 دالر نقد و هداياتي در باره ساختن بمب به کانادا برگشت.

بعد از دستگيري رسام، کلنتن به مشرف تلفون نموده از او خواست، تا فعاليت هاي بن لادن را اخلال نموده و او را دستگير نمايد. کلنتن به مشرف گفت کودتا مي تواند آغاز خوبي براي برقراري روابط نزديک ميان دو طرف باشد، اما براي اينکه پاکستان از کمک هاي امريکا و تسهيلات تجارتي برخوردار شده بتواند، بايد ارتش پاکستان در قسمت از ميان بردن تهديد بن لادن اقدام نمايد. مشرف در زمينه وعده همکاري داد، اما طـرف امريکا مي گويد، اوکدام قدم عملي در اين راه بر نداشت. کلارک و مديريت مبارزه با تروريزم شب تحويل سال را به بسيار ناآرامي سپري نمود و هر لحظه منتظر رسيدن خبر حادثه تروريستي بودند، اما کدام حمله تروريستي صورت نگرفت. قسمي که بعداً معلوم شد، آن ها يک گروه تروريستي بن لادن را که آماده حمله انتحاري بود، نا ديده گرفته بودند.

يک تيم از تروريست هاي انتحاري يمني يک کشتي کوچک را از مواد منفجره پرنموده مي خواستند آن را در شب سال نو در نزديک يک کشتي مخرب امريکايي بنام "سليوان" که در بندر عدن لنگر گرفته بود، منفجر کنند.

کشتي به خاطر سنگيني بار تعادل خود را از دست داد. . پس از تلاش زياد تروريست ها کشتي را نجات دادند، اما محموله آن به قعر دريا فرو رفت. هيچ کس از اين کار خبر نشد. براي افراد بن لادن مشکل بود، تا پلان جديد عملياتي طرح کنند، زيرا اين کار به وقت زياد نياز داشت.

کوفر بليک مدير مبارزه با تروريزم مي گويد که تيم او در آن روز ها بسيار فعال بود و هيچ کس نمی خوابيد. بزرگترين عمليات به خاطر اخلال عمليات تروريستي در تاريخ بشر به راه انداخته شده بود و چندين عمليات همزمان به اجرا در آمد.

در ميان اين همه هيجانات ناشي از عمليات وسيع ضد تروريستي، اطلاعي از شرق ميانه زنگ خطر را به صدا در آورد. با گوش دادن به مکالمات تلفوني در شرق ميانه استخبارات امريکا در يافت دو مرديکه با القاعده رابطه داشتند, در نظر دارند به ماليزيا سفر نمايند. يک مامور مبارزه با تروريزم به اين سفر علاقه نشان داد و اجازه تعقيب افراد مذکور را به منظور پيداکردن نام آن ها و اينکه هدف آن ها از اين سفر چيست، به دست آورد.

تا تاريخ 5 جنوري 2000 سي.آي.اي توانسته بود کاپي پاسپورت يکي از اين افراد را به دست بياورد. نام اين شخص خالد مظهر تبعه سعودي بود. رابطه قبلي او با تروريست ها معلوم نبود و او از قنسلگري امريکا در جده ويزه چندبار دخول امريکا را به دست آورده بود و ويزه او تا تاريخ 6 اپريل 2000 اعتبار داشت.

در همکاري با استخبارات ماليزيا، از خالد در نزديک منزل يک افراطي مذهبي بنام يزيد سوفات عکس برداري شد. جمعی از تروريست هاي مشهور و تعدادي افراد مظنون به عضويت در القاعده شامل گروه سوفات بودند. اجنت هاي سي.آي.اي و ماليزيا آن ها را تحت نظر گرفتند. اين افراد حرکات مشکوک از خود تبارز ميدادند. آن ها از تلفون منزل خود استفاده ننموده بلکه از غرفه هاي تلفون شهري استفاده مي کردند. از آن ها عکس ها گرفته شد، اما نتوانستند آواز شان را ثبت نمايد .

تينت در جريان عمليات تعقيب اين گروه قرار گرفت. اما وقتي المضهر کوالالمپور را ترک گفت سي.آي.اي ردپاي او را گم کرد. تعقيب آن ها نشان داد که گروه مذکور بسيار فعال بود، اما اطلاعاتي به دست نيامد که از کدام حمله تروريستي خاص توسط آن حکايت نمايد.

خدمات پست برقي ميان مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي و اف.بي.آي تامين شده بود تا اف.بي.آي در جريان انکشافات مربوط به وقايع تروريستي قرار گيرد، اما در باره اينکه المضهر ويزه در اختيار داشت و بايد در لست افراد ممنوع الورود قرار داده مي شد، نه سي.آي.اي چيزي گفت و نه اف.بي.آي، که از موضوع فعاليت هاي المضهر خبر داشت، اقدامي کرد. چند هفته قبل از آغاز تعقيب المظهر مديريت مبارزه با تروريزم سي آي اي طي يک هدايت کتبی در باره ايجاد چنين يک لست هداياتي صادر نموده بود. هدف از تهيه لست آن بود، تا مامورين گمرک و مهاجرت و پوليس سرحدي امريکا از ورود افراد شامل در لست به آن کشور جلوگيري نمايد و يا موضوع داخل شدن شان را به امريکا مورد بررسي مجدد قرار دهند. سي.آي.اي در آن زمان در هرماه چند صد نام را در لست افـراد ممنوع الــورود شامل مي کرد. شامل نکردن نام المضهر در اين لست، به قول

جورج تینت، به خاطر عدم آموزش کافي بعضي از مامورین و توجه زیاد به عملیات تعقیب بود. اشتباه دومي در ماه جنوري وقتي تکرار شد که معلومات به دست آمد، که نفر دوم سعودي که نواف الحمزه نام داشت به تاریخ 15 جنوري 2000 از طریق لاس انجلس وارد امریکا گردیده است. گزارش از سوي یک ستیشن سي.آي.اي در باره این حادثه باعث تعقیب هیچ کدام از این اتباع سعودي نگردید و هیچ یک از دو نفر در لست افراد قابل تعقیب قرار داده نشدند. این دو نفر از اعضاي القاعده بود و در جنگ هاي بوسنیا و افغانستان شرکت داشتند.

بدون تهیه لست افراد نا مطلوب، علیه چنین افراد کار موثري صورت گرفته نمي توانست. نظر به سیاست مهاجرتي وزارت خارجه امریکا، عربستان سعودي شامل کشور هائي نبود که اشتباه تروریستي به اتباع آن مي شد و یا به اتباع آن کشور به نظر مهاجرین غیر قانوني نگر سته مي شد. با همه تجارب تلخ امریکا با سعودي در مسایل مربوط به تروریزم و با وجود بد گماني ها بر سر این مسایل در یک دهه قبل، وزارت خارجه نمي خواست در مورد سیاست دوستانه امریکا در رابطه با عربستان سعودي بازنگري نماید. با وجود در اختیار داشتن نام سعودي هاي مشکوک و عکس هاي آن ها که از کوالالمپور مخابره شده بود، سي.آي.اي در باره پلان هاي بن لادن در مورد حمله به هوانوردي ملکي در امریکا که در اواخر 1999 تصمیم آن گرفته شده بود، چیزي نمي دانست. اما چیز هایي که جورج تینت در باره القاعده در زمستان آن سال آموخته بود، او را ترسانده بود. دسیسه استفاده از گاز سیاناید و حضور شبکه هاي اتباع الجزایر در اروپا باعث نگراني شدید او و همکارانش گردیده بود. از سوي دیگر انکشافات جدید نشان مي داد که بن لادن در پي استفاده از سلاح کشتار جمعي است و این موضوع مایه نگراني شدید رییس سي.آي.اي شده بود.

تینت به تاریخ دوم فبروري 2000 به کمیته استخبارات کانگره گفت، تلاش بن لادن براي استفاده از سلاح هاي کشتار جمعي نظریات قبلي او را تایید مي کند و او اکنون مي کوشد، تا حملات تروریستي توسط گروه ثانوي به راه انداخته شود، تا از افشاي آن ها جلوگیري شده بتواند. تینت گفت، القاعده اکنون به یک شبکه بسیار پیچیده تروریستي تبدیل شده که با افراطي هاي سني در سرتاسر جهان، به شمول شمال افریقا، فلسطین، پاکستان وآسیاي میانه دست به ائتلاف زده است. او گفت گذشت زمان طالبان را به یک گروه مشکل آفرین تبدیل نموده است و پولي را که طالبان از تولید و قاچاق مواد مخدر به دست مي آورند، براي بن لادن نیز مي رسد و او از آن به خاطر راه اندازي عملیات تروریستي کار مي گیرد. با وجود همه این صحبت ها و اخطار هاي دیگري که تینت طي آن زمستان صادر نمود، او تهدید از ناحیه تروریزم را پس از تهدید از ناحیه پخش سلاح هاي کشتار جمعي قرار داده بود. تینت بعداً گفت، نباید قضیه القاعده را به صورت مجرد مورد بحث قرار داد. دهه 1990 شاهد تحولات متضاد و متناقض بود. سي.آي.اي باید اطلاعات مورد ضرورت نیروهاي مسلح را که در سرتاسر جهان مستقر اند، فراهم مي کرد. این سازمان باید موضوع پخش سلاح اتمي، کیمیاوي و بیولوژیکي رازیر نظر مي گرفت و بر بحران شرق میانه و انکشافات زودگذر دیگر نیز توجه مي کرد، در حالیکه بودجه آن نیز کم شده بود و تعداد افراد کمتري در اختیار داشت. در بحث هاي فبروري در کانگره، سناتورها در باره استفاده رئیس سابق سي.آي.اي "جان دوچ" از اطلاعات محرم نسبت به تهدید از ناحیه بن لادن و یا عملیات چشمگیر تروریستي که متوجه امریکا بود، سوالات بیشتري نمودند.

با همه افزایش در عملیات استخباراتي در زمستان آن سال سي.آي.اي در باره سفر چهار عرب به افغانستان و بازگشت شان به هامبورگ اطلاعي به دست نیاورد. سي.آي.اي به پولیس جرمني به طور دوامدار فشار وارد مي کرد تا برفعالیت هاي اسلام گرا ها نظارت مداوم نماید، اما این درخواست ها به خاطر قوانین جرمني و عدم روحیه همکاري پولیس آن کشور موفقیتي در بر نداشت. تنها نیم سده قبل پولیس نازي از قدرت کنار زده شده بود و به همین خاطر دادگاه هاي جرمني به پولیس اجازه نمي دادند تا به جاسوسي اقدام کند. بسیاري از رهبران سیاسي و روشنفکران جرمني ترس امریکایي ها از اسلام گرا ها را غیر موجه مي پنداشتند.

همکاري س.آي.اي با استخبارات پاکستان باعث آن نشد، تا معلومات لازم در باره سفر مردان عرب به پاکستان به قصد ملاقات با طالبان و بن لادن و برون رفتن آن ها از پاکستان به دست امریکایي ها برسد.

به هر تقدیر، چهار نفر از گروه هامبورگ مقدمات سفر به امریکا براي دیدن آموزش پیلوتي را آماده نمودند، بدون اینکه توجه ادارات استخباراتي را به خود جلب نمایند.

مروان الشهبي در بهار آن سال وقتي که آماده گي سفر به امریکا را مي گرفت، در هامبورگ به یک خانم کتابدار بنام انجلادویل گفت، حادثه اي به وقوع خواهد پیوست، و صدها تن جان خود را از دست خواهند داد. او از مرکز تجارت جهاني نیز نام گرفت، اما خانم دویل حرف هایش را جدي نگرفت.

فصل بیست و هفتم

"شما سفید پوست های دیوانه"

چند هفته بعد از مراسم هزاره دوم (آغازسال2000 ميلادي) سي.آي.اي اطلاع بدست آورد که "بن لادن" به کمپ درونته در نزديکي جلال آباد رفته است. کمپ يادشده در محراق توجه قصرسفيد و سي.آي.اي به منظور جمع آوري اطلاعات قرار گرفته بود. کمپ درونته، مثل کمپ هاي ديگر "بن لادن"، تاسيسات بسيار ابتدايي داشت. در آن کمپ چند تعمير وجود داشت و کوه هايي که در اطرافش قرار داشت، از آن محافظت مي کرد .

استخبارات "مسعود" اطلاع داده بود که افغان ها اجازه داخل شدن به کمپ درونته را ندا رند و فقط عرب ها مي توانستند به آن کمپ داخل شوند. اطلاعات بدست آمده از جهادي هاي دستگير شده نشان مي داد که کمپ درونته محل عمده آموزش کساني بود که به خاطر راه اندازي عمليات تروريستي انتخاب مي شدند. "احمدرسام" در اين کمپ آموزش ديده بود.

گروه استخباراتي "کلارک" اطلاع بدست آورده بود که در کمپ درونته طرق استفاده از زهر و اسلحه کيمياوي تجربه مي گرديد. استخبارات اردوي امريکا يک سال قبل از حوادث هزاره دوم اطلاع بدست آورده بود که در کمپ مذکور اسلحه کيمياوي انکشاف داده مي شد. به اقمار مصنوعي وظيفه داده شد، تا از کمپ مذکور تصويربرداری نمايند و سي.آي.اي اجنت هايي را استخدام نمود که در نزديــک کمپ يادشده زنده گي مي کردند. رفت و آمد در اين ساحه نسبتاً آسان بود، زيرا طالب ها بر منطقه کنترول کامل نداشتند. به همين دليل سي.آي.اي اطلاع کافي در باره اين کمپ بدست مي آورد. سي آي اي با استفاده از تماس هاي جديدش با "مسعود" وسايل جمع آوري اطلاعات را به خطوط جنوب جنگي "مسعود" فرستاد. اين کار سبب شد، تا افراد مسعود به مکالمات راديويي طالبان در کابل و جلال آباد گوش داده بتوانند. از سوي ديگر، سي.آي.اي يک آيينه خاص را به افراد "مسعود" داد که به وسيله آن از اجسامي که، تا 16کيلومتر دور تر موقعيت ميداشتند تصوير برداري می شد. افراد مسعود يک محل ترصد را در نزديکي درونته تاسيس نمودند و با استفاده از اين آيينه استخباراتي، درونته را تحت نظر گرفتند.

اطلاعات جمع آوري شده با وسايل جديد ثابت کرده نتوانست که "بن لادن" سلاح کيمياوي، بيولوژيکي و اتمي در اختيار داشت، اما اين موضوع ثابت شده بود که او چنين قصدي را داشت. اطلاعات بدست آمده از درونته ترس دايمي "تينت" در مورد دستيابي تروريست ها بر سلاح هاي کشتار جمعي را افزايش داد.

مديريت مبارزه برضد تروريزم سي.آي.اي به مسعود خبر داد که بن لادن به درونته رفته است. بن لادن اکثراً از کمپ تربيه افراد خود ديدار می نمود، با پيروان خود صحبت می کرد و چند مرمي فير مي کرد. او در افغانستان به شکل مارپيچ به سفر مي پرداخت و از مسير حرکت خود به کسي اطلاع قبلي نميداد. بن لادن در مساجد سخنراني می کرد، هيأت را به حضور مي پذيرفت و در مهماني ها شرکت مي کرد. در اين سفر ها تعدادي از محافظين عرب او را همرايي مي کردند. درونته يکي از محل هايي بود که بن لادن معمولاً به آنجا مي رفت.

مسعود با استفاده از اطلاعات سي.آي.اي عملياتي را بالاي درونته سازمان داد. او تعدادي از راکت هاي زمين به زمين را به وسيله حيوانات بار بري به سوي درونته فرستاد و يک تيم کوچک کوماندويي را نيز به آن جا اعزام کرد. خطوط جنگي در حال تغيير جنوب، افراد مسعود را قادر مي ساخت، تا آن ها به اندازه تيرس به کابل و جلال آباد نزديک شوند. افرادي که با منطقه آشنايي داشتند با استفاده از راه هاي فرعي در نقاط حاکم اطراف درونته جابه جا شدند.

بعد از ارسال تيم هاي عملياتي به سوي درونته، موضوع به سي.آي.اي خبر داده شد. اين خبر مشاورين حقوقي سي.آي.اي را به خشم آورد، زيرا هدايات تدوين شده از سوي قصر سفيد در برگيرنده عمليات نظامي عليه بن لادن نبود و همکاري با مسعود تنها محدود به جمع آوري اطلاعات مي شد. سي.آي.اي اطلاعاتي به مسعود داده بود که او با استفاده از آن به درونته حمله راکتي مي نمود. به عقيده قانون دان هاي سي.آي.اي، آن سازمان در حمله بر درونته همکاري نموده بود در حاليکه قانوناً اجازه چنين چيزي را نداشت.

مرکز بن لادن در سي.آي.اي به پنجشير پيام فرستاد که عمليات بالاي درونته را لغو نمايد. در پيام آمده بود که سي.آي.اي اجازه قانوني ندارد، تا اطلاعاتي به مسعود بدهد که او با استفاده از آن عليه بن لادن دست به عمليات نظامي بزند. افراد مسعود در جواب گفتند که آن ها قادر به لغو عمليات نيستند، زيرا افراد قبلاً به محل اعزام شده و آن ها تماس راديويي با افراد خويش ندارند.

سي.آي.اي با تشويش زياد در انتظار ماند. بسياري ازمامورين سي.آي.اي بر محدوديت هاي قانوني وضع شده بر عمليات مخفي عليه بن لادن به حيرت فرو رفته بودند. بدترين احتمال کشته شدن افراد ملکي در اثر عمليات راکتي افراد مسعود و احتمال نه چندان بد کشته شدن بن لادن در اين عمليات بود.

بعد از گذشت روز ها و هفته ها، افراد مسعود خبر دادند كه آن ها حمله راكتي را بالاي درونته انجام دادند، اما سي.آي.اي نتوانست از طرق مستقل وقوع حمله را تاييد نمايد و نتايج آن را به دست بياورد. قانون دان هاي سي آي اي آرامش خود را باز يافتند و مردم عادي از وقوع اين حادثه خبر نشدند.

براي مركز بن لادن اين حادثه موضوعي را كه مسعود در ملاقات پنجشير با آنها مطرح كرده بود، تاييد مي نمود. اين كار سبب شد، تا آن ها در بحث هاي داخلي خود مسائل ذيل را مطرح كنند: "چرا امريكا در جنگ مسعود عليه طالبان جهت گيري نمي كند؟، پاليسي ما در افغانستان چيست؟ سي آي اي با مسائل تروريزم در گير است، يا مسائل سياسي؟"

بعد از حادثه درونته "ريچاردكلارک" هدايات قانوني جديدي را آماده كرد. طبق آن سي.آي.اي اجازه مي يافت با مسعود در عمليات نظامي يي همكاري كند كه هدف اصلي آن دستيگري بن لادن و پيروان او بود. اگر چه "كلارک" روش نسبتاً تهاجمي در برابر بن لادن داشت، اما "كوفربليک" و همكاران او در مديريت مبارزه با تروريزم از نقش رهبري كننده قصرسفيد در مبارزه با تروريزم نا خوشنود بودند. سي آي اي و قصر سفيد بر سر جدي بودن تهديد از ناحيه بن لادن در كليات با هم توافق داشتند، اما افسران سي.آي.اي كه كار هاي عملي را به پيش مي بردند، از شوراي امنيت ملي دو چيز را انتظار داشتند: يكي تهيه پول براي عمليات و ديگري صدور اجازه نامه قانوني براي راه اندازي عمليات.

تا سال 1992 آن ها به اين نتيجه رسيده بودند كه "سندي برگر" و "ريچارد كلارک" نمي توانستند و يا نمي خواستند، در هردوي اينكار مفيد باشند. يک مامور سي.آي.اي گفت: " آن سازمان از مداخلات قصر سفيد در مسائل عملياتي كه در آن تجربه نداشتند، خوش شان نمي آمد." از سوي ديگر كلارک و همكاران او در قصرسفيد در مورد اينكه سي.آي.اي بتواند به صورت ابتكاري و قاطع عليه بن لادن دست به عمل بزند، شک داشتند. به عقيده كلارک مامورين سي.آي.اي از تجارب دهه 60 آموخته بودند كه عمليات استخباراتي يک كار پرمخاطره است و ممكن است عواقب آن براي گردانندە گان آن ناگوار باشد. اداره "كلنتن" اعتماد لازم بر سي.آي.اي نداشت. "خانم البرايت" به رفقاي كابينه خود مي گفت افسران سي.آي.اي مانند طفلي كه مورد سوء رفتار قرار گرفته باشد، از زخم هاي ناشي از محاكمات و رسوايي هاي گذشته رنج مي بردند.

تحت هدايت نامه جديد، سي.آي.اي با افراد مسعود تنها در مورد عمليات براي دستگيري بن لادن مي توانست همكاري داشته باشند. افراد مسعود زماني مي توانستند در چنين عمليات از سلاح كار بگيرند، كه با مقـــاومت محافظين بن لادن مواجه مي شدند. در عين زمان سي.آي.اي از هر كاري بايد خود داري مي كرد كه منجر به تغيير در وضعيت نظامي به نفع مسعود مي گرديد. "البرايت" و "برگر" هنوز بر اين عقيده بودند كه تهيه كمک نظامي به مسعود تنها باعث كشتن افغان هاي بيشتر خواهد شد و حالت بن بست نظامي را در افغانستان طولاني خواهد كرد. آن ها مانند بسياري از تحليل گران در وزارت خارجه به اين عقيده بودند كه نيروهاي مسعود كوچک تر از آن بودند كه بتوانند طالبان را شكست دهند و به خاطر دخالت شان در برخورد هاي داخلي در گذشته قادر به تأمين وحدت در كشور نخواهد شد. در عين زمان، وزارت خارجه و مديران ارشد سي.آي.اي در باره ثبات در پاكستان نگران بودند. اگر امريكا جهت مسعود در جنگ با طالبان را مي گرفت، اينكار باعث افسرده گي خاطر پاكستان مي شد و در نتيجه اداره "كلنتن" امكان موفقيت در مذاكرات بر سر كنترول پروگرام هستوي پاكستان را از دست مي داد .

نخبه گان پاكستان كه با اسلامگرا ها رابطه نزديک داشتند، خطر ناک و غير قابل پيشبيني بودند. اين كار سبب مي شد تا امريكا در برخورد با آن ها روش ملايم تري را در پيش بگيرد.

وزارت دفاع امريكا ، به خصوص جنرال "زني" در فرماندهي مركزي ارتش، كه با "مشرف" رابطه نزديک داشت، بر مفاد نزديكي با جنرال هاي پاكستان تاكيد مي ورزيد. آنها دادن كمک تسليحاتي به مسعود و يا تهيه اطلاعات جنگي براي او را شركت در جنگ غير مستقيم هند عليه پاكستان تعبير مي كردند.

در جبهه جنگ پنجشير، مسعود و افراد او در باره اولويت هاي سياست امريكا در افغانستان برداشت واقعبينانه نداشتند و حتا در مورد سر گيچه شده بودند. حادثه درونته حيرت آن ها را بر انگيخت. يک همكار مسعود بعداً گفت: "در عمليات عليه دشمني كه تا دندان مسلح است، چطور مي توان از استعمال سلاح خود داري كرد؟" مسعود و افراد او مي دانستند سي.آي.اي نماينده يک نظام دموكراسي است و در جوامع دموكراسي كه نظم و قانون حاكم است، بر عمليات گروه هاي استخباراتي محدوديت هايي وضع مي شود. درعين حال مسعود و مشاورين او فكر مي كردند، سي.آي.اي در كار خود عليه بن لادن با جديت عمل می نمايد و اين بخش ها ديگر در بيروكراسي دولت امريكا بودند كه دست وپاي آن را را بسته بودند.

يكي از دستياران مسعود گفت: در صحبت ها با هيأت سي.آي.اي پس از حادثه درونته از كلمه كشتن در مورد اسامه استفاده نمي شد. او علاوه كرد، بسياري از افراد سي.آي.اي كه هدايات قانوني را مي خواندند مي خنديدند. معلوم بود اين نوشته از خود آن ها نبود.

مسعود طي دو دهه با مايوسي مي ديد که چطور ايالات متحده در مورد افغانستان بر سياست پاکستان تکيه زده بود. درين رابطه سياست اداره کلنتن چيز جديدي نبود. مسعود مي دانست که رابطه ميان امريکا و پاکستان ابعاد ا ستراتيژيک داشت و مداخلات پاکستان در افغانستان يک مسأله کوچک تصور مي شد. به همين خاطر امريکا در مورد آن گذشت مي کرد. جانبداري متداوم امريکا از پاکستان باعث آن شده بود تا مسعود در مورد پروگرام عمليات سي.آي.اي عليه بن لادن بد بين شود.

تعدادي از امريکايي ها در بمب گذاري هاي افريقا کشته شده بودند، اما صدها نفر از مردم شمالي را طالبان قتل عام نمودند. در حاليکه امريکا در پي دستگيري و محاکمه بن لادن بود، اما قانون امريکا محاکمه طالبان را که قاتل مردم شمالي بودند، مطالبه نمي کرد و رهبران سياسي امريکا به ندرت از کشتار هاي طالبان چيزي مي گفتند. چنين روش به نظر بعضي از افراد مسعود يک نوع دو رويي آشکار امريکا را به نمايش مي گذاشت. نفرت "جورج تينت" از بن لادن برتمام سي.آي.اي اثر افگنده بود. براي يک رئيس دستگاه استخبارات معمول نبود که بر سر موضوع مبارزه با تروريزم به يک قمار دست بزند ولي "تينت" اين کار را مي کرد. نتيجه اين کار افزايش در استخدام اجنت هايي بود که مي توانستند در افغانستان زنده گي نمايند و يا به آساني آنجا سفر نمايند. در سال هاي 1999 و 2000 تعداد اين ايجنت ها افزايش قابل ملاحظه يافت. مامورين فرستاده شده از مديريت مبارزه با تروريزم با هر شخصي که امکان استخدام آن مي رفت تماس برقرار مي نمودند. بعضي از اين افراد به خاطر مخالفت سياسي با طالبان، با سي.آي.ای همکاري مي کردند، ديگران به حيث اجنت استخدام شده معاش دريافت مي نمودند. مامورين سي.آي.اي يک قوماندان طالبان را که فرماندهي يک غند را در شرق افغانستان به عهده داشت، استخدام نمودند. يک افسر سي.آي.اي مستقر در اسلام آباد شش تا هفت قوماندان طالبان را در مناطق مرزي در شرق افغانستان را استخدام نمود. مامورين سي.آي.اي با قوماندان ها ي دوران جهاد که سي.آي.اي با آن ها شناخت داشت، تماس برقرار نمودند. اين قوماندان ها شامل افراد استاد "سياف" نيز مي شدند. "استاد سياف" با طالبان مخالف بود و در کنار احمدشاه مسعود قرار داشت. همچنين سي آي اي با فرماندهان شيعه که در دهه هشتاد در اطراف کابل فعال بودند و رهبران قبايلي و سياسي پشتون هاي که درپاکستان زنده گي مي کردند، ول با شبکه هايي در شرق افغانستان تماس داشته و گاه گاه به آنجا سفر مي نمودند، تماس برقرار نمود.

قوماندان "عبدالحق" در ميان اين افراد شامل نبود زيرا سي.آي.اي نسبت به او به نظر شک و ترديد مي ديد. همه اين تماس ها و استخدام ها از نظر استخبارات پاکستان مخفي نگهداشته مي شد. اما هيچ کدام از اجنت هاي استخدام شده به بن لادن نزديک نبودند. با وجود تلاش چندين ساله، سي.آي.اي نتوانسته بود در حلقه داخلي سازمان القاعده کسي را استخدام نمايد. "کوفربليک" مدير بخش مبارزه با تروريزم مي دانست که سي.آي.اي در اين رابطه با مشکل جدي مواجه بود. در سال 1999 سي.آي.اي در باره بن لادن گزارشات خود را با استفاده از منابع خود تهيه مي نمود، نه از طريق تشريک مساعي با ارگان هاي استخباراتي ديگر.

استخبارات نظامي امريکا، که اجنت هايي در پاکستان و افغانستان داشت، نيز گزارش هايي محرم را در باره بن لادن تهيه مي کرد.يکي از اهداف استخدام اجنت ها جمع آوري اطلاعاتي در باره گشت و گذار بن لادن، کمپ هاي تربيت نظامي او، خانه هايي که او در آنجا مي زيست و خانه هايي که زن هاي او در آن ها زنده گي مي کردند و خانه هايي که افراد عالي رتبه القاعده چون "ايمن الظواهري" و "محمدعاتف" زنده گي مي نمودند، بود.

به آهسته گي سي.آي.اي يک نقشه تفصيلي از تاسيسات بن لادن در افغانستان ترتيب نمود. گزارشات بدست آمده از اجنت ها با تصاوير ماهواره يي تطبيق ميشد ، تا در باره ساختار کمپ ها و ساحه شهري که در آن تاسيسات القاعده قرار داشت، نقشه دقيق ترتيب شود.

بن لادن از يک رژيم بسيار دقيق امنيتي کار مي گرفت. او از تلفون استفاده نمي کرد و هيچ افغان در جمله محافظين شخصي او وجود نداشت. تنها عرب هاي شناخته شده و مورد اعتماد به کار محافظت از او گماشته مي شدند. او از راه هاي مختلف در رفت و آمد استفاده مي کرد و در يک محل براي مدت طولاني باقي نمي ماند. بجز با افراد نزديک به خودش، با ديگران در باره پلان هايش حرف نمي زد. اين چيز ها سبب مي شد، تا اجنت هاي استخدام شده از سوي سي.آي.اي، که همه افغان بودند، به او نزديک شده نتوانند.

گرچه سي آي اي نتوانسته بود در حلقه داخلي سازمان بن لادن رخنه کند، اما او يک نقطه آسيب پذير داشت و آن عبارت بود از موجوديت زن هايش در افغانستان. حتا بعد از آن که معلوم شد امريکا در باره فارم ترنک قندهار معلومات بدست آورده است، بن لادن يکي از زن هايش را در آن جا نگهداري می نمود و به صورت منظم به ديدن او مي رفت. او به صفت يک مسلمان خوب مي خواست باهمه زن هايش برخورد همگون داشته باشد. وسايل زنده گي زن هايش با هم مشابه بود. در يک مرحله سي.آي.اي به اين عقيده شده بود که بن لادن دو زن در کابل داشت و به صورت منظم به ملاقات آن ها مي رفت. ستيشن اسلام آباد با استفاده از اجنت هاي قبايلي آن سازمان در قندهار يک افغان را استخدام نمودند که به حيث محافظ در يکي از خانه هاي بن لادن در

کابل ایفاي وظیفه مي کرد. این شخص در موقعیتي قرار نداشت که درباره وقت آمدن بن لادن معلومات داشته باشد. او وقتي به محل آورده مي شد که تعدادي از موتر ها به خانه مي رسیدند و او نمي دانست که آن ها محل را چه وقت ترک خواهند گفت.

شبکه هاي سي.آي.اي در هر شهري که بن لادن در آن زنده گي مي کرد، از هم متفاوت بود. سي.آي.اي مي توانست از قندهار، جایي که اجنت هاي آن طي چندین سال فعال بودند، اطلاعات منظم به دست بیاورد. گزارشات آن ها با راپور هاي افراد پشتون که با طالبان مخالف شده و به آساني بین افغانستان و پاکستان رفت و آمد مي کردند، تکمیل مي گردید. مامورین سي.آي.اي مي گویند، هر وقت که بن لادن وارد قندهار مي شد آن ها از آن خبر مي شدند، اما مشکل آن ها این بود که نمي دانستند بن لادن فردا ظهر در کجا خواهد بود.

قندهار مرکز طالبان بود. اگر سي.آي.اي مي توانست موقعیت دقیق بن لادن را در آن شهر تثبت کند، ترتیب عملیات اختطاف کار آساني نبود، زیرا نیروي مهاجم با مقاومت شدید طالبان مواجه مي گردیدند. اگر قصرسفید حکم فیر راکت را بر شهر صادر مي کرد، افراد زیاد ملکي تلف مي شدند. از سوي دیگر سیاست مبارزه با تروریزم امریکا "ملاعمر" وطالبان را دشمن به حساب نمي آورد. بر اساس اظهارات کلنتن در ملل متحد و جاهاي دیگر، حمله راکتي برطالبان کار مطلوبي نبود.

دستگیري بن لادن در کمپ هاي نظامي در نزدیک قندهار و یا ارزگان، وطن اصلي "ملاعمر"، مشکلات کمتري داشت. در تابستان 1999 یک موتر مملو از مواد منفجره در نزدیکي خانه "ملاعمر" در شهر قندهار منفجر گردید که بر اثر آن تعدادي از خویشاوندان ملا عمر کشته و یا زخمي شدند. بن لادن براي ملاعمر یک خانه جدید ساخت. این خانه، که با دیوار هاي بلند احاطه شده بود، در حومه شهر قندهار موقعیت داشت و نزدیک شدن به آن کار آسان نبود.

هم چنین بن لادن کار ساختماني را در ارزگان آغاز کرد، که شامل ساختن یک پایگاه براي تربیت داوطلبان القاعده نیز مي شد. وقتي سي.آي.اي از کمپ ارزگان خبر شد به تصویر برداري از آن به واسطه ماهواره و جمع آوري اطلاعات به واسطه اجنت ها آغاز کرد. تصویر هاي این کمپ به احمدشاه مسعود داده شد، به این امید که وقتي بن لادن به آنجا مي رود، مورد حمله افراد مسعود قرار گرفته دستگیر شود. در یک مرحله یک گروه چهار یا پنج نفري از اجنت هاي سي.آي.اي که به گروه قبایلي قندهار ارتباط داشتند، در اثناي شب به کمپ القاعده در ارزگان نزدیک شدند، تا آن را مورد بررسي قرار دهند. محافظین کمپ برآن ها آتش گشوده یک اجنت را زخمي نمودند. بن لادن یک کمپ دیگر در نزدیک دریا در ولایت هلمند ایجاد کرد، اما سي.آي.اي اجنتي در آن ساحه نداشت، تا از وضعیت آن گزارش دهد.

انجام عملیات جاسوسي درکابل نسبت به قندهار آسان تر بود. کابل یک شهر نسبتاً بزرگ بود و ساکنین آن از ملیت هاي مختلف بودند. درکابل مسافرین رفت و آمد داشتند و هرکس مي توانست ادعا کند که از آن شهر است. اجنت هاي قبایلي سي.آي.اي از قندهار به کابل آمدو در حومه کابل یک خانه و تاکستان را به کرایه گرفتند. آن ها در پي آن بودند تا موقعیت خانه هاي مربوط به بن لادن را یافته و آن ها را تحت نظر بگیرند. آن ها پلاني را طرح کردند که در صورت یافتن اطلاع از محل زیست بن لادن او را از بستر خوابش اختطاف نمایند و با استفاده از جیپ به خارج شهر ببرند. این پلان مشابه به پلان سال 1998 اختطاف بن لادن از فارم ترنک بود که قصرسفید و رئیس سي.آي.اي آن را رد نموده بودند. اجنت ها از سي.آي.اي مواد منفجره مطالبه نمودند، تا در جریان عملیات اختطاف پل ها و پلچک هاي مسیر عقب نشیني خود را منفجر کنند.

این گروه قبایلي هرگز دست به عمل نزد. پلان هاي دقیق آن ها همراه با علاقمندي به اجراي آن نبود. در قصر سفید چند مامور که از فعالیت آن ها اطلاع داشتند، در باره جدیت آن ها در راه اندازي عملیات بدبین شده بودند. در بین سال هاي 1998 تا 2000 برداشت قصرسفید از این گروه از بدبیني آمیخته با امید به تمسخر آشکار آن ها تبدیل شده بود. . اکنون حتا سي.آي.اي که به اطلاعات جمع آوري شده از طرف آن ها ارزش قایل بود و در برابر انتقادات از آن ها دفاع مي کرد، به این نتیجه رسیده بود که گروه مذکور حاضر به راه اندازي عملیاتي نبودند که در آن خطري متوجه آن ها شود. برداشت سي.آي.اي از گروه مذکور این بود، که در حالیکه تیم یادشده مي دانست قادر به کشتن بن لادن در یک عملیات است، خود نیز متحمل تلفات شدید مي گردید.

اختطاف بن لادن در شهر مزدحمي چون کابل و بردن او به یک محل محفوظ در حالیکه محافظین بن لادن آن ها را تعقیب مي کردند، یک طرح غیر عملي بود. اما سیاست امریکا خواستار چنین چیزي بود .

"بل میلم" سفیر امریکا در پاکستان که در جریان این طرح قرار داشت به طور کنایه آمیز مي پرسید، آن ها در انتظار چه اند؟ آیا منتظر تکمیل عملیه تخمیر شربت انگور خود اند؟

با آن همه گروه مذکور در نقشه برداري از پناه گاه هاي القاعده و همه خانه هاي که بن لادن و ایمن الظواهري در آن زنده گي مي نمودند نقش مفید بازي نمود. برقراري تماس میان مرکز تعقیب بن لادن و استخبارات مسعود امیدي را براي نفوذ در کابل از طریق افراد مسعود به وجود آورده بود. تقریباً نیمي از باشنده گان کابل را تاجیک ها تشکیل مي دادند. مسعود شبکه اطلاعاتي خوبي در میان باشنده گان تاجیک شهر و حتا مامورین اداره طالبان داشت. اما بن لادن در کابل به آساني قابل تعقیب نبود.

ممکن در کابل سه ماه را در یک سال سپري مي نمود، ولي در یک محل تنها دو و یا سه ساعت مي ماند. او وقت بیشتر خود را در کوه هاي شرقي افغانستان و قندهار سپري میکرد. تعقیب ایمن الظواهري مصري کار نسبتاً آسان بود، زیرا او اکثراً در کابل بود. عاتف بسیار وقت خود را در خطوط جنگي سپري مي کرد. افسران سي.آي.اي مي گفتند که اگر تعقیب بن لادن مشکل باشد، چرا در باره الظواهري و عاتف توجه نشود. این تلاش ها در محراق توجه شبکه استخباراتي مسعود و مرکز تعقیب بن لادن قرار گرفت. سي.آي.اي وسایل جمع آوري اطلاعات تهیه مي کرد و معلومات به دست آمده توسط افراد مسعود با استفاده از تصویر هاي ماهواره یي بررسي مي گردید. با تشریک مساعي میان دو طرف آن ها در باره موقعیت افراد مورد نظر معلومات خوبي جمع آوري نمودند. یکي از علایم حضور بن لادن در یک محل وجود تعدادي از موتر هاي لوکس سپورتي در آن جا بود. بسیاري از افغان ها موتر نداشتند و آنهایي که داشتند موتر هاي شان چندان قیمتي نبود. ماهواره هاي امریکایي از موتر هاي بن لادن تصویر مي گرفتند. تعداد موتر هایي که ظواهري را همراهي مي کردند نسبت به بن لادن کمتر بود.

افراد مسعود وقتي که محل زنده گي ظواهري را تثبیت نمودند، ملاحظات قانوني مطرح شده از سوي امریکا در جلو آن ها قرار گرفت.

سي.آي.اي اجازه نداشت نقشه محل بودو باش ظواهري و تفنگ دور زن را به پنجشیر بفرستد و در اختیار افراد مسعود قرار دهد. هر عمل مشترک باید طوري تنظیم مي شد که منجر به دستگیري الظواهري مي شد نه قتل او. وقتي که امریکایي ها این موضوعات را با افراد مسعود مطرح مي کردند. آن ها را بي توجه مي یافتند. یک مامور سي.آي.اي مي گوید که افراد مسعود چنین فکر مي کردند: مي خواهید ما او را زنده دستگیر کنیم؟ شما سفید پوستان مگر دیوانه هستید"!

گزارش هاي استخبارات "مسعود" و منابع مستقل افغان این امیدواري را افزایش داد که شاید روزي "بن لادن" غفلت نماید ودر دام جبهه متحد بیفتد. افراد "مسعود" به سي.آي.اي گفتند که "بن لادن" گاه گاه از افراد القاعده در خط جنگ شمال کابل و یا شمال افغانستان بازدید مي نمود.

افراد"مسعود" خبردادند که یک مرتبه "بن لادن" که به خاطر بازدید از خطوط جبهه شمال کابل رفته بود، پس از آغاز درگیري اشتباهاً به محلي وارد شده بود که در کنترول نیروهاي "مسعود" قرار داشت. او بعداً با استفاده از تاریکي شب و راه پیمایي از طریق کوه ها خود را نجات داده بود. بعد از آن که سي.آي.اي اجازه همکاري با "مسعود" را دریافت نمود، مامورین آن سازمان امیدوار شدند که "بن لادن" یک بار دیگر راه را غلط نماید و در سمت خطوط جبهه مسعود قدم بگذارد.

سي.آي.اي و قصرسفید از دریافت این اطلاع که بن لادن به شهرک حیرتان در مرز با ازبیکستان سفر نموده بود دلگرم شدند. افغاني که او را در آنجا دیده بود، گفت بن لادن در حیرتان در باره سیاست هاي اسلامي و پیروزي هاي نظامي در آسیاي مرکزي حرف مي زد. او خواسته بود، تا از ساحاتي دیدن نماید که فکر تصرف آن را در آینده در سر مي پرورانید.

خط مرزي با ازبیکستان در کنترول طالبان بود، اما قوماندان هاي محلي با طالبان همفکري نداشتند، زیرا آنها چند وقت قبل از متحدین مسعود جدا شده به طالبان پیوسته بودند. سي.آي.اي امیدوار بود که بن لادن باردیگر به این منطقه سفر نماید. به خاطر همین موضوع بود که سي.آي.اي یک واحد کوماندویي ازبکستان را تربیه نموده مسلح ساخته بود. اگر آن ها اطلاع دقیق از وجود بن لادن در شمال در اختیار مي داشتند، راه اندازي عملیات در نزدیکي مرز با ازبکستان کار چندان مشکل به نظر نمي رسید. "محمد عاتف" نیز به شمال رفته بود، تا نیروهاي القاعده را در جنگ رهبري کند. او به اندازه "بن لادن" شهرت نداشت، ولي تعقیب او نسبتاً آسان بود.

سفر بن لادن به غرب و شمال از راه قابل پیشبیني صورت مي گرفت. او از قندهار با استفاده از سرک حلقوي به جانب غرب سفر نمود و پس از طي مسافتي به طرف شرق مي گشت، تا وارد ولایت غور شود. غور یکي از منزوي ترین و فقیرترین ولایات افغانستان بود. بن لادن یک دره در غور را بسیار خوش داشت. او از آنجا به کابل برمي گشت و باز به جلال آباد رفته از آنجا به پکتیا و بعد به قندهار بر مي گشت. امریکایي ها خواستند تا نقشه سفر او را با جزئیات ترسیم نمایند. دفتر "ریچاردکلارک" حتا مي کوشید، تا یک فارمول ریاضي براي حرکت بن لادن پیدا کند، تا با استفاده از آن بتواند وقتي که بن لادن در یک نقطه دیده مي شد، محل حضور او در 24 ساعت بعد را پیشبیني نماید، زیرا با گذشت زمان حتا آن هایي که در باره امنیت خود بسیار دقت مي نمایند در اثر غفلت و یا به حسب عادت مسیر قبلي خود را مي پیمایند.

سي.آي.اي بر سر این مفکوره کار مي کرد که چطور بن لادن را از مناطق پرنفوس کابل، قندهار و جلال آباد دور نگهدارد. در سال 1999 امکان آن وجود داشت که یک نیروي نظامي همکار با سي.آي.اي بن لادن را طي یک عملیات در مناطق روستایي دستگیر نماید.

اما بن لادن در سال 2000 به سفر هاي كمتري به شمال افغانستان پرداخت. سي.آي.اي اطلاع به دست آورد كه بن لادن از فعاليت راه زنان در مسير راه هاي شمال، كه در آن جا نفوذ طالبان ضعيف بود، احساس خطر مي نمود. او ديگر در سرحدات ازبيكستان بيانيه اي ايراد نكرد.

سي.آي.اي در باره نحوه حركت كاروان بن لادن معلومات جمع آوري مي كرد. كاروان او مركب از چندين ليندكروزر بود كه با 20 تا 100 تن از محافظين عرب همراهي مي شد. مامورين مركز مبارزه با تروريزم سي.آي.اي هر روز در باره طرح پلان اختطاف بن لادن در مسير راه به گفتگو مي پرداختند.

بعد از ناپديد شدن واحد كوماندويي پاكستان، سه گروه مسلح وجود داشت كه مي توانست به دستگيري بن لادن اقدام نمايد. آنها عبارت بودند از كوماندوهاي كشور ازبكستان، نيروهاي مسعود و اجنت هاي قبايلي كه در نزديكي قندهار فعال بودند. يک مشكل عمده تكتيكي در اين راه وجود داشت. نيروهايي كه سي.آي.اي از آن توقع حمله بر بن لادن را داشت در شمال قرار داشتند در حاليكه بن لادن اكثراً در جنوب بود. سي.آي.اي در پي آن بود، تا براي اين مشكل يک راه حل بيابد.

"ويليم كوهن" وزير دفاع امريكا كمي قبل از بمب گذاري ها در شرق افريقا جنرال "هگ شلتن" را به حيث لوي درستيز قواي مسلح امريكا مقرر نمود. بن لادن در تابستان سال 1998 در محراق توجه مسؤولين امنيتي امريكا قرار گرفت. وزير دفاع امريكا "شلتن" را يک همكار خوب در اين قضيه تصور مي كرد. شلتن در ويتنام فرمانده يک دسته از نيروهاي ويژه امريكا بود بعداً به حيث فرمانده يک نيروي كوماندويي و سپس به حيث قوماندان عمومي نيروهاي خاص امريكا ايفاي وظيفه نموده بود. بر خلاف جنرال هاي ديگر واشنگتن او در تكتيک جنگ هاي نا منظم، جنگ هاي ضد گوريلايي و استفاده از واحد هاي ضربتي كوچک در جهان سوم تجربه عملي داشت.

"شلتن" بحيث يک رهبر نظامي مي خواست با مشوره و توافق نظر عمل نمايد. همكاران ملكي شلتن او را به نظر يک جنرال نمايشي نمي ديدند. شجاعت او در ميدان جنگ و تجارب نظامي او، شلتن را به حيث يک چهره با اعتبار در آورده بود كه از بسياري از جنرال های واشنگتن كه اهل سياست در لباس نظامي بودند، تفاوت داشت.

قصرسفيد در تابستان سال 1999 از وزارت دفاع خواست تا پلان عمليات نظامي را براي دستگيري بن لادن ترتيب نمايد. شلتن و دستياران او كه براي "سندي برگر" موضوع را تشريح مي كردند، گفتند عملياتي كه در آن افراد نظامي امريكا بايد در افغانستان پياده شوند، به هزاران عسكر، كشتي طياره بردار، هليكوپتر و و طيارات تانكري براي سوخت گيري مجدد نياز داشت. شلتن گفت: "با كار گيري از آن همه امكانات موفقيت در چنين عمليات ناچيز خواهد بود." امريكا پايگاه مطمئن نظامي در منطقه نداشت، تا از آن عمليات راه اندازي شود. شلتن به "برگر" گفت كه پاكستان دراين كاركمک نخواهد كرد و تاجيكستان و ازبكستان در كنار امريكا قرار ندارند. بدون اطلاعات بهتر از آنچه سي.آي.اي در اختيار داشت، چنين يک عمليات به شكست مي انجاميد.

شلتن، "كوهن" و مشاورين ارشد آن ها به گزارش هاي روزانه سي.آي.اي از افغانستان دسترسي داشتند. با وجود افزايش در تعداد اجنت هاي آن سازمان، اطلاعات بدست آمده كافي نبود، تا بر اساس آن نيروی نظامي به افغانستان ارسال شود.

اجنت هاي سي.آي.اي نمي توانستند به تعقيب روزانه بن لادن بپردازند. يک مامور ملكي وزارت دفاع كه به راپور هاي سي.آي.اي دسترسي داشت مي گفت، در گزارش ها اكثراً مي آمد كه يک نفر كه برادرش در تشكيلات نظامي طالبان كار مي كرد، گفت كه به پسر كاكايش گفته شده بود كه براي مهماني براي "شيخ بن لادن" آمادگي بگيرد.

اين كه در صورت راه اندازي عمليات توسط نيروهاي ويژه امريكا طالبان از خود چه عكس العمل نشان مي دادند، معلوم نبود. در هر پلان گذاري بايد فرض مي شد، كه طالبان در برابر اقدامات امريكا عكس العمل خصمانه نشان مي دادند. به همين دليل راه اندازي عمليات در يک منطقه شهري بسيار خطرناک بود. تلاش هاي مخفي سي.آي.اي براي كشانيدن بن لادن به خارج از كابل، قندهار و جلال آباد و حمله بر او در مناطق كم نفوس از نگاه نظري مطلوب بود، اما در مورد جنبه هاي عملي آن كار نشده بود. بدين ترتيب وزارت دفاع امريكا در باره راه اندازي عمليات نظامي مستقل در نزديكي هاي مرز با پاكستان مشكلات تكتيكي و سياسي زيادي را در مقابل خود مي ديد.

"كلنتن"، "برگر" در قصر سفيد و "پكرنگ" در وزارت خارجه فكر مي كردند كه جنرال شلتن در مورد مسائل لوژستيكي و محافظت از عساكر امريكايي بيش از حد احتياط مي كرد. پكرنگ نمايش ا سلايد در مورد راه اندازي عمليات نظامي توسط شلتن را مطابق با موضعگيري هاي عادي نظامي ها ارزيابي مي كرد كه همواره خواهان افراد و امكانات زياد مي باشند. از سوي ديگر، نظامي ها فكر مي كردند كه شوراي امنيت ملي با استفاده از آن ها مي خواهد همه مشكلات را حل نمايد.

کلنتن بعد از يک جلسه کابينه از شلتن خواستار راه اندازي يک حمله نمايشي گرديد. او به شلتن گفت اگر کوماندوهاي امريکا در وسط يک کمپ القاعده از هليکوپتر پياده شوند، افراد آن سازمان به وحشت خواهند افتاد. چنين چيزي نشان خواهد داد که نيروهاي امريکايي از آن ها ترسي ندارند. راه اندازي چنين عمليات سبب خواهد شد تا بسياري از پلان هاي عملياتي آن ها مختل شود . اما وقتي که شلتن با دستياران خود برگشت تا رئيس جمهور را در جريان امکان راه اندازي چنين عملياتي قرار دهد، او بار ديگر خواهان به کارگيري تعداد زياد نيرو شد و اعلان نمود که شانس موفقيت در چنين عمليات ناچيز خواهد بود.

شلتن فشار وارده از جانب ريچاردکلارک را بر شانه هاي خود احساس مي کرد. کلارک خواهان آن بود تا وزارت دفاع طرح عمليات کوچک و مخفي اي را براي حمله بر بن لادن را بريزد. شلتن فکر مي کرد که ريچاردکلارک به حيث مسؤول بخش مبارزه با تروريزم در قصرسفيد مانند يک سگ خشمگين عمل مي کرد. اما شلتن قبول داشت که به چنين اشخاص در دولت ضرورت بود. دولت به اشخاصی ضرورت داشت که در برابر تقاضاهاي شان جواب نه را نپذيرند. شلتن مي گفت که مامورين ملکي قصرسفيد نظرياتي داشتند که از نگاه نظامي قابل عمل نبود. آن ها مطلبي را در يک ناول مي خواندند ولي فاصله و زمان مورد نياز براي انجام کار را از ياد مي بردند.

دکترين نيروهاي ويژه اندازه قوه مورد نياز براي راه اندازي حمله را به کيفيت اطلاعات مرتبط مي داند. به هر اندازه اطلاعات غير يقيني باشد، به تعداد بيشتر نيرو نياز است.. تعيين اندازه قوه مورد نياز بيشتر يک هنر است، تا محاسبه علمي، اما از تجارب عملي روز مره در آن استفاده مي شود.

اگر يک واحد کوماندويي "دلتا" افراد تجسسي خود را در محل ميداشت و آن ها اطلاعات را از طريق وسايل مخابراتي مصئون ارسال مي نمودند، وقت راه اندازي عمليات دقيقاً تعيين شده مي توانست. در اين صورت از نيروي نسبتاً کوچک نظامي کار گرفته مي شد.

اگر اطلاعات در باره هدف توسط غير امريکايي هايي ارسال ميشد که در باره دقت شان در جمع آوري اطلاعات و وفاداري آن ها جاي شک وجود ميداشت، و اگر پس از ارسال اطلاع امکان تغيير وضعيت وجود مي داشت، قوماندان عمليات به خاطر مقابله با خطرات احتمالي بايد از نيروي نسبتاً بزرگ کار مي گرفت. اطلاعات در باره بن لادن از نوع دوم بود. شلتن مي گويد، قانع ساختن افراد غير نظامي در اداره کلنتن در مورد اين مسائل براي او بسيار مشکل بود.

هر حمله بر افغانستان بايد از بحر با استفاده از فضاي ايران و يا پاکستان صورت مي گرفت. امريکا در نزديکي هاي افغانستان پايگاهي نداشت، که هليکوپتر هاي آن کشور بتوانند از آن بدون سوخت گيري به افغانستان رفته و برگردند. هليکوپتر هاي قواي ويژه امريکا و بعضي از طيارات ترانسپورتي (سي-130) طوري تجهيز شده بودند که از ديد رادار پاکستان و ايران مخفي مي ماندند، ولي کشتي هايي که از آن ها اين طيارات پرواز مي کردند بايد در بحر مي ماندند و نمي شد آن ها را مخفي کرد. پاکستان و ايران کشتي هايي را که در آب هاي بين المللي در نزديک سواحل شان قرار مي داشتند، به دقت زير نظر داشتند. تنها تحت البحري مي توانست از ديد آن ها پنهان بماند. وزارت دفاع تحت البحري هاي مجهز با راکت هاي کروز را در نزديکي سواحل پاکستان به صورت مخفي جابجا کرده بود، تا در صورت امر رئيس جمهور براي راه اندازي حملات راکتي مجدد، آماده گي قبلي وجود داشته باشد. وزارت دفاع امريکا بر اين باور بود که پاکستان شبکه هاي اطلاعاتي در عمان و خليج فارس داشت که رفت و آمد قوت هاي بحري امريکا را زير نظر داشتند. شلتن به اين باور بود که اگر پاکستان از حمله امريکا عليه بن لادن اطلاع يابد، موضوع را به طالبان خواهد گفت و آن ها بن لادن را خبر خواهند کرد، تا از ساحه خارج شود و يا براي کمين زدن نيروي هاي امريکايي آماده گي بگيرد. حوادث ناگوار قبلي در خاطره شلتن هنوز تازه بود. در سال 1980 عمليات نيروهاي ويژه امريکا براي نجات گروگان های آن کشور در تهران به ناکامي انجاميده بود. فاجعه 1993 در "مگديشو- سوماليا" و تلفاتي که نيروهاي ويژه شوروي در دهه 80 در افغانستان متحمل شدند، او را آزار مي داد .

شلتن از عمليات ناکام 1980 در ايران که به نام عمليات صحرا-1 ياد مي شد، در صحبت هاي قصرسفيد خود از آن زياد نا م مى برد. اين مثال تاثير خود را گذاشت. آن عمليات ناکام سبب شد، تا "جيمي کارتر" در انتخابات ناکام شود. در گذشته سي.آي.اي نيروهاي مخفي زميني، بحري، و هوايي خود را داشت که با مسائلي چون حمله عليه بن لادن از آن کار گرفته مي شد. در گذشته سي.آي.اي يک جنگ کوچک را در "گواتيمالا"، يک تهاجم نا فرجام را در خليج خوک هاي کوبا و يک جنگ مخفي هوايي را در "لاوس" به راه انداخته بود. فرقه فعاليت هاي خاص سي.آي.اي تعدادي از نيروهاي رزمي خود را حفظ کرده بود، اما تعداد افراد آن نسبت به گذشته بسيار اندک بود. ساحه فعاليت اين نيرو را جمع آوري اطلاعات، راه اندازي عمليات مخفي در همکاري با قوت هاي مليشياي محلي و حملات نظامي کوچک تشکيل مي داد. بعضي از مامورين دولت امريکا به اين عقيده بودند که چون اين واحد رزمي از خود طياره و وسايل پشتيباني نداشت، نمي توانست بدون کمک وزارت دفاع امريکا به عمليات عليه بن لادن دست بزند، اما اين که سي.آي.اي هيچگاه استفاده از اين قوت ها را در جنگ عليه بن لادن مطرح نکرد، باعث نارضايتي برخي از مشاورين کلنتن گرديده بود.

مامورين وزارت دفاع و سي.آي.اي عقيده داشتند که کلنتن به صفت قوماندان اعلاي قواي مسلح امريکا نه توانسته بود در باره مسائل تکتيکي که چطور مي توان بن لادن و همکاران نزديک او را کشت و يا دستگير نمود، تصميم اتخاذ نمايد. آن ها بر موضوع اتفاق نظر داشتند که در مورد بن لادن انتخاب هاي خوبي درمقابل امريکا وجود نداشت.

قصرسفيد پلان هايي را در مقابل وزارت دفاع و سي.آي.اي قرار مي داد که در آن به مسائل سياسي مختلف در عين زمان توجه مي شد. مثلاً قصر سفيد واضح نمي ساخت که سياست کشتن بن لادن با فير راکت را در پيش گيرد و يا عمليات براي دستگيري او را. ريچاردکلارک و رفقاي او در اداره مبارزه برضد تروريزم قصرسفيد تلاش مي کردند، تا با مبادله اطلاعات بين ارگان هاي مختلف امنيتي فرصتي پديدار شود، تا از آن براي ضربه زدن بر القاعده استفاده کنند. کلنتن در اين مورد نيز موضع آشکار نمي گرفت. مثلاً، او در حاشيه گزارشات شوراي امنيت ملي مي نوشت، "به کار بيشتري نياز است"، اما بر تدوين يک پلان نهايي و تصميم براي وارد نمودن ضربه تأکيد نمي ورزيد.

به همين خاطر بود که دفتر مبارزه با تروريزم قصر سفيد بالاي هر دو پلان کشتن بن لادن توسط حمله راکتي و دستگيري او با را اندازي حملات توسط نيروي هاي مسلح همکار با امريکا همزمان کار مي کرد. ولي قصر سفيد در مورد هيچ کدام از دو پلان کار هاي خود را با وزارت دفاع، آن طوري که لازم بود، هم آهنگ نمي نمود.

بانظر داشت طرح مسأله عدم راي اعتماد عليه کلنتن در کانگره، مشکلات در انتخاب نوعيت عمليات و دو دستگي در کابينه، رئيس جمهور بايد انگيزه شخصي فوق العاده قوي مي داشت، تا حکم عمليات عليه القاعده را صادر نمايد. تيم مبارزه با تروريزم در قصرسفيد فکر مي کرد در مقابله با بن لادن نسبت به دو ارگان ديگر در دولت امريکا راه تهاجمي تري را در پيش گرفته و از هر وسيله استفاده مي کرد، تا بر مقاومت بعضي از عناصر سي.آي.اي و بيروکراسي وزارت دفاع غلبه حاصل نمايد. در حاليکه سي.آي.اي و وزارت دفاع اتهام وارد مي کردند که قصرسفيد تمرکز فکري لازم را نداشت و کارهايش منظم و حسابي نبود.

مسائل سياسي سبب ايجاد بدبيني ها در ميان ارگان هاي امنيتي در امريکا شده بود. يک عده در قصرسفيد فکر مي کردند که خودداري جنرال شلتن از راه اندازي عمليات نظامي عليه تروريست ها دلايل سياسي داشت. به عقيده آنها، شلتن و جنرال هاي ديگر نمي خواستند به خاطر رئيس جمهوري که بسيار ضعيف شده و آن ها به او باور نداشتند، دست به کار هاي پرمخاطره بزنند.

کلنتن مسؤوليت هاي خود در برابر عساکر و فاميل هاي شان را جدي مي گرفت در حاليکه برخي مردم مسؤوليت کشته شده گان در يک عمليات نافرجام را به درستي درک نمي کردند.

تمام ارگان هايي که با مسئله بن لادن سر و کار داشتند بار بار به يک موضوع بر مي گشتند و آن عبارت بود از موضع گيري در برابر طالبان. تا سال 2000 هنوز يک تعداد معدود از تحليلگران امور استخباراتي در وزارت خارجه امريکا وجود داشتند که خويشتن داري و حوصله مندي را در رابطه با طالبان توصيه مي کردند. اما اکثريت اعضاي کابينه کلنتن به اين باور رسيده بودند که "ملاعمر" در کمپ القاعده قرار گرفته بود. کلنتن عليه طالبان تعذيرات اقتصادي وضع نمود، اما راه را براي مذاکره با آن ها باز گذاشته اعلان نمود که در جنگ افغانستان بي طرف است. او در برابر تقاضاي درخواست کمک به مسعود مقاومت مي نمود. چنين يک پاليسي متضاد بحث هاي داخلي در مورد معقوليت راه اندازي حملات راکتي را بر مي انگيخت. کلارک به برگر گفت: "اگر کلنتن طالبان را علناً دشمن مي خواند، امريکا در حملات راکتي خود آزادي عمل بيشتري مي داشت." در آن صورت کلنتن مکلف نمي بود به خاطر صدور اجازه حمله از پاليسي "تاييد صحت اطلاع توسط دو منبع مستقل"، پيروي نمايد. هم چنين کلنتن مي توانست از سياست بمباردمان هاي وقفه يي بر اساس اطلاعات بدست آمده کار گرفته و از حملات عليه القاعده و طالبان به صورت علني دفاع نمايد. توقف بمباردمان ها مي توانست به تسليمي بن لادن و همکاران نزديک او براي کشانيدن آن ها به محاکمه مشروط گردد. اگر طالبان از تسليمي او خود داري مي کردند، امريکا مي توانست با در اختيار داشتن اطلاعات دقيق در باره موقعيت بن لادن، "ظواهري" و "عاتف" به بمباردمان دست بزند. در يک مرحله مامورين مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي امکان حمله راکتي و يا بمباردمان تعمير ولايت قندهار را مورد بحث و مطالعه قرار دادند، زيرا "ملاعمر" گاه گاه در آنجا کار مي کرد و بن لادن در آنجا بعضي شب ها را سپري مي نمود. سي.آي.اي اطلاع به دست آورده بود که در زيرزميني تعمير ولايت قندهار 52 فير راکت ستنگر ذخيره شده بود. بمباردمان تعمير مذکور و يا حمله راکتي بر آن شايد منجر به کشته شدن "ملاعمر" و بن لادن و تخريب راکت هاي ذخيره شده در آن مي گرديد. جنرال شلتن مي گويد مفکوره حمله بر تاسيسات طالبان يک زماني به حدي پيشرفت که از او خواسته شد، تا در باره محل زنده گي و کار رهبران طالبان معلومات جمع آوري نمايد، تا در صورت تصميم حمله بر تاسيسات طالبان آماده گي قبلي وجود داشته باشد. "سندي برگر" اين پيشنهاد را به خاطري رد کرد که منجر به وسيع شدن دامنه جنگ مي گرديد. حمله راکتي بر پايگاه بن لادن در خوست در اگست 1998 براي اداره کلنتن در داخل و خارج امريکا نتايج سياسي ناخوش آيند در پي داشت. حمله راکتي دوام دار بر يک کشور فقير بدون در

دست داشتن اطلاعات دقيق و در پي داشتن تلفات حتمي ملكي سبب مي شد، تا شهرت بن لادن بالا برود، تعداد داوطلبان او افزايش يابد و امريكا از طرف جامعه جهاني محكوم شود.

"پكرنک" با سندي برگر موافق بود. امريكا در منطقه نيرو داشت واگر اطلاعات دقيق در باره موقعيت بن لادن به دست مي آمد حمله صورت گرفته مي توانست. اما امريكا در حاليكه اطلاعات درستي در باره موقعيت بن لادن در دست نداشت، آماده نبود به فير راكت كروز و بمباردمان از طريق هوا به شكل دوام دار دست بزند. شصت و هفت امريكايي در حملات تروريستي كشته شده بودند، به عقيده برگر اين تلفات دلايل سياسي كافي براي آغاز جنگ با افغانستان فراهم كرده نمي توانست.

از نگاه عملي، برای امريكا آسان تر بود اگر مسعود و يا متحدين او كار بن لادن را يک طرفه مي كردند. آيا مسعود در صورتي دستيابي به فرصت حاضر بود به چنين چيزي دست بزند؟قصرسفيد و سي.آي.اي انگيزه مسعود در مخالفت با بن لادن را به بررسي مي گرفتند. ماموريني كه با مسعود در پنجشير ملاقات نمودند و هم آن هايي كه او را از قبل مي شناختند، مي دانستند كه مسعود يک مسلمان باتقوا است و يک رهبر مسلمان به سطح جهاني به شمار مي آمد.

اگر او با سي.آي.اي معامله می نمود و بن لادن را مي كشت و يا بدتر از آن، او را دستگير می نمود و به امريكايي ها تحويل مي داد، براي اين كار خود بهاي سنگيني را در رابطه با جهان اسلام مي پرداخت. ممكن مسعود مي توانست قتل بن لادن را زير نام اينكه در جنگ كشته شده، توجيه كند، اما دستگيري يک شيخ مسلمان و تحويل دادن او به امريكا تا به شكل توهين آميزي به محاكمه كشانيده شود، برايش اين يک عمل قابل توجيه نبود. چنين چيزي به شهرت مسعود به حيث يک رهبر افسانوي و مستقل گوريلايي لطمه شديد وارد مي نمود.

پس انگيزه او براي قبول چنين خطري چه بوده مي توانست؟ سي.آي.اي نمي توانست وعده كمک نظامي و سياسي امريكا را براي او در مقابله با طالبان بدهد. "گيري شرون" وعده ای در پينتاگون نظر مناسب در باره همكاري مخفي نظامي امريكا با مسعود نداشتند. شرون مي گفت: "جبهه متحد مشكلات خود را داشت و اگر امريكا آماده همكاري نظامي با آن ها مي شد، بايد مسؤوليت اعمال آن ها را نيز به عهده مي گرفت." مسعود كسي نبود كه گيري شرون خواهان اشتراک مساعي نظامي با او بوده باشد.

در باره اين موضوع كه كدام بخش سي.آي.اي به سفر ديگر به شمال افغانستان بپردازد، اختلاف نظر وجود داشت. آيا كار با مسعود مربوط به مديريت مبارزه با تروريزم مي شد و يا بخش افغانستان در شرق نزديک؟ براي حل موضوع راه حل ميانه پيدا شد. يک سفر را بايد مامورين مديريت مبارزه با تروريزم تحت نام شفري "جابريگر" انجام مي دادند در سفر بعدي مامورين بخش شرق نزديک زير نام شفري "نالت". "كوفربليک" با يک تيم از مركز تعقيب بن لادن در تابستان سال 2000 به تاجكستان پرواز نمود. در دوشنبه افراد مسعود او را در يک موتر بنز با خود گرفتند. اين موتر از "داكتر نجيب" رئيس جمهور رژيم كمونيستي بود كه با ورود طالبان به كابل كشته شد. آن ها تيم امريكايي را به يک خانه مربوط به سازمان مسعود در دو شنبه بردند. مسعود در آنجا از طريق ترجمان و با استفاده از نقشه وضعيت خطوط جبهات جنگ با طالبان را تشريح نمود. زماني كه مسعود با امريكايي ها صحبت مي كرد، از خطراتي كه طالبان به جهان اسلام و امريكا ايجاد كرده بودند سخن مي گفت. همچنين در باره رنج و مصيبتي كه مردم افغانستان تحت اداره طالبان متحمل مي شدند، صحبت مي نمود.

بليک مي خواست تا رابطه دو طرف را تحكيم به بخشد و تلاش هاي مشترک براي جمع آوري اطلات را تقويت نمايد. او از مسعود خواست كه اگر او كدام اسير عرب داشته باشد، مي خواهد از او بازجويي صورت بگيرد. مسعود گفت او چند تن عرب در اختيار دارد، ولي هيچ كدام شان اطلاعات مفيد در اختيار نداشتند. مسعود وقتي كه با غند 55 بن لادن مي جنگيد در گرفتن اسير از آن با مشكل مواجه بود. وقتي كه نيروهاي مسعود افراد اين غند را محاصره مي كردند، آن ها باهم در يک حلقه جمع شده و با انفجار بم هاي دستي به خود كشي دست مي زدند. مسعود در باره مسائل خاصي كه مقاومت به آن مواجه بود وارد جزئيات گرديد. او در باره مشكلات خريداري سلاح از روسيه و ضرورت او به سلاح هايي كه سبب تغيير وضعيت در ميدان جنگ شود، صحبت نمود.

مسعود به طرف امريكايي گفت كه اگر امريكا بخواهد طالبان را مجازات نمايد وقت براي آن كار مناسب است. طالبان از نگاه سياسي در حال ضعيف شدن بودند، اما نيروهاي مسعود براي بقاي خود دست وپا مي زدند. تيم امريكايي به "لينگلي" گزارش داد كه مسعود خود را رهبر يگانه نيرويي مي خواند كه در برابر طالبان مقاومت مي كند و از امريكا خواهان كمک مي باشد. تيم سي.آي.اي به مسعود گفت كه آن ها درجلسات با ارگان هاي امنيتي ديگر از خواست او دفاع مي كنند. آن ها خواستند به مسعود تفهيم كنند كه او موفق شده براي حرف هاي خود در امريكا شنونده پيدا كند و قضيه او در اجنداي بحث هاي مقامات امريكايي قرار گرفته است. افراد مسعود مي دانستند كه براي سي.آي.اي مشكل خواهد بود، تا به اين وعده خود وفا كند. تماس با سي.آي.اي مفيد بود، اما نقش سي.آي.اي در تغيير سياست امريكا در مورد افغانستان بسيار محدود بود. "داكتر عبدالله" كه به حيث مشاور امور خارجي مسعود ايفاي وظيفه مي كرد، گفت كارها در حال بهتر شدن بود، اما تغييرات بسيار بطي بود. او گفت

که حتا با همکاري سي.آي.اي توقع تغييرات بزرگ در سياست امريکا برده نمي شد. او علاوه کرد، تنها وقايع دراماتيک مي توانست سبب تغييرات مطلوب در سياست امريکا نسبت به افغانستان گردد .

فصل بيست و هشتم

"آيا پاليسي يي وجود دارد؟"

پرويز مشرف تلاش داشت تا خود را به صفت يک رهبر عصري و حتا مترقي نظامي جا بزند. او خود را "رئيس اجرايي پاکستان" خوانده با لباس غربي در انظار عامه ظاهر مي گرديد.

او يک "لابيست" بنام "لني ديوس" را استخدام کرد، تا قصر سفيد را در باره نظريات "مترقي" خود مطمئن سازد. "لني" در دوران طرح رأي عدم اعتماد عليه کلنتن در کانگره به حيث سخنگوي رئيس جمهور امريکا ايفاي وظيفه مي کرد. اما مشرف بايد در اسلام آباد در ميان شوراي نظامي خود نظم جديد را پياده مي کرد و در اينجا نمي توانست از خدمات يک "لابيست" استفاده نمايد.

مشرف مرهون احسان يک جنرال بنام محمود احمد بود که او را در رسيدنش به قدرت کمک نمود. محمود قوماندان حمله به کارگيل بود که گزارشات جنگ را مستقيماً به مشرف مي داد و در دوران کودتا عليه نواز شريف قوماندهی قول اردوي نمبر (10) مستقر در راولپندي را به عهده داشت، که مسؤول تأمين امنيت اسلام آباد بود. در آن شام پر ماجراي اکتوبر که مشرف در طياره برفراز کراچي در حال بي سرنوشتي قرار داشت، يک غند ارتش پاکستان به دستور محمود به اسلام آباد فرستاده شد، تا نواز شريف را دستگير نموده و حکومت را براي ارتشيان به دست بياورد. او بعداً سلسله مراتب را مراعات نمود، خود را کنار کشيد و راه را براي فرمانروايي مشرف هموار نمود. اهل خبره در پاکستان مي دانستند که مشرف به خاطر همکاري محمود توانست به قدرت برسد و در هفته اول انتقال قدرت منتظر بودند که چگونه مشرف او را براي اين خدمتش پاداش خواهد داد. انتظار آنها طول نکشيد. مشرف اعلان کرد که محمود را به حيث رئيس استخبارات نظامي پاکستان "آي.اس.آي" مقرر نموده است. محمود بايد بدنظمي هايي را که توسط خواجه ضياءالدين ايجاد شده بود از ميان مي برد. ضياء الدين در خانه اش در لاهور تحت نظارت نيروهاي امنيتي قرار داشت.

با سقوط خواجه ضياءالدين از قدرت بخش جنوبي آسيا در سي.آي.اي يک متحد خود را از دست داد. گرچه او هوشياري لازم را نداشت و سلط اش بر آي.اس.آي محدود بود، اما روحيه همکاري با سي آي اي را داشت و هميشه حاضر به ملاقات با مامورين آن سازمان بود. اکنون سي.آي.اي بايد رابطه جديد با محمود احمد برقرار مي نمود. اگر استخبارات پاکستان به قبول آجنداي سي.آي.اي در مبارزه عليه بن لادن تشويق مي شد، اين کار آسان ترين و سريع ترين راه را براي اخلال فعاليت هاي القاعده در افغانستان و کشتن و يا دستگيرنمودن بن لادن فراهم مي نمود.

سي.آي.اي در باره زنده گينامه محمود به تحقيق آغاز کرد تا راهي را براي نزديک شدن به او جستجو کند. محمود يک افسر توپخانه بود. در اوايل دوره کار نظامي با پرويز مشرف در يک واحد نظامي کار مي کرد. مامورين سي.آي.اي دريافتند که وقتي محمود در اکادمي نظامي پاکستان درس مي خواند رساله فراغت خود را در باره جنگ گيتزبرگ نوشت. (گيتزبرگ در ايالت ورجينيا در غرب واشنگتن دي سي پايتخت امريکا موقعيت دارد).

رئيس ستيشن سي.آي.اي در اسلام آباد طي ملاقاتي با محمود از او دعوت نمود تا به خاطر ملاقات با همتاهاي امريکايي اش (به شمول جورج تينت رئيس سي.آي.اي) به امريکا سفر نمايد. سي.آي.اي به محمود وعده داد که براي او سفري به گيتزبرگ ترتيب دهد. اين سفر فرصتي بود براي مامورين استخباراتي هردو طرف تا يکديگر خود را بهتر درک کنند.

سفارت امريکا در اسلام آباد نيز آشنايي مختصري با محمود احمد داشت. ارتش پاکستان ملاقات هاي رسمي سفير و رئيس ستيشن سي.آي.اي با قوماندانان قول اردوهاي پاکستان را ممنوع ساخته بود، اما امريکايي ها با محمود تماس هايي داشتند. محمود به حيث قوماندان قول اردوي (10) گاه گاه به ديدن هيأت هاي عالي رتبه خارجي به ميدان هوايي اسلام آباد مي رفت و در بعضي دعوت هاي ديپلوماتيک در اسلام آباد شرکت مي ورزيد. او شخصي بود با مشخصات يک جنرال پاکستاني. او يونيفورم شبيه جنرال هاي انگليس مي پوشيد، سر و وضع بسيار مرتب داشت و يک شخص با دسپلين و درست کار بود. او بروت هايي به شيوه دوران استعمار داشت و طرح حمله بر کارگيل از سوي او، نشان ميداد که نسبت به هند احساس دشمني شديد داشت .

محمود احساس ملي شديد داشت، با آنهم ظاهراً چنين معلوم مي شد که پابندي مذهبي فوق العاده يی ندارد. او با امريکايي ها در باره ضرورت آوردن نظم و مراعات سلسله مراتب در آي.اس.آي بی پرده حرف مي زد.

اين صحبت هاي شخصي وي شايد انتقادي بود از نحوه کار ضياءالدين که آي.اس.آي را به خاطر حفظ نواز شريف در قدرت به کار گرفته آن سازمان را به طرف سياست کشانيده بود. اين صحبت ها مي توانست اشاره اي باشد بر تلاش براي تحت کنترول در آوردن آي.اس.آي و مهارکردن عناصر خودسر در آن.

در شوراي امنيت ملي امريکا به سراين موضوع که در برابر گروپ مشرف چه نوع موقفي اتخاذ شود، اختلاف وجود داشت. آن ها در اين مورد که کلنتن در اوايل سال 2000 به پاکستان سفر کند يا خير، به بحث مي پرداختند. کلنتن تصميم داشت تا در ماه مارچ به هند سفر نمايد. مامورين امنيتي امريکا مي گفتند که توقف کلنتن در پاکستان از نگاه امنيتي پرمخاطره است. آن ها نمي توانستند بر استخبارات پاکستان اعتماد نمايند، تاکه جزئيات اين سفر را مخفي نگهدارد. در پاکستان گروه ها منظم، مجهز و با انگيزه اي وجود داشت که مي توانستند عليه رئيس جمهور امريکا دست به حمله بزنند. القاعده و يا طالب ها ممکن بودراکت هاي ستنگر را از قندهار انتقال داده بر طياره کلنتن فير مي کردند. حکومت مشرف از فعاليت "لابيست" هاي هندي که تلاش داشتند از سفر کلنتن به پاکستان جلوگيري کنند، خبر داشت. به همين خاطر بود که بر قصر سفيد فشار مي آورد، تا سفر به اسلام آباد حتماً صورت بگيرد. لني در کانگره براي عملي شدن سفر کلنتن به اسلام آباد فعاليت مي کردو حکومت پاکستان اشاراتي در مورد همکاري در مبارزه با تروريزم مي نمود. محمود در تحويل دادن دو نفر عرب متهم به فعاليت هاي تروريستي با امريکا همکاري کرد. يکي از اين افراد پاسپورت امريکايي داشت. مشرف وعده کرد سفري به قندهار نموده و شخصاً از رهبر طالبان بخواهد، تا اسامه را به امريکايي ها تحويل دهد. اين وعده ها تلاشي براي مقابله با ديلوماسي هند بود و تغييري را دراستراتيژي جهادي پاکستان نشان نمي داد. ارتش پاکستان آموخته بود که با دستگيري افراد کوچک القاعده مي توانست نظر مساعد سي.آي.اي و اف.بي.آي را جلب نمايد بدون آنکه تغييري اساسي در سياست پاکستان نسبت به کشمير و افغانستان رونما گردد. اين تکتيک ها بار ديگر کار آيي خود را به اثبات رسانيد. کلنتن تصميم گرفت به سفر يک روزه به اسلام آباد بپردازد.

 تصميم کلنتن در سفر به اسلام آباد چند هدف را دنبال مي کرد: او مي خواست پاکستان را از خطرات مسابقه تسليحات اتمي مطلع ساخته و علاقه مندي امريکا به ثبات منطقوي را به نمايش بگذارد. به دلايل وجود مسايل حساسيت برانگيز، کلنتن نخواست پاکستان را در مورد مسايل تروريزم تحت فشار جدي قرار دهد. مشرف با درک ذهنيت امريکايي به گروه هاي کشميري ايکه با آي.اس.آي رابطه نزديک داشتند و رهبر يکي از آنها در سال 1998 يکجا با رهبر القاعده فتواي جهاد عليه امريکا را صادر نموده بود، قبل از اغاز سفر کلنتن به اسلام آباد مخفيانه اجازه داد، تا در سرتاسر پاکستان براي جلب داو طلبان فعاليت کنند.

در تاريخ سفر هاي رؤساي جمهور امريکا، سفر بل کلنتن به اسلام آباد يکي از سفرهاي بسيار عجيب بود. او اولين رئيس جمهور امريکا بود که پس از سفر 1964 ريچارد نکسن به پاکستان سفر مي نمود. نا ديده گرفتن مشوره استخبارات در مورد خودداري ازسفر به اسلام آباد از سوي کلنتن سبب شد تا استخبارات امريکا از ترتيبات خاص امنيتي کار بگيرد.

در ميدان هوايي بمبئي يک شخص هم چهره با کلنتن در ميان دو جت مشابه قدم گذاشت و به طياره وارد شد که با نشان رياست جمهوري امريکا مزين گرديده بود. کلنتن اصلي به صورت مخفيانه در طياره دومي که نشان نداشت نشست. مشاورين کلنتن قبلاً در اين طياره نشسته بودند. پرده هاي کلکين طياره فروکشيده شده بود. کلنتن گفت اگر پرده ها در طول سفر پايين باشد، او نمي تواند سفر کند. برايش گفته شد وقتي که طياره پرواز کرد پرده ها بالا کشيده خواهد شد. کلنتن در مورد خطر فير راکت هاي ستنگر تشويش نداشت. او کمي خوابيد، يک معما را حل نمود و متخصصين او را در جريان مسايل مربوط به پاکستان قرار دادند.

در ميدان هوايي اسلام آباد شخص مشابه به کلنتن اول وارد ترمينل شد، تا در صورت موجوديت حمله تروريستي به سوي او آتش صورت بگيرد. وقتي که وضع مصئون ارزيابي شد، کلنتن در يک موتر ضدگلوله سوار شده به ديدن مشرف به قصر رياست جمهوري در اسلام آباد رفت .

مردمي در کنار سرک وجود نداشت که از کلنتن استقبال کنند. مامورين امنيتي هدايت داده بودند که راه ها همه بسته شده و کسي در مسير راه وجود نداشته باشد. کلنتن پرسيد که چرا مردم به چشم نمي خورند؟ يک مامور وزارت خارجه پاکستان گفت مسؤولين امنيتي امريکا هدايت داده بودند که کسي در مسير راه وجود نداشته باشد. آنها شوخي کردند چگونه مي شد به کشوري رفت ولي زنده جاني را در آنجا نديد؟

يک مامور پاکستاني بعداً گفت اهل خبره پاکستان از اين موضوع احساس حقارت مي نمودند که کلنتن با مردم پاکستان مانند اسيران و با پاکستان به حيث زندان بزرگ برخورد نموده بود.

طي دو ساعت گفتگو کلنتن و مشرف با مشاورين خود همراهي مي شدند. آن ها براي چند دقيقه ملاقات خصوصی نيز داشتند. امريکايي ها نکته نظرات خود را به ترتيب اهميت آن ها به پاکستاني ها عرضه کردند که شامل مطالب ذيل مي شد: مسايل مربوط به انتشار اسلحه اتمي، مسايل اقتصادي، تروريزم و مسايل ديگر. مشاورين کلنتن مي گويند که آن ها در باره اينکه مشرف مدت زيادي در قدرت مي ماند شک داشتند و به همين خاطر نخواستند مطالبي را در مورد بن لادن در حضور مشاورين او مطرح کنند که وفاداري شان به مشرف مشکوک بود.

به قول سندي برگر در ملاقات خصوصی کلنتن به مشرف فشار زياد وارد نمود ، تا پاکستان از نفوذ خود بر طالبان براي تحويل دادن بن لادن کار بگيرد. يک مامور پاکستاني حاضر در مذاکرات گفت که کلنتن در باره دستيابي بن لادن به اسلحه کشتار جمعي ابراز نگراني نمود. مشرف وعده سپرد هرچه در توان دارد در اين زمينه به کار می گيرد.

کلنتن به طور زنده از طريق تلويزيون پاکستان به مردم آن کشور صحبت نمود. او طي اين صحبت مردم پاکستان را از خطر انزواي مزيد و مصرف پول بيشتر به خاطر جنگ به جاي تأمين ضرورت هاي اوليه مردم هوشدار داده علاوه کرد که در چنين جنگي هيچکس برنده نخواهد بود.

سي.آي.اي با استفاده از سفر کلنتن از محمود وعده سفر به امريکا را گرفت. رئيس آي.اس.آي در ماه اپريل به واشنگتن پرواز کرد. سي.آي.اي ترتيب سفر محمود را به گيتزبرگ ترتيب داد و يک معلم تاريخ از مدرسه نظامي امريکا در ايالت پنسلوانيا وظيفه راهنمايي او را در اين سفر به عهده داشت. گيري شرون و افسران ديگر سي.آي.اي در اين سفر محمود را همراهي مي کردند. اين سفر چندين ساعت را در بر گرفت و طي آن حوادث سال 1883 مورد بررسي قرار گرفت و نحوه قومانده و تکتيک هاي جنرال رابرت لي به بحث گرفته شد. محمود در حالي که بسيار خوش حال معلوم مي شد در باره تکتيک و امور ديگر مربوط به جنگ داخلي امريکا سوالاتي نمود .

مامورين سي.آي.اي توانسته بودند با او رابطه شخصي برقرار کنند و اين اولين قدم در راه جلب همکاري او يا استخدامش بود.

اما محدوديت هاي در برابر اين خوشبيني ها و جود داشت. مامورين مرکز بن لادن در مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي شک داشتند که جنرال پاکستاني در برابر طالبان به کار درستي دست بزند. هم چنين وقتي که محمود در مرکز سي.آي.اي و قصر سفيد صحبت مي کرد در مسايل مربوط به طالبان و القاعده طفره مي رفت. يک مامور امريکايي که با او ملاقات داشت مي گويد که محمود مي خواست به امريکايي ها در برابر پيچيده گي هاي آن بخش جهان معلومات دهد. مثلاً وقتي سوالي مطرح مي شد، او نقشه را کشيده و نشان مي داد که کوه ها چقدر بلند بوده و عمليات چگونه مشکل است.

چنين تجاربي از برخورد هاي خسته کن و تکراري افسران نظامي و استخباراتي پاکستان برخي را در اداره کلنتن به آن وا داشت تا از رئيس جمهور بخواهند تا به پاکستان اخطار ذيل را بدهد: "پاکستان بايد کمک هاي خود به طالبان را قطع نمايد. در غير آن در فهرست طرفداران تروريزم قرار داده خواهد شد." اما لوي درستيز امريکا هگ شلتن و عده اي ديگر در وزارت دفاع خويشتن داري در زمينه را توصيه مي کردند. شلتن مي گويد حتا در آن وقت او در باره اين موضوع مي انديشيد که آيا امريکا در معامله با پاکستان از روش نرم استفاده نموده است و يا اينکه موانع را پذيرفته تا تماس کاري خود را با آن کشور حفظ نمايد. قوماندان نيروهاي امريکا به اين فکر بود که شايد کليد ثبات افغانستان و آسياي ميانه در دست پاکستان بوده باشد. به نظر او امريکا بايد با پاکستان رابطه کاري خوب بر قرار مي نمود. تيم امنيت ملي کلنتن يک راه وسط را پيشنهاد نمود، بخش شرق ميانه سي.آي.اي و ستيشن آن سازمان در اسلام آباد بايد با محمود رابطه نزديک برقرار نما يد، تا او را به همکاري راضي نمايند، در عين زمان بخش هاي ديگر در دولت امريکا او را تحت فشار شديد قرار مي دادند.

اداره کلنتن به تاماس پکرنگ وظيفه داد، تا محمود را تهديد کند. او بايد خواست هاي اداره کلنتن را با محمود مطرح مي کرد. پکرنگ که سر تاس و جثه قوي داشت و چندين دهه در بخش هاي اطلاعات و وزارت خارجه تجربه کاري کسب کرده بود، وقتي که صحبت مي کرد به سوي مقابل خود را خم نموده و طرف مقابل را با جملات پيهم مورد خطاب قرار مي داد. پکرنگ روز 4 اپريل سال 2000 در دفتر کارش محمود را مخاطب قرار داده گفت: "طالبان تروريست هايي را پناه داده اند که در قتل امريکايي ها دست دارند، مردمي که چنين کاري را بکنند دشمن ما اند و با کساني که از آن ها پشتيباني مي کنند به صفت دشمن برخورد خواهد شد ".

پکرنگ از پاکستان خواست که نبايد خود را در چنين موقعيتي قرار دهد.

اما اخطار ها جدي نبود و فقط به خاطر ترسانيدن پاکستان به کار برده مي شد. سياست اعلان شده امريکا اين بود که اگر طالبان در خود تغيير وارد نمايند از آن ها تقدير نمايد و دولت امريکا به صورت علني ملاعمر را به حيث دشمن امريکا معرفي نکرده بود. اما پکرنگ به محمود اخطار داد که سياست واشنگتن درحال تغيير است. او گفت: "اگر طالبان به زودي در برابر بن لادن کاري نکنند، امريکا ممکن است ارسال کمک به احمدشاه مسعود را آغاز نمايد".

محمود پس از بازگشت به پاکستان به سرعت به قندهار رفت تا با ملاعمر ملاقات نماید. گزارشات مخفي پاکستان که بعداً در کابل به دست آمد اجنداي گفتگو ميان محمود و ملاعمر را افشاء مي کند. رئيس استخبارات پاکستان به ملاعمر خبر داد که وضعيت به سوي يک بحران به پيش مي رود. محمود لست در خواست هاي امريکا را با ملاعمر در ميان گذاشت: "هيچ چيز کمتر از اخراج بن لادن به کشوري که زمينه محاکمه او مساعد شده بتواند، مورد قبول امريکا نخواهد بود. اقدامات عليه بن لادن بايد به صورت فوري صورت بگيرد . در صورت خودداري طالبان از قبول درخواست امريکا، پاکستان بايد کمک هاي خود به طالبان را متوقف کند".

دلچسپ تر از همه اينکه محمود به ملاعمر گفت که شايد امريکايي ها حملات راکتي را عليه تاسيسات نظامي طالبان به راه انداخته ،اسامه و حتا شخص ملاعمر ممکن است هدف اين حملات قرار بگيرند. علاوه برآن روسيه و متحدين آن اجازه خواهد يافت تا به تعقيب تروريست ها به خاک افغانستان داخل شوند. در اين صورت وضعيت نظامي به نفع احمدشاه مسعود تغيير خواهد کرد.

همه اين حرف ها لافي بيش نبود. اداره کلنتن متمايل نبود که چنين تهديد ها را عملي کند. پکرنگ با استخبارات روسيه در مورد همکاري دوطرف در افغانستان صحبت هايي را آغاز کرده بود، اما اين صحبت در حدي نبود که محمود در باره آن با ملاعمر صحبت نموده بود. ريچاردکلارک و عده ديگر پيشنهاد حملات راکتي عليه اهداف طالبان را نموده بودند، اما اين پيشنهاد به مخالفت سندي برگر و تعدادي ديگر مواجه گرديد بود. امريکا به اين اميد طالبان را تهديد مي کرد که شايد آنها تحت فشار وادار به قبول در خواست هاي واشنگتن شوند.

محمود از ملاعمر خواست تا مسأله بن لادن را به سرعت حل کند و براي اين کار به امريکا يک پلان عملي بدهد. اين مسأله بر پاکستان اثر مي افگند، زيرا افراد اسامه به خاطر رسيدن به افغانستان از آن کشور مي گذشتند.به قول محمود رهبر طالبان گفت که خواهان اين است که از مشکل بن لادن خود را نجات دهد، اما نمي دانست که چگونه اين کار را انجام دهد.

براي امريکايي ها مشکل بود تا بدانند محمود در اين ملاقات تا چه حد بر رهبر طالبان فشار وارد نمود. آيا گفته هاي او به اين خاطر بود که نشان دهد کاري انجام مي دهد و يا اينکه او عقيده داشت که حل مسأله بن لادن به نفع پاکستان خواهدبود. امريکايي ها مي ديدند که ارتش پاکستان در بهار و تابستان سال 2000 از يک پاليسي دو پهلو در رابطه با افغانستان کار مي گرفت. محمود تهديد هاي امريکا را به طالبان انتقال مي داد، اما پاکستان به ارسال پول، مواد نفتي و مهمات نظامي به طالبان ادامه مي داد.

وقتي که مشرف در ماه مي با وزير خارجه طالبان در اسلام آباد ملاقات کرد او را به وضع تعذيرات اقتصادي تهديد نکرد و حتا خواهان تحويل دادن بن لادن نگرديد. مشرف گفت انديشه تشکيل يک محکمه اسلامي به خاطر محاکمه بن لادن را مجدداً مطرح خواهد کرد. اين پيشنهاد قبلاً از سوي اداره کلنتن رد گرديده بود. در عين زمان، جنگ در افغانستان ادامه يافت. در تابستان آن سال تعداد زيادي داوطلبان پاکستاني از سرحد عبور نمودند، تا عليه نيروهاي مسعود در پهلوي طالبان بجنگند.

در همين روزها بود که جنرال محمود با رفقاي خود از يک تحول اساسي در زنده گي خودش مطالبي به زبان آورد. محمود گفت که او مجدداً به صفت يک مسلمان تولد يافته است. اين گفته وي توجه حلقات ديپلوماتيک در اسلام آباد را به خود جلب کرد و سفارت امريکا نيز از موضوع مطلع گرديد. اما نه پاکستاني هايي که با محمود کار مي کردند و نه هم ديپلومات هاي امريکايي به طور يقيني مي دانستند که هدف از اين گفته چه بود .

محمود ريش نگذاشت و به تبليغ اسلام به صورت علني نپرداخت و نه به خانمش امر کرد که چادري بپوشد، اما اين واقعيت شخصي که در رأس استخبارات پاکستان قرار داشت؛ ادعاي تولد دوباره دراسلام را مي نمود، نشان مي داد که اين گفته بر سياست پاکستان در رابطه با جهان اثر مهم مي گذاشت. بعضي از همکاران محمود احساس مي کردند که او از نحوه برخورد پکرنگ آزرده خاطر شده بود. ديپلومات ها وجنرال هاي پاکستان مردمان مغرور ولي در عين حال زود رنج اند. يک مامور ارشد پاکستان گفت: "محمود از واشنگتن در حالي بر گشت که خود را تحقير شده احساس مي کرد. او توقع نداشت که از امريکايي ها چنان چيز هايي را بشنود. او اميد داشت که امريکايي ها به سخنان او گوش داده و با او برخورد دوستانه خواهند نمود".

به هردليلي که بود، محمود پس از بازگشت از واشنگتن از تماس دوامدار با مامورين سي.آي.اي خودداري مي کرد. رابطه کاري ميان سي.آي.اي و آي.اس.آي به سردي گراييد. در حاليکه مامورين سي.آي.اي مي توانستند با ضياءالدين هر هفته يک بار و يا زياد تر از آن ببينند، ملاقات با محمود کار آساني نبود.

مبادله روزانه اطلاعات تحريري ميان سي.آي.اي و آي.اس.آي ادامه داشت، اما رابطه ميان دو طرف در سطوح بالا به سردي گراييد. امکان احياي مجدد پروژه دستگيري بن لادن توسط کوماندوهاي پاکستان وجود نداشت. در تابستان آن سال مشرف طي بيانيه يي گفت که او پاليسي پاکستان در برابر افغانستان را مورد بررسي قرار داده و پاکستان مثل گذشته با افغانستان عمل خواهد کرد. محمود احمد ميدان جنگ گيتزبرگ را ديده بود، اکنون وقت آن رسيده بود که متوجه جنگ خود شود.

عربستان سعودي با پاکستان بر سر احراز مقام يک متحد "غير قابل اعتماد" امريکا در مسايل مبارزه با تروريزم رقابت مي کرد.افسران سي.آي.اي که در مرکز تعقيب بن لادن کار مي کردند خواهان موضعگيري قاطع امريکا در برابر عربستان سعودي بودند. سي.آي.اي از وزارت داخله و استخبارات سعودي چندين بار خواسته بود، تا به آن سازمان اجازه دهد از اعضاي دستگير شده القاعده تحقيق نمايد، اما دولت سعودي به اين کار موافقت ننموده بود. مامورين سي.آي.اي که در اين رابطه کار مي کردند، به اين نتيجه رسيده بودند که سعودي ها در اين مورد حاضر به همکاري نبودند. در باره انگيزه سعودي ها از عدم همکاري به طور يقيني چيزي نمي دانستند، اما چيزي را که آنها به طور يقين مي دانستند اين بود که خانواده شاهي سعودي از نگاه سياسي خود را مصئون احساس نمي کرد و از افشا شدن همکاري اش با امريکا بسيار نگراني داشت، زيرا افشاي همکاري دولت سعودي با امريکا بر سر مسايل تروريستي به نفع مخالفين اسلام گراي دولت سعودي تمام مي شد. در نظام امريکا حتي محرم ترين تحقيقات از تروريست ها در نهايت به مطبوعات راه مي يافت. اين موضوع ظاهراً يکي از دلايلي بود که سعودي ها نمي خواستند در چنين کار هايي دخيل شوند. بعضي از مامورين مرکز تعقيب بن لادن گمان مي کردند که شايد ميان دولت سعودي و بن لادن يک نوع تفاهم غير رسمي وجود داشت که او جنگ خود را به جاي سعودي متوجه امريکا نمايد. نتيجه عملي برخورد دولت سعودي در برابر بن لادن منتج به چنين چيزي مي شد، شايد هدف دولت سعودي چنين چيزي نمي بود و کدام توافق غير رسمي ميان دوطرف هم وجود نمي داشت. مقامات دولت سعودي تشويش امريکايي ها از ناحيه بن لادن را مبالغه آميز ارزيابي مي کردند.

تا سال 2000 خانواده شاهي سعودي، مانند ارتش پاکستان، چندين خط دفاعي در برابر فشار هاي امريکا بر آن کشور بر سر مسايل مبارزه با تروريزم تشکيل داده بود. مانند افراد با نفوذ در دولت پاکستان، عناصر ليبرال در خانواده شاهي سعودي خود را به حيث متحديني براي امريکا مطرح کرده بودند که از واشنگتن در برابر نفرت ديني توده هاي سعودي حفاظت مي نمودند. همچنين دولت سعودي وفاداري خود به امريکا را در تعيين نرخ تيل در بازار هاي جهاني با درنظرداشت منافع اقتصادي امريکا هر چند ماه يک بار به نمايش مي گذاشت.

با همکاري در مسايل اساسي، چون قيمت تيل و حقوق استفاده از پايگاه هاي نظامي سعودي توسط ارتش امريکا، دولت سعودي اين حق را به دست آورده بود که در مسايل ثانوي مثل موضوع فلسطين، نزديکي با ايران و تهديد عليه امريکا از ناحيه اسلام گرا هاي سعودي آجنداي خود را تعقيب کند. دولت سعودي يک فرد خوش لباس بنام "عادل الجبر" را به حيث سخنگوي خود در امريکا انتخاب نموده بود که با انگليسي بسيار روان و با استفاده لهجه امريکايي از سياست هاي سعودي دفاع مي کرد. در کشور عربستان، که سياست آميخته با ارتباط هاي فاميلي است و قدرت از طريق تماس هاي شخصي توزيع مي گردد، خانواده شاهي سعودي بالاي شبکه يي از دوستان امريکايي خود که در سطوح بالايي دولت امريکا قرار داشتند توجه خود را متمرکز ساخت. اين کار سبب مي شد که افراد صاحب نفوذ در دولت سعودي از مصئونيت لازم در برابر انتقادات مامورين پائين رتبه در وزارت خارجه و ارگان هاي امنيتي بهره مند گردند.

امريکايي ها تلاش نمودند تا دريابند که بن لادن چه مقدار کمک از منابع عربستان بدست مي آورد. تحقيق نشان داد که مقدار پولي که براي بن لادن به افغانستان ارسال مي شد قابل ملاحظه بود. بررسي حساب هاي "بانک ملي تجارتي سعودي" نشان داد که سه مليون دالر از طريق اين بانک به بن لادن ارسال شده بود.

يکي از سازمان هاي خيريه بزرگ سعودي بنام "سازمان خيريه اسلامي بين المللي" به طالبان 60 مليون دالر کمک رسانيده بود. اما وقتي که "مايکل شيهان" مسؤول بخش مبارزه با تروريزم وزارت خارجه خواست پيامي به همه سفارت هاي امريکا ارسال نموده و از آن بخواهد تا به کشور هاي ميزبان خود فشار وارد نمايند، تا از فعاليت هاي سازمان هاي خيريه اسلامي جلوگيري نمايند، مامورين ديگر در وزارت خارجه امريکا توانستند از ارسال پيام شيهان جلوگيري نمايند. آن ها استدلال مي نمودند که شيهان از کار خوبي که موسسات خيريه اسلامي در سرتاسر دنيا انجام مي دادند، بي خبر بود.

چنين يک وضعيت در بخش هاي ديگر ارگان هاي امنيتي امريکا نيز حاکم بود. وقتي که برخي از مامورين دولت امريکا عربستان سعودي را به خاطر عدم همکاري اش در امور تروريزم مورد انتقاد قرار مي دادند، مامورين وزارت خارجه و دفاع آن ها را متهم به عملکرد به شيوه پوليس هاي مي کردند که درک درستي از مناسبات کلي ميان عربستان سعودي و امريکا نداشتند.

راپور رسمي سالانه سال 2000 وزارت خارجه در مورد تروريزم از فعاليت هاي دعوت گران سعودي نامي نبرد و تنها به ذکر اين نکته اکتفا کرد که سازمان هاي خيريه اسلامي سعودي متهم به رسانيدن کمک مالي به گروه هاي تروريستي اند. در راپور آمده بود که خانواده شاهي سعودي متعهد به مبارزه عليه تروريزم است، اما واضح نيست که تمام دستورات دولت به صورت همگـــون در تمام سطوح عملي مي گردد.

شهزاده ترکي نفوذ خود را بيشتر از گذشته از دست داده بود. او بعد از مشاجره اش با ملاعمر در سال 1998 مي کوشيد تا با امريکا برسر مسايل مبارزه با تروريزم همکاري بيشتر داشته باشد، اما قادر نبود به وعده هايش جامه عمل بپوشاند.

طي سال هاي 1999 و 2000 تشويش تركي از حمله بن لادن بر منافع عربستان سعودي افزايش يافته بود زيرا رهبري طالبان خود را صددرصد متعهد به همكاري با بن لادن نموده بود. به همين خاطر او نسبت به گذشته دليل كافی به اقوام عليه اقدامات بن لادن داشت. تركي در فكر آن بود، تا يكي از اجنت هاي خود را در حلقه نزديكان بن لادن داخل نمايد، اما او نتوانست به يک پلان عملي براي انجام اين كار دست يابد. او تلاش كرد تا افراد دستگير شده القاعده را به حيث اجنت استخدام كند، اما موفق نشد. او نمي خواست مامورين خود را براي انجام چنين كاري به افغانستان ارسال نمايد، زيرا اين كار فوق العاده خطرناک بود. تحقيقات كانگره بعداً نشان داد كه سي.آي.اي نتوانسته بود اجنت هاي خود را در حلقه داخلي القاعده به خاطري جابجا كند كه آن سازمان بيش از حد به ارگان هاي امنيتي خارجي متكي بود.

مسعود در تابستان سال 2000 فكر مي كرد به توانمندي هاي سياسي و نظامي جديدي در مقابله با طالبان دست يافته است. او تجربه ثبات و بقاي خود در دهه 80 در مبارزه عليه شوروي را تكرار نموده بود. با اراده محكم شخصي، خودداري از ترک كشور و توانمندي در رهبري تاجک ها و حفظ وفاداري آن ها توانسته بود روز هاي بد مأيوسي و انزوا را كه پس از سقوط كابل به دست طالبان بر او سايه افگنده بود، پشت سر بگذارد.

مسعود داراي خطوط اكمالاتي مطمئن به ايران بود و مي توانست از روسيه سلاح و مهمات بخرد. هند در حدود ده مليون دالر به او داده و در مناطق تحت اداره او شفاخانه اي باز كرده بود. مسعود مقدار كم كمک استخباراتي از امريكا نيز بدست مي آورد. دشمنان مسعود هنوز نيرومند بودند، مخصوصاً واحد رزمي القاعده و امواج انساني داوطلبان مدارس پاكستان كه هنوز وارد افغانستان مي شدند، امـــا بسياري افغان ها به اين باور رسيده بودند كه علايم ضعف طالبان خود را نمودار نموده بود. در فبروري 2000 اسماعيل خان رهبر مشهور قيام سال 1979 عليه شوروي از زندان قندهار فرار نموده به ايران رفت و به تحريک مقاومت عليه طالبان در غرب افغانستان آغاز نمود. رهبران قبايلي پشتون به مقاومت عليه جلب اجباري افراد جنگجو از قبايل شان دست زده پ.رهبران عمده پشتون چون عبدالحق، ظاهر شاه وحامد كرزي، باب مذاكره را به نماينده گان مسعود باز كردند كه هدف از آن ايجاد يک اتحاد سراسري ضد طالبان و نزديک شدن شمال و جنوب افغانستان بود.

مسعود اين مذاكرات سياسي را تشويق مي كرد. او در باره آن افغان هايي كه در خارج زنده گي نموده و از پيوستن در جنگ عليه طالبان خود داري مي كردند چندان خوشبين نبود. مسعود و عبدالحق رقبايي بودند كه با يكديگر رابطه گرمي نداشتند. همكاران مسعود در باره پشتون هايي چون كرزي كه در پاكستان زنـــده گي مي كرد و قبلاً از طالبان پشتيباني نموده بود به نظر شک مي ديدند، اما به كمک ميانجي ها شخصي مثل پيترتامسن، سفير خاص امريكا براي مجاهدين، پشتون هاي مخالف طالبان با مسعود رابطه برقرار نمودند. برخي از آن ها خواهان آن بودند كه مسعود درمذاكــرات سياسي يي شركت كند كه منجر به تشكيل يک دولت واحد در تبعيد شود . اين حكومت بايد از تاييد شاه سابق برخوردار مي بود. اين گروه فكر مي كردند با تشكيل چنين يک دولت قوماندان هاي ناراضي طالبان به آن خواهند پيوست. ديگران، مانند حامدكرزي، خواهان آن بودند تا مسعود به آنها كمک نمايد تا حملات نظامي را عليه طالبان در مناطق پشتون نشين در جنوب افغانستان راه بيندازند.

در سال 2000 مسعود مي خواست عمليات نظامي چند مرحله يي را عليه طالبان به راه بيندازد. هدف اولي تقويت بيشتر جبهه متحد بود. طالبان در شمال ضعيف بودند، زيرا پايگاه قومي و قبايلي براي تقويت خود درآن جا نداشتند. مسعود اميدوار بود كه اسماعيل خان، عبدالرشيد دوستم و ساير قوماندان هاي مخالف طالبان موفق به تشكيل پايگاه هاي مقاومت در مناطق كوهستاني و قابل دفاع در مناطق مختلف شمال شوند. هدف آن بود، تا آتش جنگ را مجدداً در مناطق مختلف شمال و غرب شعله ور ساخته و با مشاهده نقاط ضعف طالبان ساحه آن را وسيع تر نمايد. با استحكام و استقرار اين پايگاه ها نيروهاي مجهز مسعود دست به عمل زد وپايگاه هاي جدا از هم را با يكديگر وصل نمود و شهرهاي تحت اداره طالبان را به محاصره كشا ند ه به تدريج ساحه تحت كنترول خود را وسعت مي بخشيدند.

بعد از تحكيم موضع خود در شمال، مسعود در نظر داشت همين كار را در جنوب انجام دهد. در نظر بود افرادي چون كرزي ابتدا در مناطق كوهي قابل دفاع پايگاه هاي خود را تاسيس نما يد سپس به صورت تدريجي به حملات عليه شهرک ها و شهر ها در جنوب بپردازند.

به قول داكتر عبدالله، احمد شاه مسعود خواهان آن بود كه كرزي قوماندان هاي خود را اول به مناطقي بفرستد كه از كنترول طالبان آزاد باشد. آنها در مناطق شمال، به شمول پنجشير، پايگاه هاي خود را تاسيس و از آنجا به توسعه مناطق خود بپردازند. مسعود افراد خود را براي تبادل نظر با افراد كرزي روي اين طرح فرستاد. مسعود طرفدار يک كار طويل المدت در اين زمينه بود. او معتقد بود، كه دير يا زود، شمال افغانستان را از تصرف طالبان خارج خواهد كرد ا و خواهان آن بود تا براي يک عمليات طولاني در جنوب ترتيبات بگيرد.

براي عملي كردن اين پلان به هليكوپتر، موتر هاي جيپ و لاري نياز داشت. او بايد نيروهاي متحد خود را كه از او فاصله زياد داشتند اكمال مي نمود .

چند سرک قابل استفاده در کشور در کنترول طالبان قرار داشت. مسعود خواهان آن بود از حالت دفاعي در پنجشير خود را نجات داده و بدون اینکه به یک جنگ مستقیم با طالبان دست بزند، در عقب خطوط جنگي طالبان و القاعده در مناطق مختلف شمال دست به عملیات بزند. براي انجام این کار، باید نیروهایش قابلیت تحرک بیشتري پیدا مي نمودند.

تنظیم کننده گان این اتحادیه ضد طالبان درتابستان 2000 به خاطر کسب پشتیباني سیاسي و کمک هاي عملي امریکا به واشنگتن سفر نمودند. سناتور "براون بک"، کانگرسمین حزب جمهوري خواه از ایالت تکزاس، یک جلسه استماعیه را در تعمیر سنا ترتیب داد. این مجلس نتوانست توجه چنداني را به خود جلب کند. دانیال پلتکه، مسؤول مسایل افغانستان در کمیته خارجي مجلس سنا، وقتي که ملاقاتي را براي کرزي و همکاران مسعود ترتیب مي داد مي ترسید مبادا هیچ کدام از از اعضاي کانگره و یا همکاران آن ها به ملاقات حاضر نشوند. او مي گوید هیچکس به این موضوع علاقه نمي گرفت. در ملاقات هاي مربوط به افغانستان یا کسي حاضر نمي شد و یا تنها یک یا دو نفر مي آمد.

وزارت خارجه از ابتکار سیاسي کرزي و مسعود تا حدي پشتیباني کرد. کارل اندرفورت به روم سفر نمود وبا ظاهر شاه که در حال تبعید به سر مي برد ملاقات نمود. وزارت خارجه چند صدهزار دالر را براي تدویر کنفرانس ها کمک نمود و این تنها چیزي بود که انجام داد.

تاماس پکرنگ با عبدالله خوش لباس، نماینده مسعود، در واشنگتن ملاقات نمود و به همکاران خود گفت او از آن تشویش دارد که اتحاد شمال (جبهه متحد) یک گروه شورشي لیبرال دیگر مثل کانگرس ملي عراق باشد، یعني شورشیان مسلکي مقیم در خارج.

گزارش هاي استخباراتي و دیپلوماتیک امریکا حاکي از پدیدار شدن ضعف در صفوف طالبان در سال 2000 و کم شدن مقبولیت و مشروعیت آنها در نظر مردم بود. اندرفورت که روز 20 جولاي در برابر کانگره سخنراني مي کرد گفت به عقیده او طالبان در بالاترین نقطه قدرت خود رسیده اند، اما امریکا در مورد اینکه به مقابله طالبان برخیزد و یا با آنان از در همکاري پیش آید، سیاست مشخصي نداشت. اندرفورت سیاست در حال تغییر اداره کلنتن در برابر طالبان را دوبعدي خواند: ازیک جهت امریکا بر طالبان فشار وارد نموده آن ها را تهدید مي کرد، در عین زمان امریکا با طالبان در تماس بود و آن ها را به گفتگوي جدي ترغیب مي نمود. با وجود تماس هاي امیدوار کننده میان مسعود و عناصر معتدل طرفدار شاه سابق، دولت امریکا از گرفتن جهت در بحران افغانستان خودداري مي نمود. اندرفورت گفت انتقاد شدید او از طالبان نباید به شناسایي جبهه متحد به رهبري احمدشاه مسعود از سوي امریکا تعبیر شود.

از بسیاري جهات این همان نـــاکامي در آینده نگري سیاسي بود که سیاست امریکا نسبت به افغانستان را در بین سال هاي 1988 تا 1992 تحت دو اداره جمهوري خواهان جهت داده بود .

در سال 2000 امریکا از پشتیباني یک اتحاد شکننده که میان مسعود و پشتون ها در حال شکل گیري بود خودداري نمود. نتیجه این پالیسي باز گذاشتن صحنه به دو گروه افراطي وابسته به پاکستان در دو دوره بود: در دور اول حکمتیار و در دور دوم طالبان. بخش شرق نزدیک سي.آي.اي که مسؤول امور افغانستان بود پدیدار شدن حرکت جدید ضد طالبان در میان پشتون ها را جدي نگرفت. افسران سي.آي.اي عبدالحق را شخص خود خواه و لافزن مي دانستند. آن ها به کرزي احترام داشتند، اما نقش او را در میان پشتون ها بسیار کوچک ارزیابي مي کردند. آن ها در کار استخدام افراد پشتون ضد طالبان کمتر کسي را مي یافتند که توان انجام کار جدي را داشته با شند. جلال الدین حقاني که از افراد مورد نظر سي.آي.اي در دهه هشتاد بود به طالبان وابستگي جدي پیدا کرده بود. گل آغا شیرزوي، قوماندان سابقه، نه انگیزه کار را داشت و نه توانایي انجام آن را. مامورین سي.آي.اي تلاش زیاد نمود، تا در میان پشتون ها افراد جدي را پیدا کنند، اما درین راه توفیقي نداشتند.

با اثر پذیري از تجارب گذشته و ارتباط کاري یک دهه با آي.اس.آي مامورین بخش شرق نزدیک سي.آي.اي در باره مسعود مشکوک بودند. این در حالي بود که مامورین مبارزه با تروریزم آن سازمان با او رابطه نزدیک تري بر قرار نموده بودند. آن ها در اتحاد مسعود و طرفداران شاه توانمند یي را براي مقابله نظامي با طالبان نمي دیدند. سفیر امریکا در اسلام آباد و رئیس ستیشن سي.آي.اي در آن شهر به این باور بودند که مسعود و جبهه متحد او قادر به شکست طالبان نبودند. سي.آي.اي هم چنین فکر مي کرد یک نیروي پشتون مخالف طالبان وجود نداشت، زیرا پشتون ها پراگنده و غیر منظم بود و از سوي طالبان کاملاً خلع سلاح شده بودند. این برداشت نا درست توسط استخبارات پاکستان شکل داده شده بود. امریکا مانند گذشته به جاي قبول خطر در همکاري جدي با مسعود یک موضع غیرفعال اتخاذ نمود و اجازه میداد که سیاست پاکستان جزئي از سیاست خودش گردد.

ریچارد کلارک در دفتر مبارزه ضد تروریزم قصرسفید که از طرفداران اقدامات جدي علیه طالبان بود، در تابستان سال 2000 با اتحاد عمیق نظامي میان امریکا و مسعود مخالفت نمود. کلارک استدلال مي کرد که جبهه متحد یک گروه خوب براي آغاز چنین کار نبود، زیرا آنها در تجارت موادمخدر و نقض حقوق بشر ملوث بوده به اقلیت هاي قومي مربوط بودند. به عقیده او در اطراف چنین یک گروه نمي شد یک حکومت ملي را پایه گذاشت.

مسعود و كرزي بدون تاييد همه جانبه امريكا به كار آغاز كردند. در خزان آن سال كرزي جهت ملاقات مسعود يكجا با هيأتي از پشتون هاي طرفدار شاه سابق به افغانستان رفت. آن ها اميدوار بودند ملاقات شان به افغان هايي كه تا هنوز جهت نگرفته بودند اين پيام را برسانند كه يک اتحاد جديد در حال شكل گيري است.

كرزي در ملاقات خصوصي به مسعود گفت حاضر است به افغانستان برگشته و با طالبان بجنگد. مسعود برايش گفت به قندهار نرود. مسعود به او مشوره داد به جايي برود كه بتواند از پايگاه خود دفاع كند. در قندهار عرب هاي زيادي موجود بود و زمينه براي يک مقاومت مسلح عليه طالبان در جنوب مساعد نبود.

مسعود به كرزي گفت كه از پايگاه شمال عمليات خود را آغاز كند، تا آنكه زمينه در جنوب آماده شود. كرزي گفت در باره اين پيشنهاد فكر مي كند. كرزي مي گويد مشوره مسعود بسيار عاقلانه بود. من بسيار عجول و بي احتياط بودم.

دوستان كرزي به او هوشدار دادند اگر او در مقابل طالبان بسيار بي پـرده عمل كند، با عكس العمل استخبارات پاكستان مواجه خواهد شد. كرزي هنوز خانه يي در كويته داشت. دوستان او كشته شدن پدرش و فاميل عبدالحق در پشاور را به او ياد آور شدند. افرآسياب ختک يک رهبر پشتون و مبارز حقوق بشر در پاكستان مي گويد به كرزي توصيه كرد تا پاكستان را ترک بگويد، زيرا امكان كشته شدن او وجود داشت.

سي.آي.اي به سختي مي كوشيد تا تماس خود با مسعود را برقرار نگهدارد. براي افسران آن سازمان رسيدن به پنجشير يک كار پرمخاطره بود. يگانه راه عملي ورود به پنجشير از طريق دوشنبه پايتخت تاجكستان بود. افسران سي.آي.اي از آن به وسيله يكي از هليكوپتر هاي زنگ زده و پينه شده جبهه متحد به پنجشير مي رفتند. گزارش هاي افسران سي.آي.اي در باره چگونگي سفر به پنجشير باعث نگراني مركز سي.آي.اي گرديد .

در يک نوبت يک جنگنده (ميگ-21) طالبان تلاش نمود، هليكوپتر مسعود را سقوط دهد. اگر آن ها به اين كار موفـق مي شدند در ميان لاشه هاي هليكوپتر سقوط داده شده اجساد امريكايي ها را مي يافتند. حتي در بهترين وضع هم هليكوپتر هاي مسعود لرزه مي كردند و بوي مواد سوختي داخـل كابين هليكوپتر را پـــر مي كرد. راه زميني تا رسيدن به مسعود وضعيت بهتري نداشت. چند صد كيلومتر سرک ناهموار از كنار دريا ها و معبر هاي تنگ مي گذشت. وقتي كه يک تيم شرق نزديک سي.آي.اي از طريق زمين به سفر پرداخت، يک موتر چپه شده و استخوان شانه يک افسر آن سازمان كه قبلاً رئيس ستيشن سي.آي.اي در قاهره بود، بيجا شد.

گزارش ها در مورد خطرات سفر به پنجشير روی ميز معاون عمليات سي.آي.اي "جيمزپيوت" كه مسؤوليت عمومي فعاليت هاي جمع آوري اطلاعات سي.آي.اي را به عهده داشت، انباشته شده بود.

پيوت مردي بود با چشمان آبي و موهاي سفيد كه در دوران جنگ سرد به حيث مامور عملياتي و رئيس ستيشن سي.آي.اي در يكي از كشور هاي اروپائي ايفاي وظيفه كرده بود ا و به سفر هائي به برلين شرقي و غربي پرداخته بود. او در جواني براي يک كانگرس مين دموكرات بيانيه مي نوشت و در دور رياست جمهوري بوش اول به حيث افسر رابطه سي.آي.اي در قصرسفيد ايفاي وظيفه مي كرد.

پيوت مانند جورج تينت كه او را مقرر كرده بود، يک اداره چي دستگاه استخبارات بود كه از مسايل سياسي درک خوبي داشت. پيوت اين سؤال را مطرح نمود كه چرا افسران سي.آي.اي خطرات جاني را به خاطر تماس با مسعود قبول كنند؟ اگر يكي از افسران سي.آي.اي طي يكي از اين سفر ها مي مرد، وظيفه پيوت بود كه نزد بيوه او رفته و دليل مردن او را تشريح مي كرد. آيا انجام اين سفر ها سبب مي شد كه مسعود بن لادن را كشته و يا دستگير نمايد و يا افسران سي.آي.اي خود را به خطراتي مواجه مي كردند كه به آن ضرورت نبود؟

سؤالات مطرح شده را گاه گاه افسران مركز مبارزه با تروريزم پاسخ مي دادند. رئيس مركز تعقيب بن لادن كه در يكي از هليكوپتر هاي مسعود خود پرواز نموده بود و رئيس عملياتي آن مركز كه توسط همكارانش بنام "هينک" يــاد مي شد، به شدت از ادامه تماس با پنجشير دفاع مي كردند.

تماس با جبهه متحد زمينه تهيه صدها گزارش در سال در باره بن لادن را مساعد نموده بود. آن ها مي گفتند قطع تماس با مسعود به خاطر خطرات احتمالي يک عمل جبونانه است. از افسران مركز تعقيب بن لادن چنين موضع گيري انتظار مى رفت. كساني كه استدلال هردو طرف را شنيده بودند مي گويند سفر به پنجشير بسيار پرمخاطره بود. آنهايي كه به سفر مخالف بودند مي گفتند شما مردم را براي مردن به آنجا مي فرستيد. كوفربليک كه به حيث ميانجي بين دوطرف عمل مي كرد، مي گفت او تشويش هاي پيوت را درک مي كند و اگر هليكوپتري سقوط كند مامورين بخش مبارزه برضد تروريزم در آن كشته خواهند شد.

سي.آي.اي يک تيم از تخنيکر ها را که راجع به هليکوپتر هاي روسي معلومات داشتند براي بررسي موضوع به دوشنبه فرستاد. افراد مسعود آن ها را به يکي از ميدان ها در دوشنبه بردو يکي از هليکوپتر هاي "مي-17" را براي شان نشان دادند. ماشين هليکوپتر از خودش نبود. افراد سي.آي.اي چنان ترسيده بودند که اجازه ندادند پيلوت هليکوپتر را چالان نمايند زيرا آنها مي ترسيدند که شايد هليکوپتر منفجر شود نموده و پارچه هاي آهن را به هر سو پرتاب نمايد.

در مرکز سي.آي.اي بحث روي خطرات و دست آورد هاي سفر به پنجشير ادامه يافت. کوفر بليک در باره خطرات امنيتي به وضاحت حرف مي زد و در عين حال در باره ضرورت تماس با مسعود تاکيد مي ورزيد. او مي گفت چنين تماسي براي روزي ضرور است که القاعده حمله بزرگي را عليه امريکا به راه بيندازد و دولت امريکا سياست خود نسبت به طالبان را تغيير داده و به مسعود ضرورت پيدا کند .

کوفر بليک نمي خواست با اين گفته هايش اهميت تماس با پنجشير را کوچک جلوه دهد. او به همکاران خود دليل ادامه تماس به پنجشير از سوي سي.آي.اي را آماده گي براي جنگ سوم جهاني مي خواند.

جورج تينت اجازه داد سي.آي.اي يک هليکوپتر (مي-17) روسي خريداري نموده آن را در تاشکند نگهداري نما يد هليکوپتر مذکور توسط پيلوت هاي سي.آي.اي پرواز داده می شد تاتيم هاي سي.آي.اي را به پنجشير ببرد.

موضوع هليکوپتر نشاندهنده يک مشکل بزرگ تر بود. تا اواخر تابستان سال 2000 ارتباط با مسعود از دو جانب تحت فشار رواني قرار گرفت. در جانب امريکايي، کساني که طرفدار جدي تماس با مسعود بودند در مديريت مبارزه با تروريزم، به خصوص در مرکز تعقيب بن لادن قرار داشتند. افسراني که با تشکيلات امنيتي در پاکستان در تماس بودند طرفداران مسعود را بيش از حد خوشبين توصيف مي کردند. استخبارات مسعود در جمع آوري اطلاعات و پلان گذاري همکاري مي نمود، اما واضح گرديده بود که مسعود قصد راه اندازي عمليات خاصي را براي دستگيري بن لادن نداشت.

مرکز مبارزه با مواد مخدر سي.آي.اي گزارش مي داد که افراد مسعود به مقدار زياد هيروئين و ترياک را به اروپا قاچاق مي نمايند.. انگليس ها نيز گزارش هاي مشابهي مي دادند. سي.آي.اي مي دانست که در صورت افشاي عمليات مشترک، مطبوعات خواهند نوشت: "سي.آي.اي قاچاقچيان موادمخدر افغان را کمک مي نمايد." نظر مديريت مبارزه با تروريزم در مورد اهميت همکاری ا ستراتيژيک مسعود با ايالات متحده مورد پذيرش قرار نگرفت و اين تصميم باعث ناراحتي، اعتراض و تشويش برخي از افسران آن سازمان شد.

از سوي ديگر مشاورين مسعود اميدوار بودند که همکاري شان با سي.آي.اي باعث پشتيباني واشنگتن از آنها و حتي گرفتن کمک نظامي از امريکا شود ولي آن ها اثري از آن را مشاهده نمي کردند. در عوض امريکايي ها از آن ها به صورت مکرر مي خواستند، تا اقدامي عليه بن لادن بنمايند. يکي از مامورين استخبارات مسعود گفت: "ما هيچ وقت فکر نمي کرديم بن لادن را به شيوه آن چه در فلم هاي هاليوود نشان داده مي شود زنده دستگير کنيم." آن هايي که در باره اوضاع افغانستان آگاهي داشتند چنين چيزي فکر نمي کردند.

چند هليکوپتر فرسوده جبهه متحد به سختي مي توانست از فراز کوتل ها عبور کند در حا ليکه آن ها در برابر حملات هوايي بي دفاع بودند. نيروهاي زميني جبهه متحد از توانمندي براي تحرک لازم برخوردار نبود. بن لادن نه تنها در محاصره افراد امنيتي خود قرار داشت، بلکه صدها و حتي هزاران طالب از او محافظت مي کردند.

يکي از همکاران مسعود درخواست سي.آي.اي از آن ها در مورد دستگيري بن لادن را به بازي شطرنجي تشبيه کرد که شخص بدون دست زدن به مهره هاي ديگر به دستگيري شاه اقدام کند. مسعود و افراد او به يک عده از افراد سي.آي.اي که با آن ها در تماس بودند احترام قايل بودند، اما سياست ها و تاکتيک هاي سي.آي.اي آن ها را دلسرد ساخته بود. برخي از افراد مسعود از مامورين سي.آي.اي مي پرسيدند: " درصورتيکه مردم افغانستان به شما در نابودي دشمن درجه يک تان کمک کنند، آيا دولت امريکا تصميمي به کمک به آنها دارد؟" اين موضوع که امريکا پس از خروج شوروي از افغانستان آن کشور را رها کرده بود، هنوز در خاطره ها زنده بود. اما افسران سي.آي.اي وعده چنين چيزي را داده نمي توانستند. تنها چيزي که آن ها می توا نستند اين بود که دستگيري بن لادن بر سياست هاي واشنگتن حتماً اثر مي گز ا ردو خوشبيني را نسبت به جبهه متحد را افزايش خواهد داد.

افراد مسعود به آساني درک مي کردند که چنين چيزي کافي نبود. آن ها ميان خود بحث مي کردند که در عوض کشتن بن لادن امريکا بايد سياست خود را تغيير داده جبهه متحد را به رسميت بشناسد، اما سي.آي.اي اجازه نداشت در چنين يک پلان نظامي شريک شود. همچنين سي.آي.اي نتوانسته بود تغييري در سياست امريکا نسبت به افغانستان به وجود بياورد.

فصل بیست نهم

"او به من جرأت مي دهد، تا آن ها را بكُشم"

تا اواخر بهار سال 2000 ميلادي ريچاردكلارک و تيم مبارزه با تروريزم او در قصرسفيد در مورد كيفيت اطلاعات بدست آمده راجع به محل زنده گي بن لادن بي باور شده بودند. اطلاعات بدست آمده از منابع مستقل سي.آي.اي و ارتباطات آن سازمان با پاكستان، ازبكستان و مسعود چنان جسته و گريخته بود كه نمي شد بر اساس آن حكم حمله راكتي و يا عمليات دستگيري را عليه بن لادن صادر نمود. كلارک و همكارانش در جستجوي راه هاي جديدي براي مقابله با بن لادن بودند. آيا راهي براي نصب يک آله ردياب بر بال يكي از طيارات بن لادن وجود داشت تا طياره حامل او مورد تعقيب قرار گرفته و سقوط داده مي شد؟ آيا مي شد يک آنتن كاذب تلويزيون را در نزديكي سرحد با افغانستان اعمار نموده و بر فراز آن كمره هاي جاسوسي را كه از فاصله دور قادر به گرفتن عكس و فلم بودند، براي پيدا كردن بن لادن نصب نمود؟ كلارک و همكارانـش مي ديدند كه نيروهاي ويژه وزارت دفاع امريكا دسته هاي كوماندويي انگليسي و فرانسوي را براي دستگيري مجرمين جنگي در بوسنيا آموزش مي دادند. آيا مي شد يكي از اين تيم ها را در افغانستان بكار گرفت؟

كلارک از دوست قديمي اش "چارلس الن" كه به حيث مسؤول جمع آوري اطلاعات سي.آي.اي كار مي كرد و معاون اميرالبحر "سكات فراي" مدير عمليات لوي درستيز امريكا خواست تا در مورد مقابله با بن لادن راه هاي جديدي را پيشنهاد نمايند. كلارک و رفقايش اميدوار بودند كه وزارت دفاع امريكا پلاني را در مورد استفاده از كوماندوهاي امريكايي در افغانستان طرح نمايد. اطلاعات بدست آمده در باره نوعيت سفر بن لادن بين قندهار، كابل و كوه هاي شرق افغانستان خيلي مفصل بود. اين مطلب باعث اميد واري شده بود كه با استفاده از اطلاعات مذكور بن لادن روزي به دام انداخته شود.

ريچارد كلارک و مامورين مركز تعقيب بن لادن به اين نتيجه رسيده بودند كه امكان بازديد مكرر بن لادن از فارم ترنک در نزديكي ميدان هوايي قندهار زياد بود. آيا راهي براي استقرار افراد امريكايي كه با وسايل مخابراتي مصئون با مركز پرتاب راكت هاي "كروز" در تماس مي بودند، وجود داشت؟

آيا نمي شد تيمي از نيروهاي ويژه امريكايي را براي چند هفته در دشت هاي نزديک فارم ترنک پنهان نمود، تا در صورت بازگشت بن لادن به فارم آن ها خواهان حمله راكتي بر او شوند؟ كلارک در حاليكه مي خواست براي سوالات فوق جواب پيدا كند، او براي ترغيب ارگان هاي امنيتي مختلف به جديت بيشتر در كار تعقيب بن لادن از يک دستور رئيس جمهور استفاده مي كرد.

در ماه فبروري 2000، سندي برگر مشاور امنيت ملي امريكا يادداشت مفصلي را در مورد اقدامات براي دستگيري بن لادن و اخلال فعاليت هاي او به كلنتن ارسال نمود. كلنتن در حاشيه اين يادداشت نوشت، كه از اقدامات انجام شده راضي نيست. ريچاردكلارک صفحه شامل دست نويس كلنتن را فوتوكاپي نموده و از آن به منظور ايجاد تحرک بيشتر در ميان ارگان هاي مختلف امنيتي استفاده مي نمود.

چندين سال بعد، چندين نفري كه در اين صحبت هاي فوق العاده محرم شركت داشتند، ابتكار ارسال طيارات بدون پيلوت به منظور ردیابي بن لادن در افغانستان را به خود نسبت مي دادند. از صحبت هاي ضد و نقيض افراد مذكور بر مي آيد كه كلارک، فراي، برگر، الن، بليک و مامورين مركز تعقيب بن لادن در حاليكه برسر موضوعات مربوط به چگونگي مقابله با بن لادن با هم به منازعه مي پرداختند ، به صورت دسته جمعي به فيصله رسيدند كه از طيارات بدون پيلوت كه "دِرون" خوانده ميشوند، در جمع آوري اطلاعات در باره بن لادن استفاده نمايند. آنها اميدوار بودند كه با استفاده از دِرون مشكلاتي را كه آنها با آن در سال 1999 در مورد كمپ شكار عرب ها در غرب افغانستان مواجه بودند، حل نمايند. در آن زمان آنها چندين روز پي درپي عكس هاي گرفته شده توسط ماهواره ازيک كمپ شكار عرب ها در غرب افغانستان را مورد بررسي قرار داد، ولي قادر به اتخاذ تصميم در مورد راه اندازي حمله راكتي بر كمپ مذكور نگرديدند.

عكس هاي گرفته شده به وسيله اقمار مصنوعي و طيارات اكتشافي "يو-2" از اهداف ثابت از دقت خوبي برخوردار اند، اما اين وسايل نمي توانند از اهداف متحرک عكس دقيقي بگيرند. هم چنين شناسايي افراد به واسطه عكس هاي گرفته شده از اين وسايل ممكن نيست. در مورد كمپ شكار عرب ها در غرب افغانستان، گروه مبارزه با تروريزم كلنتن، براي شناسايي افراد بايد از اجنت هاي افغاني سي.آي.اي استفاده مي كردند. آنها دسترسي به عكس هاي زنده و يا تصاوير ويديويي بلادرنگ از كمپ مذكور

نداشتند، تا بر اساس آن بتوانند حكم فير راكت را صادر نمايند. آن ها اميدوار بودند، تا "دِرون" اين مشكل شان را حل نمايد.سي.آي.اي و پنتاگون هركدام به طور جداگانه استفاده از دِرون را در ماموريت هاي تجسسي از اوايل دهه 1980 به تجربه گرفته بودند.

در سال هاي اول تشكيل مديريت مبارزه با تروريزم "ديوي كلاريج" از "دِرون" به خاطر پيدا كردن گروگان هاي امريكايي در مناطق ممنوعه بيروت و دهات كشور لبنان كار گرفته بود. در سال 1987 سي.آي.اي از طيارات بازيچه يي كه در كالفورنيا ساخته مي شد، به خاطر انتقال كمره هاي بسيار حساس كار گرفت. كلاريج اميدوار بود كه "دِرون" را از يک هوتل در بيروت پرواز دهد. سي.آي.اي پروانه هاي خاص چوبي را كه در جرمني ساخته مي شد خريداري نمود، تا صداي "دِرون" را كم كند. همچنان كلاريج استفاده از "دِرون" را به خاطر انتقال راكت هاي كوچک كه از راه دور فير مي شد، تجربه نمود، اما راكت هاي استفاده شده غير دقيق ثابت گرديد. طي همين مدت، پنتاگون گاهي در همكاري با سي.آي.اي در لابراتوار خود بنام "پروژه هاي تحقيقاتي پيشرفته دفاعي" بالاي يک "دِرون" بنام "امبر" كارمي كرد. اين طياره بدون پيلوت زنبور مانند تنها 85 پوند وزن داشت و توسط "ابراهيم كارم"، سرانجنير پيشين قواي هوايي "اسرائيل" ساخته شده بود. كارم يک انجنير پرشور و مبتكر بود كه در اواخر دهه 1970 به امريكا مهاجرت نمود و در ايالت كلافورنيا يک شركت تجربوي طياره سازي را بنا نهاده بود. اما اين شركت در ميان كشمكش هاي اداري در واشنگتن ورشكسته شد. پنتاگون خواهان سرمايه گذاري برسر انكشاف "دِرون" هاي سريع، بزرگ و پيچيده كه شبيه به طيارات جت هاي جنگي بدون پيلوت بود، مي خواست سرمايه گذاري نمايد. اين طياره بسيار پرهزينه، و از نگاه تخنيكي پيشرفته و از نگاه سياسي جنجال برانگيز بود.

سي.آي.اي خواهان دست يابي به "دِرون" هاي ارزان تر، سبک تر و كم سرعت تر بود و مي خواست در جاهايي از آنها كار بگيرد كه اقمار مصنوعي و يا طيارات اكتشافي نمي توانستند عكس هاي دقيق بگيرند. تجربه با چنين "دِرون" ها كم مصرف بود، اما بسياري ها در كانگره و وزارت دفاع آن ها را بازيچه هاي بي ارزش مي خواندند.

بالاي يک نوع "دِرون" جديد بنام "پريدتور" در اوايل دهه 1990 تجربه مي شد. يک شركت قرار دادي وزارت دفاع تأسيسات كارم را با ديزاين "دِرون" خريداري نمود و بحريه امريكا براي خريد نمونه هائي از اين "دِرون" به آن شركت پول پرداخت. مدير اطلاعات سي.آي.اي در دور اول اداره كلنتن "تاماس تويتن" پروژه ساختن "دِرون" سي.آي.اي را كه هنوز در مرحله تجربوي قرار داشت مورد بررسي قرار داد. او وقتي كه راه هاي مختلف دستيابي به "دِرون" را براي رئيس وقت سي.آي.اي "جيمز وزلي" برشمرد، وزلي بسيار خوش شده گفت كه با كارم در اسرائيل ملاقات نموده بود و او مي تواند اين كار را انجام دهد. وزلي و تويتن به كلافورنيا پرواز نموده كارم را در شركتي پيدا كردند كه فابريكه او را خريداري نموده بود. آن ها نمونه هاي "دِرون" ساخته شده خود را كه "پريدتور" ناميده مي شد به تركيه مي فروختند. وزلي اعلان كرد پنج فروند آن را براي سي.آي.اي خريداري مي كند. پريدتور بسيار بدقواره بود و در هوا مانند ماشين چمن دروي معلوم مي شد. مديران سي.آي.اي از شركت فروشنده خواستند تا صداي ماشين پريدتور را كم كند و شركت به آن موافقت نمود.

از خريداري تا استفاده از پريدتور به همآهنگي با وزارت دفاع نياز داشت. اين كار چندان آسان نبود. قواي هوايي امريكا وقتي كه از خريد پريدتور توسط سي.آي.اي خبر شد، بسيار خشمگين گرديد. سي.آي.اي بر مسايل بودجوي و عملياتي پريدتور با قواي هوايي با مشكلات و كار شكني هاي خسته كن دست و پنجه نرم مي كرد.

بعد از تلاش زياد سي.آي.اي توانست توافق تربيت يک تيم قواي هوايي را كه قرار بود وظيفه پرواز پريدتور را به عهده بگيرند، توسط " سكوادران پانزدهم كشف" قواي هوايي مستقر در ايالت نوادا، بدست آورد. پريدتور به صورت مخفي اول در بوسنيا و سپس در كوزوو به كار گرفته شدند. افسران سي.آي.اي پس از يک دهه آرزومندي توانسته بودند به يک ماشين خود كار در هوا براي جمع آوري اطلاعات دست يابند. پريدتور هايي كه در سال 1995 در بوسنيا براي بار اول به كار گرفته شدند بالاي مناطق مورد نظر تا 24 ساعت مي توانستند دور بزنند و تا 500 ميل دور تر از محل پرتاب و ارتفاع 25000 پا، توان پرواز را داشتند. پريدتور بسيار آهسته پرواز مي كرد و سرعت آن فقط 25 ميل در ساعت بود. اين ماشين چنان سبک بودكه بادهاي نسبتاً تند آن را به سمت وزش با خود مي برد. پيلوت پريدتور با افراد مسلكي كه كمره هاي آن را اداره مي كردند در داخل يک موتر، كه بنام كپسول ياد مي شد، در نزديک خط پرواز جا مي گرفتند. در عمليات بالكان سي.آي.اي پريدتور ها را به صورت مخفي از هنگري و البانيا پرواز مي داد. در ابتدا، قواي هوايي پيلوت هاي پريدتور را از ميان افرادي از قواي هوايي انتخاب مي كرد كه به خاطر ملاحظات صحي نمي توانستند پرواز كنند. جنراتور ها و آنتن هاي ماهواره يي در اطراف كپسول پرواز جابه جا مي شدند. در داخل كپسول پيلوت يک دسته كنترول را با استفاده از يک صفحه ويدويي حركت مي داد. اين صفحه با دوربين نصب شده در پيشروي پريدتور ارتباط داده شده بود. امواج راديويي حركت پريدتور در طول خط پرواز و ارتفاع گيري ابتدايي آن را كنترول مي كرد، اما پس از آن قوماندان كنترول پريدتور از طريق قمر مصنوعي به كپسول پرواز منتقل مي گرديد. در قسمت جلوی پريدتور يک كمره سوني بسيار حساس كه قابليت دورخوردن به چهار طرف را داشت نصب شده بود. اين كمره مشابه به نصب كمره هايي بود كه در هليكوپتر از وضعيت سرک ها براي تلويزيون ها گزارش تهيه مي كنند.

پريدتور هم چنين مي توانست وسايل عكاسي با سيستم رادار و وسايل اخذ مخابرات راديو را با خود حمل كند.

در اولين پرواز پريدتور در بوسنيا، سي.آي كپسول پرواز را با مركز سي.آي.اي وصل نمود. جيمز وزلي از پيلوت پريدتور از طريق ايميل پرسيد: "آيا آن درياست؟" پيلوت پرسيد: "مي خواهي پل را از نزديک ببيني؟ "اوه، يک نفر بالاي پل معلوم مي شود، او را نزديک بياور، او يک كلاه عجيب به سر دارد".

پرواز دادن پريدتور بدشكل و سبک از طريق صفحه ويديويي با مشكلات تخنيكي چندي مواجه بود. بعد از حركت دسته كنترول توسط پيلوت چند ثانيه را در بر مي گرفت تا پريدتور به قوماندة پيلوت پاسخ بگويد. وسايل لازم براي كنترول تراكم يخ بر بالهاي پريدتور وجود نداشت. پريدتور با رادار قابل ديد بود و مي توانست هدف توپ هاي دافع هواي دشمن قرار گيرد. حتي بعد از تجربه نسبتاً مؤفق بوسنيا بحث ها روي نقش آينده پريدتور ادامه يافت.

يک گروه خواهان استفاده از پريدتور به خاطر جمع آوري اطلاعات بودند. از عكس هايي كه توسط پريدتور گرفته مي شد گزارش افراد استخباراتي مورد ارزيابي قرار مي گرفت. ديگران مي گفتند، پريدتور در صورتي مفيد بوده مي تواند كه با سلاح مجهز شود. قواي هوايي همواره در تلاش بود، تا از چنين تخنيكي براي نابود كردن اهداف متحرک دشمن مثل موتر هاي جيپ و لاري دشمن كاربگيرد. با نصب وسايل راهنمايي پريدتور قادر مي شد تا هدف را تعقيب نموده و تشخيص دهد كه وسيله تايردار است است يا به وسيله چين حركت مي كند. وسيله راهنمايي مورد نظر "جه ستار" نام داشت. اما اين وسيله توانمندي آن را نداشت تا عكس هايي بگيرد كه به وسيله آن روي يک فرد قابل شناخت باشد و يا نمبر پليت موتر خوانده شود. پريدتور در صورتي مي توانست چنين قابليتي را به دست بياورد كه چشم متحرک آن به سيستم مركز قوماندة قواي هوايي به صورت بلادرنگ وصل مي گرديد. در آن صورت پريدتور بالاي موتر مورد نظر دور زده و تصاوير نمبر پليت آن را به مركز سي.آي.اي و يا وزارت دفاع مخابره مي كرد و يا هدف را با استفاده از شعاع ليزر تثبيت می نمود تا يک طياره قواي هوايي با استفاده از بمب هايي رهبري شده آن را مورد حمله قرار دهد. امكان آن نيز وجود داشت كه پريدتور خودش با راكتي كه از راه دور فير مي شد، مسلح گردد، به شرطيكه مسأله سرعت و وزن راكت حل مي گرديد. در اوايل سال 1995 قواي بحري كوشيد، تا ميان چشم پريدتور و راكت هاي كروز كه در تحت البحري قرار داشتند ارتباط برقرار نمايد. در دوران بحران كوزوو در سال 1999 قواي هوايي به صورت مخفي در پريدتور وسايل تعيين هدف را نصب نموده و آن را به وسيله قمرمصنوعي به مركز قوماندة قواي هوايي وصل نمود. اين تلاشي بود براي استفاده از پريدتور به حيث آله تعيين هدف ، اما از آن استفاده عملي صورت نگرفت. وقتي كه در تابستان سال 2000 مامورين وزارت دفاع، سي.آي.اي و امنيت ملي مي خواستند از پريدتور در تعقيب بن لادن كار بگيرند، همه آن سوالات ناحل شده در باره ارزش و هدف استفاده از آن بار ديگر ميان آن ها مطرح شد. در مقايسه با بودجه بزرگ سيستم هاي سلاح وزارت دفاع، پريدتور يک سيستم نسبتاً ارزان بود، اما با سقوط هر پريدتوركه سه مليون دالر قيمت داشت، بودجه سي.آي.اي ضربه مي ديد. برخي افراد با نفوذ چون پكرنگ از آن تشويش داشتند كه استفاده از پريدتور ممكن بود در داخل سازمان سي.آي.اي تمايلاتي ايجاد كند كه مامورين آن به جاي اتخاذ پلان هاي طويل المدت در استخدام افراد و تلاش براي دستيابي بر منابع مطمئن اطلاعاتي به راه هاي حل كوتاه مدت با استفاده از تكنالوژي پافشاري كنند. "جم پيوت" از آن مي ترسيد كه وجوه مالي براي خريداري و بكار اندازي پريدتور باعث تقليل در بودجه استخدام اجنت ها توسط سي.آي.اي گردد، اما "ريچاردكلارک" در برابر اين اعتراض مي گفت كه اجنت هاي آنها چندين سال است كه كاري انجام نداده و اكنون مي خواهد چيز ديگري را به كار بگيرد. "بليک" طوري از كلارک پشتيباني مي كرد كه باعث آزرده گي جيم پيوت نشود.

سندي برگر كه از اين قبيل دعوا هاي مسلسل خسته شده بود امر به كارگيري پريدتور در افغانستان را صادر نمود. بعد از آن در باره حدود ماموريت پريدتور بحث آغاز شد. كلارک از مفكوره ايجاد ارتباط ميان پريدتور و تحت البحري حامل راكت هاي كروز در بحيره عرب خوشش آمده بود. او مي خواست از پريدتور در حمله عليه بن لادن كار گرفته شود. برگر با نظر كلارک علاقه مند بود، اما مامورين سي.آي.اي در باره ايجاد ارتباط ميان پريدتور و تحت البحري حامل راكت هاي كروز نظر مثبت نداشتند. به عقيده آنها در اين نوع ترتيبات بسياری از چيز ها مجهول بوده و براي رسيدن راكت به هدف وقت زياد در كار بود. مامورين سي.آي.اي خواهان آن بودند كه قبل از آن كه پريدتور جزئي از سيستم پرتاب راكت و يا حملات هوايي شود، تجاربي در زمينه صورت بگيرد. كوفر بليک خواهان نصب راكت در خود پريدتور بود كه در صورت مشاهده بن لادن راكت بر او فير شود، اما مامورين وزارت خارجه با اين پيشنهاد اعتراض داشتند كه مسلح ساختن پريدتور قرارداد بين المللي در مورد راكت هاي اتومي ميانبرد را نقض مي نمود. اين قرار داد امريكا را از دستيابي به راكت هاي دوربرد كروز منع مي نمود. آيا پريدتور با راكت هاي كروز يک چيز بود؟

در حاليكه مامورين وزارت خارجه چنين بحث ها را ادامه مي دادند كوفربليک و مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي يک نوع تجربه ديگر را با استفاده از پريدتور پيشنهاد نمودند. در بالكان و عراق وسايل رهنمايي پريدتور مثل كپسول ، آنتن هاي ماهواره يي و جنراتور در پايگاه هوايي يک كشور دوست مستقر شده بود. عمليات مخفي و حساس بود، اما كشور هاي ميزبان از افشاي

آن آزرده نمي شدند. در حاليکه آماده گي براي بکار گيري از پريدتور ادامه يافت، دولت ازبکستان موافقت نمود که اين کار از يکي از پايگاه هاي هوايي آن کشور براي يک مدت محدود صورت بگير اما دولت اسلام کريموف در مخفي نگهداشتن اين پروژه تاکيد زياد مي نمود.

مامورين سي.آي.اي تشويش داشتند که تمرکز چند موتر و تعدادي آنتن ماهواره يي و جنريتور در يک محل ممکن توجه عساکر و صاحب منصبان ازبک را به خود جلب نمايد. همکاري ميان سي.آي.اي و دولت کريموف چنان مخفي بود که بسياري از افراد در دولت ازبکستان از آن اطلاعي نداشتند.

به خاطر پاسخگويي به اين مشکلات سي.آي.اي پيشنهاد کرد که تمام عمليات پرواز و فرونشانيدن و کنترول پريدتور در هوا توسط اقمار مصنوعي صورت بگيرد. دستگاه مذکور در يک پايگاه هوايي دور افتاده در ازبکستان قرار داشت و عمليات رهبري آن از آغاز تا انجام توسط پيلوتي از داخل يک اتاق در ورجينيا صورت مي گرفت.

در ماه سپتامبر رئيس جمهور کلنتن اجازه استفاده از پريدتور در افغانستان را صادر کرد. حکم چنان بود که سي.آي.اي پريدتور را بر فراز افغانستان به پرواز در مي آورد درحاليکه مامورينې که آن را رهبري مي کردند هزاران کيلومتر دورتر در امريکا قرار داشتند .

مرکز تعقيب بن لادن تعدادي نقشه ها را براي مسير چندين پرواز پريدتور آماده نمود. هر پرواز بايد کمتر از 24ساعت را در بر مي گرفت. آن ها تصميم گرفتند پريدتور به ساحاتي در جنوب و شرق پرواز کند که قبلاً بن لادن در آن جا ها زياد ديده شده بود. آن ها هم چنين اجنت هاي شان را در افغانستان به حال آماده باش در آوردند. از اجنت ها خواسته شد، تا در باره رفت و آمد بن لادن معلومات فراهم نمايند، تا پريدتور به آن سمت رهنمايي شود و اميدوار بودند عکسي از او گرفته شود. تجارب گذشته در بالکان و عراق نشان داده بود که پريدتور در اثناي روز نسبت به شب خوب کار کرده مي توانست. پريدتور مي توانست کمره هاي مجهز با دوربين شب را در خود داشته باشد، اما تحليل عکس هاي گرفته شده در شب کار نسبتاً مشکل بود. روز در افغانستان وقتي شروع مي شد که هنوز در ورجينيا شب مي بود. يک صفحه ويديويي بزرگ در مرکز عمليات پريدتور قرار داده شده بود. پيلوت هايي که پريدتور را رهنمايي مي کردند و مامورين استخبارات سي.آي.اي و مامورين مرکز بن لادن در نيمه هاي شب به محل مي رفتند، تا پرواز پريدتور را بر صفحه ويديو تعقيب کنند.

ريچاردکلارک در نيمه هاي شب نيز به مرکز مي رفت و بعضي از مهمان هاي ديگر نيز به آن مرکز مي آمدند. آن ها مانند گروهي از بازيکنان بازي ويديويي گردهم جمع شده و از تکنالوژي کار مي گرفتند که در آينده ممکن بود هاليوود از آن در ساختن فلم ها استفاده نمايد. آن ها در حاليکه قهوه مي نوشيدند، يکي به پيلوت مي گفت، به آن موتر نظر کن بن لادن از چنين موتر استفاده مي کند، آن را تعقيب نما! کار پيلوت در اين مرکز مانند پيلوت هليکوپتري بود که جريان ترافيک را در يک شاهراه گزارش مي دهد.

واحد هاي دفاع هوايي طالبان سرحد بين افغانستان و ازبکستان را زير نظر داشتند. يک شب يک پريدتور از فراز يک ميدان هوايي طالبان عبور کرد. و يک جت طالبان به خاطر پايين کردن آن پرواز نمود. در اتاق عمليات پريدتور در ورجينيا ديده شد که يک جت پرواز نمود و وسايل مخابراتي پريدتور مخابره بين پيلوت جت و قومانداني ميدان هوايي را ثبت نمود. پيلوت گفت: "من آن را نمي بينم" ناگهان ديده شد که طياره به سرعت زياد به طرف پريدتور در حرکت است. همه افراد موجود در اتاق کنترول ترسيدند، اما طياره از نزديک پريدتور گذشته و به پايگاه برگشت.

وقتي که پريدتور بالاي فارم ترنگ در حال پرواز بود، شخصي را عکاسي نمود که ظاهراً بن لادن بود. يک اجنت از قندهار گزارش داده بود که بن لادن به خاطر ملاقات با يکي از زن هايش به فارم ترنگ رفته است. کمره عکس مردي قدبلند و لاغر اندام را نشان داد که لباس عربي به تن داشت و توسط افراد مسلح محافظت مي شد. او از يک تعمير که قبلاً به حيث يکي از خانه هاي بن لادن شناسايي شده بود، برآمده به طرف يک تعمير کوچک که مسجد بود مي رفت. راهي وجود نداشت که به يقين بتوان گفت که آن شخص صددرصد بن لادن بود، اما شواهد کافي دال برآن بود که او بايد بن لادن باشد. طي دو پرواز ديگر نيز پريدتور عکس هايي را مخابره نمود که سي.آي.اي گمان مي کرد مربوط به بن لادن بوده باشد، اما درجه يقين در اين دو مرتبه کم تر از عکسي بود که از فارم ترنگ گرفته شده بود.

جنجال برسر ماموريت پريدتور هم چنان ادامه داشت. يکي از مسايل امنيت و مخفي کاري بود. وقتي که رادار طالبان پريدتور را کشف کرد، سي.آي.اي در باره افشاي نقش ازبکستان در عمليات نگران گرديد.

سي.آي.اي نمي خواست چيزي باعث ايجاد مانع برسر راه استفاده از واحد کوماندوئي ازبک گردد. سقوط يک پريدتور يک کودتاي تبليغاتي براي طالبان به حساب مي آمد. پريدتور حامل وسايل بسيار حساس نبود، زيرا وسايل بسيار حساس در مرکز کنترول آن قرار داشت. با وجود آن، هيچکس نمي خواست پريدتور بدست دشمن بيفتد و مامورين سي.آي.اي بعضي اوقات فکر

مي كردند كه پنتاگون در باره توانايي پريدتور كه بتواند از ديد پنهان مانده و از آتش دفاع هوايي دشمن مصئون بماند، مبالغه مي كرد. ريچاردكلارک توانايي قواي هوايي طالبان را ناچيز مي شمرد. او مي گفت: "پيلوت هاي طالبان راكت هاي هوا به هوا را كه در طيارات شان نصب شده قبلاً فير نكرده و اگر اين كار را بكنند شايد باعث منفجر شدن طياره خود شان شود. او از سي.آي.اي مي خواست، تا در باره خطراتي كه متوجه پريدتور هست بيش از حد تشويش نكند. او به شكل طنز آميز مي گفت: "در صورت سقوط پريدتور پيلوت آن به صورت محفوظ به پايگاه بر مي گردد؟ "

مبارزه بر سر بودجه عمليات پريدتور بسيار جدي بود. وقتي كه يک پريدتور در اثناي بلند شدن از زمين سقوط كرد قواي هوايي كوشيد تا پول تعويض آن را از سي.آي.اي بگيرد. اين كار با اعتراض جورج تينت، پيوت و بليک مواجه شد. آن ها بودجه سه مليون دالري براي پريدتور تخريب شده را نداشتند. قواي هوايي مي گفت مديران سي.آي.اي مي خواهند همه چيز را بكار بگيرند، ولي پولي براي آن نپردارند. از سوي ديگر مامورين سي.آي.اي فكر مي كردند پروژه پرواز پريدتور باعث نو آوري و ابتكار به نفع پنتاگون مي گرديد. اگر اين پروژه نمي بود پروژه مشابه توسط قواي هوايي شايد در مرحله ابتدايي باقي مي ماند. مامورين سي.آي.اي مي گفتند كه قواي هوايي بايد مصارف پرواز پريدتور بر فراز افغانستان را بپردازد، زيرا آن ها در مدت يک ماه بيش تر از شش ماه تجربه در صحراي نوادا معلومات بيشتر بدست مي آوردند. يادداشت ها و ايميل هاي زياد ميان ارگان هاي مختلف امنيتي در ورجينيا و قصرسفيد مبادله شد ولي موضوع تهيه پول براي ادامه عمليات دِرون حل نگرديد. تا اواسط اكتوبر بادهاي شديد در شمال افغانستان به وزيدن آغاز نمود. در بعضي از پرواز ها ماشين ضعيف پريدتور قدرت حركت دادن آن را بر فراز كوه ها نداشت و پريدتور توسط باد به سوي ازبكستان به عقب رانده مي شد. وقتي هوا بسيار سرد شد يخبندان بر بال هاي پريدتور مشكل قابل تشويش را به ميان آورد. آن ها از تجارب خود در بالكان آموخته بودند كه پرواز پريدتور در هواي نامناسب كار بسيار مشكل بود. قصرسفيد و مركز مبارزه با تروريزم عمليات پرواز پريدتور را متوقف نمودند. ماموريت پريدتور در افغانستان يک تجربه بسيار موفق بود. بليک اميدوار بود قطع پرواز هاي پريدتور در زمستان فرصت آن را براي حقوق دان هاي وزارت خارجه فراهم كند كه مسأله استفاده از پريدتور مسلح با راكت را حل كنند. با ديدن عكس بن لادن در حاليكه او به سوي مسجد مي رفت، بليک از طرفداران سرسخت مسلح ساختن پريدتور با راكت گرديده بود.

آن ها بعد از دو سال تلاش به فرصتي دست يافته بودند كه در آن نه شناسايي مثبت هدف، نه موجوديت اجنت هاي قابل اعتماد در محل و نه بودن فرصت كافي براي حمله، مانع به حساب مي آمد. قصرسفيد و پنتاگون اميدوار برآن بود كه در صورت يافتن منبع مالي پرواز پريدتور در بهار آينده از سر گرفته شود.

تصاوير گرفته شده توسط "دِرون" فارم ترنک را كه در صحرايي در خارج از شهر قندهار قرار دارد، بار ديگر وارد بحث هاي مامورين امنيتي امريكا ساخت. سي.آي.اي در سال 1998 پلان مخفي اختطاف بن لادن از اين فارم را طرح نموده بود. بيشتر از دو سال بعد از آن، ايالات متحده، كه از قدرت نظامي زيادي برخوردار بود و نيروهاي نظامي اش قوي تر از مجموع نيروهاي رقباي احتمالي اش بودند، .آن كشور چندين كشتي طياره بردار و طياره (بي-2)، كه از ديد راهدار پنهان مي ماند، در اختيار داشت و قدرت آن را داشت، تا در ظرف كمتر از 24 ساعت در دورترين نقاط جهان دست به عمليات نظامي بزند، هنوز ديوار هاي گلي فارم 700 هكتاري ترنک را كه از آن چندان دفاع هم صورت نمي گرفت، يک مانع عمده براي خود مي ديد. چنين قلعه يي حتي نمي توانست گروه هاي مهاجم سوار به اسپ پشتون را چند قرن قبل از حمله به آن مانع شود. چند تعمير كانكريتي موجود در فارم كه در زمان حكومت كمونيست ها دفاتر اداره زراعت را تشكيل مي داد، در كنار دشتي قرار داشت كه از چهار جانب مي شد به آن ها نزديک شد؛ تا چندين ميل نه كوهي وجود داشت، نه سنگي، نه رودخانه يي و نه كدام دفاع طبيعي ديگر. بايد اين همه، فارم ترنک رئيس جمهور كلنتن و مشاورين ارشد امنيتي او را گيچ كرده بود؛ تا حد زياد اين مشكل به سياست خارجي امريكا مربوط مي شد. طوري كه يک افسر استخباراتي مسعود گفته بود، دولت امريكا مي خواست، در بازي شطرنج به شاه دست يابد، بدون اينكه به مهره هاي ديگر دست بزند. با خودداري امريكا از شناسايي طالبان به صفت دشمن، فارم ترنک به صفت يک هدف پيچيده در آمده بود.

به عباره ديگر، فارم ترنک سمبولي بود از يک مشكل سياسي-نظامي كه نظاميان آن را به "جنگ غير متوازن" نام داده اند. يعني گوريلا ها و تروريست ها مي توانند از كوچک بودن، متفرق بودن و پنهان بودن در ميان مردم در برابر يک قدرت نظامي بزرگ بهره برداري نمايند.

گروه مشاورين امنيت ملي و استخبارات كلنتن تصاوير گرفته شده از تعمير هاي يک منزله فارم ترنک را، كه در ميان تعدادي از تعمير هاي گلي قرار داشتند، براي ساعت ها مورد ارزيابي قرار مي دادند. در وزارت دفاع متخصصين نظامي با استفاده از فارمول هاي مثلثات و محاسبات مواد انفجاري اين موضوع را بررسي مي كردند كه در صورت فير يک يا دو راكت كروز بر اتاق خواب بن لادن كدام يک از تعمير هاي كوچک كه در اطراف آن قرار داشت، بر بالاي ساكنين آن فرو مي ريخت. در آنجا يک شفاخانه كوچک نيز وجود داشت و قوانين نظامي امريكا عدم تعرض به آن را توصيه مي كرد. هدف نظامي امريكا اين بود كه با فير راكت كروز بر خوابگاه بن لادن، كمترين تعداد تعمير هاي ديگر را تخريب نمايند.

در ميان قدرت هاي نظامي جهان تنها امريكا بود كه مي توانست چنين سوالاتي را مطرح نموده و پاسخ آن ها را دريابد. در آنجا اطفال وجود داشتند، زيرا در فارم ترنک تعدادي از فاميل ها نيز زنده گي مي كردند. طبق تخمين سي.آي.اي در فارم ترنک در حدود صد زن و طفل كه مربوط به بن لادن و افراد نزديک او مي شدند زنده گي مي نمودند. جنگ تبليغاتي اهميت داشت. كلنتن بعداً گفت: "وضعيت چنان بود، كه او (بن لادن) به من جرأت مي داد تا آن ها (زنان و اطفال) را بکُشم. هر قدر سلاح دقت داشته باشد و كوشش شود كه هدفگيري دقيق باشد، بازهم افراد ملكي تلف مي شوند".

در اكتوبر آن سال رئيس جمهور چانسي براي شكار نمودن بن لادن به دست آورد. وقتي كه پرواز پريدتور به حالت تعليق در آمده بود، مركز تعقيب بن لادن به قصرسفيد اطلاع داد كـــه بن لادن يک شب را در فارم ترنک سپري مي كند. برگر كابينه امنيت ملي را از موضوع آگاه ساخت و به تحت البحري هاي حامل كروز در بحيره عرب دستور صادر نمود، تا براي يک حمله احتمالي آماده گي داشته باشند .

جورج تينت گفت، خبر تنها از سوي يک منبع تاييد شده و در تلاش است تا تأئيد آن را توسط منبع دوم نيز بدست بياورد.

كلنتن فقط براي سه ماه ديگر رئيس جمهور امريكا باقي مي ماند. معاون وي الگور، كه رابطه اش با كلنتن به سردي گرائيده بود، با گورنر تكزاس كانديدا جموري خواهان، در يک مبارزه بسيار سخت انتخاباتي درگير بود. راه اندازي هر نوع عمليات نظامي عليه بن لادن بر مبارزه انتخاباتي الگور اثر منفي بر جا مي گذاشت. اگر حمله راكتي به فارم ترنک صورت مي گرفت و در نتيجه آن زنان و اطفال كشته مي شدند، قصرسفيد به بي احتياطي و بي كفايتي متهم مي گرديد. راه اندازي چنين عمليات حتماً سبب مي شد، تا گردانننده گان محافظه كار راديو ها كلنتن را متهم به تلاش براي بهتر شدن چانس موفقيت الگور نمايندو عمليات سبب مي شد، تا انتقادات از حملات راكتي عليه سودان از سر گرفته شود.

كلنتن گفت: "ما تقريباً مي دانستيم كه بن لادن شب را در كجا مي گذراند، اما به ما گفته شده بود كه بن لادن در اردوگاهی در نزديكي خوست وجود داشت، ولي او چند ساعت قبل از حمله راكتي محل را ترک گفت. ما تنها 40درصد چانس زدن او را داشتيم".

در حلقه كوچكي در اطراف كلنتن كه امور مربوط به حمله بر بن لادن را بررسي مي كردند، مشكل كشته شدن زن ها و اطفال با مشكل كيفيت اطلاعات گره خــورده بود. بعضي از آن ها، كه در اين بحث ها شركت مي نمودند، بعداً گفتند كه نه آنها و نه رئيس جمهور به خاطر ترس از تلفات ملكي از راه اندازي حمله بر بن لادن خودداري مي كردند. آن ها گفتند، مشكل اساسي 40درصد چانس موفقيت بود كه كلنتن از آن سخن به ميان آورد. مسأله تلفات غير نظاميان زماني به يک مانع در مقابل راه اندازي حمله تبديل ميشد كه اطلاعات غير دقيــق بود. اظهارات افراد دخيل در تصميم گيري در مورد اينكه خودداري از راه اندازي حمله در اكتوبر 2000 به خاطر ترس از تلفات افراد ملكي بود، از هم متفاوت است.

تينت در باره موجوديت زنان و اطفال و احتمال كشته شدن آنها در حمله معلومات داد. در عين زمان او نظر خود را در مورد اينكه تا چه حد بر اطلاعات در باره حضور بن لادن در آن شب در فارم يقين داشت، نيز ابراز نظر نمود. مسأله تصميم در باره اينكه حمله صورت بگيرد يا خير، به رئيس جمهور گذاشته شد.

تيم امنيتي كلنتن مسئله "گزارش خبر از منبع واحد" را بايد حل مي نمودند. بعضي ها در قصرسفيد مي گويند كه جورج تينت در مورد اشتباه در هدف گيري از جانب سي.آي.اي در كوزوو در بهار سال 1994 بسيار نگران و ناراحت معلوم مي شد. نقشه هاي غير دقيقي كه توسط سي.آي.اي تهيه شده بود، منجر به بمباران سفارت چين در بلگراد و كشته شدن چند ديپلومات جوان چيني گرديد. اين اشتباه باعث ايجاد سرو صدا به سطح جهاني عليه امريكا گرديد و رابطه ميان امريكا و چين را به طور موقت به بحران مواجه ساخت. در فاصله زماني ميان آن اشتباه و انتقادات دوام دار از حمله راكتي امريكا به خرطوم در سال 1998، تينت در باره تخمين دقت راجع به اطلاعاتي كه به كلنتن مي داد، دلايل كافي براي احتياط داشت. يک مامور قصرسفيد گفت، او مي خواست به طور مطلق متيقن باشد. سي.آي.اي خود اعتراف داشت كه اجنت هاي افغان آن سازمان و ساير منابع اطلاعات انساني اش در گذشته اشتباهاتي را در دادن اطلاعات مرتكب شده بودند. يک مامور سي.آي.اي گفت: "ما با اجنت هاي جهان سوم سرو كار داشتيم كه اطلاعات داده شده از سوي آن ها 60 تا 70 درصد دقيق مي بود، كار با آن ها مانند كار با يک اجنت جرمن نبود".

در برخي حالات سي.آي.اي از اجنت خود شناخت كامل نداشت؛ تا بر آن ها اعتماد كامل نمايد. دروغ گوها و اجنت هاي دو طرفه يک مشكل عمده در جمع آوري اطلاعات در افغانستان و جرمني هردو بود.

در ماه اكتوبر، تينت روز يكشنبه از ميدان فتبال كه پسرش در آن بازي مي كرد به برگر تيلفون زده گفت، كه منبع دوم به تأييد خبر وجود ندارد. كلنتن نمي خواســـت با مشكل بن لادن به نحوه برخورد كند كه باعث افزايش در تعداد پيروان او شود. كلنتن

بعداً گفت: "من فکر مي کردم که اگر تعداد زياد زنان واطفال افغان در حمله راکتي کشته مي شدند و بن لادن در حمله کشته نمي شد، به منافع امريکا ضربه وارد مي گرديد".

فارم ترنک در مرکز توجه تلاش ها براي رديابي بن لادن قرار گرفته بود. سي.آي.اي تصوير بن لادن در لباس عربي را که در فارم ترنک توسط پريدتور گرفته شده بود، در يک نوار ويديويي ثبت نمود. اين تصوير ترس انگيز و بدشگون به نظر مي آمد. تينت نوار را به قصرسفيد بردو آن را براي برگر و کلنتن نمايش داد.

قدرت ترسناک ويديوي مذکور سبب شده بود، تا تينت از طرفداران سرسخت پريدتور شود. او اين ويديو را در جلسات محرم کانگره با خود مي برد و در باره دست آورد هاي پريدتور با اشتياق حرف زده مي گفت که پريدتور او را به هدف نزديک کرده است .

کلنتن هم از نتايج کار پريدتور خورسند بود. رئيس جمهور هنوز علاقمند حمـــله عليــه بن لادن به واسطه نيروهاي ويژه امريکا بود، اما نظامي ها و سي.آي.اي به اين عقيده خود پابرجا بودند که چنين عمليات بدون دستيابي به اطلاعات دقيق تر و داشتن فرصت کافي ممکن به موفقيت نايل نشود. به گفته کلنتن تصاوير گرفته شده توسط پريدتور بسيار دلچسپ بود، اما کافي نبود. زماني که پريدتور بر سر بن لادن پرواز مي کرد، او جنگ را در پايين به دو جهت شدت مي بخشيد: در جهتي عليه مسعود و در جهت ديگر عليه امريکا. در ماه سپتامبر غند 55 القاعده که در ريشخور، در جنوب کابل مستقر بود، در حمله تابستاني عليه مسعود با طالبان يکجا شد. هزاران تن از طلاب مدارس پاکستاني، که از کمک آي.اس.آي برخوردار بودند، نيز با طالبان در جبهه تالقان يکجا شدند. تالقان مرکز حکومت مسعود بود.طالبان با استفاده از پول تعدادي از قوماندانان جبهه متحد را خريداري نمودند. با بمباردمان بسيار دقيق توپخانه، که بعضي تحليل گران امريکايي آن را نتيجه حضور افسران ارتش پاکستان مي دانستند، آن ها قادر شدند تالقان را تصرف نما يند و نيروهاي مسعود را به سوي بدخشان و مناطق ديگر در ولايت تخار به عقب نشيني وادار سا زند. با سقوط طالقان مسعود به طور ناگهاني راه اکمالاتي زميني خود را از تاجکستان به دره پنجشير قسماً از دست داد. براي قطع کامل راه جنگ تابستاني ديگر در کار بود. در آن صورت، يا مسعود وادار مي شد زنده گي در تبعيد را در دوشنبه انتخاب کند و يا به پنجشير رفته در آنجا با مشکلات فراوان به مقاومت ادامه دهد.

طالبان شايد از نگاه سياسي در ميان پشتونها ضعيف تر شده بودند، اما ضرورت هاي جنگي شان، مثل پول، وسايل انتقال، سلاح، داوطلبان جنگي و مشاورين نظامي شان افزايش يافته بود .

يک ماه پس از سقوط تالقان، روز 12 اکتوبر يک قايق کوچک مملو از مواد منفجره خود را به يک کشتي امريکايي که در بندر عدن لنگر اندخته بود نزديک ساخت. اين کشتي امريکايي، که 505 فت طول داشت، کول ناميده مي شد. کول با کمپيوتر و وسايل ديگر راهنمايي مجهز بود که در عين زمان مي توانست، بيش از يک صد طياره، کشتي و اهداف راکتي را تعقيب کند. اين کشتي که يک مليارد دالر قيمت داشت، در برابر حمله سه فرد انتحاري که از يک قايق يک هزار دالري استفاده مي کردند ترتيبات دفاعي نداشت. انفجار باعث يک سوراخ به ارتفاع 20 فت و عرض 40 فت در بدنه کشتي شده . سبب کشته شدن 17 تن و زخمي شدن سي تن از عمله کشتي گرديد. طبق بررسي هاي سي.آي.اي، اگر بمب گذاران از دقت بيشتر کار مي گرفتند، انفجار سبب قتل 300 دريانورد امريکايي و غرق شدن کشتي مذکور مي گرديد.

اطلاعات تاکتيکي قبلي در باره خطر عليه کول وجود نداشت. يک روز قبل از حادثه، سي.آي.اي يادداشت محرمي را در مورد خطرات تروريستي در منطقه منتشر کرده بود، اما در باره حمله احتمالي به کول در آن تذکاري به عمل نيامده بود. يک افسر استخبارات وزارت دفاع روز 13 اکتوبر در اعتراض به ناديده گرفتن هوشدار هايش در باره خطر در منطقه توسط مديران مربوط اش استعفا داد، اما هيچ کدام از تحليل هاي او در باره حمله به کول چيز مشخص در خود نداشت. دو نفر از افسران استخباراتي قصرسفيد که در وقت حمله به کول وظايف خود را ترک گفته بودند، قواي بحري را به ناديده گرفتن هوشدار هاي استخباراتي در مورد تهديد از ناحيه القاعده متهم نمودند. هم چنان آن ها قوماندان امريکايي جنرال زِني را به اجازه دادن کول به سوخت گيري در عدن مورد سرزنش قرار دادند.

جنرال زِني از تصميم استفاده بحريه امريکا از بندر عدن دفاع نمود و عين دلايلي را آورد که در مورد داشتن رابطه با رئيس جمهور مشرف مي آورد. او مي گفت، با وجود اينکه دولت هاي عرب و مسلمان بدون عيب نيستند، اين به نفع امريکا بود، تا با آن ها اتحاد برقرار نموده و معامله نمايد ولو که اين کار خطر هايي را نيز در پي داشته باشد.

حمله به کول ضربه روحي شديدي را بر مامورين مبارزه با تروريزم سي.آي.اي وارد آورد. آن ها توانسته بودند، بسيار به سختي از خطر حملات تروريستي در آغاز سال 2000 خود را وقايه کنند، اما اکنون اولين ضربه شديد را پس از حملات به سفارت هاي امريکا در شرق افريقا از دست بن لادن خورده بودند. در هفته هاي اول بعد از حمله به کول مرکز مذکور همه توجه خود را متوجه شناسايي حمله آوران و ارتباط آن ها با القاعده نمود. آن ها رابطه ميان تروريست ها و القاعده را پيدا نمود و معلومات به

دست آوردند که تروریست ها قبل از راه اندازي حمله به افغانستان رفته و در يکي از مهمان خانه ها در قندهار مدتي را سپري نموده بودند. اما آن ها دست داشتن مستقيم بن لادن را در اين حمله ثابت کرده نتوانستند. آن ها دلايلي در دست نداشتند، تا بر اساس آن رئيس جمهور کلنتن يک حمله انتقام جويانه را عليه بن لادن توجيه کرده بتوا ند، اما مامورين سي.آي.اي به اين عقيده بودند که بن لادن حتماً در عقب حمله به کول قرار داشت.

به عقيده مسؤول بخش مرکز بن لادن در سي.آي.اي ، وقت آن رسيده بود، تا قوانين تغيير داده شده و آن سازمان بايد حالت بن بست در پاليسي نسبت به طالبان را مي شکست. القاعده در حال توسعه بود و پناه گاه آن در افغانستان به آن سازمان فرصت مي داد، تا به عملــيات بزرگ تري دست بزند.

مامورين مرکز بن لادن در مجالس داخلي سي.آي.اي و نشست هاي ارگان هاي امنيتي در قصرسفيد در موارد فوق بي پرده حرف مي زدند. آن ها مي گفتند: "القاعده در افغانستان افراد خود را آموزش داده و پلان حمله را طرح مي کند. هدف آن سازمان نابودي امريکاست. تا آن وقت که ما به پناه گاه آن ها حمله نکنيم، آن ها قوي تر شده مي روند".

ريچارد کلارک يگانه مامور عالي رتبه قصرسفيد بود که با اين نظــريات موافقــت مي نمود. حتي پس از حمله به کول، او نتوانست وزير دفاع ويلم کوهن و جنرال هگ شولتن را متقاعد کند که در باره حمله عليه بن لادن و طالبان در افغانستان طور جدي فکر کنند.

شلتن کاغذي را ترتيب داد که در آن سيزده انتخاب را براي حمله نظامي به افغانستان پيشنهاد نمود بود، که شامل چندين پلان براي استفاده از نيرو هاي ويژه به خاطر دستگيري و يا کشتن بن لادن بود. يکي از همکاران شلتن بعداً گفت هدف از ترتيب کاغذ مذکور آن بود تا به سندي برگر و کلارک فهمانده شود کــــه راه اندازي عمليات نظامي تا چه حد يک کار پيچيده بود.

کلارک ديگر اميدي به پنتاگون نداشت. او بعداً گفت پيام عمده آن ها به ما اين بود: "ما اين کار را نمي کنيم".

کلارک مي گويد، حتي بعد از کشته شدن عساکر دريايي امريکا در حمله به کول مامورين ملکي و نظامي پنتاگون به اين نظر متفق بودند که از نيرو کوماندويي در افغانستان استفاده نشود. در چنين حالت تنها راهي که براي سي.آي.اي در مقابله با بن لادن مانده بود استفاده از نيروهاي مسعود بود. کلارک مخالفت هاي اوليه خود را کنار گذاشته موافق بود که به مسعود پول و سلاح تهيه شود.

او از کوفر بليک و ريچ مدير مرکز بن لادن خواست که پلان جديدي را براي افغانستان ترتيب دهند. مرکز بن لادن و تحليل گران بخش شرق نزديک سي.آي.اي در اين مورد به تبادل نظر آغاز نمودند. سوال مهمي که مطرح شد، اين بود که آيا آن ها آماده برقراري رابطه عميق تر با مسعود بودند؟

گيري شرون که اکنون معاون بخش شرق نزديک سي.آي.اي شده بود، اين استدلال مرکز مبارزه با تروريزم را قبول داشت که به جزء مسعود در صحنه کسي وجود نداشت. رهبران پشتون چون حامدکرزي، عبدالحق و سايرين توان انجام کار عملي را نداشتند. از سوي ديگر شرون اين پيشنهاد وزارت خارجه را، که با چهره هاي معتدل طالبان رابطه برقرار شود، يک کار بيهوده مي دانست.

در خزان آن سال شرون با مامورين وزارت خارجه جهت ملاقات مخفي با ميانجي هاي طالبان به اروپا رفت. او گزارش داد که که هدف طالبان از مذاکرات يک نوع بازي بود؛ تا امريکا را از راه اندازي عمليات نظامي عليه خويش باز دارند. اگر سي.آي.اي مي خواست طالبان را تحت فشار جدي قرار دهد، بايد با مسعود کمک مي کرد. اهداف کمک مخفي سي.آي.اي به مسعود اين بود، تا او بعد از سقوط تالقان به جنگ عليه طالبان ادامه داده بتواند، فشار بالاي جنگجويان القاعده و طالبان حفظ شود تازمينه راه اندازي عمليات خاص عليه بن لادن آماده شود. به گفته کوفر بليک سي.آي.اي فکر مي کرد در صورتي مي تواند با بن لادن مقابله کند که بر پناه گاه تروريست ها در افغانستان که از سوي طالبان حمايت مي شدند، حمله نمايد.

به خاطر برآورده شدن اين هدف بايد کمک تسليحاتي و مالي کافي برای مسعود تهيه مي گرديد، تا باعث افزايش نيروي جنگي او مي گرديد. آن ها بر پايه گزارشات هيأت هاي سي.آي.اي که به افغانستان سفر نموده بودند، لستي از ضرورت مسعود را تهيه نمودند.

مسعود به موتر، هليکوپتر، سلاح خفيفه، مهمات، البسه، مواد غذايي و شايد به تعداد محدودي هاوان و توپ ضرورت داشت. او به طيارات جنگي جت ضرورت نداشت و تانک از ضرورت هاي اوليه اش نبود. آن ها کمک را طوري در نظر گرفتند که مسعود را قادر به تصرف افغانستان نمي کرد و حتي او تهديد جدي اي را متوجه کابل که مرکز اداره طالبان بود، متوجه ساخته نمي توانست. هدف آن بود تا پناه گاه القاعده در افغانستان نا امن گر ديده .زمينه حمله عليه بن لادن مساعد شود. ارزش کمک هايي که آن ها پيشنهاد نمودند بين 50 تا 150 مليون دالر تخمين شده بود.

مطابق به این پلان سي.آي.اي یک مرکز دایمي در پنجشیر ایجاد مي کرد. مسؤول مرکز بن لادن مي گفت، سي.آي.اي باید به مسعود نشان دهد که بسیار جدي است. آن ها باید با نیروهاي مسعود در خطوط جبهه به صورت دایمي حضور مي داشتند و به خاطر اینکه سوء تفاهمي در باره عملیات دستگیري بن لادن ایجاد نشود، مامورین سي.آي.اي افراد مسعود را در حمله باید همراهي مي کردند. چنین یک نوع ترتیبات باعث مي شد، تا حادثه درخواست سي.آي.اي از مسعود براي قطع حمله راکتي به کمپ بن لادن در درونته بار دیگر تکرار نشود.

مدتي را در برگرفت، تا رهبري سي.آي.اي به یک پلان جدید براي همکاري مسعود با هم توافق نمودند. برخي حلقات در لنگلي چنین احساس مي کردندکه مامورین مرکز بن لادن افراطي عمل مي نمودند. رچ که مردي قد بلند و وجدي بود نمونه افرادي بود که مرکز مذکور از سال 1997 به بعد به وجود آورده بود. آن ها با شور و هیجان در موضوع به بحث مي پرداختند. اگر نظریات آن ها را کسي نمي پذیرفت، مخالف شان به حساب مي آمد. کوفر بلیک مي خواست تا صحبت ها شکل اعتدالي داشته باشد ا و مي کوشید به نظریات طرف مقابل نیز گوش دهد، اما در آخر تقریباً همه بحث ها، او از نظر مرکز بن لادن حمایت مي نمود. یک تنش اداري دوامدار میان مدیریت استخبارات و مدیریت عملیات سي.آي.اي وجود داشت. مرکز بن لادن از یک نوع استقلال عمل برخوردار بود و گزارشات خود را مستقیماً به رئیس سي.آي.اي ارسال مي کرد، اما از بودجه و افراد مدیریت عملیات استفاده مي نمود. همیشه این موضوع مطرح بود که بودجه چگونه تدارک شده و بر نحوه مصرف آن چه کسي کنترول داشته باشد؟ این تنش با ابراز احساسات از مامورین مرکز بن لادن شدت مي یافت.

اگر "جم پیوت" مدیر عملیات سي.آي.اي در باره جزئیات پلان کمک جدید به مسعود سوالي مي کرد، یک نفر از مرکز بن لادن با او به مشاجره مي پرداخت و او را به بي خبري از اهمیت موضوع متهم مي نمود. آن ها با هم دیگر احساساتي برخورد مي کردند، انان بالآخره، بر سر یک پلان عملیاتي باهم به توافق رسیدند؛ تا به قصرسفید بفرستند.

کلارک یادداشتي به برگر ارسال نموده در آن طرح جدید سي.آي.اي را براي او خلاصه نمود. انتخابات ریاست جمهوري در ماه نو امبر باعث ایجاد بحران قانون اساسي برسر شمارش دو باره آراء در ایالت فلوریدا گردید. چنین معلوم مي شد که جورج بوش برنده خواهد شد، اما قصر سفید با یک عملیه عجیب انتقال قدرت در ظرف یک سده مواجه بود. طي همین زمان بود که پیشنهاد سي.آي.اي به قصرسفید رسید.

کابینه امنیت ملي امریکا روز 20 دسامبر ملاقات کرد، اما به جز کلارک کسي دیگر از پیشنهاد سي.آي.اي طرفداري نکرد. اعضاي کابینه اعتراضات سابقه و جدید را مطرح کردند. به نظر برخي از آنها "مسعود یک قاچاقبر مواد مخدر بود" و اگر سي.آي.اي مرکز دایمي در پنجشیر مي ساخت، ممکن بود در تجارت هروئین دخیل شود. پکرنگ و دیگران در وزارت خارجه هنوز به این باور بودند که 25 در صد چانس آن وجود داشت که با همکاري پاکستان طالبان را به تحویل دادن بن لادن براي محاکمه تشویق نمایند.

برگر مي گفت اشتباه خواهد بود که برسر معامله با مسعود رابطه امریکا با پاکستان خراب شود. در ماه مارچ مشرف به کلنتن وعده سپرد بود که مسأله بن لادن را حل نماید. گرچه مشرف کاري نکرده بود، اما بسیاري به این فکر بودند که براي او فرصت بیشتر داده شود. از سوي دیگر، آنها فکر مي کردند که با دادن کمک مخفي به مسعود آن ها بر اداره آینده امریکا جنگي را در یکي از نقاط خطرناک جهان به میراث خواهند گذاشت. اگر پاکستان در عکس العمل به کمک مخفي امریکا به مسعود جنگ را در کشمیر شدت مي بخشید؛ خطر برخورد اتومي زیاد مي گردید. آیااتخاذ تصمیم در این موارد از جمله پالیسي هاي نبود که به اداره جدید امریکا گذاشته مي شد؟

آن ها راه هاي دیگر وارد آوردن فشار بر بن لادن را بررسي نمودند که از جانب کلارک پیشنهاد شده بود: یکي از راه ها گرفتن تعهد جدید از نظامیان پاکستان براي همکاري در اخراج بن لادن از افغانستان بود. اداره کلنتن امیدوار به همکاري با پاکستان بود و از قطع همکاري میان دو کشور مي ترسید.

به مرکز مبارزه با تروریزم خبر داده شد که برنامه جدیدي براي همکاري با مسعود وجود نخواهد داشت. کمک کوچک مالي و جمع آوري اطلاعات چیزي نبود که وضعیت نظامي را در افغانستان تغییر دهد.

تصمیم کابینه امنیت ملي برنامه تماس با مسعود را بطي ساخت. هم مامورین سي.آي.اي شامل در پروگرام و هم مامورین مسعود به این نتیجه رسیده بودند که مطابق به هدایات قصرسفید آن ها دیگر نمي توانستند توقع همکاري نزدیک را از هم داشته باشند. رابطه مسعود با سي.آي.اي در زمستان آن سال به سردي گرایید و سفر مامورین سي.آي.اي به پنجشیر متوقف شد، اما افراد مسعود دلیل آن را نمي دانستند.

یک تیم سي.آي.اي در اوایل زمستان به ازبکستان پرواز کردند. آن هلیکوپتر (مي-17) جدیداً خریداري شده را معاینه نموده آن را براي نگهداري در فصل زمستان آماده کردند. یک مامور امریکایي گفت آن ها هلیکوپتر را براي توقف طولاني آماده کردند و

البته در مورد تماس با مسعود نيز چنين تصميمی اتخاذ شده بود. اشتغال هشت ساله اداره كلنتن با مسايل اسامه بن لادن، القاعده و افغانستان به پايان خود رسيد .

بل كلنتن در باره اين زمان مي گويد: "وقتي وقايع آن زمان را از ذهن مي گذرانم، سوال مطرح مي شود، كه آيا آنچه را كه بايد مي كردم، كردم؟ در مدت چهار سال كوشيديم؛ تا بن لادن را از صحنه خارج كنم؛ من نه احمق بودم و نه هم بي توجه؛ اما اين دشمن بسيار نيرومند است".

فصل سی وم

"ملاعمر با كدام روي به سوي خدا خواهد ديد؟"

جورج دبليو بوش در دوران مبارزات انتخاباتي سال2000خود نامي ازاسامه بن لادن و يا القاعده نگرفت. در اعلاميه هاي حزب جمهوری خواه، كه مربوط به امور دفاعي و سياست خارجي مي شد، نامي از بن لادن و يا سازمان او برده نشد. مسأله تروريزم در مبارزات انتخاباتي رياست جمهوري آن سال به ندرت مطرح گرديد.

بعد از حمله به كول، يک خبرنگار از بوش پرسيد: "اگر كشوري به هسته هاي تروريستي جابدهد، آيا آن كشور مي تواند مورد حملات انتقام جويانه قرار گيرد؟"

بوش گفت: "تا آن وقت كه من رئيس جمهور انتخاب نشده ام در چنين موارد حاضر به ابراز نظر نيستم، اما مي خواهم به جهانيان بگويم كه ما با چنين مردم محاسبه خواهيم كرد و چنين چيز ها عواقبي در پي خواهند داشت ".

وقتي كه از او سوال شد: " آيا اداره كلنتن تلاش كافي براي دستگيري بن لادن و افراد ديگر مظنون به دست داشتن در اعمال تروريستي انجام داده است؟"

بوش گفت: "در باره اين موضوعات اطلاعات استخباراتي لازم در اختيار من گذاشته نشده است." خبرنگاران از بوش سوالات كوتاه در باره سياست خارجي مي نمودند. سطح دانش و صلاحيت او براي رياست جمهوري به حيث موضوعات مبارزات انتخاباتي در آمده بود. بوش به خارج كم سفر نموده بود و تجربه مستقيم در روابط بين المللي نداشت.

او بدون فكر كردن نمي توانست بگويد كه پرويز مشرف رئيس جمهور پاكستان است. سكتگي در جواب دادن به چنين سوالات از سوي بوش، يک نويسنده مجله "گليمور" را تشويق كرد؛ تا لستي از نام ها را ترتيب داده و از بوش بپرسد كه با شنيدن نـــام هاي: كرستاين تاد وتمن، مدونا، سكس اِن ده سِتي و طالبان چه چيز به ذهنش مي آيد؟ .

جواب هاي او اين بود: وتيمن رفيق خوب بود، نمايش تلويزيوني او به تلويزيون كيبلي نگاه نمي كند؛ در باره طالبان، فقط سرش را تكان داده و خاموش ماند. نويسنده به او نقل داده گفت، به خاطر ستمي كه برزنان مي كنند - در افغانستان. بوش خوشحال شده گفت: "فكر مي كردم چيزي در باره يک باند مي پرسيد. طالبان افغانستان بسيار مردمان ظالم هستند".

در دوران مبارزات انتخاباتي، بوش بالاي "كاندوليزا رايس" بسيار حساب مي كرد. رايس خود را يک اروپا شناس مي خواند و كتاب هايي در باره ارتش چكسلواكيا و اتحاد دو آلمان نوشته بود. او در اداره بوش اول، مسؤول بخش شوروي در شوراي امنيت ملي بود.

بوش در باره رايس مي گفت: "من از نزديک بودن با رايس خوشم مي آيد، زيرا شخصيست خوش معاشره است. من مردم مغرور را دوست ندارم، زيرا كار كردن با آن ها مشكل است".

خانم رايس شخصي بود با اعتماد به نفس و در باره اروپاي بعد از جنگ سرد نظريات مشخصي داشت، اما در امور مربوط به بقيه جهان او بايد آماده گي قبلي مي گرفت.

در يكي از صحبت هايش او ايران را منبع تأمين تكنالوژي، پـول و وسايل ديگــر به گروه هاي تروريستي، به شمول طالبان خواند؛ در حاليكه رهبران شيعه ايران و ملا هاي سني افراطي طالبان دشمن همديگر بودند. علاوه از آن ايران پول و سلاح به احمدشـــاه مسعود مي فرستاد تا عليه طالبان بجنگد. وقتي كه يک خبرنگار در اين مورد مجدداً سوال نمود، رايس اصرار كرد كه ايران مواد را به منطقه يی ارسال ميدارد كه بدست افراد نادرست در افغانستان و پاكستان مي افتد. خانم رايس واضح نساخت كه اين افراد نادرست كي ها بودند. وقتي كه از او بار سوم سوال شد، او گفت، البته او مي دانست كه ميان طالبان و ايران دشمني وجود دارد.

هيچ يک از مشاورين سياست خارجي بوش تجارب تازه در باره جنوب آسيا نداشتند .

" ديک چيني" معاون رئيس جمهور و "دونالد رامزفيلد" وزير دفاع آشنايي زياد با مسايل بين المللي داشتند، اما آن ها شناخت مشخصي از پاکستان و افغانستان نداشتند. "پال و لفوتز" که به حيث معاون وزير دفاع مقرر شده بود، در امور جنوب شرق آسيا تخصص داشت .کولن پاول وزير خارجه و معاون وي ريچارد آرميتج در امور منطقه صاحب تجربه بودند. هر دو نفر در دهه 80 و اوايل دهه 90 با پاکستان همکاري می کردند. آرميتج در مراحل آخري جهاد عليه شوروي ازطريق وزارت خارجه با پاکستان سرو کار داشت.

پاول با نظاميان پاکستان در سال 1990 در وقت جنگ خليج تماس کاري داشت تجارب آن ها در نزديکي امريکا با ارتش و استخبارات پاکستان در دوران جنگ سرد ريشه داشت. اين دو نفر در دهه 90 زماني که رابطه ميان آمريکا و پاکستان بر سر بن لادن و جهادي هاي کشمير به سردي گراييد، خارج از دولت بودند.

رئيس جمهور بوش، پسر يکي از روساي سابق سي.آي.اي به آن سازمان و مردماني که در آن کار مي کردند اعتماد داشت. در دوران جنجال بر سر شمارش آرا در ايالت فلوريدا، دوستان فاميلي بوش به او مشوره دادند که به خاطر مصلحت افراد مسلکي در سي.آي.اي جورج تينت را تا مدتي در پُستش نگهدارد. يکي از طرفداران مهم تينت در سنا "ديود بورن" از جناح محافظه کار حزب دموکرات از ايالت اوکلاهما بود. اين شخص دوست خانواده گي بوش نيز بود. بورن و دخترش در گذشته هردو عضو يک گروه مرموز در دانشگاه ايل بنام "جمجمه و استخوان" بودند. بوش "اول" و "دوم" نيز عضو اين گروه بودند. دختر بورن در حکومت ايالتي تکزاس، که جورج بوش والي آن بود، کار مي کرد. اين دو فاميل بالاي يکديگر اعتماد داشتند. يک روز بعد از سال نو 2001 سناتور سابق، که رئيس دانشگاه اوکلاهما بود، به شهر ميامي رفته بود، تا بازي تيم دانشگاه خود را تماشا کند. در ميان بازي رئيس منتخب به او تيلفون زد و در باره جورج تينت نظر او را خواست. بورن گفت: "من نمي دانم تينت دموکرات است يا جمهوري خواه. او يک آدم راستگو ست. اگر رئيس جمهور چيزي از وي بخواهد، او نظر خود را بصورت صادقانه ابراز خواهد کرد. او جرأت آن را دارد که با تو مخالفت نما يد و مخالفت خود را بي پرده ابراز نمايد. اين نقاط قوی تينت است. اگر به او چانس باقي ماندن در سي آي اي داده شود کار خوبي مي شود، زيرا او در سياست بي طرف است. سي.آي.اي روساي زيادي را ديده و روحيه کارمندان آن ضعيف شده است. اگر او نگهداري شود، براي تداوم کار و ملاحظات مسلکي آن سازمان کار درستي خواهد بود".

براي رئيس جمهوري که مردم خوش معاشره و متواضع خوشش مي آمد، تينت شخص مناسبي به شمار مي رفت. تاکيد تينت به نقش عنعنوي سي.آي.اي به حيث يک سازمان هوشدار دهنده و تحليل گر وقايع به صورت عيني مورد توجه بوش بزرگ نيز قرار گرفته بود. تينت تعمير دفتر مرکزي سي.آي.اي در لنگلي را بنام "تعمير جورج بوش" نام گذاري کرده بود. قصرسفيد روز 16 جنوري اعلان کرد که رئيس جمهور بوش از تينت خواسته؛ تا مدتي در رأس سي.آي.اي باقي بماند. در اعلاميه قصرسفيد آمده بود که رئيس جمهور بعداً تصميم خواهد گرفت که تينت تا چه مدتي در اين مقام باقي بماند. رئيس سي.آي.اي در پُست خود باقي ماند، اما براي او اين يک دوره آزمايشي بود. اکنون او بايد به تدريج رابطه جديد کاري با بوش، رايس وشوراي امنيت ملي برقرار مي کرد. او هر صبح مستقيماً رئيس جمهور بوش را در جريان مسايل استخباراتي قرار مي داد. رئيس جمهور به پيشنهاد او موافقت نمود که به زودي به دفتر مرکزي سي.آي.اي برود. تينت در مقابل مامورين سي.آي.اي که به استقبال بوش آمده بودند از رئيس جمهور تشکر کرد که از روز اول اشغال وظيفه به سي.آي.اي علاقه نشان داده است. بوش در باره تفاوت هاي سي.آي.اي تحت رياست پدرش در 1976 و شرايط کنوني نظريات خود را بيان داشت. سي.آي.اي در زمان پدرش در مقابل تهديد از ناحيه شوروي کار مي کرد، ولي اکنون وضعيت تغيير کرده بود و دشمن را به آساني نمی شد تعريف کرد و مقابله به آن نيز کار آسان نبود. خطراتي که اکنون امريکا را تهديد مي کرد عبارت بود از تروريزم، جنگ اطلاعات و پخش سلاح هاي کشتار جمعي.

سندي برگر، که فکر مي کرد، بوش اول نتوانسته بود ترتيبات درستي براي دوره انتقال گرفته و اداره کلنتن را در جريان مسايل امنيتي قرار دهد، به عمل متقابل دست زد. او گفت: "مهم ترين مسأله در آجنداي ما تروريزم و القاعده بود. ما اداره بوش را در جريان کامل وضعيت گذاشتيم و به آن ها گفتيم که ما چه مي کرديم، چه چيز هايي زير مطالعه بود و تهديدات کدام ها بودند ".

برگر به مديريت هاي شوراي امنيت ملي هدايت داد؛ تا هر کدام کاغذي را در باره فعاليت هاي شان براي خانم رايس ومعاونش "ستيفن هِدلي" آماده کنند. اين يادداشتها با تشريحات تقريري و نمايشا سلايد توأم بود. برگر تنها در ملاقاتي شرکت کرد که کلارک در باره بن لادن و القاعده ترتيب داده بود. برگر به رايس گفت، او در اين جلسه شرکت نموده تا نشان دهد که مسأله بن لادن چه قدر مهم است. بعداً برگر در بال غربي تعمير قصر سفيد به رايس گفت: " تو در ظرف چهار سال ماموريت خود وقت زيادي را در باره تروريزم، به خصوص در باره بن لادن، مصرف خواهي کرد." اما اين هوشدار ها کارگر واقع نشد. سي.آي.اي تيم امنيت ملي بوش را در جريان فعاليت هاي القاعده قرار داد، اما مامورين سي.آي.اي دريافتند که علاقمندي عميقي در ميان اعضاي تيم امنيت ملي بوش به موضوع وجود نداشت. رايس، چني، رمزفيلد و ولفوتز، چهار نفر پر نفوذي بو دند که نظريات خاص خود را داشتند، چندين ماه در اين مورد فکر کرده بودند که در صد روز اول حکومت بوش بر چه مطالبي تاکيد کنند؟ آن

ها بر موضوعات دفاع راكتي، اصلاحات در نيروهاي مسلح، عراق و چين توجه داشتند. مسأله تروريزم و جنوب آسيا در رأس آجنداي آن ها قرار نداشت.

دفتر كلارک در گزارش هاي روز هاي اول خود تهديد از ناحيه بن لادن را بسيار جدي مطرح نمود. گزارشات به اين مطلب تأكيد داشت كه القاعده ممكن است همزمان به چند هدف حمله نموده و تلفات در اين حملات از ده ها و حتي صد ها كشته بالا خواهد بود.كلارک و مامورين بخش مبارزه با تروريزم به اين عقيده بودند كه بن لادن و پيروان او خواهان وارد آوردن تلفات انساني شديد بر امريكا اند و اگر بتوانند حتماً شهر هاي امريكا را با سلاح هاي كشتار جمعي مورد حمله قرار خواهند داد. اما آن ها نتوانستند بوش و مشاورين ارشد او را با خود در اين مورد هم عقيده بسازند. در طول مبارزات انتخاباتي 2000 تيم بوش موضوع دفاع راكتي را از جمله اولويت هاي امنيتي خود قرار داده بود. آن ها بزرگ ترين تهديد عليه امريكا را از ناحيه رژيم هاي متخاصمي مي دانستند كه راكت هاي قاره پيما در اختيار داشتند و يا در پي بدست آوردن آن بودند. آن ها يكي از پي ديگري استدلال مي كردند كه امريكا به تهديد از ناحيه چين و تا يک حدی از روسيه مواجه است. تيم سي.آي.اي كه اعضاي شوراي امنيت ملي را در جريان كار هاي امنيتي قرار مي داد، به اين نتيجه رسيد كه كابينه امنيتي بوش تهديد از ناحيه تروريزم را به گونه دهه 80 ارزيابي مي كرد. آنها تهديد از ناحيه تروريزم را محتمل مي دانستند، اما خطرات آن را محدود دانسته و فكر مي كردند تهديد از ناحيه تروريزم اعمال نمايشي يي خواهد بود كه باعث سرو صدا در بين مردم خواهد شد، ولي خطر جدي را متوجه امنيت ملي امريكا نمي كرد. آرمنيج مي گويد در آن زمان به ذهن ما خطور نمي كرد ما در امريكا، كه در ميان دو بحر بزرگ قرار گرفته بود، به تهديد جدي مواجه باشيم. كلارک هفته هاي اول كار اداره بوش را يک فرصت خوب براي خود به حساب مي آورد، تا با استفاده از آن بتواند نظر موافق اداره جديد را در مورد بمباران اهداف طالبان و مقابله با بن لادن جلب نمايد .

نوشته هاي تحليلي، توصيه ها و آجندا هاي روزهاي آخر كابينه كلنتن در بالاي ميز كار كلارک قرار داشت. كلارک و همكارانش با استفاده از اين مدارک يک يادداشت سه صفحه يي را تهيه كر ده بو و آن را براي خانم رايس روز 25 جنوري تحويل داد. آنها در اين يادداشت پيشنهاد نمودند كه ميتنگي به سطح كابينه براي بررسي مسايل تروريزم تدوير شود. در يادداشت آمده بود: "تهديد از ناحيه ترويست ها يک چيز كوچک نبوده و اعضاي القاعده در امريكا در هسته هاي مخفي تنظيم شده كه خطر جدي اي را متوجه امنيت آن كشور نموده اند".

به عقيده كلارک اداره بوش به يک پاليسي جديد در جنوب آسيا ضرورت داشت. او چندين پيشنهاد را كه قبلاً توسط برگر و كابينه كلنتن رد شده بودند، مجدداً مطرح كرد. اين پيشنهادها شامل كمک مخفي به احمدشاه مسعود و بمباردمان تاسيسات طالبان مثل فارم ترنک مي شد. كلارک هم چنين در پيشنهادات خود از يک نوع معامله با پاكستان بر سر بن لادن سخن به ميان آورد. او از بوش خواست؛ تا به پاكستان بفهماند كه مقابله با بن لادن از اولويت هاي عمده كاري دولت جديد امريكاست و به آن كشور پيشنهاد نمايد كه اگر اردو و استخبارات جنرال مشرف مسأله بن لادن را براي هميشه حل نمايند، اسلام آباد براي اعاده دموكراسي تحت فشار واشنگتن قرار نخواهد گرفت. كلارک هم چنين پيشنهاداتي را مطرح كرد كه در آن افزايش در بودجه مديريت مبارزه با تروريزم سي.آي.اي، افزايش در سهميه كمک هاي مخفي به ازبكستان و تهاجم شديد ديپلوماتيک عليه سازمان هاي خيريه اسلامي كه به تروريست ها پول مي دادند، پيشبيني شده بود. يادداشت كلارک در برگيرنده انديشه هاي تهاجمي او بود كه برخي از آنها از طرف اداره كلنتن تصويب و بعضي از آنها رد گرديده بود.

كلارک از موقعيت چندان خوبي برخوردار نبود. او در واشنگتن به يک مامور دولتي بسيار نيرومند شهرت يافته بود. از او به حيث آگاه ترين شخص در دولت در امور مربوط به تروريزم و تهديد از ناحيه بن لادن، نام برده مي شد. او به حيث يک چهره جدي و بي طرف مورد احترام بعضي از اعضاي تيم بوش نيز قرار گرفته بود. رايس از كلارک خواست؛ تا در شوراي امنيت ملي باقي بماند، اما از اول واضح بود كه كلارک در اداره بوش قسمتي و يا تمامي قدرت خود را از دست خواهد داد.

خانم رايس نظر مشخصي در باره نحوه اداره شوراي امنيت ملي داشت و نفوذ شخصي كلارک در مسايل تروريزم هم خواني با نوع كار رايس نداشت. از سوي ديگر، شركت كلارک در جلسات كابينه امنيتي كلنتن سبب شده بود؛ تا كساني در مورد بي طرفي سياسي او شک كنند.

يادداشت هاي جنوري كلارک عنواني خانم رايس به جايي نرسيد. جلسه كابينه در باره تهديد از ناحيه بن لادن و يا سياست هاي منطقوي داير نشد. چند هفته بعد رايس به تعيينات جديد در شوراي امنيت ملي دست زد كه در نتيجه كلارک موقعيت خود به حيث عضو كابينه امنيتي را رسماً از دست داد. در عوض، كلارک از رايس خواست، تا او را به بخش ديگر در شوراي امنيت ملي منتقل كند. كلارک گفت مي خواهد وظيفه خود را كه تعقيب بن لادن بود رها نموده و در بخش تهديد عليه سيستم كمپيوتري امريكا كار كند. رايس به اين درخواست موافقت نمود و گفت كه با او در امور مربوط به تروريزم به مشوره ادامه خواهد داد.

"هگ شولتن" که به حیث لوي درستیز قواي مسلح امریکا به وظیفه خود ادامه میداد، با استفاده از دوره انتقال، تحت البحري هاي حامل راکت هاي کروز را، که در بحیره عرب براي انجام حملات راکتي احتمالي به افغانستان مستقر شده بودند، از آنجا خارج کرد. برنامه استقـرار آن ها پر مصرف بود و سي.آي.اي نتوانسته بود اطلاعاتي به دست بیاوردکه از این تحت البحري ها استفاده صورت بگیرد. از سوي دیگر، رامزفیلد که دفاع در مقابل راکت هاي دور برد و نو آوري در ساختـار اردوي امریـــکا را از اولویت هاي کاري خود ساخته بود، مي گفت، تروریزم وجود دارد؛ اما همین امروز حمله نمي کند. بدین ترتیب مسایل مربوط به تروریزم در قسمت زیرین مسایل شامل در آجنداي امنیتي قرار داده شده بود. کوفربلیک و مرکز تعقیب بن لادن در سي.آي.اي اعتراضي به از دست دادن تحت البحري ها در بحیره عرب نکردند. مشغله عمده آن ها را در آن زمستان تجربه با پریدتور مسلح با راکت، که توسط قواي هوایي انجام مي شد، تشکیل مي داد. در صورت موفقیت تجارب مذکور، سي.آي.اي پریدتور مسلح با راکت را بر فراز افغانستان به پرواز در آورده وعلیه بن لادن و همکاران نزدیک او از آن کار مي گرفت. آن ها مي گفتند، پریدتور مسلح با راکت مشکل تایید گزارش را از سوي یک منبع انساني و مسأله زمان را حل مي کرد. براي فیر کروز چندین ساعت لازم بود، در حالیکه حمله توسط پریدتور چند ثانیه وقت کار داشت.

در ماه فبروري متخصصین حقوقي وزارت خارجه گفتند که مسلح ساختن "دِرون" ناقض قرار داد محدود سازي راکت هاي بلاستیکي نیست، اما قواي هوایي باید تعدادي از مسایل تخنیکي دیگر را حل مي کرد. انجنیر هاي قواي هوایي یک راکت "هلفایر" را که در سیستم آن تغییراتي داده شده بود، در پریدتور نصب نموده بودند، اما نمي دانستند که فیر راکت مذکور بالاي خود پریدتور چه تاثیر خواهد افگند. پریدتور چنان کم وزن بود که بعضي انجنیر ها فکر مي کردند که عکس العمل ناشي از فیر راکت ممکن توازن آن را برهم زده و سبب سقوطش شود.

تجربه یي که در ماه فبروري صورت گرفت امیدوار کننده بود. راکت فیر شده از "دِرون"، قله یک تانک را 6 انچ دور تر از وسط آن مورد هدف قرار داد. اما اداره بوش پالیسي یي در باره کشتن تروریست ها به وسیله "دِرون مسلح " نداشت. کابینه امنیتي در حال تشکیل شدن بود . اعضاي اصلي کابینه امنیتي و معاونین آنها جلسه رسمي اي را به خاطر بحث روي مسئله بن لادن تشکیل ند داده بودند .

صحبت هایي در باره سیاست امریکا در مورد افغانستان و بن لادن مي شد؛ اما کار منظمي درین رابطه صورت نمی گرفت. در لست مسایل امنیتي ایران، عراق، منازعه فلسطیني ها با اسرائیل، چین، روسیه و دفاع راکتي بالاتر از قضیه افغانستان و بن لادن قرار داشتند. بلیک به قواي هوایي فشار وارد مي کرد؛ تا تصدیق نماید که یک پریدتور مجهز با راکت هلفایر قادر است، بن لادن را بکشد به شرط آن که او شبي را در فارم ترنک سپري نماید. در چنین حمله تلفات زیاد انساني به دیگران وارد نمي آمد. چنین یک تصدیق ضرور بود، زیرا اگر سي.آي.اي استفاده از پریدتور مسلح را به بوش و یا شوراي امنیت ملي پیشنهاد مي کرد، باید تصدیق تخنیکي با خود مي داشت که پریدتور قادر به انجام ماموریت پیشنهادي اش هست، اما راکت هلفایر به خاطر تخریب تانک طراحي شده بود نه چپه کردن دیوار هاي گِلي و یا کانکریتي. در عصر پیشرفت تخنیک، به سیستم هاي پیشرفته و قیمتي سلاح تاکید مي شود. پنتاگون خواهان دقت در هدف گیري و روش علمي استعمال سلاح تاکید مي ورزید. اگر پنتاگون به دستور رئیس جمهور در مورد محدود نگهداشتن تلفات افراد ملکي عمل مي کرد، قواي هوایي باید به صورت دقیق پیشبیني مي کرد که چند اتاق در اثر فیر راکت "هلفایر" تخریب مي گردید. چنین چیزي به تجربه بیشتر نیاز داشت. قواي هوایي به همکاري سي.آي.اي یک تعمیر مشابه به آنچه بن لادن در فارم ترنک در آن مي زیست, ساخت، تا راکت هلفایر را بالاي آن تجربه کند.

در عین زمان، کلارک با بلیک و دیگران در سي.آي.اي در باره فرستادن پریدتور غیر مسلح به افغانستان به گفتگو آغاز کرد. وضعیت هوا براي پرواز پریدتور مساعد بود. کلارک خواهان پرواز پریدتور بود و این چیزي بود که در ماه اکتوبر گذشته به آن موافقه شده بود. اما مامورین بخش مبارزه با تروریزم سي آي اي مي گفتند که پرواز پریدتور در آن وقت یک اشتباه خواهد بود، زیرا طالبان در خزان گذشته از طریق رادار قادر به شناسایي آن شده بودند. در آن زمان به بلیک اطلاع داده شده بود که پریدتور در صفحه رادار طالبان به شکل یک پرنده ظاهر مي شود، اما بعداً بلیک اطلاع بدست آورده بود که پریدتور در صفحه رادار دشمن به شکل یک طیاره تجارتي ظاهر شده و چون سرعت آن بسیار کم بود به آساني قابل شناخت بود. مـــامـورین سي.آي.اي تخمین مي زدند، که در بهترین شرایط، آنها قادر به پنج یا شش پرواز پریدتور قبل از سقوط یکي از آن ها توسط طالبان خواهند بود. آن ها نمي خواستند قبل از مجهز شدن پریدتور با راکت به پرواز پریدتور آغاز کنند.

سي آي اي تحت یک موافقت نامه جدید حاضر شد، تا نیمي از مصارف عملیاتي و از دست دادن پریدتور را بپردازد. این به آن مفهوم بود که با سقوط هر پریدتور سي.آي.اي یکنیم ملیون دالر تاوان مي پرداخت. این مقدار پول بخش عمده بودجه مرکز تعقیب بن لادن را تشکیل مي داد. بلیک و همکاران او استدلال مي کردند که سقوط پریدتور همکاري ازبکستان با سي.آي.اي را به خطر مي انداخت. سي.آي.اي از تحلیلگران دولت رسماً خواست تا نظر بدهند که آیا پرواز پریدتور غیر مسلح ارزش آن را دارد تا خطرات احتمالي سقوط آن پذیرفته شود. آن ها نظر دادند که تصاویر گرفته شده توسط ستلایت و طیارات اکتشافي جایي را براي پرواز اکتشافي پریدتور نمي گذارد. در مورد علاقمندي شدید بلیک به داشتن دِرون مسلح با راکت در سي.آي.اي نیز اختلاف

نظر وجود داشت. بعضي از مامورين در بخش شرق نزديک مديريت عمليات در مورد اين پلان چندان خوشبين نبـــود و آن را فاجعه آفرين مي خواندند. اختلافات داخلي سبب شد، تا در به کارگيري از دِرون مسلح تاخير صورت بگيرد. پاليسي يي در مورد به پرواز در آوردن پريدتور مسلح با راکت در آسياي ميانه در آن زمستان و بهار آن سال وجود نداشت. بخش جنوب آسيا در وزارت خارجه امريکا تا ماه جون در جريان چنين پلاني قرار نگرفت. الن ايستم يک ديپلومات مسلکي کار هاي روزمره اين بخش را به طور موقت به پيش مي برد. ايستم تأکيد مي ورزيد که امريکا نبايد در جنگ داخلي افغانستان طرف واقع شود. نه بوش و نه مشاورين ارشد او به صورت علني چيزي گفتند که مخالف نظر ايستم مي بود .

رايس و آرمتيچ پيام هايي بدست مي آوردند که در آنها درباره پاليسي جديد نسبت به افغانستان مشـوره داده مي شد. دربرخي حالات مشوره ها باهم متناقض مي بود. سفير امريکا در پاکستان بل ميلم پيام طولاني يي ارسال کرد و در آن پيشنهاد نمود که اداره بوش از فرصت استفاده کرده و به طالبان آخرين فرصت براي يک معامله را بدهد. واشنگتن به طالبان در بدل تحويل دهي اسامه بن لادن وعده کمک هاي اقتصادي بزرگ را بدهد. در صورت رد اين پيشنهاد از سوي طالبان، امريکا به پشتيباني از افرادي که خواهان سرنگوني ملاعمر بودند، اقدام نمايد. طوري که ديده مي شود، سفارت امريکا در اسلام آباد مثل هميشه با انديشه کمک امريکا به مسعود مخالفت مي نمود. تحليل گران سياسي سفارت به اين عقيده بودند که در صورت رد پيشنهاد امريکا از سوي طالبان، واشنگتن به مخالفين پشتون ملاعمر، مثل حامدکرزي، کمک بدهد .

زلمي خليلزاد که از نفوذ قابل ملاحظه اي در شوراي امنيت ملي در حال تشکيل بوش برخوردار بود، با تحليل فوق تا حدي موافق بود. اين تحليل گر سياسي تولد يافته در افغانستان، مسؤوليت ترتيبات انتقال در اداره بوش را به عهده داشت. رايس او را به حيث مدير بخش شرق ميانه در شوراي امنيت ملي مقرر کرد .

خليلزاد از دوستان سابقه دار حامد کرزي بود. بعد از قتل پدر کرزي توسط طالبان، خليلزاد، که در آن وقت در موسسه تحقيقاتي "رَند" کار مي کرد، مقاله يي عليه طالبان نوشت و در آن از کلنتن خواست، تا براي سقوط طالبان اقدام کند. در ميان چيز هاي ديگر، خليلزاد از پخش انديشه طالبان در پاکستان ابراز نگراني کرد. براي او تصور اينکه پاکستان مسلح با سلاح اتومي راه و رسم طالبان را از آن خود کند، ترس آوربود. او اين مطالب را يک سال قبل از پيوستن به شوراي امنيت ملي نوشته بود.

در عين زمان، خليلزاد با اتحاد عميق ميان امريکا و مسعود مخالف بود. او به شدت استدلال مي کرد که پشتون هاي تبعيدي و طرفدار شاه مثل حامدکرزي بايد هسته اصلي مقاومت عليه طالبان را تشکيل دهند. او مي گفت، اگر هدف کنار زدن ملاعمر از قدرت باشد، نزديکي بيش از حد امريکا با جبهه متحد، به جاي اين که دربر آورده شدن اين هدف کمک کند، مانعي در برابر آن ايجاد خواهد کرد. خليلزاد خواهان کمک به ناراضيان پشتون بود؛ تا باعث ايجاد شگاف در صفوف طالبان شود. اين نظريات خليلزاد در تضاد کامل با نظريات کوفر بليک و مرکز بن لادن در سي.آي.اي قرار داشت. آن ها مسعود را يک متحد احتمالي خوب امريکا در مقابل القاعده مي دانستند و باور نداشتند که يک گروه پشتون تبعيدي، که از نگاه سياسي بسيار ضعيف بود، بتواند عليه طالبان کودتا نموده و يا در صفوف آنها ايجاد اختلاف نمايد.

همه اين بحث ها نمايانگر آن بود که اداره بوش هنوز پاليسي مشخصي در رابطه با تروريزم نداشت .

ماه ها در کار بود، تا راه جديد انتخاب شود، زيرا کابينه بوش در اين رابطه ضرورت به عجله را احســـاس نمي کرد.

فصل سی ویکم

"ملاعمر با کدام روي به سوي خدا خواهد ديد؟"

ارتش پاکستان در گذشته با حکومت جمهوري خواهان نسبت به دموکرات ها رابطه بهتري داشت، ولي اکنون واضح نبود که چنين رابطه عنعنوي برقرار خواهد ماند. مشاورين مشرف در اسلام آباد مي دانستند که بوش پول زيادي از امريکايي هاي هندي تبار براي مبارزات انتخاباتي سال 2000 خود بدست آورده بود. کساني که به حزب جمهوري خواه اعانه داده بودند خواهان تغيير در سياست امريکا به نفع هند بودند. اعلاميه حزب جمهوري خواه به خاطر جلب خوشنودي اعانه دهنده گان به روابط نزديک امريکا با هند، در مقايسه با پاکستان، تاکيد مي ورزيد. روشنفکران محافظه کار در تيم سياست خارجي بوش، مانند "رابرت بليکول" از دانشگاه هارورد، خواهان آن بودند تا سياست امريکا به شکلا ستراتيژيک به سوي هند تمايل پيدا کند تا جلو نفوذ چين گرفته شود.

مشرف و مشاورين او يک مکتوب سه صفحه يي سِري را براي ارسال به رئيس جمهور بوش آماده کردند که در آن مشرف بر زمينه هاي مشترک ميان دوطرف تاکيد نمود و خواهان برقراري رابطه نزديک ميان دو کشور گرديده بود. کاندوليزا رايس با سفير پاکستان در واشنگتن مليحه لودی ملاقات نمود. مليحه لودی يک خانم ژورناليست بود که مانند خانم رايس توانسته بود در تشکيلات سياست خارجي کشورش، که اکثراً در انحصار مردان بود، به مقام بالائي دست يابد.

لودی به خانم رايس وعده سپرد که هر دو کشور مي توانند در جهت به انزوا کشانيدن بن لادن باهم تشريک مساعي نمايند. اما ارتش پاکستان فکر مي کرد که شناخت واشنگتن از طالبان اشتباه آميز بود. در مقابل اين گفته خانم لودی که طالبان در جهت محو کشت خشخاش قدم هاي مثبتي برداشته بودند، خانم رايس گفت ستالين نيز بسياري از کار ها را انجام داده بود.

در اوايل سال 2001 واشنگتن به مکتوب اسلام آباد پاسخ داد که در آن اشاراتي به همکاري ميان دوکشور در رابطه به بخشش قرضه ها، لغو تحريم ها و همکاري امنيتي شده بود. اما تمام اين همکاري ها با حل مسأله بن لادن مشروط ساخته شده بود.

مکتوب بوش زماني به پاکستان رسيد که ميان ارتش و دولت پاکستان روي کمک اسلام آباد به طالبان بحث داغي در جريان بود. مشرف براي حکومت نظامي خويش پشتيباني ديپلومات هاي وزارت خارجه آن کشور را به دست آورده بود. اما اکنون غير نظاميان در دولت پاکستان فايده کمک پاکستان به طالبان را زير سوال برده بودند. جهانگير قاضي سفير پاکستان در هند در يک پيام مخفي قبل از برگزاري کنفرانس سفراي پاکستان نوشت: " ما به خاطر تداوم کار هايي که در گذشته انجام شده به سياستي چسپيده ايم که نتيجه اي در بر نداشته و عواقب آن براي ما سنگين است. ما وادار شده ايم تا بر شير سوار شويم".

قاضي نوشت: " پاکستان چاره اي ندارد، مگر اينکه قبل از هرچيز ديگر مسأله بن لادن را حل نمايد." او پيشنهاد کرد که در صورت مخالفت طالبان با پيشنهادات پاکستان، اسلام آباد بايد اکمالات به طالبان را محدود نمايد تا سلطه آن عده از رهبران طالبان که با اسلام آباد همکاري نمي کنند، تضعيف گردد. غير نظامي هاي عمده در اطراف مشرف چون مليحه لودی، عارف ايوب سفير پاکستان در کابل، و وزير ماليه پاکستان همه خواست هاي مشابه به خواست قاضي را مطرح نمودند. ملاعمر به درخواست ارتش پاکستان جواب منفي مي داد و حاضر نبود حتي در مورد کوچک ترين مسايل امتياز بدهد. اما ايالات متحده و نيروهاي دخيل ديگر به اين عقيده بودند که پاکستان از موضع طالبان حمايت مي نما يد. به قول يک مامور پاکستاني کشورش در هردو جانب بازنده بود.

ناراض ها در دولت پاکستان خواهان قطع روابط آن کشور با طالبان بوده و آن را در مطابقت با منافع ملي پاکستان مي دانستند. ملاعمر و جهادي هاي متحد با او باعث ايجاد ترس در کشور هاي آسياي ميانه گرديد ودر نتيجه باعث دوري آن کشور ها از پاکستان و سردي در روابط تجارتي با آن ها گرديده بودند. پاکستان زير بار قرض گور شده بود؛ تغذيرات عليه آن کشور وضع گرديده .زمينه هاي سرمايه گذاري در آن کشور از ميان رفته بود.

سياست هاي افراطي طالبان بر جامعه پاکستان نيز اثر اندخته بود. القاعده به گروه هاي افراطي ضد تشيع آموزش نظامي مي داد و آن ها باعث ايجاد آشوب و راه اندازي انفجارات در خاک پاکستان مي شدند. با اين همه، ارتش زير نام سياست دستيابي به "عمق استراتيژيک" گذشت مي نمود. ارتش کدام عمق استراتيژيک را بدست آورده بود؟

يک تعداد از جنرال ها نيز از نظريات اعضاي ملکي کابينه حمايت مي نمودند. يکي از اين ها معين الدين حيدر، يک جنرال متقاعد ارتش پاکستان بود، که از سوي مشرف به حيث وزير داخله پاکستان مقرر شده بود. برادر حيدر در شورش هاي مذهبي کشته شده بود و يک گروه افراطي سني نزديک به طالبان در قتل برادرش دخيل بودند. او در جلسات خصوصي به مشرف و جنرال هاي ديگر پاکستاني مي گفت، اسلام آباد در نزديکي با طالبان چيز هاي زيادي را از دست مي دهد. حيدر مي گفت، طالبان

حاضر نيستند با پاکستان در مسايل قاچاق اموال تجارتي، موادمخدر و سلاح مذاکره کنند. او مي گفت بدتر از همه آن که طالبان به مشرف اخطار نيز مي دادند.

روز 16 جنوري 2001 ملاعمر به رهبر پاکستان يک نامه شخصي نوشت و از او خواست به خاطر جلب همکاري گروه هاي مذهبي پاکستان به تطبيق قانون اسلامي به صورت تدريجي در آن کشور اقدام نمايد، در غير آن پاکستان با بي ثباتي مواجه خواهد شد. ملاعمر در نامه خودعلاوه نمود که او اين مشوره را به مشرف بر اساس انديشه اسلامي مي دهد در صورت ناديده گرفتن مشوره هايش مشرف مي داند که با چه وضعيتيي مواجه خواهد شد.

اما سياست افغاني پاکستان به طور خودکار به جلو مي رفت. يکي از دلايل تعقيب اين سياست اين بود که پاکستان به اتحاد با پشتون هاي وفادار به آن کشور در همسايگي خود نياز احساس مي کرد.

استخبارات پاکستان مي خواست تا سازمان هاي جهادي به فعاليت خود ادامه دهند. حتي مامورين ملکي و عناصر ليبرال در حکومت پاکستان از انتقاد دوامدار غرب از پاکستان به خاطر رابطه اش با طالبان خوش شان نمي آمد. گرچه آن ها ايديولوژي طالبان را نمي پسنديدند، اما از اينکه ملاعمر و بن لادن براي امريکايي ها دردسر ايجاد مي کردند، تا حدي احساس غرور مي نمودند. ديپلومات هاي پاکستان همه توان خود را به کار مي بستند تا از وضع تعذيرات اقتصادي عليه طالبان جلوگيري نمايند. به نظر آن ها ملاعمر از پاکستان در مقابل هند دفـاع مي کرد. ليبرال ها در حکومت مشرف فکــر مي کردند با کار تدريجي از داخل مي توانستند وضعيت را دگرگون سازند.

اما طالبان به حرکت هاي عجيب خود ادامه مي دادند. در اول ماه مارچ طالبان اعلان کردند: تصميم گرفته اند تا تمام مجسمه هايي را که پيکره انسان را به نمايش مي گذارد، نابود کنند. طالبان مسلح با راکت انداز ها و ماشين دار ها به تخريب دو مجسمه بزرگ بودا در باميان آغاز کردند. اين مجسمه ها که 175 و 120 پا ارتفاع داشتند در قرون سوم تا پنجم ميلادي زماني ساخته شده بودند که در آن جا پيروان بودا زندگي مي کردند. جواهر اين مجسمه ها قبلاً به غارت رفته بود و رهبران مسلمان قسمتي از روهاي آن ها را تراشيده بودند، اما مجسمه ها شکل اصلي خود را حفظ نموده بودند. اعلان طالبان در مورد تخريب مجسمه هاي بودا سروصداي زيادي را درسطح جهاني ايجاد کرد که معمولاً در پي قتل عام هاي مردم از طرف آن گروه به مشاهده نمي رسيد. مسؤولين موزيم ها و رهبران دولت ها از طالبان خواستند تا از تخريب اين مجسمه ها دست بردارند. عکس العمل جهاني ملاعمر را به تعجب وا داشت.

ملاعمر گفت: "ما نمي دانيم که چرا مردم اين قدر نگران اند! ما تنها اين سنگ ها را مي شکنيم"!

کشور هاي شرق آسيا که پيروان بودا داشتند و به پاکستان کمک مالي مي رساندند، از دولت مشرف خواستند تا براي جلوگيري از تخريب مجسمه هاي بودا در باميان داخل اقدام شود. جنرال مشرف از معين الدين حيدر خواست به قندهار رفته و ملاعمر را به خودداري از تخريب آن ها تشويق نمايد. حيدر با علماي اسلامي پاکستان در مورد مشوره کرد تا دلايل ديني براي خودداري از تخريب مجسمه ها باخود داشته باشد. معين حيدر به خانه جديد ملاعمر در حومه قندهار برده شد که توسط بن لادن براي او ساخته شده بود. خانه او در ميان درختان سرو برسر يک تپه کوچک قرار داشت که در اطراف آن يک مسجد با گنبد کبود و يک مهمانخانه قرار داشت.

ملاعمر به معين حيدر گفت: "ما بعد از شش ماه مشوره به اين نتيجه رسيديم، تا مجسمه ها را خراب کنيم".

معين حيدر آياتي از قرآن را خواند که در آن آمده بود مسلمان ها به خدايان اديان ديگر دشنام ندهند و خدا خود در روز آخرت تصميم مي گيرد که چه کسي با ارزش است.

او مثال هاي از تاريخ آورد که مسلمانان چگونه در مصر و جاهاي ديگر مجسمه هاي مربوط به اديان ديگر را به جاي خود گذاشتند. مجسمه هاي بودا در افغانستان قبل از اسلام ساخته شده بودند و هزاران سرباز مسلمان از اين کشور به مقصد رسيدن به هندوستان گذشتند، ولي اين مجسمه ها را به حال خود گذاشتند.

معين حيدر سوال کرد که مسلمان ها طي 1500 سال اين مجسمه ها را خراب نکردند، چرا اکنون بايد خراب شوند؟

ملاعمر گفت: " شايد آن ها وسايل تخريب آن را در اختيار نداشتند".

ملا عمر گفت که خداوند در روز قيامت به او چه خواهد گفت؟ خدا به من خواهد گفت: "او ملاعمر تو يک ابرقدرت را که شوروي نام داشت به زانو درآوردي، نمي توانستي يک بت را بشکني؟ جواب ملاعمر چه خواهد بود؟"

در حاليکه ملاعمر با يک چشم جور خود به معين حيدر خيره شده بود به سخنانش ادامه داده گفت: " در روز قيامت همه اين کوه ها مانند ريگ به هوا پراگنده خواهند شد. اگر اين مجسمه ها به شکل اصلي خود نزد خدا بروند، در آن روز ملاعمر با کدام روي به سوي خدا خواهد ديد؟"

حيدر جريان صحبت هاي خود با ملاعمر را به سفارت امريکا گزارش داد که بعداً به واشنگتن ارسال گرديد.

سفارت امريکا در اسلام آباد اين اميد را که طالبان به تحويل دهي اسامه بن لادن به امريکا تشويق شوند، از دست داده بود و موضع گيري ملاعمر در برابر معين حيدر تأئيدي از اين برداشت بود.

با آن هم، سفير ميلم وديگران در سفارت امريکا به داشتن رابطه نزديک با مشرف تاکيد مي ورزيدند. صحبت هاي آن ها با ليبرال هاي پاکستان، چون حيدر، به آن ها اين باور را داده بود که سياست پاکستان در رابطه با طالبان در حال تغيير بود.

ديپلومات ها، افسران امور امنيتی و مامورين سي.آي.اي مستقر در اسلام آباد از امکان پخش انديشه هاي افراطي طالبان در ميان نيروهاي مسلح پاکستان و حلقات دولتي آن کشور گزارش هاي متواتر مي دادند. در ميان چيز هاي ديگر، سفارت امريکا سروي يي را در دو دانشکده نظامي پاکستان به کمک محصلين خارجي انجام داد تا ديده شود که چه تعداد از محصلين، افسران و جنرالان پاکستاني به شيوه اسلامي ريش گذاشته بودند. نتايج "سروي ريش" دلچسپ بود. در سال 2001 تنها دو يا سه نفر از جنرال ها ريش گذاشته بودند. در ميان محصلين تعداد ريشداران چيزي کمتر از ده درصد بود.

تعليم به شيوه انگليسي، وجود يک گروه بزرگ از تاجران، تلويزيون ماهواره يي، مطبوعات نسبتاً آزاد داخلي و کلتور باز اجتماعي پنجابي حاکم ، جامعه پاکستان را در برابر انديشه هاي افراطي مذهبي محافظت مي نمود.

ليبرال هاي پنجابي که بر اداره پاکستان کنترول انحصاري داشتند، از لکچر هايي که توسط مامورين کلنتن به آن ها در مورد خطر نفوذ انديشه هاي افراطي در جامعه پاکستان داده مي شد، خوش شان نمي آمد. ليکن همين ليبرال ها در سال 2001 اعتراف مي نمودند که دو دهه رابطه رسمي مخفي با سازمان هاي افراطي مذهبي باعث ايجاد تغييراتي در پاکستان گرديده بود. در مغز هزاران جوان در کويته، پشاور و کراچي انديشه هاي حملات انتحاري نفوذ نموده بود. احزاب ديني که در گذشته در بخش خدمات اجتماعي و بحث هاي ديني فعاليت مي کردند، به سنگر گروه هاي تندرو تبديل شده بودند. آن ها که با پول کمکي و انديشه هاي وارد شده از شرق ميانه مجهز شده بودند، در حرص رسيدن به قدرت مي سوختند.

سفارت امريکا در پيام ها و مضامين تحليلي که به واشنگتن ارسال مي کرد از طالبانيزه شدن جامعه پاکستان سخن مي گفت. تحليل گران سياسي و دفاعي سفارت مي گفتند در حاليکه سطح خطر در حال افزايش بود، اما اوضاع هنوز تحت کنترول بود. به عقيده اين تحليل گران، امکان کوچکي که براي افتيدن زمام امور پاکستان به دست افراطي ها وجود داشت، ضرورت همکاري نزديک امريکا با دولت مشرف را هوايدا مي ساخت.

جورج تينت خود را به کابينه جديد بوش با اعلان تهديد از ناحيه بن لادن معرفي نمود. گزارش ها در باره حملات احتمالي تروريستي در ماه هاي جنوري و فبروري تا موسم حج در مارچ افزايش يافت. او به کابينه گفت: " علايمي در دست است که نشان مي دهد بن لادن حملاتي را طرح نموده و سازمان او توانايي راه اندازي چندين حمله همزمان را دارد".

تينت به شهزاده ترکي در مورد راه اندازي حملات تروريستي احتمالي در مکه در موسم حج هوشدار داد.

بن لادن ويديو هاي تبليغاتي را براي جلب داوطلبان در شرق ميانه پخش نمود. در اين ويديو ها بن لادن در حال خواندن شعر در تعريف حمله کننده گان به کشتي کول و بازديد از کمپ هاي تربيت نظامي در افغانستان ديده مي شد.

تينت پس از احراز مقام خويش به حيث رئيس سي.آي.اي در اداره بوش در جلسه سنا تروريزم را براي اولين بار در رأس تهديد هايي قرار داد که متوجه امريکا بود. تينت ويديويي بن لادن در فارم ترنک را به خانم رايس و ديگران نشان داد و در باره پلان سي.آي.اي در مورد اخلال فعاليت هاي القاعده در افغانستان و جاهاي ديگر معلومات داد.

زلمي خليلزاد، که در شوراي امنيت ملي کار مي کرد، خواست تا يک سازماني از پشتون هاي مخالف رژيم طالبان را در پاکستان ايجاد کند. اما مشرف اجازه نداد تا مخالفين طالبان در پاکستان به فعاليت آغاز کنند، زيرا اين کار را آغاز گر يک جنگ داخلي در آن کشور به حساب مي آورد. مذاکرات ميان امريکا و پاکستان ادامه يافت. پاکستاني ها به امريکايي ها گفتند که آن ها توسط افغان هاي در حال تبعيد اغفال شده اند. پاکستاني ها از امريکايي ها خواستند تا نام پشتون هاي معتدل مخالف طالبان را به آن ها بدهند. اما سي.آي.اي نمي خواست نام اجنت هايش را که بعضي از آن ها در پاکستان زنده گي ميکردند افشا کند.

در بهار سال 2001 تينت به صورت مخفي از اسلام آباد بازديد نمود. رابطه جنرال محمود با امريكايي ها از زمان سفرش به ميدان جنگ كيتزبرگ سرد شده بود. تينت مي گفت با حفظ تماس با پاكستان چيزي را از دست نمي دهد. محمود تماس امريكايي ها با بخش هاي مختلف اردو و سازمان هاي اطلاعاتي آن كشور را محدود كرده بود. او تصميم گرفته بود تا به ملاقات ميان امريكايي ها و قوماندان هاي قول اردو ها و فرقه ها و ساير جنرال ها ارتش آن كشور اجازه ندهد. تماس سي.آي.اي با استخبارات پاكستان محدود بود. در سفارت امريكا در باره انگيزه روش غير دوستانه محمود با امريكايي ها نظريات متفاوتي وجود داشت. اما محمود در ملاقات هاي دو به دو برخورد صميمانه داشت.

محمود دعوتي به افتخار تينت در دفتر مركزي آي.اس.آي ترتيب داد. در چنين دعوت هاي رسمي از تشريفات خاص كار گرفته مي شد كه شامل لباس هاي اتو شده، كلاه هاي جالب، شربت ها، تبسم ها و تشريفات خشک رسمي مي گرديد.

جلسه كاري كمي بهتر بود. محمود كوشيد به امريكايي ها اطمينان دهد كه او جانبدار آنهاست. تينت خواهان همكاري عملي او شد. تينت گفت هدف سي.آي.اي آنست تا در سازمان بن لادن رخنه نموده، افراد عمده القاعده را دستگير نما يد و فعاليت هاي آن را اخلال نمايد. امريكايي ها براين عقيده بودند كه پاكستاني ها مي توانند در تعقيب بن لادن و اخلال فعاليت هاي آن كار زيادي بكنند.

سي.آي.اي و اداره مبارزه با موادمخدر امريكا با پوليس پاكستان در مورد مسايل مربوط به موادمخدر در تماس بودند. آن ها به بحث پرداختند كه آيا امكان آن وجود داشت تا با استفاده از اين تماس ها براي دستگيري بن لادن اقدام شود.

سفر تينت به اسلام آباد بسيار كوتاه بود، اما كار مشترک ميان استخبارات دو كشور هميشه وجود داشت. يک ملاقات در پي ملاقات ديگر ترتيب مي شد؛ و سفر يک هيأت عاليرتبه با سفر مشابه از سوي طرف مقابل پاسخ داده مي شد. بعد از اينكه تينت اسلام آباد را ترک گفت كار براي ترتيب سفر محمود به واشنگتن آغاز شد. فكر مي شد اوايل ماه سپتمبر 2001 زمان خوبي براي اين ملاقات باشد.

فصل سي و دوم

"تعداد زياد امريکايي ها خواهند مُرد"

احمدشاه مسعود قبلاً لابيستي را براي جلب همکاري امريکا استخدام نموده بود که با شروع کار اداره بوش به کار خود ادامه داد. او کسي را مي خواست، تا براي مشاورين اش در کانگره ملاقات هايي را ترتيب دهد.

مسعود به معاون رئيس جمهور امريکا "دِک چيني" نامه يي نوشته و در آن خواستار بازنگري در رابطه امريکا با پاکستان گرديد. مسعود به صورت مخفي به روسيه و ايران سفر نمود؛ تا از رسيدن مهمات جنگي اطمينان حاصل نمايد. او در ماسکو با مامورين وزارت دفاع روسيه ملاقات نمود. آن ها از نفوذ بن لادن در آسياي ميانه و چيچن نگران بودند. در پنجشير او از مهمانان اروپايي استقبال مي نمود که نسبت به توانايي او در حفظ مواضع اش نگران بودند. يک سياست دان بلژيکي خوشبين به مسعود او را به ستراسبورگ در فرانسه دعوت کرد؛ تا در پارلمان اروپايي در مورد تهديد از ناحيه بن لادن به سخنراني بپردازد. مسعود اين دعوت را پذيرفت. با از دست دادن تالقان آينده نظامي مسعود چندان اميدوار کننده به نظر نمي رسيد. او به مشاورين و مهماناني که به ديدن او مي رفتند مي گفت، تا آن زمان که طالبان از ســـوي بن لادن تمويل شده و داوطلبان مدارس پاکستاني به جنگيدن در کنار آن ها ادامه دهند، او اميدي به شکست نظامي طالبان ندارد.

مسعود تلاش مي کرد؛ تا با ايجاد اتحاد نظامي و سياسي در داخل و خارج افغانستان بتواند، کنترول طالبان بر مردم عادي را کم کند. براي اين کار او به کمک ايالات متحده امريکا نياز داشت.

تماس او با سي.آي.اي ضعيف شده بود، اما استخبارات او به شکل دوامدار به مبادله اطلاعات با لنگلي ادامه مي داد. در بهار آن سال به لنگلي اطلاع داده شد که مسعود در ماه اپريل عازم فرانسه است. گيري شرون از بخش شرق نزديک و ريچ مسؤول بخش بن لادن گفتند، به ديدن او به پاريس خواهند رفت.

مسعود به خاطري مشهور شده بود که او در بدترين شرايط خاک افغانستان را ترک نگفت. او که در وسط عمرش قرار داشت براي خود و فاميلش سهولت هايي را فراهم آورده بودکه در دره پنجشير در دهه 80 به آن دست رسی نداشت. بسياري از مشاورين ارشد او چون داکتر عبدالله به سفر هاي اروپايي و امريکايي مي پرداختند، اما مسعود هم چنان در افغانستان بود. در ميان افغان ها نيرومندي سياسي او در آن نهفته بود که او از پرکار ترين و با ثبات ترين جنگجو در داخل افغانستان بود. مسعود ليسه استقلال را در کابل خوانده بود و در سن 49 سالگي هنوز زبان فرانسوي را از ياد نبرده بود و سفر او به پاريس در ماه اپريل يک انتخاب خوب بود.

در هوتل، گيري شرون دريافت که نام او در ميان مهمانان افغاني درج شده است. مسعود خليلي از دستياران مسعود که شرون را در سفر دهلي به کابل همرايي کرده بود، ترتيب اين کار را داده بود. اما فرانسوي ها مي دانستند که شرون يک افسر سي.آي.اي است. استخبارات فرانسه حتماً لست مهمانان را زير نظر داشت و در اتاق هاي هيأت مايکروفون کار گذاشته شده بود. اکنون فرانسوي ها، که اکثراً براي شرق نزديک سي.آي.اي مشکل ايجاد مي کردند، شايد تعجب مي نمودند که سي.آي.اي چه هدفي را از ارتباط با مسعود دنبال مي نمود !

آن ها در جمع يک گروه نسبتاً کلان با مسعود ملاقات نمودند. کمر مسعود درد مي کرد و او ناراحت به نظر مي رسيد. موهاي مسعود به سفيدي متمايل شده بود. اما او مانند گذشته بسيار کار مي کرد و با بي احتياطي کامل در هليکوپتر ها ی کهنه خود، در طول دره پنجشير پرواز مي نمود. اما مسعود يک شير سالخورده شده بود؛ او اطوار شاهانه داشت، اما اعضايش آثار کرختي از خود نشان مي داد.

امريکايي ها به مسعود گفتند گرچه سفر آن ها به پنجشير صورت نمي گيرد، اما آن ها به پرداخت پولي که در گذشته به آن موافقه کرده بودند ادامه خواهند داد. سي.آي.اي مي خواست از مسعود بشنود که با نــزديک شدن موسم جنگ ها، او موقعيت نظامي خود را چگونه ارزيابي مي کند. آيا او مي توانست به مقاومت ادامه دهد؟

مسعود گفت: مي تواند به مقاومت ادامه دهد. مسعود مطمئن بود که مي تواند از خطوط دفاعي خود در شمال شرق کابل دفاع کند و اين تنها چيزي بود که انجام داده مي توانست .

به خاطر محدود بودن امکانات، براي مسعود راه اندازي حملات متقابل عليه طالبان مشکل شده مي رفت. حمله به کابل مطرح نبود. مسعود به افسران سي.آي.اي به آواز آهسته گفت، امريکا بايد کاري بکند ورنه مقاومت در برابر طالبان سقوط خواهد کرد. امريکايي ها به او گفتند، به تلاش هاي شان در اين راه ادامه خواهند داد.

در واشنگتن يک اداره جديد زمام امور را در دست گرفته بود. کابينه جديد به وقت نياز داشت تا خود را از مسايل آگاه سازد، اما يک فرصت خوب براي يک پاليسي جديد بدست آمده بود.

اما مسعود در باره اينکه فرصتي وجود داشته باشد، شک داشت. او چند روز بعد در يک کنفرانس خبري در ستراسبورگ گفت: "اگر رئيس جمهور بوش ما را کمک نکند، اين تروريست ها بر امريکا و اروپا ضربه وارد خواهند کرد و آنگاه دير خواهد بود".

مسعود بر اين عقيده بود که طالبان مي خواهند او را نابود نما يد و يا به خارج شدن از افغانستان وادارش نمايند. بعد از آن القاعده مي کوشيد؛ تا به دسته هاي گروه هاي افراطي در مناطق دور دست ازبکستان و تاجکستان ارتباط برقرار نمايد.

اين تلاشي بود، براي نشان دادن اينکه بن لادن آزاد کننده سرزمين هاي اسلامي است .

هليکوپتر هاي کهنه مسعود، اکمالات ناکافي او و داوطلبان پنجشيري اش براي مقابله با نيروي بزرگ طالبان و متحدين آن کافي نبود. به عقيده مسعود او مي توانست، در بهار آن سال از نگاه نظامي کاري بکند به شرط آن که قدرت هاي خارجي بالاي پاکستان و کشورهاي خليج فشار وارد مي نمودند؛ تا ارسال کمک از سوي پاکستان را قطع نموده و يا آن را؛ تا حد کافي تقليل ببخشند. چون مسعود نمي توانست از طريق نظامي خطوط اکمالاتي طالبان را تهديد کند، مي خواست اين کار را از طريق سياسي انجام دهد. به همين خاطر او به اروپا آمده بود و از دستياران خود مي خواست؛ تا در کانگره امريکا در بهار آن سال به فعاليت بپردازند.

از جانب ديگر مسعود مي خواست، از نقاط ضعف طالبان در افغانستان بهره برداري کند. او بر اين بخش از استراتيژي خود نام "بازگشت مجدد" را گذاشته بود. از يک سال قبل مسعود بالاي تشکيل يک شوراي دولتي که در آن نماينده گان گروه هاي قومي مهم از هر منطقه عضويت مي داشتند، کار مي کرد. حامدکرزي از شهر کويته به تنظيم قبايل دراني آغاز کرده بود. اسماعيل خان از ايران به افغانستان برگشته بود و رهبري مردم در مقاومت عليه طالبان را در حوالي هرات به عهده گرفته بود. کريم خليلي يک رهبر شيعه به منطقه باميان برگشته بود؛ تا مردم را عليه طالبان بسيج کند. حاجي قدير يک قوماندان سابقه ننگرهار وارد کنر شده بود؛ تا مردم را عليه طالبان تنظيم نمايد. عبدالرشيد دوستم به افغانستان برگشته بود و در مناطق کوهستاني شمال عليه طالبان مي جنگيد.

بسياري از افراد که اکنون دور مسعود جمع شده بودند، در اوايل دهه 1990 جزئي از حکومت ناکام مجاهدين را تشکيل مي دادند. بسياري از آن ها به خاطر شرکت در جنگ هاي داخلي اعتبار خود را از دست داده بودند، ولي آن ها همه به افغانستان برگشته تعهد کرده بودند که قدرت را ميان خويش تقسيم نموده و به اصول دموکراسي پابند باشند.

مسعود تعجب مي کرد، در حاليکه او براي بقاي خود با القاعده در جنگ بود، ايالات متحده امريکا نمي توانست توانمندي هاي سياسي و نظامي اتحاد ضد طالبان را که او به وجود آورده بود، درک کند. لابيستي که مسعود استخدام نموده بود براي ديدن او به افغانستان آمد. تشريحات مسعود در باره وضعيت سياسي و نظامي در يک نوار ويديويي ثبت مي گرديد.

در اين نوار مسعود در باره نقاط قوت و ضعف القاعده، دخالت خارجي ها در جنگ افغانستان وا ستراتيژي خود تشريحات داد.

مسعود گفت: "اعمال افراطي طالبان باعث ايجاد اختلاف ميان پشتون ها گرديده است. يک ملاي عادي مي پرسد که ما چرا مکتب نداريم؟ چرا ترتيبات تعليم براي دختران وجود ندارد؟ چرا زن ها اجازه کار ندارند؟ انديشه هاي طالبان از پاکستان آورده شده به شدت توسط طالبان عملي مي گردد. علماي افغان در سطح قريه جات اکنون با نظريات طالبان به مخالفت برخواسته اند".

او ادامه داد: "شرکت عرب ها و پاکستانی ها در جنگ بسيار مهم است. اين موضوع ديگريست که آيا اسامه بن لادن در خارج از افغانستان محبوبيت دارد يا خير؟ اما در افغانستان وضعيت کاملاً طور ديگر است. او در افغانستان محبوبيت ندارد. نزد من و نزد مجاهدين من، او يک مجرم است. او شخصي است که عليه مردم ما دست به جنايت زده است. شايد در گذشته نوعي احترام به عرب ها در افغانستان وجـود مي داشت. مردم آن ها رابه صفت مهمان ومسلمان احترام مي کردند. اکنون به آن ها به نظر مجرم ديده مي شود. عکس العمل مردم عليه طالبان پاکستاني نيز همين گونه است. بدين ترتيب بد بيني در برابر اداره طالبان در سطح مردم عام و علما در حال افزايش است ".

مسعود ادامه داد: "ما چطور با آن ها مقابلـه مي کنيم؟ا ستراتيژي ما شامل فشار نظامي از داخل و وارد نمودن فشار سياسي از خارج است".

در حاليکه متحدين او هسته هاي مقاومت در برابر طالبان را در سرتا سر افغانســتان تشکيل مي دادند، مسعود صداي مقاومت آن ها را به گوش جهانيان رسانيده و در باره تعهد آن ها به احترام به آزادي مردم، انتخابات و دموکراسي تبليـغ مي نمود .

مسعود مي گفت، طالبان و ملاعمر تسلط خود را مي خواهند در حاليكه او به نظريات مردم احترام قايل است و اين دو راه از هم تفاوت كامل دارد. مسعود اصرار داشت كه هدف او تكرار تجربه تلخ حكومت مجاهدين در كابل در دهه 90 نيست. او مي گفت قدرت بايد تقسيم شود. مسعود مي گفت، او به اسلام معتدل معتقد است، در حاليكه طالبان افراطي اند.

مهمانانش از او پرسيدند كه او از امريكا چه مي خواهد؟ او گفت خواست اول او پشتيباني سياسي است. بازگشايي سفارت افغانســـتان مي تواند قدم اول درين راه باشد. او گفت، او به كمک بشري اي نياز دارد، كه در پاكستان تلف نشده و در مصارف اداري ارگان هاي ملل متحد به مصرف نرسد. او به غذا و دوا در شمال افغانستان نياز داشت، هم چنين به كمک مالي نياز داشت. اگر او پول در اختيار مي داشـــت، مي توانست از روس ها سلاح خريداري كند.

لابيست مذكور كه از طريق تاشكند به واشنگتن برمي گشت، با مسؤول دفتر سي.آي.اي در ازبكستان ملاقات نمود. او نظريات مسعود و پلان كاري خود را به او تشريح كرد. مامور مذكور براي او آرزوي موفقيت نموده گفت؛ او نيز چنين چيز هايي را به واشنگتن گزارش مي داد، ولي جوابي دريافت نمي كرد.

پيتر تامسن سفير سابق امريكا براي مجاهدين در ماه جون وارد دوشنبه شد. او تقاعد نموده بود و مصروف نوشتن مقاله هاي انتقادي در باره استخبارات پاكستان و طالبان بود. حامدكرزي و عبدالحق با او زماني تماس گرفتند كه مصروف گذرانيدن رخصتي هاي خود بود. آن ها از او خواستند؛ تا به تاجكستان رفته با مسعود ملاقات نما يده و در مبارزات سياسي شان سهم بگيرد. تامسن به پيشنهاد آنها موافقت نمود. ا و اميدوار بود كه اين ملاقات به طرح يكا ستراتيژي منجر شود. ده سال قبل تامسن از يک شوراي قوماندانان كه در آن براي مسعود يک نقش كليدي در نظر گرفته شده بود پشتيباني مي نمود. پلان فعلي مسعود، كه ابعاد نظامي و سياسي داشت، با برنامه كاري آن شورا شباهت داشت. درآن وقت سي.آي.اي با پلان تامسن مخالفت نموده و ترجيح داد، با استخبارات پاكستان كار نمايد. اكنون تامسن به تشويق عبدالحق و كرزي بار ديگر داخل عمل گرديد و يک پلانا ستراتيژي مخفي، براي پيشنهاد به مسعود آماده كرده بود.

در دهه 90 تامسن به صورت دوامدار با مامورين سي.آي.اي در ازبكستان در تماس بود. اين مامورين با كار هاي جبهه متحد سروكار داشتند. او سي.آي.اي را نسبت به هر وقت ديگر مخفي كارتر يافت. بعد از سال ها تجربه تامسن به اين نتيجه رسيده بود كه يكي از دلايل ناكامي سياست امريكا در افغانستان از اين موضوع ريشه مي گرفت كه سي.آي.اي در كار هاي خود بسيار مخفي كاري مي نمود. سي.آي.اي رئيس جمهور را يگانه مرجع تقديم گزارش هاي خود به حساب مي آورد. با دور نگهداشتن وزارت خارجه و كسان ديگری كه با پاليسي سازي سروكار داشتند، سي.آي.اي به نوعي آزادي عمل دست مي يافت، اما وقتي كه آن سازمان در انتخابش اشتباه مي كرد، مانند حادثه خليج و پشتيباني از حكمتيار، راهي براي اصلاح اين اشتباه وجود نمي داشت. هم چنين وقتي كه سي.آي.اي در جهت درست قدم بر مي داشت، مانند ارتباط با مسعود در اواخر دهه 90، در واشنگتن پشتيباني پيدا نمي كرد.

مسعود در خانه اش در شهر دوشنبه به تامسن گفت كه تلاش هاي نظامي متحدين وي طوري كه انتظار برده مي شد موفقيت آميز نبوده است. اكمالات ضعيف بود، افراد كرزي در قندهار و كويته تحت فشار شديد قرار داشتند. دوستم اميدوار بود كه با بازگشتش به افغانستان ازبک ها سلاح گرفته و عليه طالبان به قيام دست مي زنند، اما چنين نشد.

مسعود گفت، شخصاً به اين عقيده نيست كه سقوط طالبان حتمي باشد. او گفت تلاش دارد تا يک نيروي مخالف طالبان با قاعده وسيع تشكيل دهد. به اين منظور او مخالفت هاي قبلي خود را كنار گذاشت و خواهان برقراري ارتباط ميان جبهه متحد و شاه سابق بود. او از تامسن خواست تا بكوشد، شاه سابق را در اين اتحاد داخل كند.

اميد برده مي شد، چنين يک اتحاد بزرگ پشتون ها و تاجک ها سبب شود كه امريكا در سياست خود تجديد نظر كند. مسعود به كرزي، عبدالحق و تامسن گفت: "دو راه كوتاه براي ختم جنگ وجود دارد. يكي از راه هاي فشار نظامي است و ديگرش فشار امريكا بر پاكستان".

رئيس جمهور بوش در يكي از جلسات كه روي تهديد از ناحيه بن لادن بحث مي كرد، به خانم رايس گفت: "از پشه زدن خسته شده ام. مي خواهم به حركت تهاجمي دست بزنم".

اولين جلسه معاونين كميته امنيت ملي بر موضوع بن لادن و افغانستان روز 30 اپريل تشكيل شد. رياست جلسه را ستيفن هدلي معاون رايس به عهده داشت. آن ها راه هاي حل هاي متعددي در پيش روي خود داشتند كه چهار ماه قبل از طرف اداره كلنتن مورد بحث قرار گرفته بود. ريچارد آرمتيج نقاط عمده پاليسي را مطرح نمود. او گفت نابود كردن القاعده در جنوب آسيا بايد از اولويت هاي كاري قرار بگيرد و به اين موضوع بيشتر از اِعمال كنترول بر سلاح هاي اتمي اهميت داده شود.

آرمتيج گفت، هدف بايد نابود كردن القاعده باشد، نه محدود كردن آن. حاضرين جلسه از سي.آي.اي خواستند؛ تا دوسيه پيشنهاد كمک امريكا به مسعود را در جلسه بعدي تقديم كند؛ تا روي آن بحث صورت گرفته و جزئي از يكا ستراتيژي كلي قرار داده شده و به كابينه پيشنهاد شود .

 معاونين از سرگيري تجربه بالاي پريدتور را تصويب نمودند، اما در باره اينكه از يک پريدتور مسلح درافغانستان چگونه استفاده شود، اختلاف نظر وجود داشت .

آن ها از وزارت دفاع خواستند، تا پلان حملات احتمالي به اهداف القاعده در افغانستان را ترتيب دهد.

پال ولفوتز معاون وزير دفاع، كه در اداره بوش نفوذ قابل ملاحظه داشت، به اين باور بود كه جنگ عليه القاعده با عكس العمل در برابر حادثات مختلف تروريستي تفاوت داشت. در چنين جنگ از تمام وسايل قدرت دولت استفاده به عمل آمده و پيشبرد اين جنگ تنها مسؤوليت سازمان هاي استخباراتي نخواهد بود. به عقيده او در جنگ عليه القاعده بايد حتماً به نقش طالبان توجه صورت بگيرد.

تصميم جلسه معاونين مبني بر قرار دادن موضوع بن لادن در رأس اولويت هاي امنيتي امريكا، يک تغيير عمده در پاليسي دولت امريكا بود. در زمان اداره كلنتن موضوع تروريزم در درجه دوم و يا سوم مسايل امنيتي قرار داشت. اما كميته قصر سفيد اكنون بايد مسايلي را در رابطه با پاكستان حل مي نمود كه كلنتن را آزار مي داد. پاكستان فوق العاده خطرناک به نظر مي آمد. ولفوتز مي گفت، نمي توان عليه طالبان دست به كاري زد، بدون آنكه در باره رابطه پاكستان و همسايه هاي ديگر افغانستان فكري نمود. آيا امريكا مي خواست به پاكستان اخطار بدهد؟ اگر پاكستان به اخطار توجه نمي كرد، چه بايد مي شد؟ مهم تر از همه، آيا آن ها مي توانستند، القاعده را نابود كنند، در حاليكه اين سازمان با ارتش پاكستان رابطه نزديک پيدا كرده بود ؟

كميته قصرسفيد تصميم گرفت؛ تا در اتخاذ تصاميم در رابطه به تروريزم از دقت بييشتر كار بگيرد و قبل از آن كه در باره دادن كمک به مسعود تصميم گيرد، بر موضوعات مطرح شده بحث بيشتر صورت بگيرد. در عين زمان سياست اعلان شده دولت امريكا در رابطه با افغانستان بدون تغيير باقي مانده بود .

كولن پاول كه دوهفته بعد از جلسه بحث بالاي موضوع بن لادن در مجلس سنا در باره ضرورت هاي بودجوي صحبت مي كرد، فقط يک بار از افغانستان نام گرفت و 7 مليون دالر را براي همكاري منطقوي در بخش انــرژي و مبارزه عليه كشانيدن اطفـــال به فحشا تقاضا نمود.

گزارشات سي.آي.اي در مورد تهديد از ناحيه "بن لادن" به طور بي سابقه اى بالا رفته بود. "تينت" اطلاعات بدست آمده، از طريق وسايل تخنيكي و منابع انساني را ترس آور ارزيابي مي كرد. كوفر بليک مي گويد در بهار آن سال معتقد شده بود كه القاعده مي خواست ضربه سختي وارد نمايد. او نمي دانست ضربه در كجا وارد خواهد شد، اما حدس مي زد كه ممكن حمله در شبه جزيره عربستان و يا اسرائيل صورت بگيرد. اطلاعات بدست آمده، از صحبت هاي تيلفوني فعالين القاعده حكايت از راه اندازي حملات متعدد و چشمگير داشت و برخي از اين حملات در مراحل آخري آماده بودند.

معاون كوفر بليک به كميته استخبارات مجلس نماينده گان در چهارم ماه جون گفت كه مسئله تشويش آور آن است كه حملات بزرگ و كشنده عنقريب به راه انداخته خواهد شد و تروريست ها ممكن است از سلاح هاي كشتار جمعي در آنها كار بگيرند. در پيام هايي كه بين اعضاي القاعده مبادله مي شد، از شفرهاي سپورتي كار گرفته مي شد. مثلاً، گفته مي شد: "بازي هاي اولمپيک نزديک است. تيم ما 200 نمبر كسب خواهد نمود و تيم مقابل هيچ".

بين ماه هاي مي و جولاي آژانس امنيت ملي كم از كم 33 مكالمه تيلفونى فعالين القاعده را ثبت نمود كه در باره حملات آن سازمان در آن ها مطالبي ذكر شده بود. گزارش ها در باره حملات احتمالي هر روز از طريق چينل هاي محرم دولتي در گردش بود. از اول جنوري تا دهم سپتامبر 2001 اف.بي.آي 216 بار از احتمال حمله تروريستي گزارش داد كه از جمله در شش گزارش از حمله به ميدان ها وخطوط هوايي نام برده شده بود. وزارت خارجه امريكا طى همين مدت 9 بار اعلاميه صادر نمود و از احتمال حملات تروريستي به سفارت هاي امريكا و شخصيت هاي امريكايي سخن به ميان آورد. اداره هوانوردي فدرال 15 اخطاريه در مورد حمله تروريستي احتمالي عليه خطوط هوايي امريكا صادر نمود.

بن لادن به صورت علني امريكايي ها را آزار مي داد. او در اوايل ماه جون با "بكر ايتاني" گزارشگر تلويزيون ماهواره يي سعودي در نزديک مرز با پاكستان مصاحبه نمود. بن لادن و دستياران عرب او گفتند، در ظرف چند هفته عليه تاسيسات اسرائيلي و امريكايي حمله صورت خواهد گرفت. ايتاني مي گويد، آن ها او را آنجا بردند؛ تا به او چيز هايي در باره حملات آينده خود بگويند. ايتاني مي گويد او احساس مي كرد كه بن لادن به خود باور داشت. او تبسم مي كرد و چنان برخورد داشت كه تو گويي

پادشاهي خود را در جنوب افغانستان تاسيس کرده است. ديپلومات هاي امريکايي با نماينده گان طالبان در پاکستان ملاقات نموده و به آن ها گفتند که طالبان در برابر هر حمله از جانب بن لادن مستقيماً پاسخگو خواهند بود.

همزمان با مصاحبه بن لادن يک نوار ويديويی يک صد دقيقه يي او در شهر کويت ظاهر شد. در نوار مذکور بن لادن مي گفت: "خون، خون، خرابي، خرابي و... ما به شما اطمينان مي دهيم که نيروهاي اسلام خواهند آمد".

بعد از مطالعه گزارشات در باره تهديد بن لادن رئيس جمهور بوش به مشاورين خود گفت، مي خواهد بن لادن را به زانو در آورد. با وجود آن اوراق پاليسي ا ستراتيژي وسيع دولت را در مقابله با بن لادن مشخص مي کرد و هنوز چينل هاي اداري قصرسفيد به آهستگي در گردش بود.

وقتي که پلان شکل نهايي را به خود گرفت .در آن کمک مخفي به احمدشاه مسعود نيز شامل بود، دو ماه را در برگرفت؛ تا جلسه کابينه روي موضوع داير شود؛ تا هر کس بتواند در آن شرکت نمايد.

دفتر مبارزه با تروريزم سي.آي.اي خبر داد عناصر کليدي در شبکه بن لادن خود را پنهان نموده و تعداد ديگر خود را براي شهادت آماده مي نمودند. يک گزارش محرم در ماه جون خبر داد که افراطي هاي سني در شبکه القاعده ممکن به حملات چشمگيري دست بزنند که باعث کشتن تعداد زيادي شود. در اين گزارش از ايتاليا، اسرائيل و عربستان سعودي به حيث اهداف حملات احتمالي نام برده شده بود. يک رهبر مبارزه با تروريزم در اف.بي.آي اعلان کرد که او 98 درصد معتقد است که حملات تروريستي در خارج از امريکا صورت خواهد گرفت. تحقيقات بعدي نشان داد که اين نظر اکثريت تحليل گران مسايل اطلاعاتي بود. يک اعلاميه ديگر حاکي از راه اندازي يک و يا چندين حمله همزمان از سوي القاعده بود. در برخي از گزارش ها گفته شده بود که حملات در خاک امريکا صورت مي گيرد. يک گزارش اطلاعاتي در ماه جون مي گفت که شيخ خالدمحمود دست به استخدام داوطلبان جديد به خاطر حمله در خاک امريکا زده و در نظر دارد آنها را با افرادي که قبلاً در امريکا زندگي مي کردند، ارتباط دهد. سي.آي.اي گزارش داد که يک منبع اطلاعاتي که اخيراً از افغانستان برگشته مي گويد، هرکس در آنجا در باره يک حمله تروريستي درآينده نزديک صحبت ميکرد .

سي.آي.اي يک گزارش اطلاعاتي را براي مامورين عالي رتبه در اداره بوش روز 16 جولاي آماده کرد. در اين گزارش آمده بود: "از مطالعه گزارشات پنج ماه گذشته برمي آيد که در هفته هاي آينده بن لادن حمله تروريستي اي را عليه اهداف امريکا و يا اسرائيل به راه خواهند انداخت. حمله بسيار چشمگير خواهد بود و هدف آن است تا تلفات شديد وارد آيد. آماده گي براي حمله گرفته شده و حمله ممکن بدون اخطار قبلي صورت بگيرد".

"جورج تينت" نقشه هاي بسيار بزرگ را به قصرسفيد برد؛ تا به خانم رايس نشان دهد که سي.آي.اي يک تعداد زياد تروريست ها را از پاکستان تا شرق ميانه تحت تعقيب قرار داده است. اما گزارش ها در مورد حملات مثل گذشته غير مشخص بود. علاوه بر آن گزارش ها در مورد حملات تروريستي بخشي از گزارش هاي ديگر اطلاعاتي بود که در اختيار مامورين عالي رتبه دولت امريکا قرار مي گرفت. در ماه جون از جمله 298 گزارش اطلاعاتي که به بوش ارسال شد، تنها 18 گزارش آن در باره القاعده و بن لادن بود.

جورج تينت و کوفر بليک به روساي ستيشن هاي سي.آي.اي در خارج هدايت دادند؛ تا به کمک پوليس و استخبارات محلي افراد وابسته به القاعده را دستگير نموده و از آنها تحقيق نمايند. هدف آن بود تا القاعده وادار به اتخاذ ترتيبات امنيتي شده و مجبور ساخته شود؛ تا راه اندازي حملات را به تاخير انداخته و يا از اجراي آن ها خودداري نمايد. در اثر اين اقدامات راکت و مواد انفجاري در "اردن" کشف شد و در "يمن" يک گروه که مي خواست، به تعمير هاي امريکايي حمله کنند، پراگنده ساخته شدند. آن ها همچنين در باره تعداد زياد حملات کوچک تروريستي معلومات بدست آورده و نام هاي بعضي از تروريست ها را کشف نمودند. نام هاي بدست آمده به مقامات سرحدي سپرده شد؛ تا از ورود افراد مذکور به امريکا جلوگيري شود.

مامورين سي آي اي گزارش هاي مربوط به قاچاق مواد منفجره از کانادا به امريکا توسط افراد القاعده را به بررسي گرفتند. آن ها اطلاعاتي بدست آوردند که تروريست ها خواهان تخريب سفارت امريکا در "نايروبي" به واسطه يک طياره و يا استفاده از يک بمب تعبيه شده در يک موتر اند. اما مقامات امنيتي در باره حملات چشمگيري که افراد القاعده در مکالمات تيلفوني خود از آن صحبت مي کردند، اطلاعي بدست نياوردند. مامورين امنيتي از آن هراس داشتند که ممکن مکالمات تيلفوني افراد القاعده در باره حمله بزرگ جزئي از جنگ تبليغاتي آن ها باشد ، اما بعد از بررسي ها به اين نتيجه رسيدند که اطلاع بدست آمده، در باره حمله بزرگ معتبر بود، اما آن ها نتوانستند، افراد دخيل در اين حملات را شناسايي نمايند .

مامورين بخش مبارزه با تروريزم در تابستان آن سال چنان عمل مي كردند كه تسليم تقدير شده باشند. آن ها به جديت كار مي كردند و رونوشت مكالمات عربي را با يكديگر مبادله مي نمودند. آن ها مي ترسيدند كه با دستگيري يک فرد القاعده ممكن 50 نفر ديگر از نظر آن ها پنهان بماند. آن ها احساس مي كردند كه نمي توانند، موضوع را طوري كه لازم بود پيگيري نمايند.

برخي از آن هايي كه اين گزارش هاي آن ها را به دست مي آوردند نيز دلسرد به نظر مي رسيدند. اطلاعات سي.آي.اي در باره تهديد ها اكثراً غير مشخص و در برخي حالات از طريق منابع غير مطمئن به دست مي آمد. تينت اعتراف مينمود كه گزارشات سي.آي.اي حاوي جزئياتي نبود كه با استفاده از آن كار ي صورت بگيرد. همه گزارش هاي تابستان آن سال در مورد حمله حتمي بن لادن غير مشخص و مبهم بود.

سي.آي.اي روز 6 اگست گزارش تحت عنوان "بن لادن مصمم به حمله به خاک امريكا ست" براي جورج بوش در خانه اش در تكزاس فرستاد. در گزارش از احتمال اختطاف طيارات توسط افراد بن لادن دوبار تذكر رفته بود. اما مشخص نبود كه چه وقت و در كجا چنين يک حمله صورت خواهد گرفت.

نه روز بعد از ارسال اين پيام كوفر بليک در كنفرانس سالانه مخفي وزارت دفاع كه بر مسأله تروريزم در آن بحث مي شد گفت: "ما به زودي مورد حمله قرار خواهيم گرفت؛ تعداد زياد امريكايي ها خواهند مُرد و حمله در خاک امريكا صورت خواهد گرفت".

در اواسط ماه جولاي تينت به مركز مبارزه با تروريزم سي.آي.اي هدايت داد؛ تا با مراجعه به دوسيه های موجود بكوشند، نام افرادي را كه ممكن در حمله تروريستي بزرگ شركت نمايند پيدا كنند. او هدايت داد كه رابطه ميان گزارش ها، ميان تهديدات و تكتيک هاي تروريستي قبلي مورد ارزيابي مجدد قرار گيرد. يک افسر اف.بي.آي كه در مركز تعقيب بن لادن ايفاي وظيفه مي كرد دوسيه گزارش هاي سال 2000 كولالمپور را مورد بررسي قرار داد. او دريافت كه حمزه و المظهر كه از آن ها در كولالمپور عكس گرفته شده بود ويزاى امريكا را داشتند، ممكن از طريق لاس انجلس وارد امريكا گرديده باشند. هيچ كدام از دو نفر مذكور در لست افراد ممنوع الورود و يا تحت تعقيب قرار نگرفته بود.

سي.آي.اي يک پيام عاجل به وزارت خارجه، اداره مهاجرت، گمرک و اف.بي.آي فرستاد. در پيام آمده بود كه وقتي آن دو نفر وارد امريكا مي شوند بازداشت شده و از آن ها تحقيق صورت بگيرد و اگر آن ها قبلاً وارد امريكا شده باشند بايد پيدا شوند. اما سازمان هوانوردي ملكي در جريان گذاشته نشد و تنها از دفتر اف.بي.آي در نيويارک خواسته شد تا براي پيدا كردن آن ها تلاش كند.

زماني كه تلاش براي پيدا كردن آن دو تن آغاز شد، آن ها در هوتل هاي ارزان قيمت در منطقه "كالج پارک" و "لورل" در مريلند زنده گي نموده و تنها چند ميل از قصرسفيد فاصله داشتند .

تمام 19 نفري كه در حملات تروريستي 11 سپتمبر دست داشتند؛ تا اواسط ماه جولاي وارد امريكا شده بودند. پانزده نفر آن ها، به شمول المظهر و حمزه، از كشور سعودي بودند. محمدعطا از كشور مصر و زياد جراح از لبنان بود. رهبران آن گروه شامل افراد هسته هامبورگ بودند كه در سال 1999 به قندهار سفر نموده و بعداً در مكاتب تربيه پيلوتي امريكا اجازه شموليت دريافت نموده بودند.

در اوايل سال 2001 افراد كمكي گروپ به فلوريدا و نيوجرسي رسيده در اپارتمان ها و هوتل ها مستقر شده منتظر صدور قومانده عمليات ماندند. افراد سعودي كه در آخر به امريكا رسيدند، باشنده گان جنوب غرب آن كشور بودند. تعداد اندكي از آن ها در دانشگاه درس خوانده بودند، ديگران شان تحصيلات عالي نداشتند. برخي از آن ها در گذشته از مرض دلتنگي و اعتياد به الكول رنج مي بردند. برخي از آن ها قبل از اينكه با انديشه هاي افراطي اسلام آشنا شوند، چندان پابند به دين نبودند. تقريباً همه افراد گروه بين سال هاي 1999 و 2000 به افغانستان سفر نموده بودند. در همين دوران محمد عاتف و خالد شيخ محمد پلان اختطاف طيارات را طرح نموده بودند. به گفته تينت به گروه هاي كمكي شايد چيزي بيش از اين گفته نشده بود كه آن ها براي انجام عمليات انتحاري به امريكا فرستاده مي شوند. آن ها به صورت علني زنده گي نموده توجه را به خود جلب نمي كردند. آن ها كار نمي كردند و محل زنده گي خود را مرتباً تغيير مي دادند. آن ها از تيلفون موبايل استفاده نمی كر دند ن.بلكه از كارت تيلفون كار مي گرفتند. آن ها كورس زبان انگليسي را تعقيب مي نمودند. تعدادي از آن ها در چندين مكتب درس نظري پرواز طيارات بوينگ را تعقيب نموده بودند. سه تن آن ها به خاطر تيز راني جريمه شدند، اما پوليس به آن ها متشبه نشد. نواف الحمزه از كشور سعودي چنان زنده گي داشت كه گويي ترسي از تعقيب استخبارات ندارد. از زمان رسيدنش به امريكا در 15 جنوري 2000 او همواره در امريكا مي زيست. نام او در كتاب تيلفون در سنتياگو درج شده بود. او در يک بانک محلي حساب باز كرده در اول ماه مي 2001 يک حادثه دزدي را در منطقه فيرفكس ورجينيا به پوليس خبر داد، اما آن را تعقيب نكرد.

رئيس اف.بي.آي "رابرت مولر" بعداً گفت زنده گي آن ها منظم بود. آن ها به صورت قانوني وارد امريکا شده و به صورت قانوني تعليم ديدند. آن ها با استفاده از امکانات انترنت و باز بودن جامعه امريکا آنچه را مي خواستند، انجام دادند، بدون اينکه کسي به آن مشتبه شود. اما تحقيقات بعدي کانگره نشان داد که برخي از تروريست ها تا آن حد منزوي نبودند که مولر فکر مي کرد. آن ها لا اقل با 15 افراطي که توجه اف.بي.آي را به خود جلب کرده بودند، در تماس بودند. چهار نفر از اين افراطي ها تحت تعقيب اف.بي.آي قرار داشتند. اجنت هاي مبارزه با تروريزم اف.بي.آي نتوانست، تماس بين دو طرف را کشف کنند.

پول براي طياره ربايان از امارات متحده عربي ارسال مي شد. علي عبدالعزيز با استفاده از بانک "وسترن يونين" دبي و بانک هاي ناشناس ديگر مبلغ 119،500 دالر را براي محمد عطا زماني ارسال کرد که او و همراهانش مصروف تحصيل در مکتب پيلوتي بودند.

"مصطفي الحوساوي"، برادر يکي از طياره ربايان، از طريق بانک و سترن يونين مبلغ 18،000 دالر براي آن ها فرستاد. همين شخص مبلغ 41،000 دالري را که به مصرف نرسيده بود و در اواخر اگست 2000 به او ارسال شده بود دريافت نمود. طياره ربايان حساب هاي خود را تصفيه نموده و آماده مردن شده بودند.

الحوساوي پول مذکور را در حساب شخصي خود در بانک ستندرد چارتر واريز نمود. سپس به پاکستان پرواز نموده ناپديد شد.

احمد شاه مسعود داکتر عبدالله را در ماه اگست، به واشنگتن فرستاد. لابيست مسعود تلاش کرد، براي داکتر عبدالله در کانگره ملاقات هايي را ترتيب دهد. او بايد با لابيست پاکستان، کانگرسمين اسبق "چارلي ولسن" رقابت مي کرد. ولسن در دوران جهاد براي دولت پاکستان پول زيادي ازکانگره گرفته بود. عبدالله مي خواست، تلاش هاي خود را با قيوم کرزي برادر حامدکرزي همآهنگ کند؛ تا نشان دهد که در برابر طالبان يک اتحاد چندين قومیتي مبـارزه مي کند، اما يگانه چيزي که آن ها از چند عضو کانگره بدست آوردند برخورد مودبانه بود. درخواست پول و تفنگ نمي توانست، اصلاً مطرح باشد. يک تعداد از اعضاي کانگره از بن لادن شناخت بسيار مختصر داشتند. دموکرات ها که بر موضوع حقوق زن تأکيد داشتند، با ختم دوره کار کلنتن دلچسپي خود را به اين موضوع نيز از دست داده بودند.

بعد از يک هفته فعاليت در واشنگتن نمايندگان مسعود و کرزي بسيار خسته شدند. يک مامور ميان رتبه در وزارت خارجه به قيوم گفت: آنچه تو مي خواهي برکناري طالبان از قدرت است و من فکر نمي کنم، دولت ما براي اين کار آماده باشد".

بحث روي موضوع "طالبان ميانه رو" و" طالبان افراطي" موي را بر بدن عبدالله ايستاده مي کرد، اما او با خاموشي به آن گوش داد. او علايم مثبتي را نيز مشاهده کرد. ريچارد هاس مدير پلان و پاليسي وزارت خارجه ابراز آماده گي کرد که با عبد الله در ماه سپتمبر ملاقات کند، عبدالله اميدوار بود تغييري در سياست امريکا پديدار شود، اما چندان مطمئن نبود.

عبدالله هنوز در واشنگتن بود که کرزي يک ايميل به امريکا فرستاد. کرزي در پيام خود گفت استخبارات پاکستان از او خواسته است خاک آن کشور را ترک گويد. به او گفته شده بود تا آخر سپتمبر پاکستان را ترک بگويد، در صورت تخلف زنداني مي شد. آي.اس.آي فعاليت هاي مسعود عليه طالبان را تعقيب مي کرد. آن سازمان مصمم بود؛ تا به فعاليت هاي ضد ملاعمر در خاک پاکستان اجازه ندهد.

حامدکرزي عصباني بود. او مي خواست به داخل افغانستان رفته با اسماعيل خان، دوستم و ديگران که در اتحاد با مسعود عليه طالبـــان مي جنگيدند. بپيوندد. اما نمي دانست کجا برود و از کمک نظامي امريکا نيز اطمينان نداشت. او منتظر بود که مسعود به او چه مشوره مي دهد.

عبدالله و قيوم در يک قهوه خانه در "دوپان سرکل" واشنگتن در باره سرنوشت حامد کرزي به گفتگو پرداختند. آن ها بيم داشتند که آي.اس.آي از پلان او به خاطر داخل شدن به افغانستان مطلع خواهد شد. اين يک چيز خطرناک بود، زيرا چيزي کم تر از دوسال قبل پدر کرزي در کويته کشته شده بود.

چند روز بعد مسعود با کرزي از طريق تيلفون ستلايت صحبت نمود. کرزي برايش گفت، او ديگر نمي تواند در پاکستان زندگي کند. آيا او با وجود خطر از ناحيه طالبان و عرب هاي القاعده وارد قندهار شود يا به دوشنبه پرواز نموده و به کمک نيروهاي مسعود به يک منطقه کوهستاني در شمال قندهار برود؟

مسعود مشوره داد که کرزي به شمال برود و از او در شمال استقبال خواهد شد. مسعود گفت: " زمينه براي قيام سرتاسري عليه طالبان و القاعده هنوز آماده نيست ".

فصل سي و سوم

"چه کشور بد بختی"!

در اوايل سپتمبر استخبارات مسعود به مرکز مبارزه با تروريزم سي.آي.اي خبر داد که دو خبرنگار تلويزيوني عرب از کابل وارد ساحه تحت کنترول جبهه متحد گرديد اند. تبادل معلومات در باره عرب ها و ديگر خارجي ها در افغانستان جزئي از مبادلات استخباراتي عادي ميان دو طرف بود. اگر نيروهاي مسعود کسي از عربها را اسير مي گرفتند و يا از نقل و حرکت واحد هاي عرب اطلاع به دست مي آوردند، آن ها موضوع را از طريق خط ارتباطي که ميان پنجشير و لنگلي برقرار شده بود، به طرف سي.آي.اي خبر مي دادند. مرکز تعقيب بن لادن موضوع داخل شدن دو ژورناليست عرب در منطقه تحت کنترول جبهه متحد را يادداشت کرد، اما باعث علاقمندي جدي مامورين آن نشد.

دو عرب با خود يک کمره تلويزيوني، وسايل ديگرو پاسپورت هاي بلژيکي داشتند و ادعا مي کردند که از باشنده گان اصلي مراکش اند. يکي از آن ها فربه و رنگ پوستش روشن بود. او موهاي کوتاه داشت، صورت خود را مي تراشيد و لباس اروپايي به تن و عينک به چشم داشت.

همراه او شخصي بلند قامت با رنگ تيره بود. يکي از آن ها کمي انگليسي و فرانسوي صحبت مي کرد و ديگرش تنها به زبان عربي صحبت مي نمود. پاسپورت هاي شان نشان ميداد که آن ها از پاکستان وارد کابل شده بودند.

دسيسه يي را که آنها طرح کرده بودند، در ماه مي گذشته شکل گرفته بود. ايمن الظواهري در کمپيوتر خود در کابل براي آن ها يک معرفي خط به زبان شکسته فرانسوي نوشت. ظواهري نفر دوم اسامه بن لادن و از اهالي مصر بود. در مکتوبي که به نام "مرکز مشاهدات اسلامي در لندن" نوشته شده بود، چنين آمده بود: " يکي از ژورناليست هاي بسيارمهم ما مي خواهد، گزارش تلويزيوني اي در باره افغانستان تهيه کند. او خواهان مصاحبه با احمدشاه مسعود است".

در لست سوالات که به زبان فرانسوي و در کمپيوترنوشته شده بود، اين سوال وجود داشت" :

شما وقتي که قدرت را در دست بگيريد، با مسأله بن لادن چگونه برخورد خواهيد کرد، و راه حل اين مشکل از نظر شما چيست؟"

داخل شدن "دوخبرنگار" از کابل به ساحه تحت کنترول جبهه متحد خود ضرورت به عمليات پيچيده داشت. نيروهاي مسعود با جديت کامل در برابر داوطلبان عرب در حال مقابله بودند. سال قبل از آن القاعده خواسته بود، مواد انفجاري را به پنجشير قاچاق کند، ولي افراد آن دستگير گرديدند. اين بار القاعده پلان بسيار دقيق براي رخنه افراد خود طرح نمود و براي عملي کردن آن از تماس هاي دوران جهاد عرب ها با مجاهدين استفاده نمود.

عبدالرب رسول سياف، اسلام گراي ريش سفيد افغان که به عربي خوب صحبت مي کند در دهه 1980 توسط ترکي الفيصل تقويت مي شد.او در سال هاي اخير با مسعود متحد شده بود. نيروي نظامي استاد سياف که دهه 80 و اوايل دهه 90 صدها مليون دالر را از استخبارات سعودي و شيخ هاي خليج بدست مي آورد، بسيار ضعيف شده بود.

او که سالخورده شده و از نگاه سياسي اهميت خود را از دست داده بود، در خارج از شهر کابل مرکزي داشت. او ديگر در جنگ عملاً دخيل نبود. به خاطر اينکه او در گذشته ميزبان داوطلبان عرب بود و به خاطر اينکه با دانشمندان اسلام گراي عرب تماس هاي وسيع داشت، استاد سياف ميان مسعود و افراطي هاي عرب نقش يک پل ارتباطي را بازي مي نمود.

مسعود از شهرت خود در ميان راديکال هاي مسلمان همواره نگران بود. به همان گونه که او خواهان کمک امريکا و اروپا براي منزوي ساختن طالبان بود، مي خواست با حلقات اسلامي در تماس باشد؛ تا با تبليغات آتشين بن لادن عليه خودش مقابله نمايد.

طراحان القاعده با استفاده از تماس هاي خود با استاد سياف و درک علاقمندي مسعود به صحبت با جهان عرب دسيسه خود را طرح نمودند. يک تبعه مصري که در سال هاي جهاد با استاد سياف آشنا شده بود، از طريق تيلفون ستلايت با او تماس گرفته و در باره دو "ژورناليست" عرب سفارش نمود. سياف دو نفر مذکور را به مسعود معرفي کرد. دو نفر مي گفتند که آنها مي خواهند در باره جبهه متحد تبليغ مثبت نموده و مسعود را به جهان عرب معرفي نمايند.

مسعود اين دو نفر را به وسيله هليکوپتر از شمال کابل به خواجه بهاوالدين در سرحد با تاجکستان برد. او پس از دست دادن طالقان درآنجا مرکز خود را تأسيس کرده بود. آن دو عرب در يک مهمانخانه وزارت خارجه جبهه متحد جابجا شدند، در حاليکه يک تعداد از خبرنگاران و مهمانان خارجي ديگر ديگر نيز در آنجا اقامت داشتند.

اما مسعود در ملاقات با آنها عجله نداشت. با وجود سفارش و معرفي خطي كه آن ها با خود داشتند، مصاحبه معطل گرديد. روز ها مي گذشت و به دو نفر مذكور گفته مي شد كه مسعود هنوز مصروف است. آن ها به فلم گيري از اطراف خواجه بهاوالدين پرداختند، اما علاقمندي چنداني به آن نشان نمي دادند. آن ها بي حوصله شده و اخطار دادند كه اگر مسعود با آنها مصاحبه نكند، منطقه را ترک خواهند گفت.

بعد از سال 1979 افغانستان مانند لابراتواري بود كه در آن نظريات سياسي و نظامي شكل گرفته در خارج به تجربه گرفته مي شد. زبان و انديشه هايي كه احزاب افغاني، ارتش ها و مليشه ها با آن تشريح مي گرديدند، تراوش افكار انديشمندان در دانشگاه و مدارس ديني اروپا، امريكا، قاهره و ديوبند بود.

افغان ها به حيث "كمونيست" ها و يا "مبارزين راه آزادي" مي جنگيدند. آن ها به ارتش هاي جهادي يي پيوستند كه به نماينده گي از امت اسلامي مبارزه مي كردند. افغانستان به حيث يک كشور جوان و ضعيف نتوانست چهره هاي خوب ملي بوجود بياورد؛ تا آنها يک راه بديل را به مردم عرضه نموده و براي افغانستان تعريفي از داخل آن ارائه بدارند. احمدشاه مسعود در اين زمينه يک استثناء بود.

اما احمدشاه مسعود افغانستاني را كه در راهش مبارزه مي كرد بوجود نياورد. يكي از دلايل، ناكامي او به حيث يک رهبر سياسي در دهه 1990 بود. ضعف ديگر او همانا وابستگي قومي او بود؛ زيرا جنگ باعث تشديد احساسات قومي در افغانستان گرديده بود. بالاتر از همه مسعود به خاطري محدود شد كه مخالفين او در پاكستان و عربستان منابعي به مراتب بزرگ تر از آنچه او در اختيار داشت، در دست داشتند.

در روز هاي آخر زنده گي خود مسعود در حاليكه مصروف مبارزه با طالبان و القاعده بود فكر مي كرد، مي تواند آرزوي ملي گرايانه خود را در يک اتحاد با امريكا بدست بياورد. به حيث يک رهبر با استعداد او اين اتحاد را نه بر اساس ايديالوژي مشترک بلكه بر اساس ضرورت عاجل متقابل در جهت از ميان بردن اسامه بن لادن و داوطلبان جهادي او مي خواست.

مسعود همچنين به خاطر انديشه هاي سياسي مي جنگيد. او دموكراتي نبود كه امريكايي ها و اروپايي ها از اين كلمه برداشت دارند. اما فهميده مي شد كه در شرايط آرام بعد از جنگ او چنين صفتي را از آن خود مي ساخت. بدون ترديد او در شرايط بسيار سخت جنگي شخصي خودگذر و بخشنده بود. او انسان با حوصله يي بود كه آمادگي كار با گروه هاي ديگر را داشت.

مسعود به خاطر توانايي هاي تكتيكي خود باعث درد سر طالبان و بن لادن گرديده بود، ولي او با آن ها برسر هويت سياسي مردم افغانستان نيز مقابله موثر مي نمود. روحيه استقلال طلبانه نيرومند مسعود بود كه توجه ارتش سرخ و سي.آي.اي را به او جلب نموده در عين حال مانع معامله آنها با او نيز مي شد.

در روز هاي اول جهاد روساي ستيشن سي.آي.اي تاريخ استعماري برطانيه را خوانده با افغان ها طوري معامله مي كردند كه كپلنگ آن را توصيه كرده بود. آن ها قبايل پشتون را عليه دشمنان روسي خود تحريک نمود تا آن ها از دره خيبردور نگهدارند. اما در بين سال هاي 1988 تا 1992 كه وضعيت تغيير نموده بود و زمينه كار سخت بازسازي سيستم سياسي افغانستان بعد از جنگ به وجود آمده بود، رهبري سي آي اي با سهمگيري امريكا در اين پروسه مخالفت نمودند. هيچ يک از مسؤولين سي.آي.اي و يا روساي جمهور امريكا كه آنها براي او كار مي كردند، جمهوري خواه ويا دموكرات، تصوري از افغانستان نداشتند كه بتوانند سرمايه گذاري در چنين يک پروژه پرمصرف را كه آينده مجهول نيز داشت، توجيه نمايد. حكومتي مركب از سازمان مسعود و روشنفكران در حال تبعيد و پشتون هاي طرفدار شاه كه امريكا آن را در خزان سال 2001 تاييد نمود، امكان تشكيل آن يک دهه قبل نيز وجود داشت، اما ايالات متحده امريكا در آن وقت دليلي براي مقابله با راه حل پاكستان و سعودي كه عبارت از تشكيل حكومت اسلام گرا هاي افراطي بود، نمي ديد. شخصيت مستقل مسعود و عمل كرد غير وابسته او و دشمني دوامدار پاكستان با او سبب شد تا امريكا نظريات پاكستان را در مورد او قبول نموده و او را از دستيابي به يک اتحاد دوامدار با امريكا محروم سازد. اين كار سبب شد؛ تا امريكا نتواند طي چندين سال قبل از 2001 از رهبري او در مبارزه عليه تروريزم بهره بگيرد. امريكا به جاي آن از سياست هاي دو متحد خود، پاكستان و عربستان، در افغانستان تاييد كرد. در انجام اين راه پرپيچ سپتامبر 2001 قرار داشت، زماني كه مردم امريكا و پنجشيري ها كه براي بقاي خود مبارزه مي كردند، دريافتند كه باهم در يک اتحاد قرار گرفته اند. البته اين اتحاد به خاطر باور هاي مشترک سياسي دوطرف نبود، بلكه به خاطر دشمن مشتركي بود كه هردوي آنها را مورد حمله قرار داده بود.

فرصت هايي را كه امريكا تا ماه سپتامبر از دست داد، افزون بر ناتواني در بهره گيري از اتحاد با مسعود بود. بي تفاوتي، نداشتن انرژي كار، عدم بينش درست، از هم پاشيده گي و بالآخره حرص و آز تجارتي سياسيت خارجي امريكا را در جنوب آسيا در دهه 90 شكل مي داد. علاوه از مسعود، هند مي توانست يک متحد مورد اعتماد امريكا در جنگ عليه القاعده شود زيرا دموكراسي و مردم عادي آن كشور از سوي افراطي هاي مسلمان تهديد مي شدند. در حاليكه واشنگتن مي خواست، به تدريج

روابط خود را با دهلي جديد بهتر سازد، اما تلاش هاي امريكا در اين رابطه چندان ابتكاري و متكي بر شناخت از منطقه و درک نیشنلیزم حساس هندي و سياست هاي پيچيده دموكراتيک در آن کشور نبود.

بانظرداشت طبیعت زود رنج نیشنلیزم امریکا و پیچیده گي هاي نظام دموکراسي امریکا این چنین برخورد در برابر هندوستان قابل توجیه نبود. در نتیجه امریکا در دهه 90 نتوانست یک پیمان همکاري ضد تروریستي را با هند عقد نماید. منافع منطقوي هند، امکانات امنیتي آن کشور و نفوس وسیع مسلمان هاي آن به امریکا فرصت مي داد که با استفاده از آن در افغانستان رخنه نماید.

امریکاا ستراتیژیي براي تماس، معرفي دموکراسي، پخش دانش عصري و انکشاف اقتصادي در میان اکثریت نفوس صلح خواه جهان اسلام که روحیه خود را از دست داده بودند، نداشت. واشنگتن از حکومت های غیر دموکراتیک و فاسد در کشور هاي اسلامي حمایت مي کرد، در حالیکه طبقات متوسط این کشور ها به اسلام سیاسي و انقلابي براي یافتن راه نجات از وضع موجود رو مي آوردند. به این ترتیب سیاست هاي امریکا تا حدي تلاش هاي القاعده براي استخدام اعضاي جدید را کمک مي کرد.

ایالات متحده به خاطر بي تفاوتي و یا عطالت اداري پاکستان و سعودي را به حیث شرکاي منطقوي خود در مبارزه علیه تروریزم انتخاب نمود با آنکه القاعده در نظام دولتي این دو کشور نفوذ نموده بود. به خاطر استفاده از منابع نفتي سعودي و تصورات کهنه در باره ساختار دولتي آن کشور، امریکا با سهل انگاري زیاد اتحاد با ریاض را ادامه داد. حتي بعد از آنکه معلوم شد بخشي از ارگان دولتي کشور سعودي و کشور هاي همسایه نفت خیز ان مانند قطر و امارات متحده عربي با بن لادن همکاري داشتند، واشنگتن نخواست، این مسئله را به رخ آنها بکشاند.

در پاکستان اداره کلنتن گذاشت؛ تا مسایل مربوط به جلوگیري از انتشار اسلحه اتومي و حفظ ثبات منطقوي روي فعالیت هاي جهادي در ارتش و استخبارات پاکستان پرده بکشد.

خودداري واشنگتن از قبول خطرات سیاسي مقابله نظامي با طالبان ، دیپلومات ها امریکائی را وادار کرد؛ تا آنها این نظریه پاکستان و سعودي در مورد طالبان را که "آن ها در راه پختگي گام بر مي دارند"، تایید کنند.

حتي در اواخر سال 2000 وقتي که اکثریت اعضاي کابینه امنیت ملي کلنتن و لوي درستیز امریکا به این نتیجه رسیده بودند که امید کمک از طالبان در مقابله با بن لادن یک خیال واهي بود، کابینه کلنتن با راه اندازي عملیات نظامي در افغانستان به شدت مخالفت نمود. این روش احتیاط آمیز امریکا با وجود گزارش هاي متعدد استخباراتي در مورد راه اندازي حملات تروریستي توسط القاعده علیه امریکا، ادامه یافت.

بل کلنتن، که به واسطه طرح رأي عدم اعتماد در کانگره تضعیف شده بود و از سوي اکثریت جمهوري خواهان درکانگره تحت فشار قرار داشت، نمي خواست و یا نمي توانست، پنتاگون را که به طور اعجاب انگیز روحیه غیر فعال را به خود گرفته بود، به استفاده از امکانات نظامي علیه تروریست ها وادار کند. در عوض او سي.آي.اي را رأس تلاش ها براي مقابله با تروریزم قرار داد. در گذشته ها سي.آي.اي در کار خود زماني موفق مي بود که رئیس جمهور آن سازمان را به کاري تشویق نموده و خطرات احتمالي ناشي از ناکامي درعملیات را مي پذیرفت؛ اما کلنتن چنین عمل نمي کرد. رئیس جمهور به سي.آي.اي وظیفه سپرده بود؛ تا علیه القاعده دست به فعالیت بزند و تا حدي از آن سازمان حمایت مي کرد، اما کاملاً به این عقیده نبود که سي.آي.اي مي تواند وظیفه محوله رابه درستي انجام دهد. او در حالاتي به سي.آي.اي اجازه قانوني فعالیت را صادرنموده و منابع مالي مورد ضرورت را براي آن تهیه مي کرد، ولي فعالانه آن را رهبري و رهنمایي نمي نمود.

آیا بي باوري کلنتن نسبت به سي.آي.اي توجیه شده مي توانست؟ از آغاز ظهور فعالیت هاي تروریستي چشمگیر در اواخر دهه 60 دست آورد حتي موفق ترین سازمان هاي اطلاعاتي در جلوگیري از حملات تروریستي شامل کامیابي ها و ناکامي ها هردو بوده است. در دهه 90 متخصصین، سي.آي.اي را ارزیابي مي کردند که در برابر اهداف عمده از تکنالوژي پیشرفته برخوردار بود، ولي منابع اطلاعاتي انساني آن کیفیت متوسط داشت. رخنه در صفوف دشمن و عملیات مخفي زماني به شکل درست آن صورت مي گیرد که سازمان اطلاعاتي با دشمن زبان، فرهنگ و منطقه جغرافیایي مشترک داشته باشد. عملیات استخبارات انگلیس در آیرلند شمالي نمونه خوب آن است. حتي در آن صورت نیز ممکن نیست از همه حملات تروریستي جلوگیري نمود و وادار کردن یک گروه تروریستي به تسلیم و یا به اتخاذ راه مسالمت آمیز به عملیات مخفي دوامدار چندین دهه نیاز دارد. وقتي که تروریست ها انگیزه هاي مذهبي داشته واعمال خشونت را تایید شده، از سوي خدا بدانند بر مشکلات افزوده مي شود.

استخبارات اسرائیل که فکر مي شود در جمع آوري اطلاعات از طریق منابع انساني، رخنه در صفوف دشمن و عملیات مخفي در میان سازمان هاي استخباراتي نقش پیشتاز را بازي مي کند، نتوانسته است از بسیاري عملیات انتحاري افراطي هاي مذهبي جلوگیري نماید.

در مورد تلاش هاي سي.آي.اي به خاطر اخلال فعاليت هاي القاعده در افغانستان بايد گفت كه آن سازمان با تفاوت فرهنگي زياد مواجه بود و در عين زمان فاصله جغرافيايي ميان امريكا و افغانستان بس طولاني بود.

بادرنظرداشت اين محدوديت ها سي.آي.اي آنچه را كه مي توانست نكرد. نحوه تقسيم بودجه توسط جورج تينت به بخش هاي مختلف سي.آي.اي با شعار راه اندازي جنگ تمام عيار عليه تروريزم مطابقت نداشت. او بعداً به اين موضع اعتراف نمود. ناتواني مديريت مبارزه با تروريزم در سال 2000 در جلوگيري از ورود دو تروريست عرب كه ويزاي امريكايي را با خود داشتند، يک اشتباه بسيار عمده بود. اگر اين اشتباه صورت نمي گرفت. از عمليات تروريستي 11 سپتمبر كه ابعاد فاجعه باري براي امريكا داشت ممكن بود جلوگيري به عمل مي آمد. بعضي از عمليات سي.آي.اي در افغانستان براي اخلال فعاليت هاي القاعده در سال 1998 بسيار ابتكاري بود. اما يک تعاد ديگر آنها چون تشكيل دسته كوماندويي پاكستان مبني بر قضاوت ناسالم و برداشت نادرست از اوضاع بود. در آخر مشكل است كه بتوان در باره فعاليت هاي مخفي آن سازمان بعد از سال 1999 در افغانستان قضاوت نمود، زيرا بسياري از طرح هاي سي.آي.اي مثل همكاري با مسعود، از سوي كلنتن رد گرديد.

كابينه بوش روز 4 سپتمبر در قصرسفيد تشكيل جلسه داد. درمقابل اعضاي كابينه طرح يک پاليسي جديد در برابر القاعده و افغانستان قرار داده شده بود. هدف اين طرح نابودي بن لادن و سازمان وي بود. درين طرح دادن كمک زياد، ولي غير مشخص، به احمدشاه مسعود براي مقابله با طالبان نيز شامل بود. سي.آي.اي بايد براي مسعود موتر، لباس نظامي، مهمات، هاوان و هليكوپتر تهيه مي كرد. لست اين كمک ها در خزان قبل تهيه شده بود.تهيه پول براي گروه هاي ديگر ضد طالبان نيز درنظر گرفته شده بود. طبق اين پيشنهاد نيروهاي مسعود و متحدين او به زودي به وسايل خوبي مجهز مي گرديدند. كابينه اين بخش پيشنهاد را پذيرفت، اما در باره اينكه پول از كجا تدارک شود و چه مقدار براي اين كار تخصيص داده شود، در آن جلسه تصميم گرفته نشد.

بحث در مورد به كارگيري پريدتور مسلح با راكت در افغانستان، طولاني و بدون نتيجه بود. سي.آي.اي بر سر اين موضوع دچار اختلاف داخلي شده بود. كوفربليک و مركز تعقيب بن لادن طرفدار بكار گيري آن بودند. جيمز پيوت معاون مديريت عمليات در مورد نتايج استفاده از آن در قتل افراد تشويش داشت. دست داشتن مستقيم سي.آي.اي در قتل افراد باعث اختطاف و يا قتل اجنت هاي آن سازمان در عمليات انتقام جويانه مي گرديد. با به كارگيري چنين يک تكتيک ممكن سي.آي.اي هدف انتقاد هاي سياسي و مطبوعاتي قرار مي گرفت.

سي.آي.اي به كارگيري پريدتور به واسطه افراد سازمان را كه به فن جنگ آشنايي كامل نداشتند، به منظور حمله به افراد در يک عمليات نمايشي در لنگلي تجربه نمود.

در اوايل سپتامبر يک راهنماي عملياتي كه توسط مركز مبارزه با تروريزم تهيه شده بود، مورد بررسي جورج تينت قرار گرفت. درين راهنما چگونگي اداره عمليات پرواز و تصميم گيري در باره فير راكت به هدف تشريح شده بود. در جلسه كابينه در چهارم سپتمابر تينت به اعضاي كابينه گفت، او مي خواهد كه تيم پاليسي ساز اداره بوش بدانند كه: سي.آي.اي مي خواهد يک طياره با بال هاي ثابت را كه با راكت مسلح است به كار بگيرد در حاليكه معمولاً چنين چيزي را قواي هوايي و وزارت دفاع امريكا بكار مي گرفتند. او گفت اگر اداره بوش مي خواهد چنين چيزي را در اختيار سي.آي.اي قرار دهد بايد به درستي عواقب حمله اشتباه آميز و يا حمله براهداف متنازع فيه را در نظر بگيرد. بعضي ها در جلسه اظهارات تينت را نوعي مخالفت او با اين پرواز ارزيابي كردند. در باره اينكه تينت تاچه حد خطرات را برجسته ساخت نظر هاي متفاوتي ابراز شده است. تينت مي گويد، او مي خواست با سخنان خود راه را براي مجهز كردن سي.آي.اي به يک اسلحه كشنده كه قبلاً در اختيار قواي هوايي بود باز كند. پريدتور مسلح يک پروژه سي.آي.اي و اختراع آن سازمان بود. قواي هوايي به چنين سلاح بدشكل كه موثريت خود را به اثبات نرسانيده بود علاقه مند نبود. دكتورين قواي هوايي استفاده از طيارات و راكت هاي كروز را حتي عليه اهدافي كه فقط يک فرد مي بود، توصيه مي كرد. قواي هوايي آماده بكار گيري و قومانده آدمک هاي خود كار مسلح نبود.

اما سي آي اي در رابطه با مسعود لا اقل فرصت يافت؛ تا كار هاي اداري كمک به او را آغاز نمايد. مشاورين حقوقي سي.آي.اي يكجا با مامورين مبارزه با تروريزم و ا داره شرق نزديک آن سازمان بالاي متن يک حكم رياست جمهوري كه به عمليات مخفي در افغانستان اجازه مي داد، كار را آغاز نمودند. بعد از يک دهه بود كه كاري براي تغيير مسير جنگ در افغانستان صورت مي گرفت.

مسعود در دفترش در اوايل روز 9 سپتمابر اشعار فارسي مي خواند. صبح آن روز او آماده گي گرفت؛ تا به وسيله هليكوپتر به سوي كابل پرواز نمايد؛ تا خطوط جنگي را معاينه و وضعيت دشمن را بررسي كند.

يكي از همكارانش از او خواست؛ تا قبل از ترک محل با دو خبرنگار عرب ملاقات نمايد، زيرا آن ها چندين روز انتظار كشيده بودند. مسعود گفت، آنها را در دفتر انجنير عارف مسؤول بخش استخبارات ملاقات خواهد كرد. حوالي ظهر او بالاي يک دوشک

طوري قرار گرفت؛ تا درد كمر را كمتر كند. مسعود خليلي رفيق او و سفيرافغانستان در هند در پهلوي او نشست. وقتي كه عرب عظيم الجثه ميز را از جايش حركت داد؛ تا كمره را در برابر سينه مسعود عيار كند، مسعود خليلي به شوخي گفت: "آيا عكاس است، يا پهلوان؟"

مسعود به تيلفون پاسخ گفت. به او گفته شد هشت عرب در خطوط جنگي شمال كابل به اسارت نيروهاي او درآمده اند. مسعود از انجنير عارف خواست؛ تا معلومات بيشتري راجع به آن ها بدست بياورد. عارف اتاق را ترک گفت. خبرنگار عرب سوالات را خواند در حاليكه همكارش كمره را آماده ميكرد. نيمي از سوالات در باره اسامه بن لادن بود. مسعود به سوالات گوش داده گفت آماده دادن جواب است.

انفجار بدنه كمره را متلاشي كرد، شيشه هاي اتاق را فرو ريخت. ديـوار اتاق آتش گرفت. توته هاي آهن به سينه مسعود فرو رفته او در حاليكه بيهوش شده بود، به زمين افتاد. محافظين و همكاران او به اتاق دويده او را بلند كرده به جيپ رسانيده؛ تا او را به ميدان هليكوپتر برسانند. انفجار در نزديكي مرز با تاجكستان صورت گرفته بود و به فاصله ده دقيقه پرواز شفاخانه اي در آن جا وجود داشت. چند تن از همكاران مسعود و يک نفر از عرب احساس كردند كه زخم شان شديد نبود. عرب خواست فرار كند، اما توسط افراد مسعود دستگير شد. او در يک اتاق بندي شد، اما خواست تا از كلكين فرار كند. به او تيراندازي شد و به قتل رسيد. در هليكوپتر عمر يكي از محافظين ديرينه مسعود سر او را در بغل داشت. عمر ديد كه مسعود از نفس كشيدن باز مانده است. عمر گفت من در آن لحظه فكر مي كردم، او در حال جان دادن است و من نيز در حال مردن هستم.

امرالله صالح از تاجكستان به مركز مبارزه با تروريزم در سي.آي.اي تيلفون زد. او با ريچ مسؤول بخش مركز بن لادن صحبت نمود. صالح كه گريه مي كرد، به ريچ تشريح داد كه چه به وقوع پيوسته بود.

افسر سي.آي.اي پرسيد. مسعود در كجاست؟

صالح جواب داد. "او در يخچال است."

امرالله صالح كلمه يخچال را به جاي سردخـــانه كه در انگليسي به آن "مـــورگ" مي گويند استعمال نمود.

مسعود كشته شده بود، و حلقه نزديک به او به شدت تكان خورده بودند. آن ها مي خواستند يكا ستراتيژي عاجل را طرح كنند. افراد نزديک به مسعود يقين داشتند، در صورتي كه طالبان از مرگ رهبر شان خبر شوند، حتماً به پنجشير حمله خواهند كرد. آن ها بايد رهبر جديد خود را انتخاب نموده ترتيبات دفاعي خود را تقويت مي كردند. آن ها به وقت نياز داشتند.

آن ها افواه پخش كرده بودند كه مسعود زخمي گرديده است. در عين زمان امرالله صالح به مركز مبارزه با تروريزم گفت جبهه متحد كه رهبر خود را از دست داده براي مقابله با طالبان و القاعده به كمک نياز داشت .

بسياري از مامورين سي.آي.اي فكر مي كردند كه عمر جبهه متحد به آخر رسيده بود. مرگ مسعود ستون اصلي پاليسي جديد بوش را كه چهار روز قبل از طرف كابينه امنيتي آن كشور به خاطر مقابله با تهديد القاعده تصويب شده بود، زير سوال قرار داد. برداشت سي.آي.اي اين بود كه ائتلاف مسعود از نگاه سياسي و نظامي با مرگ او وجود نخواهد داشت.

افسران سي.آي.اي قصرسفيد را از مرگ مسعود خبر كردند. در ظرف چند ساعت خبر مرگ مسعود به سي.ان.ان رسيد. امرالله صالح در حاليكه قهر بود، بارديگر از تاجكستان به لينگلي تيلفون زد. سي.آي.اي يگانه ارگاني بود كه امرالله مرگ مسعود را به آن خبر داده بود. چطور اين خبر به سرعت به مطبوعات رسيد؟

صبح روز ده سپتامبر گزارش روزانه سي.آي.اي به رئيس جمهور، كابينه و افراد ديگري كه در ساختن پاليسي دخيل بودند، از مرگ مسعود خبر داد و تحليلي از اثرات آن بر مبارزه عليه تروريزم بر آن اضافه نمود.

افسران مركز مبارزه با تروريزم تلاش داشتند، تا بعد از مرگ مسعود نيز جاي پايي در شمال افغانستان داشته باشند و در پي آن بودند؛ تا قبل از آن كه جبهه متحد نابود شود، كمكي به آن بكنند.

همكاران مسعود در واشنگتن تلاش داشتند، مرگ او را مخفي نگهداشته و افواهات در مورد زخمي بودن او را زنده نگهدارند. اما تا آخر روز 10 سپتمبر نزديكان مسعود در دوشنبه، تهران و واشنگتن از مرگ او مطلع شدند.

حامدكرزي در پاكستان بود كه برادرش به او زنگ زد. كرزي كه كمتر از سه هفته داشت؛ تا پاكستان را ترک بگويد، وضعيت خوبي نداشت. او مي دانست كه جنوب افغانستان براي قيام عليه طالبان آماده نبود، اما نمي خواست مانند روشنفكران ديگر افغان به اروپا و يا امريكا پناهنده شود. كرزي چند روز قبل با مسعود صحبت كرده بود. او در باره پرواز به دوشنبه و داخل شدن به مناطق تحت كنترول مسعود فكر مي كرد. او از آنجا مي خواست مخالفت با طالبان را در ميان پشتون ها تحريک كند.

برادر كرزي برايش گفت: مرگ مسعود تاييد شده است".

برادرش مي گويد، كرزي به گفتن جمله كوتاه ذيل در برابر اين حادثه عكس العمل نشان داد: "چه كشور بدبختي"!

بخش سوم و اخير

انوارالحق احدي: استاد همراه دررشتة علوم سياسي، كالج پرووِيدنس دررودآيلند، نشريه مطالعات آسيايي، جلد35، شماره7، جولاي 1995 صفحات 628-821 متن انگليسي اين مقاله http://www.an-alliance.com/?c=125&a=1712 :

برگردان از انگليسي به فارسي: دكتر سيداكبر زيوري (6 دسمبر 2006) Zadgah02@yahoo.co.uk This email address is being protected from spam bots, you need Javascript enabled to view it

ليكن يك افغانستان بازيافت شده، بايد مناسبات تباري را بر مبناي محكم و روشن برقرار نمايد؛ مسأله برابري و هويت بايد بطور جدي مورد تأكيد قرار گيرد. اقليت ها اغلب شكايت دارند كه آنها قرباني تبعيضات فرهنگي، اقتصادي و سياسي بوده اند كه تا قبل از جنگ دوم جهاني صدق مي كرد.

اما بعد از آن، اقليت ها شاهد و سند قناعت بخشي ارائه نداده اند تا مدعيات تبعيض عليه شان را اثبات نمايد. اسلام يك چهارچوب كلي فرهنگي را براي تمام گروه هاي تباري در افغانستان فراهم كرده است. آنچه كه پشتون ها را از ساير افغانهاي مسلمان تفكيك مي نمايد، عنعنات رفتاري ماقبل اسلامي شان بنام پشتونوالي است .

هرچند پشتونوالي هنوز هم بخش عمده اي از فرهنگ پشتوني را در مي گيرد، اما دولت هرگز تطبيق آن را بالاي اجتماعات غير پشتون اجباري نكرد. در واقع، از دهة 1880 دولت قوانين اسلامي شريعت را در مقابل پشتونوالي حتي در مناطق پشتون نشين حمايت كرده است.

از آنجايي كه مطالعة سيستماتيك توزيع ثروت در افغانستان انجام نشده است، ادعاي اقليت ها در مورد تبعيض اقتصادي نه مي تواند رد گردد و نه تاييد. با اين وصف، از آنجايي كه زمين وسيلة عمدة توليد مي باشد، توزيع مالكيت بر زمين ممكن است اندكي در مسأله توزيع ثروت روشني بيندازد.

برخلاف ساير كشور هاي آسياي غربي و جنوبي، طبق نظر دوپري، توزيع زمين در افغانستان حتي قبل از انقلاب 1978 بسيار برابر بود. دوپري تخمين زده است كه 60 درصد زمين هاي زراعتي توسط مالكان زمين كشت مي گرديد و فقط 30 نفر در تمام مملكت بيش از 1000 جريب (تقريباً معادل يك آكر1) زمين بوده اند. پژوهشگر شوروي گلوكهادد و پژوهشگر هندي موكرجي، با استفاده از آمار هاي دولت افغانستان و ساير منابع در سال 1978، اطلاعات نسبتاً سيستماتيك و شايد در نوع خود قابل اعتماد ترين در ساليان اخير را در مورد توزيع زمين در افغانستان جمع آوري كرده اند .

تخمين هاي آنها نشان مي دهد كه در حالي كه 42 درصد خانواده هاي افغان بين يك تا شش هكتار زمين را مالك هستند، بيش از 75 درصد از خانواده ها بر مقداري زمين مالكيت دارند. داده هاي موكرجي و گلوكهادد، به ترتيب، نشان دهنده اينست كه 9 و يا 4 درصد از خانواده ها بيش از 40 درصد زمين هاي شخصي را مالك بوده اند .

با اين وصف، اوسط مالكيت زمين حتي در بين خانواده هاي زميندار 15 تا 18 هكتار بوده است كه درمقايسه با تمركز زمين در ايران، پاكستان و هند بسيار كمتر مي باشد2 .

بنابر اين، معلوم نيست كه پشتون ها بگونة نامتناسب، مقدار قابل ملاحظة اززمين ها را در ملكيت خود داشته باشند، و حتي اگر اين طور مي بود، برنامه هاي اصلاحات ارضي در دورة دوم داود و (ح،د،خ،ا) بايد زمين ها را دوباره به كشاورزان توزيع مجدد كرده باشد. با اين وجود، پايدار ترين شكايت توسط اقليت ها اين است كه پشتون ها در گذشته تقريباً مناصب دولتي را در انحصار خود در آورده بودند. ليكن يك تحقيق جديد، نشان مي دهد كه در دوران رژيم قديم (قبل از 1963)، پشتون ها، تاجكان، سادات و ساير گروه هاي تباري به ترتيب فيصدي هاي آتي را در ميان نخبگان سياسي افغانستان احتوا مي كردند: 57.9 فيصد، 6.4 فيصد و 4.5 فيصد. در دوران دهة قانون اساسي (1964-1973)، اين تركيب به ارقام زير تغيير يافت: پشتون ها 56.1 فيصد، تاجكان 33 فيصد، سادات 3.3 فيصد و ساير گروه هاي سني 5.5 فيصد3. هم پشتون ها وهم تاجكان اندكي بيش از سهم

خود مناصب دولتي داشتند. سهم بيش از حد سادات جدي تر بود و شيعه ها كلاً و هزاره ها خاصتاً بطور جدي كمتر از سهم خود مناصب دولتي داشتند .

شيعه ها در حدود 15 فيصد نفوس را تشكيل مي‌دهند اما به ترتيب فقط حدود 1.8 و 2.2 فيصد نخبگان سياسي را در دوران رژيم قديم و دهة قانون اساسي تشكيل مي دادند .

بنابر اين، به استثناي شيعه ها و مخصوصاً هزاره ها، ادعاي ساير اقليت ها در مورد تبعيض سياسي توسط كدام شاهد و سندي تأييد نمي گردد. در واقع، در حاليكه طي دهة قانون اساسي بيش- سهمي پشتون ها در مناصب سياسي كاهش يافت، اما بيش- سهمي تاجكان 3درصد ديگر افزايش پيدا نمود. افغان ها نبايد بي عدالتي تاريخي را با نا برابري هاي موجود اشتباه بگيرند. به لحاظ تاريخي، نه تنها اقليت هاي تباري مورد تبعيض بوده اند .

با اين وصف، از پايان جنگ جهاني دوم، و مخصوصاً از 1963 تا انقلاب سوسياليستي 1978 دولت هاي مختلف در افغانستان سخت تلاش نمودند تا يك جامعة ملي را بر اساس برابري تمام شهروندان بنا نمايند. البته، برابري در مقابل قانون تضمين كنندة برابري اجتماعي نيست و شايد يك برخورد عملي تر نسبت به عدالت اجتماعي اين باشد كه فرصت هاي برابر را مهيا بسازيم. افغان ها نياز دارند تا يك جامعة ملي بر اساس برابري تمام شهروندان در مقابل قانون و برابري فرصت ها در توزيع منابع را ايجاد كنند .

اقليت هايي كه عدالت را مطالبه مي كنند بايد موارد مشخص از نابرابري هاي قانوني و نيز موانع در مقابل برابري فرصت ها براي همه را شناسايي نمايند.ناخوشنودي پشتون ها از رفتار اقليت ها در مورد هويت دولت افغانستان ريشه مي گيرد. پشتون ها معتقد اند كه آن ها اكثريت را در افغانستان تشكيل مي دهند و دولت افغانستان به وسيلة پشتون ها تشكيل شد و افغانستان تنها دولت پشتوني در جهان است و اقليت ها بايد هويت پشتوني دولت افغان را بپذيرند. اكثريت گروه هاي تباري ديگر در منطقه دولت هاي خود را دارند. هيچ اقليت تباري نتوانسته است به طور جدي هويت فارسي ايران را و يا هويت تركي تركيه را و يا هويت تاجكي تاجكستان را و يا هويت ازبكي ازبكستان را به زير سوال ببرد .

پشتون ها مناقشه مي كنند كه اين قاعده بايد در مورد افغانستان نيز صدق كند .

پشتون ها معتقد اند در مناسبات شان با اقليت هاي تباري بيشتر از ساير كشور هاي منطقه كه دولت هاي شان زبان خود را با جبر بر سايرين برتري داده اند، از بردباري و شكيبايي كار گرفته اند .

هرچند برخي پشتون ها معتقد اند كه زبان پشتو بايد موقف مشابه در افغانستان داشته باشد، اما بسياري پشتون ها مايل به پذيرش زبان دري بعنوان يك زبان رسمي هستند به شرطي كه به زبان پشتو ارجحيت سمبوليك داده شود.

ليكن هر زماني كه پشتون ها تقاضاي برتري زبان پشتو و هويت پشتوني دولت افغان را مي نمايند، متهم به فاشيزم و سركوب اقليت ها مي شوند. آنها احساس مي كنند تقاضاي اقليت ها براي يك ساختار فدرالي تلاش غير ملموسي براي مخالفت با هويت پشتوني كشور بوده و جدايي تباري را مدنظر دارد. چنانكه انگيزة فدرالي خواهي تشويق تصميم سازي در سطح ملي و منطقه يي براي حل و فصل مسايل ولايات مي بود، پشتون ها شايد آن را قبول مي كردند، اما اگر هدف، تقويت هويت اقليت ها و تضعيف هويت پشتوني دولت افغان باشد، در آن صورت حساسيت پشتون ها در مقابل فدراليزم قابل درك خواهد بود4.

هرچند طي سال گذشته شدت مناقشة تباري به طور قابل ملاحظه كاهش يافته است، اما مناسبات تباري هنوز دچار مشكلات بوده و افغانستان بعد از جنگ بايد با اين معضله مقابله نمايد .

در صورتي كه بر دو مسأله: 1- برابري حقوقي و برابري فرصت ها براي تمام شهروندان و 2- پذيرش هويت پشتوني كشور و دولت به طور واضح تأكيد صورت نگيرد و به نحو رضايت بخشي حل نگردد، ثبات سياسي در افغانستان فراچنگ نخواهد آمد.

پي نوشت ها:

-1لوئيس دوپري، افغانستان (پرينستون: انتشارات دانشگاه پرينستون، 1973)، ص:147

-2م. نظيف شهراني، "معرفي: انقلاب ماركسيستي و مقاومت اسلامي در افغانستان"، در م. نظيف شهراني و رابرت ل. كانفليد در مجموعة انقلابات و طغيان ها در افغانستان: يك منظر آنتروپولوژيك (بركلي، كليف: انستيتوت مطالعات بين المللي، دانشگاه كليفورنيا، 1984)، صص:19-18

-3بارنت روبین، "نخبگان سیاسي"، صص:99-77

-4براي مطالعة بیشتر در مورد دیدگاه هاي پشتون ها در مورد فدرالیزم مراجعه کنید به: ارغوان، "آیا فدرالیزم عملي است؟"، صص: 65- 56